

انتشارات نشری عالی

۲۸

تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان

تألیف

محمد جواد مشکور
استاد نشری عالی

۱۳۴۷

Social History of Iran

In

Ancient Times

By

M. Dj. Mashkoor

Professor of History

Teheran Teachers College

Teheran, 1968

تاریخ اجتماعی ایران
در عهد باستان

تألیف

دکتر محمد جواد مشکور

چاپخانه آید

۳۴۷

ایران
باستان

۵

۴

۲۵

انتشارات نشری عالی

۲۸

اسکن شد

تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان

تألیف

محمد جواد مشکور

استاد دانشری عالی

۱۳۴۷

چاپ هزار نسخه از این کتاب در سال ۱۳۴۷ خورشیدی
در چاپخانه دانشسرای عالی پایان یافت

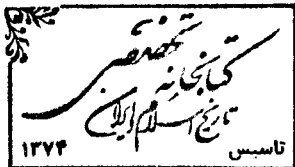
بنام هر مزدانا

این کتاب جلد دوم ایران در عهد باستان است که دفتر نخستین آن در سال ۱۳۴۳ به نفقه دانشسرای عالی انتشار یافت و اینک بیاری خدا پس از سه سال و اندی دومین دفتر آن به طبع میرسد.

همانطور که در مقدمه جلد اول گفته آمد، گفتارهای این جلد نیز تفصیل یافته درسهای نگارنده این اوراق در فوق لیسانس رشته تاریخ دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات تهران است که آنهارا مؤلف بصورت مقالاتی مستقل درباره مواضع مختلف تاریخ اجتماعی ایران در پیش از اسلام در این کتاب فراهم آورده است.

توجه خاص مؤلف در این جلد به وضع جامعه ایرانی در قبل از اسلام و تاریخ مردم ایران بوده است. از اینرو در باره طبقات مردم ایران و آداب و رسوم ایشان و چگونگی کشورداری و دین و اخلاق و اوضاع اقتصادی و روابط با ملل دیگر در آن عهد درسی و پنج گفتار به گفتگو پرداخته، که گردآوری این مباحث با این تفصیل در یک جا در نوع خود بیسابقه می باشد.

در پایان سخن کتابنامه ای مشتمل بر هفت فصل به فارسی و عربی و دوازده فصل بزبانهای بیگانه در ذکر منابع تحقیق به آخر کتاب بیفزوده تا راهنمای دانش پژوهان در تبعات ایشان در این فن باشد.



تهران - دکتر محمد جواد مشکور

۳۰ اسفند ماه ۱۳۴۶

شاه در ایران باستان

این نام که از سه هزار سال پیش در زبانهای ایرانی رواج دارد مأخوذ از پارسی باستان است که پس از تحولات تاریخی بسیار بصورت زیبای «شاه» تلطیف یافته است.

این کلمه در اوستا: **خشتره Xshathra** و **خشه اتر Xshaetar**، و در زبان مادی خشریته **Xshathrita** و در سنگنبشته‌های هخامنشی:

خشایه‌تیه Xshâyathiya، و در زبان پهلوی: شاه و **پاتخشاه pâtaxshâh** و در پارسی دری: **شاه و پادشاه** آمده است.

چون پس از اتحاد ماد و پارس بدست کورش بزرگ (۵۵۰ ق.م) مردم آریایی و غیر آریایی فلات ایران و پیرامون آن باشاهان و شهریاران خود به کشور هخامنشی پیوسته و فرمانبردار پادشاه آن گشتند، از اینرو شاه بزرگ را شاهنشاه خواندند که در پارسی باستان: **خشایه‌تیه** - **خشایه‌تیه نام Xshâyathia-Xshâyathiyanâm** یعنی **شاه شاهان** آمده است.

از آن روزگار نام **شاهنشاه** پیوسته حلقه پیوند اقوام گوناگون ایرانی، و حکومت شاهنشاهی راز وحدت و تمامیت کشور پهناور ایران است.

با اعتقاد ایرانیان سلطنت موهبتی الهی شمرده میشد. و اهورامزدا شاهنشاه را توسط نیرویی معنوی که آنرا **خورد نو Xvarenô** یا «فرشاهی» میگفتند بر میگزید و تا زمانی که از وی خشمود بود این فرما یزدی برقرار میماند. از اینرو پادشاه مظهر قدرت خداوند و مهر و قهرا و نماینده اراده ملت بشمار میرفت، و مردم او را خدایگان و سایه خدا میخواندند.

شاه چون سلطنت را بزور بازوی قدرت و تدبیر و درایت بدست آورده بود خود را حاکم مطلق و مالک الرقاب مردم میدانست و سخنی که از دهان وی بیرون می آمد حکم قانون را داشت و بسامیشد که کسانی بهمان یک سخن جان و مال خود را از دست میدادند. در میان مردم و حتی بزرگان کسی را جرأت آن نبود که برای مصلحت اندیشی از وی خرده گیری کند

افکار عمومی بر اثر رعب و وحشت هیچگونه تأثیری در رفتار شاه نداشت و

دولتیان از بیان حقایق امور حتی المقدور خودداری میکردند، و غالباً در حال تقیه بسر میبردند. از این جهت بود که برای کشف حقیقت بسیاری از پادشاهان هخامنشی و ساسانی مأموران خفیه ای میگماشتند و آنان را «چشم و گوش» خود میخواندند.

پادشاهان سالی یک روز یا بیشتر بارعام داده در میان مردم میرفتند و به درددل رعایا شخصاً رسیدگی میکردند و به اجرای عدالت فرمان میدادند.

بطور کلی ملت منشاء اثر نبود و تأثیری در سر نوشت خود نداشت و عزت و ذلت مملکت و رعیت بسته به جربزه و شجاعت و عقل و درایت شاه بود. اگر بر سریر سلطنت، شاهنشاهی چون کورش و داریوش بزرگ و انوشیروان تکیه داشت کشور را به اوج قدرت و عظمت میرسانید. اگر شاهنشاه ضعیف الاراده و کم جرأتی مانند داریوش سوم و یزدگرد سوم بر سر کار بود، روزگار ملک و ملت هم سیاه و تباہ میگشت. پایههای دستگاه سلطنت از جهت زور آزمایی ملوک الطوایف و صاحبان قدرت متزلزل بود، و چون شاه غیر از سپاه خود کمتر تکیه بر مردم و قدرت ملی داشت در هنگام بروز خطر از حمایت عامه ملت بندرت برخوردار میشد و غالباً مردم سر تسلیم پیش فاتحی فرودمی آوردند که دیگر قدرت هارا منکوب یا مطیع و منقاد خود ساخته بود.

بر اثر ضعف حکومت مرکزی غالباً ویسپوهران و تیولداران دست تپاول بر جان و مال رعیت گشوده دستر نهج روستاییان را که در حقیقت بردگانی بیش نبودند بی محابا به یغما میردند. این وضع کم و بیش پس از اسلام نیز در ایران برقرار بود تا اینکه انقلاب کبیر مشروطیت (۱۳۲۴ق) رسم اجتماعی ایران کهن را بکلی تغییر داد و شخصیت نوینی در مردم ستم دیده ایران پدید آمد و در قدرت قانون را که توسط نمایندگان ملت بتصویب میرسد حاکم بر سر نوشت ملت ایران کرد. در پی آن انقلاب سفید شاه و مردم در ششم بهمن ۱۳۴۱ رسم ارباب و رعیتی را از ایران برانداخت و یکباره طومار ملوک الطوایفی و تیولداری را در نوردید، و اساس نظام دیرین این کشور را به نفع پانزده میلیون روستایی ایران دیگرگون ساخت.

شاه در دوره هخامنشی - داریوش بزرگ در سنگنبشته بیستون گوید: «چون اهورامزدا کارزمین را پریشان یافت، آنرا بمن سپرد و من آنرا بیاراستم». در زمان هخامنشی فرمان شاه بقدری ثابت و لایتغیر بود که در دنیای قدیم بقول تورات ضرب المثل شده بود که:

«این مگر قانون ماد و پارس است که تغییر ناپذیر باشد.»

شاه را بزبان هخامنشی «خشایثیا Xshâyathya» مینامیدند و این همان کلمه است که درقرون بعد تبدیل به شاه شده است با اینکه پادشاهی درایران موروثی بود ولی غالب اوقات مسئله جانشینی با آدم کشی و انقلاب همراه بود. قدرت شاهرا عملاً اجتماع نیروی بزرگان و اشراف کشور که درواقع واسطه‌ی میان دربار و مردم بودند تاحدی محدود میکردند زیرا عادت بر آن شده بود که شش خانواده پارسی که سران آنها باداریوش طغیان کرده بردیای دروغی را از میان برده بودند امتیازات خاص داشته باشند و درمهمات امور کشور رأی آنان خواسته شود. بسیاری از بزرگان در کاخ شاهی حاضر میشدند و مجلس تشکیل میدادند که شاه بنظر مشورتی آنان اهمیت فراوان میداد. رسوم درباری راهخامنشیان از دربار ماد اقتباس کردند خطرات شکوه و جلال دربار آسوری نیز در دربار هخامنشی تأثیر فراوان داشت.

چون دولت هخامنشی وارث دولتها و تمدنهای پیش از خود بود از اینرو دربار آن پادشاهان در جلال و شکوه در دنیای قدیم مثل و مانند نداشت.

کتزیاس مینویسد که: روزی پانزده هزار تن از آشپزخانه شاهی غذا میخوردند، طرز لباس را پارسی‌ها از مادها اقتباس کردند. شاه لباسی از پارچه‌های گرانبهای ارغوانی بر تن میکرد و تاج بلندی بر سر داشت که آنرا یونانیان گاهی تیاریه Tiare و درمواردی «کیداریس Kydaris» نوشته‌اند.

از نقش‌های تخت جمشید معلوم میشود که شاه یاره و زنجیرو کمر بند زرین بکار میبرد ریش دراز و موهای مجعد داشت بر تخت زرین مینشست و عصای زرین بدست میگرفت.

پشت سر شاه یکی از بزرگان درجه دوم کشور و پهلوی او شخصی بامگس-پیرانی در دست جای داشت. رجال دربار عبارت از: خوانسالار، ارگبنذوخ-واجه باشی، و بازرسان عالیمقام دولت یا بقول هرودت: چشم و گوش شاه بودند. مورخان یونانی نوشته‌اند که ایرانیان در برابر شاهنشاه بخاک افتاده پای او را می‌بوسیدند. شاه زن خود را از میان شاهزاده خانمها یا دختران هفت خانواده

پارسی برمیگزید گاهی بادختر یاخواهر یاخویشان نزدیک خود ازدواج میکرد. ملکه بانوی حرم بود وحق داشت که تاج برسر گذارد وحتی درزمان پادشاهان ضعیفالتقی چون داریوش دوم واردشیر دوم زنان درامور سیاسی نیز دخالت میکردند، علاوه برملکه شاهنشاه میتوانست زنان عقدی و غیرعقدی متعددی نیز داشته باشد. شاهنشاه تنها غذا میخورد فقط ملکه میتواند با شاه برسر سفره او بنشیند، دراین موارد ملکه مادر برشاهبانو مقدم بود.

در آثاری که در دست است از وزیران نامی بمیان نیامده شاید بتوانیم بگوئیم يك مرد درباری چون مورد اعتماد شاه واقع میشد مصدر تمام کارهای کشور میگردد.

فرمانها و نامه های سلطنتی به مهر شاه میرسید و نسخه ای از آن در دفاتر شاهی ضبط میشد .

شاه در زمان صلح به شکار میرفت و مانند آشوریها فرمان میداد که محوطه ی وسیعی را دیوار کشیده و درخت کاری کنند، یا بر گرد جنگلهای طبیعی دیواره میکشیدند و حیواناتی چون آهو و گورخر و خرگوش و پرندگان را در آنجا سر میدادند و بعد بدانجا رفته و بشکار میپرداختند. گزنقون گوید: این نوع باغهای بزرگ را پردیس Paradis مینامند.

این کلمه اکنون بزبانهای اروپائی داخل شده و کلمه ی فردوس بمعنی بهشت نیز ماخوذ از آنست.

پس از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی رسوم درباری احترام و تعظیم به پادشاهان یونانی که جانشین هخامنشی ها شده بودند بر نیفتاد و خوی شاه پرست ایرانی در پادشاهان یونانی که از کشوری دموکرات یونان برخاسته بودند نیز تأثیر کرد ، چنانکه اسکندر با وجود مخالفت سپاه یونانیش تجملات دربار پارسی را پذیرفت و تاج پارسی برسر گذاشت، و مانند داریوش سوم زنان غیرعقدی زیادی برگزید و اجازه داد که مردم در پیش او بخاک افتند.

شاهنشاه دردوره اشکانی

اساس سلطنت دردوره اشکانی برملوك الطوائفی بود. پادشاهان هخامنشی خود را نیز در کتیبه‌های خویش «خشایینی دهیو نام» Khashâyathia Dahyunâm یعنی شاه ممالک میخواندند.

علاوه برشهربانان که نماینده شاهنشاه دراستانها بودند «ویسبذان» یا «تیول دارانی» نیز وجود داشتند که «ویس» یا دهی بطور اقطاع بآن واگذار شده بود. این شهربانان و تیولداران امتیازاتی داشتند و حتی میتوانستند عوارض و مالیاتهای بتقع خود را از رعایا بگیرند؛ چون تشکیلات هخامنشیها بر اصول صحیحی استوار بود از اینرو این شهربانان و ویسبذان جرأت سرکشی وعدم اطاعت از شاهنشاه را نداشتند، ولی در زمان اشکانی شهربانان و ویسبذان که ظاهراً از هفت خاندان اشکانی بشمار میرفتند دعوی خود مختاری کرده و حکومت‌های ملوك الطوائفی تشکیل دادند، ولی درمهام امور کشور چون دادن سپاه و باج از شاهنشاه بزرگ اطاعت میکردند.

برای مقایسه حکام دوره اشکانی باشهربانان دوره هخامنشی گوئیم که قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از ساتراپی‌های هخامنشی بود ولی قدرت حکام اشکانی نسبت به شهربانان هخامنشی بیشتر بوده است. این وضع در ابتدای دوره اشکانی از طرف شاهنشاهان آن سلسله نیز مورد تأیید قرار گرفت زیرا دولت جوان اشکانی برای بیرون کردن سلوکی‌ها از ایران لازم بود به ویسبذان و تیولداران پارتی تکیه کند. چنین به نظر میرسد که نه تنها ولاتی که از تخمه شاهی انتخاب میشدند عنوان شاه داشتند بلکه هر يك از ایالات هیجده گانه اشکانی را يك «پادشاهی» میخواندند و آن شاه به پهلوی «کدنگ خودای» نام داشت که اگر بصورت جمع «کدنگ خودایان» گفته شود بمعنی ملوك الطوائف است.

قدرت سیاسی ویسبذان یا تیولداران بزرگ در شورای اشرافی تجلی میکرد که اختیارات شاهنشاه را محدود مینمود. شاهنشاه اشکانی میبایستی با دومجلس شور کند یکی را نویسندگان رومی شورای خانوادگی Concilium Domestieum

و دیگری را مجلس ریش سفیدان یا سنا می گفتند . مجلس نخستین از مردان خاندان شاهی که بحد رشد رسیده بودند ترکیب می یافت و انتخاب آنان منوط بمیل شاهنشاه نبود . شورای خانوادگی یا بزرگان خاندان اشکانی را بزبان یونانی Suggenets می گفتند که محتملاً همان واسپوهران است مجلس دیگر از پیرمردان آزموده و مغان بلند پایه تشکیل میشد .

ظاهر آن مجلس سومی هم وجود داشته که از ائتلاف آن دو مجلس در مواقع ضروری تشکیل میشد که آنرا «مهیستان» مینامیدند .

برخی از بزرگان درجه اول کشور که عضو مجلس سنا بودند حق اشتغال همه مقامات دولتی و درباری را بخود اختصاص داده بودند . رؤسای خاندانهای بزرگ که عنوان شهریاری داشتند میتوانند استندبکاخ شاهنشاه در آمده در هنگام صرف غذا در میان مهمانان بر مسند بنشینند .

تعیین شاهنشاه اشکانی انتخابی بود و میبایستی هر دو مجلس شاهزادگان و ریش سفیدان با هم انعقاد یافته شاهنشاه را انتخاب کنند . ترتیب انتخاب عملاً چنین بود که پسر مهتر شاهنشاه در گذشته بتخت می نشست . مگر در دو مورد یکی آنکه پسر شاه در گذشته به رشد نرسیده بود ، دیگر اینکه لیاقت شاهی را نداشت . در این موارد مجلس مهستان برادرشاه را بر میگزید ، و اگر او برادر نداشت عموی شاهنشاه را انتخاب میکرد . پس از آنکه شاهنشاه را مجلس مهستان بر میگزید تاجگذاری بعمل می آمد و تاج را میبایست مردی که رئیس خانواده سورن «از بزرگترین خاندانهای اشکانی» بر سر او گذارد ، این مقام در خانواده سورن ارثی بود ، همین شخص که تاج بر سر شاه میگذاشت منصب سپهسالاری کل قوای کشور را نیز بر عهده داشت .

در تاریخ اشکانی دیده میشود که مجلس مهستان چند بار شاهی را که از او راضی نبوده خلع کرده است .

پس از آنکه شاه بتخت می نشست حکومت مطلقه پیش میگرفت حتی هر کس را که میخواست بی محاکمه میکشت مخصوصاً اعضای رشید خانواده سلطنتی که مورد رشك و حسد شاه واقع میشدند . معمولاً کسی بشاهنشاه دسترسی نداشت . در

مواقع رسمی شاهنشاه دیهیم بلند مروارید نشانی بر سر می گذاشت . بتقلید شاهنشاهان هخامنشی هر کس که بحضور شاه شرفیاب میشد ناگزیر بود که هدیه ای تقدیم کند. شاهنشاهان اشکانی عنوان خود را بر مسکوکات خود به یونانی «بازیلوس بازیئون» Basiléus-Basileon نویسانده اند که بمعنی شاه شاهان است . بر بعضی سکه های شاهان اشکانی لفظ «تئوس Theos» خوانده میشود که به یونانی بمعنی خداوندگار است و عنوان دیگری بیونانی بصورت تئوپادور Théopador یعنی پسر خدا در بعضی از سکه های اشکانی ملاحظه میگردد . عناوین دیگر مانند: وعادل و نامی و نیکوکار نیز بر سکه های ایشان دیده شده است .

تاج شاهان اشکانی بنا به مسکوکات ایشان در ابتدا کلاه مخروطی شکل سکائی بود بعد نیمتاجی که عبارت بود از نواری پهنی که دور سر می بستند و در عقب سر گره میزدند که موهای سر را نگه دارد و سر این نوار از پشت آویزان بود . شاهان و آخر اشکانی دو نیمتاج توأمان بر سر می گذاشتند .

لباس ایشان در آغاز کوتاه بود ولی بعدها لباس مادی را که گشاد و بلند بود و به گوژك پامیر رسید اتخاذ کردند. موهای سر و ریش ایشان مجعد است . این شاهان گردن بند و گوشواره هم بکار میبردند .

شهبانو تاج یا نیمتاج بر سر می گذاشت زنان غیر عقدی شاه از ملکه جدا بودند و برای هر يك کاخی جدا گانه اختصاص می یافت .

پادشاهان اشکانی را پارتها مقدس میدانستند و پس از مرگش مجسمه او را ساخته محترم میداشتند . بیشتر زنان غیر عقدی شاهنشاه یونانی بودند و زنان کمتر در سیاست دخالت میکردند . خواجه سرایان برخلاف دوره هخامنشی در این عصر نفوذ زیادی نداشتند شاهنشاهان اشکانی در صفت جنگجوئی ممتاز بودند کمتر شاهنشاه اشکانی بود که شخصاً بمیدان جنگ نرود . شاهنشاهان اشکانی مورد احترام مردم بودند موسی خودن مورخ ارمنی گوید : «پارتیها شخص شاه اشکانی را مقدس میدانستند و پس از مرگ پیکر او را میساختند و پرستش میکردند .»

شاه دردوره ساسانی

در دوره‌ی ساسانی ایران از صورت ملوک الطوائف خارج شد و اردشیر بابکان بنیادگذار این سلسله ایران را بیک پادشاهی درآورد. پادشاهان محلی یا از میان رفتند و یا اینکه بصورت حاکمی ساده درآمدند. تجمل دربار ساسانی دردنیای قدیم ضرب‌المثل بود هنگامیکه شاه بارخاص میداد دیدن او ممنوع بود وی در پشت پرده می‌نشست و کسانی که بار مییافتند بایستی فاصله ده ذراع از پرده بایستند شخصی که مواظب پرده بود خرم باش مینامیدند چون کسی بحضور پذیرفته میشد خرم باش با صدای بلند فریاد میزد «ای زبان سرخویشتن نگه‌دار باش که امروز پیش شاه می‌نشینی» مراتب و جای اشخاصی که بار مییافتند دقیقاً معین شده بود. پرده‌ای در ده ذراع شاه کشیده میشد. ده ذراع هم فاصله‌ای مابین پرده و کسانی که بار مییافتند بود. ترتیب جای‌ها از طرف دست راست چنین تعیین شده بود: درده ذراعی پرده شاهزادگان و نجبای درجه اول و نزدیکان شاه میایستادند، بعد ده ذراع پائین‌تر مرزبانان و شهرداران و سپهبدان قرار میگرفتند، ده ذراع پائین‌تر خواجه‌سرایان و خنیاگران و رامشگران میایستادند.

اشخاص ناقص‌الخلقه را در پیشگاه شاهنشاه راه نبود. شاهنشاه ایران در القابی که بروی خود ذکر میکرد خود را «پرستنده‌مزد» «خداایگان» «شاهنشاه ایران و انیران» (غیرایران) و «مینوچیترا» «منوچهر» یعنی از نژاد ایزدان معرفی میکرد و گاهی خود را همپایه‌خورشید میدانست.

شاهنشاه میبایستی از هر عیب و نقص جسمانی مبرا باشد. لایق قدر پادشاهان نبود که از راه کشاورزی یا بازرگانی مال بیندوزند.

شاهان ساسانی بر اثر تجملی که در لباس و وضع ظاهری خود بکار میبردند بسیار باشکوه بنظر میآمدند. ماز روی سکه‌های ساسانی میتوانیم به عظمت شاهنشاهان آن سلسله پی ببریم.

سکه‌های اردشیر اول ساسانی بتقلید شاهنشاهان اشکانی است در آنها شاه با ریش بلند و تاجی مروارید بر سر تصویر شده است. درسکه‌های جدید نیز همین

شاه بالای تاج اوشبیه به گوی دیده میشود که شاید نماینده‌ی کره زمین یا آسمان ویا ممکن است نوعی کلاه بزرگ بوده باشد .

شاهپور اول تاجی کنگره دارمزمین به گوی بر سر داشت که مرصع به جواهر یادانه‌های مروارید بود . این تاج در پادشان بعدی تغییرات جزئی یافت گذشته از این نواری بر قبه‌ی تاج گره میزده‌اند که دنباله‌آویخته آن در میان تاج و گوی که بر آن قرار گرفته دیده میشود .

در نقش بهرام پنجم «گور» یزدگرد دوم این گوی که بصورت کروی درآمده بوسیله چیزی دوشاخه مانند کمی بالای تاج نگاه داشته شده است که گوی را در این وقت نشانه خورشید می شمرده‌اند .

هلالی نیز بر آن اضافه شده است که دو سر آن نیمه‌ی زرین کره را گرفته است .

بر بعضی از سکه‌های پیروز دو بال نیز بر اساس افزوده شده است .
قباد اول هلال تاج را نگاه داشته و ستاره‌ای نیز بر آن افزوده است .

مسعودی مورخ معروف در «۳۰۳ هجری» در استخر در نزد ، یکی از نجبای پارس کتابی دیده که در آن صورت همه شاهنشاهان ساسانی باریک لباس او مصور بوده است و مینویسد که صورت هر یک از این پادشاهان را در روز مرگش خواه پیر و خواه جوان بالباس و تاج و شکل و طرح چهره او میکشیدند .

حمزه اصفهانی که از این کتاب استفاده کرده و در کتاب خود هیکل پادشاهان را توصیف میکند درباره‌ی خسرو اول «انوشیروان» چنین مینویسد :

جامه‌ی اوسفید بود بر نگها آمیخته ووشی کرده و شلوار آسمانی رنگ بر تخت نشسته و بر شمشیر تکیه زده . و یزدگرد سوم ، جبهه‌ای وشی سبز داشت و شلوار وشی آسمان گون با تاجی سرخ و نیزه‌ای بردست راست و دست چپ را بردسته شمشیر تکیه داده ، و همه شاهان ساسانی را موزه سرخ بوده است .

در حجاری هاشاه با فرو شکوه خاص نقش شده . شاه تاج یادیهیمی بانوارهای آویزان بر سر طوقی شاهانه بر گردن و جبهه‌ای مزین بچند رشته مروارید با آستین

های تنگ آراسته بمروارید در بر شلواری فراخ که در زیر ساق جمع شده و تا شتالنگ « میچ پا » می آید و کفشهای نرم و بی پاشنه که با گره محکم شده است بر پا دارد .

شاه عموماً دست چپ را بردسته ی شمشیر تکیه داده شمشیر راست و پهن و بر پیش کمر در میان دوران از جلو آویخته است . غلاف و قبضه آن جواهر نشان است .

محل بار عام طالار طاق کسری بود و در روز معین گروید بسیاری بدرگاه که آنرا آپدانه Apadana مینامیدند روی مینهادند تالار را باقالی فرش میکردند و دیوارها را با قالیچه های ابریشمی زربفت می پوشانیدند و هر جا که قالی بردیوار نبود با کاشی های معرق آراسته شده بود که تصاویر کشور گشائی های شاهنشاهان ایران را بر آن کشیده بودند. تخت شاهی در آخر تالار و بروی در و رودی نهاده شده بود و پرده ای در جلو آن کشیده بودند صاحبان درجات و اعیان و باریافتگان هر کدام بقاصله های مقرر که در بالا ذکر کردیم میایستادند ناگهان پرده برداشته میشد شاهنشاه بر زبر تخت خویش بر مسند زربفت و زرنگار پدیدار میگردد، جامه و شلواری از نسیج فاخر زربفت و زرد وخت بر تن داشت ، تاج کیانی که از زرناب و بیکصد دانه مروارید بدرشتی بیضه گنجشک و بیاقوتهای سرخ درخشان و زمرد های درشت خوش آب و رنگ مرصع بود و بزنجیری زرین که از فرط نازکی از دور دیده نمیشد بدر ازای هفتاد ارش از طاق ایوان آویخته بود ، شاه چنان می نشست که تاج درست بالای سراو قرار گیرد و از دور گمان میرفت که واقعاً این تاج بر سر شاهنشاه قرار دارد در صورتیکه این کلاه چنان سنگین بود که هیچ سری تاب نگاهداشتن آنرا نداشت وزن آنرا نود و یک کیلو تخمین زده اند. در سقف تالار ۱۵۰ روزنه بقطر دوازده تا پانزده سانتیمتر تعبیه کرده بودند که نوری لطیف از آنها بدرون میتافت در این روشنائی اسرار آمیز و منظره آن همه شکوه و جلال کسان را که برای بار اول باینجا قدم نهاده بودند چنان مبهوت میکرد که بی اختیار بزانو در میآمدند چون پادشاه بر میخواست تاج همچنان آویخته میماند

و آنرا با جامه زرینت میپوشانیدند تا از گرد و غبار محفوظ ماند حلقه‌ای که زنجیر این تاج را بستق می‌بست تا سال (۱۸۱۲) میلادی بر جای بود.

رسم شرفیابی بحضور شاه این بود که خرم باش کسی را که بار خواسته بود به پیشگاه شاه می‌آورد پرده را بر میداشت مرد وارد میشد و دستار سفید و پاکی از آستین بیرون می‌آورد و پیش دهان میگرفت تا در هنگام صحبت با شاه نفس و ترشحات دهانش بارگاه شاه را آلوده نکند. این دستمال را «پندام» یا «پنام» می‌گفتند پس از آن به شاه نزدیک میشد و در برابر او بخاک می‌افتاد تا شاه او را اذن برخاستن میداد پس با کمال احترام برخاسته تعظیم میکرد چون شاه اجازه سخن گفتن میفرمود و معمولاً سخنی آغاز میکرد که دعای سعادت پادشاه بود معروفترین این جملات جمله: انوشک بویذ «جاویدان باشید» یا «او کامک رسی» (بکام رسی) بود.

معمولاً شاهنشاهان ساسانی را بعنوان «شوما بغان» «مقام الوهیت شما» خطاب میکردند. هرگز نام و لقب شاه را نبایستی بزبان بیاورند.

پادشاه معمولاً برای رعیت خود دعا میکرد زیرا دعای شاه مستجابترین دعاها بود. روزی که شاه حجامت میکرد یا رگ میزد یادوائی می‌خورد منادی این خبر را بگوش مردم میرسانید در آن روز درباریان و مردم از اقدام به چنین کارهائی ممنوع بودند.

معمول بود که فرمان شاه را هنگام مستی یادداشت میکردند تا چون بخود می‌آمد آن سخنان را بعرض او میرسانیدند اگر فرمانی غیر عادلانه یا برخلاف رسوم و قوانین کشور داده بود پادشاه از برای خود مجازاتسی تعیین میکرد که آن روز را جزنان جوو پنیر چیزی نمیکشود. از اینرو رسم چنان بود که در روز بار اگر کسی از حضار استدعائی از پادشاه داشت باید درخواست خود را بر رقعهای مینوشت و پیش از آنکه شاه مست شود بوی میداد و اگر در هنگام مستی او بچنین درخواستی اقدام میکرد گردن او را میزدند.

چون پادشاه عزم سفر داشت ملتزمان رکاب اسب خود را برای معاینه نزد ستوربان سالار میبردند زیرا اسب ملازمان بایستی خوب و راهوار باشند و از مرکب

شاهنشاه سبقت نجویند و نیز نبایست در راه سرگین بیندازند و باین جهت مقرر بود که اسبهایشان را شب پیش علوفه ندهند.

هنگامی که شاه از مجلس غایب بود جاسوسان مراقب گفتار و حرکات و سکنات مردم بودند اقدامات مخصوصی برای حفظ شاه از سوء قصد بعمل میآمد. هیچکس جای خواب شاه را نمیدانست گویند برای اردشیر و خسرو اول و خسرو دوم چهل بستر در نقاط مختلف تهیه میکردند، و گاهی پادشاه در هیچکدام از آنها نمیخوابید. هیچکس حق نداشت داخل اطاق مخصوص شاه شود.

جاخط مینویسد که یزدگرد اول روزی پسرش وهرام را که سیزده سال بیش نداشت در محلی دید که حق داخل شدن نداشت از او پرسید آیا حاجب او را در هنگام ورود بدانجا دیده است وهرام گفت آری. پس شاه باو گفت بروسی تازیانه باو بزن و او را بیرون کن و آزاد مرد را بجای او بگمار. سپس آزاد مرد مشتی برسینه او نواخته گفت اگر باردیگر ترا در این جای ببینم ترا شصت تازیانه خواهم زد. شاه غالباً خود را نسبت برعیت گشاده دست نشان میداد عادت بر این جاری بود که هرگاه پادشاه از گفتاری یا کاری شادمان میشد با گفتن لفظ «زه» اظهار خشنودی میکرد در این هنگام گنجور باید هزار درهم بدان شخص بدهد اگر شاه بخانه یکی از بزرگان نزول اجلال میفرمود آن بزرگ تازمان معینی ارپرداخت مالیات معاف میشد و بر اسبان و مراکب او داغ امتیاز میزدند. در موقع نزول اجلال شاه صاحبخانه هدایائی بشاه تقدیم میکرد رسم خلعت بخشیدن یکی از رسوم پرافتخار قدیم است. در خلعتهای شاه معمولاً تمثال همایونی را نقش میکردند و یا علائم سلطنت را بر آنها رسم مینمودند.

بقول «پرو کوپیوس» هیچکس حق نداشت انگشتی طلا و کمر بند و زینتی بر خویش نصب کند مگر آنکه آنرا از شاه خلعت گرفته باشد در هنگام جنگ و گرفتاریهای مملکت میهمانیهای بزرگ متروک میشد و پادشاه غیر از مو بدن مو بد و دبیران دبیر بد و اسوران سالار بر خوان خود نمیبذیرفت و چیزی بر سفره جز نان و نمک و سرکه و سبزی نمینهادند پس غذائی بنام بزم آورد. گوشت پخته و تره و خاکینه

که در نان پیچند و مالند و نواله سازنده مانند «ساندویچ» می‌آوردند پس از آنکه شاه قدری از آنرا میخورد سفره را برمی‌چیدند اما در هنگام شادمانی مهمانیهای مفصل میدادند و در هنگام غذا رسم چنان بود که برخوان زمزمه میکردند و در اثنای غذا کسی حق سخن گفتن نداشت.

اگر کسی خبر مییافت که شاه بر او خشم گرفته است حق فرار نداشت بلکه بایستی بر سه پایه آهنی که در مقابل کاخ شاهی قرار داشت بنشیند تا شاه درباره او فرمان دهد و کسی هم جرأت حمایت او را نداشت در صورت حکم اعدام در محوطه وسیعی در میان کاخ شاهی سر و دست و پای او را میبردند. شاهان ساسانی همچنانکه ذائقه را با خورشهای لذیذ و شرابه‌های نیکو و گوش را با نواها و سرودها که از روی دانش و آگاهی ساخته شده بودند لذت می‌بخشودند شامه را نیز با بوهای خوش می‌پروردند.

هنگامیکه هراکلیوس امپراطور روم کاخ خسرو دوم «پرویز» را در دستگرد ویران میکرد علاوه از غنائم زیاد توده‌هایی از چوب عود که بکار عطر و بوی خوش می‌رود یافتند. شماره کنیزان حرم شاهی را میان ۳۲۹ و ۳۶۰ گفته‌اند چه در آن زمان عادت بر آن جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیبا هیچ زنی دوبار هم‌خواه شاهنشاه نشود، خسرو پرویز از شاهانی است که در شهوت رانی و خوشگذرانی افراط میکرد. بقول طبری در شبستان خود سه هزار دلبر هم‌خواه داشت بغیر از هزاران دوشیزه که برای پرستاری و نوازندگی و خدمتکاری اختصاص داشتند.

ثعالبی از تختی بنام طاق‌دیس یاد میکند که از عاج و چوب ساج ساخته بودند و بصفحه‌های سیم و زر پوشانیده و گرد بر گرد آن گوهر نشانیده بودند.

از عجائب و نقایس دستگاه پرویز شطرنجی بود که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند دیگری نردی از بسد و فیروزه دیگر قطعه زری «مشت افشار» بوزن دویست مثقال که چون موم نرم بود دیگر دستاری که شاه دست خود را با آن پاك میکرد و چون چرکین میشد آنرا در آتش می‌افکندند آتش چرک را پاك می‌کرد ولی آنرا نمیسوخت پیل سپیدی نیز داشت که دوارش از دیگر فیلان درازتر بود. از اینها گذشته گنجهای او بود که معروفتر آنها گنج باد آورد که در محاصره قسطنطنیه توسط

باد با کشتی‌ای که در آن بود بدست سپاه ایران افتاده بود . دیگر گنج گاو بود که توسط خیش گاو آهن برزگری ناگهان کشف شد و یکصد کوزه پراز طلا و نقره بدست افتاد که بنا بر مشهوری یکی از دفاين اسکندر بوده است غنیمتی که در تیسفون بچنگ عرب آمد بسیار هنگفت بود بنا بر حسابی که از روی روایات عربی کرده اند ارزش آنها تقریباً برابر با هفت میلیارد و پانصد میلیون فرانک طلا بوده است و این غیر از نقره مسکوک بود که با اندازه چهار میلیارد و نیم فرانک طلا میشده است .

از این همه حشمت و جلال ساسانی امروز چیزی جز چند نظری که در اطراف جهان پراکنده است بجای نمانده است .

درباریان

دراطراف شاه درباریانی بودند دارای القاب و مناصب عالیّه از قبیل «دربد Durbadh یا رئیس دربار» تعزید Tagharbadh نام رئیس حکومت بود شخص دیگری اندیمان کان سردار یا سالار لقب داشت که بمعنی حاجب بزرگ و رئیس تشریفات است دیگر منصب «دران بند سردار» بود که شاید رئیس دربانان یا سرایداران بوده است . پرده دار را «خرم باش» میگفتند که بمعنی حاجب است بعدنوبت بناظران کاخ شاهی و پیشخدمتان میرسید ساقیان را «می بند»^(۱) و چشمنده خوراک پادشاه را که پیش از شاه دست بطعام میبرد تا شاه مطمئن شود که غذا مسموم نیست «پزشخوار» میگفتند . و طبابخاشی . خوالار» عمله خلوت را استگاپان و بازارداران را . شاهبان و میرشکار را «نخجیر بند» و رئیس کل اصطبل را . آخور بند «یا آخور سالاریا ستوربان» و رئیس دربانان را دربان سردار و مستحفظان شاه را پشتیگبان و رئیس آنها را . پشتیگبان سالار و منجمان را «اخترماران» و رئیس ایشان را «اخترماران سردار» و رئیس پزشکان را . درستبذ «ومشاو و ریزن دربار» را در اندرز بند و مراقب اجرای رسوم و مقررات را . آئین بند و پاسبان محافظ با شمشیر آخته را شمشیر آزیعی «شمشیر کش» و رئیس خواجه سرایان را . مردبذ و مغنی را خنیا گرو مطرب را «رامشگر» میخواندند .

۱ - بنا بقطعات سفالی نیاشار ابدار را مدو بر Mdwbbr میگفتند بقول هر دوت این شغل در عهد کمبوجیه در دربار معمول بود .

القاب . از لقبهائی که در زمان ساسانی بدرباریان و بزرگان داده میشد لقب .
 مهشت Mahisht بزرگترین «یعنی بزرگترین خدمتگذار دولت» و دیگر: مستری
 مستران «یعنی مهتر مهتران» و هزارفت، هزاربذ «هزاربندگ» هزاربنده «هزارمرد» دارای
 نیروی هزارمرد بود. هردوت مینویسد که شاهنشاهان هخامنشی به خدمتگذاران
 کشور لقب . اروساگس Orosagges میدادند که بعضی اصل پارسی آنرا «هورزك
 Huvazarka دانسته و برخی «وروتنها Varu - Thanha بمعنی بسیارستوده نوشته اند .
 از جمله القاب مخصوص کلماتی بود که با نام شاه ترکیب مییافت و این لقب
 را با شخصی میدادند که نسبت بشاه فداکاری کرده بودند . القابی که با کلمه «تهم
 Tahm قوی» ترکیب یافته بود رواج بسیار داشت از قبیل . تهم یزد گرد «تهم شاهپور»
 «تهم خسرو» تهم هرمزد .

القابی که با نام خسرو ترکیب مییافت بسیار بود مانند خسروشنوم Khusro Shnum
 شادی خسرو «جاویدان خسرو جاویدان خسرو، القاب دیگر مانند «مردم افزود
 یزد گرد «هرمزدوراز» و رازپیروز، شاهپوروراز «ورازشاهپور» شهروراز، یکی از
 القاب روحانی همگدین «داننده همه احکام دین بوده است. دیگر لقب نخویر «یا .
 نخویرك بود که صاحبان تیول داده میشد و عنوان نجیبزادگی داشته و مشتق از
 «نخو» است که صفت تفصیلی و عالی آن درپارسی «نخست و نخستین گردیده است.

کشورداری

داریوش پس از آنکه بر اوضاع کشور ایران مسلط شد و اغتشاشات داخلی را بر انداخت ایران را به سی و سه «خشره» یا استان تقسیم کرد و اداره آنها را به پارس‌ها که تنها قوم مورد اطمینان و در عین حال هم ولایتی شاهنشاه بودند واگذار کرد.

داریوش هریک از این استانها را که نام آنها را در بخش اول کتاب قسمت جغرافیای ایران قدیم یاد کردیم بیک استاندار که «خشرپاون» «شهربان» و به یونانی ساتراپ میگفتند. سپرد و در هر استان نیز فرماندهی برای سپاه آن ناحیه معین کرد که او را در منابع یونانی «کارانس» نوشته اند که شاید بمعنی امیر جنگ باشد. بموزات این دو شغل سومی ایجاد کرد و آن عامل عالی رتبه مأمور تحصیل مالیات بود باهر- استاندار مأموری از پایتخت روانه میشد که در ظاهر دبیر یا منشی والی بود ولی در واقع میبایست کارهای والی را تحت نظر گرفته شاه را از سوء رفتار او مطلع سازد. این ترتیب تازمان داریوش و جانشین او خشایارشا بانظم و ترتیب ادامه داشت ولی کم کم که دولت هخامنشی رو به ضعف نهاد استانداران یکنوع خود مختاری پیدا کرده حتی ریاست سپاه محلی را نیز بعهده داشتند. حدود ایالات ثابت نبود گاهی اتفاق می افتاد که دو استان را بیکدیگر ضمیمه کرده آنها را بیک استاندار واگذار میکردند در بعضی از جاها اداره کردن امور پادشاهان محلی واگذار میشد گاهی بملاحظه و مصلحتی ریاست شهر یا بخشی را مادام العمر بکسی واگذار میکردند.

اختیارات پادشاهان و امیران محلی با قوت یا ضعف مرکز تغییر میکرد. ضرب سکه طلا از مختصات شاهنشاه بود «استانداران میتوانند فقط سکه از نقره یا مس بزنند. گو تو ال یا قلعه بان شهر را «ارگ پت» میگفتند و جای او در ارگ یعنی قلعه شهر

بود. کلیه قوای شاهان و امرای محلی و استانداران میبایست در هنگام جنگ جزء قوای عمومی دولت گردد و با اینکه بعضی از استانداران حق نگهداری قشون محلی داشتند ولی رویهمرفته قوای دولتی و محلی تابع پنج سپهسالار بودند که هر کدام از آنها فرمانده نیروی يك قلمرو نظامی بود.

در اوایل دوره هخامنشی سالی دوبار مأموران را که مورد اعتماد شاهنشاه بودند به استانها و ولایت گسیل می کردند این مأموران را «هرودت» و «گزنفون» چشم ویا گوش شاه خوانده اند.

اسکندر در آغاز کار ساتراپهای پارسی را در مقامشان باقی گذاشت ولی دز امور مالی و نظامی از ایشان خلع بد کرد. در کنار هر ساتراپ رئیس نظامی ویژه ای نیز منصوب و مشغول کار شد.

ساتراپها در زمان هخامنشیان حق ضرب سکه داشتند ولی در عهد اسکندر این حق از آنان سلب شد: و امر ضرب سکه از وظایف حکومت مرکزی گردید فقط بابل و چند شهر فنیقیه و کیلیکیه که دارای اهمیت خاص بودند، کماکان اختیار ضرب سکه داشتند اسکندر واحد پول را بر نقره قرارداد و وحدت اساسی پولی تجارت را آسانتر ساخت. درهم نقره ای اسکندری در مشرق زمین رواج یافت و بعدها تغییراتی با شکل مختلف در ایران متداول گشت.

اسکندر و سلوکیان: پس از اسکندر سلوکیان جانشین هخامنشیان شده و بیشتر اصول اداری تشکیلات خود را از آنان اقتباس کردند.

بقول «آپ پیان» نویسنده تاریخ سوریه دولت سلوکی به ۷۲ ایالت تقسیم شده بود ولی در حقیقت این ۷۲ ایالت فقط ۱۸ ایالت از ایالات غربی دولت هخامنشی را شامل بود. سلوکیان استانداران خود را «ساتراپ» میخواندند که لفظ یونانی شده «خستروپوان» است استانها نیز به چند قسمت تقسیم میشد که هر قسمت را «اپارخیا» Eparchia و رئیس آنرا اپارخ Eparche میگویند گاهی «اپارخ» را هم ساتراپ مینامیدند فرمانده قشون را «استراتگ» Strateger و ارگبد یعنی قلعه بیگسی را «فروراک» Phrauraque میگویند.

بظن غالب در دولت سلوکیه ۲۵ تا ۲۸ ساتراپ نشین وجود داشته. ساتراپ نشینها به اپارخی و آپارخیها به هیپارخی تقسیم میشدند. شاید هیپارخیها نیز به بخشهای کوچکتری منقسم میگرددیده اند که استاتما Statma نامیده میشدند استاتما هادر آغاز ایستگاههای پستی هخامنشی بوده اند که بعدها بصورت پایین ترین واحد اداری درآمدند هر ساتراپ نشین حکومت نشینی داشت که مقر استرانگ و ادارات مرکزی آن ساتراپ نشین بود، از قبیل خزانه و بایگانی پادشاهی که شعبی بنام کازوفیلاکیا و خرثوفیلاکیا در تمام شهرهای ساتراپ نشین داشتند. امور مالی توسط مأمور بخصوصی که «اکونوم» خوانده میشد اداره میگشت.

پادشاه سلوکی در رأس اداره کشور قرار داشت نزدیکترین اطرافیان شاه «خویشان» Suggeneis و دوستان Filoi بودند که هر دو لقبهای افتخاری بودند که مشاغل عمده دولتی در دست آنان بود مأموران عالی رتبه دولتی عبارت از کارگزاران و رئیس دفتر شاهی Epistolografos و بازرس کل مالی بودند.

زمینهای واقع در ولایت بدونوع اداره میشد. یکی زمینهای خالصه که صورتی از آنها نوشته بودند و آنها توسط مأموران دولت اداره میشد و سکنه آن حق نداشتند از آنجا به جای دیگر منتقل شوند.

نوع دیگر زمینهای بود که در دست حکام و پادشاهان محلی بود و توسط رعایا یا بردگان اداره میگشت.

دوره اشکانی: از وضع اداری اشکانی اطلاع زیادی در دست نیست همینقدر میتوان گفت که ترتیب اداری ایشان همان ترتیب هخامنشی و سلوکی بود در دوره های پارتی استاندار را بیس تا کسس Bistaxes «بدخش» یا «بدیشخ» میگفتند که بزبانهای اروپائی «ویتاکسا» Vitaxa شده است مورخ معروف آمین مارسلن مینویسد که معنی آن سواره نظام و والی شاهی است عده ای این ولات چهارده یا پانزده بود ولی نویسندگان یونانی شماره آنها را به هجده تن رسانیده اند و پارس و خوزستان را هم جزو ممالک والی نشین اشکانی دانسته اند، در صورتیکه

در دوره اشکانی حکومت در ایران ملوک الطوائف بود و ایالاتی از قبیل پارس و خوزستان بدست حکام محل اداره میشد و فقط شاهنشاهان اشکانی در شمار معدودی از ولایات از طرف خود نصب و الی میکردند بسیاری از پادشاهان محلی مانند امیران پارس و خوزستان خودشان سکه میزدند و بقیه کشور به ایالاتی تقسیم شده بود که بر سر آنها سران خاندانهای بزرگ پارتی قرار داشتند و عموماً منصب استانداری را بعنوان موروثی حفظ میکردند.

ماه مناسبات بین استانداران را با ویسندان یعنی تیولداران و ملوک الطوائف نمیدانیم میتوان فرض کرد که تیولداران عمده غالباً فرمانروایان ولایاتی بودند که زمینهای واگذاری ایشان آنجا بود استانداران ازدودمان شاهی یا اعضای شش دودمان ممتاز بودند و سعت حوزه حکومتها غالباً بسیار کمتر از حوزه شهربانان قدیم دوره هخامنشی بود اما از جانب دیگر استانداران و فرمانروایان وضعی مستقل تر از وضع شهربانان هخامنشی داشتند و بنظر میرسد که نه تنها حکامی که ازدودمان شاهی برگزیده میشدند عنوان شاه داشتند بلکه هر هجده حوزه حکومتی در حکم «حوزه های شاهی» تعیین شده بود.

چنانکه گفتیم استانداران را با اختلاف قرائت «بیدخش» یا «بدخش» یا «بدیخش» یا «بدیشخ» میگویند. که بعقیده آندره آس از کلمه ایرانی «پدیاخستتر» بمعنی ناظر مشتق است. این اصطلاح در چرم نبشته ای که دزدورا کشف شد پی تیاخش Pitiaxsh آمده که مقام او بالاتر از ساتراپ بوده و بر نواحی سوق الجیشی مرزی حکومت میکرده است این اصطلاح از ایران اشکانی به ارمنستان و گرجستان نفوذ کرده است.

این عنوان بیشتر مخصوص مرزبانان ارمنستان و گرجستان بود بزرگترین استانداران چهار تن بدخش بودند که بر جهات اربعه کشور حکومت میکردند.

دوره ساسانی در رأس ادارات ساسانی «بزرگفرمذار» یا صدر اعظم قرار گرفته بود و عملازمام قدرت و اداره کشور را در کف خویش داشت صاحب این مقام در غیبت شاه جانشین او میگردد قراردادها و معاهدات را امضا میکرد و گاهی نیز در جنگها فرماندهی کل را برعهده میگرفت وی همچنین در رأس «دیوانها» یا

وزارتخانه‌ها که توسط دبیران اداره میشد قرار داشت. در روز ساسانی بزرگان درجه اول دولت عنوان شاه داشتند و اطلاق عنوان رسمی «شاهنشاه» به شاه از اینجا است.

این عنوان شامل تیولدارانی بود که در مرزهای کشور حکومت میکردند و شاهان جزء را که تحت الحمایه شاهنشاه بودند نیز شامل میشد و برایشان واجب بود که سپاه خود را در تحت اختیار شاهنشاه خود بگذارند و بوی باج دهند بموجب نامه‌ی تنسردر زمان خسرو اول انوشیروان تنها سه مرز بوده که پادشاهی آن بمیراث بوده و صاحبان آن عنوان شاه داشته‌اند. و آن ناحیه شمال غربی در حدود آلان و خزر و ناحیه‌ی مغرب در حدود روم و ناحیه خوارزم برابر ترکان. و بیشتر رسم بر این بود که شاهزادگان را بحکومت میگماردند بخصوص شاهزادگانی که امید آن میرفت که روزی بر تخت سلطنت بنشینند و آنان میبایستی از جوانی تمرین فرمانروائی نمایند.

ساسانیان تقسیمات کشور را بچهار قسمت مطابق جهات اربعه بحال خود باقی گذاشتند از قرن پنجم این فرمانروایان را بجای «بدخش» «به لقب مرزبان» میخواندند. این چهار مرزبان در مرتبه قرین خانواده‌های سلطنتی بودند و مثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند. باید دانست که لفظ مرزبان در کتیبه‌های آغاز دوره ساسانی دیده نمیشود و این عنوان برای نخستین بار در زمان بهرام پنجم «۴۳۸-۴۲۰» بنظر میرسد.

در آن زمان بود که يك تن مرزبان بحکومت ارمنستان گماشته شد «نرسه» برادر شاه عنوان و مقام مرزبان کوشان گرفت.

در کتیبه کعبه زردشت عناوین والقب دیگر که با «شاه» ترکیب شده دیده میشود مانند: ارمنان شاه «مروشاه» سکانشاه «کرمانشاه» همچنین عناوین دیگر که به خودای ختم میشود مذکور است. عنوان بعضی از شهربانان «حکام» من جمله شهربان همدان «اهمذان شهر» آمده است که بمعنی شهربان است.

آمین مارسلن اغلب ولایاتی را که در زمان او تحت حکمرانی بدخش ها و پادشاهان جزء و ساتراپها اداره میشده نام برده است. بعضی از این ولایات وسعت زیادی نداشتند و رویهمرفته ساتراپ نشین‌های زمان ساسانی هم مانند هخامنشیان دارای حدود ثابتی

نبوده است ظاهراً در اغلب موارد جنبه‌ی لشگری مرزبان بر جنبه‌ی کشوری آنان رجحان داشته است زیرا نظر بر تمرکزشدیدی که دولت ساسانی دارا بوده کارهای کشوری را مأموران یعنی «شهریک» ها و «دیپیک» ها اداره میکردند در زمان جنگ مرزبانان غالباً مانند سرداران در زیر فرمان سپاهبازان بوده اند.

مرزبانان از میان نجبای درجه اول انتخاب میشدند از علائم مخصوصه مرزبان یکی آن بود که تختی از نقره باو داده میشد ولی مرزبان ایالت اران و خزر حق داشت که بر تختی از زربنشیند. مرزبان «ابر شهر» را کنارنگ Kanarang میگفته اند ایالت ابر شهر که مرکز آن نیشابور بود همواره در معرض هجوم مردم وحشی قرار داشت در عهد یزدگرد سوم و زمان حمله عرب مرزبان طوس را نیز کنارنگ میخواندند. خسرو اول انوشیروان سراسر کشور ایران را به چهار ایالت قسمت کرد و هر قسمتی را پاذگس نامیده بآنها نام جهت‌های چهار گانه ایاختر (شمال) خور آسان (مشرق) نیمروز (جنوب) خوروران (مغرب) را داد و برای هر کدام از پاذگسها نایب السلطنه‌ای تعیین کرد که «پاذگس بان» خوانده میشد ولی لشگر در زیر فرمان او نبود بلکه آنان از فرمانده لشگر که «سپهبد» نام داشت اطاعت میکردند عده سپهبدان نیز چهار تن بودند. ایالت‌ها با جزائی چند تقسیم کرده هر یک را يك استان Istan میگفتند و حاکم يك استان را «استاندار» میخواندند. ظاهراً استانداران که مثل مرزبانان نیروی نظامی هم در اختیار خود داشته اند در اصل مباشر املاك سلطنتی بوده اند بعدها که حکومت نظامی ولایتی را پیدا کردند اگر در آن محل از املاك سلطنتی چیزی بود مباشرت و اداره آن را هم به عهده داشتند هر يك از بخشهای كوچك ولایت را «شهر» و کرسی آن را شهرستان میگفته اند و آن در تحت حکومت يك تن بنام شهریک اداره میشد و این شهریک را عربی «رئیس الکوره» خوانده اند و آنان را از میان دهقانان اختیار مینمودند. در رأس دیه و مزارع تابع آن که روستاها باشد یک نفر دیپیک «رئیس ده» قرار داشت که دیه سالار نیز خوانده میشد این اصطلاح معادل دهخدا و کدخدا و حکمران کوچکترین نواحی کشور بوده است.

خانواده

دراوستا اساس خانواده یا «نافه Nāfa برنمانده Nmāna» یعنی خانه بود از يك خانواده خویشاوند، يك تخمه (تئومه) Taumâ یا عشیره فراهم می‌آمد که در يك دیه یا «ویس Vis سکنی داشتند از چند عشیره یا تخمه يك قبیله یا «زنتو Zantu زند» تشکیل میشد که شویره Shôithra یا «کوره» زندگی میکردند. از مجموع چند «کوزه» ولایت ایجاد میشد که آنرا دهیو Dahyu می‌گفتند.

قوم ایرانی خود را آریا میخواندند که بر همه ایرانیان اطلاق میشد که نام ایران بایای مجهول «بمعنی محل آریاها» مشتق از آنست سالخورده ترین مرد خانواده رئیس آن بود و از میان این ریش سفیدان رئیس قبیله و کدخدا انتخاب میشد. زن که شوهر میکرد در خانواده شوهر و بایستی در عشیره‌ی او بفرزندپذیرفته میشد غالباً قدرت در دست سران محلی بود و ریاست والی ولایات یا شاه بیشتر صوری و اسمی بود کار عمده‌ی شاهان جنگ بود.

این ترتیب که یاد کردیم در ایران شرقی «یعنی در سرزمین اوستا» مرسوم بود و در ایران غربی اساس خانواده تاحدی تحت تأثیر تمدن بابل و عیلام واقع شده بود. در زمان هخامنشی مقام رئیس ولایت را خود شاهنشاه گرفته بود زیرا شاهان هخامنشی خود را «خشایثی دهیو نام» یعنی شاه ولایات مینامیدند ولی رئیس خانواده باریس آن «مانبذ» و رئیس دودمان یا سرپرستی «ویسبذ» همچنان ثابت ماند.

ایران هخامنشی هفت دودمان ممتاز داشت که یکی از آنها دوده شاهی بود علاوه بر این حلقه‌ای از بزرگزادگان در دولت هخامنشی بودند که آنرا «گماردگان»

«یعنی تیولداران» میگفتند که قطعه زمینی از طرف دولت بایشان واگذار شده بود که بعضی از آنها را بصورت وملك ارثی بآ عواید آن بایشان میسپرد حتی خارجیان و تبعید شدگان یونانی نیز ممکن بود که بسرپرستی تیول شاهنشاه منصوب شوند اینان گاهی ازادای خراج معاف بودند و حتی میتوانستند از رعایای خود مالیات و عوارض بگیرند.

دردوره اشکانی ترتیب خانواده کم و بیش همان ترتیب اوستائی بود و پارتیان از نظر اینکه از شرق ایران برخاسته بودند همان رسم و سنت قدیم را رعایت میکردند خاندانهای بزرگی که دردوره اشکانی بودند شاید بتقلید هخامنشیان هفت خانواده بودند که گذشته از تخمه شاهنشاهی دودودمان سورن Suren و کارن Kāran (قارن) را می شناسیم که نخستین منصب تاجگذاری بسر شاهنشاه را داشت.

در زمان اشکانیان مرکز ثقل دولت و یسبذان «کدخدایان» یعنی همان گماردگان و تیولداران بودند رئیس هر صنف از اشراف را و یسبذور رئیس خانواده را «مانبذ» میگفتند «مانبذ» زیر دست و یسبذ بوده است.

ویسبذان رعایای خود را برای جنگ لدا علیّه شاهنشاه بحرکت در میاوردند مثلاً سورن (سورنا) سپهسالار معروف پارتی ده هزار سوار که همه از پندگان او بودند بجنگ کراسوس برد. اما در میان این بزرگزادگان يك طبقه اصیل دیگر بودند که آنان را «اسوباران» (اساوره) میگفتند و آنان را اعیان درجه دوم باید خواند این اعیان مالك مقداری زمین بودند و ظاهراً مقصود از «مانبذان» همین طبقه متوسط بوده است.

دردوره ساسانی ترتیب خانوادگی اشکانی عیناً بجای ماند و هفت خانواده بزرگ که نماینده نجیبزادگان ایران بودند همچنان حفظ شد ساسانیان در حالیکه این گروه را پذیرفتند مساعی خود را برای تضعیف آنان بکار بردند قدرت این خاندانها تامرگ شاپور دوم محدود گردید اما در زمان شاهان بعد تاجلوس خسرو اول انوشیروان که عهد ضعف و اغتشاش بود آنان مجدداً قدرت خود را بدست آوردند. مبارزه اشرافیت مزبور برای بدست آوردن حقوق دیرین خویش یکی از

علل سقوط ساسانی بود.

شاهنشاهان ساسانی بناچار این هفت خانواده را همچنان ممتاز می‌شماردند و منتها بجای خاندان شاهی اشکانی خانواده‌ی شاهی خود را گذاشته‌اند.

هفت خاندان مهم ایران در دوره‌ی ساسانی از این قرار بودند:

- ۱- خاندان شاهی ساسانیان که از نسل اردشیر بابکان پسر ساسان بودند.
 - ۲- خاندان کارن یا (قارن‌پهلوی) که در آغاز دوره‌ی ساسانی ناحیه‌ی نهاوند سپرده بایشان بود و در اواخر ساسانی ناحیه‌ی «پندشخوارگر» یا (سوادکوه) بآنان تعلق داشت و بهمین جهت سوادکوه را در آغاز دوره‌ی اسلامی قارن‌کوه می‌نامیدند.
 - ۳- خاندان سورن‌پهلوی همان خاندان معروفی که در دوره‌ی اشکانی سپهسالاران ایران از آن بوده‌اند بقول طبری این خاندان در سیستان می‌زیسته‌اند.
 - ۴- خاندان اسپهبد پهلوی که نخست در ناحیه‌ی دهستان در خاک‌گرگان‌سکنی داشتند و در اواخر ساسانی فرمانروایان طبرستان شده‌اند و تاروزگاری دراز در دوره‌ی اسلامی بر آن سامان فرمانروایی داشتند.
 - ۵- خاندان اسپندیاز «اسپندیار» که ناحیت‌ری از آن ایشان بود بعضی انتساب این خانواده را باشکانیان مجعول میدانند.
 - ۶- خاندان مهران که فرمانروایان ارمنستان و سپهسالاران دوره‌ی ساسانی بیشتر از ایشان بودند و نیز انتساب این خانواده را باشکانیان مجعول دانسته‌اند.
 - ۷- خاندانی که در اسناد یونانی نام آنرا زیك Zik نوشته‌اند. بقول هو بشمان. در کتاب «دستور زبان ارمنی» زیك و کارن دو تن از سرداران بزرگ شاهپور دوم بوده‌اند.
- این خانواده‌ها هر کدام سرپرست قسمتی از کشور بودند و از تیولداران بزرگ محسوب می‌شدند.
- شورای سلطنتی در زمان ساسانی از نمایندگان این هفت خانواده تشکیل می‌شد ظاهرآ نجبای درجه اول ملوک الطوائف منحصر به هفت دورمان سابق الذکر نبوده‌اند.

فونستوس بیزانسی. نام سرداری را باسم دماوند Damavund ذکر کرده که از خاندان «گاوسگان Kausaghân بوده است.

ظاهر بسیاری از نامهای خانوادگی که به حرف «آن» ختم میشود نام خانواددهای صاحب تیول یا وابسته بآنهاست.

در عهد ساسانیان بعضی مشاغل و مناصب بر وسای هفت دودمان بارث میرسید است تئوفیلاکتوس این مناصب موروثی را چنان شرح میدهد:

خانواده‌ای که «ارتبیدس Artabides» نام دارد دارای امتیاز شاهی و عهده‌دار نهادن تاج بر سر شاهنشاه، و خانواده دیگری هست که نظارت امور لشکری را متکفل است خانواده دیگر مسئول کارهای کشوری است «خانواده دیگر مامور داوری بین مردم است» خانواده دیگر فرماندهی سواره نظام را دارد.

خانواده ششم مامور وصول مالیات رعیت و حفظ خزانه سلطنت است خانواده هفتم مواظب اسلحه و مهمات جنگی است.

اعضای این هفت خانواده را «واسپوهران» (ویسپوهران) میخواندند که ترجمه آن عربی «اهل البیوتات» میشود.

این اصطلاح از ترکیبات پهلوی اشکانی است و آن مرکب از لفظ ویس و پوهر است که بمعنی پسر طایفه میباشد معادل آرامی آن «بربیتا Barbaita» است که بمعنی امیرزاده و نجیب‌زاده بکار برده میشده است. تا مدت‌ها پس از سقوط دولت ساسانی «ویسپوهران» در ایران با احترام و عزت میزیستند. ابن‌حوقل در قرن دهم میلادی مینویسد:

در پارس در میان مردمان رسم و عادت نیکو جاری است و آن احترام اعضای خانواده‌های کهن «اهل البیوتات» یعنی «ویسپوهران» است.

سبیروس مورخ ارمنی در اواخر ساسانی مینویسد: که دیوان محاسبات ویسپوهران در اصفهان بوده است.

بلادری مینویسد: که اشراف اصفهان «ویسپوهران» پس از فتح جی بدست عرب، ازدادن جزیه شرم داشته خراج پرداختند و اسلام آوردند.

بقول تنسر نام خانواده‌های بزرگ را در زمان ساسانی در دفاتر دولتی ثبت می‌کردند
و دولت حفظ آنها را عهده‌دار بود و عامه را از خریدن اموال اشراف منع می‌کرد با وجود
این قهراً بعضی خانواده‌ها بمرور زمان منقرض می‌شدند.

طبقات مردم در ایران قدیم

در اوستا غالباً از سه طبقه مردم سخن رفته است که عبارت از : آثروان Athrvan ، رته اشتر Rathaeshtar ، و استریه فشیانت Vāstrya - Fshiant بمعنی طبقه آذربان «نگاهبان آتش روحانی» دارنده گردونه (آرتشتار) یعنی جنگاور و برزگر میباشد. در یک جای دیگر در اوستا از طبقه‌ی چهارمی بنام «هوئی تی Huiti» یاد شده که همان طبقه پیشه‌وران است در روزگار هخامنشی مردم ایران بر پنج طبقه قسمت میشدند از این قرار: بزرگان، مغان، برزگران، و بازرگان و پیشه‌وران. از طبقه‌ی بزرگان هفت خانواده پارسی که ذکر ایشان در پیشر گذشت در درجه اول بودند و مناصب لشگری و کشوری کشور در دست آنان بود اما طبقه‌ی دوم مغان یا روحانیان بقول هرودت، ایشان از طوایف شش گانه ماد بودند و آنان کاهنان و مجریان رسوم مذهبی بودند و این شغل در طبقه‌ی ایشان ارثی بود، یعنی کسی نمیتوانست مغ شود مگر پدر او مغ بوده باشد از قراین چنین بر میآید که مغان در دوره هخامنشی میخواستند با تعصبات مذهبی نفوذی را که در دوره‌ی ماد داشته‌اند بر گرداندولی داریوش بزرگ چون نفوذ ایشان را بخلاف مصالح مملکت میدانست از واقعیه‌ی بردیای دروغی که «گئوماتای» مغ باشد استفاده کرده مغان را محدود ساخت داریوش در کتیبه‌ی بیستون گوید:

معابدی را که گئوماتا خراب کرده بود من تعمیر کردم از این سخن فهمیده میشود که چون گئوماتای مغ که با احتمال قوی از پیشوایان دین زرتشت بوده بر تخت نشست بویران ساختن معبدها فرمان داده است زیرا آنرا برخلاف مذهب میدانسته است اطلاع ما را جمع به مغان قدیم بسیار ناچیز است هرودت گوید:

مغان بدست خودشان حیوان قربانی را میکشند و بطور کلی خون هر حیوانی را غیر از سگ میریزند.

مغان در دوره هخامنشی نفوذی در دربار و دستگاههای دولتی نداشتند و فقط در موقع اجرای مراسم قربانی دعوت میشدند. تعبیر خواب یا حوادث آسمانی چون کسوف و خسوف با آنان بود. فلسفه‌ی مذهب را نیز آنان میدانستند.

از طبقات دیگر اطلاعی در دست نیست رویهم‌رفته استنباط میشود که زراعت و تجارت و کار و صنعت مورد توجه بوده است.

مادر مبحث حیات اقتصادی از آن بتفصیل سخن خواهیم گفت: در دوره‌ی اشکانی مردم بر پنج طبقه: بزرگان، مغان، برزگران، بازرگانان و پیشه‌وران تقسیم میشدند.

بزرگان در این دوره نفوذ زیادی داشتند شورای خانوادگی شاهی که مورخان رومی آنرا کنسی لیوم دمستیکم Concilium domesticum نامیده و نیز مجلس اعیان از ایشان تشکیل میشد. از جمله مقامات درباری از تاجوری و سپهسالاری که مخصوص خانواده‌سورن بود نامهای. انباربذ حاجب سالار «شربت‌دار» سرایدار «کاخ‌تابستانی» «پرچمدار» رئیس خواجه سرایان هم در تاریخ اشکانیان دیده میشود:

موسی خورن مورخ معروف ارمنی مینویسد که، فرهاد چهارم دختر خود را به فرمانده کل قوای ایران داده اورا اسپهبت پهلَو Aspahpet pahlav بمعنی سپهبد پارت نامید.

از سازمان طبقاتی موبدان آگاهی مهمی نداریم چنانکه استنباط میشود کار مغان در این دوره بانجام امور مذهبی محدود نبوده و افراد این طبقه به پزشکی و آموزش جوانان و ستاره‌شناسی و سالنامه‌نگاری نیز میپرداخته‌اند. همچنین نوشته‌اند که مغان در دوره‌ی اشکانی سه دسته بوده‌اند:

دسته نخست از کشتن جانداران و خوردن گوشت و خوراکهای حیوانی پرهیز میکردند دسته‌ی دیگر زن نمیگرفته‌اند و شاید این عقاید بر اثر نفوذ ادیان

هندی با ایران بوده است .

دسته‌ی دیگر که اکثر مغان را تشکیل میدادند عقایدی داشتند که بعدها دین رسمی دولت ساسانی شد .

دوره‌ی ساسانی اجتماع ایران بمثابة هرمی بود که از بالا به پائین به طبقاتی قسمت شده بود و این اساس چنان استوار بود که عبور از يك طبقه به طبقه دیگر غیر ممکن مینمود .

در رأس این هرم رئیس ملت و شخص اول مملکت شاهنشاه قرار داشت این طبقات از بالا به پائین بر تعدادشان افزوده می شد . و آنها ستونهای اجتماع ایران بشمار میرفتند . در پله اول شاهزادگان که تعدادشان بطور محسوس در این دوره کاسته شده بود و در پله های پائین تر هفت رئیس خاندانهای بزرگ «و سپوهران» قرار داشتند که تعداد آنان از زمان هخامنشی تا زمان ساسانیان محفوظ ماند . عمل طبقه ای که به عنوان بزرگان (وزرگان) خوانده میشدند عبارت از تضعیف قدرت سران هفت خانواده بزرگ بود . طبقه‌ی بزرگان شامل وزیران و دبیران و روسای ادارات بودند پائین پله مزبور «آزادان» قرار داشتند و آنان نجبای کوچک یا روسای دهکده ها بودند و رابط بین حکومت مرکزی و روستاییان بشمار میرفتند .

این طبقه بندی یعنی تقسیم اشراف به «شهرداران» و «سپوهران» و «وزرگان» آزادان بنا به کتیبه‌ی شاهپور اول در حاجی آباد است که ظاهراً مقصود از چهار طبقه ممتاز کشور است . ولی بنا بدیگر مدارك پهلوی و عربی مردم ایران در زمان ساسانیان به چهار طبقه زیر تقسیم میشدند :

۱- اصحاب دین یا اسروان Asravân

۲- جنگاوران یا ارتیشتران Artishtâran

۳- ارباب قلم و مستوفیان یا دبیران

۴- توده‌ی مردم که شامل روستائیان یا واستریوشان Vastriyoshan و

پیشه‌وران یا هوتوخشان Hutukhshân میشد هر يك از این طبقات نیز بر چند صنف تقسیم میشد.

طبقه اول آسروان مشتمل بوده است بر داذووران (قضاة دادوران) و موبدان و هیربدان و مغان که پست‌ترین درجه‌ی روحانیون بوده‌اند. دیگر از شعب طبقه‌ی روحانی دستوران (معلمان) بوده‌اند و این صف اخیراً مغان اندرز بدمیگفته‌اند. مغان در اصل قبیله‌ای از قوم ماد بودند که مقام روحانیت منحصر به آنان بود. آنگاه که آئین زرتشت نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس را فرا گرفت مغان پیشوایان دین جدید شدند مردم ایران مغان را مقدس و محترم می‌شمردند و اشخاص در امور دینی دعاوی خود بایشان مراجعه می‌کردند و ظاهراً هیچ چیز را مردمان درست و قانونی نمی‌دانستند مگر آنکه بتصدیق مغانی رسیده باشد. اسباب قدرت مغان فقط این نبود که از جانب دولت حق قضاوت داشتند، و ثبت ولادت و عروسی و تطهیر و قربانی و غیره با آنان بود. بلکه سبب عمده اقتدار آنان داشتن املاک وسیع و ثروت هنگفت بود که از راه جرایم دینی و عشریه و صدقات عاید آنان می‌شد و عملاً ایشان استقلال تام داشتند و میتوان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند، حتی در زمان شاپور دوم ایالت ماد «آذربایجان» را کشور مغان می‌خواندند، در آن نواحی مغان املاک وسیع و کاخها و ابنیه عالی داشتند.

مغان دارای مراتب و درجاتی بودند که بسیار منظم بود ظاهر رئیس آتشکده‌های بزرگ را بلقب «مغان مغ» (مگوان مگو) می‌خواندند از صف مغان بالاتر دسته‌ی موبدان «مگوپت‌ها» بودند. ایران از نظر دین به مناطق بزرگ موبد نشین تقسیم میشد.

پیشوای همه موبدان که منزلت پاپ زردشتیان را داشت موبدان موبد «مگوپتان مگوپت» می‌گفتند که ریاست عالی روحانی را داشت و ظاهراً او را شاهنشاه باین مقام منصوب می‌کرد ولی گاهی او چنان قدرت می‌یافت که میتوانست شاهنشاه را عزل کرده کسی دیگر را بسلطنت بر دارد.

تشریفات مذهبی در آتشکده‌ها توسط هیربدان اجرا میشد نام هیر بدر اوستا «ائثر اپئیتی» Aêthropaïti آمده است. خوارزمی در «مفاتیح العلوم» معنی لفظ

هیربذرا خادم آتش گفته است . طبری مینویسد که ، خسرو پرویز آتشکده‌هائی بنا کرد و دوازده هزار هیربذ برای زمزمه و ادعیه‌ی مذهبی در آنها برگماشت . بعضی از مورخان «هیربذ» را حافظ آتش معنی کرده‌اند و در اهمیت مقام هیربذ همین قدر بس که در هنگام تسلط عرب بر ایالت پارس يك هیربذ در آنجا فرمانفرما بود . و ریاست امور دینی را نیز داشت و بعضی از ادوار ساسانی هیربذان هربذ، در رتبه پس از موبدیان موبذ قرار داشته است .

مسعودی مینویسد که : موبدیان موبذ قاضی اعظم و رئیس شریعت بودند و هیربذان در زیر دست او بوده‌اند .

یکی دیگر از صاحب مقامات بزرگ روحانی که وظایف آن معلوم نیست «وردبذ Vardabadh» «استاد عمل» بوده است . دیگر دستور «دستوبار Dastubar» است که ظاهر آن متخصص در مسائل مذهبی و مباحث فلسفی و مشاور قضائی بوده است .

مغان اندرزبذ «مگوگان اندرزبذ» آموزگار مغان یکی از عنوان‌های موبدان موبد بوده است روحانیان نه فقط مأمور اجرای تشریفات مذهبی بودند بلکه هدایت معنوی و تهذیب نفوس نیز بعهده‌ی آنان بود . آموزش کودکان و جوانان از دبستان تا تعلیمات عالی به دست مغان اداره میشد . آنان بر همه علوم زمان خود احاطه داشتند بعضی از آنان از فرط احاطه‌ی بر علوم مختلف بلقب «همگ‌دین» یعنی کسی که احکام دین را میداند ملقب میشدند در کتاب هیربذستان «قانون نامه‌ی روحانیون» آمده که از وظایف هیربذ است که برای اجرای تکالیف دینی بدهات و قصبات رود .

و نیز ترتیب استخدام زنی یا کودکی است که معاونت در اجرای مراسم دینی مینماید . کشاورزان و روستائیان موظف بودند که لوازم کار روحانی مأمور به خود را آماده نمایند . در اواخر ساسانی مقام تازه‌ای در روحانیت پیدا شد که «مسمغان» (مضمغان) نام داشت و آن بمعنی مهتر و رئیس مغان است مقرب این شخص در دربار شهر دماوند بود چنانکه تا یک قرن و نیم بعد از هجرت این مقام در آن شهر «تا ۱۴۱ هجری» زمان مهدی خلیفه که مسمغان گرفتار سپاه عرب شد و دود دخترش را بار مغان ببغداد بردند باقی بود . مسمغان‌ری عنوان زر تشر و تومه Zarathushtrótēma یعنی مانند

زرتشت داشت .

از مقامات مغان یکی مقام «زوت» Zot بمعنی پیشنماز و دیگر افرورزنده و خادم آتش «راسپی» و دیگر «ژئوتر» Zaoatar رئیس مراسم آتشکده بود .
طبقه‌ی دوم . آرتیشتاران یا جنگاوران .

اصل کلمه‌ی آرتیشتار در اوستا «رته‌اشتر» Rathaēshtar آمده که مرکب از «رته» Ratha بمعنی گردونه و «را» Eshtar بمعنی ایستادن و رویه‌مرفته بمعنی گردونه ایستاده است . علت اینکه این اصطلاح برای طبقه جنگاوران بکار میرفته آنست که مردان جنگاور قدیم بر گردونه یا عرابه‌ای جنگی سوار شده و بر زم‌میرداختند .
از مناصب ارتشی ساسانی «ارکبذ» بمعنی رئیس ارگ است که در اصل معنی فرمانده یک دژ مستحکم را داشته و سپس عنوان یک منصب لشگری بسیار مهمی شده است . اردشیر بابکان خود دارای این عنوان بود چون بسلطنت رسید لقب ارکبذ مخصوص خاندان شاهی شد که از عالیت‌ترین مناصب لشگری بشمار میرفت مناصب بزرگ لشگری عبارت بود از : فرماندهی کل قوا «سرداری سواره نظام» مدیریت مخازن و انبارها . فرمانده کل سپاه را ایران سپاهبذ Eran - Spāhbadh می‌گفتند .
تا زمان خسرو اول انوشیروان سپاه ایران در زیر فرماندهی ایران سپاهبذ بود این سردار در عین حال وزیر جنگ و فرمانده کل قوا نیز بود و در عقد صلح نیز اختیار وافی داشت در کتابهای قدیم می‌بینیم که گاهی فرماندهان بعضی نواحی را هم «سپاهبذ» می‌گفته‌اند از جمله حقوق ایران سپاهبذ آن بود که با آواز بوق و کرنا داخل لشکر گاه شود . و ظاهراً شاهنشاه «کنارنگان و مرزبانان» و غیره را هم برای لشکر کشی معین می‌کرده است . گاهی بجای ایران سپاهبذ اصطلاح آرتیشتاران سالاری معنی فرمانده کل قوای ارتش بکار میرفته است این لقب را در قرن پنجم میلادی یکی از پسران مهر نرسه بنام «کاردار» داشته بعد در زمان قباد اول سیاوش نامی باین مقام رسیده است . طبری گوید : آرتیشتاران سالار بالاتر از سپاهبذ و تقریباً هم‌رتبه ارکبذ بوده است .

از زمان قباد به بعد لقب آرتیشتاران سالار دیگر در منابع تاریخی دیده نمی‌شود و از قرائن چنین بر می‌آید که آرتیشتاران سالار لقب دیگر ایران سپاهبذ بوده و خسرو اول

بریاست ثابت‌تربعی از لشکر کشور نصب کرد و هر يك را نایی بنام هر زبان بود خسرو پرویز در آن زمان که بهرام چوبین سر بشورش برداشت برای استمالت او حاضر شد. اصلاحی را که جدش خسرو انوشیروان کرده بود برهم زد و بهرام را بمنصب ایران سپاهبزی قدیم برساند اما بهرام چوبین این مقام را نپذیرفت و رسم چهار سپاهبذ محفوظ ماند.

سردار سواره نظام یا سواران را «سواربذ» می‌گفتند. یکی از مناصب بزرگ مقام «اندرزبد اسپوارکان» یعنی مودب یا مشاق سواران بود که بایستی در شهرها و روستاها بمردان جنگی رسم سواری و آیین رزم بیاموزد. قوم ایرانی از روزگاران قدیم در سواری و فروسیت مهارت داشت، ایرانیان صنف سواران را پس از نجیب‌ای درجه اول کشور که گروه اندکی بودند بر سایر صنوف و طبقات مقدم می‌داشتند.

گویا اسواران از گروه «آزاتان» آزادان بودند راجع به طبقه‌ی آزادان باید گفت که این عنوان را ظاهراً نخست اقوام فاتح آریایی در برابر بومیان سرزمین ایران که مقهور ایشان شده بودند اختیار کردند ولی تدریجاً بسبب آمیزش و اختلاط ملل مختلف با اقوام آریایی از عده‌ی خانواده‌ی پاك نژاد کاسته شد و اینان از خانواده‌ی های آریائی بودند که نسبتاً خالص مانده بودند و بعضی از آنان جزو طبقه‌ی «وسپوهران» و دیگر طبقات عالی شدند و مستخدمان زیر دست ایالات و ولایات از طبقه‌ی آزادان برگزیده میشدند.

مدیر مخازن و انبارها و مهمات لشکری را ایران انبار گبذ *Èran-anbâragbadh* می‌گفتند که ریاست بردسته یا صنفی را داشت که مواظب و حافظ اسلحه و مهمات کشور بودند. باید دانست در هنگامیکه جنگی نبود اسلحه و آلات جنگ در مخزن «انبارك» حفظ میشد و «ایران انبارك بذ» وظیفه داشت که مواظب نظم و بی‌عیب ماندن آنها باشد و به محض پیش آمدن جنگ در اندك مدتی آنها را حاضر و تسلیم نماید. جنگ که تمام میشد همه چیز را پس گرفته باز با انبار و گنج می‌بردند یکی از این مخازن شهر «انبار» در کنار فرات بود و در آنجا اسلحه لازم را برای جنگ بار و انبار

کرده بودند. اسبان لشکرها مواظبت و تیمار مخصوص میکردند، ستورپزشک یا «بیطار» از اشخاص مهم کشور بشمار می رفت و بوسیله گیاهانی اسبان را درمان مینمود.

در طبقه سوم دبیران و اهل قلم قرار داشتند. رئیس کل این طبقه در حقیقت صدراعظم یا وزیر بزرگ رئیس تشکیلات مرکزی بود او در آغاز «هزاربد» لقب داشت که بمعنی رئیس فوج هزار نفری است و شاهنشاه بدست او کشور را تمشیت میداد این اصطلاح در عصر هخامنشی «هزاره پتی Hazârapati» بود و در زمان اشکانی نیز باقی و بعد ساسانی رسید، ارمنی ها صدراعظم ایران را «هزار پت دران اریاتس Hazarpet dr anariats» خوانده و در نامه ای که به مهر نرسی صدراعظم یزدگرد دوم نوشته اند او را «هزار پت ایران و انیران» یعنی هزاربد ایران و غیر ایران گفته اند. حال آنکه خود این وزیر در نامه ای که به ارمنیان نوشته خود را «وزر گفر مذار ایران و انیران» خوانده است که بقول بعضی از خاور شناسان بمعنی فرماندار بزرگ است. این عنوان تا آخر دوره ساسانی لقب رسمی نخست وزیر ایران بوده است. وظیفه بزرگفر مذار اداره کشور در تحت نظارت پادشاه بود ولی اکثر امور را برای خود انجام میداده است.

در هنگام جنگ که شاهنشاه بمیدان جنگ میرفته وزیر اعظم نایب السلطنه هم محسوب میشده است و مهرشاهی هم بدست او بوده است.

سنت بر این جاری بود که «بزرگفر مذار» از خردمندترین و دانشمندترین رجال کشور باشد وی گاهی شاه را اندرز میداد و برای اواز داستانها و تاریخ می گفت و چون «بزرگفر مذاران» غالباً در پزشکی نیز استاد بودند در هنگام بیماری نیز شاه را درمان مینمودند.

بنا به حدس مرحوم سراسرول اشتاین قباد اول و خسرو انوشیروان برای اینکه از قدرت «بزرگفر مذار» بکاهند مناصب جدید وضع کردند از جمله تصدی امور ولایات را از «بزرگفر مذار» سلب نمودند و بدست اسپهبدان دادند. شاید کلمه بزرگمهر «بزرجمهر» هم تصحیف کلمه ای بزرگفر مذار باشد و

«بزرگفرمذار» عهدخرو انوشیروان که او را در ادبیات اسلامی بزرگمهر نوشته‌اند همان عنوان وزیر اعظم باشد که بعدها خیال کرده‌اند نام شخص مخصوصی است. مرحوم کریستنسن دانمارکی در رساله‌ای که نوشته ثابت کرده است که بزرگمهر افسانه‌ای همان برزویه طبیب (برزین مهر) تاریخی است که کتاب کلیله و دمنه را از هندی به پهلوی ترجمه کرده است.

پس از موبدان موبد مهمترین کس در دربار ساسانیان بزرگفرمذار بوده است.

دیوان. حل و عقد مهمات امور کشوری ساسانی در چند اداره که دیوان خوانده میشد و معادل وزارتخانه‌های امروز بود انجام میگرفت و دیوانهایی برای مهمات لشکر و برید (پست) و مالیات و غیره وجود داشت که بدست دبیران و مستوفیان اداره میشد و همه آن دیوانها تحت ریاست عالی‌صدر اعظم یا بزرگفرمذار بود. هرگاه شاه فرمانی صادر میکرد صاحب توقیع یا ایران دبیر بدانرا در محضر او روی کاغذ میآورد دبیر دیگر آنرا در دفتر روزنامه ثبت مینمود، و این دفتر برای هر ماهی جداگانه مرتب میشد و در آخر ماه به مهر شاه رسیده در خزانه ضبط میگردد نسخه‌ی اصل فرمان را پیش بزرگفرمذار که انگشتی یا مهر شاه نیز نزد او بود میبردند و آنرا برای کسی که متعهد اجرای آن بود میفرستاد، وی آنرا به مضمون نسخه‌ی اصل چنانکه باید و شاید تحریر میکرد، و باز بحضور صاحب‌زمام یا بزرگفرمذار ارسال میداشت، و او آنرا به شاه عرضه میکرد و با دفتر روزانه مطابقت مینمود. آنگاه اگر مضمون هر دو یکی بود آنرا در حضور شاه یا محترم‌ترین ندیمان شاه مهر میکرد و برای اجرا میفرستاد.

فرمانهای سلطنتی و معاهدات و دیگر اسناد دولتی را با مهری که عبارت از حلقه‌ای منقش بصورت گراز بود مهر میکردند. اگر مربوط بتعهدات نسبت بدولت دیگر بود کیسه‌ی کوچکی پراز نمک بآن می‌بستند و به نگین سلطنتی مهر میکردند و این علامت غیر قابل نقض بودن پیمان شمرده میشد. رئیس دبیران را ایران دبیر بذر *êrân Dibhêr-Babh* یا باصطلاح دیگر دبیران مهشت *Dibhêran - mahisht* میخواندند.

دبیران متصدی امر منشی گری و تحریر و تهیه همه گونه اسناد بودند این طبقه بسیار کثیر العدد بودند. دبیر بذا از ملازمان شاهنشاه بود و گاهی شاه او را بسفارت گسیل میداشت.

خوارزمی در مفاتیح العلوم: منشیان را د گستری را «داذ دبیر» و مستوفی در آمد کشور را «شهر آمار دبیر» و مستوفی در آمده ده را «کذگ آمار دبیر» و مستوفی خرا نه را. «گنج آمار دبیر» و مستوفی اصطبل را «آخور آمار دبیر» و مستوفی در آمد آتشکده را. «آتش آمار دبیر» و مستوفی امور خیریه و صدقات را «روانگان دبیر» مینویسد.

طبقه ی چهارم واستریوشان یعنی برزگران و هوتو خشان یعنی کسبه و مردم شهری بودند رئیس این طبقه را «واستریوشان سالار» و یا «واستریوش بذا» میگفتند که در حقیقت بجای وزیر دارایی و وزیر کشاورزی و صنایع و معادن کنونی بوده است. از وظایف او جمع آوری مالیات و خراج و دیگر مراقبت در کار کشاورزان و طرز آبیاری و کشت و زرع اراضی و مراقبت در امور صنعت و تجارت بوده است «واستریوشان سالار» موظف بود هر سال صورت حسابی از مالیات موجودی خزانه آماده کرده به شاه تقدیم کند تا وی آن صورت حساب را مهر کرده بگذارد. خسرو دوم پرویز چون از بوی پوست که بر آن این حسابها را مینوشتند خوشش نمیامد دستور داد که حسابها را روی کاغذی که بزعفران رنگ کرده و به گلاب آمیخته بودند بنویسند.

طبقه ی واستریوشان و هوتو خشان پست ترین طبقات مردم را تشکیل میدادند. رئیس صنف هوتو خشان یا طبقه ی پیشه وران را «هوتو خش بذا» میگفتند و وی رئیس صنعتگران و هر طبقه ای بود که کارهای دستی انجام میدادند چون غلامان و کشاورزان و سوداگران. وی مأمور بود که مالیات های سرانه را از صنعتگران و پیشه وران و بردگان و فروشندگان بگیرد و او تحت نظر واستریوشان سالار بود. این بود مختصری درباره طبقات. بطوریکه در پیش گفتیم ساسانیان طبقات چهارگانه را در دولت خود رسمیت دادند.

ولی در کشور وسیع ایشان طبقه دیگری بوجود آمد که در تشکیلات هند و ایرانی نبود و آن طبقه کارمندان دولت بود بهمین دلیل گاهی در تاریخ ایران دیده

میشود که در تشکیلات رسمی تغییراتی حاصل می‌گردد و بعضی از دسته‌های قدیمی حذف میشود و بجای آن کارمندان دولتی می‌آیند.

مثلاً ثعالبی میگوید که: در دوره‌ی اسلامی کشاورزان از طبقه‌ی سوم حذف شده‌اند و بجای آنان کارمندان دولت آمده‌اند و بهمین طریق جنگجویان بطبقه اول ارتقاء یافته و روحانیان را در طبقه‌ی دوم با پزشکان قرار داده‌اند. در سلسله مراتب اجتماعی پس از و سپوهران یا نجبای تیولدار دهخدا یا «دهقانان» بودند منشاء قدرت آنان عنوان موروثنی بود که باتکای آن امور محلی را اداره می‌کردند آنان در قبال روستاییان نمایندگان حکومت مرکزی بودند و کار عمده‌ی ایشان جمع‌آوری خراج بود و بسبب آشنایی ایشان با وضع کشور و مردم بود که مالیات کافی برای مخارج اداره امور دربار تجمل پرست ساسانی و جنگهایی که محتاج مخارج گزاف بود فراهم می‌آمد و در واقع معادل این مقدار مالیات را قوم عرب بعدها نتوانست وصول کند.

سپاه ایران

داریوش بزرگ نخستین شاهنشاهی بود که نظم و ترتیبی صحیح در سپاه ایران ایجاد کرد و چون ارتش ایران پیش از وی بصورت چریک اداره میشد وی به تشکیل سپاه جاودان پرداخت که شمار ایشان بده هزار تن میرسید. قوه‌ی تحرک این سپاه سابقه نداشت و میتوانست به محض صدور فرمان حرکت کرده دشمن را در محل خود سرکوبی کند. این سپاه ثابت از افراد پارسی و مادی تشکیل میشد و ظاهراً اقوام دیگر را در آن نمی‌پذیرفتند گل سرسبد ارتش گارد شاهنشاهی بود که ازدو هزار سوار و پیاده تشکیل میشد و افراد آن اغلب اشراف زادگان بودند و کارشان پاسبانی شخص شاه بود .

در هر شهر پادگانی بود که در آن شهر جای داشت و گوتوال آن دژها را ارگه‌پت Argapat می‌گفتند ولی بعدها امور لشکری هم بدست والیان افتاد. عده این پادگانها بسته باقتضای محل بود در هنگام جنگ از ایالات و ولایات سپاه پیاده و سواره می‌خواستند و آنان هر کدام بزبان خاصی تکلم کرده و زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند. نوع ساز و برگ آنان نیز مختلف بود در میان ایشان تیرو کمان و شمشیر و زوبین و خنجر و سرنیزه و فلاخن و کارد و سپر و کلاه خود و زره چرمی و آهنی دیده میشد اسب و فیل و شتر را هر سه در جنگ بکار میبردند. با سپاه غالباً جارجیان و دبیران و خواجه سرایان و زنان روسپی و معشوقه‌های شاه و سرداران نیز براه می‌افتادند ، و همراه آنان ارا بهایی حرکت میکرد که چرخهای آنان را باداسهای بزرگ مسلح کرده بودند.

اینگونه لشکرهاى جرار که شماره‌های جنگاوران یکی از آنها در حمله‌ی

خشیارشا به یک میلیون و هشتصد هزار نفر رسید هرگز وحدت کاملی نداشتند بهمین جهت چون نخستین علامت شکست آشکار میشد بصورت گروه پریشان و بی سامانی درمیآمد. پیروزی چنان لشکری از فزونی شماره‌ی آن بر سربازان دشمن بود و اینکه میتوانستند با سانی جای کشتگان را در صفهای جنگ پر کنند ولی چون با قشون منظمی روبرو میشدند که افراد آن یکدل و یک زبان بودند ناچار شکست میخوردند و سبب شکست خوردن ایرانیان در جنگهای مارتن و پلاته همین بود. اسلحه دفاعی سپاهیان که از ولایات میگرفتند غالباً خوب نبود و بیشتر آنان زره کلاه خود نداشتند. سربازهایشان از ترس که بید بافته و نیزه‌هایشان کوتاه بود ولی سپاهیان جاویدان اسلحه‌شان خوب بود.

لشکر ایران که از تیراندازان ماهر تشکیل میشد در جنگ از دور قوی بود ولی بجنگ تن‌به‌تن جز در زمان کورش بزرگ عادت نداشت.

یونانیان بعکس چون از تیراندازان ایرانی وحشت داشتند میکوشیدند که زودتر خود را بایرانیان رسانیده جنگ تن‌به‌تن کنند.

از زمان داریوش دوم سپاه مزدوریونانی را بکار میبردند و همین کار باعث انحطاط قشون ایران گردید.

هرودت و دیودور و دیگر مورخان یونانی از دلیری ایرانیان خاصه پارسی‌ها و باختریها و سکاها تمجید کرده اند و عدم بهره‌مندی ایشان را در جنگ با یونانیان در اثر بدی اسلحه سپاهیان و انبوهی آنان و نفهمیدن زبان یکدیگر و عدم نظم ایشان دانسته‌اند. غالباً پس از اینکه سردار سپاه کشته میشد یا شاه از میدان جنگ میگریخت تمام لشکریان بدون آنکه سردار دیگری برای خود برگزینند رو بهزیمت مینهادند.

درفش ایران

راجع به کیفیت درفش یا پرچم ایران در این عصر اطلاع صحیحی بدست ما نرسیده است درموزه «لوور» پاریس جامی هست که بر آن جنگ یکتفریونانی با پرچم دار ایرانی تصویر شده است و آن پرچم عبارت از چوب و پارچه‌ای مربع شکل است که بواسطه‌ی دو «وتر» که از یک زاویه بسزاویه مقابل ترسیم شده بچهار مثلث

متساوی تقسیم گشته است . مثلثها دوبرابر نقطه رأسشان با هم تماس پیدا میکنند و دوبرنگی مخصوص دارند یعنی از چهار مثلث دو مثلث سفید و دو دیگر سیاه . این جام کتیبه‌ای دارد که در آن نوشته که دورس Doures آنرا نقر کرده است . اما پرچم سلطنتی بقول گزنقون و دیگران عبارت بود از عقابی از زربا بالهای گشوده . این علامت راروی چوب بلندی استوار میداشتند یا بر گردونه‌ی شاهی نصب میکردند .

نیروی دریایی

در زمان هخامنشی ایران بدستکاری ناخدایان فنیقی و یونانی دارای بحریه‌ی مهمی بود . از نوشته‌های هرودت برمیآید که کشتی‌های ایرانی از یونانی بزرگتر و سرعتش بیشتر بوده است و آنها از سه نوع تشکیل میشده است :

اول - کشتیهای جنگی که یونانیان تری‌رم Trirem یعنی «سه پارویی» مینامیدند باین مناسبت که سه صف پاروزن داشت که هر صف در يك طبقه جای میگرفتند .

دوم - کشتیهای دراز که برای حمل و نقل اسب‌ها و سواره نظام بکار میرفت .

سوم - کشتیهای کوچکتر که برای حمل و نقل آذوقه استعمال میشد .

جاشوان کشتی‌ها از ملتی بودند که کشتی‌ها را تهیه کرده بودند ولی دریاسالار

از سه قوم معین میشدند . پارسی‌ها و مادری‌ها و سکائی‌ها .

گنجایش کشتی‌ها بوزن امروز از «۱۰۰ تا ۲۰۰» تن میرسیده است که میتوانستند

از «۶۰ تا ۸۰ میل دریائی» در روز حرکت کنند .

از نوشته‌های هرودت پیداست که ایرانیان دریا نوردانی خوب بوده اند و در جنگ

سلا میس بهتر از فنیقی‌ها و مصریان جنگیده اند ، چنانکه در شرح حال داریوش اول

نوشتیم آن شاهنشاه دوهیأت اکتشافی بدریا فرستاد یکی را از سواحل بحر الجزائر

بیونان و ایتالیا و دیگری از هند بدریای عمان و بحرا حمر و از کانال نیل بدریای

مغرب و همچنین خشایارشا سداسب نامی را مأمور کرد که از جبل الطارق گذشته افریقا

را دور بزند .

سپاه ایران در دوره سلوکی - سپاه سلوکی از سپاهیان مزدور چریک و بومی

ترکیب میشد سپاهیان بومی را از مردم مختلف که تابع سلوکیها بودند میگرفتند

و ظاهراً سلو کپها جزپادگان انطاکیه سپاه دائمی نداشته‌اند . عده‌ای از مزدوران و داوطلبان قبایل ایران نیز جزو لشکریان سلو کی بودند . نیروی اصلی نظامی را کماکان پیادگان سنگین اسلحه یعنی فالانثرو هیپاس پیست Hipas pist تشکیل میدادند . عده‌ای سواران اندک بود ولی ارج بسیار داشتند ، زیرا که واحدهای مزبور متشکل از سوار و مرکوب زره پوش بود که در شیوه‌ی جنگ تغییر مهمی از وجود آنان حاصل گشت . گذشته از پیادگان و سواران ، فیلان و عرابه‌های جنگی و واحدهای گوناگون نقب زن و بخشهای مخصوص محاصره ، دسته‌های کومکی دیگر نیز جزو لشکریان بودند . در سراسر کشور سلو کی پادگانهای مستقر بود و دستجات مخصوص به مرز داری اشتغال داشتند . عده‌ای افراد ارتش بسیار نبود مثلاً طبق آماری که مورخان قدیم داده اند عده‌ی فالانثرا در برخی از پیکارهای بزرگ آن زمان بین شانزده و ۲۰ هزار تن بوده است از این جهت راست و تسوف دانشمند شوروی جمع عده‌ی لشکریان سلو کی را قریب هفتاد هزار تن میدانند .

پادگان سلو کی ظاهراً در مجموع نیروهای مسلح آن امپراطوری نقش مهمی نداشته است .

دوره‌ی پارتی - جامعه‌ی ایرانی در زمان پارتیان سنت‌های باستانی خود را نگاهداشت مرد نجیب و آزاده و جنگجو سواری بود که وقت خود را در جنگ یا شکار میگذرانید . اشکانیان دارای ارتش منظم نبودند . هر فتوال بزرگ دارای سپاه خاص خود بود و در هنگام جنگ با اتباع و مردان آزاد و بردگان خود شرکت میکرد چنانکه وضع سورنا در جنگ حران در مقابل کراسوس چنین بود . سواره نظام اشکانی مجهز به سلاح آهنین و زرهی که بزانو میرسید بود این زره را از پوست شتر ساخته و بآن قطعاتی از آهن میدوختند و تیردار مجهز به نیزه و شمشیر بود لشکر پارتی غیر از اسب از شتر نیز استفاده میکرد ولی ظاهراً پارتیان در تشکیلات خود فیل را بکار نمیبردند . نجبای درجه دوم تشکیل سواره نظام سبک اسلحه میدادند و این سپاه که مسلح به کمان بود در نبرد جنگ و گریز ماهر بود و دشمن را با ابری از تیرها میپوشانید . پیاده نظام کمتر از سواره نظام نقش فرعی داشت و افراد آن از کوهستانیان یا بردگان

بودند قشون پارتی بطور کلی تدافعی بود و برای جنگ تهاجمی تربیت نشده بود .
اطلاع آنان از آلات محاصره مقدماتی بود و در زیر دیوار قلاع دشمنان عجز خود را
نشان میدادند .

سواره نظام پارتی کلاه خودی از آهن یا پولاد بر سر میگذاشت و يك شلوار چرمی
که تا گوزک پا میرسید میپوشید اسلحه تعرضی سپاه سنگین اسلحه پارتی نیزه ای
کلفت و محکم و بلند و تیرو کمان و شمشیر و دودمه شبیه به قمه بود اسبهای خود را بازره یا
بر گستوانی از چرم مسلح میساختند و قطعاتی از آهن و پولاد بر آن نصب میکردند
پارتی ها از جنگهای کوهستانی احتراز داشتند زیرا سواره نظام آنان نمیتوانست
چنانکه باید هنر نمایی نماید . پارتیها جنگ را با فریادها و حمله شروع میکردند
و صدای طبل و دهل مانند غرش رعد بهمهم جامی پیچید . یکی از شاهکارهای پارتی هادر
جنگ این بود که سپاه بیگانه را بداخله کشور کشانیده همواره عقب می نشستند
و آذوقه را معدوم و چاه های آب را پراز خاک میکردند از اینجهت دشمن مستاصل
میگشت آنگاه مردم محل را بردشمن می شورانیدند تا او را شکست میدادند . پارتی ها
عادت داشتند در موقع جنگ اسبی را نیز به يدك کشند تا اگر اسب اول درماند اسب
يد کی را سوار شوند . پارتی ها زنان و هم خوابگانی را با خود بجنگ میبردند و زنان
عقدی خود را در خانه میگذاشتند . مؤلفان قدیم نوشته اند که اکثریت لشکریان
پارت را بردگان تشکیل میداده اند با احتمال قوی منظور نویسندگان یونانی و رومی
کلمه ی «ایرانی آزاد» و «ایرانی غیر آزاد» بود ، که «ایرانی غیر آزاد» را به برده ترجمه
کرده اند که همان رعایا و روستاییان بوده اند .

دوره ی ساسانی

سپاه ساسانی مانند زمان پارتی از سواره نظام سنگین اسلحه زره پوش که نجبای ایران
آنها تجهیز میکردند و سواره نظام سبك اسلحه که توسط کمانداران نجبای کوچك
آماده میشد تشکیل میگرفتید . در عقب این تشکیلات فیلها قرار داشتند عقب دار
سپاه را پیاده نظام تشکیل میداد و آن متشکل از روستاییانی بود که اسلحه و تجهیزات
آنان خوب نبود تشکیلات کمکی اقوام مختلف تابع ایران که در مرزهای ایران

بودند بسیار مهمتر بود این اقوام عبارت بودند از مردم سیستان، آلبانی (قفقاز)، کوشان، هیاطله خیونی، سواره نظام ارمنی هم بسیار مورد توجه بود. نیروهای آرتش به سپاه‌هایی تقسیم میشد که خود آنها نیز واحد کوچکتري را در برداشت. فن محاصره و قلعه‌گیری که در زمان پارتي رونقی نداشت در زمان ساسانیان توسعه یافت و این فن را ایرانیان از رومیان آموخته بودند.

تازمان خسرو انوشیروان سپاه ایران در زیر فرماندهی يك سردار بزرگ بنام ایران سپاهبذ بود و همواره بعدهی یکی از افراد خاندان شاهی تفویض میشد. خسرو انوشیروان این فرماندهی کل را ملغی و فرماندهی سپاه را به چهار سپاهبذ که مأمور شمال و جنوب و مشرق و مغرب بودند واگذار کرد.

از امتیازات سپاهبذان این بود که در هنگام ورود ایشان به خیمه گاه شیپور زده میشد.

رئیس مستحفظان سلطنتی را پشتيك بان سالار میگفتند دسته‌های «پایگان» (پیاده نظام) بفرماندهی امیر خود پایگان سالار در تحت اختیار حکام ایالات بود و کارژاندارم و فراش را میکرده‌اند و نیز برای پاسبانی دهات در بعضی از نواحی کشور یکدسته تیرانداز بریاست يك تیربند ماموریت میافته‌اند. در پایتخت سربازان وافواج مستحفظ غالباً مانند دژخیم مجرمان را سیاست میکرده‌اند.

پروکوب مینویسد که غالباً سپاه ایرانیان کمانداران ماهری بودند، ولی تیرایشان چندان قوت نداشت زیرا زه کمانشان بقدر کفایت کشیده نمیشد. در زمان ساسانیان دسته‌ای از سپاه بودند که جان‌اوسپار (جان‌سپار) خوانده میشدند و طبری نیز از آنان یاد کرده است.

پیاده نظام در این دوره نیز مانند دوره‌ی اشکانی اهمیتی نداشت و آنان توده‌ای از بردگان بودند که نظم و ترتیب درستی نداشتند و هیچ مزد هم دریافت نمیداشتند و فقط گاهی از غارتها برخوردار میشدند و اسلحه آنان بسیار سبک و وسیله‌ی دفاعشان سپرهایی بود که از تر که درخت بید یا امثال آن بافته بودند.

ایرانیان بواسطه‌ی همسایگی با هندوستان برای سپاه خود از آن کشور فیل

وارد میکردند این حیوان سپاه روم را همواره هراسان میکرد پیش از آغاز جنگ کرنا میزدند.

بقول کتاب دینکرد پیش از شروع جنگ آب جوی یا نهری را که در آن نزدیکی بود بوسیله آب تبرک یافته ای متبرک میکردند و شاخه ی درخت متبرکی را که شاید درخت «کنار» باشد بجای تیر اول میانداختند هنگامیکه شاه همراه سپاه بود در میان گروه تختی برای او میزدند و یکدسته از سربازان که فدائی او بودند دور او را می گرفتند معمول نبود که شاه خود در جنگ شرکت کند ولی بعضی از شاهنشاهان خود نیز بجنگ میپرداختند. در میدان جنگ آتشدانهای متحرکی در یک چادر نصب میکردند زیرا شاه هیچوقت بدون مصاحبت مغان و حضور آتش اقدام بجنگ نمیکرد بعضی از مناصب نظامی در آن عصر از اینقرار بود: فرمانده قراولان را پشتیک بان سالار و فرمانده پیادگان را پایگان سالار و فرمانده سواران را اسواران سردار میگفتند. بزرگترین قسمت های لشکر ایران را گند میخواندند و این همان کلمه ای است که عربی «جند» شده است فرمانده و امیر گند را گند سالار میگفتند یکی دیگر از درجات نظامی هزاربد بود که بمعنی فرمانده ده هزار نفر و باصطلاح دوره های اخیر امیر تومان بود.

دیگر از مناصب پشت اسپان سردار بود که میبایستی بمعنی سردار سواران و فرمانده کل سواران باشد. دیگر مناصب یلان یلبند بوده که صاحب آن ریاست بر یلان و پهلوانان را داشته است.

چنانکه گفتیم واحدی بزرگ از سپاه را «گند» و کوچکتر از آن را «درفش» در عربی لواء و از آن کوچکتر را «وشت» میگفتند و هر درفش پرچم مخصوص داشت.

درفش ایران - در دوره ی ساسانی ایران درفش و پرچم مخصوص داشته که آنرا درفش کاویان میگفتند و آنرا منسوب به همان کاوه ی آهنگر داستان می دانستند از نوشته های مورخان اسلامی چنین برمی آید که این درفش پرچم بزرگی بوده هشت ذراع در دروازه ذراع یعنی چهارمتر درشش متر و آنرا همواره بجنگهای بزرگ

میبردند . و فرمانده سپاه ساسانی یا شاهنشاه در پای آن میایستاده یا چادر میزده است .

در نقوش ساسانی نمونه‌ای چند از پرچمها و علائم لشکری نموده شده است . گاهی پرچم دراز و کم عرض را می بینیم که تا اندازه‌ای شبیه به نواری است که بر سر نیزه‌ها باشد . در یکی از تصاویر نقش سواری دیده میشود که نیزه‌ای در دست دارد و نیزه دشمن بر اثر ضربت او خورد شده است در آن نقش علمداری پیداست که چوب پرچمی را در دست گرفته و در بالای آن قطعه‌ای چوبی نصب شده است و سه گوی بر فراز آن دیده میشود یکی در وسط و دو گوی دیگر در دو سر چوب قرار دارد و دو قطعه پارچه پشمی یا چپیز دیگر از دوسر چوب آویخته است .

بقول «آمین مارسلن» ایرانیان وقتی میخواستند به حمله آغاز کنند پرچمی برنگ آتش میافراشتند . در شاهنامه از پرچم بنفش سلطنتی نام برده شده که صورت خورشید بر آن نقش بوده است و شکل ماهی زرین در بالای آن قرار داشته است و نیز از درفش ذکر بمیان آمده مزین بصورت شیری که در چنگال خود گریزی و شمشیری دارد پرچم دیگر سیاه رنگ بوده و نقش گرگ داشته و یکی صورت ببر و حیوانات دیگر از قبیل غزال و گراز و شاهین و یا اژدها .

مورخان عرب درفش کاویان را چنین وصف کرده اند :

طبری گوید : این درفش که از پوست پلنگ بود هشت ارش عرض و دوازده ارش طول داشت .

بلعمی گوید : ایرانیان در هر جنگ که آنرا پیش روی داشتند پیروز میشدند و چندان درو گوهر بدان نصب کرده بودند که غرق جواهر شده بود . خوارزمی مینویسد : که آن از پوست خرس و یا بقولی از پوست شیر ساخته شده بود . باری در روزگار ساسانی این درفش را پیشاپیش سپاه میبردند و جز فرمانده کل کسی را شایسته‌ی نگاهداری آن نمیدانستند و پس از اتمام جنگ و پیروزی پادشاه درفش را به گنجوری که مأمور نگاهداری آن بود میسپرد .
المقدسی مینویسد که :

این درفش در آغاز از پوست بزغاله یا از چرم شیر بود بعد ایرانیان آن را از
زروپارچه زربفت ساختند.

ابن خلدون گوید که صورت طلسمی با اعداد و علائم نجومی بر آن دوخته
بودند. در جنگ قادسیه «۱۴ هجری» بقول مسعودی این درفش بدست عربی موسوم
به ضارب الخطاب افتاد که آنرا به سی هزار دینار فروخت ولی بهای واقعی آن یک
میلیون و دویست هزار دینار بود.

دارایی و هزینه کشور

مالیات در ایران تا زمان داریوش اول ترتیب صحیحی نداشت.

بقول هرودت. داریوش ترتیبی برای این امرداد و مالیات نقدی و جنسی را مقرر داشت وی ایران را به بیست منطقه‌ی مالیاتی تقسیم کرد و همراه با ولاتی به آن ایالات گسیل میداشت يك نفر امین مالیه نیز روان کرد وی مقرر داشت که مالیاتهای نقدی به نقره و طلا تادیه شود. مالیاتهای نقدی نقره به وزن تالان بابلی پرداخت می شد. مالیات نقدی طلا بوزن تالان اوبیائی Euboïque تادیه میگردد هرودت گوید تالان بابلی برابر با ۷۸ مینای اوبیائی است چون مینای اوبیائی را معادل ۴۳۸ گرام میدانند بنابراین تالان نقره بابلی معادل ۳۴۱۶۸ گرم بوده و تالان اوبیائی یا ۶۰ مینای اوبیائی معادل ۲۶۲۶۰ گرم بوده است .

جمع مالیاتهایی که بخزانة داریوش پرداخت میشد ۱۴۵۶۰ تالان اوبیائی بود که معادل بانود ملیون فرانك طلا میگردد .

تمام این مالیاتها در خزانه‌ی شاهنشاه ایران باین ترتیب نگاهداری میشد. فلزات را آب کرده در کوزه‌های سفالین میریختند و هر وقت پولی لازم میشد شاه حکم میکرد که قسمتی از شمش‌هایی را که در خمرهای گلین نگاهداشته‌اند ببرند و مورد استفاده قرار دهند از میان ایالات کشور پارس مالیات نمیداد زیرا زمینهای پارس نشین ازدادن مالیات آزاد بودند - بطوریکه نوشته‌اند در ظرف ۱۹۱ سال یعنی از سال اول پادشاهی داریوش اول ۵۲۱ ق.م تا ۳۳۰ سال فتح ایران بدست اسکندر در حدود ۲۲۹۶۳۰ تالان در خزائن سلطنتی گرد آمده بود. پرفسور آلتهایم کلیه مبالغی را که بنا باطلاعات مورخان در خزانه‌ی داریوش سوم وجود داشته و بعد بدست اسکندر افتاد به ۴۳۰۰۰ هزار تالان تخمین زده و بنا به تخمین وی، آن مبلغ برابر با ۱۳۸۸۷۴۴۱۳۲۵۰ فرانك

طلا میباشد.

استراین راجع به مالیاتها مینویسد که کاپادوکیه غیر از مالیات نقدی همه سال ۱۵۰۰ اسب و ۲۰۰۰ قاطر و ۵۰۰۰۰ گاو و گوسفند میداد و مادها دوبرابر مالیات جنسی را میپرداختند.

مالیات نقدی و جنسی تماماً بخرانه دولت وارد نمی شده زیرا مخارج سپاه و پادگانها و والیان با تجملاتی از قبیل قصور و خدام و غیره که داشتند بخود ایالات تحمیل میشد.

مثلاً هرودت مینویسد که :

درآمد رورانه والی بابل يك ارتبه Artaba نقره بود که تقریباً معادل ۵۵۰ کیلو گرام میشود.

پس از آنکه داریوش مالیات نقدی و جنسی را تعیین کرد در صدد تحقیق برآمد که آیا تأدیهای این مالیاتها بر مردم دشوار است یا آسان پس از آن از همه جا پاسخ رسید که مردم قادر به پرداخت این میزان مالیات هستند. داریوش باز مالیات هارا نصف کرد و گفت چون والیان برای هزینه خود از مردم عوارض میگیرند باید مالیات را کم کرد تا عدالت برقرار باشد.

راجع به مالیات معادن و گمرکات اطلاعاتی نداریم ولی از نوشته های هرودت میتوان استنباط کرد که در زمان هخامنشی اصلاً گمرکی نمیگرفته اند. موجودی خزانه هخامنشی مقارن حمله اسکندر در شوش بالغ بر ۶۰۰ میلیون فرانک طلا و ذخائر خزانه تخت جمشید از مسکوکات و شمش تقریباً دوبرابر این مبلغ بوده است و در دیگر شهرها به همین نسبت موجودیهایی در خزانه وجود داشته است.

در اواخر سال ۱۳۱۲ شمسی در تخت جمشید الواح گلی بسیاری بخط عیلامی کشف شد که بقول پرفسور هرتسفلد آنها اسناد مالی بایگانی شده دوره هخامنشی است این الواح گلی که تعداد آنها بالغ بر سی هزار لوحه میشود به دانشگاه شیکاگو آمریکا حمل و قسمت زیادی از آنها از طرف جرج کامرون مستشرق معروف آمریکائی و دیگر خاورشناسان آن دانشگاه خوانده شد این الواح اطلاعات گرانبهایی راجع به وضع مالی هخامنشی در اختیار ما میگذارد.

در زمان سلو کی عایدات خزانه غیر از درآمد سالیانه اراضی، انواع عوارض و مالیاتهای دیگر تحت عنوان «کلنی مالیاتهای شاهی» تشکیل میداد که از مردم اخذ میشد و در سراسر کشور یکنواخت بود. از جمله آنها «مالیات تاج» و «مالیات نمک» و «مالیات سرانه» و «مالیات برای بردگان» و عوارض گمرکی و مالیات بر معاملات بود.

در کشور سلو کیه مالیاتهای «دسته جمعی» نیز متداول بود باین معنی که مالیات مزبور مستقیماً به فرد فرد اتباع کشور تعلق نمیگرفت، بلکه از جماعتی که ایشان عضو آن بودند اخذ میگشت مالیات فوروس (Foros) (تاج) که شهرها میپرداختند در شمار اینگونه مالیاتهای دسته جمعی بود و شهرها (نه افراد) مبلغ ثابت و معینی تحت این عنوان میپرداختند. ظاهراً قلمرو هر قبیله که در امر اداره خویش مستقل بود نیز مالیاتی تأدیه مینمود.

در دوره اشکانی از وضع مالیاتهای کشور اطلاعی نداریم ولی ظن غالب آنست که از والیان پارتی بر حسب مقاطعه پولهایی بخزانه دولت وارد و باین نظر شاهنشاه خرج میشد در این دوره چیز تازه ای که دیده میشود گمرک است که پارتیها بتقلید از سلو کیها از کالاهای وارده و صادره در مرزها گمرک میگرفتند نام کالاها و صدور آن در گمرکخانه ثبت میشد.

در قسمتی از بایگانی اشکانی که از کشفیات نسابدست آمده مطالبی درباره ی مالیات منظمی که از تا کستانهای واقع در اراضی شاهی وصول میشده مندرج است. بخشهای زیر جزو اراضی شاهی بوده: زمینهای آپاداناک (Apadanak) یا زمینهای اختصاصی درباری، زمینهای متعلق به معابد آیزان (azayàn)، زمینهایی که پس از مرگ شاهان بروح ایشان اختصاص داده شده بود، و زمینهایی که شاه به کسانی تیول میداد، و اراضی روستایی که جزو املاک شاهی بود، همه بر حسب نوع مالیاتی که از آنها خود میگردیده است بعنوان اراضی اوزبری (Uzbari) یا پتباژیک (Patbazik) مشخص گشته اند، در این استاد اشاره بوجوهی که اشخاص در مالیات مزبور میپرداخته اند نیز شده است.

درپارسی پارستان برای خراج لفظ «بازیش» Bazish بکار میرفت که از ریشه‌ی «بخش» مشتق است مالیاتهایی که شهربانان برای خزانه‌ی پادشاهی از مردم میگرفتند ازقرار زیر بود.

۱- مالیات ارضی ازروی تعداد جریب و اندازه‌ی زمین و از نوع کاشت و حاصل آن

۲- مالیات ازاموال شخصی غیر اززمین ازقبیل فلزات و اشیاء قیمتی

۳- مالیات از کمر کات دریایی

۴- کمر کات زمینی و بازرگانی

۵- مالیات ازهر رأس حیوان

۶- مالیات ازچیزهای دیگر.

پرفسور هنینگ درمتون مانوی برای مالیات لفظ خراگ (خراج) را پیدا کرده که مطابق لغت ارمنی خراج و آرامی خراگا است و معنی مالیات سرشماری را میرساند در صورتیکه خراج درعربی بمعنی مالیات ارضی است که بیونانی Ekforion (یعنی آنچه اززمین حاصل شود) میباشد.

اضافه بر مالیات ارضی مالیاتی هم برای آبیاری مصنوعی پرداخته میشد. هرودت میگوید که درسرزمین خوارزم آب بندهایی درست کرده بودند. حفاریهای شوروی در کلملی قیر ثابت میکند که آبیاری درسرزمین خوارزم تحت نظر هخامنشیان بوده است.

مالیات دردوره‌ی ساسانی. درآمد دولت ازدونوع مالیات ترکیب یافته بود اول ازخراج یا مالیات ارضی و دوم از «گزیت» که کلمه‌ی جزیه مأخوذ از همین کلمه است.

مالیات ارضی برای هر بخشی نسبت به حاصلخیزی آن معین گردیده بود و هر محلی بسته به سال خوب یا بد یا نظر بمسافت آن از شهر از يك ششم تا يك سوم محصول را میداد. زنان و کودکان و پیران از این مالیات معاف بودند رئیس مالیات ارضی کسی بود که او را واستریوشان سالار میخواندند این اصطلاح یا «واستریوش‌بذ»

چنانکه در فصل طبقات گفتیم بمعنی رئیس برزگران و فلاحان بکار میرفت. و استریوشان سالار مأمور بوده است که در باب محصول و زمین و آبیاری و دیگر امور کشاورزی مراقبت لازم نماید ظاهراً وی ریاست امور مالیه را داشته است و تصور میرود علاوه بر خراج املاک وصول باج سرانهم بعهدهی او بوده است.

مأموران وصول مالیات ارضی غالباً اجحافات بسیاری بمردم روا میداشتند و چون بر طبق این روش سال بسال درآمد دولت تغییر میپذیرفت ممکن نبود از پیش وضع مالیه را معلوم و مصارف را تخمین نمود، علاوه بر این بازرسی آنهم اشکال فراوان داشت و اکثر نتیجه این میشد که چون جنگی فرا میرسد و پول در خزانه نبود آنوقت خراجهای تازه ای وضع میکردند و این قبیل خراجهای فوق العاده تقریباً بطریق انحصار برایالت ثروتمند غربی خاصه ایالت بابل تحمیل میگردد. گاهی اتفاق میافتد که پادشاهان در هنگام بر تخت نشستن رعایا از بقایای مالیاتی دوره گذشته خود معاف میکردند و این خراج بخشی برای شاه جدید و سیلهی جلب قلوب عامه بود چنانکه و هرام پنجم فرمان داد که از مالیاتهای معوقه که بهفتاد میلیون درهم میرسید صرف نظر کنند و مالیات ارضی سال جلوس او را هم يك ثلث تخفیف دهند. و فیروز در هنگام خشکسالی مردم را از پرداخت مالیات معاف داشت.

چون اجحافاتی در هنگام وصول مالیات بر رعیت میشد بخصوص تا وقتی که مأمور دولت مقدار مالیاتی را که بایستی زارع و یا مالک بدهد معلوم نمیکرد برداشتن محصول قدغن بود و از این راه خساراتی بر رعایا و مالکین میرسید این بود که قباد بفکر آن افتاد که ترتیب جدیدی برای وصول مالیاتها بدهد ولی ممیزی که از روزگار او آغاز شد بجایی نرسید و خسرو انوشیروان آنرا بانجام رسانید.

وی فرمود همه اراضی زراعتی کشور را مساحی کردند و مبنای مالیات ارضی را «گریب» (جریب) که تقریباً معادل دوهزار و چهارصد متر مربع امروز بود قرار دادند. هر جریبی بایستی مالیات مقرر را سالیانه بپردازد. مالیات بطور نقدی گرفته میشد و مأخذ آن برای هر جریب گندم یا جو سالی يك درهم و هر جریب موهشت درهم و هر جریب ینبجه هفت درهم و هر جریب برنج پنج ششم درهم و از هر درخت خرماي

پارسی یا شش نخل آرامی یا شش درخت زیتون يك درهم مالیات را در سه قسط دریافت میداشتند و باصطلاح آنروز «سه مرك» میگفتند. سایر محصولات از ادای مالیات معاف بود و نخلهای پراکنده نیز که جزء نخلستان مستقلی بشمار نمی آمد بخشوده گشت. خسرو انوشیروان صورت نرخیهای جدید را در خزانه سلطنتی نهاده و رونوشتهای دیگری بهمراه ماموران اداره مالیات و همه قضاة بخشها فرستاده و قضاة مزبور مأموریت داشتند که مواظبت کنند تا مالیاتهای عادلانه اخذ شود و اگر خساراتی متناسب با مالیات برگندم و باغ اشخاص وارد آید آنها را از ادای مالیات معاف کنند. قضاة بخشها معافیت را بحکومت مرکزی میرسانیدند و حکومت نیز اوامر شایسته ای به تحصیلداران صادر میکرد. منظور خسرو انوشیروان این بود که از اسرافاتی که تا آن زمان در اخذ مالیات معمول بود جلوگیری کند.

چون منطقه بندی مالیاتی ساسانی تا زمان عباسیان ادامه داشت از فحای کتب چنین برمی آید که در زمان ساسانی هر ناحیه ای مستقلی را «کوره» یا استان میگفتند و هر استان بچند «تسو» «طسوج» تقسیم میشد و سپرده به «گهبذ» (جهبذ) یا تحصیلدار جداگانه ای بود.

مهمترین ناحیه ای مالیاتی شاهنشاهی ساسانی سرزمین آسورستان یا عراق بود که در نتیجه سدهای بسیاری که برد جلوه وفرات بسته بودند آن سرزمین از حاصلخیزترین ایالات شاهنشاهی ایران بشمار میرفت.

کریستنن نوشته است: این اصلاحی را که انوشیروان در روش وصول مالیات کرد هم مایه رفاه مردم و هم بسود خزانه کشور بود و در ادوار بعد خلفا این رسم را مبنای تقویم خراج قرار دادند. اما گزیت (جزیه) یا مالیات سرانه يك قلم و یکجا بر عموم مردم بمبلغی معلوم سالانه وضع میشد و متصدیان مالیه بایستی به بهترین طریقی که بتوانند برمودیان جزیه تقسیم و وصول کنند. مالیات سرانه را کسانی میدادند که علاقهای ملکی نداشتند این جزیه بر همه اشخاص مردم بیست ساله الی پنجاه ساله تعلق میگرفت و از یهود و نصاری نیز اخذ میشد و بزرگان و نجبا و سربازان و روحانیان و دبیران و خدمتگزاران دولت از تأدیه آن معاف بودند سر «گزیت»

یا مالیات سرانه را نیز خسرو انوشیروان اصلاح کرد مودیان «سرگزیت» بر حسب مال و در آمدی که داشتند بطبقات تقسیم شدند و از بعضی دوازده درهم و از برخی هشت درهم و از جمعی شش درهم و از گروهی چهاردهم از قرار هر نفری می گرفتند و فرمان داده شده بود که مالیاتهارا در سه قسط (سه مرك) چهار ماه به چهار ماه دریافت دارند.

در صدر اسلام هر دو کلمه خراج «خراگ» و جزیه «گزیت» بسی تفاوت هم برای مالیات ارضی و هم مالیات سرانه استعمال شده است. در اوایل قرن دوم هجری حد هر دو لفظ معین شد و از خراج مالیات ارضی و از جزیه مالیات سرانه اراده گردیده است.

علاوه بر مالیات مستقیم خراگ «خراج» و سر «گزیت»، تحفی نیز مرسوم بود که آن را آیین مینامیدند و نیز هدایائی که در موقع تشرف بحضور شاهنشاه در عید نوروز و مهرگان بایستی تقدیم کرد جزو آیین محسوب میشد.

از جمله سایر درآمدها حاصل املاك خالصه و حقوق خاص شاهی معادن طلائی «فارتیون Pharnagion» در ایالت «برسارمنی Persarménie» یعنی ارمنستان ایران بود، غنائم جنگی نیز از جمله عواید غیر منظم بشمار میرفت. محتمل است که حقوق گمر کی نیز موسوم بوده است. از ماده سوم عهدنامه بین خسرو اول و یوستی نیانوس قیصر روم در ۵۶۱ چنین استیباط میشود که در آن وقت عوارض گمر کی نیز معمول بوده است. آن ماده چنین مقرر میداشت که بازرگانان ایرانی و رومی همچنانکه از روزگار قدیم بسوداگری مشغول بوده اند از آن پس هم میتوانند بازرگانان هر قسم کالا بپردازند، اما کالای آنان باید از دوایر معمولی گمرک بگذرد.

در ماده چهارم مقرر شده که نمایندگان رسمی هر يك از طرفین میتوانند بلامانع با پرداخت عوارض گمر کی تمام اجناس را که دارند وارد خاک طرف دیگر نمایند.

مصارف دولت بیشتر عبارت بود از هزینه جنگ و مخارج دربار و حقوق مستخدمان و سایر مصارفی که برای انجام امور عام المنفعه از قبیل بنای پلها و تعمیر سدها برای دولت پیش میآید. برای امور عام المنفعه مالیاتهای فوق العاده نیز از

مردم ایالتی که آن امور بنفع آنان تمام میشد میگرفتند. دولت علاوه بر بخشیدن مالیات گاهی هم مستقیماً وجه نقد میان فقرا تقسیم میکرد. وهرام پنجم زروسیم بسیار بخشید و عطای او نه فقط به بینوایان رسید بلکه نجبا و اشراف نیز معادل بیست ملیون درهم دریافت کردند. بنابراین مؤلفان ارمنی در هنگام بر تخت نشستن شاه همه سکه‌های خزانه را گذاخته و با تمثال شاه نو ضرب میکردند. اسنادی که در گنج‌ها بایگانی شده بود پس از تغییرات ضروری که در آن بعمل می‌آمد بنام شاهنشاه تازه رونویس میشد:

از جمله کارمندان دستگاه مالیاتی، آمار کاران مختلف یعنی ماموران وصول وروسای حسابداریه‌ها باید نام برد. ایران آمار کار منصب رئیس حسابداران کشور بود و او از مردان محترم دربار بود و گاهی معاونت صدراعظم یا بزرگفر مذار را داشت این آمار کاران مانند مستوفیان دوره‌ی اسلامی مامور نگاهداشتن حساب دخل و خرج حوزه ماموریت خود بودند. دیگر واسپوهرگان آمار کار، مامور وصول درآمد ایالت واسپوهرگان در ارمنستان و مانند آذربادگان آمار کاری یعنی مامور وصول درآمد ایالت آذربایجان از مردان محتشم زمان خود بود.

دیگر شهرپو آمار کار Shahrpav رئیس محاسبات شهر بان یسا والی بود که ظاهراً یک نفر مأمور ایالتی بشمار میرفت. خزانه دار سلطنتی گویا لقب گنجور داشته است. گه‌بذ که معرب آن جبه‌ذ و جمع آن در غربی جها‌بذ است بقول هر تسفلد کسی بود که پولها و مسکوکات کشور را بوی می‌سپردند. در دوره اسلامی گه‌بذ را بمعنی پیشکار مالیه‌ی يك ناحیه بکار برده‌اند.

گنج آمار دبیر بقول خوارزمی مامور نگاهداری حسابهای خزانه و یامنشی حسابهای خزانه بوده است. شهر آمار کار ظاهر آ مستوفی و رئیس حسابداری شهرستان بوده است آخور آمار کار حسابدار اصطبل و در آمار کار رئیس حسابداری و مامور دخل و خرج عایدات دربار بوده است.

راهها و پيك های شاهي

در دوره‌ی هخامنشی به ایجاد شاه راهها اهمیت خاص میدادند. داریوش بزرگ برای حفظ ارتباط بین مراکز مختلف شاهنشاهی شبکه‌ای از منازل عرض راه تشکیل داد. این جاده‌ها که در درجه‌ی اول برای امور اداری بکار میرفت بازرسی و مراقبت میشد. کاروانها از آنها عبور میکرد مبادلات تجارتي را تسهیل میکرد. هرودوت گوید: راه‌شاهی از شهر افس «افسوس» یونانی در آسیای صغیر آغاز شده بسارد میرفت و از آنجا گذشته به فریگیه میرسید پس از آن از رود هالیس گذشته به کاپادوکیه متوجه میشد. در دریند هالیس (قزل ایرماق کنونی) دژی ساخته و پادگانی در آنجا گذاشته بودند. از کاپادوکیه این راه را تا کیلیکیه امتداد می‌یافت. این جادو گذرگاه داشت معبر کیلیکیه و سوریه در این قسمت پادگانی وجود داشت و معبرها را بادیواری سد و در میان آن دروازه‌ای بنا کرده بودند. از کیلیکیه در سه روز بفرات میرسیدند و با کشتی از آن گذشته بآرمستان وارد میشدند. پس از آن از دیاله می‌گذشتند. به رود خواسپ «کرخه» امروز رسیده و از آن بشوش میرسیدند این راه دو هزار و ششصد و هشتاد و سه کیلومتر طول داشت و شامل صد و یازده منزلگاه و مهمانخانه بود که در هر يك از آنها همواره اسبان تازه نفس یدکی برای پیکهای شاهي مجهز بود.

این مسافت را کاروانها در نو در روز طی میکردند در صورتیکه پیکهای شاهي این راه را در يك هفته می‌پیمودند زیرا شب و روز با عوض کردن اسب در حرکت بودند هرودت خوبی راه و کاروانسراها را استوده و این مهمانخانه‌ها را ستات مس Stathmos خوانده که بزبان پارسی ایستگاه باید گفت.

راه دیگر راه دریایی بود داریوش بزرگ دریای احمر را بتوسط یکی از شعب رود نیل بدریای مغرب اتصال داد و کشتیهای یونانی و فنیقی بآسانی از مدیترانه وارد بحر احمر و عمان و اقیانوس هند و خلیج فارس میشدند.

راه دیگر که در داخل کشور بود از این قرار است: از تخت جمشید پنج راه به شوش، «پری تکان» (فریدن)، کرمان و بندر دیلم و هرمز در کنار خلیج پارس میرفت. بعضی قطعات سنگ فرش شده این راه در ناحیه بهبهان کشف شده است. در مسیر این جاده نزدیک فهلان بقایای يك سايبان سلطنتی با پایه های ستون سنگی به سبك خالص شوشی یا تخت جمشیدی وجود دارد بین فهلان و بشابور (بیشاپور) این راه به سمت چپ می پیچید و از طریق گردنه های پارس به فلات ایران راه می یافت.

از همدان (هگمتان) پنج راه به شوش بابل «ری» گتنزک (شیز) در کنار دریایچه اورمیه و آذربایجان کنونی منتهی میشد.

از شوش سواره به بابل و همدان و تخت جمشید و شعبه هایی از آن تا اصفهان و بندر دیلم در ساحل خلیج پارس امتداد داشت.

از «راگا» پنج راه به آذربایجان «همدان» شهر صد دروازه، مازندران، و پری تکان امتداد می یافت.

از دامغان (کومش) سواره به گرگان ری خراسان، از باختر سواره به دامغان و سند و سغد، از کرمان پنج راه به تخت جمشید «پاسارگاد» هرمز، پتال در کنار سند، و باختر امتداد می یافت.

دولت هخامنشی نخستین دولتی است در جهان که بتأسیس چاپارخانه پرداخت هرودت نوشته که مقیاس راهها «پرسنگ» (فرسنگ) است و به مسافت هر چهار پرسنگ منزلی تهیه شده و در آنها میهمانخانه های خوب دایر گردیده و در مرزهای ایالات دژهایی ساخته و پادگانهایی برقرار کرده اند. در منازل اسبان تندرو تدارک شده باین ترتیب که چاپک سواران نامه های دولتی را از مرکز تا نزدیکترین چاپارخانه برده به چاباری که آماده برسر خدمت ایستاده بود می رسانید و او در دم حرکت کرده نامه را به چاپارخانه دوم میبرد و باز تسلیم چاباری دیگر میکرد بدین منوال چاپارها شب

وروز در حرکت بودند و اوامر مرکز را بایالات میرساندند . باز هرودت گوید که نمیتوان تصور کرد که از این چاهارها جنبنده ای سریعتر حرکت کند . هرودوت چاهارخانه دولتی را «آگ گاروئی Aggarui» مینامد بعضی تصور کرده اند که این کلمه اصلاً آرامی است و بعداً بروم رفته و آنگاریه Angariae شده است .

گزنفون . تأسیس چاهارخانه را به کورش نسبت داده است ساختمان جاده ها بهمان نسبت که بر امنیت کشور میافزود سرعت حمل و نقل را نیز تأمین میکرد قسمت های نرم جاده را سنگفرش میکردند حتی ساختن رده چرخ در جاده ها مصنوعاً برای تسهیل حرکت و سائت نقلیه چرخ دار معمول گردید . از قرن چهارم قبل از میلاد اختراع کفشکی برای چهارپایان بارکش بمنظور حمایت سم آنها در جاده های سخت صورت گرفت و آنرا بامس ، پوستین ، یا موی اسب میساختند نعل حقیقی اسب در قرن دوم یا قرن اول قبل از میلاد اختراع گردید .

سلوکیان . مالک جاده های بزرگ بین قاره ها بودند راههای مزبور از ایران میگذشت و به سوی چین و هند میرفت آنان جاده ها را توسعه داده وضع آنها را از زمان هخامنشیان نیکوتر ساختند جاده ها از دریای سرخ تا هند توسط ایستگاههای نظامی محافظت میشد آب انبارهایی در بیابانها ساخته شد و کاروانسراها بنا گردید . سلوکیان در نواحی شمال جیحون سفرهای اکتشافی بمنظور دفاع از خود کردند و برای کوتاه کردن جاده های تجارتی موجود اطراف بحر خزر را کشف نمودند . آنان ناوگان مهمی در خلیج فارس ترتیب دادند که موجب تأمین ارتباط با هند در مشرق و بحر احمر در مغرب گردید .

در زمان پارتها وسایل حمل و نقل بهتر گردید . هرگز جاده ها مانند زمان پارتیها خوب نگهداری نمیشد زیرا پادشاهان پارتی به انتظام مراقبت طرق و شوارع دقت بسیار مبذول میداشتند خط سیرهایی که از بیابانها میگذشت با چاه های آب و کاروانسراها مجهز بود . در شهرهای کاروانی مانند . تدمر ، دورا ، پترا ، کاروانسراهایی برپا شد که در آنها بازرگانان گرد میآمدند اسنادی که در «دورا» کشف شده وجود ژاندارم

یا دستگاه پلیس سواره بیابان را اثبات میکند پارتیان منازل کاروانها و ایستگاههای دارای اسبان یدکی را که برای حمل و نقل بکار میرفت مراقبت میکردند. هم در این عهد نعل یا کفشک اسب اختراع شد.

بقول ایسیدور خارا کسی :

جاده‌های کاروان رودبازرگانی مناسب آن زمان در سطحی عالی قرار داشت ، راهبانگهداری میشد ، چاههای برای شرب کاروانیان حفر میگشت .

در زمان ساسانیان شاهراه بزرگ از تیسفون در کنار دجله آغاز میشد و از حلوان و کنگاور بهمدان میرسید. در همدان راهها چند رشته میشد یکی به سمت جنوب از خوزستان و پارس گذشته بخلیج میپیوست دیگری بهری میرفت و از آنجا راههایی از کوههای گیلان و البرز گذشته بدریای خزر منتهی میشد ، یا از خراسان و دره‌ی کابل به هندوستان اتصال می یافت راهی هم از ترکستان و حوزه‌ی رود تاریم بچین میپیوست .

نیروی دریایی ایران در این دوره اهمیت داشت . ناوگان ایران در همه دریاهای مشرق سیر کرده در آغاز کار با کشتی‌های رومی و حبشی رقابت مینمود لیکن بعدها صاحب اختیار آن دریاها شد .

نفوذ ایران قدرت و تسلط نیروی دریایی روم را در شرق از میان برد در سال ۵۲۳ میلادی پادشاه حبشه برای اینکه با ساکنان حجاز جنگ کند هفتصد کشتی سبک براه انداخت و ششصد ناو ایرانی و رومی را بیاری خود حرکت داد .

اما راجع به تشکیلات پست و چاپارخانه که خلفا از ایران تقلید کرده اند وضع ایران در دوره‌ی ساسانی چندان تفاوتی با دوره‌ی هخامنشی نداشت اداره چاپارخانه اختصاص به کارهای دولتی داشت و ملی و عمومی نبود وفایده آن اساساً این بود که میان مرکز و ولایات ارتباط سریع و منظمی برقرار کند . اداره چاپارخانه اشخاص و اشیاء و مراسلات را از شاهراههای کشور حرکت میداد و بهمین جهت در منازل بین راه به نسبت اهمیت آنها عده‌ای ملازم و اسب نگاهداشته میشد . چنانکه بنا نوشته کتاب خسرو کواتان اسبی را که متعلق به چاپار سوار پادشاهی بود . بغدیسپانیک

Baghdêspanigh میگفتند گویادر آن زمان پیک سوارو شاطر پیاده وجود داشته است
چنین معلوم میشود که شاطر ها مخصوص ولایات ایرانی نشین بوده اند و چا پاری ایالات عرب
نشین و بیابانی را بعهده ی یک شتر سوار و اگذار میکرده اند. در کوه ها چا پار پیاده و در
کویر ها چا پار شتر سوار معمول بود .

دادگستری

قوه عالیہ قضائی در اختیار شخص شاه بود ولی شاه غالباً داوری را بیکی از موبدان یاریش سفیدان واگذار میکرد، پس از آن دادگاه عالی بود که از هفت قاضی تشکیل میشد و پایین تر از آن دادگاههای محلی بود که در سراسر کشور وجود داشت قوانین را موبدان وضع کرده به شاه میرسانیدند و تا مدت درازی کار رسیدگی بدعاوی دز اختیار ایشان بود ولی در زمانهای متأخر تر مردان و حتی زنانی جز از طبقه‌ی موبدان باین گونه مناصب رسیدند. در کلیه دعاوی بجز آنها که اهمیت فراوان داشت غالباً ضمانت را می‌پذیرفتند محاکم همان گونه که برای کیفر و جرایم نقدی حکم صادر میکردند پاداش نیز میدادند و در هنگام رسیدگی به گناه متهم کارهای نیک و خدمات او را نیز بحساب می‌آوردند. برای اینکه کار محاکمات بدر از آن نکشد. برای هر نوع محاکمه مدت معینی مقرر بود که بایستی در ظرف آن مدت حکم صادر شود و نیز بطرفین دعوی پیشنهاد سازش از طریق داوری میکردند تا اختلافی که در میان ایشان است بصورت مسالمت آمیز حل و فصل شود. چون رفته رفته سوابق قضائی بیشتر و قوانین توسعه یافت، گروه خاصی بنام «سخنگویان قانون» پیدا شدند که مردم در کارهای قضائی بایشان مراجعه میکردند. در محاکمات سوگند دادن و وا گذاشتن متهم به حکم الهی Ordeal نیز مرسوم بود مثلاً متهم را مجبور میکردند که از آتشی بگذرد و یا خود را برودخانه تندی بیندازد اگر بسلامت میرست او را بیگناه میدانستند.

در ولایات قاضیانی بودند که بدعاوی مردم رسیدگی میکردند و یکی از وظایف مهم ولات رسیدگی بامور قضائی بود. در ایالاتی که اهالی آن قوانین مخصوص داشتند از روی قوانین محل خود قضاوت میکردند، بدیهی است هر گاه منازعه‌ای بالا می‌گرفت

استانداران هرگز نمیتوانستند دخالت کنند. از اسناد آرامی مصری معلوم میشود که حقوق خانواده‌ها، کاهنان و معابد و بنگاه‌ها در زمان هخامنشی‌ها نسبت به آنچه سابق بوده تغییر نکرده و نیز دیده میشود که اسناد معاملات را در مصر هم چنان بخط «دموتیک» از خطوط مصری مینوشتند.

مجازات‌ها خیلی سخت بود ولی اگر کسی در بار اول مرتکب جنایتی شده بود حکم اعدام صادر نمیشد حتی خود شاه هم در بار اول حکم اعدام نمیداد، و این قاعده در عالم قدیم از اختصاصات ایران است. در موقع تعیین مجازات خدمات سابق مجرم را نیز در نظر می‌گرفتند. داریوش اول در باره یک قاضی که محکوم بمرگ شده بود فرمود او را از داربزر آورند و گفت این قاضی خدماتی هم کرده است.

پادشاهان هخامنشی نسبت برشوه ستانی قضاة خیلی سختگیر بودند چنانکه کمبوجیه «سی‌سام‌نس» قاضی را که رشوه گرفته بود محکوم بمرگ ساخت و پس از مردن دستور داد پوست او را کنده روی مسندی که بر آن می‌نشست بگسترده و منصب این قاضی را به پسرش دادند شاه باو گفت هر زمانی که میخواهی حکمی بدهی باین مسند بنگر.

پلوتارک نیز این مجازات را در مورد قضات رشوه گیر تأیید میکند.

در موارد خیانت بشهر و کشور مجرم را بیای تخت آورده گوشه‌ها یا بینی‌اش را بریده بعد از نشان دادن بمردم او را به ولایتی که محل وقوع جرم و یا خیانت بود برده میکشند.

بریدن دست در ایران قدیم معمول نبوده اگر گاهی این مجازات‌ها اجرا میشد برای خوار کردن و بی‌آبرو کردن متهم بود. قوانین لایتغیر بود چنانکه این مثل در باب عزرا در تورات آمده است که میگفته‌اند «مگر این مطلب قانون ما است که تغییر نکند».

بزه‌های کوچک را با شلاق زدن از پنچ تا دویست ضربه کیفر میدادند از این قرار هر کس سگ‌چوپانی را مسموم میکرد و میکشت کیفر او را نود ضربه تازیانه بود. برای تأمین حقوق قضات غالباً بجای شلاق زدن جریمه نقدی گرفته میشد

و هر ضربه شلاق را معادل باشش روپیه مبادله میکردند گناه‌های بزرگ را با داغ کردن و بریدن دست و پا و کور کردن چشم یا بزندان افکندن و کشتن کیفر میدادند. استمنای با دست را بوسیله شلاق زدن مجازات میکردند. قانون اعدام مجرمان را در برابر بزه‌های کوچک حتی بشخص شاه نیز ممنوع کرده بودند ولی خیانت بمیهن و قتل نفس وزنا و لواط و سوزاندن و یادفن کردن مردگان و نزدیک شدن و تجاوز به کنیزان شاه یا نشستن بر تخت وی یا اسائه ادب به خاندان سلطنت کیفر مرگ داشت .

در اینگونه گناهان گناهکار را ناچار میکردند که زهر بنوشد، یا او را به چهار میخ میکشیدند، یا بدار میآویختند. یا سنگبارش میکردند. یا جز سر تمام بدن او را در خاک میکردند، یا او را از بالا در اطاقی پراز خاکستر می افکندند، یا سرش را میان دو سنگ میکوفتند، یا او را به کیفری بنام مجازات «دو کرجی» میرسانیدند: بقول پلوتارک مینویسد سر بازی بنام مهرداد در حال مستی گفته بود که کشتن کورش کوچک در «کونا کسا» کاروی بود و شاه را نرسد که این کار بزرگ را بخود نسبت دهد.

اردشیر دوم چون بشنید فرمان داد تا آن سر بازار را به کیفر «دو کرجی» اعدام کنند:

بدینطریق که دو کرجی چنان اختیار شود که درست بر یکدیگر منطبق شوند، گناهکار را دریکی ازدو کرجی میگذاشتند آنگاه بوی خوراک میدادند و اگر از خوردن خودداری میکرد با فرو کردن میخی در چشم او وی را بدان کار مجبور میکردند چون خوراک میخورد بر سر و صورت او آمیخته‌ای از شیر و عسل میپاشیدند، و از همین شربت باو مینوشانیدند در این هنگام کرجی‌ها را چنان نگاه میداشتند که رویش به جانب خورشید باشد باین ترتیب مگسان و حشرات بر او هجوم میآوردند چون در اثر خوردن خوراک بوی اسهال دست میداد از مدفوعات وی حشرات و کرم‌هایی تولید میشد و باندرونی وی راه میافت و همه تن او را میخورد و پس از چند روز که کرجی را برمیداشتند دیگر گوشتی بر تن وی دیده نمیشد و حشرات همه اندرونه

اورا خورده بودند. و باین مجازات مهرداد پس از هفده روز شکنجه جان داد.
داریوش اول اهمیت بسیار با اجرای عدالت میداد و قوانین اومدتی دراز پس
از پایان شاهنشاهی که وی ایجاد کرده بود باقی بود.

هرودت میگوید قضاة شاهی از پارسیان انتخاب میشوند وظیفه خود را تادم
مرگ انجام میدهند مگر آنکه بر اثر عدم اجرای عدالت از کار بر کنار شوند
آنان در محاکمه داوری میکنند قوانین ملی را تعبیر و تفسیر مینمایند و در همه امور
تصمیم میگیرند.

در زمان اشکانیان. جنایاتی که در خانواده واقع میشد. مثل کشته شدن
زن بدست شوهر یا پسر و دختر بدست پدر یا جنایتی مابین پسران و برادران بقاضی
و داد گستری رجوع نمیشد و بایستی خود خانواده قراری در اینگونه موارد بدهد.
ولی اگر دختر یا خواهر شوهر دار موضوع چنین جنایتی واقع میشد شکایت
بنزد قاضی میبردند زیرا زنی که شوهر میکرد دیگر جزو خانواده بشمار نمیرفت.
از مجازاتهای این دوره آگاهی قبلی در دست نیست همینهقدر میدانیم که مجازات
خیانت زن به شوهر خیلی سخت بود و مرد حق کشتن زن را داشته است دیگر اینکه
کسی مرتکب عمل شنیعی برخلاف طبیعت میشد بایستی خود کشی کند.
پارتیها متهمین را دزهنگام بازجویی شکنجه میکردند تا به گناه خود اقرار
کنند. ناقص کردن اعضای محکومین و بکار بردن شلاق بسیار معمول بود.

در زمان ساسانیان. قاضی احترامی بسزاداشت و مردمانی آزموده دادگر
بر جای قضاة می نشستند. ایرانیان شیوهی رومیان را مسخره میکردند که در پشت
سر قاضیان نادان مردان فصیح و دانشمندان قرار میدادند که در مسائل حقوقی
فتوی دهند.

بنا بروایت دینکرد، شایسته منصب قضا کسی است که از قانون آگاه باشد.
قضاة یاداوران از روحانیان شمرده میشدند و در ردیف دستوران و موبدان
و هیربدان آمده اند. رئیس کل دادوران یا قضاة را «شهر دادور» و دادور دادوران میگفتند
و به دادور و دستور لقب «داد» میدادند.

يك قاضی ملقب به آیین‌بند که رئیس حافظان عرف و رسوم بشمار میرفت ظاهراً کارهای قضائی را انجام میداده است و مراقب بوده که احکام و اعمال روسای غیر روحانی ناحیه نیز کاملاً موافق عدالت باشد. از مأموران عالی‌رتبه نواحی که اختیارات قضائی داشتند یکی. سروشورزداریک Sroshavarzdàrig بمعنی مستمع روحانی یافقیه صلح است و دیگر «دستور همداد» است که بمعنی کسی که قدرت قضائی او مانند دستور است.

هر دیه‌یی بایستی دارای يك قاضی صلح باشد که همان دیه‌کان یا قاضی مخصوص دیگری بوده است گاهی قاضی صلح را شاهریشْت Shahrishht گفته‌اند ولی از حدود اختیارات او آگاهی نداریم. قاضی سپاه و آرتش‌را، سپاه‌داذور یا قاضی عسکر میخواندند. از این‌ها گذشته بسیاری از مأموران قضائی از موبدان یا هیربدان بوده‌اند.

یکی از مناصبی که در کتاب مفاتیح‌العلوم خوارزمی آمده. منصب «دادبیر» است که بمعنی دبیر دادگستری است و شاید این منصب معادل وزیردادگستری امروز بوده است.

ریاست عالی‌ه قوه قضائی بشاهنشاه اختصاص داشت و روایات بسیار در دست است که بردادگستری و عدالت‌پروری پادشاهان ساسانی گواهی میدهد. گفتار شاه قابل نقص نبود، بنشانه‌ی این نقص ناپذیری چون پادشاهی با کسی پیمان می‌بست کیسه‌ای پر نمک میکردند و شاه مهرنگین خود را بر آن مینهاد.

اگر کسی در مراجع دادگستری محل بحق خود نمیرسید همواره نمیتوانست بشاه رجوع کند و حق خود را بگیرد چون شاه غالباً در دسترس مردم نبود. بیشتر پادشاهان ایران در بعض مواقع سوار اسب شده و یا بر بلندی می‌ایستادند و بدعاوی مردم رسیدگی میکردند تا مردم بدون حاجب و دربان جرأت یافته عرض تظلم پیش ایشان آید.

بنا به کتاب تاج پادشاهان سالی دو بار در نوروز و مهرگان بارعام میدادند و بشکایات مردم میرسیدند. در آن روز شاه به موبد موبدان میفرمود تا مردمانی امین

درمدخل کاخ قرار دهند تا مانع از ورود ستم‌دیدگان نشوند و اعلام می‌کردند که هر کس در این مواقع مانع مردمان شود نسبت به خدا و شاهنشاه گناهی بزرگ مرتکب شده است، آنگاه مردم را بارعام میدادند و نخست بشکایاتی که طرف آن شخص پادشاه بود رسیدگی مینمودند شاه موبدان موبد و ایران دبیر بد و هیر بدان هیر بد «نگاهبان کل آتشکده‌ها» را فرا میخواند و از تخت فرود میآمد و پیش موبد بدآوری به دو زانو مینشست و میگفت: «هیچ گناهی نیست نزد خدای بزرگ عظیم‌تر از گناه پادشاهان و من که بنده ناچیزی بیش نیستم در برابر تو قرار گرفته‌ام چنانکه تو فردا در برابر خدا قرار خواهی گرفت اگر جانبداری از شاه کنی خدا ترا کیفر دهد».

موبدان موبد در پاسخ میگفت «اگر خدا نیک بختی بندگان خود را بخواهد بهترین مرد را در کشور بر آنان امیر میکند و سخنانی بر زبان او جاری میکند که تو اکنون بر زبان راندی» سپس موبد بدعاوی مردم رسیدگی میکرد اگر حکم بقصور پادشاه صادر میشد بایستی جبران کند و گرنه شکایت‌کننده را بزدان افکنده کیفر میدادند. در کتاب اعمال شهیدان آمده که در آغاز کار ساسانیان رسم این بود که هفته‌ی اول هر ماه همه کس حق داشت نزد ماموران دولت رفته از ظلمی که در باره‌ی او شده شکایت کند و دعاوی خود را که رسیدگی نشده باشد به شاه عرض نماید این رسم را یزدگرد دوم نسخ کرد.

مبانی حقوقی. دوره‌ی ساسانی کتاب اوستا و تفاسیر آن و اجماع «نیکان» یعنی مجموعه فتاوی علمای روحانی بوده است.

ظاهراً مجموعه قانونی بمعنی اخص وجود نداشته لکن از کتاب پهلوی دینکرد برمیآید که در اوستا چندین نیک شامل مسائل حقوقی بوده است در کتاب پهلوی مازیگان هزار دادستان «یعنی گزارش هزار فتاوی قضائی» تألیف فرخ مرد که بارتلمه قسمتی از آن را ترجمه کرده آمده است که در دعاوی حقوقی رای موبدان موبد بر دیگران تفوق داشته است؛ و از این عبارت استنباط میشود که رای او در حقوق جنائی نیز فائق بوده است. در نسکهای نکاذوم و دزد سر نزد اوستا بقول دینکرد ذکر از محاکم مختلط شده که مرکب از قضاة مختلف الدرجه بوده است.

قانون برای احضار شهود مهلتی معین میکرد و مدت دعوی بوسیله آیین نامه ثابتی محدود بوده است مقرراتی برای جلوگیری از مردمان ستیزه کاری که دعاوی را بدارازا میکشاندند وضع شده بود و نیز ممکن بود که شخصی از قضاتی که از روی غرض امور مشکوک را یقینی و امور یقینی را مشکوک جلوه داده باشند شکایت کند. چنانچه نسبت به تقصیر یا بی تقصیری متهم شکی واقع میشد کار را به امتحان «وریه» (Ordalie) Varih محول میکردند و این آزمایش از حیث شدت دارای درجات بود و آنرا عادتاً بر دو نوع میدانستند «آزمایش سرد» «آزمایش گرم»:

«ور گرم» یا «گرموك وریه» عبارت بود از گذشتن از میان آتش که در داستان سیاوش در شاهنامه شرح آن آمده است. نوع هیزمی که در این آزمایش بکار میرفت طبق قواعدی معین میشد و در ضمن انجام گرفتن این آزمایش تشریفات مذهبی نیز بعمل میآمد.

در زمان شاهپور دوم آذربیدپسر مهرسپند برای اثبات حقانیت گفتار خود. خویشتن را مورد آزمایش وریه قرارداد یعنی فلز گداخته بر سینه خود ریخت. آزمایش سرد یا ورسرد ممکن بود بوسیله شاخه های چوب مقدس بعمل آید در آن صورت آنرا «برسموگ وریه» Baresmogh-Varih مینامیدند.

يك نوع دیگر از این آزمایشها «سوگند خوردن» بود که امروز در زبان پارسی بمعنی قسم یاد کردن است، و معنی تحت اللفظی آن نوشیدن آب گوگرد آلوده است. در این آزمایشها يك ماء ورم مخصوص داد گستری بنام ورسردار نظارت میکرد و است. مجازاتها

آمین مارسلن میگوید. قوانین ایران بسیار هولناك است و بخصوص آنچه در باره ی متهمردان و سرکشان است که از روی بیرحمی وضع شده از جمله قوانین بسیار شدید است که در برابر جرم يك تن همه کسان و خویشان و ندان او را میکشد.

جنایات را به سه نوع تقسیم کرده بودند:
یکی گناه ارتداد و برگشتن از دین،
دوم. خیانت نسبت به شاه و مملکت،

سوم خیانت و تعدی نسبت به اشخاص،

دردوشق اول گناهکار را میکشند. درشوق سوم یعنی خیانت نسبت بدیگران بنا بر نوشته نامه تنسر. سنت آن بود که زنده را باز زنند و خسته کننده یعنی وارد آورنده جرح را مجروح سازند و دزدان را مثله میکردند.

در زمان خسرو انوشیروان مرتد و ملحد را بزدان می انداختند و موبدان مدت یکسال او را اندرز میدادند اگر از کفر خود باز نمیگشت میکشند. و برخلاف سنت پیشینیان مثله را چنان اجرا میکردند که ظالم از آن برنج آید و مظلوم را منقعت و آسایش رسد مثلاً زانی را بینی میبردند تا باعث شرمساری او شود و اگر شخصی سابقه‌ی جنایت نداشت بغرامت اکتفا میکردند.

چون دزدی در حین ارتکاب دستگیر میشد مال مسروقه را بگردن او آویخته او را بزنجیر می بستند و بزدان می افکندند. عده‌ی زنجیرها بر حسب اهمیت گناه فرق میکرد و اعضای از بدن را که مرتکب آن جرم شده بود بیشتر مقید میکردند. جانیان پیگانه را بعلل مذهبی زنجیر نمی نهادند. نسبت به شاهزادگان یاغی بریدن گوش یا بینی و کور کردن و بدار زدن و سنگسار کردن معمول بود.

شاپور دوم يك قسم مجازاتی نسبت بیک سردار ترسو مجری داشت که در زمان هخامنشی هم معمول بوده است، وی فرمود که به آن سردار آنقدر خون گاو نر خوراندند تا هلاک شد.

باز پرس هنگام بازپرسی مجبئی مجعول و گفتاری فریبده بکار میبرد تا مجرم را به اعتراف وادار کند. اگر کسی نام شرکای جرم خود را فاش میساخت پاداش مییافت لیکن کسی که مال مسروقه را پنهان میکرد کیفر او معادل کیفر سارق بود. بموجب نکاذوم نسک مقصران را در جای ناراحتی بزدان می افکندند و بر حسب مورد گناه عده‌ای از جانوران موزی مانند کژدم و موش و غیره در آن مکان رها میکردند.

زدان وسیله‌ی بی سروصدائی برای ازمیان بردن دشمنان شاه و دولت بود. یکی از این زندانها دژ مستحکمی بود در خوزستان که «کیل کرد» یا «اندمش» نام

داشت و آنرا با محل اندیمشك امروزی یکی دانسته‌اند. این قلعه که نوعی باستیل محسوب می‌شد انوشهر را «دژ فراموشی» خوانده میشد زیرا که نام زندانیان و حتی نام آن مکان را کسی نبایستی بر زبان براند.

فوستوس بیزانسی درباره فاجعه‌ی مرگ ارشك سوم پادشاه ارمنستان که در دژ فراموشی جان سپرد مینویسد: خواجه‌سراییی در سمت Drastmat نام که ایشکان Ishkan یکی از ولایات ارمنستان شد و در یکی از جنگ‌های کوشانیان شاهپوردوم را از مرگ نجات داده بود. به پاس این خدمت از شاه خواست که یک‌روز بدژ فراموشی برود تا لوازم احترام را نسبت به آقای سابق خود ارشك بجای آورده برای او چنگ بزند. شاهپور باو گفت تو خود چون نام انوشهر را بر زبان رانده‌ای جان خود را بخطر انداخته‌ای لکن به پاس خدمت بزرگی که باو کرده بود این تقاضا را اجابت کرد و یکی از پاسداران خاص خود را با نامه‌ای بمهر خویش همراه او کرد سپس «در سمت» Drastmat بنزد ارشك در آمد و برای او بساط طرب و نشاط گسترد در آن حال ارشك از فرصت استفاده کرده کاردی را که برای میوه بریدن در پیش او گذاشته بودند برداشته به قلب خود فرو برد و در دم جان بداد «در سمت» چون این بدید خود را بر روی او افکنده کارد را از سینه او بر کشید و به پهلوی خود فرو برد و بر جای سرد شد.

یکی از مجازات‌های معمول آن زمان کور کردن بود و بیشتر در باره‌ی شاهزادگان عاصی اجرا می‌شد باین ترتیب که میل سرخ در چشم محکومین فرو برده یا روغن داغ گذاخته در دیدگان ایشان فرو میریختند.

حکم اعدام را معمولاً با شمشیر اجرا میکردند مرتکبین بعضی از جرایم از قبیل جرم نسبت به دین و دولت را بدار می‌زدند. آمین مارسلن مینویسد که ایرانیان تمام یا قسمتی از پوست مجرمین را میکنند و گاهی آن را پراز گاه کرده برای عبرت دیگران بجای بلندی می‌آویختند. گاهی بزرگان مسیحی را سنگسار میکردند گاهی مجرمین را زیر پای پیل می‌انداختند. زندانیان را گاهی با يك انگشت می‌آویختند. و گاهی واژگون و گاهی با يك پا آویزان میکردند و با تازیانه‌های بافته از پی گاو می‌زدند. در زخم‌ها و جراحت مجرمین سر کهونمک و انقوزه میریختند

تا بیشتر بسوزد ، گاهی پوست چهره را از پیشانی یا چانه بر میداشتند اندام آن بینوایان را يك بيك قطع میکردند و پوست سرشان را میکنند گاهی سرب گداخته در گوش و چشم آنان میریختند و زبان را از بیخ می کنند ، چنانکه گردن یکی از شهدای مسیحی را سوراخ کرده و زبان او را از آن سوراخ بیرون کشیدند. گاهی جوال دوز در چشم و تمام بدن فرو میکردند و دایم سر که و خردل در دهان و چشم و بینی آنان میریختند تا مرگشان فرارسد. یکی از ادوات شکنجه شانه‌ی آهنین بود که گوشت تن محکوم را با آن میکنند . برای افزایش درد و شکنجه بر استخوانهایی که نمایان شده بود نفت میریختند و آتش میزدند .

وحشتناکترین این شکنجه‌ها مجازات «نه مرگ» بود که در خیم بترقیب انگلستان دست و پا و بعد دست تا مچ و پارا تا کعب و سپس دست را تا آرنج و پارا تا زانو و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را میبرد . جسد اعدام شدگان را نزد حیوانات وحشی میافکندند .

مجازات‌های سبک عبارت از راهسازی و سنگ شکنی و درخت بری و قطع چوب برای آتش مقدس بود .

یکی دیگر از مجازات‌ها کوفتن بدن مجرمین با ششپر بود بطوریکه استخوانهای او را شکسته نرم میکردند آنگاه او را بر روی چرخ می‌گذاشتند که بر سر چوبی عمودی نصب بودمی افکندند تا بمیرد. دیگر اینکه پشته‌ای از هیزم فراهم کرده با نفت آتش میزدند و مقصرا در آن میافکندند . در باره کفار بخصوص عیسویان يك انجمن تفتیش عقاید «مغان‌هند رز بدو سر و شور زداری» و دستبر همداد (دستور همداد) تشکیل میشد و در باره کسانی که وضع مذهبی آنان مشکوک بنظر میرسید به تحقیق میپرداخت .

در گناهان دینی سه اصل زیرمراعات میشد : اول توبه دوم تزکیه سوم مجازات . توبه که عبارت از پشیمانی باطنی گناهکار بود جلو گیری از مجازات عرفی یادینوی نمیکرد اهمیت آن تنها از این جهت بود که روح گناهکار را از گناه پاک میکرد یعنی مانع از کیفر آنجهانی میشد .

تزکیه این بود که بواسطه آداب مذهبی ارواح بد را از او دور میکرد اما در

مورد کیفرها در این دنیا باید شخص مجرم مجازات شود و در آن جهان بعد از خدای گرفتار آید.

خوردن لاشه و عمل شنیع برخلاف طبیعت و راهزنی موجب قتل مرتکب آن بود.

انداختن مرده در آب نیز موجب کیفر قتل میشد. در اغلب موارد مجازات با تنبیه بدنی و جزای نقدی انجام میگرفت. تنبیه بدنی با شلاق یا ترکه مسین بعمل میآمد و واحد مقیاس آن دو یست ضربه یا «تفافور» بود. تنافور ممکن بود به جزای نقدی تبدیل کرد، بدین ترتیب که يك تنافور مبدل به هزار و دو یست درهم میشد و از این قرار هر ضربتی به شش درهم تبدیل، مییافت معلوم است که عده‌ی ضربت‌ها نسبت به تقصیر تغییر میکرد.

مثلاً تهدید کسی با اسلحه = ۵ ترکه مسی

در صورت تکرار = ۱۰ ترکه مسی

ضرب و دشنام = ۱۵ ترکه مسی

زخم زدن = ۵۰ ترکه مسی، شکستن استخوان = ۷۰ ترکه مسی، قتل

سهوی = ۹۰ ترکه مسی در صورت تکرار = ۲۰۰ ترکه مسی، پیمان شکنی زبانی =

۳۰۰ ترکه مسی. پیمان شکنی کتبی = ۶۰۰ ترکه مسی.

قابل توجه است که مجازات آزار حیوانات اهلی زیاد بوده مثلاً گرسنه

نگاهداشتن سگ از پنجاه الی ۶۰۰ و کشتن سگ از پانصد الی هفتصد ترکه مسی مجازات

داشته است.

حقوق خانواده

در میان منابع حقوقی ایران باستان کتابهای پهلوی : دینکرد ، شایست ناشایست ، داتستان دینیک ، وماتیکان هزاتستان یا حقوق فرخ یعنی هزار حکم قضائی را میتوان نام برد .

مجموعه‌ی حقوقی دیگر نیز بنام «مجموعه‌ی حقوقی یشوع بوخت» به زبان سریانی وجود دارد که اصلاً به زبان پهلوی بوده و توسط يك دانشمند عیسوی در نیمه دوم قرن هشتم میلادی به سریانی ترجمه شده است .

از مطالعه کتاب حقوق فرخ و ترجمه سریانی «یشوع بوخت» معلوم می‌شود که این هر دو مؤلف در تألیف کتاب خود از يك منبع استفاده کرده‌اند .

مطالبی نیز راجع به حقوق خانواده ایران قدیم در کتب مورخان یونان و روم و عرب آمده که از مطالعه مجموعه‌ی آنها میتوان فصلی راجع به حقوق ایران باستان ترتیب داد ، مثلاً «ژوستن Justin» مورخ لاتینی در قرن دوم در دوره‌ی پارتی مینویسد : که تعداد زوجات در میان پارتیان متداول ولیکن بیش از يك زن عقدی نمیتوانستند داشته باشند . زن پیش از مرگ شوهر نمیتوانسته شوهر دیگر اختیار کند . یعنی طلاق کمتر معمول بوده است ولی زنان محترم در صورت نارضائی از شوهر خود بآسانی طلاق میگرفتند مرد تنها در چهار مورد میتواند زن خود را طلاق دهد :

اول هنگامیکه زن سترون و نازا بود .

دوم هنگامیکه بجادوگری میپرداخت .

سوم هنگامیکه زناکار و تباهکار بود .

چهارم هنگامیکه روزهای دشتان یعنی قاعده زنانگی خود را از شوهر

پنهان میکرد .

دراویل دین زرتشت زنان منزلتی عالی داشتند و با کمال آزادی با روی گشاده در میان مردم آمد و شد میکردند و صاحب ملک و زمین میشدند و میتوانستند بنام شوهر و بوکالت از طرف وی بکارهای مربوط به او رسیدگی کنند .

پس از داریوش بزرگ مقام زن بویژه در میان توانگران تنزل یافت و زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند ، ولی زنان طبقه اعیان در خانه‌های در بسته محبوس ماندند .

این زنان جرأت نداشتند جز در تخت روان^۱ روپوش دار از خانه بیرون بیایند و هرگز بآنان اجازه داده نمیشد که با مردان معاشرت کنند و حتی حق نداشتند هیچ مردی را ولو پدر یا برادر ایشان باشد ببینند . در نقشهائی که از ایران باستان بجای مانده بندرت صورت زن دیده میشود و حتی نامی هم از ایشان بمیان نمی آید .
کنیزان بیشتر آزادی داشتند چه لازم بود از میهمانان آقای خود پذیرایی کنند .

در جامعه‌ی قدیم دختر داشتن افتخاری شمرده نمیشد بلکه هر پدر و مادری آرزو میکردند که خداوند به آنان پسری عنایت کند شاهنشاه هر سال برای پدران^۲ که پسران بسیار داشتند هدیه‌هایی میفرستاد . سقط جنین از بدترین گناهان محسوب میشد و ممکن بود مرتکب آن اعدام شود .
فرزندان تا پنج سالگی با اختیار مادر و از پنج تا هفت سالگی تحت سرپرستی پدر بودند .

بنا به تحقیق بارتولمه در شاهنشاهی ساسانی در آغاز در قوانین عرفی و قدیم زن شخصیت حقوقی نداشت بلکه شیئی پنداشته میشد و از هر جهت در تحت سرپرستی رئیس خانواده یا « کتک خوتای » (کدخدا) بود این رئیس خانواده ممکن بود که پدر یا شوهر و جانشین آنان باشد . تمام هدایا و درآمدی که در اثر کار زن و کودکان حاصل میشد متعلق بر رئیس خانواده بود . رئیس خانواده میتوانست کودکان خود را از خویش براند و حتی آنان را بعنوان برده بفروشد در مسائل حقوقی بیشتر دشوار

بود که تفاوت حقوق يك زن آزاد و برده را تمیزداد. اگر کسی درباره دیگری ادعا میکرد که تو برده‌ی من هستی و این دعوی بداد گاه میکشید تا حکم قطعی داد گاه آن شخص باید چون برده در خدمت مدعی باشد.

لیکن طی زمان تغییراتی در قوانین بتفع زن داد. زنان و کودکان و بردگان در شاهنشاهی ساسانی وضعیتشان در حال ترقی بود.

سازمان خانواده. هر ملك خانوادگی از يك خانه ارباب و چند روستایی تشکیل میشد این ملك باهمه‌ی رعایا و مواشی آن تحت نظارت يك برده بعنوان ناظر اداره میگشت.

رئیس خانواده در خانه یا حیاط اربابی یا دیگر اعضای خانواده اش زندگی میکرد و همه‌ی اعضای خانواده تحت سرپرستی او که «کتک خدای» نامیده میشد بسر میبردند.

فرزندخواندگی. اگر کسی از خود پسری کبیر و بالغ نداشت برای رعایت دستورات دینی باید کسی را بفرزندی بپذیرد زیرا برای کسی که پسر نداشته باشد بسیار دشوار خواهد بود که بتواند از «پل چنود» یعنی پل صراط عبور کند این رسم را «سنزیه» میگفتند. این فرزند خواندگان پس از بر گذاری تشریفات لازم اگر هم زن و بچه داشتند با تمام زن و فرزند خود بخانه‌ی پدر خوانده خویش نقل مکان میکردند و پدر خوانده پیشاپیش مقداری ارث برای پسر خوانده‌ی خود تعیین میکرد. اگر مرد متوفی زنی کار آمد و خانم داشت آن زن بعنوان پسر خوانده، مدیره ماترك او میشد.

ولی اگر زوجه‌ی او «چاکرزن» بود نمیتوانست باین سمت منصوب شود در این صورت پدر آن «چاکرزن» قیم محسوب و اگر پدر آن زن میمرد برادر ارشد او یا یکی از خویشان نزدیکش قیم میشد. شرایط پسر خواندگی کبیر بودن و اعتقاد به آیین زردشتی و بری بودن از معاصی کبیره بود. زنی عنوان «سنزیه» را می یافت که با تقوی باشد و از راه نامشروع امرار معاش نکند و در خانواده دیگری سمت فرزند خواندگی نداشته باشد. ولی مردم میتوانست در عین حال در چند خانواده سمت فرزند

خواندگی داشته باشد درحقیقت سذریه Sadharieh بمعنی قیمومت است و قیم یا پسر خوانده را که واجب بود همه وظایف دینی و دنیوی متوفی را بجای آورد «سذر» میگفتند.

سذری «برسه گونه بود» سذر یا فرزند بازمانده و آن عنوان زن ممتاز پادشاه زن یا دختر یگانه بی شوهر بود، و نصب چنین زنی یا دختری بمقام سذری طبیعی بود. سذر یا فرزند خوانده کسی را میگفتند که از جانب متوفی قبلاً باین سمت تعیین شده باشد. اگر فرزند خوانده ای که مادرش پادشاه زن بود و پیش از سن بلوغ میمرد دارای اوبه ناپدیری میرسید. سذر یا فرزند خوانده مجعول عنوان کسی بود که پس از مرگ شخصی از طرف خویشان وی نصب شود.

سن ازدواج. سن ازدواج دختر پانزده سال ورشد بود وظیفه پدر یا قائم مقام اعم از پسر و قیم آن بود که دختر را در سن بلوغ بشوهر دهد. سن ازدواج پسر بیست سالگی بود.

دختر هنگامیکه شوهر میکرد حتی المقدور جهاز زیادی از پدرش میگرفت و بخانه داماد میبرد و دیگر پس از شوهر کردن حق مطالبه ای هیچگونه سهمی بعنوان ارث از پدرش نداشت. دختر میتواندست از ازدواج شوهری که پدرش برای او انتخاب کرده بود سر باززند.

مرد خواستگار همچنین موظف بود که با جلب رضایت ولی دختر برای او مهریه ای تعیین کند که قبلاً یا بعداً در صورت پیش آمد طلاق پردارد.

ازدواج نامشروع. اگر پدری از انجام وظیفه پدری خود نسبت به دخترش کوتاهی میکرد و از روی امساک بیم ازدست دادن وی او را بشوهر نمیداد. دختر میتواندست بمیل خود و بدون اجازه پدر حتی بیک «ازدواج نامشروع» تن در دهد در این صورت خرج زندگی و سهم ارث او باقی میماند فقط چنانچه دختر نمیتوانست از ادامه ی رابطه نامشروع خود اجتناب ورزد. در این صورت پدر مجاز بود که در مقدار سهم ارث خود تقلیل دهد.

کود کانی که بر اثر روابط آزاد بین مرد و زن پیدا میشدند نخست در تحت

سرپرستی مادر خود و درخانه‌ی پدر بزرگ مادری خویش رشد و تربیت می‌یافتند. در صورتیکه کودک دختر بود پدر بزرگ حتی وظیفه داشت که از سن معینی برای او وجهی بطور مقرر تعیین کند.

این چنین دختر ضمناً دارای نصف سهم ارث يك دختر قانونی بود. اگر مادر چنین کودکی شوهر میکرد از آن پس خود مسئولیت پرستاری از فرزند غیر قانونی خود را داشت نه پدر بزرگ مادری کودک. اینگونه فرزندان اگر متعلق به خانواده اعیان بودند «فریشتك» یا پيك خدایان خوانده میشدند.

چند زنی . چند زنی یا تعدد زوجات اصل تشکیل خانواده بشمار میرفت در عمل عده‌ی زنانیکه مرد میتواند داشته باشد بسته با استطاعت مالی و جسمی او بود ظاهراً مردم کم بضاعت بطور کل يك زن بیشتر نداشتند زن مقام اول را «پادشاه زن» یا زن خانم میخواندند این زن بانوی خانه بشمار میرفت.

غالباً مردان بیش از يك پادشاه زن نداشتند ولی گاهی اتفاق میافتاد که در خانه مردی بیش از يك زن خانم وجود داشت. هر پادشاه زن باید دارای خانه و زندگی مستقل باشد. مرد میتواند که بر سر زن خانم خود يك یا چند زن مقام دوم نیز بگیرد؛ این زن را که تقریباً عنوان خدمتکاری داشت از اینجهت «زنی چکارپا» یا چا کرزن میخواندند و حقوق وی خیلی پایین تر از پادشاه زن بود، ظاهراً کنیزان جزء این طبقه‌ی زنان بشمار میرفتند.

شوهر مجبور بود تمام نفقه‌ی پادشاه زن را مطابق شأن او بپردازد پس از مرگ شوهر وی سهم مساوی با پسران او دریافت میداشت. چا کر زنان با اینکه از مهریه برخوردار میشدند از هر لحاظ زیر حکم پادشاه زن بودند و نقش خادمه‌ی او را بازی میکردند.

با وجود این گاهی ممکن بود که چا کر زن یا زنان درجه دوم بعلمی چون نازا بودن زن خانم یا مرگ او مقام زن درجه اول یا پادشاه زن را احراز کنند. پس از این ترقی مقام فرزندان چا کر زن نیز ترقی یافته و حقوق فرزندان پادشاه زن را پیدا میکردند.

ازدواج عاریتی. زناشویی دیگری در عهد ساسانی معمول بود که آنرا ازدواج عاریتی می‌گفتند یعنی اختیار موقت زنی به همسری که در قید ازدواج شوهر دیگری است.

در کتاب حقوق فرخ آمده که شوهر حق دارد زن اصلی خود را به مرد دیگری که به جهت پرستاری کودک خود بدون تقصیر شخصی نیازمند به يك زن است و علاقه بداشتن يك زن را بوجه پسندیده‌ای اظهار بدارد بطور موقت به همسری دهد.

در مورد ازدواج عاریتی شوهر اصلی حتی می‌توانست این عمل را بدون جلب رضایت زن خود انجام دهد در این ازدواج دیگر مال و دارایی زن به شوهر دوم داده نمیشد. شوهر بدلی یا موقت موظف بود که از زن موقت خود نگهداری کرده نفقه او را بعهده گیرد. ولی کودکانی که از این ازدواج موقت بوجود می‌آمدند به شوهر اول تعلق داشت نه پدر خود و شوهر موقت. اما با وجود این حق قیمومت در تمام مدت ازدواج استقراضی از آن شوهر موقت بود. مدت ازدواج عاریتی بسته به موافقت طرفین بود.

این ازدواج يك هدف تعاونی و خیرخواهانه داشته، یعنی مثلاً نیازی که بر اثر مرگ زن یا بیماری سخت او برای شوهر وی، بوجود آمده و قادر به نگهداری کودک خود نبوده و بالنتیجه ازدوستش تقاضای عاریت زن او را میکرده است. این ازدواج عاریتی غالباً در میان طبقات پایین‌تر اجتماع که يك زن بیشتر نداشته‌اند بقصد تعاون بیدیگر انجام میگرفت، در صورتیکه برای یکمرد از خانواده اشراف که زنان و کنیزان متعدد داشت کمتر نیازی به يك «همسر عاریتی» پیش آمده است.

بقول بارتلمه شوهر و زنی را که بدینسان به اجبری می‌گرفتند در اصطلاح فضائی «میرگوزیانک» می‌گفتند. علت فراوانی ازدواج عاریتی این بوده که بمناسبات دلخواه دیگری بجز علت تعاونی و خیرخواهانه آن از آن استفاده میشده است. در یکی از قسمتهای کتاب حقوق فرخ می‌خوانیم که اگر شوهری بزنی خود بگوید تو از این پس دیگر صاحب اختیار خود هستی با این سخن زن طلاق داده نشده است ولی در نتیجه رخصت مییابد که بیک زناشویی دومی بطور موازی با ازدواج نخستین خود تن در دهد

بر اثر این حکم ، بهانه‌ی بسیار آسانی برای تعویض و مبادله‌ی زن بدست داده شده بود .

ازدواج با محارم . ازدواج دیگری در ایران قدیم مرسوم بود زناشویی با خویشان نزدیک و محارم بود . اهتمام در پاکی نسب و خون باعث تجویز این ازدواج شده بود چنین وصلتی را به پهلوی خویندو گدس « Khvédhvaghdas » و در اوستا خوات و دثه Khvaétvadatha میخواندند و بعدها آنرا ختوت گفته‌اند این رسم از قدیم در ایران معمول بود و حتی یک نوع ثواب شمرده میشد .

بنا به کتاب دینکرد (کتاب نهم فصل ۶۰) در بغ نسك و ورشتمان سر نسك Varshmtmânsar که از نسکهای گمشده اوستا است و خلاصه‌ی آن در کتاب پهلوی دینکرد آمده زناشویی برادر و خواهر بوسیله فره‌ی ایزدی روشن میشود و دیوان را دور میکند . به نوشته کتاب « شایست ناشایست پهلوی بفتوای نرسی بر زمهر که از مفسران اوستا بود » ازدواج با محارم گناهان بزرگ را محو میکند .

در زمان هخامنشی این ازدواج معمول بود چنانکه کمبوجیه دو خواهر خود را بزنی داشت . داریوش اول خواهر خود را بزنی گرفت . و اردشیر دوم با دو دختر خود و داریوش سوم با یک دختر خویش ازدواج کرد .

تمام مورخان یونان و رومی و سریانی به معمول بودن این ازدواج در ایران شهادت داده‌اند . بعلاوه در کتابهای پهلوی درستایش و تحسین این زناشویی سخن فراوان رفته است . از جمله در رساله‌ای بزبان پهلوی بنام ارداویراف نامه آمده که : موبدی بنام ارداویراف که از نیکان و پاکان زمان خود بود هفت خواهر خود را بزنی داشت . و نیز بموجب مدارك مسیحی یزدگرد دوم دختر خود را بزنی گرفت و بعدها او را کشت ، و قباد اول ساسانی بقول مار کوارت با خواهرش سمبوك ازدواج کرد .

ماربهای همعصر انوشیروان در کتاب حقوق خود که به سریانی نوشته راجع به ازدواج ایرانیان گوید « پرستندگان هر مزد مجازند که با مادر (یعنی نامادری) و دختر و خواهر خود زناشویی کنند » .

بعلاوه از این ازدواج مکرر در کتب قدیم اسلامی یاد شده ، و حتی فقهای اسلام

درباب ارث المجوس حقوقی را که بر اثر این ازدواج متوجه شخص ثالث میشود از وجود چنین زناشویی بین مجوس یعنی زردشتیان قدیم بحث کرده اند و مکرر متعرض این مسأله شده اند و آن ازدواج را برای آن قوم شرعی شمرده اند .

این ازدواج بعد از اسلام بتدریج از میان رفته و قریباً است که در میان زردشتیان ایران و هند اثری از آن نیست . با وجود این مدارك حتی بعضی از علمای پارسی هند چون مرحوم بلسارا از روی تعصب مقالات و کتبی در عدم وجود این ازدواج نوشته اند و «خویندو گدس» را در اوستا تعبیری عرفانی پنداشته و آن را بمعنی پیوستگی میان خدا و بنده از راه پرهیزکاری دانسته اند .

ولی باید دانست که ازدواج با محارم در ایران قدیم بهیچوجه زنا کاری شمرده نمیشده بلکه کارثوابی نیز بوده است و نظیر این ازدواج در میان اقوام قدیم مصری و یهود و بعضی از ملل آسیای صغیر و بطالسه مصر فراوان بوده ، و چون نکاحی شرعی بشمار میرفته بهیچوجه نمیتواند باعث ننگ و سرافکندگی هیچکدام از این اقوام قدیم گردد . احتمال دارد که قول «هیوئن تسانگ» چینی در اوایل قرن هفتم میلادی که گوید ازدواج ایرانیان عصر او بسیار آشفته است ناظر بهمین زناشویی باشد . بقول بارتلمه طبق این ازدواج شخص میتواند با زن پدر یعنی نامادری و خواهر و دختر و دختر و دختر و دختر خود نزدیک کند .

شوهر بدلی - یکی از رسوم زناشویی زمان ساسانی ازدواج با شوهر بدلی بود . بنابنویسته ی ابوریحان بیرونی در کتاب «مال اللهند» که این مطلب را مستقیماً از کتاب ابن المقفع نقل کرده «هر گاه مردی میمرد و پسری نداشت اگر زنی از او باز میماند او را بنزدیکترین خویشان مرد در گذشته میدادند ، و اگر زن نداشت دختر یا نزدیکترین بستگان او را به نزدیکترین خویشان وی بزنی میدادند ، و اگر هیچ زنی از کسان او باز نمانده بود از مال شخصی مرد در گذشته بر گرفته برای زنی جهاز تهیه کرده او را بیکی از خویشان مرده بزنی میدادند ، پسری که از این زناشویی پیدا میشد فرزند مرد در گذشته شمرده میشد . و معتقد بودند کسی که از ادای این تکلیف خودداری میکرد سبب قتل نفس بیشمار گشته ، نسل مرده را قطع و نام او را تا پایان جهان

بفراموشی سپرده است .

اشکالات حقوقی زناشویی

انواع ازدواج مختلف در دوره‌ی ساسانی موجب طرح يك سلسله دعاوی حقوقی در دادگاه‌ها می‌شد. و با اتفاق میافتاد که شاکی مدعی است که زن از آن اوست و مشتکی عنه‌اوست بدون مجوز قانونی در اختیار خود دارد . دادگاه غالباً حکم خود را بعد از سه جلسه رسیدگی اعلام می‌داشت . در جلسه اول وضع ازدواج بررسی می‌شد ، در جلسه دوم هر طرف دعوی موظف بود که وجه الضمانی برای حجت دعاوی خود تعیین کند که پس از اعلام رأی بر برنده تعلق گیرد . در جلسه سوم رأی دادگاه اعلام می‌شد زن مجبور بود که نسبت به مرد اطاعت کامل کند و نافرمانی نسبت بشوهر اجازه طرد زن را به وی می‌داد. کم‌کم در حقوق ساسانی تغییراتی بنفع زنان پیدا شد مثلاً برخلاف گذشته پدر یا رئیس خانواده اموال را که قبلاً در وصیت‌نامه خود برای زن و فرزندان تعیین کرده بود دیگر نمیتوانست برهن داده یا بفروشد در صورت پیش آمدن چنین موردی آنان میتوانند از وی شکایت کرده و بحکم دادگاه اموال خود را پس بگیرند .

در حقوق قدیم زن بطور کلی از حق معامله و عقد قرارداد محروم بود لیکن در حقوق عملی جدید ساسانی این رسم کهن نیز از اعتبار ساقط شد و زن در عقد قرارداد نیز اختیار پیدا کرد و میتواندست در دادگاه بنفع خود اقامه‌ی دعوی کند و یا دیگری علیه وی دادخواهی نماید. و نیز ممکن بود که شوهری حق تصرف در اموال خود را به زن دهد و نیز مردی بایک زن یا بادوزن ممتاز خود رسماً يك شرکت تجاری تشکیل می‌داد و در این شرکت هريك از سه طرف دارای حقوق برابر بودند این شرکت را هموند شینه Ham-vindshenih می‌گفتند ، باستثنای حق فسخ قرارداد که از آن مرد بود .

طلاق . در کتاب ماتیگان هزار دستان (هزار حکم و فتوای قضائی) فصل مخصوصی درباره‌ی طلاق است و بیشتر طلاق راجع است به پادشاه زن، و چاکر زن یعنی زنان درجه دوم گویا اصولاً از پشتیبانی حقوق دادگاهی برخوردار نبوده‌اند

غالباً طلاق برضایت طرفین واقع میشد و بیشتر برای آن بوده که هر يك از طرفین بتوانند بزناشویی تازه‌ای تن در دهند.

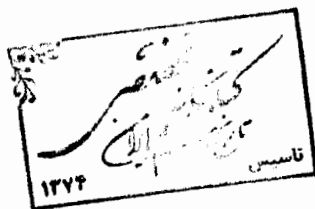
از حق مرد در مورد طرد زن بعنوان «عدم تمکین» تنها در موارد بسیار کمی که ممکن بود کار بر سوایی کشد استفاده میشد موجبات طلاق زن تن دادن او بزناي محصنه، شکایت شوهر از مرد زنا کار و محکوم ساختن او به جریمه‌ی سنگین نقدی از طرف دادگاه بود. در صورتیکه عمل منافی عفت بعفت و زور انجام میگرفت جریمه بمراتب سنگین‌تر میگردد. اگر مرد زنش را طلاق میداد مکلف بود حقوق خاص از قبیل مهر و جهاز را باو بدهد، در مورد طلاقیکه بارضای زوجه واقع میشد زن حق نداشت اموالی را که شوهر در موقع عروسی باو داده نگاه دارد. در صورتیکه شوهر زنش را طرد میکرد زن میتواند شوی دیگر اختیار کند. فرزندان که در ازدواج جدید در حیات شوهر اولش میزاید از آن شوهر اول بود.

قوانین دیگر. از کتاب ماتیکان هزار داتستان و سکاژوم نسک میتوان مسائل بسیاری درباره‌ی حقوق مالکیت و عقود شفاهی و کتبی و اقسام قراردادها و هبه و رهن و وقف و املاک و قسم برای قطع دعوای ملکی و کفالت و قیمومت و غیره استخراج کرد. از جمله وقتی مردی یکی از کنیزان خود را بمقدار يك عشر آزاد میکرد فرزندی که از او تولد مییافت نیز بمقدار يك عشر آزاد بود.

ارث. ترتیب تقسیم ارث در حقون ساسانی چنین بود پادشاه زن و پسران او هر يك سهم مساوی از ارث داشته‌اند دختران در صورتیکه شوهر نداشتند نصف سهم برادران و مادر خود ارث میبردند. زنان مقام دوم یا چاکر زنان و فرزندان ایشان هیچگونه سهمی از ارث نداشتند ولی پدر میتواندست قبلاً چیزی از دارایی خود را به آنان ببخشد یا وصیت کند که پس از مرگ به آنان بدهند. رسیدگی باین امر غالباً پس از مرگ پدر بعهده‌ی پسر ارشد از «پادشاه زن» بود که بویژه در صورت صغیر بودن برادران و خواهران دیگر خود از اموال آنان نگاهداری میکرد. گاهی پدر نیز سهمی در حیات خود برای دخترانش تعیین میکرد که در ازای آن در پیری و زمین گیری از پدر کهن سال خود پرستاری کنند.

پسر ارشد میکوشید با اختیاری که داشت از پرا کند گسی ثروت خانواده جلو گیری کند، و از همین جاست که میتوان وضع اسفانگیز بیوه زنان را که در باره آنان میگفتند «بیوه زنان یتیم دوسره هستند» بیاد آورد. از این جهت از حقون آنان کاسته میشد. برای مراقبت در اجرای قوانین ارث نظاری معین میکردند. چون کسی بدروود حیات میگفت بایستی موبدان مطابق وصیتنامه بتقسیم اموال او پردازند. و اگر میت چیزی نداشت مصارف کفن و بدخمه سپردن جنازه و نگاهداشت فرزندان او را هم موبدان کفایت میکردند.

اگر کسی در وقت مردن قسمتی از اموال خود را باشخاص بیگانه میداد و وارث قانونی خویش را از ارث محروم میکرد این عمل اوصورت قانونی نداشت مگر برای تادیه دینی یا نفقه زنی یا پرستاری فرزندان یا پیر مردی که در حمایت او بوده اند. اگر کسی در حین مرض و در حال شعور کامل و بدون اکراه وصیتی میکرد وصیت او صورت قانونی داشت. چون کسی وصیت میکرد مکلف بود سهمی بهر يك از دختران بی شوهر و دوسهم بزن ممتاز خود بدهد.



آموزش و پرورش

بقول هرودوت: يك تن پارسی پس از دلیری بهترین صفت را این میداند که پسران زیاد داشته باشد از اینرو شاهنشاه به کسانی که بیش از دیگران پسر داشته باشند ارمان و جایزه میدهد. پارسیان بفرزندان خود از پنج سالگی تا بیست سه چیز میاموزند - اسب سواری، تیر اندازی و راست گویی.

فرزندان زودتر از پنج سالگی نزد پدران خود نمیروند بلکه در میان زنان بزرگ میشوند جهت این است که اگر کودک پدران بمیرند پدران غم نخورند. گزنقون مینویسد فرزندان بزرگان پارسی را در دربار تربیت میکنند و در سابق عادت برای این جاری بود که کودکان را در دادگاهها حاضر میکردند تا محاکمات را گوش کنند و باداد گستری آشنا شوند و نیز سابقاً به کودکان خاصیت گیاهها را میآموختند تا بعداً که برشد رسیدند از آنها در استعمال داروها استفاده کنند.

استرابن مینویسد: از سن پنج تا بیست و چهار به پارسیان میآموزند که تیر و زوبین اندازند راست سوار شوند و راست گویند. مهربان ایشان مردم پاک دامن و منزهی هستند. اینان داستانها و افسانههای سودمند برای کودکان خود حکایت میکنند و کارهای ایزدان و مردان نامی را بانوای موسیقی و گاهی بی آن برای ایشان یاد میکنند. جوانان باید پیش از برآمدن آفتاب از خواب برخیزند و غالباً شیپور یا بوقی از مغرغ ایشان را بیدار میکند، سپس آنان در میدانی گرد آمده ایشان را به دستههای پنجاه نفری تقسیم کرده هر يك را به پسر پادشاه یا پسر استاندار میسپارند. این شخص که رئیس است دستههای خود را به مسافت سی یا چهل استاد (یکفر سنگ تا یکفر سنگ و سه ربع فر سنگ) میدواند سپس درسی را که فرا گرفته اند از آنان میپرسد. در این هنگام

باید جوانان بلند سخن بگویند تا شش‌ها (ریه‌های) ایشان ورزیده شود.
بآنان می‌آموزند که در گرما و سرما و در موقع بارندگی بردبار باشند از سیلابها
عبور کنند بی آنکه اسلحه یا لباسشان تر شود. جوانان باید چشم را بچراگاه برند
تمام شب را در هوای آزاد کشیک بکشند میوه‌های جنگلی را بخورند.
خوراك جوانان پس از ورزش نان «نان شیرینی» کلوچه و نمک و عسل است که
با هم می‌پزند یا می‌جوشانند. نوشیدنی ایشان همان آب است.

ترتیب شکار کردن چنین است که از پشت اسب زوین بطرف شکار پرتاب
می‌کند یا تیر از کمان یا سنگ از فلاخن می‌اندازند. عصرها کار جوانان نشانند درختان
و بریدن ریشه‌ها و تهیه اسلحه مشق نظام و کارهای جنگی و شکار است. جوانان نباید
جانورانی را که شکار کرده‌اند بخورند بلکه باید آنها را به خانه برند. شاه به بندگان
مسابقه در دویدن و نیز به بندگان در دیگر مسابقات جایزه می‌دهد.

جوانان زیورهای زرین بکار می‌برند. مدت خدمت سربازی جوانان از سواره
و پیاده از بیست تا بیست و پنج سالگی است آنان نباید بمعاملات بازاری دخالت کنند.
در دوره هخامنشی فرزندان تا پنج سالگی با اختیار مادر و از پنج سالگی تا هفت
سالگی تحت سرپرستی پدر بودند. در این سن به آموزشگاه سپرده می‌شدند آموزش
و پرورش منحصر بفرزندان بزرگان بود.

معمولاً وظیفه تربیت را مغان عهده‌دار بودند یکی از اصول رایج آن زمان این
بود که آموزشگاه نزدیک بازار نباشد تا دروغ و دشنام و تزویری که در آنجا رایج است
موجب تباهی حال کودکان نشود.

کتابهای درسی اوستا و شرحهای مختلف آن بوده و مواد درسی شامل مسائل
دینی و طب و حقوق میشد. درس را از راه سپردن بحافظه فرامی‌گرفتند و قطعات دراز
را از بر می‌کردند. پسران پایین اجتماع زحمت درس خواندن نداشتند و فقط اسب
سواری و تیراندازی و راستگویی را می‌آموختند. به برخی از بزرگزادگان تعلیمات
مخصوصی میدادند که برای فرماندهی و فرمانروایی و تصدی شغل‌های دولتی معین
شوند. ولی آنچه که برای همه جوانان مشترك بود فرا گرفتن فنون جنگی بود.

تعلیمات عالی تابست یا بیست و چهار سالگی ادامه مییافت . اقسام ورزش در آن عصراسب سواری، تیراندازی، چوگان بازی، زوبین اندازی و شنا بود .
تعلیمات نظری نیز بهمان اندازه تعلیمات عملی اهمیت داشته است، در اوستا آمده اگر شخص بیگانه یا همدین یا برادر یا دوست برای فرا گرفتن دانش و هنر نزد شما آید بپذیرید و آنچه خواهد باو بیاموزید .
در پند نامه آذر بامار ما را سپندان آمده که :
« اگر تر فرزندی خرد سال باشد اورا بدبستان بفرست زیرا فروغ دانش چون دیده روشن و بیناست » .

منظور از تربیت در دوران باستان آن بوده که جوانان را دلیر و فداکار و خردمند و آراسته بزیور اخلاق و بالاخره مفید بحال کشور و جامعه بار آورند .
آموز گاران را ایثراپائی تی Aethrapaiti یا هیر بد میخواندند . و بهریک پنجاه تن شاگرد بین هفت و پانزده سالگی می سپردند و آنان میبایستی روزی هشت ساعت به فرا گرفتن درس پردازند .

از آموزش و پرورش در روز گارا شکانی اطلاعی نداریم ظاهراً همان رسوم و آداب دوره هخامنشی در این عصر نیز مرسوم بوده است .

در دوره ساسانی موبدان نه فقط مأمور اجرای تشریفات مذهبی بودند . بلکه هدایت معنوی و تهذیب نفوس نیز بعهده آنان بود آموزش ابنا ی کشور اعم از ابتدایی یا عالی بدست روحانیان اداره میشد . زیرا تنها این دسته بودند که از همه گونه دانشهای زمان خود آگاهی داشتند . کتب درسی اوستا و تفاسیر آن و بحث در امور کلامی بود . از تعلیمات عامه در آن زمان اطلاع زیادی نداریم همین قدر میدانیم که بیشتر کشاورزان بیسواد بوده اند .

دیہگانان گویا مختصر سوادی داشته اند و هم آنان بودند که قرن ها پس از ساسانیان افسانه ها و داستانهای ملی را نگاهداشته بودند .

گروه بسیاری از بازرگانان شهرها خواندن و نوشتن میدانسته و حساب هم آموخته بودند .

تعلیمات عالی در دست روحانیان بود و کاملاً جنبه دینی داشته است درباره آموزش و پرورش کودکان و جوانان طبقات عالی اطلاعات بیشتری در دست است. گروهی از بزرگواران مانند روزگار هخامنشی در دربار با جوانان خاندان شاهی در تحت سرپرستی آموزگاران سواری یعنی «اسوباران» تعلیم می یافتند. آنان خواندن و نوشتن و حساب کردن و چوگان بازی و شطرنج و سواری و شکار را در آنجا فرا می گرفتند. بزرگواران پیش از همه چیز بکار بردن سلاحها را می آموختند و دور از مرکز شهر غالباً میدانهای اسب دوانی وجود داشت که در آنها جوانان اسب دوانی و مشق و تیراندازی می کردند. در کتاب پهلوی «پند نامک زرتشت» آمده هر جوانی در پانزده سالگی بایستی اصول دیانت را از روی اوستا وزند بداند.

جوانان در بیست سالگی مورد امتحان دانشمندان و هیربدان قرار می گرفتند. بنا به متن پهلوی «خسروی کواتان و رینک» یعنی خسرو انوشیروان و غلامی از خدمت گذاران دربار خسرو اول، درسها و دانستنیهایی را که آن غلام آموخته بود چنین شرح میدهد: در سن مقرر او را به فرهنگستان یعنی مدرسه گذاشته و قسمتهای مهم اوستا و زند را مانند یک هیربد از بر کرد. سپس در آموزش متوسطه ادبیات «تاریخ و حتی بیان و هنر و اسب سواری و تیراندازی و نیزه بازی و بکار بردن تبر زین را آموخته، موسیقی و سرود و ستاره شناسی را فرا گرفته در شطرنج بازی بحد کمال رسیده بود. آنگاه غلام معلومات دیگری را درباره آشپزی و لباس پوشی و غیره به پادشاه عرضه میکند.

باری ورزش و بازی از سر گرمیهای اشراف بشمار میرفت. این گونه تفریحات اشرافی در دیگر خانوادههای طبقات اجتماع نیز نفوذ کرده بود چنانکه یکی از نویسندگان همان عصر شاکوی است که شکار بازی و معاشرت با زنان و میگساری، خانوادهها را بطرف انحطاط و زوال سوق میدهند.

پرورش دختران با احتمال قوی تربیت دختران بیشتر جنبه خانهداری داشته است و منظور از آن این بوده که آنان بعدها کدبانوی خانه شوند.

معذالك زنان خانوادههای ممتاز گاهی تحقیقات کامل و عمیقی می کرده اند در کتاب ماتیکان هزار دادستان (هزار حکم قضائی) آمده روزی پنج زن سر راه برقاضی

دانشمندی که بداد گاه میرفته گرفته از او پرسشهایی راجع به مسائل حقوقی میکردند .
در پاسخ آخرین پرسش قاضی در جای خود ایستاده و از جواب درماند، در این هنگام
یکی از زنان گام پیش نهاده گفت «استاد بیهوده بخود فشار نیاورید و به آسانی
بگویید نمی دانم و ضمناً به قاضی گفت که پاسخ این پرسش را میتواند در فلان کتاب
بیابد . »

از این بیان معلوم میشود که حتی مطالعه علم حقوق در نزد زنان نیز نامأنوس
نبوده است .

دین آریایی ایران

آریاهای ایران در روز گاران کهن دارای دینهای مختلفی بوده اند که ظاهراً اصل آنها یکی بوده است. مثلاً اعتقادات سکاها که هرودوت از آن یاد کرده تنها شباهت بسیار دوری با مذهب پارسی ها داشته و مذهب پارسی ها با آیین آریاهای شرقی متفاوت است. مزدیسنی شکل ایرانی مذهب کهنی است که روزگاری دین مشترک قوم هند و ایرانی بوده است در ریگ ودا و اوستا که در آغازین کتاب از آن ها یاد کردیم عقاید مشابهی پیدا میشود و نام خدایان غالباً با هم منطبق است.

بنابراین میتوان گفت که این مذهب میراثی است که ایرانیان از جماعت هند و ایرانی وحتى از عقاید هند و اروپایی یافته و با گذشت روزگار در آن ها تغییراتی داده اند.

کسی ها که در قرن هجدهم پیش از میلاد بابل را تسخیر کردند خدایی بنام «سوریا» Surya را میپرستیدند و او همان سور Svar و دای و ات در اوستا هوار Hvar رب النوع آریایی خورشید بود که بواسطه اقوام مهاجر آریایی پرستش وی در آسیای پیشین رواج گرفته بود. در دیگ ودا نام اسورا Asura که در اوستا به اهورا Ahura تبدیل شده بدسته ای از خدایان اطلاق میشود که مصدر خیر و لایق پرستش میباشد. اسورا در آغاز لقب دیاوش Dayaush خدای آسمان هند و اروپایی بود که در عصر ودایی نام آن فراموش شد. بعدها قدرت آسورا بدورب النوع بنام «میترا» و وارونا Varuna نسبت داده شد که در ریگ ودا تشکیل يك جفت را میدهند.

از کتیبه ای که بغاز^(۱) کوی پایتخت قدیم هتی ها در شهرستان آنکارا بزبان هتی در آسیای صغیر بدست آمده و تاریخ تحریر آن تقریباً از ۱۳۵۰ «ق» «م» است

استنباط میشود که در این زمان هنوز جدایی بین آریاهای ایرانی و هندی روی نداده بود چه نجبای میتانی که آریایی بوده اند بخدایان هندی ایندرا، وارونا، ناساتی یا، میترا، سوگند یاد کرده اند. در کتیبه بغازکوی چهارخدای منقسم بدو قسمت را می یابیم که اولی شامل «میترا - وارونا» متعلق بطبقه اسورها بوده و دوخدای دیگر یعنی «ایندرا - ناساتی یا» که در ریگ ودا خارج از طبقه اسورها هستند ظاهر آنماینده دسته دیگر از خدایان بوده اند. که ایرانیان و بویژه زردشتیان آنان را بنام «دیو» خوانده اند. «ایندرا» رب النوع جنگ است و شکم خواره و میخواره - بزرگی است که شکم خود را از «سوما» (دراوستاهوما) پرمیکند تا نیرو یافته بردشمن - سازد «وارونا» در ریگ ودا نظام مادی و معنوی جهان را بدست دارد و گناهکاران را به کیفر رسانیده توبه کنندگان را می بخشاید و عدل و قانون از اوست اما «میترا» بقول دانشمند فرانسوی میته Meillet منشأ امری نیست بلکه از امور اجتماعی برخاسته و تحت تأثیر عوامل اجتماعی الوهیت یافته است.

از جنبه الوهیت وارونا - میترا مفهوم «رتا» Rta پدید آمده که از آن تعبیر بجهان و نظام ابدی طبیعت و قانون شده است. اسورها مبدأ اعمال خیر و نظام اجتماع بوده و بعدها که این خدایان بصورت اهوراها در نزد ایرانیان خدایان قبایل ایرانی شده اند مورد پرستش اقوام چادر نشین و گله دار آریایی قرار گرفته اند، و حال آنکه دیوان (دئوها) مورد ستایش قبایل راهزن بوده اند. بعدها زردشت خدایان عمومی طبیعت را از میان برده و یا بدیوان تغییر هیات داد و بجای آنان خدایان جدید پدید آورد که برگرد اهورامزدا اجتماع کرده و نشانه ای از مفاهیم مجرد بوده اند.

ظاهر آریاییان قدیم علاقه داشتند که حتی المقدور خدایان خود را بعنوانی بنامند که بتوانند حقیقت وجودی آنها را بنحوی از انحاء معلوم دارد؛ گاهی نام این خدایان فراموش شده ولی عنوان آنها باقی مانده چنانکه نام «وارونا» در نزد ایرانیان اهوراپرست از یاد رفته و عنوان خردمند (مزدا) یا اهورای خرمند (اهورامزدا) یا (اهورا) از آن باقی مانده است.

گیگر میگوید: که خدای «میترا» که در گاتها وجود ندارد اصلاً متعلق بدسته اهورایی بوده که مزدا در رأس آنها قرار داشت. ولی بر اثر انقلاب زرتشت از میان آنان خارج شد «زیرا زرتشت میخواست آیین قدیم ایرانی را بتوحید نزدیک کند. اهورامزدا آفریننده جهان و فرمانروای آسمان و زمین بود و بر گرد او چند خداوند کوچک وجود داشتند میترا یا ربنوع آفتاب ازخدایان یاراهورامزدا بودند در کنار اورشنو Rashnu و سرئوشا Saraosha قرار دارند و مددکار او در اجرای عدالتند. خدایان بزرگ دیگر عبارت از ورثرعنه Verethraghna یا بهرام بود که خداوند جنگ بشمار میرفت که همان ایندراى ودایی بود؛ دیگر خورنه Xvarnah (خوره) مظهر جلال و عظمت پادشاهان، وهئوما Haoma خدای شراب و تیشتریا Tishtria خدای باران و فراوانی بودند. در کنار این خدایان فره ورتیها Fravarti هستند که ارواح مجرده بشمار میروند و در عین حال هم حامی و هم خطرناکند. در مقابل این عالم نورانی و فراوانی طبق نظریه ثنوی «دوگانگی» که خاصر روح ایرانیان است يك عالم شروتاریکی نیز وجود داشت که در آنجا دیوان و اهریمنان فرانوایی میکردند در برابر اهورامزدا نیروی خبیثی وجود داشت که اهریمن Ahra - Manyu خوانده میشد، لشکر او را نره دیوی موسوم به ائی شمه Aishma یعنی دیو خشم اداره میکرد که با گرز خون آلودی تصور میشد، و دیگری دیوی که بنام استودیداتو Astavidatu بود که مرده را پوست میکند.

مذهب آریاهای ایرانی انعکاسی از زندگی آن قبایل بود که خود با هم در جنگ بودند و لازم بود که چراگاههای تازه بدست آورده و از زمینهای خود در برابر دشمنان دفاع کنند. در این مذهب سرنوشت انسان بپایان یافتن زندگی او ختم نمی شود. بلکه پیروان این مذهب در آن دیار نیز سعادت مند خواهند بود. آتش که همان «آگنی» خدای آتش ودایی است در دین ایرانیان نقش بزرگی دارد و فروغ آن نور ایزدی است.

زرتشت در این عقاید اصلاحاتی نمود و آنها را بصورت اخلاقی آورد ولی نتوانست در تصویریکه ایرانیان در باره سرنوشت خود میکردند تغییری مهم پدید آورد.

دین هخامنشیان و مغان

تا کنون بدرستی معلوم نشده که هخامنشیان چه دینی داشته‌اند و در سنگ نبشته‌های آنان این مسئله کاملاً روشن نیست .

مورخان یونانی هم در اخباری که راجع به کیش هخامنشیان داده‌اند غالباً بجای پروردگان ایرانی نام خدایان یونانی را گذاشته‌اند چنانکه زئوس را بجای اهورامزدا و آفرودیت یا دیانا را بجای مهر وناهید ذکر کرده‌اند. از کتب پهلوی هم که مشحون از خرافات است خبر درستی نمیتوان راجع به مذهب هخامنشیان بدست آورد . داریوش در سنگ نبشته‌های خود میگوید : اهورامزدا بخ بزرگی است او بزرگتر از همه بغان است او آسمان و زمین و بشر را آفرید . او داریوش را شاه کرد .

باز داریوش در کتیبه بیستون میگوید : « اهورامزدا و دیگر بغان (خدایان) مرا یاری کردند » ولی آیا این بغان که بوده‌اند معلوم نیست .

زیرا کتیبه‌های داریوش و دوجانشین او ذکر از نام هیچ بنی جز اهورامزدا نمیکند. ممکن است که در زمان هخامنشیان میان آیین رسمی و دین مردم کشور فرقی وجود داشته است .

از زمان اردشیر دوم آیین رسمی با بغانی که در ردیف اهورامزدا در سنگ نبشته‌ها یاد شده‌اند توسعه یافته است .

وی در سنگ نبشته همدان یاری اهورامزدا و اناهیتا و میترا را درخواست میکند . و همین خدایان سه گانه در کتیبه‌ی شوش از همان شاه یعنی اردشیر دوم یاد شده است و در کتیبه‌ای در تخت جمشید از اردشیر سوم ، اهورامزدا و میترا مورد ستایش قرار گرفته‌اند .

برسوس Brossos بنا بر نقل کلمنس اسکندرانی گفته است که از زمان اردشیر دوم پارسیان آغاز به پرستش بغان بصورت آدمیان کرده‌اند و این پادشاه نخستین کسی است که مجسمه آفرودیت یعنی آناهیتا را در بابل و همدان برپا کرد و پرستش آنها را بمردم آموخت. محقق است که يك تجدد مذهبی به ابتکار اردشیر دوم صورت گرفته است.

از نوشته‌های هرودوت برمی‌آید که دو خدای میترا و آناهیتا در عهد او در مغرب ایران پرستش میشده‌اند.

اردشیر دوم ظاهرآ از اجتماع میترا و آناهیتا با اهورامزدا خدای بزرگ خواسته است تثلیثی پدید آورد و از این اقا نیم ثلاثة که در اثر نفوذ عقاید سامی ایجاد شده يك رب النوع پدر «اهورامزدا» و يك رب النوع مادر «آناهیتا» و يك رب النوع پسر «میترا» بسازد.

و بالنتیجه او می‌خواسته آیینی پدید آورد که بین همه مردم شاهنشاهی مشترك باشد. باید دانست که صورت اهورامزدا که در يك حلقه و با بال و پر در نقش برجسته تخت چمشید، و بیستون دیده میشود بتی نبوده که پرستش شود، چه در عهد هرودوت ایرانیان مغرب هنوز عادت برپا کردن اصنام را نداشته‌اند.

پس پیکرهایی که در عهد اردشیر دوم برپا شده نه متعلق به اهورامزدا است و نه متعلق به میترا بلکه رب النوعی است که خصائص «ایشتار» بابلیان را بخود گرفته است و بتهای آناهیتا از روی نمونه‌های ایشتار ساخته شده بود.

بقول کریستنسن توضیحاتی که از آن ربه النوع در بندهای ۱۲۶ و ۱۲۹ از پشت پنجم آمده محققاً از روی چنین بتی بوده است و بایستی این مزبور مذهبی در عهد اردشیر دوم به اوستا الحاق گردیده باشد.

اما مبانی اصلی دین زرتشت در دین هخامنشی وجود داشته است. جنبه ثنویت یا دوگانگی زردشتی در کتیبه‌های هخامنشی نیز بنظر می‌آید با آنکه نام انگرمینو و هم‌چنین دیوان در آنها مذکور نیست. عامل شردر کتیبه‌های هخامنشی بنام «دروک» (دروغ) خوانده شده است. دوران هخامنشی عصر آمیختگی عقاید پارسی با مادها و مردم

بومی بوده است .

برخلاف هخامنشیان ظاهراً مادها طرفدار دین زردشت بوده‌اند طایفه‌ای از ایشان بنام مغان ازسده و حامیان آن دین در سرزمین ماد بشمار میرفتند . در عهد هردوت (قرن پنجم ق . م) وظیفه‌ی ادای مراسم مذهبی پارسیان بعد از مغان بود و در قربانیها و تشریفات مذهبی حضوریکی از ایشان ضرورت داشت . هیأت شرقی آیین زرتشتی در این هنگام حتی در میان پارسیان نفوذ کرده بود و این نفوذ دینی مغان در میان پارسیان مقدمه‌ی توطئه‌ی «گئوماتا» می‌مخش . این قیام را نباید برای تجدید حکومت مادی دانست بلکه با منظور دینی نیز همراه بود داریوش پس از غلبه بر او گوید معابدی را که «گئوماتا» ویران کرده است آباد خواهم کرد ، زیرا پارسیان معبدی غیر از آتشکده نداشته‌اند و این معابد را که گئوماتا ویران ساخت بایستی پرستش گاههای متعلق به بابلیان و عیلامیان و دیگران باشد که هنوز از حمایت شاهنشاه ایران برخوردار بوده‌اند .

از حیث تشریفات دینی میان زرتشتیان شرقی و مزدا پرستان غربی یعنی هخامنشیان در طرز تدفین مردگان اختلاف بود بنا به شهادت مورخان قدیم تمام اقوام آریایی شرقی مانند باختریان هیرکانیان «گرگانیان» جسد مردگان را نزد سگان می‌افکندند این عادت که در میان اقوام بدوی وجود داشت در نزد زرتشتیان که از شرق ایران آمده بودند بر اثر اعتقاد به اینکه یکی از عناصر چهارگانه : آب و باد و خاک و آتش را نباید آلوده کرد تأیید و تحکیم شد ، ولی چون آیین زرتشت در زمان هخامنشیان در مغرب ایران توسعه نیافته بود پارسیان بقول هردوت مردگان خود را نخست بموم آغشته و سپس آنها را بخاک می‌سپردند و بسا بقول هردوت و استرابن مغان که تیره‌ای از زرتشتیان بودند مردگان را پیش سگان یا مرغان لاشخور می‌افکندند . باید دانست که عادت بقرار دادن جسد مردگان در جایهای بسا زمانند دخمه که رسم اجباری زرتشتیان است محققاً از زمان اشکانیان از سرزمین‌های شرق به سایر نقاط ایران برده شده است ، چنانکه در شرح حال اسکندر گذشت گفتیم که اسکندر جسد حنوط شده کورش بزرگ را که بر تختی زرین خوابانیده بودند در

آرامگاه اودرپاسار گاددیدار کرد . هنوز دخمه‌ی داریوش و بعضی دیگر از شاهنشاهان هخامنشی در نقش رستم موجود است که همه‌ی آنان را در فورسنگی گذارده بودند تنها نمونه‌ی تدفین در خاک که توسط هیأت باستان شناسان فرانسوی در شوش کشف شده جسدی است در تابوتی مفرغی همراه با زینت آلات که تصور میرود از آن زنی باشد . هرودوت میگوید که پارسیان نه معبد داشتند و نه قربانگاه و نه مجسمه‌های خدایان را میپرستیدند ولی سه معبد را که متعلق به این دوره است می‌شناسیم ، یکی درپاسارگاد که بفرمان کورش ساخته شده ، دیگری در نقش رستم در جبهه‌ی مقبره‌ی داریوش که شاید بدستور خود او باشد ، و سومین در شوش که ظاهراً متعلق بزمان اردشیر دوم است . هر یک از آنها بشکل برج مکعبی و دارای يك اطاق است که توسط پلکان بسوی آن میرفتند و در اینجا مغ آتش مقدس را نگهبانی میکرد تشریفات دینی در هوای آزاد انجام میگرفت زیرا همه‌ی قربانگاه‌هایی که تا کنون کشف شده معمولاً توأمان و در فضای گشاده‌ای دور از معابد یافت شده‌اند .

بنا به گفته گزنقون اینها محل‌هایی بودند که از آنجا حیوانات قربانی و گردونه‌هایی را که به اسبان مقدس ایزد خورشید بسته میشد براه می‌انداختند و سپس مراسم قربانی در حضور شاه انجام میگرفت. همه نقوش برجسته بر فراز مقابر هخامنشی شاه را در حالی که در برابر قربانگاهی که آتش مقدس در آن فروزان است نشان میدهند که مشغول دادن فدیة است و بالای سوراو قرصی بالدار دیده میشود که از آن سروشانه‌های اهورامزدا برخاسته است. این یکی از باستانی‌ترین علائم پیکرنگاری مصریان است که تاریخ آن بزمان ایجاد سلطنت در آن ناحیه میرسد و آن بالهای گشاده هوروس Horus خدای بزرگ آسمان میباشد .

در دین هخامنشی تختگاه اهورامزدا سرور دانا در آسمان است و با بالهای خود مردم زمین و فرمانروای آن را حمایت میکند و شاهنشاه نایب السلطنه اودر زمین است . استرابن میگوید پارسیان آفتاب را ستایش کرده آن را «میتراس» (مهر) نامند و نیز ماه و آفرودیت و آتش و زمین و باد و آب را می‌ستایند ، و قربانی را با ریاحین می‌آریند و منی که مأور قربانی است گوشت حیوان را قطعه قطعه کرده هر کس سهم خود را

گرفته به خانه اش بر میگردد . برای خدا سهمی نمیدهند زیرا گویند فقط روح حیوان قربانی مال خداست و با وجود آن بعضی عقیده دارند که پارچه‌ی کوچکی از گوشت حیوان روی آتش بگذارند .

آنان در مراسم قربانی برای آتش چوب سفید خشک بکار برده و روی آنها روغنی میریزند و اگر کسی آتش را بدمد یا مرده را حمل کند یا روی آتش فضله بیفکند او را میکشند .

مغان در موقع قربانی کارد بکار نمیبرند بلکه حیوان را با هیزم یا دسته هاون میکشند آنان در برابر آتشی که همواره مواظبتند خاموش نشود ایستاده سرود میخوانند . کلاه نمدی که بر سردارند اطراف دو گونه ایشان را میپوشاند .

در بحث راجع به دین هخامنشیان غالباً این مسئله پیش میآید که آیا ایرانیان در دوره‌ی هخامنشی زرتشتی بوده‌اند یا نه؟ آنچه که میتوان استنباط کرد آنست که در اصول عقاید تفاوت زیادی بین ایرانیان زرتشتی و غیر زرتشتی وجود نداشته . دین آریاهای ایرانی در ابتدا مذهب آریاهای هندو ایرانی بوده و بعدها این مذهب ترقی کرده و بدان مرحله رسیده که مورخان یونانی آن را وصف کرده‌اند .

آیین زرتشت که در مشرق ایران رواج داشته کم کم در سایر نقاط ایران نفوذ یافته و در دوره‌ی اشکانی در سراسر ایران توسعه پیدا کرده چنانکه شرح آن بیاید در زمان ساسانیان مذهب رسمی ایران گردیده است . اما نظر شاهنشاهان هخامنشی نسبت به مذاهب دیگر چنانکه در تاریخ هخامنشی گذشت مبنی بر تسامح و تساهل بوده است و آنان برخلاف ساسانیان هیچگاه در مورد مذهب بر عایای خود سخت نمیگرفتند و بعکس آنان را در اختیار مذهب آزاد میگذارند .

هرودوت درباره مذهب کمبوجیه گوید که او در بستر مرگ «خدایان پادشاهی» را میپرستید بدون آنکه اهورامزدا را بیاد آورد . این خبر میرساند که اونه تنها مانند «گوماتا» زرتشتی نبوده بلکه از مخالفان دین هم بوده است . برایت هرودوت طغیان گوماتای مغ که از روحانیان زرتشتی بود برای آن بوده که دوباره سلطنت را بدست مآداها بسپارند .

و باز طبق روایت هرودوت درمرگ گوماتای مغ‌همه‌ی آسیا (ایران) بجز مردم فارس متأثر بودند و برای او گریه میکردند.

داریوش در سنگ‌نبشته‌ی بیستون میگوید که «پرستشگاه‌هایی را گوماتای مغ ویران کرده بود و هم‌چنین چراگاهها و برده‌ها و خانه‌ها را که گوماتا از لشگریان و اشراف گرفته بودند و باره بایشان پس داده است» این میرساند که انقلاب گوماتا هدفهای دینی و اقتصادی و اجتماعی داشته است.

تنها اطلاعی که کتیبه‌ی بیستون درباره‌ی گوماتا بمانده این است که وی از مغان بود؛ اما اینکه وی از دبیران پادشاه در «پیشیاهودا» Paishya huvada یا خزانه فرمانهای پادشاهی بوده است خبری معلوم نمی‌شود. بقیه این داستان را دو خاورشناس آلمانی آلتهایم و اشتیل از روی اخبار هرودوت و کتیبه‌ی دوزبانی آرامی و یونانی متسخته که در گرجستان پیدا شده، و هم‌چنین از روی مدارک قدیم دیگر بطور شگفت‌آوری تکمیل کرده‌اند.

از نوشته‌های هرودوت معلوم میشود که کمبوجیه وقتی بالشکر خود به مصر رهسپار شد برادر گوماتارا که عنوانی معادل وزیر دربار امروز داشت با خود نبرد و وی نایب پادشاه کشت و در غیاب او کاخ شاه را بجای او اداره میکرد و باین مقام در «پیشیاهودا» می‌نشست و خزانه مدارک رسمی شاهی و دیگر خزائن را زیر نظر داشت. از اینکه يك نفر مغ در دوره‌ی پادشاهی کمبوجیه باین مقام بزرگ رسیده است جای شگفت است، و رسیدن این مجوسی (مغ) باین مقام رفیع نشان میدهد که پیروان زردشت در آن عصر نیرومند شده بودند و میکوشیدند تا اداره کشور را بدست گیرند. بنابراین، مقام عالی آن مجوسی دربار پادشاه باو امکان آن را داد که برادر خود گوماتارا بپادشاهی برساند.

هرودوت مغان را يك قبیله مادی میداند و بقول وی دوتسر مجوس یعنی گوماتا و برادرش میکوشیدند تا حکومت از دست رفته مادرا دوباره به قبیله‌ی مادها باز گردانند و حالا بر اثر غیبت کمبوجیه فرصت خوبی یافته بودند (رجوع کنید به جلد اول این کتاب ص ۱۸۶).

پس از غلبه داریوش و کشته شدن گوماتای مغ، بقول هرودوت همه ملل آسیا بجز- فارس از مرگ «مجوسی» متأثر شده بودند و برای او گریه میکردند. زیرا گوماتا در دوره کوتاه حکومت خود مردم کشور را از پرداختن مالیات‌های سنگین معاف کرده بود، بویژه پس از لشکرکشی کمبوجیه بمصر که مخارج آن بارسنگینی بدوش ملت ایران بود.

چون گوماتای مغ عبادتگاههای سابق را برای مردم ممنوع کرده بود، معلوم میشود که اقدام او یک نوع انقلاب مذهبی یا تبلیغ مذهب زردشتی بوده است. خدایان قدیم «دیوان» Daéva بنظر گوماتا عناصر اهریمنی بودند و ممنوع کردن پرستش آنها از نظر او یک وظیفه مذهبی نسبت به اهورامزدا بوده است.

ولی داریوش آن معبدها (بقول هرودوت آیدنا Ayadana) را بمردم پسداد و داریوش پس از کشتن گوماتا پرستش آن خدایان را دوباره آزاد کرد. نامهای بعضی از خدایان آن زمان از ریشه «ویث» (ویس) مشتق شده و بنابراین خدایان خانواده‌ای بوده‌اند، و احتمالاً در خود خانواده سلطنتی و نیز در خانواده‌های اشراف مورد پرستش بوده‌اند. از توصیفی که هرودت از خدایان قدیم ایران و عبادت آنها میکند معلوم میشود که در آن روزگار کیش زردشتی بایک دین قدیم ایرانی آمیخته شده بود.

گوماتای مغ میخواست طبق دستور مذهبی زردشت حیوانات را از کشتار و قربانیهای خونی حمایت کند و از آنها که شورش را اطاعت نمیکردند چراگاه‌ها و گله‌هایشان را گرفت. مذهب زردشتی با ترویج کشاورزی از نگاهداری گله‌ها حمایت میکرد، حتی اسم «گوماتا» و «گوبرئیس» که از طرفداران او پیروان زردشت بود از کلمه‌ی گاومشتق است.

ذکر آزاد کردن بردگان نشان میدهد که اصلاحات گوماتا جنبه‌های اجتماعی نیز داشته است. بنظر می‌آید که گوماتا برای توسعه و اصلاح کشاورزی و ایجاد اساسی استوار برای آن، اراضی و گله‌ها و بردگان و خانه‌های زاید بر مصرف را از استراف و مالکان بزرگ گرفته باشد. وی میخواست با ضعیف کردن طبقه‌ی اشراف، طبقه‌ی کشاورزان را تقویت کرده باشد. این کارها اولین اصلاحات و انقلاب اجتماعی

بود که پیش از مزدك در ایران روی داده است .
با وجود آنکه اهورمزدا خدای بزرگ داریوش و کشور او بود ، داریوش تصمیم
گرفت که مجوسان (مغان) را از بین ببرد .

دشمنی با مجوسان در تمام دوره ی هخامنشی تا اسکندر ادامه داشت اگرچه
پادشاهان پس از داریوش مانند پیروان زردشت رفتار میکردند ، چنانکه خشایارشا
در کتیبه ی خود افتخار میکند که معبدهای خدایان را «بدستور اهورامزدا» ویران
کرد ، و او با خدایان بابلی و یونانی میانه خوبی نداشت ، ولی در این دوره نیز از
زردشت نامی بمیان نمی آید . پادشاه بخواست اهورامزدا حکومت میکرد و اراده ی
او خواست اهورامزدا بود و احتیاجی به پیامبری نبود و شاید ذکر نام زردشت هم
ممنوع بود .

این وضع تا پایان دوره ی هخامنشی ادامه داشت تا پس از برافتادن هخامنشیان
کشتار مجوسان (مغان) را نیز به اسکندر نسبت داده اند .

شاگرد افلاطون هرمودوروس عقیده داشت که اسکندر مجوسان را از بین برد .
يك مدرک سغدی نیز از کشتار مجوسان یعنی «مغو- زتی» Maghu - Zati حکایت
میکند و آن را به اسکندر نسبت میدهد .

ظاهر آ پیروان زردشت برای ضبط تعالیم پیامبر خود خط آرامی را بکار
میبردند .

بقول آلتهايم دانستن خط و زبان آرامی به گوماتای مغ فرصت داده بود که
به خزانه ی سلطنتی راه بیابند و به نیابت پادشاه برسند .

در تخت جمشید اشیاء مربوط به عبادات زردشتی پیدا شده که بر آنها مطالبی
به خط آرامی نوشته شده است . شاید استعمال این خط و زبان از طرف مجوسان
زردشتی مانع بوده است که داریوش امکانات بیشتری در اداره امور کشور
به آنان بدهد .

استعمال خط آرامی برای زبان ایرانی تا آخر دوره ی هخامنشیان مخصوص
مجوسان (مغان) بوده است . فقط بعد از عصر هخامنشی است که اجازه داده شد

که متون غیر مذهبی زردشتی بزبانهای ایرانی نیز بخط آرامی تدوین شود .
بقول پروفیسور فرای : مجوسان را بیشتر منابع کهن یونانی و رومی نماینده‌ی
«دین ایرانیان» شمرده‌اند اگر نقوذ ایشان را دردینهای ایرانی نیرومند بینگاریم
چندان دور از واقعیت نرفته‌ایم .
ظاهراً مغان در ایران آیینهای زناشویی و به‌دخمه سپردن مردگان و مراسم
ستایش آتش و جز آنها را انجام می‌دادند .

دین پارتها و اشکانیان

از مذهب پارتها بسیار کم اطلاع داریم ایشان پیش از اینکه بایران بیایند وزمانی که با سکاها همنشین و همسایه بودند مانند دیگر آریاها عناصر طبیعت را مثل ماه و آفتاب میپرستیدند بعدها که بایران آمدند هر مزدپرستی مذهب آنان شد. پس از اسکندر و نفوذ هلنیسم پرستش ارباب انواع یونانی در مذهب ایشان داخل شد. یکی از اعتقادات ایشان پرستش روح اجداد خود بود ایشان مجسمه‌هایی از نیاکان خود ساخته آنها را مورد پرستش قرار میدادند. بزرگترینخدایان پارتی آفتاب و ماه بود و خدای آفتاب را مهر مینامیدند و این خداها، خداهای خاندان سلطنت پارتی بود.

پرستش خورشید که نامهای مختلف داشت به اسمهای سامی «بعل» «آرتسو» و «آفلاد» وزمانی بنام یونانی زئوس خوانده میشد یک خدای دیگر «وره ثرغنه» اوستایی بود که او را با «هراکل» یونانی یکی میدانستند.

اصولا وضع دینی ایران در فاصله‌ی زمانی میان هخامنشیان و ساسانیان بیشتر با کیش در آمیخته‌ی دوران سلوکی پیوند دارد و چنین گمان می‌رود این کیش سلوکیان تا پایان روزگار اشکانیان بر جای بود این آیین سلوکی مبنی بر پرستش نیاکان بود که پارتیان از آن پیروی میکردند. چنانکه از وندیداد که ظاهراً پدید آمده دوره‌ی پارتی است بر می‌آید، آیینهای خسته کننده مانند محرمات و حتی تابوها و جادوگری در زمان پارتیان رایج بوده است.

پادشاهان پارت زرتشتی واقعی نبودند همچنانکه توده مردم زردشتی نبودند در آن زمان مذهب زروانی رایج بود. با این حال بسیاری از نامهای خاص پارتی که در اوستا مانده از رواج معتقداتی که بعدها از خصوصیات زردشتگیری شمرده میشده

حکایت میکند. در شهر نسا در قرن اول ق.م. نوعی از گاهنامه‌ی زردشتی متداول بوده است ظاهراً این اعتقادات بعدها توسط دین زردشتی ساسانی پذیرفته شده است. داستان مربوط به جمع آوری اوستا در زمان اشکانیان توسط بلاش اول بقول دیاکونو خاورشناس روس گویا جزو تبلیغات سیاسی دوره اول مبارزه با مانو بت در زمان شاپور دوم بوده است. از سالها پیش از میلاد مذهبی شبیه به مذهب خوئین Xoine بوجود آمده بود که خدای واحد خورشید را بنامهای مختلف میپرستیدند در مورد پرستش الهه مادر نیز چنین بوده است بدین طریق مسیحیت هنگام پیدایش خویش اعتقاد به خداوند مسیح و با کره‌ای را که مادر خداوند بوده بصورت کامل از ادیان النطاقی آسیای مقدم اخذ کرد.

پس از اینکه پارسیان هر مزدپرستی را پذیرفتند این خدایان دستیاران هر مزد شدند. بر روی مسکوکاتی که از پارتیان باقی مانده غالباً صورت زئوس یا ژوپیتر ربنوع بزرگ یونانیان و رومینا و «پالاس» ربنوع جنگ و اکویتاس Equitas ربنوع عدالت و آرتمیس Artemis ربنوع شکار ملاحظه میشود.

بعضی از پادشاهان پارت که چون بلاش اول زرتشتی بودند در صدد جمع آوری اوستا برآمده اند ولی عموماً پارتیها مانند هخامنشیان زرتشتی نبودند. «تثلیت: اهورا مزدا، مهر، ناهید» که در زمان هخامنشیان پرستش میشد بنظر میرسد که در زمان پارتیان مؤرد توجه و قبول عمومی بوده است. اعتقاد به خدای ناهید رواج بسیار داشت و همه معابد ایرانی در زمان پارتیها که در منابع تاریخی مذکور است متعلق بهمین ربنوع بود چنانکه تیرداد اول در یک معبد ناهید تاجگذاری کرد. در همدان معبدی از ناهید برپا بود که آنتیوخوس سوم آنرا غارت کرد. معبد کنگاور مختص به آرتمیس یعنی ناهید بود. سامیها ناهیتارا: نانا یا، یا «آتار گاتیس» میخواندند و یونانیان آنرا با آرتمیدای خویش یکی دانسته اند. ویکاندر Vikander دانشمند سوئدی گوید که پرستش آناهیتا رابطه‌ی ناگسستگی با آتش داشته است.

در استخر اجداد خاندان ساسانی نگاهبان معبد ناهید بودند که در آنجا آتور اناهیت Athur-anahit یعنی آتش ناهید را برافروخته بودند. بقول بعضی دانشمندان:

آتش پرستی مخصوص به این رب‌نوع بوده است . معبد شیز یعنی آتشکده آذر گشنسب متعلق به ناهید بود. در این معبد جامعه‌ای بسیار کهن از مغان میزیستند که از عهدی که نمیتوان آنرا مشخص کرد تاحدی افکار اصلی تجدد دین زرتشتی را پذیرفته بودند .

میتوان گمان برد که مجوسان در این زمان در جاهای مختلف ایران مراسم پرستش اهورامزدا و یا دیگر خدایان کهن آریایی را اجرا میکردند . نمی‌توان پذیرفت که در این زمان «آیین راستین زردشتی» وجود داشته است اما میتوان گفت که همانندی کلی میان روشهای پرستش در ایران آن زمان بوده که باید آنرا «آیین مزدیسنی» یعنی مزدایرستی خواند .

ساسانیان گویا منکر گرایش اشکانیان - به کیش مزدیسنی بودند اما چنانکه خواهیم گفت دین زرتشت می‌بایستی در زمان پارتیان پرداخته شده و صورت کامل گرفته باشد .

يك تاريخ نويس ارمني که در قرن پنجم میلادی سرگذشت یزدگرد دوم را نوشته است پهلویك Pahlavik و پارسکادن Parskaden یعنی کیشهای پارتیان و پارسیان که به مجوسان پارتی شمالی و پارسی جنوبی مربوط میشود سخن می‌گوید این سخن تأییدی در نامهای شبه خدایان یاد شده در اسناد نسا که اغلب نامهای زردشتی هستند میتواند باشد و مردم نسا چون سالنامه‌های زردشتی بکار میبردند بایستی زرتشتی بوده باشند و نیز بسیاری از نامهای آنان مانند : مهر بزان ، مهر داتک ، مهر فرن ، مرکب با نام مهر خدای خورشید است و نیز نام « یزن ننی ستنکن » به معنی «ایازن» (پارسی باستان Ayadana) یا پرستشگاه «نانای» که معادل ایزد اناهیتا است بر میخوریم .

پارتیان مانند هخامنشیان مردگان را دفن میکردند گورستانهای پارتی در نسا و بین‌النهرین و خوزستان نشان میدهد که آنان مردگان را با لوازم زندگی در تابوتهای سفالین دفن میکردند .

در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم میلادی تغییری در طرز تدفین مردگان پدید آمد . دخمه‌های خانوادگی جای خود را به گورستانهای مشترك داد که پلکان

اطاق مردگان و سقف آن از آجر پخته ساخته میشد . جسد مرده را روی نیمکتی در برابر مدخل آن می گذاشتند تا کاملاً پوسیده گردد سپس استخوانهای ویرا روی نیمکت مجاور در سمت راست و چپ مدخل مینهادند . این طرز تدفین جدید با طرز گذاشتن مردگان در شمال ایران در هوای آزاد به مذهب مغان شباهت دارد . اشکانیان نسبت به ادیان خارجی بخصوص یهود کمال اغماض را نشان میدادند بطوریکه یهودیان پارتیان را حامی خود می شمردند .

زردشت و اوستای کهن

چنانکه در قسمت اول این کتاب گذشت زرتشت مؤسس مذهبی است بنام مزدیسنا که تنها کتابی که از آن آیین مانده است اوستا نام دارد کوششهای محققان درباره‌ی زمان زرتشت به نتیجه مثبتی منتهی نشده است و از گاتها که تنها ماخذ اساسی راجع بزندگان زرتشت است هیچگونه آگاهی راجع بزندگان و محل تولد این پیشوای بزرگ آریایی بدست نمیآید و آنچه از پشتها بدست میآید معلوم میشود که زرتشت از مجددان دینی آریایی در مشرق فلات ایران بوده است.

همانطور که در بخش اول گفتیم تعلیمات زرتشت بایستی دنباله‌ی آیین ودایی و اصلاح و تجدید نظری در آن باشد. اگر اشارات موجود در اوستای جدید را در باره‌ی زادگاه زرتشت دارای ارزش بسیار کمی بدانیم حتماً نوشته‌های نویسندگان قدیم یونان و روم درباره‌ی او بی‌ارزش است ناچار باز باید از گاتها که قسمتی از یسنا و تحقیقا اثر خود زرتشت است اشارات غیر مستقیمی در پیرامون او بدست آوریم.

بقول کریستنسن دانمارکی زبان و وضع مدنیته‌ی که در گاتها شرح آن آمده نشان میدهد که این سرودها برخلاف آنچه در سنت زرتشتی آمده تعلق به ایران شرقی دارد.

از حیث اقتصادی، آریاییهای عصر گاتها مردم چادر نشین و در عین حال کشاورز بودند در این جامعه قبیله‌داری نشیمنگاه زمستانی و معینی بود که مردم در آن بنحوا بتدائی بکشاوزی میپرداختند. در هنگام تابستان این قبایل بسوی چراگاهها به مهاجرت میپرداختند. اینان غالباً ناگزیر میشدند بادیگر عشایر غیرزارع دست و پنجه نرم

کرده ازمزارع خود دفاع کنند. «بارتولومه» با توجه با اشارات جغرافیائی که شرح آن در قسمت اول گذشت باین نتیجه رسیده که آیین اوستایی با احتمال قوی در مشرق ایران پدید آمده است.

بسیاری از محققان زمان زرتشت را به عهدی بین ۸۰۰ و ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بالا برده اند.

نخستین اثری که از نویسندگان یونانی راجع بزندگان زرتشت رسیده از خسانتوس لیدیایی Xanthos De-lydie است که در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد میزیست وی گفته است که زرتشت ۶۰۰ سال پیش از لشکر کشی خشایارشا بیونان (۴۸۰ قبل از میلاد) یعنی ۱۰۸۰ سال پیش از میلاد مسیح میزیسته است.

از جانب دیگر تیل Tiele متوجه شده که نام مزدا Mazda - آهورا Ahura مزدا اهورا و ندرتاً «اهورا مزدا» در گاتها که در اوستای جدید صورت ثابت «اهورا مزدا» یافته نامی است مرکب که هر دو قسمت آن جدا گانه صرف میشود. و در سنگنبشته های هخامنشی دو جزء نامبرده بصورت واحد اهورا مزدا دیده میشود و قسمت اول این نام مرکب صرف نمیگردد.

سپس تیل نتیجه میگیرد که برای حصول این تکامل میبایست مدتی بین قسمتهای کهن اوستان کنونی یعنی یشتهای قدیم و سنگنبشته های هخامنشی فاصله بوده باشد.

کریستنسن دانمارکی گوید:

این دو قرنیه مارا وادار میکند که زمان زندگانی زرتشت را بعصری مقدم بر مهاجرت طوایف ماد و پارس بقسمت غربی ایران بالا بریم و باین ترتیب بسیار محتمل بنظر میرسد که دین زرتشتی بوسیله ی مبلغانی که از مشرق آمده باشند میان طوایف ماد و پارس پس از مهاجرت آنان به مساکن جدید انتشار نیافته باشد، بلکه این آیین در میان قبایل ایرانی پیش از مهاجرت بزرگ انتشار یافته و طوایف ماد و پارس این کیش را هنگامیکه از نیمه اول قرن نهم به بعد بجانب مشرق بحرکت آمدند با خود آورده باشند. و همین امر مایه ایجاد مغایرتها و اختلافاتی شد که بمرور

زمان میان زرتشتیان مغرب و مشرق ظهور کرد و با قبول این مقدمات بآسانی میتوان عصر زرتشت را در زمانی مقدم بر هزار سال پیش از میلاد مسیح قرارداد.

نه تنها گاتها بواسطه زبان کهنه خود دلیل قدمت اوستا بلکه بعضی از قسمتهای دیگر اوستا چون یشتهای بزرگ بازمانده از همان روزگاران کهن هستند، در اوستا نه از مادها نام برده شده نه از پارسها بلکه مردم دوره ی اوستایی هنوز آریا نام دارند.

عهد اوستای کهن متعلق به عصر مفرغ است در هیچ جا نامی از آن برده نشده. استعمال نمک نیز نزد این آریایی ها غیر معلوم است. در واداهم نامی از نمک نرفته است. در نزد هندوان هم نام این ماده از نم بمعنی رطوبت مشتق است. شاید بتوان این وجه تشابه را نیز دلیل نزدیک بودن زمان اوستا به زمان ودا دانست.

سنتهای زرتشتی و بدنبال آن مؤلفان اسلامی مانند ابوریحان بیرونی تاریخ دقیقی از زمان زرتشت به دست میدهند که ۲۵۸ سال پیش از اسکندر کبیر باشد اگر این نظریه را که هنوز بایات نرسیده بپذیریم هر گاه ۲۵۸ سال از سال ۳۳۰ ق م تاریخ حمله اسکندر و انقراض سلسله هخامنشی بعقب برگردیم زرتشت در ۵۷۸ ق م میزیسته است و این تاریخ مقارن زمانی است که زرتشت و یشتاسب (کشتاسب) را بدین بهی آورد ظاهراً همین روایات زرتشتی و اسلام باعث آن شده که آلتهایم زرتشت را معاصر کوروش و ویشتاسب پدر داریوش بزرگ بدانند و طغیان گوماتای مغ را بلافاصله پس از ظهور زرتشت به پندارد. طبق این روایات زندگی زردشت را از ۶۲۸ تا ۵۵۱ ق م پنداشته اند.

بنابه شواهد زبانشناسی منطقه زبان اوستایی بایستی در ماوراءالنهر یا در محل جنوبی تر از آن در پیرامون هرات بوده باشد.

محل دولهجه ی گاتی و اوستایی که اولی در گاتها و دومی در قسمت های دیگر اوستا بکار رفته به ناحیه ی میان بیابان مرکزی و کوه های افغانستان میتواند منطبق شود. زرتشت شاید موبدی بوده است از دین کهن آریایی که خویشتن را در گاتها زکوتره Zakotra (به هندی هوتار Hotar) می نامد. از آنجا که وی این

واژه‌ی کهن‌را همچنان نگاهداشته و آن‌را به‌بدی یادنکرده نشانه‌ی آن‌است که شاید وی بازهم مقام سابق موبدی‌آریایی را دردین نوداشته است. وی همچنین وزن و قالب شعری کهن‌را نگاهداشت زیرا گاتها از نظر وزن شبیه‌وداهاست يك تفاوت که میان گاتها و ريك‌ودا دیده میشود همانا رابطه‌ی میان زرتشت و خداست گفتگو این پیغمبر باهورمزدا و در گاتها بسیار دوستانه است. هومباخ که اخیراً گاتها را ترجمه کرده است میگوید:

زرتشت اعتقاد به‌اهوراها را از پیشینیان خود پذیرفت شاید خود او نام‌اهورا مزدارا ساخته باشد و اهوراها را جلوه گاه صفات اهورا مزدا شناسانیده باشد.

اصلاحات زرتشت

اصلاحات زرتشت موقعی صورت گرفت که گروهی از اقوام آریایی از حالت صحرا گردی به‌وضع شهرنشینی و ده‌نشینی در میامدند و چریدن گله‌ها در روی مراتع نامعلوم به‌چریدن آنها در روی زمینهای مخصوص بهر قوم و قبیله تبدیل یافت بهمین دلیل برای گاو و نروماده یک نوع احترام مخصوص مذهبی قائل شده بودند، مثلاً کود حیوانی در تشکیلات جدید ده‌نشینی اهمیت خاص پیدا کرد و حتی ادرار گاو بدرجه‌ی مواد پاک ارتقاء یافت.

زرتشت در میان گروندگان خود يك نوع توخید و یکتا پرستی را تبلیغ مینمود او دیگر خدایان را در يك خدای بزرگ که اهورا مزدا نام داشت خلاصه کرد و این بزرگترین تجدید نظر زرتشت در مذهب ودایی قدیم بود.

در آیین قدیم صحبت از منازعات متعدد و موقتی بین خدایان مختلف خصوصاً بین خدایان جنگاور و بعضی از خدایان بد بود. ولی در مذهب جدید يك جنگ است که بین خیر و شر همواره در جریان است این جنگ سرنوشت بشر را نیز معین میسازد زیرا طریق نجات انسان پیروی از نیکی و دوری و دشمنی با بدی بود.

از اصلاحات زرتشت منع قربانی کردن حیوان و تحریم شرب شراب و سکر آور «سوما» (دراوستا هوما) است که در دین ودایی اهمیت فراوان داشت.

زرتشت در گاتها از میترا، آناهیتا و فروشی‌ها و ورثر غنه ذکر می‌نکرده است.

ولی شش ربة النوع که «آمورتا اسپننه» Amurta spanta (امشاسپند) نام دارند . بمنزله شش مفهوم مجرد علوی که شاید هر کدام از آنها صفتی از اهورامزدا باشند در اوستای قدیم نامبرده شده اند.

عناصر اصلی دینی که در گاتها دیده میشود ظاهراً پیش از آنکه زرتشت به- تشریع دین خود اقدام کند وجود داشت و تکامل یافته بود. باید دانست که از باب انواع گاتها بیشتر جنبه‌ی معنوی دارد و چون اشباحی دور از جسمانیت میباشند .

عصر یشت‌ها. کم کم در اوستای کهن تحولاتی رخ میداد و دین مزدیسنا از آن توحید و سادگی خارج میشد و خدایان در آن افزوده میشدند بنابراین باید میان پایان دوره‌ی گاتها و آغاز یشت‌ها را برزخ بین اوستای قدیم و جدید بشمار آوریم در این برزخ است که قبایل ایرانی که دین زرتشت را پذیرفته بودند در سرزمین ایران پراکنده شدند و بین مزدیسنا و شرق و مزدیسنا و مغرب جدایی بزرگی پدید آمد.

میان یشتها، یشت دهم «مهریشت» از قدیمترین آنهاست. در بندهای ۱۳ و ۱۴ این یشت آمده که چگونگی میترا از قله‌ی کوه هرا Hara بر سراسر کشورهای آریایی مینگرد که در آن رودهای بزرگ به جانب ایشک Ishkat و مرغیان Marghian و آریا Aria و گوا Gava و خور رسمی Khorasmie جاریند. بار تو لومه از روی قواعد زبان‌شناسی معتقد است که مقصود از «هرا» یعنی رشته کوههای پاراپامیزاد «کوههای سلیمان در پامیر» و رودهای بزرگ نامبرده بایستی بترتیب : ایشک و مرو و هرات و سغد و خوارزم بوده باشند . در بند ۱۰۴ از همین یشت به دره‌ی سند و در یشت ۱۹ به سیستان و وودای هیرمند اشاره رفته است.

یشت پنجم «آبان یشت» نه تنها حاوی اطلاعاتی درباره‌ی مشرق فلات ایران است بلکه از آن اطلاعاتی درباره‌ی مغرب ایران چون صفحات البرز نیز- مستفاد میشود. بنا بر همین یشت آژیدهاك (ضحاك) در بابل بقربانی دادن پرداخته است بنابراین میتوان گفت که آبان یشت در سرزمین ماد تنظیم شده یعنی باید متعلق بزمائی باشد که وحدت مشرق و مغرب برقرار شده بود، ولی زبان آن شرقی است.

بعضی تدوین این یشت را بمناسبت پرستش آناهیتا در عهد اردشیر دوم هخامنشی ۴۰۴-۳۵۸ ق م دانسته اند.

در این دوره دین زرتشتی از حالت دفاع بمرحله‌ی تعرض درآمد و هدف جهان‌گشایی با تعصب دینی درهم آمیخت و سرودهایی که صورت حماسه ملی دارد در یشتها فراوان دیده میشود در همین عصر ضمن روایات پهلوانی زرتشت که شاید چند قرن پیش از آن میزیست بصورت شخصیتی داستانی درآمد، و در جهان خدایان نیز تغییراتی حاصل شد، مثلاً امشاسپندان دراهمیت بلافاصله پس از اهورامزدا قرار گرفتند. در یشت ۵۷ بند ۲۴ می بینیم که از میترا و آناهیتا و ورثرغنه (بهرام) که ایزد جنگ است. و نیز از «خورنه» یافره کیانی یاد شده و حتی بر امشاسپندان ترجیح داده شده اند، و نیز هوما (درواسوما) که زرتشت آن را تحریم کرده بود در این زمان بصورت شرابی مقدس در اوستا یاد شده است. در همان هنگام که قبایل آریایی پدید آورنده ادبیات یشتها در سراسر زمینهای شرق منتشر شدند گروهی دیگر از قبایل ایرانی که طرفدار آیین زرتشتی بودند و مسکن آنان در جانب غربی زمینهای قرارداد داشت که آریاییان از پیش تصرف کرده بودند در جهت مغرب بسر زمینهای واقع در میان دریای خزر و صحرای مرکزی روی میآوردند و همان راه را میپیمودند که قبایل جنگجوی آریایی سابقاً از آن راه به آسیای علیا نفوذ کرده بودند. بعد از مهاجرت صحرای وسیع مرکزی «کویر لوت» دودسته قبایل ایرانی را از یکدیگر جدا میساخت و لهجات ایران غربی بتدریج از لهجه‌ی ایران شرقی دور گشت و از حیث دین هم اختلافاتی در میان آنان پیدا شد.

گلدنر در کتاب *فقه اللغة ایرانی* نوشته که تشابه بارز یشتهای قدیم عبارت است از انقسام آنها بقطعات هشت هجائی و داشتن مقدمه و ترجیع بند است و آنها عبارتند از: یشتهای ۵ (آبان یشت)، ۸ (تیر یشت)، ۹ (گوشت یشت)، ۱۰ (مهر یشت)، ۱۳ (فروردین یشت)، ۱۴ (بهرام یشت)، ۱۵ (رام یشت)، ۱۶ (دین یشت)، ۱۷ (اردیشت)، ۱۹ (زاهماد یشت) و سروش یشت بزرگ (یسنا ۵۷). این یشتها برخلاف دیگر یشتها دارای ارزش ادبی هستند از این یشتها، یشت ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ مربوط به پیش از دوره

های هخامنشی و یشت‌های ۵ و ۱۷ و ۱۴ و ۱۹ و ۱۱ و ۱۵ مربوط به پیش از دوره هخامنشیان است و یشت ۱۶ مربوط به دوره اشکانی یا جدیدتر است.

عصر تدوین و نندیداد - و نندیداد تنها کتاب اوستای موجود است که با یکی از نسک‌های معین اوستای دوره ساسانی یعنی نسک ۱۹ مرتبط است مقایسه و نداد موحود با فهرستی از و نندیداد دوره ساسانی که در هشتمین کتاب دینکرد آمده است نشان میدهد که دوازدهمین فرگرد از و نندیداد اصلی در قرن نهم میلادی از میان رفته بود و بنابراین دوازدهمین فرگرد از اوستای موجود که بازبان سست خود بخوبی تشخیص داده میشود قسمت مجعول بسیار جدیدی است. در نثر خشک و نندیداد از نسک دل‌انگیز و شاعرانه یشت‌های قدیم اثری باقی نیست. و نندیداد متضمن قوانین دینی زرتشتیان است که در نواحی مختلف معمول بوده است بهمین مناسبت گاه با هم اختلاف و تناقص دارند.

این کتاب ظاهراً در اوایل دوره اشکانی تدوین شده است و فصلی که از کشورها بحث میکند ربطی با مواضع اصلی کتاب ندارد شاید از آن جهت در مقدمه‌ی این مجموعه قرار گرفته تا مبین سرزمین‌هایی باشد که این قواعد دینی بنحوی که در دوره اشکانیان تثبیت شده بود میبایست در آنها مورد عمل قرار گیرد. در این زمان دردخمه گذاردن مردگان برخلاف دوره هخامنشی برای همه زرتشتیان اجباری بود.

از گات‌ها که در میان یسناها جای دارد و یشت‌ها و « و نندیداد » که بگذریم دیگر قسمت‌های اوستا در دوره ساسانیان تدوین شده که ذی‌الابه شرح آن خواهیم پرداخت :

تجزیه اوستا . در فصل هشتم و نهم کتات دینکرد که از مفصل‌ترین کتاب‌های پهلوی است از اوستای ساسانی بتفصیل سخن رفته و مینویسد که کتاب اوستا بعدد کلمات سرود آهونور Ahunvar که «یتا هو و ویر یو» yata ahuvairyu نیز نام دارد و بنا بر سنت زرتشتی اساس کتاب اوستا است و دارای ۲۱ کلمه است به ۲۱ نسک یا کتاب قسمت میشده، و چون سرود مزبور سه فرد داشته همه آن کتاب از لحاظ

موضوع به سه بخش : گاسانیک ، هاتک مانسریک و داتیک منقسم میگردد است .
 توضیح آنکه گاسانیک همان گاتها و هاتک مانسریک Hâtak mansarik
 مشتمل بر ادعیه معموله و داتیک بخش منشور اوستا راجع به احکام و قوانین بوده است .
 در کتاب سوم دینکر بنا به سنت مذهبی زرتشتی که جنبه‌ی تاریخی ندارد
 آمده که بیست و یک نِسک اوستا را بفرمان گشتاسب حامی زرتشت در دو نسخه در
 دژ نیشنگ و گنج شپه‌گان ضبط کردند . بنا بر روایت دیگر دارا پسر دارای کیانی
 فرمان به ضبط این کتاب داد . اسکندر گجستک (ملعون) چون بایران آمد فرمود
 نسخه‌ای را که در دژ نیشنگ بود سوخته و نسخه‌ی دیگر را بزبان یونانی ترجمه کردند
 بدین ترتیب اوستای قدیم از میان رفت .

پس از اسکندر و لخش پادشاه اشکانی که مردی دیندار بود فرمود تا قطعات
 پراکنده اوستا را گرد آورند پس از وی اردشیر اول ساسانی «تسره» نامی را که از
 دانشمندان روزگار بود فرمان داد که بقیه اوستا را گرد آورده مدون سازد. پس از
 او پسرش شاهپور اول ساسانی فرمان داد تا قطعات راجع به پزشکی و نجوم و جغرافیا
 و فلسفه را که نزد هندوان و یونانیان بود بدست آورده جزء اوستا سازند. و سرانجام
 شاهپور دوم معروف به ذوالاكتاف برای مرتفع ساختن مناقشات دینی که در میان
 فرق مختلف زرتشتی برخاسته بود آذربد پسر مهر اسپند را فرمود که با اوستا مرور
 کرده سند و حجتی بر صحت آن بدست دهد . بنا به کتاب چهارم دینکرد آذربد
 مهر اسپند همان کسی است که اوستا را بر بیست و یک نِسک یا بیست و یک کتاب
 تقسیم کرده است .

اوستای موجود . همه بیست و یک نِسک اوستای ساسانی در دست نیست و
 قسمتهائی از آن از میان رفته است از این بیست و یک نِسک گذشته از قطعات کوچکی
 که باقی مانده پنج قسمت بزرگتری نیز در دست است که از آنها به پنج جزء
 یا پنج کتاب اوستا که عبارت از: یسنا ، ویسپرد ، وندیداد و یشتها و خرده اوستا باشد
 تعبیر مینمایند .

۱- یسنا . بمعنی نیایش مهمترین جزء اوستای موجود است و گاتها در این قسمت

جای دارد یسنامشتمل بر هفتاد و دو فصل است که هر يك را (هایتی) نامند .
در میان این ۷۲ فصل ۱۷ فصل یا هایتی متعلق به گاتها است که شامل یسنای
۲۸ تا ۵۵ میشود و تنها قسمتی است که همه محققان اتفاق دارند که از تراوشات
طبع زردشت است .

۲ - ویسپرد Visprad بمعنی همه‌ردان دومین قسمت اوستای موجود است و در
حقیقت آن را نباید کتاب مستقل دانست بلکه آن مجموعه‌ای از ملحقات یسنا بشمار
میرود و آن به ۴۴ کرده یا فصل قسمت میشود و حجم آن قریب يك هفتم یسنا است
۳ - وندیداد . که همان نوزدهمین نساك اوستای ساسانی است سومین قسمت
اوستای موجود است و در اصل «وی دیودات» نام داشته که بمعنی قانون ضد دیوان
است و آن مشتمل بر بیست و دو فصل یا فرگرد میباشد .

۴ - یشتها . یشت بمعنی ستایش و فدیة دادن است «یشتها چهارمین قسمت
اوستای موجود است و مجموع آنها بیست یشت است که بعضی بلند و برخی
کوتاه میباشد .

خرده اوستا . خرده اوستا بمعنی اوستای کوچک است و آن پنجمین قسمت
اوستای موجود است و آن کتاب را آذربد پسر مهراسپند در زمان شاپور دوم «۳۱۰ -
۳۷۹ میلادی» تألیف کرده و بر کتاب اوستا الحاق نموده است و آن مشتمل بر دعاهاى
است که در مراسم دینی موبدان بکار میرود و حکم رسالات عملیه دینی اسلامی را دارد
و آن مجموعه‌ای است از نیایش و نماز برای اوقات شبانه روز و روزهای متبرك و جشنهای
دینی در عرض سال و مراسم عروسی و سوگواری و غیره .

اوستای ساسانی :

آبه فرانسوانو L' abbe Francois Nau کشیش و خاور شناس فرانسوی
در مقاله‌ای که در مجله تاریخ ادیان که در پاریس منتشر میشود نوشته
کوشیده است باستناد کتب نویسندگان سریانی و مسیحی مذهب ثابت کند که متون
مقدس اوستا تا اواسط قرن هفتم میلادی سینه به سینه حفظ میشده و زردشتیان تا
سالهای آخر ساسانی کتابهای مذهبی مدون نداشته‌اند آنگاه در اواخر عهد ساسانی چون

موبدان زردشتی بیم آنرا داشته‌اند که روایات و سنن کهن مذهبی آنان در معرض تباهی و فراموشی قرار گیرند و نیز خواسته‌اند پیران خود را از مزایائی که اسلام برای «اهل کتاب» قائل بوده برخوردار کنند به تدوین اوستای ساسانی پرداخته‌اند. سپس «نو» مینویسد که اوستای ساسانی که بطور سینه به سینه حفظ میشده و در حدود سال ۶۳۴ میلادی آنرا جمع‌آوری و بخط پهلوی نوشته بودند در قرن هشتم میلادی به القبای جدیدی که بنام خط اوستایی اختراع کرده بودند نقل گردیده است. دعوی آبه‌نو که مبتنی بر کتب سریانی و مسیحی است خالی از اغراق و مبالغه نیست و نمیتوان باور کرد که بیست و یک نسک اوستا در دوره‌ی ساسانی تدوین نشده باشد زیرا در قرن نهم میلادی هنگامیکه خلاصه اوستای ساسانی را در آن کتاب نقل میکردند قسمتهائی از آن کتاب مقدس از بین رفته و گم شده بود.

بیلی Bailey در کتابی که راجع به مسائل زرتشتی در کتب قرن نهم نوشته معتقد است که اوستا را در اواسط قرن ششم میلادی تدوین کرده‌اند و ایجاد القبای اوستایی نیز در همان زمان صورت گرفته است. از طرف دیگر شاید نیبرگ در این ادعای خود که گوید اوستای مدون در حیات جامعه و عامه‌ی مردم عملاً تأثیر نداشته است و فقط دویا سه نسخه از آن موجود بوده که در مراکز عمده‌ی دینی و سیاسی کشور نهاده بودند چندان بخطا نرفته باشد.

این قول را که اوستا سینه به سینه حفظ میشده و کتاب اوستا در دسترس کمتر کسی بوده است اقوال مورخان اسلامی تأیید میکند. نویسندگان اسلام چون طبری و مسعودی از اوستا بنام «زمزمه» تعبیر کرده‌اند و آن چنان بوده که موبدان زرتشتی اوستارا در هنگام ادای مراسم مذهبی باز زمزمه از بر میخوانده‌اند. هنوز هم این رسم در میان زرتشتیان ایران و هند معمول است و موبدان پیرو قدیمی که شاید از خواندن خط اوستایی عاجز باشند اوستارا در مراسم دینی بززمزمه از بر میخوانند. علت اینکه بیشتر اوستای ساسانی در دوره‌ی اسلام مفقود شد صعوبت زندگی مادی زرتشتیان در آن دوره بود و مخصوصاً چون نسک‌های حقوقی عملاً فایده‌ی نداشته و رونویس نشد و حتی در دوره اسلام از جهت تماس با مسلمانان موبدان زرتشتی صلاح دیدند که عملاً قسمتی از

اوستارا مانند احکام ازدواج با محارم حذف کنند .

دین مزدیسنی در دوره ی ساسانی

بقول گیرشمن ، ساسانیان وارث دین قدیم مزدایی ایران بودند این دین در زمان هخامنشیان نیز کم و بیش در پارس رواج داشت و خاندان ساسانی که پیش از رسیدن به سلطنت خانواده ای روحانی بشمار میرفتند ، سدانیت و کهنانت معابد آن دین را در پارس بر عهده داشتند . و اینکه بنا بر سنت دین زرتشتی نوشته اند که اردشیر چون زرتشتی مذهب بود بتخت شاهی نشست آن مذهب را دین رسمی ایران قرار داد درست نیست . چه پارس بمنزله ی نگهبان سنن ایرانی دین مزدایی بود و این همان آیینی که بنظر میرسد با تحول دینی زرتشتی مرتبط باشد نیست ، بلکه بیشتر همان صورت آیین قدیم مزدایی را که بعد از هخامنشی ها تقریباً لایتغیر بود داشته است یعنی همان آیینی که اردشیر دوم در آن پرستش ناهید (آناهیتا) را که مخصوصاً وابسته به آتش پرستی بود و تصویری از الهیت آن بشمار می آمده داخل کرده است . بنابراین در زمان پیدایش ساسانیان پارس با داشتن آیین مزدایی نگهبان رسوم پرستش ناهید نیز بود که پرستشگاه بزرگ آن در استخر جای داشت و در آن هیربدان و نگهبانان آتشگاه که در میان آنان نیاکان خاندان ساسانی مقام ارجمندی را داشتند بکار دین میپرداختند .

چنانکه در تاریخ ساسانی خواندیم ساسان و پدرش مقامات بزرگی در این مرکز دینی داشتند و پاپک پسر ساسان پیش از رسیدن به شاهی در آن پرستشگاه جانشین پدر خود گردید و اردشیر هم غنائم دشمنان مغلوب خود را در آنجا گرد می آورد ، حتی تاج اردوان و سردشمنان را به این پرستشگاه ناهید فرستاد .

سنت خانواده ای ساسانی در زمان شاپور اول نیز ادامه یافت وی پرستشگاهی در شهر بیشاپور بنا نهاد از جهت وسایلی که در آنجا برای جریان آب در اطراف تالار مرکزی تهیه دیده بود شگفت آور است . آیا باید تصور کرد که پرستش آتش در این زمان با پرستش آب که ناهید (آناهیتا) مظهر آن بشمار میرفت توأم شده بود . اما در شمال غربی ایران یعنی در آذربایجان مرکز دین کهن زرتشتی ایران

در شهر شیز و پرستشگاه بزرگ آن آذر گشنسب بود و اجرای مراسم آن بدست مغان بود و آنان همگی گروه روحانی بودند که در عین حفظ سنن ضعیف خود در عهدی که بر ما مجهول است سنن زرتشتی را هم پذیرفتند. روایتی که بین دومی کزدینی شمال یعنی آذربایجان و جنوب یعنی پارس وجود داشته شناخته نیست، تأثیر مر کزدینی شمال غربی در مردم ایران ظاهراً بیش از مر کز جنوب یعنی پارس بوده است.

در زمان شاهپور اول که دولت ساسانی استقراریافت میبایستی دین شاهنشاهی نیز مستقر گردد بنظر میرسد علت توجه شاهپور به مانی و دین او و اظهار علاقه وی باین پیامبر جدید که کتاب شاپورگان خود را بنام این شاهنشاه نوشت همین باشد. ولی این پیشرفت برای دین مانوی دیری نپایید و با مرگ شاهپور عکس العملی شدید از جانب روحانیان مزدایی بخصوص مغان آذربایجان که پیشوای آنان کرتیر Kartir هر مزد بود در زمان جانشینان شاهپور بویژه بهرام دوم روی داد. این عکس العمل را میتوان چنین تعبیر کرد که مزدپرستی بین مذهب بودایی از طرف مشرق از یک سوی و مسیحیت از سوی مغرب از سوی دیگر محصور شده بود و نیز بیهودیت که همواره در بابل فعالیت میکرد در جدال بود. در این هنگام آیین مزدایی حتی در داخل ایران از جانب مانویت مورد تهدید قرار گرفت.

اندکی پس از مرگ شاهپور بر اثر کوشش های مداوم دین زرتشتی، مانوی محاکمه و محکوم باعدام شد و مانویان مورد شکنجه و تعقیب واقع شده از ایران مهاجرت کردند. دوسه سنگنبشته ی مفصلی که در پارس پیدا شده کرتیر هر مزد موبد موبدان که از ۲۴۲ تا ۲۳۹ ریاست موبدان را داشت افتخار میکند که مسیحیان و مانویان و شمنان بودایی و برهمنان را مورد آزار و اذعان قرار داده است. پس از مرگ کرتیر هر مزد مجدداً اوضاع نسبت به پیشرفت مانویت مساعد شد ولی نمیدانیم چه حوادثی پیش آمد که جریان امور را تغییر داده موجب تجدید حیات مزدیسنی گردید.

اما محقق است که عامل مهم در اتخاذ سیاست دینی ایران رسمی شدن مذهب مسیحیت در روم توسط قسطنطین کبیر بود و این جنبش مزدیسنی را بحالت نخستین خود برگردانید و بقول فردوسی دین و دولت بایکدیگریکی شد:

چنان دین و دولت بیکدیگر نهند تو گویی که از بن زیک مادرند
 آیین مزبور ایمان به اهورامزدا و وحدانیت او را که از دین مغان شمالی گرفته شده
 بود تبلیغ میکرد ضمناً سنن آیین مزدایی جنوب را که پرستش آناهیتا و میترا باشد نیز
 حفظ کرد؛ و نیز برای اینکه از طریق رومیان (مسیحیان) و یهودیان اهل کتاب عقب
 نماند لازم بود سلاحی شبیه به آنان داشته باشد و سنن و ادعیه و او را در مقدس اوستارا که
 سینه به سینه نقل میشد بوسیلهی کتابت تثبیت نمایند.

برخی از دانشمندان بر آنند که کتاب اوستا در قرن چهارم میلادی تدوین شد و
 دیگران چنانکه در پیش گفتیم تدوین آنرا به قرن ششم و هفتم و هشتم میرسانند.
 بدین ترتیب آیین زرتشتی که توسط مغان حفظ میشد دین رسمی کشور گردید.

موبد کرتیر هزمزد پیشوای مذهب زرتشت در کتیبه‌ی خود میگوید «من
 دین مزدایی را بر روی پایه‌ای استوار نهاده مغهای تفرقه جو و مردود و کسانی را که
 نظامات آیین مزدایی را رعایت نمیکردند مجازات کرده توبه دادم. آتش‌های مقدس
 بسیار برپا کردم در کشور شاهنشاهی ایران آتش‌های بهرام بسیار برقرار شد و کسانی که
 اهریمن را میپرستیدند بخواست من دست از آن دین برداشتند.»

سپس کرتیر میگوید «هر جا لشکریان شاهنشاه پا گذاشته‌اند حتی در «تارس»
 سیلیسی، کاپادوکیه، ارمنستان، گرجستان تا سرزمین «آلن‌ها» Alains، پرستش آتش
 برقرار شد»

محافظت این آتش‌ها بعهده‌ی مغان بود مراسم مذهب زردشت عبادت بود از
 نمازهایی در ساعت‌های معین روز و تشریفات مربوط به «هو ما» که یادگاری از مذهب
 قدیم هند و ایرانی بود و آنرا در مذهب زرتشت گنج‌انیده بودند با بعضی قربانیهای
 خونین. در یکی از کتیبه‌های شاهپور اول ضمن فهرست موقوفاتی را که مرکب از
 هدایای متعدد است بشرح زیر ذکر شده است: «یک بره‌ی نوزاد، پنج گرده‌نان،
 چهار پیمانۀ شراب» و این عمل هر روز بنام او و برای شادی روانش باید انجام گیرد.
 برای هر کدام از اعضای خاندان شاهی همین مراسم میبایستی اجرا شود. مغان در
 مدرسه‌ای نزدیک ری مراسم مذهبی را میآموختند. مذهب زرتشت خود را از

خواندن و نوشتن بی نیاز کرده بود زیرا احادیث شفاهی برای متکلمان کفایت میکرد . مشهور است که مغ جوانی بمذهب مسیح در آمد و بسیار تعجب کرد که مباحث دینی را باید از کتاب فرا گیرد . کم کم زرتشتیها بتقلید یهود و نصاری کتاب مذهبی خود را تدوین کردند حتی فصولی از کتاب های یونانی و هندی را نیز در موقع تدوین اوستا بآن افزودند .

دو گانه اندیشی فلسفی گاتهای زردشت بدو گانه پرستی استواری مبدل شد و تمام موجودات عالم میان خیر و شر تقسیم گردیدند .

اگر آداب مذهبی اوستای کنونی و کتب دینی پهلوی را که در دست است با اشاراتی که راجع به مذهب قدیم ایران از طرف مورخان رومی و سریانی و ارمنی شده مقایسه کنیم اختلاف شگرفی خواهیم یافت و اینها همه دلیل اینست که در اوستایی که پس از اسلام تدوین شده بعللی که در پیش ذکر آن رفت بسیاری از مطالب از جمله ازدواج با محارم عمداً حذف گردیده است . بنا به نوشته مورخان نصرانی پرستش خورشید در پیش ایرانیان دوره ساسانی رایج بوده و پادشاهان و مردم به آن سو گند می خوردند .

بقول الیزه یزدگرد دوم به این عبارت سو گند یاد میکرده است «سو گند به آفتاب خدای بزرگ که از پرتو خویش جهان را نورانی و از تابش خود کائنات را گرم میکند» . هنگامیکه کشیشان نصرانی را به ترك آیین خود واداشتند به آنان تکلیف کردند که باید بجای پروردگار خود خورشید را پرستند . حال ببینیم که این خدای خورشید کیست در اوستا یکی از ایزدان Hovar (هور - خور) یا هور خشیت Hovara - Xshaête (خورشید یا خورتوانا) است اما گویا مقام چندان مهمی نداشته است .

پس در حقیقت مغان عهد ساسانی اگر آفتاب را می پرستیدند مرادشان هور نبوده بلکه مهر یا میترا بوده است . که با خدای شمشا (شمس) با بلیان تطبیق شده است و ما در جای خود راجع به مهر پرستی بحث خواهیم کرد .

آگاثیاس می نویسد : ایرانیان احترام آب را بیش از هر چیز واجب می شمردند



چنانکه حتی صورت خود را در آب نمی شستند و جز برای آشامیدن و آب دادن به نباتات به این عنصر مقدس دست نمی زدند. اما آتش در این آیین خیلی مهم تر از دیگر عناصر بوده است در اوستا و کتب پهلوی از پنج نوع آتش سخن رفته است برزسوه Berezisavah که آتش آتشکده ها باشد و آن را آتش و هرام (بهرام) نیز می گفتند و دیگر و هوفریانه Vohufryana یا آتشی که در جسم مردم و جانوران است.

دیگر اوروازیشته Urvazishta یعنی آتشی که در نباتات پنهان است.

دیگر وازیشته Vazishta یعنی آتشی که در ابراست یعنی صاعقه.

دیگر اسپنیشته Spenishta یعنی آتشی که در بهشت در حضور اهورامزدا میسوزد. ظاهر آخورنه Xvarenah که در زبان پهلوی خور Xvar و در زبان فارسی «فر» شده است. مظهر این نوع آتش بوده است.

آتش معمولی که در اوستا آتر Atar و در پارسی آذر می باشد غالباً پسر اهورامزدا خوانده شده و مورخان عیسوی آن را دختر اهورامزدا خوانده اند.

عمر دنیا. زرتشتیان دوره ی ساسانی عمر دنیا را دوازده هزار سال میدانستند که در سه هزار سال نخستین عالم «هرمزد» یا جهان روشنایی «واهریمن» یا «عالم تاریکی» در کنار یکدیگر آرام میزیسته اند، این دو عالم از سه جانب نامتناهی بود فقط از جانب چهارم بیکدیگر محدود میشده اند. جهان روشنی در بالا و عالم تاریکی در زیر قرار داشته و هوا فاصله بین آنها بوده است آفریدگان در این سه هزار سال در حالت امکافی (مینو گیها) بودند.

سپس اهریمن نور را دید و در صدد نابودی آن برآمد. هرمزد که از سرانجام کار آگاه بود قرار یک جنگ نه هزار ساله را با او گذاشت زیرا میدانست در پایان کار اهریمن شکست خواهد خورد. اهریمن از شنیدن خبر شکست خود سخت هراسان شد و باز به تاریکی اندر افتاد و سه هزار سال در آنجا بی حرکت بماند. هرمزد در این فرصت سه هزار ساله دست به آفرینش جهان زد و چنانکه در قسمت اول کتاب گفتیم هرمزد در خلقت نخستین خود گاو و کیومرث و مشیک و مشیانک را بیافرید سپس دوره سه هزار ساله آمیزش نور و ظلمت که آن را «گمیزش» گویند آغاز شد.

آدمی در این جنگ خیر و شر به نسبت کارهای نیک یا بد خود از یاران نور یا از
 اعوان ظلمت شمرده میشود و پس از مرگ به آسانی از پل چنوت Chinvat (صراط)
 گذشته وارد بهشت میشود ولی این پل برای بدکاران بنابر کی دم شمشیر میرسد و
 گناهکاران به دوزخ میافتند. کسانی که کارهای نیک و بدشان برابر است در عالم هم
 همستگان Hamestagan یا برزخ خواهند ماند .

سه هزار سال پس از ظهور نخستین انسان زردشت برای هدایت مردم ظهور
 کرد و در هنگام ظهور او بیش از سه هزار سال از عمر دنیا باقی مانده بود. در پایان
 هر هزار سال از نطفه زردشت که در دریاچه چیچست پنهان است از بطن سه دختر بترتیب
 سه مرعور بنام : هوشید، وهوشیدرماه ، وسوشیانس بطور خارق العاده ای ظهور
 خواهند کرد.

در هنگام زادن آخرین منجی که سوشیانس باشد جنگ قطعی بین خیر و شر
 درمیگیرد و همه مردگان برخیزند و ستاره دنباله داری بنام گوچهر Gochihr
 بر زمین افتد و زمین شعله ور گردد و همه معادن و فلزات گداخته شده چون سیل
 روان گردند و آن سیل برای نیکان چون شیر گرم و ملایم خواهد شد. پس از شکست
 لشکریان اهریمن، اهریمن تاجاودان در ظلمات فرو رود و زمین صاف و مسطح شده و از
 هر تیرگی پاک گردد. این حالت را فرشگرد Frashkard گویند که به معنی تصفیه
 و تجدید است.

زروانیان

یکی از فرق مزدایی در دوره ساسانی زروانی یا اعتقار به «زروان» بود و آنان زروان یا زمان را «ا کران» یعنی بینهایت میدانستند و میگفتند *Zurvana-Akarâna* یعنی زمان بی نهایت است و شاید این فرقه از آن جهت دارای چنین عقیده ای شدند که دوگانگی آفرینش را به یگانگی تبدیل نمایند زیرا هر مزد و اهریمن را هر دو فرزند زروان (زمان) میدانستند.

بقول کریستنسن دانمارکی چنین بنظر میرسد که در کیش زدشتی شایع در ایران غربی از اواخر عهد هخامنشی این عقیده رواج کلی یافته بود که اهورمزدا و وانگره مینو (اهریمن) دو برادر همزاد و دو فرزند زمانه بیکران (*Zurvan* زوروان) هستند.

در یکی از عبارات گاتها نیکی و گوهر بدی را باین عبارات نام برده شده است: «دو گوهر قدیم همزاد که تو امان بزرگ نام دارند». بنابراین ظاهراً چنین مستفاد میشود که زردشت باصلی قدیم تر که پدر این دو گوهر بوده عقیده داشته است.

او ذیموس رودیوس *Eudemos - Rhodios* از شاگردان ارسطو که در قرن چهارم ق.م میزیسته گفته است: مغان و ایرانیان مفهوم بدیهی وجود و حقیقت واحد را بعضی مکان و بعضی زمان (یعنی زروان) مینامند که از آن دو گوهر پدید آمده اند. یکی آفریدگار نیکی و دیگری آفریدگار بدی.

در کتاب گمشده یثودورد و هوپوئست *Theodor de Mopueste* (حدود ۳۶۰-۴۱۸ ق.م) که از آن تکه هایی بطور نقل مانده از زروان و دو فرزند او هر مزد و اهریمن

سخن رفته است.

در کتیبه آنتیو خوس اول پادشاه کماژن از ۶۹-۳۴ ق م نام زروان اکراند
Zurvana - Akarana (زمان بیکران) به لفظ یونانی Khronos - Apeiro
آمده است.

مانی که در قرن سوم میلادی ظهور کرد چون میخواست گفتار خود را با اعتقاد
زردشتیان زمان خود موافق کند خدای بزرگ را زروان نامید حتی کلمه زروان در
زمان ساسانی بانام اشخاص بسیار ترکیب شده است. مورخان ارمنی و سریانی در
قرن پنجم و ششم و هفتم مکرر از عقیده زروان پرستی ایرانیان سخن رانده اند. در آثار
راجع به افسانه زروان چنین آمده است: «مغان گویند آنگاه که هیچ چیز نبود
نه آسمانها. نه زمین نه هیچیک از آفریدگان که در زمین و آسمانند تنها وجودی بنام
«زروان» وجود داشت».

هزار سال زروان فدیه ها داد که از او پسری بوجود آید تاوی را هرمزد بنامد
تاوی آسمانها و زمین و آنچه را که در آنهاست بیافریند پس از ۱۰۰۰ سال از موثر بودن
قربانیهای خود بشك افتاد در آن حال که سرگرم این خیالات بود ، هرمزد و
اهریمن در شکم او پیدا شدند. هرمزد در اثر فدیه هایی که داده بود و اهریمن هم
زاده شك او بود. چون زروان از آبستنی خویش آگاه شد با خود گفت از دو پسری
که در شکم من است هر کدام که زودتر بیرون آید او را پادشاهی جهان باشد.
هرمزد که همه چیز را میدانست برادرش اهریمن را از اندیشه پدر آگاه ساخت.
اهریمن چون این شنید پیش دستی کرده و شکم پدر بشکافت و بیرون آمد. زروان
او را بدید و بگفت تو کیستی اهریمن در پاسخ گفت که من پسر توام . زروان گفت
پسر من بوی دلپذیر دارد و درخشنده است لیکن تو تاریک و بدبویی.

در این میان هرمزد بایبکری نورانی و بویی دلپذیر ولادت یافت و بر پدر
پدیدار شد همینکه زروان او را دید دانست که وی همان پسر است که بخاطر او
فدیه ها داده است. پس دسته چوبی را که در دست داشت و در ستایشها بکار میبرد به
هرمزد داد و او را تقدیس کرد. در این هنگام اهریمن نزد زروان رفت و به او گفت

که تو گفתי هر کدام از ما زودتر نزد تو آییم پادشاهی جهان از آن او باشد. زروان از پاسخ او درماند و گفت ای موجود پلید تو را نه هزار سال پادشاهی دادم. پس از آن هر مزدرا بر تو فرمانروا خواهم ساخت آنگاه هر مزد و اهریمن هر يك آغاز به آفرینش آفریدگان خود کردند. هر چه هر مزد میآفرید خوب و زیبا بود و آنچه اهریمن خلق میکرد مانند خودش زشت و پلید بود.

اما راجع به عمر آفرینش که بقول زردشتیان دوازده هزار سال ۱۲۰۰۰ و بعقیده زروانیان نه هزار سال است در حقیقت اختلافی موجود نیست و سبب این تفاوت اینست که چه زروانیان و چه مزدیسنان گاهی ۳۰۰۰ سال آغاز جهان را که کائنات در حال امکانی و جنینی بوده بحساب میآورند و گاهی نمیآورند، و در تمام روایات اعم از زروانی و غیر زروانی مدت جنگ را ۹۰۰۰ سال گفته اند و در این عدد اختلاف نیست و معلوم میشود که مزدیسنان عهد ساسانی در خصوص آفرینش بیشتر تابع عقاید زروانیان بوده اند.

ممکن است عقیده زروانی در یکی از کتب گمشده اوستای ساسانی مثلاً دامدادنسک که ماخذ کتاب پهلوی بوندهشن بوده وجود داشته است. در خرده اوستا صفت زروان بصورت زروانه اکرانه Zravana-Akarana آمده که به معنی زمان بیکرانه است. صفت دیگر آن در آن کتاب درغو خواذاته Daregho - Xvadhata است که در کتاب پازند مینو گی خرد «زروان درنگ خدای» و در رساله پارسی علمای اسلام زمان درنگ خدای آمده است. بقول نپیرك باید الهیات زروانیان را از کتاب پهلوی بوندهشن و مینو گی خرد و رساله علمای اسلام جستجو کرد. در کتاب مینو گی خرد آمده: «همه کارهای جهان به قضا و زمان و مشیت عالیه زروان که وجودش قائم بذات و فرمانروایش طولانی است باز بسته است».

تصور میشود که آیین زروانی یکی از مبانی اولین دین زردشتی را بوجود میآورد.

در نظر زردشت، منش نيك (اسپننه مینو) و منش بد (انگره مینو) توامان بوده اند و هر دو توسط خدایی که نام او معلوم نیست بوجود آمده اند. شاید آن خداوند همان زمان بی نهایت باشد. در زمان هخامنشیان در باره حقیقت وجود این خداوند نظرات

مختلفی پیدا شد چنانکه بعضی او را همان مکان مطلق «ثواشه» که بقول نیبرگ مرادف «وايو» فرشته هوست است، برخی او را زمان مطلق زروان دانسته اند و این نظریه اخیر است که بعدها توسعه یافته است.

چنین بنظر میرسد که اعتقاد به زروان در عهد اشکانی تاحدی ضعیف شده یا تقریباً از میان رفته بود.

بنا به عقیده آندره آس زروان هیچگاه در کتابهای مانوی که به پهلوی شمالی نوشته شده است به معنی خدای قاهر و پروردگار پروردگاران بکار نرفته و این لهجه شمالی یعنی پهلوی شمالی زبان رسمی آن دوره بوده است. در افسانه‌های عامیانه روزگار باستان زروان را موجودی نر تصور میکردند ولی در روایت تازه‌تری آمده است که زروان زنی داشت خوشیزگ Khvashizagh نام که نیبرگ آن را مصغر کلمه «خوش» میداند به معنی زیبا و خوب. از ازدواج زروان با خوشیزگ دوفسرزند توام بوجود آمد که اهریمن و اوهرمزد یا خرد پلید و خرد پاک باشد، و بنا بقولی میترا یا «مهر» از ازدواج اوهرمزد با مادر خود تولد یافته است که اوزن زروان باشد.

از آثار پهلوی و پازند که بدست ما راجع به زروان رسیده ظاهرأ هیچکدام از نویسندگان آنها زروانی نبوده اند. جز از یک رساله مختصر بزبان فارسی بنام «علمای اسلام بدیگر روش» که موضوع آن مناظره‌ای است میان علمای اسلام و موبدان بنظر میرسد که مولف آن زروانی مذهب بوده و در آن کتاب چنین آمده است: «ازدین زردشت چنین پیداست که خدا جز از زمان، دیگران را همه آفریده است و آفریدگار زمان است و زمان را کرانه پدید نیست و او همیشه بوده و باشد».

نظریه فلسفی زروان موجب ظهور عقیده جبری در دین زردشت شد که بعضی از علمای کلامی آن دین را به مبارزه با این عقیده واداشت.

در کتاب پهلوی «شکند گمانیک و یچار» در رد فرق زروانیه چنین آمده است: «یکی دیگر از گمراهیهای آنان آن است که میگویند خدایی نیست و ایشان دهری هستند و پندارند که مبنای این جهان یعنی زمان لای پایه است و مدعی اند که پاداش

و کیفری برای اعمال نیک و بد نیست و نیز می‌پندارند که همه موجودات را جنبه مادی است و هیچ معنائی در کار نیست ». بقول از نیک Eznik معادل اصطلاح زروان در شاهنامه فردوسی کلماتی ارقبیل: بخت، روزگار، چرخ، سپهر بکار رفته است
شهرستانی صاحب الملل و النحل گذشته از زروانیه از فرقه دیگری بنام یا گیومرثیان نام میبرد و میگوید آنان معتقد بودند که اهریمن از شک هر مزدبوجود آمده است.

مطابق این عقیده اهریمن آفریده هر مزد است.

مهر پرستی

کلمه مهر درودا میترا Mitra در اوستا و فرس باستان میترا Mihra و در پهلوی میترا Mitr و در پارسی مهر آمده است. از میترا در کیش هند و ایرانی خداوند روشنایی و عدالت و راستی و پیمان اراده شده است او یکی از برادران و ارونا خداوند آسمان بشمار میرود. در گاتها این کلمه يك بار بیشتر بکار نرفته که تنها بمعنی وظیفه مذهبی و تکلیف دینی آمده است و در دیگر قسمتهای اوستا بمعنی فرشته عدالت و پیمان آمده است و سراسر مهریشت که پس از فروردین یشت بلندترین یشتها است از اوصاف مهر سخن رفته است. از این الهه در معاهدهای که بین هیتیها و میتانیها در ۱۴۰۰ قبل از میلاد بسته شده و آن در کاپادوکیه پیدا شد در زمره دیگرخدایان که ارونا و ایندرا و ناساتیا Nasatya باشند و از پروردگاران هندو ایرانی هستند یاد شده است. نام میترا در سده چهارم قبل از میلاد در سنگ نبشتههای هخامنشیان چندبار آمده است. در سنگ نبشتهای که از اردشیر دوم ۴۰۴ - ۳۹۲ ق. م در شوش یافت شده نام این الهه آمده و نیز در کتیبه‌ی دیگر این پادشاه و پسرش اردشیر سوم بعنوان پروردگاری یاد شده است.

در زمان هخامنشیان و ساسانیان بنام این پروردگاریا فرشته جشنی می گرفتند که آنرا «میترا کانا» یا جشن مهرگان میخواندند که شش روز طول میکشید و از شانزدهم مهر آغاز میشد و در ۲۱ آن ماه بانجام میرسید. مهر در کتب یونان قدیم میترس Mithres آمده است. گزنقون و پلوتارک مینویسند که پادشاهان هخامنشی به مهر سوگند یاد میکردند.

استرابن مینویسد که ایرانیان خورشید را بنام میترس مینامید از این خبر میتوان پی برد که سده یکم پیش از میلاد مهر با خورشید همشبه شده ایندورایکی میدانستند. از آنکه مهر خورشید نیست بلکه فرشته فروغ است بخوبی از یشت دهم اوستا که مهر یشت باشد هویدا است .

مذهب مهر. مهر از دیر باز در فلات ایران مورد پرستش قرار گرفت و در بابل مهر با پروردگار شمشا (شمس) که از خدایان بابلی بود یکی دانسته شد و نجات دهنده نوع بشر لقب یافت این آیین در آغاز در بابل و سپس در میان مغان آسیای صغیر با ستاره شناسی آمیخته مبدل به مذهب اسرار آمیزی شد و روی اصل دوگانگی از نوع زروان قرار گرفت برخی از اصول مهر پرستی از این قرار است : بالاتر از همه چیز زروان اکران یا زمان نامحدود است که آنرا به «کرونوس» Kronos یا «ساتورن» Saturn تشبیه کرده اند و به پیکر آدمی است که سرش بر دارد و گردا گرد پیکرش ماری پیچیده شده است پس از او در مرتبه آسمان و زمین و اقیانوس و سپس خدایانی هستند که از این سه عنصر پدید آمده اند .

آسمان اهورمزدا است و اواصل خیرها است که به زئوس Zeus یا ژوپیتر Jupiter شباهت دارد و با آفریدگان اهریمن پیوسته در نبرد است ولی باز پیروان میترا برخلاف مزداییان اصلی برای اهریمن قربانی میکردند و قربانگاه برای او میساختند. در دین مهر پرستی بطور کلی عناصر طبیعت بخصوص آتش خورشید، ستارگان، گیاهها، فصول و هفت روز هفته که برابر با هفت سیاره اند مقدس بوده اند . بنا بر این آیین میترا مذهب طبیعت پرستی است که با ستاره شناسی کلدانی و عقاید ایرانی بهم آمیخته بود .

مهر پرستی دینی بود که مردم را به صلح همگانی دعوت میکرد . در این دین سعادت بر روی همین زمین در انتظار بشر بود .

از آداب این مذهب تقدیس گاو بود غسل تعمید و تطهیر توسط غسل و استعمال نان و آب و شراب مقدس در آن دین معمول بود . مهر پرستان یکدیگر را «برادر» و مربیان خویش را «پدر» و مربی و پیشوای بزرگ مذهبی خود را «پدر پدران»

میخواندند .

افسانه‌ی مهر . طبق تحقیقات دانشمند بلژیکی کومون Cumont افسانه مهر میترا بنا به اعتقاد مهرپرستان رم چنین بوده است. مهر از تخته سنگ خاراایی پدید آمد و کلاهی به شیوه مردم فریگیه (فونیّه حالیّه) بر سر و درستی خنجر و در دست دیگر مشعلی داشت چوپانها که در شب تاریک او را با آن مشعل فروزان دیدند بوی نماز بردند و بره و گوساله و چیزهای دیگر پایش قربانی کردند چون وی برهنه و در معرض باد بود خود را در پس شاخه‌های درخت انجیری پنهان کرد و با کارد خود از درخت میوه چیده می‌خورد و از برگ آن برای خویشتن پوشش فراهم آورد. مهر سپس با خورشید زور آزمایی کرد اما خورشید بلندی پایگاه مهر را شناخته با او متحد شد هاله‌ای از نور گرد سر او قرارداد . سپس مهر گاورا که نخستین آفرینش ژوپتر بود دیدخواست که شاخ او را گرفته بر پشتش سوار شود و پس از کشمکش بسیار آن حیوان زورمند را مقهور خود ساخت و بغاری که در آن منزل کرده بود برد و پس از مدتی او را رها ساخت تا آزادانه بچرد. آنگاه او رمزد کلاغی را به نزد مهر فرستاد و بوی امر کرد که گاو نر را هلاک کند مهر با کمال اکراه با سگ خود برای کشتن او براه افتاد و بزودی بر گاودست یافته با یک ضربه خنجر که بر تهیگاه اوزد او را به قتل رسانید. در همان دم از پیکر گاو خوشه‌های گندم و گیاهان درمان بخش و از خوش تا کی برست و شراب از آن پیدا شد . اهریمن بامید استفاده از این موقع آفرید گان ناپاک خود مار و کژدم و موچهره بسوی جسد گاو فرستاد تا آلات تناسلی او را خورده نسل و نطفه‌ی او را مسموم سازند. اما این کوشش اهریمن بی حاصل ماند زیرا ماه نطفه گاو نر را پاک نموده و آن جانوران سودمند بوجود آمد روان گاو هم که به توسط سگ وفادار مهر نگهداری شده بود به آسمان پرواز کرد و در آنجا به نام سیلوانوس Silvanus رب النوع نگه‌دار گله و رمه نامیده شد مهر بواسطه این فدیّه که بدرگاه هرمزد دادند گی جهان را تازه کرد. در نقش‌های برجسته‌ای که ممثل این داستان است قیافه مهر اندوهگین است و از کشتن گاو رنج میبرد .

باید دانست این افسانه کاملاً متأثر از داستان «گوشورون» روان گاو» در

گاتها ومهریشت است وعین آن داستان در کتاب پهلوی بندهشن آمده است در داستان مهر آمده که مهر مائع شده است که طوفان جهان را فرا گیرد. وی در طوفان جهانی کشتی بزرگی برای نجات بشر ساخت. روزی خواهد رسید که مأموریت خیر خواهانه مهر در روی زمین تمام خواهد شد آنگاه پس از برگزاری میهمانی بزرگی با خورشید به آسمان اهورمزدا بالا میرود و برارابه خورشید سوار میشود؛ و باز او در عالم بالا ازیاری با آدمیان دریغ نخواهد داشت و روان آدمیان را برای مسافرت به هشت طبقه آسمان هدایت خواهد کرد. برای بالا رفتن از این طبقات لازم است که روانها تدریجاً سبک شده و از زندان تن و جسم آزاد گردند. در روز رستاخیز باز به زمین باز خواهد گشت و همه مردمان را آزاد خواهد کرد و نیکان را از بدان جدا خواهد ساخت و گاو بزرگی را که در آن گاه پیدا خواهد شد قربانی خواهد کرد و چربی آن را با شیر هومه آمیخته به نیکوکاران خواهد داد. در روم و اروپای قدیم در غارهای طبیعی یا مصنوعی مراسم عبادت مهر را بجای می آوردند و حیواناتی در این مراسم قربانی میکردند. فصل بهار موسم قربانی گاو نر بود شاید مراسم مذهبی آنان در روزیکشنبه یعنی Sunday روز خورشید انجام میگرفت.

در این روز پیروان تازه وارد به رموز پرستش مهر آشنا میشدند. تعلیمات مذهبی مهر هفت درجه داشت و هر درجه مربوط به قهرمانی از افسانه مهر بود مانند: کلاغ نمفوس Nymphos (نامزد جوان) و سر باز، شیر، ایرانی، ارا به خورشید و در بالای همه «پدر» قرار داشت. بعضی از این درجات را علائمی بود چنانکه کسانی که درجه کلاغ یا شیر را داشتند ماسکی بر صورت میگذاشتند و به تقلید آن حیوانات صدای آنها را در میآوردند.

داوطلبان ورود، به این مذهب آزمایشهای سختی را میگذرانیدند یعنی آزمایش گرسنگی و تشنگی و جنگ با گرگ. و نیز چشمان آنان را بسته و دستهایشان را از پشت با روده جوجه بهم می بستند و از آنان میخواستند که از روی گودال پرآبی بر جهد یا داوطلب را مانند مرده ای در گوری که در میان پرستشگاه مهر کنده بودند برای مدت معینی قرار می دادند. سپس به او خنجر می دادند که بخون آغشته بود و یا تاجی را

در نوك شمشری پیش او میبردند و او میپذیرفت و میگفت «تاج میترا است» اگر داوطلب از این امتحانات با پیروزی بیرون میآمد حیات تازه مییافت . سپس روح او را بوسیلهی مسح با آب یا آتش نفت غسل میدادند و از آن پس داوطلب «سرباز مهر» خوانده میشد و پیشانی او را با آهنی داغ میکردند و این عمل را ساکرامنتوم *Sacramentum* مینامیدند .

سرباز میترا باید دلیر و راستگو و پای بند پیمان خود باشد . در این مذهب پاکی ایرانی با تمایلات و انضباط رومی بهم آمیخته بود . آیین مهر از ایران به مشرق و مغرب سرایت کرد . در مشرق در شمال غربی هند آثار آن در جزو آثار پادشاهان هندو سکایی دیده میشود .

در مغرب آنتیوخوس که در سال ۶۹ تا ۶۴ پیش از میلاد در کومماژن *Kommagene* پادشاهی میکرد و از طرف پدر نسبت خود را به هخامنشیان میرسانید معبدی برای مهر ساخت که نقوش او در نمرود داغ پیدا شده و خود روبروی مهر ایستاده است . در طاق بستان نزدیک کرمانشاهان سه مجسمه دیده میشود مجسمه ای که در میان است صورت اردشیر دوم ساسانی (۳۷۹ - ۳۸۴ میلادی) و در طرف راست وی اهور مزداست و در سمت چپ آنکه مشعلی بدست گرفته مهر است نه زردشت .

مهرپرستی در روم .

در حدود ۶۷ پیش از میلاد آیین مهرپرستی از راه آسیای صغیر توسط دزدان دریائی کیلیکیه *Cilicie* (ترسوس حالیه) که بدست پمپه سردار روم اسیر شده و متدین به مهرپرستی بودند به اروپا و روم نفوذ کرد . از آن تاریخ این مذهب با سرعت شگرفی همه اروپا را فرا گرفت در سال ۶۶ میلادی نرون امپراطور روم توسط تیرداد پادشاه ارمنستان بآیین مهر گروید . از سال ۶۹ میلادی این مذهب در همه اروپای مرکزی پراکنده شد و کمی بعد در ۱۰۷ بشمال بالکان رسید .

امپراطور روم کاراکالا مذهب مهر را باوج قدرت خود رسانید . وی دستور داد در زیر گرمابه های روم برای زئوس، هلیوس *Helios*، سراپیس *Serapis* و میترا *Mithra* معبد بزرگی بسازند . در سال ۳۰۷ میلادی دیو کلیسین و شاهزادگان

موافق او در محلی بنام کارنونتوم Carnuntum نزدیک شبروینه معبد مهر را مرمت کردند .

سبب انتشار آیین مهرسربازان رومی بودند که در هر جا میرسیدند این آیین را گسترش میدادند . زیرا مهر را خدای بزرگ جنگ میدانستند . بطوریکه وسعت قلمرو مهر از دریای سیاه تا اکوس Ecosse جزیره‌ی انگلستان کشیده میشد، و در آفریقا نفوذ آن تا به صحرای میرسید . بقول ارنست رنان Renan مورخ فرانسوی اگر حادثه اشاعه‌ی مسیحیت در اروپا روی نمیداد جهان از آن مهر بود .

روی کار آمدن امپراطور کنستانتین Constantin و برقراری امپراطوری مسیحی در روم شرقی به آیین میترا ضربه مهلکی زد و باعث از میان رفتن آن شد . این پادشاه در آخر عمر در سال ۳۳۷ غسل تعمید کرده بمذهب عیسی درآمد و در همان سال بمرد و مقاومت مهرپرستان بعد از او در مقابل مسیحیت هر چند گاهی درخشان بود ولی سرانجام بجایی نرسید و مسیحیت در اروپا پیروز شد .

حلول مهر در مسیحیت . آیین مهر بیش از سیصد سال در روم دوام داشت و دین مسیح هنگامیکه به اروپا رسید در مقابل خود دین کهنی را دید که مردم بمراسم و تشریفات آن خو گرفته بودند . نسخ این عادت کاری دشوار بود ناچار مسیحیت مراسم و تشریفات مهر را پذیرفت و آنها را بنام مسیح مجرا ساخت .

در پیش گفتیم در مهر پرستی هفت درجه وجود داشت و برای دخول در هر درجه شست و شوی مخصوص لازم بوده است و شاید مأخذ غسل تعمید مسیحیان همین باشد . دیگر آنکه در هر يك از روزهای هفته در جای معین در پرستشگاه مهر ستاره‌ی مخصوص همان روز پرستش میشده است . روز یکشنبه Sunday که مخصوص به خورشید بوده مقدس شمرده میشده است . از اینجهت مسیحیان نیز این روز را مقدس شمردند بزرگترین جشن مهر در ۲۵ دسامبر بوده که روز تولد مهر تصور میشده است و کوتاهترین روز سال جشن مهر بوده است . زیرا در شب «یلدا» اولین شب زمستان یا شب آخر ماه آذر که بلندترین شب سال است گمان میکردند که دیگر خورشید از افق مشرق سر بر نیخواهد آورد از اینرو چون دیدند فردای آنروز با وجود

درازی شب باز خورشید طلوع کرد از اینرو آن روز را تولد مهر پنداشتند و برای او جشن تولد می گرفتند و این عید را ناتالیس انویکتیوس Natalis Invictus یعنی جشن «خورشید عدالت» می گفتند. در پیش گفتیم که هنگام تولد مهر شبانان او را پرستیدند. در هنگام تولد مسیح نیز چوپانان بوی نماز بردند. در بهار نیز جشنی نزد مهر پرستان معمول بوده است که بجای آن دزمسیحیت عید فصیح در روز صعود آمده است.

باید دانست که زنان در مجلس تشریفاتی مهر شرکت نداشتند و در عوض در مراسم ماگناما تر Magna mater (مادر بزرگ) که مظهر مادر زمین بود، و زنان پرستنده ی مهر خود را در مقابل برادران ایمانی مهر خواهران مینامیدند و شرکت میکردند.

باری از ناقوس و ارغنون Orgue کلیسا گرفته تا عقیده ی باینکه مسیح خود را برای نجات گیتی فدا ساخت از آیین مهر گرفته شده است.

آتشکده‌های ایران

از مظاهر دین مزدیسنی در ایران آتشکده‌هایی بود که در هر گوشه‌ای از کشور برپا داشته بودند. شکل و بنای آتشکده‌ها در همه جا یکسان بود آتشدان در میان آتشکده جای داشت و پیوسته آتش مقدس در آن میسوخت معمولاً هر آتشکده هشت درگاه و چند اطاق هشت گوشه داشت نمونه‌ای از این بناها اکنون در شهر یزد پدیدار است که از آتشکده‌های باستانی بوده و در زمان فتوحات اسلامی به مسجد تبدیل یافته و اکنون به مسجد جامع کبیر معروف است.

چنین مینماید که هر کس استطاعتی داشته همینکه فرزندی به جهان می‌آورد آتشی برای او روشن می‌کرده و همواره او و کسانس مراقب بوده‌اند که آتش خاموش نشود زیرا خاموشی آن را منتهای بدبختی خود تصور می‌کرده‌اند. مورخانی مانند مسعودی و دیگران از آتشکده‌هایی که تا زمان ایشان هنوز وجود داشته نام برده و بوصف آنها پرداخته‌اند.

در نقوش برجسته مقابر پادشاهی هخامنشی آتشدان‌هایی دیده میشود که بر فراز آن آتش مقدس در اشتعال است و شکل آنها ظاهراً تقلیدی از معابد دیگر اقوام آسیای غربی است و آن در اصل میزی بوده که قربانی را روی آن مینهادند. دو آتشدان بزرگ که بر یک سکوی صیقلی قرار دارد در نقش رستم از سنگ یک پارچه تراشیده شده است قسمت بالای آن دندانان دارد و ظاهراً متکی به چهار ستون میباشد که بطور برجسته در سنگ نقر کرده‌اند.

از همه این سنگها پیدا است که آتش نخست در هوای آزاد میسوخته است. کم کم در آیین زرتشت مقرر شد که آفتاب بر آتش نتابد و سبك جدیدی در ساختمان

آتشکده‌ها معمول شد. اطاقی مطلقاً تاریک در وسط بنا ساختند که آتشدان در آن قرار داشت در پشت سکه‌ی شاهان پارسی که خرجگذار سلوکیان بودند صورت این آتشکده دیده میشود آتشدان را طوری قرار میدادند که يك سه پاییه‌ی فلزی بر روی آن واقع شده باشد. اما درسکه‌های شاهپور اول آن سه پاییه از میان رفته و آتشدان بصورت ستونی بزرگ و چهارضلعی ساخته شده است. در دوطرف آتشدان دوتن باعصا یا نیزه‌ی بلند ایستاده‌اند غالباً در حاشیه‌ی سکه‌های پادشاهان نخستین ساسانی تایزد گرد دوم کلمه‌ی آتش دیده میشود که نام پادشاه صاحب سکه در دنبال کلمه آتش بجای کلمه مضاف الیه ضرب شده است از کتیبه‌ی شهرشاپور که در آن ذکر وقایع پادشاهی اردشیر اول و شاپور اول از مبداء «آتش» این دو پادشاه به حساب آمده است شرح این مطلب برای ما روشن میشود.

هر پادشاه ساسانی در طی مراسم تاجگذاری خود آتشی وقف میکرد که نشان ویادگار پادشاهی او شمرده میشد. گذشته از آتش شاهی آتشی مختلف دیگر هم وجود داشت که از جمله‌ی آنها آتش خانه و آتشی که آتشکده‌های محلی که آتش آذران و آتش ورهرام (بهرام) نامیده میشد.

آتشکده پرازبوی کندر و دیگر عطریات بود هیربد برای آنکه مبادا از نفس خود آتش را بیالاید دهان بندی که به اوستایی پئی تی دانه Paitidana (پنام) میگفتند بسته، و آتش را با قطعات چوبی که با مراسم مذهبی تطهیر شده بود مشتعل نگاه میداشت غالباً وی پیوسته بوسیله‌ی دسته‌چوبی که برسمه Baresma برسم خوانده میشد آتش را بهم میزد و مشتعل میکرد. سپس موبدان هومه Haoma نثار میکردند. در اثنای خواندن دعا‌های مذهبی و با سرودن قسمتی از اوستا موبدان شاخه نبات هوم را پس از تطهیر در هاون میکوبیدند. بعد از تهیه‌ی هوم آنرا نثار میکردند.

زئوتر Zaoatar یا خادم آتش برخی متون اوستا را با تشریفات خاص و بابکار بردن «برسم» تلاوت میکرد. هر يك از هفت تن «رتو» Ratu که دستیار او بودند وظیفه‌ای خاص داشتند.

یکی از آنها بنام «هاونن» Havanen هوم را میفشرد دیگری موسوم به آتروخش

Atravakhsh مواظب آتش بود و با «زئوتر» در خواندن دعا همراهی میکرد دیگری بنام فربرتر Fraberetar هیزم آورده و بر آتش مینهاد. دیگری ملقب به ابرت Aberet آب میآورد. دیگری بنام آسناتر Asnatar هوم را صاف میکرد. دیگری بنام رئیس و شکر Raêthwishkara هوم را با شیر میآمیخت. شخص دیگر بنام سروش اوزر Sraoshavarez (سروشاووزر) مراقب کارهای دیگران بسود و بعلاوه تکالیفی هم در بیرون آتشکده داشت. در آتشکده ها موبدان دعا های پنج گاه روز و تمام اعمال مذهبی را بجای میآوردند و در جشن های ششگانه سال که گاهنبار نام داشت مردم دیگر هم در آتشکده حضور یافته و «آتش نیایش» میخواندند. مردم معتقد بودند که هر کس در روز سه بار بآتشکده رفته نیایش بخواند توانگر خواهد شد. منظره اطاقهای تاریک و آتشدان و ظرفها و هاونها و انبرها و برسمدان (آلتی بشکل هلال برای نگاهداری برسم) و آواز دستجمعی موبدان که گاهی بزیز و گاهی بهیم زمزمه میکردند حضار و بهرینان را مبهوت کرده و بحال جذبه میافکند.

آتشکده های ناهید. چنانکه در پیش گذشت ساسان جد اردشیر اول ساسانی ریاست معبد آناهیتای استخر را دارا بود و دودمان هخامنشی دلبستگی بسیاری بدان پرستشگاه داشته اند در این پرستشگاه آتشکده ی بزرگی بنام آناهیتا ایزد آب برپا بود. در پیش گفتیم که اردشیر دوم هخامنشی پرستشگاهی بنام این ایزد در همدان برپا کرد با مر این شاهنشاه اسپازیا Aspasia معشوقه یونانی کورش کوچک را که پس از جنگ کونا کسا جزو غنائم نصیب اردشیر شده بود به همدان فرستادند تا در آنجا راهبه ی معبد ناهید شود. پولی بیوس Polybius که در قرن دوم پیش از میلاد میزیست از این معبد که با مر آنتیوخوس سلو کی غارت شد وصف کرده مینویسد:

در هنگام ورود آنتیوخوس تمام ستونهای دور پرستشگاه هنوز با صفحات زرین پوشیده بوده است. این معبد از زمان هجوم اسکندر تا سلو کی ها مورد دستبرد واقع میشد تا آنکه مابقی ظروف زرین و سیمین آنرا آنتیوخوس بزرگ سلو کی «۲۲۳» ق ۱۸۶ م به یغما برد و از آنجا معادل چهار هزار تالان بدست آورد. یکی دیگر از آتشکده های ناهید در شوش بود که آثارش هنوز باقی است و همان است که بقول

پولی بیوس آنتیوخوس چهارم سلو کی ۱۷۵-۱۶۴ ق.م آنرا غارت کرد. بقول مورخ مزبور در این معبد يك مجسمه‌ی زیبا و بسیار سنگین ناهید که از طلا ساخته شده بود در جنگ آنتوان Antonius سردار روم که با فرهاد چهارم ۳۷-۲ میلادی می‌جنگید از طرف رومیان بغارت رفت.

پرستشگاه دیگری بنام ناهید در کنگاور وجود داشت که هنوز خرابه‌های آن باقی است بقول هر تسفلد این معبد از زمان اشکانیان در آن جابریا بور. طول خرابه‌های این معبد ۶۴۰ و عرض آن ۵۴۴ پا است در اطراف آن ایوانی به پهنای ۴۴ پا با ستون‌های بلند ساخته شده بود که هنوز چند ستون در گوشه‌ی شمال شرقی آن برپاست. در این معبد مخلوطی از معماری ایرانی و یونانی دیده می‌شود. دندان‌های بنا به حجاری‌های تخت جمشید شبیه است. بی شک این معبد همان جاست که «یاقوت» در معجم البلدان در تحت عنوان کنگور و قصر اللصوص محل آنرا در میان همدان و کرمانشاهان معین نموده است و این بنا را از آن خسرو پرویز و اقامتگاه شیرین پنداشته است.

از آتشکده‌های کشور سه آتشکده بزرگ مورد ستایش مردم بودند. یکی آذر فرنبغ دیگر آذر گشنسب و دیگر آذر برزین مهر بودند.

بنابداستانی کهن که در بندهش آمده در زمان پادشاهی تهمورث گروهی از مردم سوار بر گاوی موسوم به سر سئوغ Sarsaogh شده از کشور مرکزی آریاها که خونیرث Khvanirath نام داشت به شش کشور دیگر جهان سفر کردند. شبی در میان دریا بر اثر وزش باد آتشی که بر پشت این گاو روشن بود در آب افتاد و آن آتش که گوهر اجزاء آن یکی بود سه بهره شد: در روزگار جمشید هر يك از این سه آتش نگهبان طبقه‌ای از مردم شدند. آذر فرنبغ که جمشید آنرا در پرستشگاهی در کوه «خورومند» فرمند، خوارزم فرو نهاد در روزگار «کی گشتاسب» بکوه روشن کابلستان در سرزمین کابل برده شد. و آذر گشنسب را کیخسرو در کنار دریای چیچست بر کوه «استونت» نهاد. و آذر برزین مهر را کی گشتاسب در کوه ریوند نهاد.

هوفمان، حدس زده است که آنش جاودانی شهر آساك Asaak در ایالت

استائوئن Astauéne که ارشک موسس سلسله اشکانی در پیشگاه آن بتخت نشست نسبتی با آتش آذر برزین مهر دارد و گمان کرده است که آتش مزبور در نزدیک شهر آساك بین عشق آباد و فیروزه بوده است.

بنابر داستانهای قدیم ایران سه فرزند زرتشت هریک بنیاد گذار یکی از طبقات بوده اند و هر کدام از این سه آتش حامی یکی از آنها بوده است: آذر فر تبیع آتش طبقه روحانی. آذر گشنسب آتش طبقه جنگاوران و آذر برزین مهر آتش طبقه ی کشاورزان گردید.

آذر فر بنغ. این آتش اختصاص بروحانیان و موبدان داشت و بقول بندهش در کوه روشن Roshn در کابلستان بوده است جکسن ثابت کرده است که در محل این آتشکده توسط نسخ در بندهش اشتباهی روی داده است و وی این عبارت بندهش را چنین خوانده است «کوه درخشان کواروند در بلوک کار» جکسن کوه کواروند را بمعنی کوه بخار آلود گرفته و میخواند ثابت کند که مقصود شهر کاریان استان پارس است که در نیمه راه بین بندر سیراف و دارا بگرد قرار داشته و در آنجا هنوز آثار ویرانه ی آتشکده ای کهن پدیدار است. صاحب حدود العالم و کتاب احسن التقاسیم بوجود چنین آتشکده بزرگی در کاریان دارا بگرد گواهی داده اند.

این آتشکده را مسعودی در کتاب مروج الذهب «آذر خره» نامیده و محل آن را کاریان فارس دانسته است در شاهنامه فردوسی نام این آتشکده «خراد» آمده است.

چو آذر گشسب و چو و خراد مهر فروزان بکردار گردان سپهر

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه این آتشکده را «آذر خورا» یاد کرده است و مینویسد که فیروز ساسانی بدان آتشگاه در آمد و دعای فرو باریدن باران را از آسمان کرد و از دعای او باران فراوان آمد.

آذر گشنسب. این آتشکده ویژه پادشاهان و آرتشتاران و بزرگان بود و بزرگترین آتشکده های ایران بشمار میرفت این آتشکده در شهر شیزیا «گنزک» آذر بایجان بود که ویرانه های آن در تخت سلیمان در یکصد میلی جنوبی دریاچه ارومیه در خاک افشار است «پوپ» Pope دانشمند آمریکایی تخت سلیمان را در بالای کوهی به بلندی

هشتصدپا در ۱۲۵ میلی جنوب شرقی دریاچه ارومیه دانسته است. در گرداگرد شهر شیراز دیوار سطبری بود که بقول پوپ ویرانه‌های آن دارای ۴۰۰ متر طول و ۳۱۰ متر عرض است. این دیوار به بلندی ۴۵ و به کلفتی ۱۶ پامیباشد و دارای دو دروازه وسیع و هفت پشت بند استوار است. در پشت همین دیوار بود که آنتوان سردار روم در ۳۶ قبل از میلاد شکست خورد. در میان این دژ دریاچه‌ای است که همواره پر آب است و از یک سر چشمه جاودانی که در تکه آنست پر میشود این دریاچه بسیار ژرف است و با وجود مقدار نمکی که در آنست باز آبی رنگ و شیرین است. آب این دریاچه توسط دو جوی روان، دره‌ی پیرامون خود را مشروب میسازد. طول این دریاچه ۱۲۰ و پهنای آن ۸۰ متر است عمق این دریاچه در میان به صدمتر و در کنار به ۶۰ متر میرسد.

مسعر بن المهلل که در روزگار نصر بن احمد سامانی ۳۰۱ - ۳۳۱ هـ میزیست این آتشکده را خود دیده و در سفرنامه‌ای که از او بنام رساله‌الثانیه بجاست وصف آن را کرده است و مینویسد که «این آتشکده را مجوسان بر برگ میدارند و همه آتشهای شرق و غرب از آن مایه میگیرند و بر سر گنبد آن تیغ‌های ماه از نقره برافراشته است که آنرا طلسمی دانسته‌اند و از شگفتیهای این آتشکده آن است که هفتصد سال است که آتش آن زبانه میکشد نه خاکستری بجای گذاشته و نه هرگز خاموش شده است. بنا بر این قول باید تصور کرد که این آتشکده مانند دیگر آتشکده‌های بزرگ ایران بر معدنی از نفت بنا نهاده بوده است. پادشاهان ساسانی در روزهای سخت بزیارت این آتشکده میشتافتند و زرو مال و ملک و برده نذر آن میکردند. بهرام پنجم جواهر و تاجی را که از خاقان هیاطله و زنش گرفته بود به این آتشکده فرستاد. خسرو اول انوشیروان نیز نظایر این بخشش را کرد. خسرو دوم پرویز نذر کرد که اگر بر بهرام چوبین دست یا بد زیورهای زرین و پیشکشهای سیمین به این آتشکده بفرستد و چون پیروز شد بوعده خود وفا کرد.

مسعودی «متوفی بسال ۳۴۵ هـ» در کتاب التنبیه و الاشراف در ذکر ویرانه‌های این آتشکده میگوید: آثار شگفت انگیزی در ابنیه و نقوش این آتشکده هست که

کرات آسمان و ماه و ستارگان را نشان میدهد. سپس گوید شاهنشاهان ساسانی این آتشکده را «آذرخوش» میگفتند که بمعنی آتش نیکوست و آنان پای پیاده بزیارت این پرستشگاه میرفتند.

باری این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت در زمان ساسانیان شمرده میشد که بواسطه اتحاد با دیانت قوت گرفت. برخلاف اشکانیان که هر يك از ملوك الطوائف معبدی مخصوص بخود داشتند این آتشکده مخصوص همه دولتیان زمان ساسانی بود. باید دانست که تخت سلیمان تا قرن پانزدهم میلادی کم و بیش آباد بوده و مردمی در آن میزیستند از آن جمله است ایوان آباقاخان «۶۶۳-۶۸۰ ه» پسر هلاکواز پادشاهان مغول که ویرانه آن تا حدی سالم مانده است.

آذر برزین مهر. یا آتشکده‌ی کشاورزان در کوه‌های ریوند در شمال غربی نیشابور واقع بود. لازار فارپی، ده ریوند راده مغان مینامد. باعتقاد جکسن آمریکایی این آتشکده در ده مهر بوده که در سر راه خراسان بیک فاصله از میاندشت و سبزوار قرارداد، در زبان پهلوی نام این آتشکده «بوژین متر» و به فارسی برزین مهر آمده است. در بندش و بعضی از کتب پهلوی آمده که این آتشکده‌ی کشاورزان بر بالای کوه «ریوند» در ابر شهر (نیشابور) قرار داشته است.

بنا بشاهنامه دقیقی گشتاسب پس از پذیرفتن دین زرتشت نخستین آتشکده‌ای که بنیاد نهاد «آذر برزین مهر» بود :

نخست آذر مهر برزین نهاد بکشور نگر تا چه آیین نهاد

آتشکده‌های دیگر. در برابر این سه آتشکده بزرگ که احترام مخصوص و موقوفات فراوان داشته است بسیاری از آتشکده‌های درجه‌ی دوم بوده که مردم به آنها معتقد بوده‌اند. از آن جمله آتشکده قزوین و شیروان نزدیک ری و کومش (قوس) بوده است.

دکتر «گیرشمن» از سال ۱۹۳۵ م موفق به کشف آتشکده‌ای در شهر شاهپور بيشابور یا بهشاپور) فارس شد که در پیش‌بان اشاره کردیم. دیگر ویرانه‌های آتشکده‌هایی

است که در فیروز آباد منسوب به اردشیر اول پیدا شده و در قصر شیرین و نزدیک قم در «قلعه‌ی» دختر و نزدیک اصفهان در مکانی بنام آتشگاه و در نقاط دیگر ویرانه‌هایی از آثار آتشکده های قدیم یافته اند .

بنا بتاریخ قم آتشکده ای در قم وجود داشته که نام آن «فردجان» بود و در ۲۸۸ هجری ویران شده است حجاج یوسف دولنگه در این آتشکده را که از زربود به مکه فرستاد .

دین مانئی

از مذاهب دوره‌ی ساسانی که قلمروی عالمیگر داشته است دین مانئی است این دین بر اثر مبارزه جدی ادیان دیگر با آن قرن‌هاست که از میان رفته و اثراتی از آن در دیگر ادیان و فرق بعد بخصوص صوفیه مانده است.

مدارک مانویت

مدارکی که راجع به این دین پیش از کشفیات تازه وجود داشت. عبارت از ردیه‌هایی بود که نویسندگان قدیم کلیسایی مسیحی بزبان یونانی و یلاتینی و سریانی بر این مذهب که آن را بدعتی در دین مسیح میدانستند نوشته بودند. غیر از این ردیه‌ها اطلاعاتی بود که در کتب دوره‌ی اسلامی چون فهرست ابن ندیم و کتاب پهلوی شکند گمانیک و یچار و ملل و نحل شهرستانی درباره‌ی مانویت آمده است، از شصت سال پیش باین طرف هزاران ورق دربارۀ مانویت بزبان پهلوی اشکانی (پارتی) و پهلوی ساسانی (پارسیک) و سغدی، ترکی ایغوری، چینی در واحدی تورفان در ناحیه شمالی حوزۀ رود تاریم در ترکستان چین در یک قسمت از صحرای گبی در غاری بنام تون هوانگ Touen-Houvang کشف شده که تاریخ کتابت آنها تا حدود ۹۰۰ میلادی است. این اوراق که عبارت از صفحات پاره شده‌ای بیکی از زبانهای مزبور است در سالهای بین ۱۹۰۲-۱۹۱۴ توسط هیئت‌های علمی آلمانی، روسی، انگلیسی، فرانسوی ژاپنی پیدا شد که مقداری از آنها راجع به مانویت بود. بعلاوه در ۱۹۳۱ میلادی نیز مکتوباتی بزبان قبطی دربارۀ آن دین از فیوم مصر بدست آمد که در کشف معضلات آن دین بسیار سودمند واقع شد.

هنوز تمام این متن‌ها بطبع نرسیده با وجود این از آنچه تا کنون نشر شده

میتوان شرح حال دقیقی ازمانی بدست داد.

نام و نسب مانى

نام اودر همه جا مانى آمده و پدرش (پتگك) (پاتگك) نام داشته و از همدان ببايل رفته است نام مادر او را در برخى از كتب، نوشت ، يوشيت ، تقشيت ، يا مريم آمده است و پدر و مادر او را از دودمان اشكانى دانسته اند . ظاهرأ پدرمانى پيوسته در جستجوى حقيقت و دين حقيقي بود از اين جهت از همدان ببايل كه سرزمين افكار و عقايد مذهبي بود روى آورده بود . در آنجا در سال ۲۱۶ ميلادى در چهاردهم آوريل درده «مردينو Mardinu» «يا ابروميا Abrumia» نزديك كـوئى (گوخائى Gaukhai) در ساحل چپ دجله سفلى در ناحيه باتلاقى شمال شرقى بابل، مانى از مادر زاده شد نام مانى را بعضى از محققان آرامى دانسته اند كه بعقيده نگارنده درست نيست .

چه بزبان سريانى او را «مانى خيا» ميخواندند و اين ميرساند كه كلمه «مانى» پارسى را كه از مصدر «ماندن» بمعنى زنده بودن است و هنوز هم در ايران بسيارى از مردم براى اينكه فرزندان شان نميرد و بماند او را «بمانى» ميخوانند نام او را هم پدرش «مانى» خوانده كه ترجمه سريانى آن «خيا» يعنى «زنده» است، چنانكه بعدها در سريانى نام پارسى و ترجمه سريانى او را يکجا آورده «مانى خيا» گفته اند . در منابع يونانى و لاتينى مسيحى نام مانى: کوپريکوس . وقوربيقوس آمده كه احتمال ميرود از اصل پارسى «کرفکو» (کرفه گر) بمعنى نیکوکار گرفته شده باشد.

آگاپيوس Agapius پدر او را از مردم شوش ميشمارد و گويدوى در تيسقون مستقر شد و با فرقه‌ى منداعى ها يا مغتسله ياصبى ها كه از فرق گنوستيک بودند پياميخت .

جوانى مانى

در جوانى انقلابى روحى به مانى دست داد ووى متمايل بزهد و تقوى شد بنا به اسناد مانوى هاتقى بوى ندا در داد كه از خوردن گوشت و نوشيدن مى و خفتن بازنان

بهره‌یزد سپس وی به میسان یا دشت میشان در خوزستان رفته و به دین مغتسله که پیشینیان صبی‌ها یا منداعی‌های کنونی باشند در آمد و از فرق مبتدعه مسیحی گنوسی Gnosticisme مانند مرقیونی و دیصانی و نیز بعقاید وثنی بابلی که با فلسفه یونانی آمیخته شده بود و نیز از مذهب یهود اطلاع کامل یافت. آیین اوستایی هم مذهب رایج ایران بود مانی از مبادی آن مذهب نیز آگاهی حاصل نمود.

وی مانند پدرش «پاتگ» افکاری مشوش داشت و پیوسته در جستجوی حقیقت از مذهبی به مذهب دیگر می‌گرایید. بنا به بعضی روایات پای مانی کج بود از این جهت لقب او را در عربی «احنف الرجل یا احنف الجلین» نوشته‌اند یعنی مرد کج پای. **دعوی نبوت:**

مانی در دوازده سالگی یعنی در سال ۲۲۸-۲۲۹: و سپس در ۲۴۰-۲۴۱ از فرشته توم (تو امان) یا همزاد دستور گرفت که مذهب مغتسله را که بنادرستی آن پی برده بود ترك کند و خود مأمور هدایت بشر شود از این پس وی خود را رسول یا فرستاده‌ی روشنایی خواند، و در ۲۴۱ میلادی به هندوستان (ظاهراً پاکستان غربی) رفت و سپس در زمان شاپور اول ساسانی به تیسفون بازگشت. و در روز بر تخت نشستن رسمی شاپور اول بر اهنمایی فیروز برادر آن شاهنشاه که ظاهراً دین او را پذیرفته بود با پدرش پاتگ بنزد شاهنشاه باریافت و او را به دین خود خواند تاریخ این ابلاغ رسالت را نهم آوریل سال ۲۴۳ میلادی نوشته‌اند.

مانی سه بار به حضور شاهنشاه رسید و مورد تفقد او واقع شد و اصول دین خود را برای شاهپور تشریح کرد و مورد پسند شاه قرار گرفت اما معلوم نیست که شاهپور بدین او ایمان آورده باشد، ولی شاهنشاه ایران از وی حمایت کرد حتی هنگامیکه شاهپور برای سرکوبی امپراطور روم گردیانوس سوم ۲۴۳-۲۴۴ و برای جنگ با والریانوس (۲۶۰ میلادی) بسوی مغرب میرفت مانی جزو ملتزمین رکاب او بود.

سفرها و دعوت مانی: در این هنگام مانی مبشرینی برای تبلیغ دین خود به مشرق و مغرب می‌فرستاد چنانکه داعی مذهب او در مغرب و مصر ادا Adda بود

وپاپیس یا پاپوس واردوان وپنیک و زکوا یا (زرواس) وشمعون ، ازشاگردان وداعیان اوبشمارمیرفتند .

ظاهراً مانی ازسالهای آخرپادشاهی شاهپورازتیسفون بیرون رفته وبهسیردر بابل وشمال بینالنهرین برای تبلیغ دین خود میپرداخته است . مانی دربین سالهای ۲۳۴ و ۲۷۳ میلادی سفرهایی بمصروفلسطین وپارت وپارس ومرووخراسان وآدیاین وولایات مجاورروم وحوالی نصیبین کرد .

بقول یعقوبی شاهپورده سال متمایل به کیش مانوی بود ازآنپس بی مهری نسبت به اوآغازشد ووی ازایران رانده شد وقریب ده سال درکشورهای آسیای غربی سرگردان بود وتا هند وازآنجا بهچین رفت وهمه جاآیین خودرا تبلیغ میکرد . بعضی از دانشمندان این روایت یعقوبی را مورد تردید دانسته اند گویندداستان تبعید مانی ازایران درست نیست وبایستی این سفرها پیش ازبرتخت نشستن شاهپورروی داده باشد . نه تنها شاهپور بلکه هرمزاول جانشین وی مانی را بچشم احترام مینگریسته اند .

بهرام اول وفرجام کارمانی

درزمان هرمزمانی دربابل ماندوچون بهرام اول بجای هرمز نشست روزگار نکبت مانی فرا رسید . زیرا این پادشاه برائرسخن چینی موبدان زردشتی بامانی میانه خوبی نداشت .

درسال آخرپادشاهی اومانی ازبابل درطول دجله بسوی جنوب برای سرکشی به پیروان خود براه افتاد وبه اهوازرسید میخواست به خراسان وکوشان برود که ناگاه ازطرف مأموران دولت بوی فرمان رسید که باید رهسپارشوش شود . وی از اهواز به میشان رفت وباکشتی ازراه دجله به تیسفون آمد وچون به پیرگلیا در ۹۴ کیلومتری تیسفون برکناردیاله رسید یکی ازامیران عهد که گویا ارمنی بود و بت Bat نام داشت ودین وی را پذیرفته بود باوپیوست . چون به «کوخ» که ظاهراً زادگاه او بود درآمد مورد استقبال پیروان مخلص خود واقع شد . دراینجا فرمانی اذربار رسید که باید فوراً به پیشگاه شاهنشاه برسد وی با یکی از پیروان خود که

نوح زادك (برنوح) نام داشت و مترجم پارسی او بود بنزد بهرام باریافت . در آن هنگام شاهنشاه بر سر سفره بود و هنوز دست نشسته بود چون از خوردن برخاست با ملکه سکا (زن سکانشاه) و کرتیر پسر اردوان بسوی مانی آمده گفت «خوش نیامدی» مانی در پاسخ گفت که من چه بدی کرده‌ام؟ شاه گفت من سو گند خورده‌ام ترا نگذارم باین کشور بیایی . سپس گفت تو برای چه کاری خوب هستی نه بجنگ میروی و نه بشکار، شاید تو برای پزشکی خوب باشی آن کار را هم که نمیکنی! مانی گفت : من بشما بدی نکرده‌ام بسیاری از خدمتگزاران شمارا از اهریمنان و جادوان رهانیدم و بسیاری را از بیماری و از تب و از مرگ نجات دادم» سپس بهرام فرمان داد او را بزندان انداختند کسیکه بیش از همه در نکبت و بدبختی مانی مؤثر بود کاردیر (کرتیر) موبد بزدگ دربار بود و او همان کسی است که سنگ نبشته مفصلی بزبان پهلوی از او بدست آمده است . هر تسفلا و او را با موبد موبدان زمان اردشیر یکی میداند . ظاهراً یکی از علل کدورت بهرام از مانی کامیاب نشدن مانی در معالجه یکی از نزدیکان او بوده است مانی بیست و شش روز در گندی شاپور در زندان ماند تا در زیر شکنجه و زنجیر گران پس از بیست و شش روز در دوشبه بیست و شش فوریه سال ۲۷۷ کشته شد .

بنا به زبور مانوی سرمانی را بریده از دروازه شهر آویختند و بنا بر روایت دیگر پوست او را کنده پراز کاه کردند و از دروازه جندی شاپور (گندی شاپور) آویختند که تا عهد اسلامی آن دروازه به «باب مانی» معروف بود . مانی در هنگام مرگ در حدود شصت سال داشت .

خط مانوی :

از خدمات مانی اصلاحاتی بود که وی در خط آرامی پهلوی بعمل آورد چون خط پهلوی بواسطه تشابه حروف بیکدیگر بدشواری خوانده میشد مانی باختراع خطی جدید و صوتی پرداخت و با مهارت خاصی توانست که خط سطرنجیلی از خطوط سریانی را با زبان پهلوی وفق دهد و القبای صدا دارا و مصوتی پدید آورد . در این خط جدید نه تنها کلمات هزوارش معموله در زبان پهلوی را متروک داشت بلکه رسم الخطی را اختراع کرد که مناسب با تلفظ و معادل اصوات و حرکات بود

این الفبای مانوی را پیروان او در آسیای میانه بکار برده کتب مانوی را بزبان پارسی و پارسیک و سغدی و غیره به آن خط نوشته میشد.

جانشینان مانی

پس از کشته شدن مانی سیس یاسین (سیسینیوس Sisinnios) بنا بر وصیت او جانشین وی گشت و در بابل جای گرفت و این شهر از آن پس مرکز تعلیمات روحانی مانویان گردید. این شخص پس از ده سال خلافت بفرمان بهرام پسر بهرام بدار آویخته شد. پس از او اینایوس Innaios نامی بریاست مانویان رسید و چون وی بهرام بن بهرام را از بیماری شفاداد آن پادشاه نسبت به مانویان مهربان شد و فرمانهایی در حمایت از آن فرقه صادر فرمود. اینایوس در سال سوم بهرام سوم به جندی شاپور آمده در آنجا درگذشت.

پس از پانزده سال آرامش باز مانویان مورد تعقیب دولت واقع شدند.

انتشار دین مانی

دین مانی به سبب آنکه کتب مذهبی و تبلیغی آن بزبان عامه مردم نوشته شده و قابل فهم همگان بوده بسرعت در شرق و غرب انتشار یافت و رقیب بزرگی برای پیروان دین مسیح و بودا و زردشت گردید. چنانکه عمر بن عدی از ملوک حیره (در حدود ۲۷۲-۳۰۰ میلادی) از حامیان بزرگ مانویان بود و حمایت نرسی شاهنشاه ایران را نسبت به آن کرده خواستار شد.

در حدود سال سیصد میلادی یعنی قریب یک ربع قرن بعد از وفات مانی دین وی در شام و مصر و آفریقای شمالی تا اسپانیا و فرانسه پیش رفت و تا مدتی در روم و مغرب زمین با مسیحیت برابری میکرد چنانکه سنتا گوستیوس Augustinus که از آباء و قدیسن معروف عیسوی است مدت نه سال آیین مانوی داشت سپس از آن دین باز گشته آن آیین را مورد حمله قرار داد. مسیحیت در همه جا مانویست را تکفیر کرد و حتی حکم قتل و فتوای کشتار و اعدام مانویان داد.

مارکوس دیا کونوس مینویسد: که زنی بنام «یولیا» از اهل انطاکیه که از مبلغان مذهب مانوی بود و در حدود ۴۰۰ میلادی به شهر غزه آمد و در آنجا به تبلیغ

و ترویج آن مذهب پرداخت و نیز فداکاریهای «شاداورمزد» در آسیای مرکزی را باید نام برد، وی از بزرگان مبلغان مانوی است. کوشش این مبلغان باعث گردید که آن مذهب در کشور ایغور دین رسمی شد ۷۶۳ میلادی. و در طخارستان و مرو و بلخ و ترکستان امت فراوان یافت. در ۷۱۹ میلادی دولت چین موجوی بزرگ (موژک: هموزاک معلم مانوی) را که از طخارستان به آن کشور اعزام شده بود باعزاز و احترام بسیار پذیرفت و آن مذهب در کشور چین رواج فراوان یافت.

باری مدت دوازده قرن از قرن سوم تا یازدهم میلادی دین مانوی در حال پیشرفت و توسعه بود.

چنانکه گفتم مرکز تشکیلات دین مانوی نخست در بابل بود ولی در عین حال مانویان مقر پرستشگاه «نور» را در شهر تیسفون قرارداد بودند در اثر فشار موبدان زردشتی گروهی از مانویان ناگزیر به مهاجرت به سوی خراسان و مشرق شدند. و جماعتی از ایشان در سغد ساکن گشتند این مانویان شرقی بتدریج ارتباط خود را با مرکز دینی بابل گسیخته و فرقه‌ای مستقل در آنجا بوجود آوردند. چون در نواحی شرقی کمتر کسی بزبان سریانی که تعلیمات دین مانوی در مغرب به آن زبان بود آشنایی داشت مانویان آن نواحی کتابهای سریانی را بزبان پهلوی اشکانی و سغدی ترجمه کردند. فرقه مانوی خراسان و ماوراءالنهر را «دیناوریه» یادیناوران و پیروان خلافت بابلی را «دینداریه» یادینداران می‌گفتند.

در اواخر قرن هفتم میلادی ترکستان شرقی طخارستان بدست دولت چین افتاد و راه بزرگ کاروان روبین کاشغرو کوچا و قره شهر، ارتباط ایران را با آسیای مرکزی و شرقی برقرار کرد. از سال ۷۳۲ میلادی طبق فرمان فغفور چین آئین «مومونی» Mo - moni (مانی) یا «مارمانی» Mar. Mani در آن کشور آزاد گردید. طبق فرمان دیگردر ۷۶۸ و ۷۷۱ اجازه ساختن معابد در بعضی از شهرها به ایشان داده شد. در سال ۷۶۲ میلادی خاقان اوغورها شهر لویویانگ پایتخت شرقی چین را فتح کرد و در سال ۷۶۳ مذهب مانوی را پذیرفت و لقب «مظهرمانی» گرفت.

اوغورها قبایل ترك نژادی بودند که از چند قرن پیش کشور بزرگی از

رود «ایلی» تا زود «زرد» بوجود آورده بودند. در زمان این دولت ایغوری بود که متون مذهبی مانی از زبان سغدی بترکی ترجمه شد. چون قبلاً در آسیای مرکزی دین بودا رواج داشت داعیان مانوی اصطلاحات دین بودایی را بکار میبردند چنانکه مانویان روم و مغرب زمین از حکم وادیات مسیحی استفاده مینمودند.

در ۸۴۰ میلادی قرقیزها دولت اویغورها را از میان بردند و پس از انقراض آن دولت مذهب مانی در آن کشور از میان رفت و مانویان پراکنده گشتند. ولی تا قرن سیزدهم یعنی هنگام هجوم مغول هنوز بحال تفرقه در مشرق وجود داشتند و مراکز عمده آنان واحی «کان چو» کان سو، خوچو، در مغرب تورفان، و ناحیه ختن بوده است.

اما مذهب مانی در چین تا قرن چهاردهم میلادی در کنار مذهب تائو و بودا بطور پنهان در ناحیه «فو چئه» و «فو کین» ادامه داشت و حتی پس از این تاریخ نیز در ناحیه «یانگ تسه» جنوبی پیروان آن دین میزیستند. در دوره اسلامی مذهب مانوی بطور مخفی شیوع فراوان داشت حتی بعضی از امرا مانند خلیفه اموی ولید ثانی (۱۲۵ - ۱۲۶ هجری) و خالد بن عبدالله القسری والی عراقین در عصر اموی به آن کیش تمایل داشتند. تعقیب و قلع و قمع مانویان که در عصر اسلامی از آنان تغییر به «زناده» میشد در عهد عباسیان شدت یافت.

این سختگیریها باعث مهاجرت مانویان به ماوراءالنهر گردید ولی بقول ابن ندیم در کتاب الفهرست در قرن چهارم هجری هنوز گروه بسیاری مانوی در بغداد میزیستند و وی قریب سیصد تن از آنان را در عهد معزالدوله میشناخته است.

در مغرب زمین دین مانی همان سرنوشت مشرق را داشت یعنی گاهی در حال توسعه و زمانی رو بزوال بود. در قرن سوم میلادی هیئت های مانوی در بابل روانه مصر شدند و در آنجا پیشرفت های بسیاری حاصل کردند دین مانوی سرعت در روم و مغرب زمین رواج یافت چنانکه در قرون وسطی حتی در ناحیه «لانگدوک» در فرانسه نفوذ کرد و در آنجا مذهبی بنام مذهب «کاتار» Cathares یا «البیثوآ» Alligeois بوجود آورد که از شعب دین مسیح بشمار میرفت. اینان فرقه ای بودند که در قرن

دوازدهم در مغرب فرانسه بخصوص در ناحیه «آلبی» پراکنده بودند و پاپانیوسان سوم برضد آنان اعلام جهاد کرد و سپاهی را بسرمداری «سیمون دو مونتفور» به جنگ آنان فرستاد.

توسعه روزافزون آیین مانی روحانیان مسیحی را بر شک آورد و مراکز دین مسیحی در صدد دفاع برآمدند فرمان امپراطور دیو کلسین که در ۳۱ مارس ۲۹۷ صادر شد پیشوای مانویها را در روم محکوم بمرگ کرد از سال ۲۷۴ دین مانی از راه بین النهرین به فلسطین نفوذ کرد. از مصر هم با فریقای شمالی رفت و تا زمان حمله واندالها در آنجا پیروان بسیار داشت. قرن چهارم میلادی منتهای پیشرفت مانویت در روم و مغرب است دز سر اسرمغرب مبارزه و جنگ برضد دین مانی جریان داشت و هم کلیسا و هم دولت با آن بنزاع برخاستند، بطوریکه تا اواسط قرن پنجم از تمام ناحیه اروپای غربی رخت بر بست.

در سال ۴۴۵ میلادی بفتوای پاپ لئون کبیر طرفداران مانی از روم و ایتالیا اخراج شدند. در ۵۲۷ میلادی ژوستین و ژوستینین امپراطوران روم طبق فرمانی مانویها را محکوم به اعدام ساختند.

بعد از انقراض دین مانوی مذاهبی بنامهای دیگر جای آنرا گرفت که تاریخ نویسان به آنها نام مانویت جدید Neo - manichéisme داده اند یکی از این مذاهب طرفداران شخصی بنام «پل» است که در اواسط قرن هفتم میلادی در ارمنستان بوجود آمد و طرفداران او را پولیسین Pauliciens گویند آنان مانند پیروان مانی به ثنویت و دوخدایی عقیده داشتند یکی را خدای آفریدگار و حاضر و دیگری را خدای خوب و «پدر عالم» و خدای نامرئی و آینده میگفتند. آنان رسوم کلیسای مسیحی را انکار میکردند و سرانجام پیروان این مذهب را بصورت دسته جمعی از سوریه به ارمنستان و آسیای صغیر تبعید کردند. ژان چهارم اسقف ارمنه آنان را سخت تحت تعقیب قرارداد در ربع اول قرن دهم عقاید مانوی با عقاید دیگری آمیخته شده فرقه «بوگومیل» Bogomiles یعنی دوستداران خدایا منتظران رحمت خدا بوجود آمد پیروان این مذهب با کنز Knèze (تزار) و شاهزادگان بلغارستان مخالفت میکردند و بنام انجیل

مالکیت و تجمل پرستی و خوردن گوشت و زناشویی و تولید نسل را محکوم می‌کردند. و این اعمال را آفریده « مامون » Mammon یا شیطان که پسر مهتر خداوند در عالم مادی بود میدانستند و همواره بزهد و روزه می‌پرداختند .

« بو گومیلیسم » Bogomilisme در بلغارستان هواخواهان فراوان یافت و تا قرن هفدهم میلادی در آنجا بحیات خود ادامه می‌داد. پیدایش فرقه مذهبی کاتار Catharisme در اروپای غربی از اثرات مذهب بو گومیلیسم می‌باشد کاتاریست‌ها پیروان خود را بدو دسته مردمان عادی یعنی گناهکاران و معصومین و بیگناهان تقسیم می‌کردند و بعضی از آنان طرفدار نبوت مطلق بوده به خیرش بصورت مستقل اعتقاد داشتند، و برخی تصور می‌کردند خدای واحدی شر یا شیطان را نیز آفریده است. کاتاریست‌ها تا قرن ۱۳ میلادی هنوز در شهر لیون در فرانسه می‌زیستند .

کتابهای مانی

مانی شش کتاب نوشت و نامه‌هایی به پیروان خود و کسان دیگر فرستاد که نام آنها را ابن ندیم بعنوان ۷۶ رساله مانی و یاران او در کتاب الفهرست یاد کرده است .

از شش کتاب مانی پنج کتاب از آنها بزبان خود او یعنی بزبان آرامی شرقی بود و در منابع عربی آن کتابها را سریانی نامیده‌اند.

يك کتاب هم به پارسیك یعنی پهلوی جنوبی بنام «شاپورگان» نوشته که بیشتر مندرجات آن درباره معاد بوده است ولی قرائنی در دست است که وی بزبان پارسیك تسلطی نداشته است و حتی نمیتوانسته است به آن زبان سخن بگوید و بردن مترجم با خودش نزد بهرام اول نیز از همین جهت بوده است و شاید بزبان پارسی که زبان والدین او بوده بیشتر آشنایی داشته است.

یکی دیگر از کتب مانی معروف به «سفر الجبار» است که ترجمه قطعاتی از آن بزبانهای ایرانی بدست آمده و بزبان پارسی «کوان» یعنی جباران خوانده شده است. این کتاب از کتاب اخنوخ (ادریس) گرفته شده که اصل آن قریب چهار قرن پیش از مانی نوشته شده بود و قطعاتی از آن بزبان قبطی و سغدی و پارسی و پارسیك

بدست آمده و از اصل کتاب فقط يك ترجمه کامل در زبان حبشی تا کنون موجود است و قطعاً يك ترجمه آرامی (سریانی) هم از آن وجود داشته زیرا مانی که عبری نمیدانسته ناچار از ترجمه آرامی اخنوخ بایستی استفاده کرده باشد.

در سفر الجبابره، مانی از جنگ فرشتگان بزرگ چون جبرائیل و میکائیل و رفائیل و اسرائیل، یاد «اگیر کوی ها» و جبارها، فرشتگان مردود بوسید آتش و گو کرد و نعت سخن گفته است.

یکی دیگر از کتب مانی «کنز الاحیاء» است که بعقیده بعضی ضمیمه انجیل مانی بوده است.

دیگر کتاب سفر الاسرار و فرماطیا است که در مآخذ ایرانی ظاهر آ «بنگاهیک» و در لاتینی شاید همان Epistula Fundamenta معروف است. و شاید بقول پلیو Pelliot نام ایرانی آن «دوبن نامک» یعنی رساله الاصلین بوده است و آن همان انجیل زنده یا انجیل مانی است که در کتب پارسی «انگلیون» آمده است از این کتای قطعاتی در آثار تورفان بدست آمده و بر بیست و دو قسمت مطابق حروف الفبای آرامی گذارده شده بوده است. و ظاهر آ يك دفتر تصاویر که مجسم کننده مطالب فلسفی کتاب بوده ضمیمه آن انجیل بوده است.

این البوم دریونانی «ایقون» و به قطبی «ایقونس» و بپارتی «ارد هنگ» و در پارسیک یعنی پهلوی ساسانی ارتنک و در پارسی ارثنگ یا ارژنگ و در کتابهای مانوی چینی «تصویر دواصل بزرگ» نامیده شده است و آن همان کتاب اشکال مانی است. از این کتاب ارژنگ هنوز در قرن پنجم هجری نسخه ای در شهر غزنه وجود داشته و ابوالمعالی صاحب کتاب بیان الادیان بآن اشاره کرده است.

افرم Fphrem رهاوی که کمتر از صد سال پس از مانی میزیست گوید: مانی صورت و حشنته فرزندان ظلمت را در طوماری کشیده و رنگ آمیزی کرده بود تا نفرت بینندگان را برانگیزد. و در برابر آن صورتهای زیبا از فرزندان نور رسم کرده بود تا جلب توجه بینندگان را فراهم آورد.

این صورپری آسا و آن تمثالهای دیوماند برای تعلیم مردم بیسواد بکار

میرفت، بنابراین از زمان خود مانی عادت مصور ساختن کتابها نزد پیروان او متداول شده است و گویا افسانه‌ای که مانی را نقاشی بزرگ معرفی میکنند حقیقت داشته باشد.

از کتب پیروان مانی یکی کفالایا Kephalaia است که مجموعه‌ای از خطابات مذهبی مانی است که بنا بدستور او شاگردان او پس از مرگش آنها را گردآوری کرده‌اند و بظن قوی مؤلف آن یکی از دوشاگرد مانی : Adaladd مبلغ مانوی در مصر سفلی یا پاپوس مبلغ مانوی در مصر علیاست و ظاهراً نسخه‌ای قبطی آن که اکنون موجود است از یونانی ترجمه شده باشد.

دیگر کتاب مواعظ مانی که پس از وی گردآوری شده است.

دیگر زبور مانی است که در نسبت به جامع آنرا زبور توماس گویند و این زبور بزبان قبطی است و توماس که زبور باو نسبت داده شده همان توماس شاگرد مانی است که زبور را در ربع آخر قرن سوم میلادی نوشته است. «سودر برگ» Soder-Bergh عقیده دارد که این زبور در فلسطین و در یک محیط منداعی مشرب نوشته شده است. دیگر خوستووانفت Khvastuvaneft یا اعتراف نامه نیوشکان (سماعون) است که ترجمه‌ی او یغوری (ترکی قدیم) آن تا با امروز باقیمانده ، و در ضمن نسخ خطی تورمان و توئن هوانگ Tuenhuang کشف شده است. اعتراف نامه دیگری که خاص برگزیدگان است بزبان سغدی بدست آمده که توسط پرفسور هنیگ انتشار یافته است.

باید دانست که نسخ خطی مانوی که در تورفان کشف شده بعضی بزبان او یغوری است که با زبان ترکی نسبت نزدیک دارد ، بقیه به لجه‌های ایرانی میانه است که ساختمان هندواروپایی دارند. این اسناد بردو گونه‌اند: اسناد ایرانی میانه غربی که پارتی و پارسی میانه از آن جمله است، و اسناد ایرانی میانه شرقی که زبان سغدی در شمار آن است و آن زبان لسان رایج آسیای میانه بوده است .

فلسفه و شریعت مانی:

مانی خود را جانشین پیغمبران آسمانی میدانست که از زمان آدم تا زردشت

و بودا و عیسی برای راهنمایی بشر آمده‌اند و خود را خاتم پیغمبران و برترین ایشان می‌شمرد و ادعا داشت که او همان روح القدس است که مسیح ظهور او را پیش بینی کرده است.

او میگفت «در هر زمانی پیغمبران حکمت و حقیقت را از جانب خدا بمردم عرضه کرده‌اند گاهی در هندوستان بتوسط پیغمبری بنام «بودا» و زمانی در ایران بواسطه زردشت و روزگاری بوسیله عیسی در مغرب زمین، سرانجام من که مانی پیغمبر خدا هستم مأمور نشر حقایق دین در سرزمین بابل گشتم».

و نیز در شعری که بزبان پهلوی اشکانی سروده گودید «من از بابل زمین آمده‌ام تا ندای دعوت را در همه جهان پراکنده کنم» چون دین مانی میخواست جهان گیر شود اصولی از مذاهب دیگر مانند زردشت و بودا و مسیح اقتباس کرده است. البته اشتباه نشود که مانویت ترکیبی از مذاهب مزبور است، بلکه فقط مانی در بیان مطالب تازه خود اصطلاحات مذاهب مذکور و اقوام دیگر را اخذ کرده و تعلیمات خود را به قالب آنها ریخت تا بتواند در دنیای آن روز دعوت خود را عام سازد. در تعلیمات مانی تأثیر مسیحیت بیش از دیگر ادیان است و محقق گردیده است که وی از دین عیسی بیش از سایر دینها اطلاع داشته است و البته منبع اطلاعات او مستقیماً از دین مسیح نبود بلکه آگاهی او بیشتر از طریقه‌های گنوسی Gnosticisme یا عرفان مسیحی که تحت تأثیر هلنیسم یعنی فلسفه یونانی و اشراقی مشرب رایج در سوریه و بین النهرین که نیز آمیخته به فلسفه‌های ایرانی و شرقی شده، بوده است. او از مذاهب مرقیون و ابن دیمان که هر دو طریقه گنوسی داشتند افکاری را اخذ کرده است.

و بویژه استخوان بندی دین خود را از عقاید گنوسی و مندائی یا معتسله که خود و پدرش مدت‌ها در میان آن میزیسته‌اند گرفته است.

طریق مانی مانند مذاهب دیگر گنوسی یا اصحاب معرفت کوشش میکند وضع انسان را در یک عالم پراز دروغ و دورویی و اسارت و بدی تفسیر کند و راه نجات را نشان دهد. او میگوید آدمیزاد از خدا بوجود آمده و با وجود قشری که از جهل

و گناه دور او را گرفته همواره قابلیت آنرا دارد که بعالم بالا رود و باصل خود برگردد. بنابراین معرفت نفس بما امکان میدهد که خود را مجدداً بیابیم و حقیقت وجود خود را بدست آوریم. در دین مانی گنوس Gnos معرفتی است که راه نجات را به بشر نشان میدهد. در مذهب مانی جهان ترکیبی غیر عادی از ماده و روح و خیر و شر و روشنایی و تاریکی است. این اختلاط غریب باعث سقوط بشر است و چون زمانی وجود داشته که این دو ماده متضاد بکلی از هم مجزا بوده اند، بنابراین راه نجات آنست که بین این دو ماده دوباره جدایی پیدا شود و آنها بحال اولیه خود باز گردند.

مانی برای تطور خیر و شر سه زمان قائل شده است :

یکی زمان گذشته که در آن گاه دو عنصر خیر و شر بکلی از هم جدا بودند، دیگر زمان متوسط یا حاضر که در آن خیر و شر با هم آمیخته اند، سوم زمان آینده که آخرین زمانهاست و در آن باز خیر و شر از هم جدا خواهند شد. بنابراین اساس دین مانی بر دو اصل خیر و شر یا نور و ظلمت و سه دور یعنی گذشته اکنون، آینده است.

این دو اصل یا دو بن را مانی: خدا و هیولایا روشنایی و تاریکی میخواند. گاهی این دو اصل را بعنوان دو درخت یکی درخت زندگانی و دیگری درخت مرگ نامیده است (که از آن در قرآن به شجره طیبه و شجره خبیثه یاد شده است) در قلمرو نور پدر عظمت (که معادل ایرانی آن زروان یا سروشاو خوانده شده است) فرمانرواست و آن مشتمل بر پنج مقام یا ناحیه است که پنج تجلی او: ادراک، عقل، تأمل، فکر، اراده، که پنج «ائون» و موجودات جاوید و مظاهر خدایند در آنها ساکن هستند. قلمرو خدای ظلمت اهریمن هم از پنج طبقه ی روی هم بوجود آمده که از بالا به پایین عبارت است از: دودیا مه، آتش بلعنده؛ باد مخرب، آب گل آلود و پر لجن، ظلمات. این پنج عالم را پنج رئیس یا «آرخونت» باشکال: دیو، شیر، عقاب، ماهی، افعی، اداره میکنند. و این شکلها همه در پادشاه ظلمت که پادشاه بزرگ آنهاست جمع شده است. در مقابل آن پنج عنصر، پنج فلز: طلا، مس، آهن، نقره، قلع، و پنج طعم یعنی: شور، ترش، تند و تیز، بیمزه، تلخ، وجود دارد. و در هر کدام از پنج طبقه ظلمت نوعی مخصوص از موجودات دوزخی مانند: دیوان دویا، چهارپایان، پرندگان،

ماهیان، خزندگان جای دارند. خداونه خیریانور باتجلیات خود دربالا و شمال و خداوند شر یاظلمت باجنود خود درپایین وجنوب مسکن دارند.

پادشاه ظلمات چون نورابدید باهمه نیروی خود به آن حمله آورد، پدرعظمت چون برای جنگ با دیوان عالم سفلی سلاحی در اختیار نداشت بر آن شد که دشمن را باجان و باصطلاح مانویان با «من» (خود) دفع نماید. لذا از ذات خود موجودی را بیافرید که نخستین مخلوق بود و او «مادر حیات» یا «مادرزندگان» است و از او يك جوهر علوی ساطع گشت که «انسان قدیم» یا «انسان ازلی» یا نخستین یا باصطلاح ایرانی «اوهرمزد» است، پدرعظمت و مادرزندگان و انسان نخستین، ثالث اولند یعنی: پدر، مادر، فرزند.

سپس انسان نخستین پنج فرزند بیافرید که پنج عنصر نورانی در مقابل پنج عنصر ظلماتی هستند ازاینقرار: هوایا اثير، باد، روشنایی، آب و آتش پاک کننده. آنگاه انسان نخستین آن پنج عنصر را چون زره برتن کرد و به نبرد پادشاه ظلمات که او نیز خود را با پنج عنصر تاریک مسلح کرده بود فرو آمد و در پیشاپیش او فرشته ای بنام «نحشبط» باتاج پیروزی بسرحد پایین نزول میکند و باتاریکی در میآویزد ولی از دیوان شکست میخورد. پس از آن پنج عنصر نورانی با پنج عنصر ظلمانی آمیخته کرداری را که صفحات خیر و شر در آنها آمیخته است بوجود آورند. در این حال انسان نخستین که از نبرد با ظلمت خسته و رنجور بود هفت بار پدرعظمت را بیاری خود بخواند، پدر برای نجات او بآفرینش دیگر پرداخت و او «دوست» انوار بود که در پهلوی نام او «نریسف» و در سغدی «نریشخ» آمده است. وی «بان بزرگ» (معمار اعظم) را بوجود آورد او هم روح زنده یا روح الحیات را از خود متجلی ساخت. روح زنده پنج پسر بیاورد ازاینقرار: پیرایه تجلی (بایرانی: پاهرگ بید)، پادشاه شرافت (بایرانی: دهی بید)، الماس نور (بایرانی: دمیس بید) و پادشاه افتخار (بایرانی: زندبید) و فرشته حامل (اطلس یا او موفور) بایرانی «مانبیزد» که حکم امشاسپند دین زردشتی را دارند.

این روح زنده را مانویان مغرب زمین *Spiritus vivens* گویند و در نوشته های

ایرانی معادل آن «غریوژوندک» و گاهی «مهریزد» و در سغدی «رامراتوخ» خوانده شده است. وی بیاری پنج برادر خود نره دیوان ظلمات را بکشت و پوست از تن آنها برکنده و مادر حیات از پوست آنها ده آسمان و از گوشت و مدفوعاتشان هشت زمین و از استخوانهایشان کوهپارا بیافرید.

هر آسمان را دوازده دروازه است. فرشته‌ای که پیرایه تجلی نام دارد مأمور نگاهداشتن آسمانهاست. و فرشته‌ای دیگر که نام او حامل (Omophoros) است و معادل اطلس یونانیان است هشت زمین را روی دوش خود نگاه میدارد. بعد روح زنده هیأت فریبنده خود را بفرزندان ظلمات نشان داده در آنها هوسهای شهوانی بر میانگیزد و باین تدبیر قسمتی از نوری را که بلعیده اند بناچارها میکنند. وی این نور را آزاد کرده به سه بهره میکند. از قسمتی که از تماس با ظلمت صدمه ندیده آفتاب و ماه را می آفریند و از قسمتی که کمی آلوده شده ستارگان را میسازد. آنگاه از هوا و آتش نه فلک میسازد، و پادشاه شرافت آنها را بر فراز زمین و امیدارد تا نگذارد زهرارکان ظلمت بر مساکن مخلوقات الهی فرو ریزد.

سپس برای آزاد کردن بهره سوم نوری که بیشتر آلوده شده، رسول سوم را که در زبانهای ایرانی گاهی «مترومیترا» و زمانی «رشن شهریزد» و گاهی «نریسه» و گاهی «مهریزد» خوانده شده است بیافرید. از این پیامبر یار رسول دوازده دختر نورانی متولد شد که معادل دوازده برج است نام آن دختران نورانی از این قرار است: سلطنت، حکمت، نصرت، اعتقاد، طهارت، حقیقت، ایمان، صبر، صدق، احسان، عدل، نور. پیامبر خود نیز بمنزله «بتول روحانی اخص است» پیامبر در آفتاب جای دارد.

در پانزده روز اول هر ماه قمری جوهر آزاده شده نور یعنی همه اجزای نورانی که از قید ماده رسته اند و ارواح مومنان هستند بوسیله يك ستون نور که بزبانهای ایرانی «منوهمید بزرگ» نام دارد بزورق بزرگ یعنی هلال میریزند و آن کم کم پر شده «بدر» میشود. و در پانزده روز دوم ماه، آنها از ماه به آفتاب منتقل شده و از آنجا به همین آسمانی خود میروند. سپس پیامبر هیأت زیبای خود را بصورت دوشیزه‌ای

نورانی و عریان بارکان ظلمات که در فراز آسمان بسته بزنجیرند آشکار میکند، و بارکان ماده خود را بشکل جوانی آراسته جلوه گرمی سازد.

ارکان نور و ماده ظلمت در حالت فرط شهوت ذرات نوری که بلعیده اند بزیر انداخته و در همان حال گناه نیز از آنها ترشح کرده بزمین میریزد و از قسمت تر و مرطوب آن نطفه يك عفريت دریایی تولید میشود و «الماس» نور بانیزه خود او را میدرد، و از قسمت خشك آن پنج درخت میروید که همه نباتات از آنها سر بر میزند. ارکان ماده (درویشان) که بالطبع آبستن بودند چون جمال پیامبر را می بینند سقط جنین میکنند و جنین های آنها موسوم به مزن Mazan و آسریشتار Asrèshhtar بزمین افتاده از آنها جانوران دریایی و هوایی و خاکی پیدا میشوند. از اینقرار حیوانات و نباتات از دیوان پلید بوجود آمده اند.

ظهور رسول سوم ماده را که بشکل آرزو حرص تجسم کرده بو حشت میاندازد که مبدا اسیر او از چنگش بیرون برود و برای اینکه آنرا محکم دربند نگاهدارد این طرح را میریزد که قسمت اعظم وجود خود را در شخصی متمرکز نماید که کفه مقابل موجود الهی باشد. پس دودویو یکی نر با اسم اشقلون Ashaqlon دیگری ماده با اسم نمرائیل Namrael مامور اجرای این امر میشوند. اشقلون همه جنین های سقط شده را میخورد تا تمام نوری را که ممکن است در آنها باشد در شکم خود فرو برد. بعد بانمرائیل جفت میشود و از او دو فرزند جسمانی تولید میگردد که پسر را نام «گهمرد» Gehmurd (کیومرث) و دختر را نام «مردیانگ» Murdiyanagh است این پسر و دختر دیوزاد که برائریك تکامل شهوانی بوجود آمده اند همان آدم و حوا هستند و پدر و مادر نوع انسانند.

چون ذرات نور هنوز در پیکر پلید آدم محبوس است برای رهایی آن نجات دهنده ای بنام «دوست» مبعوث میشود که در بعضی روایات گاهی او را «اوهرمزد» یا «خرذی هی شهر» (کشور عقل) و گاهی «عیسای نورانی» خوانده است وی مامور است که گهمرد یعنی آدم را از خواب غفلت برانگیخته او را از احوال جهان و سرشت خود آگاه کند. وی تناسخ عقل نجات دهنده و باصطلاح مانویان «خدای نو» یا همان

اصطلاح یونانی نوس *Nous* یعنی عقل کلی است که میخواهد در آدم روح خودش را که گم شده و در زندان ظلمت بزنجیر کشیده شده برهاند. مانویان در این باره داستان مسیح را مثال آورده گویند. شهادت مسیح نمونه‌ای است از رنج جوهر الهی که در عالم منتشر است و هر روز زائیده شده رنج میکشد و میمرد. این جوهر در شاخه‌های درخت آمده معلق میگردد و شبیه آن وجود مصلوبست، و در میوه‌ها و سبزی‌ها حلول میکند و در اجزاء غذاها درمی‌آید. این وجود رنج‌کش را مانویان «عیسای بردبار» *Jesus patibilis* و مانویان مغرب‌اورا عیسای دردناپذیر *Impatibilis* میخوانند.

آدم ابوالبشر در هنگام بینوایی فریاد برآورد: نفرین بر آفریننده بدن من که جانم را زندانی کرده است آنگاه «خرذی‌هی‌شهر» آدم را بیدار میکند و اصل دوزخی بدن او و منشاء آسمانی روح وی را با آشکار می‌سازد و «گنوس» یا معرفت را با وعیان ساخته‌پرده را از پیش چشم او بر میدارد تا بر همه اشیاء عالم معرفت پیدامی‌کند و نجات می‌یابد.

در روز شمار که عیسی چون داوری داد گر ظهور میکند و فرشته که یکی حامل زمین و دیگری حامل آسمان است بار خود را می‌افکنند آنگاه همه چیز خراب میشود و تشویش و هرج و مرجی در اجزاء عالم حادث شده سراسر جهان می‌سوزد در این عذاب عام که ۱۴۶۸ سال دوام می‌یابد تمام ذرات نور که استخراج آن از ماده ممکن باشد بیرون کشیده میشوند و اجزای نوری که هنوز قابل نجات هستند جمع‌آوری شده بشکل يك تندیس (مجسمه) بآسمان بالا میرود و دیوان و گناهکاران جدا جدا در يك نوع کومه (*Bolos*) یا گلوله گرد آمده در *تک‌یک* خندق ژرف مدفون میشوند. قسمت کوچکی از نور تا ابد در ماده اسیر میماند، اما این حال موجب کدورت خدایان نخواهد شد زیرا که طبیعت آنان با غم سازش ندارد و جز بهجت و سرور چیزی ادراک نمی‌کنند پس سدی محکم میان دو عالم کشیده میشود و عالم نور ابدالآباد در آرامش و صلح خواهد ماند.

پس خلاصه فلسفه دین مانی آنست که قسمت عالی انسان یعنی روح و عقل از جنس خداوند است راه نجات این است که بوسیله مذهب معرفت از حقیقت وجود خود

آگاهی پیدا کنیم و خود را از فراموشی که در نتیجه امتزاج با «ماده» پیدا شده بیرون بیاوریم، بنابراین پس از مرگ به بهشت نور بالا خواهیم رفت و در آنجا از صلح «نیروانا» برخوردار خواهیم گشت. از این جهت مانویان گاهی در موقعیکه نفس آنان ایشان را امر به شهوت جنسی میکرد خود را اخته میکردند و خویش را بوسیله گرسنگی و تشنگی آزار داده و از شستن چرك با آب خودداری کرده بجای آب برای تطهیر خود بول بکار میبردند.

نجات انسان بتوسط گنوس (معرفت) و نورانیت باطنی حاصل میشود. مانی و پیروانش برای اینکه مستمعین ایرانی بهتر بمطالب آنان پی ببرند نام برخی از ایزدان مزدیسنی را بعاریت گرفته و در سلسله داستانهای مذهبی خویش حتی پادشاهان اوستایی مانند «فریدون» را وارد کرده اند همچنین نام فرشتگانی چون گبرئیل (جبرئیل) میکائیل، اسرائیل، برسیموس Barsimus و غیره را از لغت سریانی اقتباس کرده اند. مثلاً مقصود از یعقوب که در بعضی از آثار مانویه در ردیف فرشتگان نامبرده اند آمده است ظاهراً همان یعقوب تورات است و او را بانریمان که باوستائی «نه ایره مانه» Nairemonah که لقب گرشاسب پهلوان داستانی ایران است یکی دانسته اند. ظاهراً مانی عقیده تناسخ را از هندیان خاصه بودائیان گرفته باشد.

جامعه مانوی از پنج طبقه مرکب بود معادل پنج تجلی پدر عظمت از این قرار:
طبقه اول مشتمل بر دوازده رسول که بزبان پهلوی فریشتگان Frêrtaghan گفته میشد و آنانی معلمانی بودند که به پارسی (هموزاك، یا موژك) خوانده میشدند. و بالاترین درجات و مراتب معنوی مانوی را بعد از «دین سارار» (دین سالار) یعنی خلیفه مانی داشتند. يك درجه بالاتر هم بنا به کتاب سریانی کفلیالا در مذهب مانی بوده که فقط پنج تن از آنها در جهان میتوانستند وجود داشته باشند.

طبقه دوم هفتاد و دو مشمس یا اسقف بودند که بزبان پهلوی ایسپاساگان Ispassaghan خوانده میشدند ظاهراً ایسپسك تحریف ایسکوپوس لاتینی باشد.

طبقه سوم را «قسیتس»^{۱۶} (کشیش) و به پهلوی مهیشتگان Mahishtaghan میخواندند که عده ایشان ۳۶۰ تن بودند و نام دیگر ایشان «مان سارار» بود.

طبقه چهارم صدیقین یا برگزیدگان بودند و به پهلوی «ویزیدگان» Vizidhaghan یا «خروخوان» یا «آردا» یا «یزدامذ» خوانده میشدند که منصب وعظ و تبلیغ را برعهده داشتند .

طبقه پنجم سماعون بودند که به پهلوی «نغوشاک» یا نیوشکان Niyoshaghan خوانده میشدند عده این دو طبقه آخر را حد و حصری نبود .

نیوشکان عبارت از توده مؤمنان مانوی بودند یعنی آنانکه طاقت تعالیم دشوار برگزیدگان را نداشتند . عبادات مانویان ساده و همراه با نغمه موسیقی بود . دیگرروزه و افطار برگزیدگان و نشان دادن مشقت بعنوان رمز و بوسه صلح و سلام برادرانه و اقامه عید «بما» یعنی حضور مؤمنین در پای تختگاه عیسی که مانی بر آن جلوس کرده است، بود . این عید به پارتی «عید گاه» یا «نیشایم» و پترکی «جایدان» نام داشت و ظاهراً موعده آن در آخر ماه روزه مانویان بود و بیاد شهادت مانی در ماه مارس رومی برپا میشده است .

شب این عید را مانویان احیاء گرفته بگناهان خود اعتراف مینمودند و آمرزش میخواستند . صورتی از این تخت جزو آثار تورفان پیدا شده است . برای سماعین ده چیز حرام بود از اینقرار: بت پرستی ، دروغ گفتن ، بخل ورزیدن ، قتل نفس ، زنا کردن ، دزدی کردن ، خودداری از تعلیم دیگران ، سحر و جادو کردی ، شک آوردن بدین ، مسامحه در اعمال مذهبی . نیوشکان یا سماعون هر روز چهار نماز بجا میآوردند (در مقابل هفت نماز برای برگزیدگان) و این نمازها را در ظهر و عصر و مغرب و عشا یعنی سه ساعت پس از غروب آفتاب بجای میآوردند .

پیش از نماز با آب جاری وضو گرفته و بدن خود را مسح میکردند و در صورت فقدان آب با خاک و شن تیمم میکردند . در نماز دوازده بار بسجده میآفتادند نماز را روی بآفتاب و ماه میگذاردند .

هفت روز در هر ماه روزه میگرفتند ولی ظاهراً روزه مهم و مرتب آنها روزه روزهای یکشنبه بود . «هفت مهر» جزو تکالیف مذهبی بود : چهار مهر مربوط بامور معنوی و اعتقادی، و سه مهر دیگر عبارت از: مهردهان (احترار از سخنان کفرآمیز) ،

مهر دست (اجتناب از کردار مضر برای نور) و مهر بدن یعنی امساك از مباشرت با زنان بود . دادن صدقات در دین مانی الزامی بود . ولی مانویان ازدادن آب و نان به کافران خودداری میکردند، زیرا این کار را باعث آلوده شدن ذرات نور که پنهان در آب و نان است میدانستند . اما ازدادن جامه و پول و چیزهای دیگر که از ذرات نور تهی بود دریغ نمیکردند .

نیوشکان یا سماعون مجاز بودند که کشاورزی و صنعتگری و بازرگانی پیشه گیرند و با زنان ازدواج کنند و حتی میتوانند گوشت بخورند بشرط آنکه خود حیوان را ذبح نکرده باشند . ولی ویزیدگان یا صدیقین از این کارها ممنوع بودند و حق نداشتند بیش از خوراك يك شبانه روز ذخیره کنند و بیش از لباس یکسال را بر تن داشته باشند . آنان روزیکشنبه را که روز تعطیل و عبادت نیوشکان بود باروز دوشنبه که روز مخصوص خود ایشان بود روزه می گرفتند و ظاهراً هفت نماز در شبانه روز داشتند . ویزیدگان از گوشت و شراب محروم بودند و بایستی يك تن از نیوشکان برای ایشان غذا و حتی لقمه تهیه کند . غذای برگزیدگان غالباً سبزی و خیار و خربزه و مشروبشان شیر و میوه ها بود .

برگزیدگان پیش از خوردن غذا خطاب به نانی که نیوشکان برای ایشان آورده بودند میگفتند:

«من ترا نکاشته ام، من ندر ویده ام، من بوجاری نکرده ام، من آردنکرده ام
من خمیر نکرده ام، من نه پخته ام و من نشکسته ام» (زیرا همه این کارها موجب آزار رسانیدن به نور بود).

مانی تورات را از آثار خدای ظلمت میدانست و نوشته های سن پولوس از قدیس بن مسیحی را بی ارزش می شمرد و میگفت مسیح حقیقی پیامبر و فرستاده نور بود .

آثار مانوی

مانویان مردم خوش ذوقی بودند موسیقی را دوست داشتند و خط خوش را بسیار می پسندیدند و به نقاشی نیز علاقمند بودند چنانکه کتابهای ایشان با خطی زیبا و مزین به نقش های دلپسند است . از ذوق شاعری هم بی بهره نبودند چنانکه يك قطعه

بخط پهلوی پارتی که از تورفان بدست آمده دارای فهرستی است که در آن ابیات مطلع سرودها بترتیب حروف تهجی داده شده است، و همچنین يك سرود پارتی در لنین گراد نگاهداری میشود که باز قطعات آن بترتیب حروف تهجی مرتب شده است.

در کاوشهای تورفان و خوچو آثاری از هنر مانوی بدست آمده است. در خوچو غاری یافته اند که منقش به نقاشیهای مانوی است و در آن صورت اشخاصی که ظاهر از طبقه برگزیدگان باشند بر آن نقش شده که غالباً هیکل آنان بصورت ترکان است و نام آنان بخط اویغوری بر روی تصاویر رسم شده است، و در پشت آنان زنانی بنظر میرسند که ظاهراً از طبقه برگزیدگانند و لباس آنان بامردان یکی است. در پشت سر زنان نبوشکان را میتوان بزحمت تشخیص داد که هم زن وهم مردند. دیگر دو پرچم معبد است که تصاویری از زنان و مردان از طبقه بزیدگان نقش شده است.

همچنین در این کاوشها نمونه هایی از هنر نقاشی میناتور مانویان بدست آمده که صورت روحانیون مانوی است و شرح آنها بخط ترکی اویغوری نوشته شده است.

این تصاویر که در آنها دقت و لطافت بسیار بکار رفته بیننده را بیاد صنعت میناتور سازی ایران در دوره اسلامی میاندازد و نشان میدهد که صنعت میناتور سازی در ایران قدیم وجود داشته و ظاهر این صنعت را مانویان از کشور ساسانی به ترکستان نقل کرده باشند. و نیز این تصاویر صنایع یونانی بین النهرین را بخاطر میآورد که نمونه هایی از آن در نقشهای دیواری شهر «دورا» هنوز باقی است.

فرق مانوی - ابن ندیم صاحب کتاب الفهرست مینویسد: مانی پیش از مرگ خویش «سیس» نامی را جانشین خود ساخت.

در زمان اخلاف سیس فرقه ای بنام «دیناوریه» (دیناوران) پیدا شدند و با (دینداریه) که در بابل و طرفدار مرکزیت مذهبی آن شهر بودند خلاف جستند (و خود مرکزی دیگر در ماوراءالنهر پدید آوردند) ابن ندیم میگوید در زمان ما ریاست

مانویه به سمرقند (ماوراءالنهر) منتقل شد در صورتیکه قبلامرکز ایشان فقط در بابل بود. تا اینکه ریاست عامه مانویان بر «مهر» نامی مفوض شد و این امر در دوران خلافت ولید بن عبدالملک و حکومت خالد بن عبدالله القسری بر عراق روی داد.

در این زمان مرد توانگری بنام «زاد هرمز» بمانویان پیوست پس از مدتی که در میان ایشان بسر برد دلسرد گشته قصد خراسان و الحاق بدیناوران کرد. ولی پس از ملاقات با کاتب حجاج بن یوسف در مدائن که دوست او بود از این کار منصرف گشت و بیاری اوصو معهای در مدائن برپا کرد و خود پیشوای مانویان آن ذی‌واحدی شد. و در هنگام مرگ «مقلاص» نامی را بجانشینی خود برگزید و از آن پس مانویان به دو فرقه «مهریه» و «مقلاصیه» تقسیم شدند.

مقلاص بار دیگر بمانویان در بعضی از امور خلاف جست از آن جمله اختلاف او در «وصالات» یعنی دوروز پی‌درپی روزه داشتن بود. تا اینکه در زمان خلیفه منصور عباسی، ابوهلال دیجوری از آفریقا بیامد و ریاست مانویان بر او قرار گرفت و مانویان بدستور او حکم مقلاص را در روزه وصالات ترك گفتند. و در همان زمان مردی معروف به «بزر مهر» در میان مانویان پدید آمد و از خود چیزهای تازه‌ای وضع کرد، تا اینکه ریاست مانویه به «ابوسعید رحا» رسید وی آنان را در روزه وصالات بر رأی «مهریه» باز گردانید. تا در خلافت مأمون مردی که گویا نامش «یزدان بخت» بود بیامد و در بعضی امور نغمه مخالفت آغاز کرد و گروهی از مانویان بوی بگرویدند.

از ایراداتی که مقلاصیان بر پیروان مهر داشتند آن بود که میگفتند خالد بن عبدالله القسری، مهر را براستری نشانده و انگشتی سیمین بدستش کرده و خلعتی از دیبای رنگین بر او پوشانیده است.

پیشوای مقلاصیه در روزگار مأمون و معتصم «ابوعلی سعید» و پس از مرگش دبیر او «نصر بن هرمز سمرقندی» بود این شخص بر پیروان خود چیزهایی را روا داشت که پیش از او در دین مانویه جایز نبود. اینان با سلاطین آمیزش داشته و بایشان پشت گرمی داشتند و ابوالحسن دمشقی نیز از پیشوایان آنان بود. ابویحی رئیس نیز در روزگار عباسیان از بزرگان مانویه بشمار میرفت.

نام بعضی از مانویان در روزگار اموی و عباسی

ابن ندیم نام بعضی از کسانی را که در دوره اسلام به مانویت شهرت داشتند بر شمرده است. از آن جمله است جعد بن درهم که سمت آموزگاری مروان و فرزندانش را داشت و بامر هشام بن عبدالملک بدست خالد بن عبدالله القسری کشته شده است. از بزرگان متکلمان ایشان که تظاهر با اسلام میکردند ولی در باطن زندیق و مانوی بودند: ابن طالوت، ابوشاکر پسر برادر ابوشاکر، ابن الاعدی الحریری، نعمان بن ابی العوجاء و صالح بن عبدالقدوس بودند و آنان را کتابهایی در تأیید و گناه پرستی و مانویت است.

از شاعران: بشار بن برد، اسحق بن خلف، ابن سبایه، سلم الخاسر، علی بن خلیل، و علی بن ثابت از مانویان بودند.

سپس ابن ندیم گوید: از کسانی که در این اواخر به مانویت مشهور شده اند: ابو عیسی الوراق، و ابوالعباس الناشی و الجیهانی محمد بن احمد است.

باز ابن ندیم مینویسد که گویند همه برمکیان جز محمد بن برمک از زندیقان (مانویان) بودند. محمد بن عبیدالله کاتب مهدی نیز زندیق (مانوی) بود و چون به آن مذهب اقرار کرد بامر مهدی کشته شد.

ابن ندیم باز مینویسد به خط بعضی از مانویه خواندم که نوشته بود مأمون خلیفه عباسی نیز از آنان بود ولی دروغ گفته است، و گویند محمد بن عبدالملک زیات نیز زندیق بود.

دین مزدك

نام و نسب

نام او در اغلب مآخذ قدیم مزدك به فتح میم آمده که مشتق از کلیه «مزد» است ولی ابوریحان در آثار الباقیه نام او را «مزدك» یاد کرده است. نام پدر او را مورخان عرب مختلف نوشته اند. ابوحنیفه دینوری او را «مازیار» و ابن مسکویه «قامارد» و ابوریحان بیرونی «همدادان» (بامدادان) نوشته و در منابع پهلوی او را «مزدك بامدادان» (مزدكی بامدادان) یعنی مزدك پسر بامداد نوشته اند.

بنابراین نام و نسب صحیح او را باید مزدك بامدادان خواند.

زادگاه او - جای تولد و زادگاه مزدك را در کتابهای قدیم با اختلاف یاد کرده اند دینوری او را از مردم استخر پارس و ابوریحان بیرونی «نسا» از شهرهای خراسان بین مرو و سرخس، و برخی او را اهل «پسا» (فسا) شهری در فارس دانسته اند. سمعانی در کتاب الانساب مزدك را بقولی اهل خبیص کرمان شمرده و صاحب تبصره العوام ویرا از اهل شهر «تبریز» خوانده است.

محمد جری طبری زادگاه او را در شهر مجهولی بنام «مدریه» Madariya نوشته که احتمالاً ماداریا (مذار) در ساحل شرقی دجله محل فعلی (کوت العماره) باشد حتی در قرن نهم میلادی هم بقول لسترنج در این شهر ایرانیان مسکن داشته اند؛

نام مزدك در کتابهای پهلوی

در تفسیر پهلوی کتاب وندیداد درباره او چنین آمده است «کسیکه با کافر ناپاکی که بزور مردم را از خوردن باز میدارد مانند مزدك بامدادان که..... مردم را بگرسنگی و مرگ میسپرد بجنگد، با «آستوایذات» (یعنی اهریمن مرگ)

جنگیده است.

در تفسیر پهلوی بهمن یشت قسمت اول بندشش تا هشت چنین آمده است:
«در این زمان (انوشیروان) مزدك بامدادان که مردی ناپاك بود بیامد و با پیروان
دین هر مزد به مخالفت برخاست»

و نیز در تفسیر پهلوی بهمن یشت قسمت دوم بخش ۲۲ چنین آمده است: «انوشیروان
مزدك ناپاك پسر بامداد را که دشمن دین بود با کافران دیگر از دین دور ساخت». .
در کتاب پهلوی دینکرد کتاب هفتم بند هفت و ۲۱ در سخن از بیدین ترین بیدنان
آمده که چنین کسی «مانند مزدك» است.

زردشت خورگان

چنانکه معروف است مزدك پسر بامداد در زمان قباد پسر فیروز پدید آمد و
دینی آورد که در آن به اشتراك اموال و زنان قائل بود و قباد دین او را پذیرفت. ولی
از منابع ساسانی و تواریخ اسلامی چنین بر می آید که پیش از ظهور مزدك شخصی بنام
زرتشت خورگان پدید آمده بود و بدعتی در دین زردشتی گذارد و گفت که مردم باید در
اموال و زنان مشترك باشند. از این خبر معلوم میشود که خود مزدك ادعای پیغمبری
نکرده است بلکه وی داعی و پیرو مردی بنام زرتشت خورگان بوده که پیش از
وی یا در روزگار او ظهور نموده و میخواست است اصلاحاتی در دین زردشتی عصر ساسانی
بعمل آورد.

در باره زردشت خورگان طبری مینویسد: که چون خسرو انوشیروان بشاهی
نشت مردی از اهل فسا بنام زردشت پسر خورگان بدعتی در دین زردشت پیغمبر
گذار این مرد مردم را به اشتراك در زن و خواسته دعوت کرد. از کسانی که مردم را بدین
این زردشت میخواندند مزدك پسر بامداد بود سرانجام خسرو انوشیروان زردشت
خورگان و مزدك پسر بامداد را بکشت.

در نهایت الارب فی اخبار الفرس و العرب آمده است که چون ده سال از پادشاهی
قباد بگذشت مزدك بامردی از نجبای ایران بنام زردشت پسر خورگان نزد او آمد
و ویرا به آیین خود خواند.

درفهرست ابن ندیم آمده که خرمیه بردودسته اند: خرمیه پیشین که موسوم به محمره یاسرخ جامگان هستند و پیشوای ایشان «مزدك قدیم» است که آنان را دعوت باشتراك درزن و مال کرد.

اما دسته دوم پیروان «مزدك اخیر» هستند که درروزگار قباد پدید آمد و مردم را بهمین کیش میخواند و انوشیروان او یارانش را بکشت.

مورخی سریانی معروف به «یسوع استیلنس» که معاصر قباد و مزدك بوده از فرقه ای که در دین زردشت پیغمبر بدعت گذارده بودند بنام زردشتگان یاد کرده است که با پیروان زردشت خورگان پیشرو مزدك تطبیق میشود:

مورخی یونانی بنام مالالاس Malalas در گذشته در ۵۷۸ میلادی مینویسد: «درروزگار امپراطور دیو کلسین مردی مانوی بنام بوندس Bundos در روم ظهور کرد. این شخص پیشوای فرقه مذهبی جدیدی بود و با کیش مانوی راه خلاف میسپرد و میخواست در آن دین اصلاحاتی بعمل آورد. از گفتار اوست که خدای خیر باخدای شر نبرد کرد و او را مغلوب نمود از اینرو که پرستش غالب واجب است. این بوندس بایران آمده مردم را به کیش خود خواند. ایرانیان دین او را «تون داریس ثنون» Tondaristhenon یعنی دین خدای خیر گفته اند» شاید مراد از این عبارت در زبان پهلوی «دریست دینان» Deristdênân یعنی دارندگان دین درست و حقیقی معادل «ویه دین» Vehdén (به دین) باشد که زردشتیان خود را به آن لقب مینامیده اند. مالالاس درجایی دیگر قباد را «کو ادس او دراس ثنوس» Koadhes O darasthenos خوانده که صورت صحیح آن: کو ادس او دریس ثنوس یعنی «قباد درست دین» میشود و حاکی از این است که قباد دین مزدك یا درست دینان را پذیرفته بوده است. شاید این اصطلاح اصلی پهلوی داشته و در کتاب خدای نامه آمده بوده است.

بنابر این آیین مزدك همان کیش «درست دین» است که بوندس انتشار داد و میتوان حدس زد که او اصلاً ایرانی و از مانویان از دین برگشته بوده و مدتی برای تبلیغ مذهب خود در روم بسر میبرد و سپس بایران بازگشته است. شاید بتوان نام او «بوندس» را لقبی دانست که بالفظ «بوندك» Bavandagh یعنی بنده پهلوی بی ارتباط

نباشد. یونکر پهلوی دان معروف این کلمه را مشتق از «بنده» گرفته و بمعنی مردم لایم و صبور و موقر تفسیر کرده است. و چون اسم این بوندس در کتاب خداینامه پهلوی احتمالاً «زرتشت» ضبط گردیده بوده است، استیلیتس سریانی نیز بایستی از همو یاد کرده باشد. پس میتوان نتیجه گرفت که «بوندوس» بمعنی ستوده و کامل از ریشه «بنده» بازداشت هر دو يك شخصیت است که همنام پیغمبر مزدیسنی و مؤسس طریقه مانویت جدید در عهد قباد بوده است. از اخباری که در پیش یاد کردیم معلوم میشود شخص دیگری که بنامهای زردشت، بوندس، مزدك پیشین از آنان در بالا یاد شد زردشت پیشرو مزدك پسر بامداد بوده است و همو بوده که اراهل «پسا» (ف) بوده و مورخان بعدها مزدك را اشتباهاً به زادگاه این مرد یعنی (فسا) نسبت داده اند و چون این پیشرو مزدك مجدد دین مانی بوده است از اینرو مورخان روم طرفداران مزدك را نیز مانوی خوانده اند.

از نوشته های مورخان اسلام چنین برمی آید که زردشت خورگان شالوده آیین خود را طرح کرد ولی مزدك مرد عمل بود و دین نور را در میان توده مردم رواج میداد.

پس زرتشت نام اصلی آورنده این دین است و این شخص بازرتشت اسپتمان پیغمبر مزدیسنان همنام بوده است و ظاهراً این همان زردشتی است که در يك کتیبه یونانی در سیرانائيك Cyréne بصورت زرادس Zarades نام او ذکر شده و سخنی از اشتراك در مال و زن در مذهب او رفته است. پس نتیجه این میشود که فرقه مورد بحث ما یعنی زردشتگان یا درست دینان یکی از شعب مانویه بوده اند که تا دو قرن پیش از مزدك در کشور روم تأسیس یافته و بنیادگذار آن يك ایرانی بنام زردشت پسر خورگان از مردم (پسا) «فسا» بوده است و بعداً مزدك هم براه او میرفته است. نویسندگان بیزانسی و سریانی که در شرح کفر و زندقه قباد قلم فرسایی کرده اند کاملاً حقیق داشته اند که پیروان مزدك را مانویه بخوانند.

ظهور مزدك و گرویدن قباد بدین او

در غرر اخبار ملوك الفرس آمده است مزدك دیوی بود بصورت آدمی با

چهره‌ای زیبا و گفتاری دلنشین بهنگام خشکسالی بزرگی که در ایران روی داده بود و مردم از قحطی و گرسنگی میمردند نزد قباد آمد و گفت ای پادشاه اگر کسی پازهر از مار گزیده‌ای دریغ دارد سزای او چیست؟

قباد پاسخ داد سزای او مرگ است روز دیگر مزدك گدایان و مستمندان را برابر کاخ‌شاهی گرد آورد و از قباد پرسید: ای پادشاه چیست سزای کسی که بیگناهی را در خانه‌ای زندانی کرده خوردنی از او دریغ دارد؟

قباد پاسخ داد که سزای او مرگ است. آنگاه مزدك به مستمندان و قحطی زدگان دستور داد که تا انبارهای غله‌شاهی را به یغما برند، آنان نیز چنین کردند و پنداشتند که پادشاه بدرخواست مزدك باین کار رضا داده است. شاه از این کار در شگفت شده بر آشفت مزدك اورا گفت شاها خود در پاسخ‌هایی که به من دادی مردم را به تقسیم آذوقه بین خویش اجازت فرمودی!

چون مردم بسیار بر مزدك گرد آمدند قباد اورا گرامی داشت. فردوسی در شاهنامه در کیفیت ظهور مزدك همین داستان را تکرار کرده گوید:

پیامد یکی مرد مزدك بنام	سخنگوی و بادانش وزای کام
گرا نمایه مردی ودانش فروش	قباد دلاور بدو داد گوش
به نزد شهنشاه دستور گشت	نگهبان آن گنج و گنجور گشت
بدو گفت کانکس که مارش گزید	همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پاد زهر	گزیده نیاید ز تریاک بهر
سزای چنین مرد گویی که چیست	که تریاک دارد درم سنگ نیست
چنین داد پاسخ ورا شهریار	که خونست این مرد تریاک دار
چنین گفت کای نامور شهریار	کسی را به بندی به بند استوار
خورش باز گیری از او تا بمرد	به بیچارگی جان و تن را سپرد
مکافات آنکس که نان داشت او	و این بسته را خوار بگذاشت او
چه باشد بگوید مرا پادشا	که این مرد دانا بود پارسا
چنین داد پاسخ که مسکین تنش	که خونست نا کرده در گردنش

چو بشنید مزدك زمين بوسه داد	خرامان بيامد ز پیش قباد
بدرگاه او شد بانبوه گفت	که جایی که گندم بود در نهفت
بتاراج بدهید يك يك بشهر	بدان تا يکايك بیايد بهر
دویدند هر کس که بد گرسنه	بتاراج بسرند گندم همه
قباد این سخن گوی را پیش خواند	ز تاراج انبار چندی براند
چنین داد پاسخ که نوشه بدی	خرد را بگفتار توشه بدی
سخن هر چه بشنیدم از شهریار	بگفتم بایرانیان خوار خوار
اگر داد گر باشی ای شهریار	دژ انبار گندم نیاید بکسار
ز گفتار او تنگدل شد قباد	بشد تیز مغزش ز گفتار داد
وزان پس پرسید و پاسخ شنید	دل و جان او پرز گفتار دید

ابوریحان بیرونی گوید: «مژدك بن همدادان از اهل نسا که نخست موبدان موبد یعنی تاضی القضاة بود در روز کار قباد ظهور کرد و قایل به ثنویت گشت و روش اشتراك در زن و مال را رایج کرد. قباد با گروه بیشماري کیش او پذیرفتند. بعضی از ایرانیان بر آنند که گرویدن قباد بآیین مزدك از ناچاری بود چه در برابر نفوذ پیروان او یارای مقاومت نداشت. برخی گویند مزدك مردی زیرك بود چون میدانست که قباد عاشق همسر پسر عموی خود شده این آیین را آورد و قباد بجان و دل از نظر مباح گشتن آن زن بر او کیش وی را پذیرفت.»

در سیاستنامه منسوب به خواجه نظام الملک مطالبی راجع به مزدك آمده است که خلاصه آن اینست: «مزدك موبد موبدان بود و نجوم نیکو دانستی و از علم ستاره شناسی چنان دریافته بود که در آخر الزمان کسی ظهور کرده همه دینهارا باطل سازد. غافل از آنکه آن مرد محمد عربی است پنداشت که آن پیغمبر خود اوست. سپس در صد فریب دادن پادشاه و بزرگان برآمد و غلامان خود را گفت که از جایی پنهان تا میان آتشکده نقبی کنند و در آنجا کسی را مخفی میکرد و در موقع لزوم مردی که پنهان شده بود سخنی میراند، و مزدك بر پادشاه و بزرگان چنان وا نمود میکرد که وی آتش را به سخن آورده است. او این کار را معجزه خود قرارداد و گفت من آمده ام

تادین زردشت را تازه گردانم قباد بوی بگروید و از جهت او کرسی زر و مرصع فرمود نهادن او را بر آن بنشان و مردم از روی رغبت یا هوای نفس بموافقت پادشاه به کیش مزدك در میآمدند.»

روایت سیاستنامه برخلاف دیگر روایات فوق از هیچیک از ترجمه‌های خدای نامه اقتباس نشده است. یکی از خصائص این روایت شعبده‌ای است که مزدك برای به سخن آوردن آتش مقدس بکار برده است.

اساس این روایت ظاهراً باید از کتابی درباره مزدك بنام «مزدکنامه» باشد که اصلاً به پهلوی بوده و ابن المقفع آنرا از آن زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده بوده است. ابن ندیم مینویسد که پیروان مزدك به «لقطه» یعنی مردم فرمایه و او باش شهرت داشتند و پیشوای ایشان مزدك قدیم بود.

درباره این اصطلاح یعنی «لقطه» از طرف محققان گفتگوی بسیار رفته فلو گل میگوید منظور از لقطه کود کان بی پدر و مادر و متروک است که به جهت نداشتن علاقه خانوادگی و تربیت صحیح بدین مزدك در آمده بودند یا شاید بطوریکه در فصل خانواده سابقاً شرح دادم این اشخاص کسانی بودند که از روابط نامشروع مردم پیدا شده مزدك را حامی و پدر خود پنداشته بودند. تاریخ ظهور مزدك بطور تحقیق معلوم نیست ولی قریب به یقین میتوان گفت که کیش وی در آغاز پادشاهی قباد شیوع یافته بوده است زیرا «آناستاز» امپراطور روم شرقی در همان اوایل سلطنت خود (۴۹۱ میلادی) که دو سال پس از جلوس قباد به تخت پادشاهی بود گرویدن قباد را به بدعت‌های تازه شنیده بوده است، از اینرو میتوان حدس زد که ظهور مزدك در اوایل قرن پنجم میلادی بوده است.

ظاهراً مقصود قباد از گرویدن به کیش مزدك ضعیف نمودن طبقه موبدان و اعیان بود که در آن روزگار قدرشان بسیار زیاد شده بود.

چنانکه در قسمت تاریخی دیدیم فیروز پدر قباد در ۴۸۴ میلادی در جنگ با هیاطله کشته شد بلاش برادر فیروز که اندکی پس از کشته شدن وی بتخت نشست نتوانست با موبدان که با بزرگان و اعیان همدست بودند راه برود. و چون خزانه

کشور نیز تهی بود نمی توانست سپاهیان را با خود همراه کند، از این روستا انجام موبدان و بزرگان وی را از تخت بزر آورده کور کردند و قباد پسر فیروز را (۴۸۸ یا ۴۸۹ میلادی) بتخت نشاندند. قباد که در این زمان بسیار جوان بود چون خود را در برابر موبدان و بزرگان ناتوان دید و میدانست که اگر برخلاف سوخوا و بقولی پسر او زرمهر که از خانواده قارن بود و اداره امور مملکت را بتمام معنی در دست داشت در صدد اقدامی بر آید ممکن است مانند عمویش بلاش از دیده گان محروم گردد، لذا ظهور مزدك که آنرا هم عکس العمل همان پیداد گری موبدان و بزرگان و توانگران باید دانست غنیمت شمرده و سلسله جنبان این مذهب جدید گردید که بطور مستقیم دشمن توانگران و خاندانهای کهن و موبدان بشمار میرفت.

نسبت اشتراك درزن و مال بمزدك

اغلب مورخان قدیم قول با اشتراك درزن و مال را بمزدك نسبت داده و او را مردی اباحی و شیوعی معرفی کرده اند اینك، به تحقیق این دو امر پرداخته می خواهم. بینیم که تا چه حد این دو نسبت صحیح بوده است.

یسوع استی لیتس Josua styLits که تاریخی بزبان سریانی در حدود سال ۵۰۷ میلادی نوشته است از وقایع سالهای ۴۹۴ تا ۵۰۶ میلادی سخن میراند می نویسد: «ولاش (بلاش) که پس از فیروز به تخت نشست چون برای پرداخت حقوق سپاهیان پولی در خزانه نداشت و موبدان زردشتی را نیز بجهت آنکه او میخواست قوانین مذهبی ایشان را نسخ کند و در شهرهای ایران برای مردم گرما بدها بسازد بر خود خشمگین ساخته بود، از پادشاهی خلع و کور شد. بزرگان پس از وی قباد پسر فیروز را پادشاهی برداشتند. این شاهنشاه از آنستاز Anastase امپراطور روم برای تأمین مخارج کشور مبالغی برسم كمك مالی خواست و او را تهدید کرد که هرگاه آن پول را نفرستد بروم لشکر خواهد کشید اما امپراطور چون از رفتار ناپسندیده او آگاه شد و دانست که او ارتداد پلید مجوسی زردشتی را که امر با اشتراك درزنان می نمود و مطابق آن هر کس میتوانست با هر زنی که بخواهد نزدیک شود از نو قائم ساخته و با ارمنیان به بهانه آنکه آتشکده ندارند ستمکاری روا می داشت درخواست او را رد کرد و پیغام داد تا شهر نصیبین

بروم تسلیم نشود قبول درخواست وی ممکن نیست.»

پرو کوپیوس Procopius نویسنده مشهور رومی و مورخ ژوستینی نین Justinien در اوایل قرن پنجم که کتابی درباره جنگهای ایران و روم نوشته درباره قباد می نویسد «چون قباد قوانین جدیدی وضع کرد که از آن جمله یکی مشترك بودن زنهادر میان مردان بود، مردم را ناپسند افتاده بروی شوریدند و او را از شاهی برداشته به بندافکندند». آگاثیاس Agathias مورخ یونانی در گذشته در ۵۸۳ میلادی درباره قباد می نویسد: «قباد در زندگی مردم انقلاباتی پدید آورد عادات دیرینه را دگرگون ساخت، میگویند این پادشاه اجازه داده بود که زنان بتمام مردان بلااستثناء تسلیم شوند. وبگمان من اتخاذ این طریقه مبتنی بر دلایل عقلی سقراط وافلاطون نبوده وشاه ایران با وضع این قانون به فایده ای که بنا بر دلایل فلاسفه مزبور از این طریقه مقصود است توجه نداشته است. قانون قباد اجازه میداد که مردان بدلخواه خویش با زنان شوهر دار معاشرت ونزدیکی کنند، چنانکه وضع این قانون موجب گناهکاری شد و هر چند حکام ایرانی آشکارا از آن اظهار تنفر کردند و دوام آن رسوایی را تحمل ناپذیر شمرند سودی نبخشید عاقبت مردم براو شوریده و او را از پادشاهی خلع کردند و به بند انداختند.»

یعقوبی از مورخان اسلام در قرن سوم هجری می نویسد: چون خسرو انوشیروان پادشاهی نشست مزدك را که آیین تازه ای آورده و عموم مردم را در زن و خواسته شريك ساخته بود بکشت.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی مینویسد که: در زمان پادشاهی قباد مردی بنام مزدك پدید آمد که آیین زندیقان و مانویان را در میان مردم نشر داد و آمیزش با زنان را آزاد کرد چنانکه هیچکس مانع عیاشی دیگران نمیتوانست شد در این زمان مندر بن ماء السماء بر حیره فرمانروایی داشت. قباد ویرا پذیرفتن کیش مزدك خواندولی او پذیرفت آنگاه قباد حارث بن عمرو را بقبول دین مزدك دعوت کرد او اجابت نموده بجای مندر نشست.

ثعالی چنانکه در پیش از وی نقل کردیم نوشته است: که بر اثر دین مزدك که

در روزگار قباد پدید آمد کسی مالک زن و مال خود نبود و فرزندان خود را نمی شناخت .
ابوریحان بیرونی مینویسد که : مزدك روش مشترك بودن زن و خواسته را رایج
کرد و پیروان بیشمار بدست آورد .

در تاریخ طبری و سیاستنامه و فهرست ابن ندیم و بسیاری از کتب تاریخ اسلامی
چنین آمده و مزدك را به اشتراك در زن و مال منسوب داشته اند .

در کتاب دبستان المذاهب که اخبار را جمع به مزدك را از ملل و نحل شهرستانی
گرفته آمده که : مزدك میگفت موجب جنگ و نزاع میان افراد بشرو وجود زن
و خواسته است، پس باید اشتراك زنان را حلال داشت و اموال را بین همه تقسیم کرد
و بهر فردی از زن و خواسته نصیبی داد همچنان که مردم آب و آتش و چرا گاه را بین
خود تقسیم میکنند . و هم در این کتاب آمده است که از عدالت دور است که همسر
مردی زیبا و ماهر و باشو و زوجه دیگری زشت، مطابق قوانین عدالت و تقوی باید شوهر
زن زیبا زوجه خود را چند روزی بشوی زن زشت و وا گذارد و در عوض همسر او را
تصاحب نماید . و نیز گوید روا نیست که مردی توانگر و صاحب حشمت باشد
و دیگری در نیاز و تنگدستی بسربرد، مرد متدین باید نقدینه خود را بین همکیشان خویش
تقسیم نماید .

این اخبار ما را در شگفتی می اندازد که چگونه مزدك که کشتن حیوانات را
در مذهب خود ممنوع داشته و خود بزهد و ریاضت میگذرانید قائل به اباحه زنان
بایستی شده باشد . شاید این نظام جدیدی که آورده اصلاح تازه ای در وضع اجتماعی
مردم و بهبود حال ایشان بوده است که موبدان و بزرگان و دشمنان شاه و مزدك آن
اصلاحات را تخطئه کرده و تبلیغات سوئی در اطراف آن نموده و قباد را به اشتراك در زن
و مال یعنی اباحه و فکرشوئی منسوب کرده باشند . مأخذ این روایات اسلامی
غالباً از خداینامه یعنی کتاب شاهنامه پهلوی است که در آن کتاب قلم در کف دشمن
بوده است .

روایتی از او تو کیوس Eutychius سعید بن بطریق از آباء مسیحی اسکندریه
در گذشته در ۳۲۸ هجری در کتاب التاريخ المجموع علی التحقيق والتصدیق رسیده

که بکلی باروایات فوق اختلاف دارد و گمان میرود بحقیقت نزدیکتر باشد و آن روایت اینست: «مزدك میگوید که خدا ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را بطور مساوات و برابری میان خود تقسیم کنند و کسی از دیگری بیشتر نداشته باشد. لیکن مردم بهمستم میکنند و هر کس خویشان را بر برادر خود ترجیح میدهد مامیخواهیم در این کار نظارت کرده مال درویشان و فقیران را از توانگران گرفته به تهیدستان دهیم یعنی آنچه اغنیا زیاده بر حاجت خود دارند به بی چیزان بسپاریم. و هر گاه کسی را اموال و زنان و بردگان و متاع زائد باشد ما آنچه را که زائد است گرفته بین دیگران قسمت خواهیم کرد تا کسی را بر دیگری امتیازی نماند».

بقول طبری و شهرستانی: «مزدك می گفت چون علت اصلی کینه و ناسازگاری در جهان نابرابری مردمان است پس باید عدم مساوات را از میان برداشت. چون خداوند کلیه وسائل معیشت را در دسترس مردمان قرار داده تا افراد بشر آنرا بتساوی بین خود قسمت کنند بقسمی که کسی بیش از دیگر ممنوعان خود نداشته باشد. نابرابری و عدم مساوات در گیتی از آن بوجود آمده که هر کس میخواسته تمایلات و طمع خود را از کیسه برادر خود اقناع کند، اما در حقیقت هیچ کس حق داشتن خواسته وزن بیش از دیگر ممنوعان خود را ندارد. پس باید از توانگران گرفت و به تهیدستان داد. تا بدین وسیله نابرابری قهری و جبری از بین رفته مساوات و برابری دوباره در جهان برقرار گردد و وزن و خواسته مانند آب و آتش و چرا گاهها در دسترس همگان بالاشتراك قرار گیرد، این عمل چیزی است که خداوند فرموده و نزد او پاداش عظیم دارد. گذشته از اینها دستگیری مردمان از یکدیگر عملی است قابل توجه و باعث خشنودی خداوند» پس بآسانی میتوان فهمید که چرا دشمنان، این فرقه شیوعی مزدکی را عموماً متهم با باحه و ترویج فحشاء کرده اند در صورتیکه این کارها خلاف اصول اخلاقی و نوع دوستی مزدك که داعیه يك اصلاح عظیم اجتماعی داشته بوده است. در باب رابطه ما بین مزدك با قباد جز قول ثعالبی و فردوسی که داستان قحطی را نقل میکند سندی موثق در دست نداریم. ولی بعید نیست آن داستان که در پیش گذشت حکایت از حقیقتی تاریخی کند. اتو کیوس Eutychius یاسعید بن بطریق هم از این قحطی یاد کرده و گفته است: در دهمین سال سلطنت قباد قحطی روی داد.

ممکن است فقر و بیچارگی که بر اثر این بلیه بوجود آمد تقسیم غیر عادلانه ثروت را در جامعه ایران که در آن کلیه بزرگان و هیأت حاکمه و طبقه ممتاز موثر بوده اند آشکار کرده، و این وضع به مردم جرأت بیشتری داده و در عین حال شاه را با اصلاحات جسورانه واداشته باشد.

اما درباره اشتراك زنان معلوم نیست که قوانین قباد راجع به ازدواج چگونه بوده است هیچيك از منابع مدعی نیستند که قباد ازدواج را منسوخ کرده باشد، از این گذشته چنین تصمیمی در عمل غیر قابل اجراست. شاید او با وضع قوانین جدید توانگران را از تعدد زوجات بازداشته و مقرر کرده باشد که هر کس بیش از يك زن نگیرد تا در امر زناشویی بین همگان برابری باشد.

یا شاید او يك نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد، چنین عملی کاملاً ساده و عبارت از توسعه و تأویل بعضی از فصول فقه ساسانی در باب مناکحات و رفع برخی از قیودات آن بوده است. چنانکه در باب حقون خانواره دیدیم در آن روزگار مردم میتوانست زن یا یکی از زنان و حتی زن عقدی و ممتاز خود را به عاریت بمرد دیگری بدهد.

از طرفی در هیچيك از منابع عصر قباد یادی از قوانین او درباره اشتراك اموال بمیان نیامده است فقط در خداینامك از چنین کارهایی سخنی رفته است ولی این بدعتها آنقدر نباید اهمیت داشته باشد که نظر ناظرین بیزانسی و سریانی را جلب کند، شاید هم این اقدامات عبارت از وضع مالیاتهای سنگین بر توانگران و بزرگان کشور بمنظور بهبود زندگی تهیدستان بوده باشد.

نولد که معتقد است که گرویدن قباد به مزدك و حمایت از مزدکیان برای درهم شکستن قدرت موبدان و اشراف بوده است.

فلسفه مزدك

گذشته از اصول مزبور مطالبی راجع به فلسفه دین مزدك در ملل و نحل شهرستانی آمده که ذیلاً بشرح آنها میپردازیم:

شهرستانی گوید که عقاید مزدکیان شباهت بسیاری به آراء مانویان دارد. مزدك مانند مانی بدواصل نیکی و بدی و روشنایی و تاریکی معتقد بود، با این فرق

که مزدك اعتقاد داشت که کارهای نور از روی اراده و اعمال تاریکی از روی عدم اراده و اتفاق و خبط است. و نوردانای حس کننده و ظلمت نادان کوراست رهایی نور از ظلمت بر حسب اتفاق و بدون قصد و اختیار صورت خواهد گرفت. از این رو در آیین مزدك نور بر ظلمت برتری داشت و بقول مالالاس که در پیش آر آن یاد کردیم چون خدای خیر بر خدای شر چیره شد پس خدای غالب را باید ستود. اما این چیزی مطلق نیست زیرا عالم مادی که مخلوطی از دو اصل قدیم است باقی است و مقصد نهایی تکامل این عالم نجات ذرات نور است که در ذرات ظلمت آمیخته است. و این همان عقیده مانویان در مبارزه با ظلمت است مانی می گفت نور را پنج عنصر است از این قرار: ائیر، نسیم، روشنایی، آب و آتش، ولی مزدك عقیده داشت نور فقط سه عنصر بیش نیست و آن: آب و آتش و خاک است که چون بیامیزد از آن مدبر خیر و شر حادث شود. اگر چه شهرستانی در بیان مفهوم مخالف این عقیده ساکت است ولی بقرینه میتوان گفت چنانکه در عقاید مانی ظلمت هم پنج عنصر داشته، مزدك نیز سه عنصر ظلمانی معتقد بوده که مدبر شر از آن سه بیرون آمده است، چنانکه مدبر خیر از عناصر نورانی پیدا شده بود.

مراد از مدبر خیر خدای نور است که در اصطلاح مانوی او را پادشاه نور میخوانده اند.

مزدك معتقد بود که عالم روحانی نیز مانند عالم جسمانیست و خداوند آسمانها بر تختی بالانشسته چنانکه خسرو در این عالم بر تخت می نشیند و در پیشگاه او چهار زوران Zoran یا قوای اربعه که عبارت از: تمیز، فهم، یاد (حافظه) و شادی، باشند ایستاده اند چنانکه در نزد پادشاه چهار کس: موبدان موبد، هیربدان هیربد، اسپهبد و رامشکر حضور دارند. این چهار نیرو کارهای جهان را بدست یاری هفت وزیر اداره میکنند که آنها را: سالار، پیشکار، بالون، پروان^(۱)، کاردان، دستور، کودك (غلام) خوانده است و این هفت در دوازده تن از روحانیون دور میزنند که آنها از این قرارند: خواننده، دهنده،

۱- پروان شاید صورتی از پروانك باشد که در زبان پهلوی بمعنی رئیس و مامور یا کارپرداز است و مانویان آن را بوجودی ربانی اطلاق کرده اند اما «بالون» را صاحب دبستان المذاهب «با نور» نوشته و محتمل است که تحریف بارور «باربر» بمعنی حمال باشد.

ستاننده ، برنده ، خورنده ، دونده ، خیزنده ، کشنده ، (زنده) کننده ، آینده ، شونده ، پاینده.

در هر آدمی که این چهار نیرو و هفت وزیر و دوازده روحانی گرد آید در این عالم سفلی ربانی میشود و همه گونه تکلیف از وی ساقط میگردد.

اما خسرو در عالم بالا توسط حروفی حکمفرمایی میکند که مجموع آنها اسم اعظم است و آنکه بتواند این حروف را تصور کند راز بزرگ یاسرا کبر بروی گشاده خواهد گشت و آنکه از آن راز محروم گردد در جهت مخالف چهار نیروی روحانی (زوران)، در چهار عقده روحی: نادانی، فراموشی، کودنی و اندوه خواهد ماند.

مزدك مردم را از دشمنی و کین و جنگ باز میداشت و میگفت سبب این اعمال در جهان زن و مال است، از این رو مردم باید در بهره گرفتن از زن و مال با هم انبار و شریك باشند. چنانکه در آب و آتش و چرا گاهها با هم شریکند.

گویند که مزدك امر به خود کشی داد تا نفس را از شر و آمیختن بظلمت برهاند (شاید مراد از خود کشی کشتن شهوات و غضبها و امیال نفسانی باشد).

ابن ندیم صاحب الفهرست گوید: از کارهای مزد کیان نیکو کاری و پرهیز از کشتن دیگران و ریاضت نفس است و آنان را روش خاصی در مهمانداری است که هیچ يك از طوایف را نیست و آن چنان است که هر گاه کسی را مهمان کنند هر چیز را که بخواهد از او دریغ نخواهند داشت و این مذهب مزد کی است که در زمان قباد پدید آمد.

ابوریحان بیرونی از آثار الباقیه گوید که «از احکام مژدك (مزدك) منع ذبح چهار پایان است و گوید باید گذاشت که آنها به اجل خود بمیرند» چنانکه خوردن گوشت در کیش مانی برای «برگزیدگان» ممنوع بود در دین مزدك نیز چنین بود. این گفته ابوریحان را این عبارت اوستاد کتاب و ندیداد تأیید میکند: در آنجا صحبت از کسانی است که با «استویذات» یعنی دیومرگ پیکار میکنند از جمله این کسان کسی است که با کافران ناپاکی میستیزد که از خوردن خوداری میکنند» در تفسیر پهلوی و ندیداد این شرح بر عبارت اوستا افزوده شده است «کسی که با کافران ناپاکی میستیزد که مردم را از خوردن باز میدارند، مانند مزدك با مدادان که مردم را تسلیم

گرسنگی و مرگ میکند، چنین کسی با استویذات (دیومرگ) نبرد میکند.
بنابر زوایت ابن الاثیر محصولات حیوانی مانند: خوردن تخم مرغ و شیرو کره
و پنیر برای مزدکیان مباح بوده است.

خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم لقب پیروان مزدک را زندی دانسته که
منسوب به «زند» باشد و گوید معرب آن کلمه زندیق است و جمع آن زندقه میشود.
قلقشندی نیز در صبح الاعشی مزدکیان را منسوب به زندقه دانسته و آنان را از فرق مانویه
بشمار آورده و مینویسد که خسرو انوشیروان مزدک و پیروان او و مانویه را بکشت.
ابن کمال پادشاه (در گذشته در ۹۴۰هـ) در رساله فی تصحیح لفظ زندیق رای
فیروز آبادی را که زندیق را با توجه به دین مزدک معرب «زندین» پنداشته، بی وجه
دانسته است و گوید که «زنده» اسم کتابی است که مزدک در زمان قبّاد آورده و این
کلمه را معرب کرده زندیق گفتند و مزدکیه غیر از مانویه اصحاب مانی هستند.
بسیاری از نویسندگان عرب کتاب «زند» (زنده) را شرح اوستا دانسته اند که مزدک
در آن برای خود مذهب زردشت را تأویل کرده است.

در فارسنامه ابن البلیخی آمده است، که «انوشیروان مدبران را حاضر کرد
بحضور بزرجمهر، گفت بدانید این مزدک ملک می طلبد و پدرم از کار او غافل بود
و مثل او همان مانی زندیق است که جدما بهرام بن هرمز او را بکشت».
آلمدی در ابکار الافکار مینویسد که ثنویه (دو گانه پرستان) بر پنج فرقه اند:
مانویه، مزدکیه، دیصاینه، مرقونیه، کینونیه.

ابن فقیه در هنگام صحبت از فرهان و آتشکده آذر گشنسب که در فرهان بوده
میگوید: یکی از کارهای مزدک پس از آنکه قباد را فرمانبردار خود دید آن بود که
بوی گفت: سزاوار آنست که همه آتشکده ها را باطل سازی جز سه آتشکده که
«آذر خره، آتشکده جمشید و آذر گشنسب» در آذر بایجان می باشد قباد هم چنین کرد
و آتش فرهان را که آن آذر گشنسب نام داشت به آذر بایجان بردند و دو آتش را با هم
یکی کردند تا آنکه پس از کشته شدن مزدک مردم باز آتش ها را بجای خود پس-
آوردند.»

ابن ندیم در فهرست خود از جمله کتبی که به ابن المقفع نسبت میدهد « کتاب مزدک » است که ظاهراً وی آنرا از پهلوی به عربی نقل کرده بوده است.

در کتاب لغت برهان قاطع در ماده « دیسناو » آمده که « آن کتابی است از تصانیف مزدک در اثبات مذهب خودش » در کتاب دبستان المذاهب منسوب به محسن فانی کشمیری که بین سالهای ۱۰۲۰ تا ۱۰۸۱ هجری میزیسته در ذکر عقاید مزدکیان از کتاب مزبور نام برده شده است. اکثر مطالب دبستان المذاهب ترجمه و تفسیر مطالب ملل و نحل شهرستانی درباره مزدک است وی می نویسد که « فرهاد و شیراب و آیین و هوش پویای کیش او بودند (یعنی بدین مزدک دز آمده بودند) و دیگر محمد قلی کرد و اسمعیل بیک گرجی و احمدای تیرانی بکیش ایشان گراییدند و تیران دهی است از اعمال اصفهان و از ایشان شنیده شد که اکنون مزدکیان در لباس گبری نیستند، در میان اهل اسلام پنهان شده رهسپر کیش خویشند و کتاب مزدک را که موسوم است به « دیسناد » بنامه نگار نمودند. پارسی باستانی است و آنرا جد آیین هوش شکیب بزبان معروف پارسی هم ترجمه کرده، و فرهاد مردی بود دانا و نزد اهل اسلام خود را محمد سعید نامیدی، و شیراب خویش را شیر محمد خواندی و آیین خود را محمد عاقل باز نمودی و چون در علم خویش ماهر بودند نامی « دیسنادی » هم داشتند »

اینک این سؤال پیش می آید که آیا مأخذ شهرستانی همین کتاب مزدکی « مزد کنامه » یا « دیسناد » نیست؟

ولی این امر بنظر مشکل می آید، زیرا اگر چنین کتابی وجود داشت چگونه با کمال اهمیت آن مورخان و نویسندگان ایرانی و عرب از آن یاد نکرده اند !

آیا می توان تصور نمود که کلمه « دیسناو یا دیسناد » مصحف کلمه « در یست دینان » پهلوی یعنی آیین زردشت خورگان که در پیش از آن یاد کردیم باشد؟
ظاهراً مأخذ رضا قلی خان هدایت هم که در فرهنگ انجمن آرای ناصری می نویسد که « دیسناد » نام کتاب مزدک است و آیین شکیب آنرا به پارسی ترجمه کرده

است همین «دبستان المذاهب» باشد. شهرستانی می نویسد: مزدکیان چهار فرقه بودند که: کوزکیه و ابومسلویه و اهانیه و اسپیدجامکیه باشند و کوزکیه بنواحی اهواز و پارس و شهر زورند، سه فرقه دیگر در نواحی سغد و سمرقند و چاچ و ایلاق از نواحی ماورالنهرند.

سرانجام کار مزدکیان

قباد با اشاره مزدک برای دستگیری و کمک فقرا در هنگام قحطی اصلاحاتی کرد که همه مبتنی بر عدل و احسان و رحم و شفقت بود ولی نمی توان گفت که این پادشاه کاملاً پیرو مزدک بوده است یا نه؟ همیقتدر می توان گفت که تاحدی اخلاق و انسان دوستی مزدکیان در او موثر واقع شد، اما موبدان و بزرگان که از تمایل قباد بمزدکیان دلی پر کین داشتند و با هر چیزی که بوی مانویت میداد مخالف بودند مردم پایتخت را به بهانه اینکه قباد زندیق یعنی مانوی است و گوشت نمی خورد برانگیخته فتنه ای برپا ساخته او را از پادشاهی برداشتند، و بزرگان انداختند و برادرش جاماسب را بجای او نشاندند. ولی قباد از زندان گریخت و بنزد پادشاه هباطله (هبتالیان) رفت و با کمک او دوباره بر تخت نشست پس از اینکه قباد دوباره سلطنت خود را باز گرفت معلوم نیست که دیگر چندان در تقویت مزدک کوشیده باشد.

ولی کیش مزدک هر روز بیشتر شیوع می یافت و اشاعه آن نه تنها در میان طبقه عوام و فقیر بود بلکه در میان سایر طبقات نیز رواج می یافت. چنانکه بقول مورخان عرب منذربن امرء القیس یعنی منذر سوم پادشاه حیره چون حاضر نشد بامر قباد دین مزدک را بپذیرد خلع شد و حارث بن عمر بن هجر کل المرار کندی که دین مزدک را پذیرفته بود بجای وی نشست. دیگر آنکه کیوس پسر مهتر قباد که فرمانروای پتسخوارگر (طبرستان) بود دین مزدک را پذیرفته بود و محقق است که تا بیست و پنج سال پس از بتخت نشستن دوباره قباد دین مزدک قدرت و رونق کامل و روزافزونی داشته است. عاقبت مزدکیان خود را باندازه ای نیرومند یافتند که آغاز به ترتیب مراتب روحانی خود نموده یک تن رئیس روحانی انتخاب کردند. بنا بر روایت مالالاس این رئیس روحانی اندرز Andarzar نام داشت. ثئوفانس نام او را بیونانی اندرزرس

Andarzaros نوشته و نولد که تلفظ صحیح و اصلی آنرا «اندرزگر» دانسته که در زبان پهلوی بمعنی مشاور و معلم است؛ در کتب عربی معرب آن «اندرزغر» آمده است. تئوفانس Théophanes از نویسندگان روم شرقی که در ۸۱۸ میلادی در گذشته وژان مالالاس از نویسندگان یونانی مقیم انطاکیه که تاریخی تاسی و پنجمین سال سلطنت انوشیروان نوشته سرانجام کار مزدکیان را از قول بستگر Bastagar نامی که پس از این حوادث بدین مسیح گرویده و نام تعمیدی تیموتئوس Timotheus را پذیرفته است چنین نقل کرده اند:

تئوفانس نوشته «اما پسر فیروز (یعنی قباد) پادشاه ایران در یک روز هزاران تن از پیروان مانی را باریس مذهبی ایشان (اندرزرس) و مشاوران ایرانی که کیش ایشان را پذیرفته بودند بکشت. چه پیروان مانی (یعنی مزدکیان) به فتاسوارسان Phtasuarsan (که مقصود پتیشخوارشاه یعنی شاه طبرستان که کیوس نام داشت) و از زمبیکه Zambyke دختر قباد بوجود آمده و بدین آنان گرویده بود پیغام فرستادند که پدر تو پیراست اگر او بمیرد موبدان یکی از برادران ترا پادشاه خواهند کرد. ما می توانیم پدر ترا راضی کنیم که از پادشاهی کناره گیرد و ترا بجای خو و پادشاهی نشاند تا تو بتوانی بنیاد آیین مارا درهمه جا استوار کنی. کیوس وعده داد که هر گاه پادشاهی رسد بخواست ایشان کار کند. قباد چون از این امر آگاه شد فرمان داد تا برای پادشاه کردن پسرش فتاسوارسان (کیوس) مجلسی ترتیب دهند و پیروان مانی (یعنی مزدکیان) را فرمان داد که با اندرزرس رئیس مذهبی و زنان فرزندان خود در آن مجلس حاضر شوند. گلونازس Glonarses موبدان موبد و دیگر موبدان واسقف مسیحیان موسوم به بازانس Bazanes را که با سمت پرشگی طرف اعتماد و احترام قباد بود دعوت کرد سپس روی به پیروان مانی کرده گفت «کیش شما مرا خوش آمده است و می خواهم درزندگی خود پادشاهی را به پسر خویش فتاسوارسان (کیوس) بسپارم پس شما همگی بیکسو گرد آید تا او را پادشاهی برگزینم. پیروان مانی (مزدکیان) از این سخنان خوشدل شده با اطمینان فراوان از حاضران جدا

شدند پس از آن سپاهیان را به مجلس خواند و همه آن قوم را با اندرز گریشان در پیش چشم موبدان موبد و اسقف مسیحیان از دم تیغ گذرانید آنگاه فرمانهایی بسرائر کشور فرستاد تا هر جا از پیروان مانی (مزدکیان) کسی را ببابند بکشند و اموال ایشان را بسود خزانه پادشاهی ضبط کنند و کتابهای آنان را در آتش بسوزانند. این واقعه را باختصار نوشته و گوید: «در این زمان آیین مانویان (مزدکیان) باز در ممالک ایران رواج یافت پادشاه ایران چون از این امر آگاه شد خشمگین گشت و موبدان ایران نیز خشمگین شدند، چه پیروان مانی (مزدکیان) رئیس مذهبی بنام اندرززار Andarzgar بر گزیده بودند پس قباد آن را دستگیر کرد و بفرمود با اندرز گریشان به مجلسی آوردند و همه را از دم تیغ گذرانید و دارایی آنان را ضبط کرد و معابدشان را به مسیحیان داد و احکامی بنواحی کشور فرستاد تا پیروان مانی (مزدک) را بکشند و کتب آنان را نیز در آتش بسوخت». اینکه مالالاس نوشته که شاه معابد مزدکیان را به مسیحیان برای ساختن کلیسا داد باید بقید احتیاط تلقی شود.

واقعه قتل پیروان مانی (مزدکیان) صریحاً در تاریخ سدرنس Cedrenos که در اواسط قرن پنجم هجری میزیسته و در تاریخ زناراس Zonaras در گذشته در ۵۲۵ هجری که هر دو از مورخان روم شرقی می باشند نقل شده است.

همین موضوع در ترجمه ارمنی میشل سریانی (پاتکانیان Patkanian) نیز دیده میشود در کتاب اخیر «فتاسوارسان» (کیوس) بابرادرش خسرو انوشیروان اشتباه شده است.

بنابر منابعی که اصل آنها از خدایانه است و منابعی که مأخوذ از افسانه مزدک می باشد در آن مجمع مباحثات مذهبی بسیار شده مؤید این مطلب بهمن یشته پهلوی است که مطالب آن در این باره ظاهراً نقل از یکی تفاسیر اوستا است که در زمان ساسانیان نگاشته شده است.

این قبیل مناظرات ظاهراً در هر موقع که قلع فساد یکی از فرق ضاله لازم میشد متداول میگرددیده است.

باری دولتیان روشی را که بارها آزموده بوده پیش گرفتند انجمنی از روحانیان

دعوت کردند و اندرزگر مزدکیان را بادیگر پیشوایان ایشان بدانجا خوانند تا در مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. قباد شخصاً مجلس را اداره میکرد اما خسرو که بولایت عهدی معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان و برادرش کیوس میدید تمام هم خود را مصروف داشت تا کار را طوری پایان رساند که ضربتی قطعی و هولناک بمزدکیان وارد آورد. پس چند تن موبدانی که در کار سفسطه آزموده بودند دعوت کرد که نام ایشان در بهمن‌یشت چنین آمده است: ماهدازان (پسر ماهداد) و یه شاهپور، دادهر مزد، آذر فرنبغ، آذر بد، آذر مهر، بخت. آفرید، بقول تئوقانس موبدان موبد گلو نازس Glonazes و بازانس Bazanes اسقف مسیحیان ایران که در این حادثه بازداشتیان همدستان شده بود در این انجمن حضور داشتند، طبعاً مدافعان کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند در این میان فوجی مسلح تیغ بر کف به مجلس درآمدند و آن طایفه را با اندرزگرایان که ظاهراً خود مزدک بوده قتل‌عام کردند.

روایت فردوسی درباره سرانجام مزدکیان چنین است: پس از گرویدن قباد بمزدک بر شمار مزدکیان هر روز افزوده میشد با اینهمه خسرو حاضر بقبول کیش مزدک نمیشد و در مقابل اصرار پدر در روزی که مزدک صد هزار تن از پیروان خود را برای نمایش دادن به قباد گرد آورده بود خسرو پنج‌ماه مهلت خواست و نزد هر یک از موبدان بزرگ که در اکناف کشور بودند کس فرستاد و آنان را احضار کرد تا با مزدک مناظره نمایند و از پدرش قباد عهد گرفت که اگر موبدان بر مزدک چیره گشتند خسرو هر کار که خواهد با مزدکیان تواند کرد.

گواگرد زرمهر و خراد را فرایین و بندوی و بهزاد را

در این میان هر مزدوپیر از اردشیر خوره و مهر آذرپارسی باسی‌تن از پیروان خود از اصطخر برسیدند مجلس باشکوهی فراهم شد و مناظره بین موبدان موبد و مزدک در گرفت مزدک مجاب شد و قباد بنا به عهدی که کرده بود او را باسی هزار مزدکی بخسرو وا گذاشت. خسرو آن سی هزار تن را در باغی که نزدیک کاخ شاهی بود برده و سرهای آنان را باژگونه چون درخت در خاک نشاند و بکشت و مزدک را نیز نگوئسار بدار

آویخته تیر باران کرد.

مورخان اسلام که از آنان در پیش یاد شد بدون استثناء قتل عام مزدکیان را پس از مرگ قباد و در آغاز پادشاهی خسرو انوشیروان نوشته اند. ظاهراً این قول که ماخذ آن خدانیامه است صحیح نباشد و چنانکه از قول مورخان رومی و یونانی که معاصر ساسانیان بوده اند نقل کردیم قتل مزدکیان بایستی در زمان قباد پدر انوشیروان اتفاق افتاده باشد. این قتل عام بیش از دو سال و نیم پیش از بر تخت نشستن خسرو انوشیروان واقع شده یعنی در اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل سال ۵۲۹ میلادی روی داده است. و جلوس انوشیروان بطور تحقیق در سیزدهم ایلول (سپتامبر) ۵۳۱ میلادی بوده است.

در سیاست نامه منسوب به خواجه نظام الملک که مأخذ مستقلى درباره مزدك در دست داشته شمار مزدکیان را در روز کشتار ایشان دوازده هزار تن مینویسد و نیز آورده است که انوشیروان پس از آن واقعه پدرش قباد را بندگان خود را پادشاه خواند، که البته این روایت صحت ندارد زیرا خطای مورخان اسلام را بیشتر باید مبنی بر آن دانست که گمان میکردند خسرو انوشیروان از همان روزگار پدر دارای قوت و قدرت زیادی بوده است.

ثعالبی که اساس روایات او و ابن الاثیر در این باره از کتاب تاریخ کمشده ابن خردادبه گرفته شده است درغرر اخبار ملوک الفرس مینویسد :

پس از مباحثه بین موبدان بزرگ و مزدك پیروان مزدك خشمگین شده خواستند در همانجا قباد و خسرو انوشیروان را بقتل برسانند، و هر روز نفوذ و قدرت ایشان بیشتر میشد روزی مزدك بر قباد وارد شد و ملکه مادر انوشیروان را در کنار او دید، قباد را گفت اورا بمن واگذار تا من کام خود را ازو بستانم. قباد که بمذهب او بود گفت بگیر انوشیروان برخاسته التماس بسیار کرد سودمند نیفاد ناچار پیش رفته پای مزدك ببوسید تا مزدك بر سر رحم آمده از مادر او در گذشت. انوشیروان در اثر این واقعه کینه مزدك را در دل داشت تا روزی بازعام داد و گفت از خدا دوچیز میخواستم یکی آنکه مندر را که در زمان پدرم قباد از پادشاهی حیره بر کنار شده بود دوباره

پادشاه سازم. دوم اینکه زندیق یعنی مزدك را بكشم. مزدك گفت همه مردم را که نمیشود کشت!

انوشیروان گفت ای زنازاده بخدا سوگند هنوز بوی جورابت از آنگاه که پایت را بوسیدم تا با امروز از دماغم نرفته است سپس فرمان داد تا همه را قتل عام کردند.

این قول ثعالبی وابن اثیر چنانکه گفتیم معلوم نیست که درست باشد گفتار صحیح همان است که از قول مورخان رومی آوریم محل کشتار مزدکیان رامسعودی و ثعالبی وابن الاثیر در نزدیکی تیسفون در جایی بین نهر وان و قریه جازر در نواحی جنوبی بغداد امروز نوشته اند ابن اثیر مینویسد عدهی مقتولین صدهزار نفر بودند ثعالبی شمار آنها را هشتاد هزار تن مینویسد. مسعودی و مورخان مذکور نوشته اند که در همان روز کشتار مزدکیان خسرو اول لقب «انوشیروان» (انوشكروان) یعنی روان نامردنی و جاوید یافت مسعودی معنی این لقب را «جدید الملک» (شاه نو) نوشته است. فردوسی گفته است که قباد پس از این واقعه از سابقه رفتار خود با مزدك در پیش انوشیروان خجل بود و از او استمالت میکرد:

همی بود با شرم چندی قباد	ز نفرین مزدك همی کرد یاد
بدرویش بخشید بسیار چیز	بر آتشکده خلعت افکند نیز
ز کسری چنان شاد شد شهریار	که شاخش همه گوهر آورد بار

دین ارمنیان پیش از گراییدن بکیش مسیح

دین ارمنی قدیم را بدوره پیش از نفوذ تمدن ایرانی، و بدوره نفوذ تمدن و آداب ایرانی تقسیم کرده‌اند.

دردوره اول ارمنیان مانند همه ادیان ابتدائی مظاهر طبیعت چون آفتاب و ماه و جنگل و ارباب انواع آنها را میپرستیدند.

دردوره دوم تحت تأثیر مزدیسنا و آیین زرتشتی قرار گرفته و ایزدان ایران را مورد پرستش قرار میدادند ولی برخلاف آیین زردشت که در آن ازدو نیروی دیرین: اهورمزدا و اهریمن سخن رفته بود ارمنیان قدیم به خالق و رب الاربابی بنام آرامازد Aramazd اعتقاد داشتند که نام وی مأخوذ از «اهورمزدا» و یا «هرمز» ایرانی است این دین را هیچ پیغمبری و مبشری نبود بلکه تنها در آن از موعودی سخن میرفت که آرتاوازد Artavazd نام داشت.

پس از آرامازد که خدای خدایان بود خدایان دیگر در دین ارمنی قدیم بوده‌اند که از جمله میهر Mihr (مهر) پسر آرامازد و آناهیت Anahit و نانه Nane دختران او بودند و همگی این فرزندان بدون مادر از آرامازد زاییده شده بودند. بعضی از محققان عقیده دارند که خدای بزرگ ارمنیان قدیم و اناتور Vanatur بمعنی پذیرایی کننده و جای دهنده نام داشت و آرامازد خدای بیگانه بود که کم کم جای و اناتورا گرفت.

آرامازد را خدای نوروز نیز مینامید زیرا روز اول سال یا نوروز که بزبان ایرانی «هرمز» یا «اورمز» نام داشت مختص باو بود

آناهیت Anahit که الهه عفت و پاکدامنی بود دختر آرامازد بشمار میرفت

که بعدها الهه عشق و شهوت شد. بزرگترین پرستشگاه این الهه در یریزا Yeriza بود که در حمله آنتونیوس Antonius سردار روم غارت شد و در میان پیکر زرین آن ناهیت را درهم شکسته میان خود تقسیم کردند.

بعدها ارمنیان مجسمه دیگری از آن ناهیت برپا کردند که تا زمان گریگور Grigor مقدس خلیفه مسیحی ارمنیان وجود داشت تمام ایالت یکه غیاتس Yekeghiac بنام این الهه آن ناهیتا Anahita خوانده شد.

گله‌های بزرگ کاو که مخصوص قربانی آن ناهیت بودند همه جا بانیشان آن ناهیت می‌گشتند. در نخستین ماه سال نو یعنی ماه ناواسارد Navasard (نوروز و فروردین) جشنهای بزرگ برپا می‌کردند. و مردم به معابد ناهید روی آورده حاجت می‌خواستند. ایزدمیهر (مهر) پسر آرامازد و خدای آفتاب و عدالت بود ارمنیان برای او اسب قربانی می‌کردند.

دیگر از خدایان ارمنی تیر Tir نام داشت که خدای خواب‌گزار و حامی ادبیات و هنر بود و پرستشگاه او در یرازاموین Yerazamuyn بود که بعدها بدست و اغار شاپات پادشاه مسیحی ارمنستان ویران گشت.

دیگرواها گن Vahagn خدای اژدها کش بود که او همان وره ثرغنه Vere Thraghna اوستایی یا ورهران یا بهرام پهلوی است.

گریگور Grigor خلیفه بزرگ ارامنه در هنگام مراجعت از قیصریه معبد و اها گن را ویران ساخت؛

آست غیک Astghik زن یا معشوقه و اها گن بود و او را با آفرودیت Aphorodite یونانی تطبیق کرده اند معبد او در شهر آشتی شات Ashtishat واقع در ایالت تارون Taron که به حجله خانه آست غیک موسوم بود قرار داشت. هوفمان Hoffmann این اسم را بمعنی ستاره کوچک و ترجمه کو کپتا Kewkepta در سریانی میداند.

دیگر بار شامین Barshamin خدای کهکشان بود مجسمه این رنبوع را تیگران از بین النهرین آورده بود مجسمه او را از عاج و بلور و نقره می‌ساختند دیگر

گیسانه Gisane ودمتر Demetr دوشاهزاده گمنام هندی بودند که بارمنستان پناه آورده ودرتارون Taron دومجسمه بنام گيسانهدومتر برای خود برپا کرده بودند. مجسمه گيسانه دوازه ومجسمه دمبر پنجذراع ارتفاع داشت .
دیگر ساندارامت Sandaramet خدای ماده وربالنوع زمین بود ونمونه عفت وعصمت بشمار میرفت،

نامهای معابد ارمنستان پیش از مسیحی شدن آن کشور ازاینقرار بود :

۱- معبد هر مزد (اهورا مزد) درقلعه آنی

۲- معبد اناهید در اراداشاد ودر جاهای دیگر

۳- معبد مهر در تیرجان (با کارائنج)

۴- معبد تیر در واغارشاپاد (هیرازم)

۵- معبد آستغیک در اشدیشاد

۶- معبد بارشیخادر تورتان

۷- معبد ناتنی در تیل

۸- معبد واکن در واهی واهیان (موش)

دین یهود در ایران

مقدمه عبرانیان یا قوم یهود مانند دیگر اقوام سامی نژاد چون اکدیها و آرامیها و آشوریها نخست در جزیره العرب مسکن داشتند و چون مردمی شبان و گله دار بودند پس از خشکی سرزمین عربستان در سده چهاردهم پیش از میلاد بسوی شمال و هلال خصیب مهاجرت کرده و پس از دو قرن سرگردانی در مصر و شبه جزیره سینا بخاک فلسطین پای نهادند و با کنعانیان که از اقوام سامی نژاد بودند و پیش از ایشان به آن نواحی مهاجرت کرده بودند و تمدنی هزاروپانصدساله و شهرهایی آبادان داشتند در آمیختند. بنا بر روایت تورات ابراهیم که دعوت به توحید و یکتاپرستی میکرد از اهل «اور» از شهرهای سومر با قوم خود از آن شهر خارج شده به کنعان و سپس از آنجا به مصر رفت و پس از آن از مصر به کنعان باز گشت. پس از ابراهیم پسرش اسحاق و پس از او پسرش یعقوب جانشین او شد. یعقوب که سومین پیشوای یهود بود از فلسطین به بین النهرین مراجعت کرد و چون لقب اسرائیل (پهلوان خدا) یافت دوازده پسر او را که اسباط نام داشتند بنی اسرائیل گفتند و بعد این نام بر همه عبرانیان اطلاق شد.

یکی از پسران یعقوب که یوسف نام داشت بر اثر حسادت برادرانش بگرامی فروخته شد کسی که او را خریده بود وی را به مصر برده به فرعون مصر بفروخت یوسف در آغاز حال در مصر بزنندان افتاد ولی بجهت درستی و تقوایی که در او بود نزد فرعون تقرب یافت و پس از فرعون مقام اول را در آن کشور احراز کرد. سپس یوسف پدر و قبیله اش را به مصر دعوت کرد و آنان با خدم و حشم خود به آن کشور رفته در مشرق دلتای نیل به گله داری پرداخته، عده ای نیز در کنعان

باقی ماندند. چون شمار یهودان هر روز در مصر افزون میشد یکی از فراغه مصر که اورا بارامس دوم تطبیق کرده اند آنان را ببردگی مصریان در آورد و بکار گل واداشت. پس از روزگاری که در زیر شکنجه و ستم مصریان گذرانیدند خداوند از میان آنان مردی را بنام موسی به پیغمبری برگزید و مأمور نجات آن قوم فرمود. وی در ۱۲۰۰ ق.م قوم خود را از ستم مصریان رها نموده آنان را از مصر خارج ساخت و پس از چهل سال بیابان نوردی در شبه جزیره سینا به ارض موعود رهبری فرمود. در هنگام عبور از شبه جزیره سینا در طور سینا که کوهی در آن سرزمین است احکام دهگانه که اساس کتاب تورات است از طرف «یهوه» خدای یهود بوی وحی شد.

باری به پیشوایی موسی اسباط دوازده گانه یهود قوم اموری را در مشرق اردن رانده نواحی عمون و موآب را متصرف شدند، ولی موسی موفق نشد که از رود اردن بگذرد و پس از او یوشع بن نون که جانشین وی بود شهر اریحا را گرفته بعد از جنگهای بسیار توانست کنعانیان را رانده بنی اسرائیل را در فلسطین مستقر سازد. پس از یوشع کسی یافت نشد که رهبری همه طوایف یهود را بعهده گیرد ناچار هر طایفه ای رئیسی بنام قاضی داشت که در هنگام صلح قاضی شهر بود و در موقع نبرد فرمانده سپاه.

گدعون و یفتاح، از قضاة اولیه یهود بودند. چون در حدود قرن یازدهم ق.م طایفه ای موسوم به «فلسطی ها» که نام «فلسطین» مأخوذ از اسم ایشان است از جزیره کریت از یونان به ساحل شرقی مدیترانه مهاجرت کرده و سرزمین یهود تاخته بودند مشکلی عظیم را برای آن قوم بوجود آورده از خطر ناگزیرین دشمنان یهود بشمار رفتند.

شمشون که از پهلوانان بزرگ یهود محسوب میشود فلسطیه را در چند جنگ شکست داد ولی سرانجام آنان حيله ای بکار برده زن زیبای شمشون را که دیلا نام داشت فریفته وادار به خیانت بشوهر خود گردید و شمشون را گرفتار ساخته و اورا کور کردند.

پس از شمشون، یهودان شموئیل را بقضاوت خود برگزیدند چون او مردی

روحانی بود و از جنگ سر رشته نداشت یهودیان بر آن شدند که برای ایجاد نظم بیشتری در کار کشور خود کسی را پادشاهی برگزینند از اینرو شائول را که مردی دلیر بود به شاهی انتخاب کردند (۱۰۳۰ ق.م). ولی شائول در جنگ با فلسطیان توفیقی نیافت تا اینکه چوپانی یهودی را که داود نام داشت و جنگ نیکومی نواخت بسر داری سپاه خود برگزید و او «گلیات» (جالوت) پهلوان معروف فلسطی را با فلاخن خود هلاک کرد. پس از مرگ شائول همه طوایف یهود داود را با سلطنت برگزیدند وی از ۱۰۰ تا ۹۶۰ ق.م پادشاهی کرد و اورشلیم را تصرف نموده فلسطی ها را شکست داد. او و پسرش سلیمان که تا ۹۳۰ ق.م سلطنت میکردند بزرگترین پادشاه یهود بشمار میروند.

پس از سلیمان پسرش رحبعام بجای او نشست ولی با طغیان یکی از سرداران پدرش یروبعام که از زمان سلیمان سر بشورش برداشته بمصر گریخته بود مصادف شد، در نتیجه بین اسباط یهود اختلاف ایجاد گشته ده طایفه از یهود به یروبعام پیوسته او را پادشاهی برداشتند و فقط دو طایفه یهود او بنیابین نسبت به رحبعام وفادار ماندند.

یروبعام حکومتی در شمال کشور که سرزمین حاصلخیز بود تشکیل داد و آن را اسرائیل نامید. پایتخت ایشان سامریه نام داشت. اما رحبعام دولت خود را در جنوب که منطقه ای خشک و پایتخت آن اورشلیم بود بنیاد گذارد (۹۳۰ ق.م) شمالیها یعنی دولت اسرائیل بتدریج آیین کنعانیان را پیروی نموده بعل خدای ایشان را ستایش کردند و پرستش یهوه خدای یکتارا فراموش نمودند، تا کار بین این دو دولت به جنگ کشید. این نفاقها موجب آن شد که هر دوی آنان ضعیف شوند تا اینکه پادشاه آشور شلمانصر اول سامریه پایتخت اسرائیل را پس از دو قرن استقلال تسخیر کرد و در ۷۲۰ ق. آن دولت را منقرض ساخت و قریب سی هزار تن از یهود را با سارت برد.

پس از برافتادن اسرائیل دولت کوچک یهودا پس از یک قرن و نیم اختلاف گرفتار حمله ی آشور شد، سناخریب پادشاه آشور اورشلیم را محاصره کرد ولی اشعیای پیغمبر با مواعظ خود ایمان از دست رفته را در نفوس آنان تازه ساخت پس از آن بر اثر طاعونی که از مصر بروز کرد سپاه آشور پراکنده شد. پس از یک قرن

از نجات اورشلیم از دست سناخریب در ۶۱۲ ق.م کشور آشور توسط ایرانیان و کلدانیان از میان رفت.

پس از چندی یکی از پادشاهان کلدیه بنام نبوکدنصر (بخت النصر) بفکر تسخیر یهودیه افتاد و آن دولت را در ۵۸۶ ق.م منقرض ساخت و اورشلیم پایتخت ایشان را ویران کرد و گروهی از یهود را با سارت بابل برد.

در این هنگام گروهی از یهود گریخته به کشور مصر پناه جستند و در مصر علیا در جزیره ای از نیل موسوم به الفانتین Elephantine سکنی گزیدند و آنجا معبدی برای خود ساختند. این کوچ نشینان یهود در مصر پس از نجات یهود از اسارت بابل بدست ایرانیان از طرفداران جدی ایران در آن کشور بشمار میرفتند.

نجات یهود بدست کوروش

اسیران یهودی در بابل دائماً در غم و اندوه بسر میبردند و انتظار نجات را میکشیدند پیغمبران یهود چون اشعیا، ورمیا و حزقیل و با روح آنان را به اندر زهای خود دلداری داده و نجات ایشان را نوید میدادند.

از خوشبختی یهود، شاهنشاهی در ایران ظهور کرد که در اندک مدتی شرق و غرب عالم آنروز را مسخر ساخت. این شاهنشاه برخلاف کشور گشایان پیش از خود که آیت قهر خداوندان بودند، چون فرشته نجات برهائی بیچارگان و اسیران جهان میشتافت و دسترأفت و مهربانی بر سر ایشان میگسترد این شاهنشاه فیروز گرام و معدلت گستر همان کوروش بزرگ شاهنشاه هخامنشی و بنیاد گذار شاهنشاهی ایران بود. کوروش در ۵۳۹ ق.م بابل را که در آن زمان بزرگترین و پر ثروت ترین پایتخت آنروز گار بود تسخیر کرد و مللی را که در تحت اسارت بابلیان کلدانی بسر میبردند نجات داد.

یهود از این اسیران بشمار میرفتند که قریب چهل و هفت سال در اسارت بابلیان بسر بردند اگر چه کوروش چنانکه از اسناد بابلی و بیانیه اود در بابل بر میآید نسبت به همه ملل مظلوم رئوف بود ولی از تورات بر میآید که توجه خاصی نسبت به قوم یهود داشت.

این نکته نظر محققان را جلب کرده هر کدام جهتی برای آن ذکر کرده اند بعضی نوشته اند که چون قوم یهود در هنگام تسخیر بابل به کشور ایران خدماتی کرده بودند کوروش خواست حقیقتش را به ایشان ابراز دارد و آنان را نجات بخشد . برخی عقیده دارند که مهربانی کوروش به یهود از آن نظر بود که میخواست قلوب یهود را به خویش جلب کرده، و از لحاظ اینکه کشور اسرائیل در همسایگی مصر قرار داشت از کمک آنان در هنگام حمله ای که نقشه آنرا در خاطر میپرورانید برخوردار شود .

عده ای دارای این عقیده هستند که علت ملاحظت کوروش به ایشان نزدیک بودن مذهب یهود از نظریکتن پرستی به دین ایرانیان بود .

همانطور که تورات هم این نکته را متذکر شده است اگرچه کوروش متدین به دین یهود و معتقد به یهوه خدای ایشان نبود ولی چنانکه از سنگنبشته های هخامنشی بر می آید مانند قوم یهود به خدای یگانه اعتقاد داشت از این جهت آنان را بر بت پرستان که بخدایان گوناگون اعتقاد داشتند ترجیح میداد . یهود از نجات خود بدست کوروش چنان بوجد آمده و شادان شدند که او را منجی خود دانسته به لقب مسیح ملقب ساختند . ما اینک بعضی از عبارات و آیات تورات را درباره کوروش بشرح ذیل نقل میکنیم :

در کتاب اشعیا فصل چهل و چهارم درباره کوروش مطالبی آمده است که از آن جمله این عبارات است :

« خداوند که تو را در رحم مادر سرشته چنین گوید : من یهوه هستم و همه چیز را آفریده ام ، درباره ی کوروش میفرماید که اوشان من است و تمامی مشیت مرا با تمام خواهد رسانید . همه او را مرد خدا میدانند ، از طلوع آفتاب او اسم مرا می ستایند . او پادشاهان را لگد کوب میکند . او برگزیده من است . من نفس خود را به او دادم و او را استی را برای مردمان آورد . خسته نشود و از پای ننشیند تا آنکه عدالت را در روی زمین بگسترده .

عبارات ذیل از فصل چهل و پنجم کتاب اشعیا است :

«خداوند به مسیح خود کوروش میگوید : من دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امت‌ها را مغلوب سازم، کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را بروی او باز کنم و دروازه‌ها بروی او دیگر بسته نگرود. من که یهوه خدای اسرائیل هستم پیش روی تو خواهم خرامید، جاهای ناهموار را هموار خواهم ساخت، درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید، و گنجها و خزائن پنهان را بتو خواهم بخشید، تا بدانی که من یهوه خدای اسرائیل هستم و غیر از من خدائی نیست، به پاس خاطر بنده‌ی خود یعقوب و برگزیده‌ی خود اسرائیل ترا بنامت خواندم، ترا لقب گذاشتم اگرچه مرا ندانستی، او (یعنی کوروش) شهر مرا (یعنی اورشلیم) را بنا خواهد کرد و اسیرانم را نه بقیمت و نه بمزد آزاد خواهد ساخت.»

فرمان کوروش

فرمان کوروش در آزادی یهود از قول ارمیاء در کتاب دوم تواریخ ایام تورات فصل سی و ششم چنین آمده است :

«بسال اول (سلطنت) کوروش پادشاه پارس تا آنکه کلام خداوند از دهان ارمیاء کامل شود، خداوند روح کوروش پادشاه پارس را انگیزانید که تا در تمامی ممالک خود فرمانی صادر کرده بدین مضمون در کتاب نوشته شود که : «کوروش پادشاه پارس چنین میفرماید که خداوند خدای آسمانها تمامی ممالک زمین را به من داده است و او را مأمور ساخته که از برایش خانه‌ای را در اورشلیم که در یهوده است بنا نمایم از شما در میان تمامی قومش کیست که برود خداوند خدایش با او باشد و بر رفتن مختار است.»

عین این عبارات در کتاب عزرا در فصل اول آن تکرار شده و باین فرمان افزوده است که : «هر کسی که در تمامی مکانها که در آن ساکن بوده باقی ماند (و به اورشلیم نرود) باید اهل آن مکانها آن کسی را که به اورشلیم میرود به طلا و نقره و اموال و چهار پایان و تحفه و هدایا اعانت کنند بجهت ساختن خانه‌ی خدا که در اورشلیم است.»

سپس در کتاب عزرا در فصل اول آمده است :

«شاه کوروش ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر از اورشلیم آورده، در

خانه‌ی خدایان گذاشته بود با دست مژدات (مهرداد) خزانه‌دارش بیرون آورد و به شیش بصر سرور یهوداه سپرد. شیش بصر ظروف مزبور را که عدد آنها به پنجاه و چهار صد تکه می‌رسد از مژدات خزانه‌دار کوروش تحویل گرفته با اسیران یهود در بابل و اورشلیم رهسپار شد.

بازگشت یهود به اسرائیل :

اسیران یهود در بابل پس از صد و این فرمان غرق شادی شدند و کوروش را بیشتر مورد احترام و تعظیم خود قرار دادند چه کوروش در فرمان خود گفته بود که خدا با و امر کرده تا خانه‌ی او را که خدای حقیقی است در بیت المقدس بسازد. از اینجا معلوم می‌شود که در آن زمان کوروش و پارسی‌ها بین دین بنی اسرائیل و یکتاپرست و کلدانیان بت پرست تفاوت می‌گذاشتند و بهمین جهت بود که کوروش خدای اسرائیل را خدای حقیقی خوانده بود.

پس از فرمان پیش گفته، فرمانی دیگر بدین مضمون صادر شد که : «معبدی را که نبوکد نصر در بیت المقدس ویران کرده بود از نو بسازند و وجهی که جهت بنای آن لازم است از خزانه دولت داده شود.»

بر اثر فرمانهای مزبور چهل و پنج هزار تن از یهود که بیشتر از پشت یهودا و بنیامین و لاوی بودند بسرپرستی زرو بابل ابن شلتیل از بازماندگان یهو یا کیم از خاندان پادشاهی یهود رهسپار اسرائیل شدند (۵۳۷ ق. م). گویند زرو بابل را لقب «پها» بود که گویا معنی آن پارسی فرماندار بوده است. بقول ابن عبری کورش خواهر او را بزنی گرفته بود. گویند وی را نایبی بود که شیش بصر نام داشت. ظاهراً یهودان این شخص را با اجازه کوروش برای حکومت بر ایشان در فلسطین انتخاب کرده بودند. نسب او به داود میرسد و او تابع والی ایرانی در ماوراءالنهر اردن بود. بیشتر مهاجران یهود مردمانی فقیر بودند. اما توانگران آنان که در بابل صاحب کسب و کاری شده بودند نخواستند دست از کار خود کشیده به اورشلیم بازگردند ولی در عوض کمک مالی به هم می‌پنجان خود می‌کردند بعضی از یهود در بابل ثروت بسیار بهم رسانیده بودند چنانکه «اجی بی و پسران» بانک معروف بابل از آن یهود بشمار می‌رفت.

یهود پس از چهار ماه رنج سفر از راه بیابانهای عربستان به فلسطین رسیدند و به تجدید بنای معبد خود پرداختند ولی بزودی بین اسرائیلیان که با سارت بابل درآمده بودند و بین سامریها که در فلسطین باقی مانده بودند اختلافاتی رخ داد.

سامریها از زرو بابل خواستار شدند تا اجازه دهد که آنان هم معبد دومی بنا کنند. ایشان از آشوریانی بودند که اسارحیدون (در ۷۲۲ ق.م) آنان را با خود آورده و در سامریه واقع در قسمتهای شمالی فلسطین مسکن داده بود و آنان بعدها بدین یهود درآمده بودند ولیکن عقاید سابق خود را نیز در آن وارد کرده و آمیخته‌ای از دو مذهب یهودی و آشوری را داشتند. از این جهت چون بنی اسرائیل سامریها را از طوایف خاص یهود نمیدانستند با درخواست ایشان برای ساختن معبد دوم مخالفت کردند. بالنتیجه شکایات بسیاری از هردو طرف بدربار ایران رسید که باعث نگرانی کوروش شد، از اینرو ناگزیر گشت که فرمان تجدید بنای معبد را سه سال متوقف بگذارد تا حقانیت یکی از طرفین بر او روشن شود.

احوال یهود پس از کوروش :

چون کمبوجیه بجای پدرش کوروش شاه شد، سامریها بهمراهی دیگر دشمنان یهود که در رأس ایشان سنبلات Sanballat قرار داشت نامه‌ای بر ضد یهود به پادشاه ایران نوشتند :

«پادشاه بداند، یهودیانی که از جانب آن پادشاه آمده اند با اورشلیم رسیده و بقصد فتنه انگیزی قصد دارند حصارهای آن شهر را برپا و مرمت کنند، اینک پادشاه آگاه باشد که اگر این شهر تمام شود و حصارهایش پایان پذیرد، یهود دیگر خراج و مالیات نخواهند داد و سر بطغیان خواهند برداشت.»

از اینرو کمبوجیه نیز دستور متوقف ماندن تجدید بنای اورشلیم را صادر کرد. و نیز دستور داد گرده بسیاری از اسباط یهود را از ایالت ماد به شرق ایران حوالی افغانستان کوچانیده در آن نواحی اسکان دهند

در زمان سلطنت داریوش بزرگ (۵۲۱ - ۴۷۵) زرو بابل دوباره بایران نزد وی آمد تا موافقت آن شاهنشاه را در تجدید بنای اورشلیم کسب کند باز سامریها

مخالفت نمودند. داریوش دستور داد که در دیوان بابل جستجو کنند که آیا فرمانی درباره یهود وجود دارد یا نه. پس از تجسس منشور کوروش را یافتند. داریوش که سیاست کوروش را تعقیب میکرد به فرمانفرمای ایران در ماوراء اردن نامه نوشته که نه تنها مانع کار و تجدید بنای شهر نشوند بلکه احتیاجات مالی ایشان را نیز از مالیات ایالت ماوراء اردن بپردازند.

چون این فرمان رسید کار ساختمان معبد بزودی پیشرفت کرد و در سال ششم پادشاهی داریوش پایان پذیرفت (۵۱۶ ق.م) و در این موقع درست هفتاد سال از خرابی معبد اول بدست نبو کدنصر میگذشت.

این معبد بر روی خرابیهای معبد سلیمان ساخته شد. زرو بابل ریاست امور یهود را بعهده گرفت و یوشع بن یهو صداق بسمت کاهن بزرگ تعیین گردید و در ۵۱۵ ق.م رسماً یهود معبد خود را افتتاح کردند.

داستان استرو مردخای: در زمان خشایارشا (۴۸۶-۴۶۶ ق.م) بنا بر روایت کتاب استرا از اسفار تورات واقعه ای مربوط به قوم یهود اتفاق افتاد که ذیلا خلاصه ای از آنرا بیاوریم:

اخشوروش (خشایارشا) که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت ولایت پادشاهی میکرد، در سال سوم سلطنت خویش در پایتخت خود شوش ضیافتی برپا کرد که هفت روز بطول انجامید. و در آن میهمانی هم بزرگان کشور را بخواند و وشتئی ملکه نیز ضیافتی برای زنان درباری برپا کرده بود در روز هفتم چون پادشاه از نوشیدن می مست شد هفت خواجه سرار که در حضور او خدمت میکردند فرمود که وشتئی شهبانو را با تاج شاهانه بحضور او آورند تا زیبایی او را بمردم و بزرگان نشان دهد. اما وشتئی نخواست به مجلس شاه در آید. چون شهبانو از فرمان شاه سرپیچید، شاه فرمان داد تا او را از شهبانویی خلع کرده دختری بیابند که در زیبایی سرآمد دختران باشد. باری دختران بسیاری از اطراف کشور بپایتخت آورده بدست خواجه سرایی «هی جای» نام میسپردند. در آنگاه در شوش مردی یهودی بنام مردخا از نژاد بنیامین بود که عموزاده ای نیکو منظر بنام «ههسه» داشت که او را بدختری پذیرفته

بود. این دختر را هم آورده بدست خواجه سرا سپردند. ههسه بکسی نمیگفت که از چه قومی است پس از یکسال تربیت و مالش بدن دختر با امر و عطریات در روز معین او را بحضور شاه بردند، شاه وی را بر دیگر زنان ترجیح داد و تاج بر سر او نهاد و او را «استر» نامید که پاریسی بمعنای ستاره است:

مقارن این احوال مردخا توطئه ای را که دو تن از خواجه سرایان بر ضد شاه ترتیب داده بودند کشف کرد و قضیه را توسط استر که به شهبانویی رسیده بود بعرض شاه رسانید، شاه آن دو خائن را بدار آویخت.

دردربار هامان نامی مورد توجه شاه بود، او از آن جهت که مردخا - باو تعظیم نمیکرد کینه ای او را در دل گرفت چون دانست که مردخا یهودی است خواست او و دیگر یهودان را از بین ببرد. برای اینکه در کدام ماه به این کار مبادرت کند قرعه انداخت و قرعه بماده دوازدهم درآمد. بعد هامان بشاه گفت: در کشور تو مردمی هستند که قوانین و آداب مخصوص دارند و اوامر تو را اطاعت نمیکنند، اجازه بده تا آنان را بکشند، من در ازای اینکار ده هزار قنطار نقره ادا خواهم کرد. شاه انگشتی خود را بیرون آورده باو داده گفت نقره و هم این مردم را بتو دادم هر چه خواهی بکن. پس هامان پسر همدانای آگاهی، بتمام ولایات فرمان نوشت که یهودان را از مردوزن در روز معینی بکشند. مردخا از قضیه آگاه شده استر را از قصد او آگاه کرد. استر داستان را به شاه باز گفت و این خطر عظیم را از سر یهود رفع کرد و هامان بسزای خود رسیده بدار آویخته شد و یهودان نیز انتقام خود را از دشمنان خویش کشیدند، بنوشته کتاب استر هفتاد و پنج هزار تن از ایرانیان را کشتند. یهود بیاد بود این روز که روز فیروزی برای ایشان شمرده میشود هر سال در چهاردهم و پانزدهم ماه آزار جشن گرفته آنرا «عید بوریم» مینامند.

این حکایت که باشاخ و بر گهایی در تورات ذکر شده ممکن است بی اصل نباشد. حدس زده میشود که این داستان پیش از لشکر کشی خشایارشا بیونان روی داده باشد. زیرا هرودت هم بگرد آمدن بزرگان کشور در شهر شوش اشاره نموده که برای مشورت درباره جنگ با یونان در آنجا گرد آمده بودند.

راجع بنام شهبانو که در تورات «وشتئی» آمده ظن قوی اینست که نام مزبور تصحیف شده کلمه «وهیشتیه» است که بمعنی بهشت و بهترین میباشد. دیگر اینکه اگر کشتار یهود از دشمنان ایرانی خود راست باشد میرساند که چقدر عده نفوذ یهود در ایران زیاد بوده که توانسته اند هفتاد و پنج هزار تن از دشمنان خود را در یکی دو روز بکشند.

عزرای نبی

در زمان شاهنشاهی اردشیر اول معروف به دراز دست (۴۶۵-۴۲۴ یا ۴۲۵) عزرا که از دانایان و انبیای یهود بود و در بابل میزیست، با اجازه شاه ایران با بسیاری از یهودان به اورشلیم رفت، اردشیر نیز مقداری بسیار طلا و نقره برای آبادی اورشلیم و معبد آن بوی داد و او را مورد عنایات شاهانه خود ساخت. عزرا در اورشلیم اطلاع پیدا کرد که یهودیان با قبایل بت پرست درهم آمیخته و با ایشان ازدواج کرده اند. این امر وی را بر آشفته ساخت در صدر برآمد آنچه در قوه دارد یهود را از این امر منع کند و زنان بیگانه را از جامعه یهود خارج سازد و تاحدی هم از عهده برآمد. این عزرا همان «عزرای سوفر» یعنی کاتب است که کتاب عزرا از اسفار تورات از او است و اطلاعات مفیدی درباره روابط ایران و یهود در آن درج است.

نحمیای ساقی: نحمیا می بذ یعنی رئیس ساقیان اردشیر اول هخامنشی بود. بنا بر فصل اول کتاب نحمیا از اسفار تورات در سال بیستم پادشاهی ارتخششتا (اردشیر)، زمانی که نحمیا در دارالسلطنه ی شوشان بود، یکی از برادرانش که «حنانی» نام داشت با چند تن از یهود آمده گفتند وضع اورشلیم اسفانگیز است، دایوارهایش ویران و دروازه هایش سوخته است. نحمیا از شنیدن این خبر اندوهگین شد، از خدا خواست که او را در حضور شاه بمرحمتی نائل کند. نحمیا میگوید: سپس در ماه نisan در سال بیستم سلطنت اردشیر در هنگامه به پادشاه شراب میدادم ناگاه در من نگریسته گفت:

چهره تو چرا گرفته است با اینکه بیمار نیستی! پس هراسان شده گفتم: شاه جاوید باد! چهره ام چگونه گرفته نباشد حال آنکه سرزمین پدرانم و دروازه هایش سوخته است.

شاه گفت چه حاجتی داری گفتم: اگر پادشاه را پسند افتد مرا باورشلیم شهر پدرانم بفرستد تا آنجا را تعمیر کنم. پادشاه در حالیکه شهبانو در پهلویش نشسته بود گفت:

مدت سفرت چقدر خواهد بود؟ زمانی برایش معین کردم، پس صواب دید که مرا بفرستد.

اردشیر نجمیارا باورشلیم فرستاد (۴۴۴ ق.م). چون وی به آنجا رسید کار تعمیر و ساختمان را از سر گرفت.

همینکه باز سامریها آگاهی یافتند با دیگر دشمنان یهود برایشان تاخته مانع کارایشان شدند ولی نجمیارم را به دودسته تقسیم کرد، دسترا بپاسبانی دیگران گماشت که از مراجعت سامریها ممانعت نمایند و حتی کارگران بیک دست کار می کردند و در دست دیگر سلاح داشتند. تا اینکه در ظرف پنجاه و دو روز موفق شد که دیوارها و دروازه هارا بسازد نجمیا که روش فرمانروایی را در ایران آموخته بود دوازده سال بر اورشلیم حکومت کرد و در آن شهر با کمک عزرا اصلاحات بسیاری کرد و چون همه کارهای یهود مرتب شد وزندگی آنان رونق تازه ای گرفت بنا به وعده ای که داده بود پس از دوازده سال به نزد شاهنشاه ایران بازگشت (۴۳۲ ق.م).

معبد سامریها: چون سامریها از ورود باورشلیم و آمیزش با بنی اسرائیل محروم شدند به پیشوایی سنبلات Sanballat معبدی بر کوه «گریزیم» Gerizim در شهر شخیم بنا نهادند و نسب آشوری خود را انکار کرده گفتند که از جمله طوایف دهگانه اسرائیل و حتی یهودیان حقیقی آنان هستند. سامریان تنها تورات را پذیرفته به پیغمبران و اسفاردیگران و نیز به تلمود عقیده نداشتند. آنان برخلاف یهود که تورات را بخط آرامی مینوشتند، خط قدیم را همچنان نگاهداشته و توراتشان را بدان خط مینویسند.

اسکندر در حمله خود به مشرق سامریه (ساماری) شهرایشان را تسخیر کرده عده ای از مهاجرین مقدونی را در آنجا مسکن داد معبد سامریها در گریزیم، بعلت طغیان ایشان علیه رومیان در ۷۰ میلادی بکلی ویران شد و سامریها نیز از سامریه به شخیم

Shechem رانده شدند «وسپازیان» امپراطور روم سربازان رومی را در این شهر مسکن داده شهری بنام نه‌اپولیس Neopolis (شهر نو) در آنجا بنا نهاد که امروز نابلوس Nablus خوانده میشود.

سامریها در طغیان بر کوکیادر (۵ - ۱۳۲) میلادی علیه هادریان امپراطور روم به یهودان پیوسته و پس از این شکست یهود پراکنده شده و به ایران گریختند. و ظاهراً تحریکات خود را در ایران علیه روم ادامه میدادند تا اینکه در جنگ خسرو پرویز با روم ایرانیان را تشویق به گرفتن فلسطین کردند و آنان در ۶۱۴ میلادی بیت المقدس را تسخیر و در حضرت عیسی را بغارت به ایران آوردند.

از سامریها امروز عده‌ی بسیار قلیلی در حدود دوستان مانده که در نابلوس فلسطین زندگی میکنند و زبانشان عربی است ولی در عبادات خود يك لهجی آرامی را بکار می‌برند و در کوه گریزیم هم قربانی مینمایند.
انجمن کبیر و دوره‌ی سوفریم :

از دوره نجمیا باشاره‌ی شاهنشاه ایران انجمن بزرگی بمنظور اداره شهر و مراقبت در انجام مراسم مذهبی در اورشلیم تشکیل شد که به انجمن کبیر و بزبان عبری «کنشت هکدولا» خوانده میشود. این انجمن از هفتادتن از دانشمندان و سالخوردهگان یهود تشکیل می‌یافت که بعدها بنام «سنه‌درین» موسوم گشت.

تدریجاً تورات یعنی تمام دستورهای موسی قانون دولتی یهود گردید، و شاهنشاه آنرا رسماً سفارش فرمود.

در کتاب عزرا آمده که اندکی پس از نجمیا، عزرای جبر مأمور شد که قواعد و دستورهای تورات در تمام فلسطین بعنوان «قانون خدا و شاه» مورد اجرا قرار گیرد.

در مصر در جزیره‌ی الفانتین (انس‌الوجود) که مهاجر نشین یهودیان بوده است، از زمان تسلط ایرانیان بر مصر نوشته‌ای بزبان آرامی پیدا شده که موضوع آن فرمانی است که از طرف داریوش دوم در ۴۱۹ ق.م راجع به برقراری مراسم عید فصح بر طبق احکام تورات داده شده است.

بنابر این بقول پروفیسور دوپن سومر، تجدید حیات اسرائیل بصورت دولت

یهود فقط در سایه حمایت شاهنشاهان ایران بوده است.
 از مرگ نجمیا تا حمله‌ی اسکندر که قریب دو قرن بطول انجامیده بدوره‌ی
 سوفریم (یا کاتبان) که نخستین آنان عزرای حبر بوده معروف است.
 سوفریم یا کاتبان بقواعد لغوی و سنن یهود اهمیت زیادی داده و آنان را بقوم
 خود تعلیم دادند.

تأثیر دین ایرانیان در گیش یهود

دردوره هخامنشی و بعد از آن معتقدات مذهبی ایرانیان در یهود اثر غیر قابل
 انکاری داشته است. مورخان مشهور مانند میر Meyer و بوسه Bousset این تأثیر
 را تأیید و نشان داده‌اند که از بسیاری جهات تحولات تدریجی دین یهود پس از نجات
 از بابل تحت تأثیر ایران قرار گرفته است. باینکه یهود قومی موحد بود و به یهوه
 خدای یگانه اعتقاد داشت، تصور معنویت خاص اهورا مزدا در دین ایرانیان به یهود
 مدد کرده است که بهتر بتوانند توحید را در مذهب خود با صراحت کلام بیشتری
 بیان نمایند.

دردین قدیم ایران امشاسپندان (مقدسات جاودانی) مظاهر مختلف اهورا مزدا
 بودند و اهورا مزدا بر تخت عظمت خویش در میان آنها جای دارد.
 رابطه بین اهورا مزدا و امشاسپندان در مذهب یهود تأثیر کرده و آنان را بوجود
 فرشتگانی چون میکائیل و جبرائیل و اقنومها (خردها) و کلمه و روح القدس که در
 مذهب یهود پس از تماس با ایرانیان پیدا شد معتقد کرد.

چنانکه آنان بتقلید ایرانیان به خدمتگزاران بیشمار برای خدا که همواره
 آماده بجای آوردن اراده خداوندی بودند اعتقاد پیدا کردند و بدین طریق عقیده
 بوجود فرشتگان در یهود پدید آمد و باز هم به تقلید ایرانیان فرشتگانی را که مظاهر
 خیر و نیکی بودند بنام شب زنده داران مقدس (عبرین قدیشین) نامیده و نامهای
 خاصی مانند میکائیل، جبرئیل (گبرئیل)، زفائیل و اورئیل یا سورئیل بآنها دادند.
 دیگر اینکه تعریف تاریخ جهان که بصورت جنگ بین خیر و شر در مذهب
 یهود آمده از دین ایران گرفته شده است. فرشتگان خیر و شر به تقلید مذهب

ایرانیان دردین یهود هر کدام جای مخصوصی دارند. مثلاً اهریمن که در ایران سرسلسله موجودات شریر و ظلمانی بوده است دردین یهود با «بلیال» Belial یا شیطان که پادشاه تاریکی هاست قابل مقایسه است. یهود جنود شیطان را که دردین مزدیستی دیوان هستند «شدیم» و «مزیمیم» نام داده اند. يك فرشته مرگ هم اختراع شده تا صف خدمتگزاران شیطان را کامل کند.

یکی از شیاطین که بدون شك از مذهب مزدیسنی گرفته شده و در کتاب طوبیت ذکرى از آن رفته «اشمه دایی» Ashmedai است که مشتق از آئشمارائو Aêshma-Daêva (دیو خشم) ایرانی است هم چنین اعتقاد به روز رستاخیز و بهشت و دوزخ است که یهود از ایرانیان اخذ کرده اند و باغ بهشت در تورات «کن عدن» (باغ عدن) و دوزخ و جهنم در تورات به «که هیوم» (دره هیوم) که جایی در نزدك اورشلیم بوده و قربانگاه کودکانه برای بتان فنیقی بشمار میرفته) تبدیل شده است.

یهود در زمان جانشینان اسکندر:

اسکندر به یهود مهربانی کرد و اجازه داد که آزادانه به آداب و رسوم مذهبی خود رفتار نمایند و همین امر موجب شد که نزدك یکصد هزار تن از یهود دعوت وی را پذیرفته به شهر جدید البناى او یعنی اسکندریه مصر رفته و در آنجا سکنی گزینند:

پس از اسکندر بطليموس بعد از استقرار در مصر در ۳۲۰ ق.م اورشلیم را تصرف کرد. سلوکوس نیکاتر نیز پس از ساختن شهر انطاکیه در شمال سوریه، گروه بسیاری از یهود را از ایران و بابل به آن شهر کوچ داد.

چون آن دوره عصر هلنیسم و یونان مآبی بود یهودیان مانند دیگر مردم شرق تحت تأثیر آداب و رسوم یونانی قرار گرفتند. در همین عصر بود که بنا بقول مشهور بطليموس فیلا دلفوس از پادشاهان یونانی مصر خواست ترجمه ای از تورات را در کتابخانه خود در اسکندریه داشته باشد. از این جهت هفتاد و دو تن از دانشمندان یهود برای اینکار انتخاب شدند تا سرانجام سال ۱۵۰ ق.م ترجمه آن کتاب را پس از مرگ وی بیونانی با تمام رسانیدند که ترجمه سبعینه (هفتادگان) Version-de Septant

معروف است.

قریب يك قرن کشور یهود تحت حکومت بطالسه مصر باقی ماند تا اینکه آنطیوخوس سوم سلو کی بمصر حمله برد . و بطليم-وس پنجم را دردشت پانیوم Panium شکست داده بر اورشلیم مسلط شد ۱۹۸ ق.م. آنطیوخوس یهود را در انجام مراسم دینی خود آزاد گذاشت و امتیازات بیشتری برای ایشان قائل شد.

پس از آنطیوخوس سوم پسرش سلو کوس چهارم بجای او نشست (۱۸۷-۱۷۵ ق.م) وی برخلاف پدر از دشمنان یهود بشمار میرفت و معبد ایشان را غارت کرد و جانشین او آنطیوخوس اپیفانس (۱۶۴-۱۷۵ ق.م) از یهود در اورشلیم کشتاری عظیم کرده آن شهر را طعمه‌ی حریق ساخت و زنان و فرزندان یهود را با سارت برد و استراحت روز شنبه و خفته کردن یهود را ممنوع نمود و دستور داد آنان خدایان یونانی را پرستش نمایند .

اینکار آنطیوخوس اپیفانس سبب طغیان گروهی از یهودیان موسوم به مکابیان Maccabees شد . در زمان او او نیاس Onias پنجم رئیس بزرگ روحانیان یهود بمصر گریخت و همراه وی نیز کسانی که او را شایسته روحانیت میدانستند به آن کشور مهاجرت کردند .

پادشاه مصر بطلمیوس فیلومتوز Philometor (۱۴۶-۱۸۱ ق.م) مقدم این دانشمندان یهود را گرامی شمرده یکی از معابد متروک مصر را در لئونتوپولیس Leontopolis که شهری قدیمی در دلتای نیل بود به اختیار ایشان گذاشت یهودیان مصر به تقلید معبد اورشلیم معبدی در آن سرزمین ساختند . این معبد مصری تا آن زمان که معبد اصلی اورشلیم را در سال ۷۰ میلادی ویران کردند دایر بود و سپس آنرا بستند . این معبد با آنکه در نزد یهودیان مصر احترام داشت هرگز منزلت معبد اورشلیم را پیدا نکرد . محتملاً ترجمه یونانی کتاب عهد قدیم معروف به ترجمه هفتادگان که در سابق ذکر آن رفت با این معبد مصری ارتباط داشته است . و این ترجمه بتدریج در چند مرحله صورت گرفته است . این داستان که ترجمه هفتادگان

توسط هفتادتن از شیوخ یهود در زمان سلطنت بطلمیوس فیلادلفوس صورت گرفته
صحت تاریخی نداده و اساس آن نامه‌ی مجعولی است که بنا بدستور آریسته‌آس به برادر
خود فیلوکراتس نوشته است .

در زمان دمتریوس نیکاتور سلوکی ، یکی از سرداران یهود بنام یوحنا
هورکانوس Jean Hyrrcan از اوضاع آشفته دربار سلوکی و اختلاف ایشان با ایرانیان
و رومیان استفاده کرده کشور خود اسرائیل را از سلطه‌ی آنان خارج نموده و این
استقلال تا تسلط روم بر این نواحی دوام یافت . وی در مدت بیست و نه سال سلطنت
دولت یهود را بقدرت و شهرت قابل ملاحظه‌ای رسانید . در اواخر پادشاهی وی دو فرقه
مذهبی بزرگ در میان یهود پدید آمدند که اختلاف بین آن دو موجب ضعف دولت
یهود گشت . این دو فرقه فریسیان و صدوقیان بودند . فریسیان بجز از تورات کتبی ،
تورات شفاهی را نیز می‌پذیرفتند . این روایات و قوانین بطور شفاهی از قدیم سینه بسینه
بآنان رسیده بود ، و در قرن پنجم میلادی گردآوری شد و با تغییرات آن کتاب تلمود
بوجود آمد . این روایات در حقیقت مکمل تورات محسوب می‌شد . صدوقیان بالعکس
تنها آنچه را که در تورات ثبت است پذیرفته و زائد بر آنرا رد کردند و فریسیان به بقای
روح و روز خدا (قیامت و یوم الدین) معتقد بودند ، حال آنکه صدوقیان باینها اعتقاد
نداشتند و هر گناهی را در این جهان با شدت و خشونت کیفر میدادند . گذشته از این دو
دسته ، فرقه دیگری بنام «آسی‌ها» یا «حسیدیم» پیدا شدند که ظاهراً از مظالم
آنطیوخوس اپیفانس از شهرهای خود گریخته و دور از خلق بانزوا بسر میبردند و بیشتر
در ماوراءنهر اردن سکونت داشتند . آنان غالب اوقات خود را در نماز و عبادت
میگذرانیدند . زندگی ایشان بسیار ساده و دور از تجمل بود و زن هم نمیگرفتند .
یکی از عادات ایشان آن بود که هر بامداد در رودخانه اردن غسل میکردند ، احتمال
میرود که غسل تعمید مسیحیان از همین فرقه گرفته شده باشد و ظاهر آیه یوحنا یعمدان
(یعنی یحیی تعمید دهنده) که بقول عیسویان مبشر ظهور مسیح بود از همین فرقه
بوده است .

در زمانیکه خاور نزدیک بتصرف روم می‌آید ، پومپه با اسرائیل لشکر کشید

و مردم بسیاری را از یهود کشت و کشور یهود را دست نشانده روم ساخت ۶۳ ق.م و لی چون یهودیان دائماً بر ضد رومیان طغیان میکردند از این جهت آن دولت تصمیم گرفت که یهود را بکلی از صفحه روزگار براندازد و چون وسپاسیان بامپراطوری روم رسید پسر خود تیتوس را مأمور قلع و قمع یهود و انهدام اورشلیم کرد. با وجود دفاع مردانه یهود در ۷۰ میلادی اورشلیم و قلاع آن را تسخیر و آنجارا با خاک یکسان کرد و معبد مقدس یهود را نیز آتش زد و پس از کشتار مهیبی از ایشان صد هزار تن از آنان اسیر گرفته در روم و شهرهای مختلف ببردگی فروخت. بعد از این واقعه چند بار یهودیها در عصر اشکانی شورشهایی علیه روم کردند که پارتیان در آن کار دست داشتند.

یهود در عصر اشکانی: یهودیانی که در بین النهرین مانده بودند بغیر از بابل در نقاط دیگری هم که دور از آن شهر نبود مراکزی تشکیل داده بودند. مهمترین این نقاط پومبادیتا Pumbaditha (جبه کنونی در کنار فرات که پیش از عصر عباسی «حیره» نام داشت) و نهر دعا Néardea در کنار فرات و شهر دینی «سدره» که در نزد عرب معروف به «سوره» و شهر «ماحوزا» (در سلوکیه) بود شهر تیسفون پایتخت اشکانی نیز از نواحی یهودی نشین بود. یهودیان در عصر اشکانی بسا کمال آزادی در ایران زندگی میکردند و در شهرهای خود استقلال داخلی و حق انتخاب قضای داشتند و استقلال داخلی ایشان شبیه استقلالی بود که یونانیان مهاجر در شهرهای خود از آن برخوردار بودند. یهودیان بسا بابل در کمال آزادی به کشت و زرع و هنرهای دستی میپرداختند و بتوانگری و ثروت رسیدند، و در پارس و ماد هم یهودیهای بسیاری اقامت داشتند. یهودیها از قرن اول میلادی در تحت پیشوائی رش گالوتا Réshgâluta (رأس الجالوت) صاحب تشکیلاتی شده و شاهنشاه ایران آنان را در زمره ملل متنوعه ایرانی شناخته و تا حدی استقلال بخشیده بود. رش گالوتا مالیات را جمع و قضات را عزل و نصب و دیگر امور مربوط به یهود را اداره میکرد و در ضمن قانون موسی یعنی تورات و اخبار و احادیث مذهبی را ترویج می نمود. معنی رش گالوتا امیر تبعید le Prince del'Exil و رئیس الجالیه است، این شخص را یهودیان از میان خود انتخاب

کرده و شاهنشاه اورا تأیید می نمود.

مدرسه مشهور «سورا» که دانشگاهی در حدود ۲۰۰ تن دانشجوی یهود بود از آغاز قرن سوم میلادی (۲۱۹) تأسیس یافت، و از آن تاریخ طایفه آمورائیم Amoraim را که از علمای یهود بودند بشرح علوم پرداخته و اخبار و تعالیم مختلفه دینی آن قوم را که بنام تلمود معروف است فراهم آوردند.

اریخا (۱۷۵-۲۴۷) که در فلسطین تحصیل کرده و تورات و میشنارا با خود بیابیل آورده و ملقب به «راب» یعنی استاد بزرگ شده بود، با موافقت اردوان چهارم این دانشگاه را در شهر سورا تأسیس کرد که نام اصلی آن «سیدرا» بود و بعدها باسم دانشگاه سورا معروف گردید.

از معاصرین اریخا، دانشمند فلکی معروف مارشموئیل در گذشته در ۲۵۴ میلادی بود که ریاست دانشگاه نهر دعار را داشت. این دانشگاه از قرن دوم میلادی از مراکز علمی بزرگ یهود بشمار میرفت.

ارداشک ۱۳ و یهود: یکی از سرداران روم موسوم به کوینتوس لابی نوس Quintus Labienus که به عنوان سفارت از طرف برتوس و کاسیوس به پارت آمده بود از رومی ها بریده به پارتیها پیوست. پس لشکر پارت بسر داری لابی نوس مزبور و نیز بفرماندهی پا کوروس، شاهزاده اشکانی پسر ارد از رود فرات گذشته در بهار ۴۰ ق.م به شام تاختند. پس از فتح «آپامه» لابی نوس و پا کوروس قوای خود را بدو بخش کرده لابی نوس رو بشمال نهاد و پا کوروس روی بجنوب آورده بگشودن شهرهای شام و فلسطین مشغول شدند و اکثر آن بلاد را بتصرف ایران در آوردند. در این هنگام در کشور یهودیه اقتدار سیاسی که بدست حشونیان ها Hashmoneans بود انحطاط یافته و هیرکانوس Hyrcanus اول خاخام بزرگ رسماً بر تمام کشور یهود فرمانروایی میکرد. ولی برادرزاده اش انتی گونوس Antigonus با اورقابت میورزید، اما اقتدار حقیقی آن کشور در دست دوبرادر بنام فزائل Phasael و هرود Herod پسران انتی پاترادومی بود. همینکه مقدمه ی سپاه پارتی بکشور یهود رسید انتی گونوس پیشکش کلانی که عبارت از ده هزار

قنطار طلا و پانصد زن خوب روی یهودی بود تقدیم حضور پا کوروس (پا کر) شاهزاده ایرانی کرد. پا کوروس، آنتی گونوس را مورد حمایت خود قرار داده با توافق سپاهیان یهود بداخل قلعه‌ی اورشلیم روی آوردند.

هرود که خبر بازداشت برادرش فزائل را بدست ایرانیان شنید گریخته و در دژ ماسادا Massada (الصباح کنونی) در مغرب بحرال میت جای گرفت و پارتها شهر اورشلیم و نواحی اطراف آنرا غارت کرده شهر مارساح یا ماریسا (تل السنداحنا) فعلی را ویران ساختند. از آن طرف آنتی گونوس، فرمود تا گوشه‌های خاخام بزرگ هیرکانوس عمویش را بریدند تا دیگر بخیال کسب قدرت و سلطنت نیفتند.

آنتی گونوس بدین ترتیب در اورشلیم پادشاه شد، و هیرکانوس را باسارت بایران بردند و پس از آن یک سلطنت یهودی از نو در اورشلیم تحت حمایت ایرانیان پارتی تأسیس گشت، و نفوذ قدرت اشکانی در شام که در آغاز بوسیله تجارت شروع شده بود اینک بقوه‌ی نظامی ایشان درهمه جا مستقر گردید و آنقدر توسعه یافت که مالکوس Malchus پادشاه اعراب نبطی در شام به فرمان شاهنشاه ایران گردن نهاد. ولی این فتوحات دوام زیادی نکرد و با آمدن وینتیدیوس Ventidius سردار رومی بشامات بهره‌مندی بارومیان گردید و پا کر در اواخر سال ۳۹ ق.م. با بسیاری از سپاهیان خود از شام عقب نشینی نمود.

در اوایل سال ۳۸ ق.م شاهزاده پا کر دیگر باره بشام حمله آورد و چون حکام رومی بامردم بد رفتاری می‌کردند مردم درهمه جا طرفدار ایرانیان بودند. وینتیدیوس سردار رومی چون اوضاع را چنان دید بوسیله فارئوس Pharnaeus حکمران سیرهستیکا Cyrhestica (ولایت عرب) که رابطه اتحادی محرمانه با پارتها داشت سپاه پارتی را اغفال کرده آنها را بجای نامناسبی کشید و در کیندروس Gindarus (تل جندریس) در مغرب رود افرین Afrin شکست فاحشی بر آنان وارد ساخت. در این هنگام پا کوروس (پا کر) نیز کشته شد و بکشتن او سپاه پارت پریشان و تار و مار گردید و جمعی از ایشان بنزد آنطیوخوس حکمران کماژن Commagene پدرزن ارد شاهنشاه اشکانی پناه بردند. اما در یهودیه هرود ازدژ ماسادا گریخته بروم رفت

و با کمک نیروی امدادی بازگشته اورشلیم را بتصرف آورد (۳۷ ق.م) و آنتی گونوس را دستگیر کرده بروم فرستاد و وی در آنجا بقتل رسید. چون اکثر مردم طرفدار آنتی گونوس بودند. هرود بنای سخنگیری و ظلم با مردم را گذاشت و تحت حمایت روم قرار گرفت تا در چهار سال پیش از میلاد بمرد.

شورش دو برابر یهودی:

در حدود نیم قرن بعد از میلاد، دو برابر یهودی از مردم شهر نهر دعا بنام «حسینائی» (آسینا) و «حنیلائی» (آنیلا) عده ای از او باش آن شهر را گرد خود فراهم آورده و سر بطفیان برداشتند. اردوان سوم شاهنشاه اشکانی (۱۰-۶۶ میلادی) که سخت گرفتار تحریکات روم بود ناچار شد پیمانی با شورشیان امضا کرده استقلال نهر دعا را برسمیت بشناسد. مدت پانزده سال این شهر همچنان مستقل بود تا اینکه از مهرداد سردار اشکانی که داماد اردوان سوم بود شکست خورده بدست دولت اشکانی افتاد، و فتهی برخاسته فرو نشست.

یهود و تراژان . در زمان اشک بیست و سوم خسرو، تراژان (تراپانوس) قیصر بخیاال جهانگیری افتاده به ایران لشکر کشید (در گذشته در ۱۱۷ میلادی) و قسمتی از ایران را نیز تسخیر کرد. با وجودیکه خسرو قادر بدفع تراژان نبود مردم ایران از جمله یهود بابل برضد سپاه روم سربشورش برداشتند. پادشاه آدیادبن که اجدادش يك قرن پیش بدین یهودی در آمده بودند با سپاه خود در برابر رومیان ایستادگی کرد، یهودیان شهر نصیبین نیز تا واپسین دم در برابر رومیان مقاومت کردند. علت دشمنی یهودیان با رومیان از آن جهت بود که آنان را ویران کننده شهر مقدس خود میدانستند :

آزادی کامل بهود در ایران و قدرت و مقام معنوی پیشوایان ایشان موجب تثبیت وضع مذهبی و اجتماعی ایشان شد. و چون یهود بعلت اشغال اورشلیم از طرف رومیان از زیارت آن شهر محروم بودند، غالباً وصیت میکردند که پس از مرگ جسدشان در اورشلیم مدفون گردد. از این جهت اغلب دیده میشد که هر سال قطاری از جنازه یهودیان بابلی و سایر نقاط ایران بسوی اورشلیم روان بود .

یهود دردوره ساسانی

چنانکه درپیش دیدیم سیاست دولت ساسانی برهماهنگی واتحاد دین ودولت بود آنان دین زردشتی را مذهب رسمی کشور قرار داده به پیروان دیگرادیان آزادی مذهب نمیدادند. فرقه های یهودی داخل ایران وبابل اگرچه مانند عیسویان برای دین زردشت ودولت ایران خطری محسوب نمیشدند ولی از آنکه اردشیر بابکان از آغاز پادشاهی خودروی خوشی به یهودیان نشان نداد، ویهودیان بیاد آزادی که در روزگار اشکانیان داشتند حسرت میخوردند. دردوره ی اول عهد ساسانی این قوم گاهگاهی تحت فشار دولت واقع میشدند، خاصه وقتی که میخواستند از زیر بار مالیات شانه خالی کنند. ولی باز اگروضع آنان را باعیسویان مقایسه کنیم یهودیان بطورکلی تحت حمایت شاهنشاه ایران به صلح وآرامش میزیستند واین مسأله از آثاری که ازاین قوم بزبان پهلوی درکنیسه ایشان درشهر دورا بدست آمده است بخوبی معلوم میشود.

ازتضییقاتی که بریهود وارد شد مخالفت ازدفن مردگان آنان بود. زیرا زردشتیان آب و خاک را مقدس میدانستند ومردگان خودرا چنانکه قبلا خواندیم در دخمه ها ودرهوای آزاد می گذاشتند تا طعمه پرندگان شوند بنابراین جز دراوائل به یهود اجازه نمیدادند که مردگان شان را بخاک سپارند.

شاپور اول ساسانی (۲۴۱-۲۷۱) به مرشموئیل (۱۸۰-۲۵۷) از دانشمندان یهودی بابل محبت داشت وبوی اطمینان داده بود که در جنگهایش بسادولت روم یهود را نیازارد.

دراین بین مصیبت بزرگی برسر یهود آمد وآن داستان چنین بود که چون شاهپور هدایای اذینه پادشاه تدمر را رد کرد وفرستادگان او را به فرات انداخت ، اذینه کین او را دردل گرفت، وهنگامیکه شاهپور از جنگ روم باغنائیم بسیاری باز می آمد بادسته ای ازاعراب بادیه نشین بر سرشاپور تاخت وسپاه شاهپور را متواری ساخت وسپس شهریهودی «نهر دعا» را که سر راه او بود وازمراکز علمی یهود بشمار میرفت ویران ساخت ، ودختران مرشموئیل نام برده دربالا راهم باسارت برد

و به یهودیان سیپوری، واقع در گالیل (جلیل) بفروخت. شاهپور در فکر سرکوبی او بود که خبر قتل اذنیه رسید و زنش زینوبیا بجای او نشست. در زمان جانشینان شاهپور یهودیان در آسایش و امنیت بسر میبردند. بابل مرکز علمی و مذهبی یهود شده بود و بیش از اورشلیم نزد ایشان اهمیت داشت. مرکز جدید بابل تبدیل به يك کشور یهودی شده بود که قانون اساسی آن کتاب «میشنا» و قوه‌ی مجریه آن علمای یهود و شاهنشاه ایران بودند. پس از خرابی دانشگاه «نهر دعا» بدست اذنیه رئیس آن، جای آن مدرسه به «شکان زیب» نزدیک دجله برد، و یکی دیگر از علمای یهود دانشگاه دیگری در پوم بدتیا Pumba - ditha ساخت. این دانشگاه با دانشگاه معروف «سورا Sora» رقابت داشت.

در زمان شاهپور دوم (۳۰۹ - ۳۷۹) یهودیان کمال آسایش را داشتند و در نزد شاهنشاه ایران مقرب بودند علت این تقرب بنا بر روایت تلمود مادر شاهپور دوم موسوم به «ایفر اهرمز» بود. این ملکه از هواخواهان یهود بود و به ایشان محبتی خاص داشت. در کتاب شهدای مسیحی آمده که یهودیان در زمان شاهپور خود را به مادر شاه نزدیک کردند تا توسط او از نصاری انتقامجویی کرده زردشتیان را بر آنان مسلط سازند.

یکی از دانشمندان یهود که معاصر شاهپور بود «ربا Raba» نام داشت و رئیس دانشگاه پوم بدیتا بود با دوتن از شاگردان خود مقدمات تدوین تلمود بایلی را فراهم آورد. از بدبختی یهود در زمان شاهپور، مغضوب شدن این «ربا» با اتهام استنکاف از پرداخت سرگزیت یا مالیات سرانه بود. مأموران دولت او را مورد تعقیب قرار دادند «ربا» بگریخت و در مخفی گاه خود بمرد (۳۳۰ میلادی) ملکه «ایفر اهرمز» مادر شاه که به یهودیان محبت داشت کیسه‌هایی از دینار که پولی از طلا بود بـرای جانشین ربا فرستاد و او با این مبلغ وسیله‌ی استخلاص یهودیان را از زندان فراهم آورد. جانشین ربا «یوسف برجی با» بود که در صدر ترجمه‌ی تمام تورات بزبان آرامی برآمد، پیش از او ترجمه‌ای ناقص از تورات بنام ترجمه «انقلوس» در دست بود ولی یوسف همه تورات و «هفتاروت» را به آرامی ترجمه کرد و پس از مرگ «رب یوسف»

دانشمندی از اهل ماحوزا بنام «ربا» بریاست دانشگاه «پوم بدیتا» منصوب شد. رسالات او و شاگردانش قسمت مهمی از مباحث فلسفی تلمود را تشکیل میدهد. بنا بر روایات یهود جنگهای متوالی شاهپوردوم با روم صدماتی بر آن قوم وارد کرد. هنگامیکه يك لشکر شاهپوردردر شهر «ماحوزا» اردو زده بود سربازان، یهودیان را مورد اهانت قرار میدادند. گویند شاهپوزدريکی از جنگهای خود هفتادويک هزار یهود را از ارمنستان به اسارت آورده و در شوش و اصفهان جای داد. یهودیان اصفهان بقدری زیاد شدند که تا مدتی آن شهر را یهودتکان (یهودیه) میخواندند. در بابل «ربا» یکی از همکیشان یهودی خود را بجرم ارتباط نامشروع با يك زن ایرانی در زیر تازیانه کشت. شاپور از اینکه يك یهودی جرأت کرده کسی را زیر شلاق بکشد برآشفته و دستور تنبیه او را صادر کرد «ربا» بگریخت ولی خانه و اموالش به یغما رفت. اما باز بر اثر شفاعت مادر شاه مورد بخشایش قرار گرفت.

یکی از دانشمندان برجسته این دوره «راباشی» مؤلف تلمود بود. وی در بیست سالگی بریاست دانشگاه «سورا» منصوب شد (۳۵۲ - ۴۲۷) و مدت پنجاه سال ریاست آن دانشگاه را داشت. وی تفاسیرات و مباحث مختلف راجع به تورات را در کتابی جامع بنام «تلمود» تألیف کرد و آن کتاب بنام «تلمود بابلی» موسوم گشت. مقارن همین زمان هم دانشمندان اورشلیم به تقلید از بابل تلمود دیگری تألیف کردند که به «تلمود اورشلیمی» معروف است که از نظر اهمیت در درجه و مرتبه نازلتری از تلمود بابلی است. بیست سال آخر زندگی «راباشی» مصادف با پادشاهی یزدگرد اول ساسانی است. این پادشاه نسبت به یهود رؤوف و مهربان بود. رباباشی در نزد او تقرب بسیار داشت. دیگر مردی بنام «هونا» بود که آزادانه در دربار شاهنشاه ایران رفت و آمد میکرد چون در این هنگام هونها و نهایی وحشی بسر کرد گی «آتیلا» از شرق تا قلب اروپا را زیر سم ستوران خود پایمال کرده بودند یهودیان بنا به بعضی از اخبار مذهبی، آنان را یا جوج و مأجوج پنداشته منتظر ظهور «مسیح» نجات دهنده خود شدند ولی «راباشی» ایشان را از اعتقاد به این خرافات بر حذر داشت. یزدگرد اول شوشیندخت Shoshêndukht دختر ریش گالوتا (رأس الجالوت) را بزنی گرفت بقول پروفور هر تسفلد قبر این زن

رمحل قبر استراست . از حوادث زمان بهرام گور صادره اموال براهام خیل یهودی و بخشیدن آن به لنبك آبكش فقیر و سخی و مهمانوازا است که ن به تفصیل در شاهنامه فردوسی آمده است .

در زمان یزد گرد دوم (۴۳۸-۴۵۷) برخلاف روز گار یزد گرد اول یهودیان در محنت میزیستند. این پادشاه بر یهود و نصاری هر دو سخت گرفت و مراسم نگاهداشتن روز شنبه را بر یهودیان ممنوع کرد.

در زمان پادشاهی پیروز (فیروز) ساسانی یهودیان گ رفتار قتل و آزار شدند و سبب آن انتشار این خبر بود که یهودیان اصفهان دوتن از پیشوایان زردشتی را زنده پوست کنده اند. فیروز به تلقین موبدان قریب نیمی از یهودیان اصفهان را قتل عام کرد و کودکان آنان را مجبور به سرستش آتش نمود، دامنه این آزارها تا بابل هم کشید و تا فیروز زنده بود همچنان ادامه داشت. در بابل گولا (رئیس) و دوتن از علمای یهودی را زندانی کرده و سپس کشتند.

ظاهر شهر «سورا» هم بر اثر این حوادث ویران شده باشد. در دنبال این آزارها گروه بسیاری از یهودیان به عربستان و هندوستان مهاجرت کردند. در زمان بلاش و فیروز یهودیان نسبتاً آسایشی یافته را بینا، و «راب یوسی» تلمود بابلی را به یکباره تکمیل و تثبیت کردند. باید دانست که اختتام تلمود بابلی که بنام «گمارا» نیز خوانده میشود در ۴۹۹ میلادی انجام یافت.

در زمان قباد (۴۴۸-۵۳۱ میلادی) و ظهور مزدک یهودیان ایران با این نهضت اجتماعی مزدکی مخالف بودند، چنانکه یهودیان بابل به پیشوایی «مارزوترا» که جوانی متهور بود و ریاست «گولا»ی یهود را در دست داشت یعنی «رأس الجالوت» بود بر ضد مزدکیان قیام کرد و چون قباد از مزدکیان حمایت مینمود «مارزوترا» و بعضی از یهودان بابل را بزندان انداخته و بین سالهای ۵۲۰ و ۵۳۰ میلادی کشتند . در زمان خسرو انوشیروان ۵۳۱-۵۷۹ چنانکه مورخان یهود نوشته اند یهود در آسایش میزیستند و توجه ایشان بمعارف خود و پیدا شدن دانشمندانی در آن قوم بنام «سورائیم» و اختراع علائم حرکات و نقطه گذاری در الفبای عبری خود دلیل

آنست که یهودیان در این زمان در ایران امنیت و آسایش داشته‌اند.

در زمان هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰) برخلاف عهد انوشیروان یهودیان و مسیحیان بتحریر موبدان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و عده‌ای از ایشان ناگزیر شدند مانند زمان فیروز و قباد از ایران مهاجرت کنند. در این زمان دانشگاه‌های: سورا و پوم بدیتا تعطیل شد، اما در زمان قیام بهرام چوبین (۵۹۲-۵۹۶ میلادی) یهودیان در کمال آسایش بسر میبردند. بهرام به آنان اجازه افتتاح مدارسشان را داد و بایشان بسیار مهربانی کرد. از این جهت یهودیان بهرام را حامی و پشتیبان خود شمرده او را به مال و زر مدد میدادند.

دراوائل سلطنت خسرو پرویز (۵۹۶-۶۲۸) یهود بخاطر کمک به بهرام مورد تعقیب و اذیت قرار گرفتند و مهبود یکی از سرداران خسرو بسیاری از یهودیان را که با بهرام چوبینه همراهی کرده بودند بکشت، و چون به قلعه‌ای ماحوزا دست یافت بسیاری از ساکنان یهودی آنرا بقتل رسانید ولی چون خسرو برای که سلطنت مستقر شد، یهود را مورد غفو و بخشایش قرار داده مانند جدش انوشیروان بایشان مهربانی کرد. و مدارس یهود، همچنان دایر و بارونق ماند.

در جنگ خسرو با روم یهودیان سپاه خسرو را در تسخیر انطاکیه شام یاری کردند و شهر بدون مقاومت بدست خسرو افتاد و در هنگام تصرف فلسطین بدست شهر بر ازیهودیان طبریه وارد سپاه شده و اورشلیم را متصرف شدند.

در این موقع یکی از یهودیان ثروتمند که بنیامین نام داشت لشکری از یهود تجهیز کرده و با ایرانیان یاری نمود. در این جنگ سپاه ایران دار حضرت عیسی را (شاید بتحریر) یهودیان بغارت به ایران فرستادند. یهود بیت المقدس که موقع را برای کشیدن انتقام از عیسویان مغتنم شمرده بودند اسرای مسیحی را از سربازان ایرانی خریده آنان را هلاک میکردند. و نیز فرصت یافته کلیسیاهای ایشان را آتش زدند.

یزدین نام مسیحی که سردار ایران در این جنگ بود شاهنشاه را از انتقام جوئی یهودیان و آتش زدن کلیسیاها آگاه ساخت. پس به پیشنهاد او فرمان شاهنشاه

یهودیان کناهکار بدار آویخته شدند و کلیسیاها بامر یزدین از نو تعمیر شد. مشاغل یهود در ایران غیر از تجارت عبارت از زرگری و بافندگی و رنگرزی و دباغی و کفشدوزی و بنائی و شغل‌های دیگر بود.

چنانکه در پیش گفتیم بسیاری از یهودیان ایران در مواقع ایذاء عمومی ایشان جلای وطن کرده از ایران به کشورهای همسایه مهاجرت کردند و بسیاری از ایشان به هندوستان رفتند و بنا به تحقیق علمای نژادشناس اصل یهودیان هند بخصوص ساحل مالابار از ایران است و بعضی از ایشان از راه بلخ و باختر به چین رهسپار شده و در آن کشور توطن گزیدند .

یهودیان ایران بیشتر در آسورستان (عراق و بابل) و خوزستان و همدان و اصفهان سکونت داشتند. یهودیانی که هم امروز در نواحی سمرقند و بخارا و افغانستان سکنی دارند از همان دوره ی ساسانی باین نواحی رفته اند .

دین مسیح در ایران

ظهور عیسی مسیح: بقول اکثر مورخان در روزگار پادشاهی اگوستوس Augustus قیصر روم (۶۳ ق. ۱۴ م. میلادی) و در زمانی که فرهاد چهارم اشکانی (۳۲ ق. ۲۰ میلادی) در ایران سلطنت میکرد مقارن اواخر حکومت هرود کبیر پادشاه اسرائیل و برابر انقلاب شتوی سال ۱۳۷۹ یهود، در قریه‌ی بیت اللحم در جنوب اورشلیم کودکی بنام عیسی از مادری یهودی بنام مریم پای بعرضه وجود گذاشت.

یوسف نجار ناصری و مریم که از شهر ناصره برای شرکت در مراسم سرشماری به بیت اللحم رفته بودند، چون بعلت ازدحام جمعیت جایی را برای بسر بردن شب نیافتند، در طویله‌ی کاروانسرای منزل کردند.

در همین جا بود که بقدرت خداوند عیسی مسیح از مادری دوشیزه یعنی مریم عذرا بدنیا آمد و چون در آن طویله جایی برای آن کودک نبود، مادرش او را در آخوری خوابانید. سر نوشت چنان بود که این کودک تاریخ دنیا را عوض کند. از این رو بنا بر روایات مذهبی حوادثی در شب تولد او اتفاق افتاد که محیر العقول می نمود.

از جمله این روایات چنانکه در انجیل متی آمده داستان سه تن از حکمای مجوس است که در مشرق زمین یعنی کشور ایران ستاره آن نوزاد را دیده و براهنمایی آن برای زیارت او از میهن خود به بیت اللحم روی آوردند تا او را در آن طویله یافته و بروی نماز بردند. نام این سه تن بنا بر روایات مسیحی چنین است: گاسپار، ملشیر، بالتازار. عیسی مسیح تا ۳۰ سالگی در شهر ناصره بسر میبرد از این رو او را عیسی ناصری و پیروان او را نصرانی گفتند.

وی در این مدت در مواقع عبادت در کنیسه با علمای یهود بخصوص کاتبان

و فریسیان مباحثه میکرد و بکارهای آنان ایراد میگرفت. وی در ۳۰ سالگی بدست یحیی معمدانی تعمید یافت. این شخص که پسر زکریای نبی بود در ساحل رود اردن مردم را موعظه میکرد و آنان را بظهور مسیح بشارت میداد و میگفت «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» پس از این تعمید مکاشفاتی بر عیسی رخ داد از آن جمله بقول انجیل مرقس «از آسمان روح بصورت کبوتری عرشی مانند نور بروی نازل شد و گفت تو پسر محبوب من هستی که از تو خوشنودم» پس از این مکاشفه عیسی سر بصرانهاد و چهل روز در بیابان اردن به تنهایی و تجرد میگذرانید. پس از آن مدت چون از حق به خلق باز آمد راه و روشی اختیار کرد که با مبادی و تعلیم متکلمین یهود چون صدوقیان و فریسیان بکلی مباینت داشت. پس از آن باریبوت و هدایت مردم را بدوش گرفته به موعظه و ارشاد پرداخت و دینی آورد که آنرا بر اساس «محبت» نهاده بود. شرح جزئیات زندگی او و موعظ و معجزات و تعالیم او در رسالای که بنام انجیل از قول شاگردانش پس از وی در شرح حالش نوشته اند موجود است. وی در مدت سه سالی که خلق را ارشاد میفرمود دوازده تن را به شاگردی خود برگزید که آنانرا «حواریون» گویند.

در سال سوم دعوت خود عیسی در حالی که بر خری سوار بود از شهر جلیل به اورشلیم آمد و بر کوهی رفته مردم را موعظت فرمود. چون خلقی بسیار شیفته سخنان او شده بودند. فریسیان و روحانیون یهود از جاه و مقام خود ترسیده بقتل وی که خود را مسیح موعود میدانست کمر بستند و شبانه یهودای اسخریوطی را که یکی از دوازده حواریون بود بر شوت بفریفتند و او خیانت کرده عیسی را در مأمن خود بایشان تسلیم کرد و آنان او را بزندان افکندند. پس از آن رئیس کاهنان یهود نزد فرماندار رومی پیلطس نام که در اورشلیم جای داشت رفته عیسی را متهم ساخت که دعوی سلطنت میکند. حاکم رومی هم برای حفظ انتظامات محل دستور داد در یکی از روزهای عید فصح در پانزدهم ماه نisan یهودی در سالی که با احتمال قوی ۲۹ میلادی بود بادو تن دزد در بیرون شهر اورشلیم بدار آویختند و جسدوی را چند تن از شاگردانش از صلیب فرود آورده در قبری سنگی در همان نزدیکی مدفون ساختند.

مسیحیان معتقدند که در نخستین یکشنبه پس از قتل عیسی مسیح آنحضرت از مردگان برخاست و خود را بمادر و جمعی از حواریون در اورشلیم ظاهر ساخت. و چهل روز باز در روی زمین زندگی کرد سپس به آسمان صعود نمود.

یوسفوس Josephus که کتاب تاریخ معروف خود را در ۷۰ میلادی یونانی نوشته درباره ی عیسی مینویسد: «در آن زمان مردی حکیم بنام عیسی پیدا شد و مربی مردمی که حقیقت را بر غبت می پذیرفتند گردید ، او بسیاری از یهودیان و طوایف بیگانه را بسوی خود جلب کرد ، او مسیح بود و وقتی که پیلاطس بر حسب اصرار بزرگان ما (یعنی یهود) او را محکوم به صلیب کردند . آنان که از اول او را دوست می داشتند او ترك نکردند ، تا در روز سوم پس از مرگ خود را بایشان زنده ظاهر کرد چنانکه انبیاء ربانی اینرا و هزاران چیز دیگر را در باره ی او پیش گویی کرده بودند ، و فرقه مسیحیان که از او این اسم را یافته اند تا به امروز از میان نرفته اند .»

تعالیم عیسی : آیین مسیحی اعتقاد بخدای واحد را بعنوان پدر توانا و آفریدگار آسمان و زمین ، در درجه اول اهمیت دانسته و بلافاصله عیسی مسیح را بعنوان «پسر خدا» در کنار او قرار میدهد و سپس به پدر و پسر مذکور یک روح القدس که واسطه بین آن دوست می افزاید و آن را به اقانیم ثلاثه یا سه اقنوم یا سه اصل تعبیر می نماید . مسیحیان گویند که روح القدس در این تثلیث اقنوم دوم است ، و همان «کلمه» و ذات الهی است که از ازل در پیکر بشریت ظاهر شده و در رحم مریم عذرا جسمت یافته است . بنا بر این عیسی مسیح همان خدا بود که برای نجات بشر از آسمان به زمین نازل شد و بصورت عیسی تجسم یافت . بقول انجیل یوحنا : «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و آن کلمه مجسم شده در میان ما جای گرفت و آن تجلی پدر یگانه بود که او را کسی ندید ولی در فرزند یگانه اش عیسی مسیح متجلی گردید» . کتاب مقدس مسیحیان تورات و انجیل است که از آن دو به عهد عتیق و عهد جدید تعبیر می نمایند .

عهد جدید یا انجیل شرح زندگی و تعالیم عیسی است که پس از وی از قول آن حضرت روایت شده است . تعداد این انجیلها به ۶۰ انجیل میرسد که از قرن

چهارم میلادی فقط چهار انجیل رسمی و شرعی اعلام شده است . این چهار انجیل عبارتند از : انجیل متی ، مرقس ، لوقا ، یوحنا .

انتشار دین عیسی : دین عیسی از اواسط قرن اول میلادی شروع به نشر و انبساط نمود ، در ابتدا کلیسای مسیحی محصور در جامعه ی یهودی در ناحیه فلسطین بود و بعضی از یهودیان در عین آنکه مقید به رسوم و آداب نیاکان خود بودند تعالیم مسیح را پذیرفتند تا آنکه پولس رسول در قرن اول میلادی ظهور کرد و دامنه دعوت را از کشور یهود به خارج برد و آنرا از صورت دین نژادی مخصوص یهود خارج کرد و مذهبی جهانی ساخت . در قرن دوم میلادی مرکزیت انجیلی از اورشلیم به شهر روم که تختگاه امپراطوری رومیان بود منتقل گردید و داعیان مسیحی نسخه های انجیل چهارگانه را بزبانهای یونانی و سریانی و لاتینی تحریر و ترجمه کردند .

قتل عام یهودیان و انهدام بیت المقدس در ۷۰ میلادی به کلی به مرکزیت کلیسای آن شهر خاتمه داد و جامعه عیسویان کاتولیک ، قدیس پطرس را جانشین مسیح و نخستین اسقف شهر روم و اولین پاپ عالم مسیحیت دانستند . مسیحیان قرن اول شامل دودسته بودند یکی از آنان که خواستار پیروی از شریعت مدنی بودند و دیگری گفتند همه مومنان به دین مسیح باید ختنه کنند ، و دیگر مسیحیان یونان مآب که تحت تأثیر هلنیسم و آداب یونانی قرار گرفته بودند ، به چیزی جز ایمان به مسیح و نجات او توجه نداشتند . اختلاف میان این دو فرقه در کتاب اعمال رسولان مسطور است . بالاخره طرفداران فکر اول یعنی مسیحیان یهودی مآب از میان رفته و مسیحیت یونانی مآب غلبه یافت . کلیسای مسیحی کتاب تورات یا عهد قدیم را پذیرفت ولی آن را همچون تابع و فرعی از عهد جدید و مبشر به آن دین می انگاشتند . آنان عهد قدیم را تنها از ترجمه یونانی آن میخواندند و باصل عبری آن اعتنائی نداشتند و بیان و اظهار عقیده دینی خود را با الفاظی میکردند که از فلسفه یونانی بهاریت گرفته بودند .

کلیسای قدیم بیشتر روح تبلیغی داشت و عکس العمل شکنجه های بود که به مسیحیان وارد میشد . نخستین پراکنندگی آموزگاران مسیحی از اورشلیم پس از کشتارهایی بود که در دنبال شهادت قدیس استفان صورت گرفت . و حوادثی نظیر این

موجب دعوت مردم به مسیحیت در نواحی تازه شد. نخستین کشتار مسیحیان به عنوان مردمی که دین خاص دارند و در زمان سلطنت نرون Neron در شهر روم صورت گرفت بدون شك به تحريك يهوديان بود که در دربار روم نفوذ فراوان داشتند. همچنین در غالب کشتارها و شکنجه‌های مسیحی یهودیان دست داشته‌اند. چون رومیان مسیحیان را تعقیب می‌کردند آنان ناگزیر به مهاجرت از روم شده در خارج از مرزهای آن کشور به بنای کلیسا پرداختند، چنانکه موجب تأسیس کلیساهای عظیم در بین‌النهرین و ادسا همین امر بوده است.

سازمان کلیسا : با آنکه مسیحیان کلیسای خود را از کشت یهود اقتباس کرده بودند سازمان آن صورت یهودی نداشت بلکه مطابق سازمانهای اداری روم بود. در سال ۳۱۳ میلادی امپراتور قسطنطین مسیحیت را دین مجاز شناخت و در ۳۲۵ نخستین شورای مذهبی مسیحی در نیکیه Nicæa تشکیل شد تا در مطالب مورد اختلاف در دین بحث کرده قواعدی برای کلیسا مقرر دارد. از آن زمان کلیسا در تحت حمایت روم قرار گرفت و تا حدی زیر نظر دولت بود. پس از آن در زمان گراتیان Gratian ۳۶۸ میلادی مسیحیت دین رسمی شناخته شد. کلیسا در آغاز کار در شهر بود و اسقفی داشت که چند کشیش به او یاری می‌کردند ولی بتدریج تشکیلات کلیسایی بدهکده‌ها و نقاط دور دست و خارج از شهرها و آبادیها نیز راه یافت و ولایت‌های دینی تحت نظر کلیسا پیدا شد. این ولایات دینی در زمان انعقاد شورای نیکیه با یکدیگر جمع شده و به صورت اتحادیه‌های شبیه ایالت‌های عرفی درآمد که هر يك را «اسقفیه» Diocese می‌نامیدند. در کلیسای شرقی چهار اسقفیه وجود داشت: شرق، پونتوس Pontus، آسیا، و تراکیه Thrace هر يك از این اسقفیه‌ها به چند اپرشیه Eparchiy تقسیم میشد که هر يك از آنها يك يادومطران نشین Metropolitan داشت، سراسقف‌ها اپرشیه رئیس اسقف‌ها یا اسقف اعظم Archbishop نامیده میشد. اسقف هر يك از کلیساهای بزرگ‌تر بطریق Patriarch نامیدند. کلیسای بیرون مرز بین‌النهرین جزو منطقه نفوذ اسقفیه انطاکیه بشمار میرفت ولی رئیس اسقفان آن از زمان قدیم عنوان جاثلیق Catholicus داشت و این عنوانی بود که امپراتور

قسطنطین اسقف قرتاجنه (کارتاژ) را بآن خطاب میکرد و در دستگاه اداری عرفی ملقب به وکیل ولایت یا نایب الحکومه آنجا بود. پرو کوپیوس این عنوان را در مورد رئیس کلیسای ایران بکار برده است و در آخر کار منحصر به اسقف سلوکیه شد. پس از آنکه نسطوریان اتفاق پیدا کردند، اسقفهای سلوکیه آن را عنوان خاص رئیس فرقه خود قرار دادند. کلیسا تحت تأثیر یونان مآبی فلسفه‌ای را که مناسب با تعلیمات آن بود پذیرفت. این فلسفه بیشتر از افلاطون و ارسطو اقتباس شد. همین فلسفه بود که اختلافاتی را در مسائل دینی و اصول عقاید مسیحی توسط آریوس Arius و نسطوریوس Nestorius و دیگران در کلیسا برپا ساخته بود و با آنکه فرقه‌های مختلف مسیحی از لحاظ عقاید دینی بایکدیگر اختلافاتی داشتند ولی همگی در پذیرفتن منطق ارسطو به عنوان وسیله‌ی بحث و تحقیق متفق‌الکلمه بودند.

مسیحیت در دوره اشکانی :

راجع به زمانی که دین نصارا وارد کشور اشکانی شده اطلاعات ما اندک است، در قرن اول میلادی دین مسیح در سوریه و آسیای صغیر منتشر شده بود و در حدود صدسال پس از میلاد دسته‌هایی از مسیحیان در مشرق دجله یعنی ناحیه آربل مسکن داشتند، ولی از انتشار این دین در نواحی مشرق ایران آگاهی درستی در دست نداریم. بنا بر روایات مسیحیان یهودا که «توماس مقدس» St, Thomas خوانده میشود و از دوازده حواریون و شاگردان عیسی بود پس از مصلوب شدن آن حضرت در کشور پارت بدعوت پرداخت. مطابق مندرجات کتاب مجعول «اعمال توماس» وی تا سرزمین هندوستان هم پیشرفت و کلیسایی در هند تأسیس کرد. کلیسای قدیم هند هم بوی منسوب است. ترسایان هند در نزدیک مدارس تاریخ کلیسای خود را به او میرسانند و در آنجاست که صلیبی با سنگ نبشته‌ای بخط پهلوی از روزگار دیرین موجود است. در اواخر قرن اول میلادی يك یهودی مسیحی اراهل فلسطین بنای «ادای Addai» باشاگردش مارماری به اورها (الرها یا ادسا) و آربل و نصیین و بابل رفته در آن بلاد به انتشار دین مسیح پرداختند.

«ادای» به تبلیغ مسیحیت در بین یهود آن نواحی توفیق یافته در سال ۱۰۴

میلادی «پقیدال Pqidhal» نامی را که اصل از زردشتی بود و بدین غیسی در آمده بود به سمت اسقفی شهر اربل تعیین نمود و این شهر بتدریج مرکز مهمی برای تبلیغ دین مسیح گردید. مسعودی در کتاب تنبیه و الاشراف مینویسد نخستین بطریق سریانی که پس از صعود مسیح بعد از «توماس» برای تبلیغ به مشرق رفت ادی (ادی) پسر «ماری» بود وی گروهی از مردم مدائن (تیسفون) و دیرقنی (جایی در ۱۶ فرسنگی بغداد قریب نعمانیه) و کسکر (شهری نزدیک مدینه الحجاج بر کنار دجله بین بغداد و بصره) را بدین مسیح آورد و کلیسا ساخت یکی در مدائن که کرسی بطارک بود و دیگری را در دیرقنی بنا کرد که قبر وی نیز در همانجاست.

در سال ۸۹ میلادی اولین سختگیری در ایران بر علیه نصارا رخ داد و عده زیادی از آنان بهلاکت رسیدند و این کشتار و سختگیری را تواریخ کلیسا در اوایل عهد خسرو اشك ۲۳ نوشته اند که بازمان او تطبیق نمیکند زیرا وی در ۱۰۷ میلادی بتخت نشست. بایستی این وقایع در عهد پا کردوم و یارردوان چهارم اتفاق افتاده باشد. و گویند که نصارا در اواخر زمان خسرو در آسایش بودند. بعد از اربل شهر کرکوک که آنرا «کرخای بیت سلوخ» می خوانده اند ظاهر آمرکز و ملجاء عیسویان در مشرق بوده است. در نامه شهیدان عیسوی مسطور است که «از زمان سلطنت بلاش تا سال بیستم پادشاهی شاپور پسر اردشیر یعنی ۹۰ سال کرخامکانی مقدس بود و هیچ گیاه ناپاکی در آن نمی رست».

و چون شاپور اول ساسانی در سال ۲۴۱ میلادی بتخت نشست، بنا بر این مقصود از بلاش کس دیگری غیر از بلاش سوم اشکانی نیست که از ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت کرده است.

بقول کریستنسن دانهمارکی عیسویان در عهد اشکانیان هیچ مداخله در امور سیاسی نداشته اند. در قرن های بعد نامه ای بنام «مکتب آباء مغربی» جعل کرده و تاریخ آنرا آغاز قرن دوم میلادی قرار داده اند، بنا بر این سند مجعول جاثلیق شهر سلوکیه خود مختاری داشته و میتوانسته به مراسم مذهبی و تقدیس بطریق خود نائل شود، بدون آنکه بشهر انطاکیه برود.

این نامه ظاهراً حقیقت ندارد و واقع اینست که مقام کاتولیکوس (جاثلیق) در عهد اشکانی هنوز وجود نداشته است.

در اواخر قرن دوم میلادی مورخ و فیلسوف معروف بردیسان Bardaisan که در ۲۲۲ میلادی میزیسته در یکی از رسالات خود از خواهران مسیحی «گیلان و باختر یعنی بلخ» گفته‌گو می‌نماید و از این اشاره استنباط می‌شود که در اواخر قرن دوم در این نواحی مسیحیانی یافت می‌شده‌اند و نیز معلوم گردیده که در ۲۲۵ میلادی بالغ بر بیست ناحیه اسقف‌نشین در بین‌النهرین و ایران وجود داشته که یکی هم در نزدیکی دریای کسپین (خزر) بوده است. بقول میلر در تاریخ کلیسای قدیم:

پادشاهان اشکانی با مبشران مسیحی نه‌ضدیت می‌نمودند و نه بایشان جفا می‌کردند بلکه آزادی هم بایشان می‌بخشیدند از اینرو بعضی از مسیحیانی که در امپراطوری روم جفا میدیدند بایران گریخته و در آنجا ملجاء و پناهگاهی برای خود می‌یافتند، ولی مغان زردشتی از همان آغاز به مسیحیان روی خوشی نشان ندادند چنانکه هم ایشان بودند که در ۱۲۳ میلادی شمشون اسقف اربل را شهید کردند. بردیسان در کتاب ادیان کشورهای نوپسند: از دین نصرانیت تازه که آن را مسیح بنیاد گذارده است چه می‌توانیم بگوییم، آن دین اکنون در هر ناحیه و کشوری روان است. ماهر جا که وارد شویم و بهر جا که سفر کنیم مسیحی خوانده می‌شویم، برادران مسیحی ما در کشور پارتها دوزن نمیگیرند، و در پارس با دخترانشان ازدواج نمیکنند و در مار از مرد گانشان نمیگیرند و زننده‌زنده آنان را دفن نمیکنند و مردگان خود را پیش سگان نمی‌اندازند، و در حطارا (الحضر) دزدان را سنگسار نمیکنند، و در رهازان و خواهران زناکار خود را نمیکشند بلکه از آنان دوری میگزینند، و کارشان را بخدا وامیگذارند».

در زمان اشکانی مدارس مسیحی در کلیساها تأسیس شد، از بین آنها باید مدارس را نام برد که مارماری در کلیسای مدائن و دیرقنی تأسیس نمود که در آن علم لاهوت و معارف دین مسیح آموخته میشد.

از روحانیون مسیحی که اهتمامی بتأسیس این گونه مدارس دینی داشت «شلحوفا» جاثلیق مدائن (تیسفون) در گذشته در ۲۲۴ میلادی بود.

در این مدارس علوم دین بزبان سریانی تدریس میشد. از علمای بزرگ نصارا در این عصر ططیانوس حدیانی معروف به آشوری (۱۱۰-۱۸۰ میلادی) است. وی در زبان و ادبیات یونانی و سریانی استاد بود و تألیفات بسیار داشته که جزنامه‌ای از او بیونانی که بمردم یونان خطاب کرده و در آن فضائل نصرا نیت را ستوده و بت پرستی را نکوهیده، اثری دیگر بدست ما نرسیده است. وی در این نامه مردان مسیحی را به صلاح و زنانشان را به عفاف دعوت کرده است، و دیگر اینکه وی مدعی وجود و خدا شده که یکی «خدای مطلق» و دیگری «خداوند آفریدگار» باشد و نیز منکر جسد مسیح شده است. اثر مهمی که از ططیانوس بزبان سریانی باقی است ترجمه انجیل از روی اناجیل اربعه: متی، مرقس، لوقا و یوحنا به آن زبان است و در سال ۱۷۲ میلادی موفق شد که از درهم آمیختن چهار انجیل مزبور انجیلی بزبان سریانی بنام «دیاطسرون» که بیونانی بمعنی «از میان چهار» است ترجمه و تألیف کند که مشتمل بر ۵۸ فصل است. طیطیانوس سعی کرده که مکررات اناجیل اربعه را حذف کرده زندگی و تعلیمات عیسی را از روی آنها بدون حشو و زوائد نقل نماید. وی در سفرهای خود از کلیکیه و انطاکیه و روم نیز دیدن نمود.

کتاب انجیل ططیانوس در نزد جوامع مسیحی قدیم مورد استقبال قرار گرفت ولی بعضی از علمای مسیحی مانند مارا بولا Mar Rabbula از مردم ادسا Edessa یا (اورها یا الرها) در گذشته در ۴۳۵ میلادی این انجیل را بدعت پنداشته و خواندن آنرا منع کرده است.

مسیحیت در عصر ساسانیان

در هنگامیکه ساسانیان جانشین اشکانیان شدند مسیحیان مرکز تبلیغی مهمی در شهر اورها (ادسا) داشتند و چون پادشاهان ایران در لشکر کشی‌های خود به شام گاهی تمام سکنه یک شهر یا یک ناحیه را کوچ داده در یکی از نقاط داخلی کشور جای میدادند و بیشتر این مهاجران عیسوی بودند از این رو دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران رو بر و اج نهاد.

تازمانی که دولت امپراطوری روم عیسویت را بعنوان دین رسمی خود نپذیرفته

بود عیسویان ایرانی در آرامش میزیستند، اما چون قسطنطین امپراطور روم به عیسویت گروید، وضع تغییر کرد و مسیحیان ایران بخصوص آنان که مجاور کشور روم بودند مجذوب و طرفدار دولت نیرومندی شدند که همکیش آنان بود.

مسیحی شدن ارمنستان: در زمان شاپور اول ارمنستان از ایالات ایران بود ولی در ۲۸۶ میلادی تیرداد پادشاه آن سرزمین بکمک رومیان بر ایرانیان قیام کرده ارمنستان تحت الحمايه روم گردید.

تیرداد در آغاز با مسیحیان جفا میکرد ولی در حدود ۳۰۰ میلادی خود وی بتوسط گریگور نورانی Gregorg the illuminator که مبشر معروف مسیحی در ارمنستان بود دین مسیح را قبول کرد و ظاهراً او نخستین پادشاهی است که به مسیح ایمان آورده است. وی بمحض قبول مسیحیت مردم ارمنستان را بزور شمشیر مجبور به پذیرفتن آیین جدید نمود و بتکده‌ها و آتشکده‌ها ویران ساخت و ارمنستان کشوری مسیحی شد و گریگور هم اسقف اعظم کلیسای آن کشور گردید.

مسیحیت در ایران در قرن سوم:

در ۲۸۰ میلادی شخصی بنام «پاپا آگائی» Pâpâ Aggai که اسقف شهر سلوکیه از شهرهای مدائن بود بسمت اسقی تعیین گردید، وی در مدت پنجاه سال ریاست مذهبی خود سعی کرد که تمام فرق مسیحی ایران را تحت پیشوایی روحانی تیسفون گرد آورد. این اقدام وی موجب اختلاف دیگر مراکز مسیحی با وی گردید. بالاخره این مجادلات باینجا کشید که انجمنی از مسیحیان در ۳۱۵ میلادی در مدائن تشکیل گردید. در همین انجمن پاپا مورد بازخواست دیگر مسیحیان واقع شد، از درجه اسققی خلع گشت ولی پاپا تسلیم تصمیم نظر شورای مذکور نشد و قضیه را به بعضی از اسقفان روم که در مجاورت ایران بودند رجوع کرد. اسقفان مذکور از او طرفداری کرده او را شایسته مقام اسققی شمردند. از این زمان اسقف مستقل گردید و کاتولیکوس (جائلیق) کل کلیساهای ایران گردید.

دین مسیح در دیگر نواحی ایران نیز توسعه میافت در اربل، شلح و اسقف آن شهر که مردی آرامی نژاد بود و در سال ۲۵۳ میلادی در گذشت در انتشار دین مسیح

در ایران کوشش فراوانی کرد.

در این زمان بسیاری از شهرهای نواحی ارمنستان و کردستان در مشرق دجله تا کرکوک و حلوان و گندیشاپور و شوش و هرمزد اردشیر در خوزستان اسقف نشین بود. افرهاط معروف به حکیم فارسی که در ۳۴۶ میلادی در گذشت از ادبای زبان سریانی و بزرگان مسیحی شمرده میشود، در تشریح وضع جامعه مسیحیت دریکی از مواظظ خود تیرگی احوال عیسویان ایران را شرح داده گوید. «پیشوایان دین مسیحی در آن اوقات کمتر بمنافع جامعه و اوامر الهی اهمیت میدادند، تا بجاه طلبی های شخصی خود، غرور و حسد و خست و خرید و فروش اشیاء مقدس در آن زمان در میان پیشوایان عیسوی مشرق زمین رواجی کامل داشت، حتی در عین فشار و تعقیب دشمنان هم دست از این کارها برنمیداشتند و این احوال به هیچوجه از تعصب و خشونت آنان نسبت به مانویان و والانتینیان Valentinians (از پیروان والنتی نوس Valentinus فیلسوف مسیحی مصری) و مرقرئیان (پیروان مرقیون Marcion از مسیحیان آسیای صغیر) و دیصانیان و سایر فرق، گنوستیگی نمی کاست»

افرهاط چون ایرانیان را خطری برای مسیحیت میدید در مواظظ خود فتح و فیروزی «قوم خدا» یعنی رومیان که دین مسیح را قبول کرده بودند پیش گویی کرده گفته است که: «اگر ایرانیان فاتح شوند دلیل بر غضب خداوند و عذاب او بر مسیحیان خواهد بود، اما بموقع خود حیوان اپوکالپس Apocalyps یعنی جانور عجیب آخر الزمان کشته خواهد شد»

شاهپوردوم و مسیحیان: چنانکه گفتیم مسیحیان تا این زمان مانند دوره ی اشکانی در آزادی و آسایش بسر میبرد ولی مسیحی شدن قسطنطین امپراطور روم در ۳۱۲ میلادی و رسمی شدن دین مسیح در آن کشور وضع مسیحیان را در ایران بکلی تغییر داد. شاهنشاه ایران که همواره روم را دشمن طبیعی خود میدانست بمحض اینکه قسطنطین مسیحی شد مسیحیان ایران را نیز دشمن خود پنداشت. مسیحیان ایران چون در امپراطوری روم دین مسیح رسمی شده بود بالطبع از آن دولت طرفداری کرده رومیان را پشتیبان خود می انگاشتند.

پس از مرگ قسطنطین در سال ۳۳۸ جنگ مهیبی بین ایران و روم آغاز شد. سرانجام ایرانیان غالب آمده مسیحیان را شکست دادند. از آغاز این جنگ چیزی نگذشته بود که بموجب نامه اعمال شهیدان فرمانی بدستور شاهنشاه بدین مضمون خطاب به شهرهای کشور آرامی (بین النهرین) صادر شد: «به مجرد وصول این فرمان که از جانب ماخدایان (بغان یعنی شاهپور) صادر شده شمعون کاتولیک-وس رئیس نصاری را بازداشت کنید و تا زمانی که نوشته ای امضاء نکند مالیات سرشماری و خراج قوم نصاری را که در کشور ماخدایان (بغان) زندگی میکنند دو برابر وصول ننموده بخزانة ما نپردازد، او را رها نکنید. زیرا ماخدایان (بغان) بامور جنگ اشتغال داریم و آنان در ناز و نعمت بسر میبرند، آنان در کشور ما بسر میبرند و دوستدار دشمن ما قیصر هستند»

پس از ابلاغ این فرمان به شمعون بر صباعی Simon Bar Sabâe که جانشین پایا برا گائی بود، وی اظهار داشت که گـردآوری مالیات کار او نیست، بعلاوه مسیحیان فقیر و بیچیزند و استطاعت پرداخت چنین مالیات سنگینی را ندارند. شاهنشاه پس از شنیدن خبر امتناع شمعون فرمود تا او را بنزدان افکنند و گفت «شمعون میخواهد پیروان خود را علیه من بشورش برانگیزد و کشور ایران را بهم کیش خود قیصر سپارد» لا بور که تاریخ شهادت عیسوی ایران را نوشته و خود نیز کاتولیک بوده است در کتاب خود اعتراف کرده که این سوءظن شاهپور نسبت به شمعون و مسیحیان بی اساس نبوده است، اما شمعون در زندان در طی بازپرسی تهمت خیانت را رد کرد. ظاهراً یهودیان در برانگیختن خشم شاهنشاه و بغان علیه مسیحیان بی تأثیر نبوده اند.

باری شمعون را در تیسفون بازداشت کردند و او را تحت الحفظ به تختگاه شاهپور در شوش بردند. چون شمعون بحضور شاهنشاه رسید طبق معمول آن روز در پیش وی بخاک بیفتاد: شاهپور خشمناك گردیده فریاد بر آورده گفت: «این نسبت هایی که بتو میدهند راست است زیرا در حضور من بخاك نمی افتی، گرچه در سابق چنین مینمودی» شمعون پاسخ داد:

«این نخستین بار است که چون اسیری بحضور تو آورده میشوم و سابق بر این هرگز برای انکار خدا خوانده نشده‌ام» مغافی که در مجلس حاضر بودند به شاهنشاه عرض کردند: ای پادشاه، کیست که نداند وی برضد تو فتنه برانگیخته است و از دادن مالیات نیز امتناع میکند؟ شاهپور به شمعون گفت: اگر خورشید را پرستش کنی و به آن نمازبری کشته نخواهی شد.

شمعون گفت: من تو را که عقل وفهم داری عبادت نمیکنم، پس چگونه خورشید را که عقل وفهم ندارد و بعظمت تو نمیرسد عبادت کنم! شاهپور گفت: برو و خورشید را که به همه چیز حیات می‌بخشد پرستش کن و بیجهت خود و پیروانت را از روی لجابت بکشتن مده! شمعون گفت: مرگ برای آنان و من برکتی خواهد بود.

سپس شاهپور او را برای اینکه تغییر عقیده دهد بیرون فرستاد، و بوی مهلت داد که تا فردای آن روز خورشید را پرستش کند. و قتیکه شمعون از کاخ خارج میشد یکی از خواجه سرایان که «گشتاها زاد» نام داشت ولله کودکی شاه بود به شمعون سلام کرد، شمعون روی از او بگردانید و هیچ نگفت.

این بی‌اعتنائی بقدری آن خواجه سرای را متأثر کرد که دردم جامه‌های گرانبهای خود را بیرون آورده و پلاس پوشید. پادشاه سبب این کار را از خواجه سرا پرسید، خواجه سرا گفت ای پادشاه من از این پس به کیش عیسوی گرایدم و برای کشته شدن نیز آماده‌ام! شاهپور چون این سخن بشنید بر آشفت و برای عبرت دیگران در حال فرمان داد خواجه سرای بیگانه را بکشتند.

روز دیگر چون شمعون به خورشید نماز نبرد او را با پنج کشیش دیگر اعدام کردند. در هنگام اجرای مراسم اعدام یکی از کشیشان که پیش از شمعون کشته میشد هر اسان بنظر می‌آمد، یکی از افسران بنام «پوسائیک» Pusaik که در آنجا حاضر بود روی بوی کرده گفت: ترس را از خود دور کن و برای اندک زمانی چشمانت را به بند تانور مسیح بر تو بتابد.

شاهپور از این مداخله بیجا بر آشفت و فرمود تا در پی کار خود برود ،
پوسائيك گفت من مسیحی هستم و از خدای ایشان میترسم ، بهمین جهت بر مرگ
مبارك ایشان رشك میبرم . شاهپور خشمگین شده فرمان داد در همانجا زبانش را
از پشت گردنش بیرون آورده هلاکش سازند .

پس از آن شاهپور در غایت خشم دستور داد که مدت ده روز مسیحیان را قتل
عام کردند و کلیسای ایشان را ویران ساختند . خواهر شمعون کاتولیکوس هم که تار بو
Turbo نام داشت کشته شد . پس از چندی میلس Miles اسقف شهر شوش بارو کشیش
دیگر نزدیک شهر ری توسط فرمانروای آن شهر بقتل رسیدند . پس از ایشان بر بعشمین
Bar - B'ashmin از اهل باجرمی که کاتولیکوس مدائن بود در ۳۴۵ میلادی کشته
شد و در همان سال بیش از صد و بیست کشیش دیگر بقتل رسیدند .

باری چهل سال از سال ۲۳۹ تا ۳۷۹ در زمان شاهپور مسیحیان گرفتار ستیم
و جفای آن پادشاه بودند از اینرو آندوره را در تاریخ مسیحیت دوره ی جفای چهل ساله
گویند . مخصوصاً در نواحی مجاور مرزهای روم زجر و آزار عیسویان بشدت مجری
بود . کشتارهای مهیب رخ داد و جماعتی بسیار از ایران تبعید شدند . در سال ۳۶۲
میلادی هلیودور Héliodore اسقف را بانهزار عیسوی ساکن شهر مستحکم «فناك»
واقع دزبزابده Bézabde پس از شورش که کردند به خوزستان تبعید نمودند ،
از بین ایشان دویست و هفتاد و پنج تن از مسیحیان که از بزرگان آن قوم بودند بقتل
رسیدند . سوزومن Sozoméne از مورخان نیمه اول قرن پنجم میلادی ، شمار
کشته شدگان مسیحی عهد شاهپور را بر صد و شصت هزار تن بالغ دانسته است . ماری بن
سلیمان مورخ سریانی مینویسد که شاهپور از نصاری دیرا حمر و باجرمی و نواحی
مجاور آن یکصد و شصت هزار ، و از نصاری فرات قریب سی هزار مرد بکشت . مسعودی
در مروج الذهب مینویسد که شاهپور از ایشان نزدیک دویست هزار تن را بقتل رسانید .
ولی بعقیده لا بور که تاریخ شهدای عیسوی ایران را نوشته و خود نیز کاتولیک بوده
است این ارقام تا اندازی مقرون به مبالغه است .

در کتب سریانی اعمال شهیدان عیسوی Actes des Martyres شرح آزار

و تعقیب مسیحیان، که مدت دوست سال با فواصل چند بطول انجامید مسطور است . این کتابها باینکه از روی تعصب نگاشته شده، از آنجا که متکی به اسناد و روایات معتبر است برای نمایاندن چگونگی تمدن ایران در آن دوره از منابع بسیار سودمند بشمار میآید.

مدرسه مسیحی نصیبین: نصیبین Nisibin در جزو ایالتی قرار داشت که در ۲۸۹ میلادی بدست رومیان افتاد و چون آن شهری مرزی بود رومیان در استحکام آن بسیار میکوشیدند در ۳۰۰ یا ۳۰۱ میلادی این شهر اسقف نشین گردید، نخستین اسقف آن بابو Babu نام داشت و پس از وی یعقوب جانشین او شد. در آن شهر شماره یهودیان فراوان بود و دارالعلم یهودی آنرا «ربان یهودا بن باعورا» تأسیس کرده بود. در آن هنگام که این شهر به تصرف رومیان افتاد، یهودیان آزار فراوان دیدند و شاید در ضمن همین حوادث مدرسه‌ی آنان نیز بسته شده باشد؛ زیرا از آن پس دیگر نامی از این آکادمی درجایی دیده نمیشود.

یعقوب اسقف نصیبین در شورای نقیه سال ۳۲۵ حضور داشت و احکام آن را امضاء کرد. کمی پس از آن تاریخ ائوستاتیوس اسقف انطاکیه. به تقلید از مدرسه اسکندریه مدرسه‌ای در انطاکیه دایر کرد و یعقوب نیز به تقلید از وی مدرسه مشابهی در نصیبین بنانهاد. غرض اصلی وی رواج دادن علم الهی یونانی در میان مسیحیان یونانی زبان بود. وی کشیشی بنام افرائیم را مأمور اداره‌ی این مدرسه کرد. افرائیم از نویسندگان و شعرای معروف زبان سریانی بشمار میرود. گویند وی در حدود شصت سال اداره این مدرسه را برعهده داشت.

در سال ۳۶۳ پنج ولایتی که در ۲۹۸ میلادی در زمان نرسی از ایران بروم انتقال یافته بود توسط شاپور دوم بایران بازگشت. شاپور به روم حمله کرد و نصیبین را در محاصره گرفت. افرائیم که در این گیرودار مدیر مدرسه دینی نصیبین بود مردانه از شهر دفاع کرد، پس از سقوط شهر بدست ایرانیان به ادسا Edessa (اورها) مهاجرت کرد.

ما بقی شرح حال وی را در ضمن تاریخ مدرسه ادسا بیان خواهیم کرد.

مسیحیت در ایران در قرن چهارم : اردشیر دوم ۳۷۹ - ۳۸۲ که پس از شاهپور دوم به سلطنت رسید به عیسویان عنایتی نداشت ولی شاهپور سوم (۳۸۲-۳۸۸) و وهرام (بهرام) چهارم (۳۸۸ - ۳۹۹) سیاست مودت آمیزی را با امپراتور روم پیش کشیده و بالطبع با عیسویان رفتار مسالمت آمیزی داشتند . در زمان بهرام چهارم عبد ا که همان عبد یسوع قنائی باشد از تومر صا (۳۸۸ - ۳۹۹) که جاثلیق مدائن بود درخواست کرد که دیرهایی در سورستان (عراق) بنا کند . تومر صا تقاضای او را پذیرفته دیری بنام مارماری در دیرقنی ساخته و مدرسه ای نیز بنام علاوه کرد که شصت استاد در آن بتدریس می پرداختند و از فارغ التحصیلان آن مدرسه جاثلیق ماراخی در گذشته در ۴۱۵ و جاثلیق ماریا بالاها در گذشته در ۴۲۰ هستند .

از علمای بزرگ مسیحی در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم عبد یسوع اسقف کسکراست که در نزد یونان مشهور به ماراخرلاوس است وی از کسانی است که تعالیم مانی را رد کرده ، در رد او کتابهایی نوشت و آن رسالات بزبان سریانی بود .

یزدگرد اول و فرمان آزادی مسیحیان

در سال ۳۹۹ میلادی یزدگرد اول ساسانی بر تخت شاهی نشست . در زمان او جنگ بین ایران و روم بصلح انجامید و از طرف روم شرقی هیأتی بریاست ماروئا Marutha اسقف مایفر قط (میافارقین) بدر بار یزدگرد فرستاده شد . ماروئا بسبب سیمای موقر و هیأت مجملی که داشت در نظر شاهنشاه مطبوع افتاد . این شخص علاوه بر مقام روحانی پزشک هم بود و یزدگرد را از يك بیماری شفا بخشید و او را ممنون خود ساخت . پس از آن ماروئا فرصت را غنیمت شمرده آزادی مذهبی مسیحیان ایران را از شاهنشاه استدعا کرد و از او تمنا نمود که اولاً فرمان آزادی کلیسای ایران را اعلام دارد و ثانیاً اجازه فرماید که شورایی برای تنظیم امور کلیسایی تشکیل گردد . شاهنشاه هر دو مسئول او را اجابت کرد و در ۴۰۹ میلادی فرمانی برای آزادی عموم مسیحیان ایران صادر فرمود . طبق این فرمان حکم شد کلیساهایی را که قبلاً ویران ساخته بودند از نو بنا کنند کسانی را که بجرم مسیحیت بزندان افتاده بودند آزادی دهند و اسقفان و روحانیون عیسوی اجازه یافتند که بدون واهمه بین کلیساهای ناحیه ای

خود سفر کنند .

بنابر این پس از سیصد سال برای نخستین بار کلیسای ایران بر سمیت شناخته شد . این فرمان آزادی یزگرد در امسیحیان ایران مانند فرمان میلان که امپراطور قسطنطین در ۳۱۳ میلادی صادر فرمود تلقی نمودند .

شورای مذهبی تیسفون : ماروئا پیشنهاد کرد که شورائی از اسقفان ایران در تیسفون تشکیل گردد ، تا همان نتایجی که شورای نیقیه در امپراطوری روم داشت این شورا نیز برای ایران داشته باشد . بفرمان شاهنشاه حکم شد که همه اسقفان بغوریت در تیسفون گرد آیند . این مجمع در ۴۱۰ میلادی تحت ریاست اسقف اسقف سلوکیه و تیسفون و نظارت ماروئا منعقد شد و بدعای سلامت شاهنشاه افتتاح یافت . پس از تصدیق آزادی مسیحیان ایران از طرف نمایندگان شاهنشاه قطعنامه ای ارطری آن مجمع بتصویب رسید: ملخص کلام آنکه مصوبات سابق شورای نیقیه Nicée را پذیرفته مرا تبارو حانیان مسیحی از نو مقرر گردید .

اسقف سلوکیه - تیسفون که خلیفه اعظم یا جاثلیق همه عیسویان ایران بشمار میرفت ، اسقف کسکر را پیشکار خود خواند و پنج مطران در این شهرها بگماشت :

۱- بیت لاپات Bêth lâpat (گندی شاهپور) واقع در خوزستان ، ۲- مطرانی در نصیبین ، ۳- مطرانی در درمیشان ۴- مطرانی در اربل ۵- مطرانی در کرخای بیت سلوخ (کرکوک)

قریب سی اسقف تحت نظر مطرانهای نامبرده بودند . این اسقفان اغلب از عراق و بین النهرین بودند . چند فرقه مسیحی که از جهت دوری مکان از مرکز جدا مانده بودند داخل این تشکیلات محسوب نمیشدند . چهارتن از روسای کلیسا در خوزستان بریاست فرقه مذهبی خود باقی ماندند ، اما چنین مقرر شد که پس از مرگ هر یک از ایشان جانشین او باید از طرف جاثلیق برگزیده شود .

عموم مسیحیان ایران موظف گشتند که عیدهای بزرگ مسیحی از قبیل عید میلاد و عید قیام را بگیرند .

باری یزدگرد مقررات این مجمع مذهبی را تأیید کرد و فرمود دوتن از

بزرگان کشور که خسرو یزدگرد، وزیر گفرمذار (صدراعظم)، مهرشاهپور ارگبد بودند، همه اسقفان را بدربار شاهی خوانده و ازطرف شاهنشاه باردیگر به آنان اطمینان دهند که هر کس از او امر جاثلیق اسحق و ماروئا سرپیچی کند سخت کیفر خواهد دید و بخشم شاهنشاه گرفتار خواهد شد. مسیحیان از مراحم شاهنشاه بسیار شادمان گردیده، در روز عید قیام که آخرین روز شوری بود جشن باشکوهی برپا کردند و از شاهنشاه سپاسگزاری نمودند. چند سال بعد ییپلاها Yabhalâhâ در گذشته در ۴۲۰ میلادی جانشین دوم اسحق به قسطنطنیه فرستاده شد تا روابط بین ایران و روم را استوارتر کند. وی با هدایای بسیاری از این سفر بازگشت و آنهارا در مرمت کلیساهای سلوکیه (تیسفون) و بنای دیری در دسکره و دیری دیگر در کنار دجله صرف نمود که بعدها تاجپار صدراهب در آن سکنی گزیدند. با وجود نتایج بزرگی که در پیشرفت مسیحیت از حمایت یزدگرد بدست آمد ولی اختلافات و منازعات بین فرق عیسوی ایران خاتمه نیافت و بخصوص در مجمعی که بسال ۴۲۰ منعقد شد این اختلاف بیشتر بروز نمود.

وضع مسیحیان در این عصر:

تا سال ۴۱۰ میلادی قریب چهل ناحیه اسقف نشین در ایران وجود داشت. در ۴۲۴ میلادی شماری نواحی اسقف نشین به شصت و شش ناحیه رسید. مسیحیت ابتدا در بین النهرین پیدا شد ولی متدرجاً در همه فلات ایران گسترش یافت. در ۴۲۴ میلادی در شهرهای ری، اصفهان، سیستان، نیشابور، مرو و هرات هر یک اسقفی سکونت داشت. حتی مسیحیت در میان چادر نشینان نیز نفوذ کرده بود. چنانکه در تواریخ کلیسا مسطور است ادرق Adraq نامی اسقف «کردان چادر نشین» بوده است. مسیحیان ایران غالباً انجیل را بزبان سریانی قرائت میکردند.

بیشتر احتمال دارد که سرودهای مذهبی را بزبان پهلوی میخواندند. مسیحیان آن زمان بزهد و انزوا مایل بودند و بسیاری از مردان و زنان تارك دنیا میشدند و در دیرها و کلیساهای عمر خود را بسر میبردند. مردان تارك دنیا «پسران سلامتی»

وزنان «دختران سلامتی» خوانده میشدند. وهمانها بودند که فقط تعمید می یافتند و گویادر آن عصر دیگر مسیحیان از این افتخار محروم بودند. اینك بیان اعتقادی كه از طرف يك مسیحی در آن عصر میبایستی عرضه شود ذیلا یاد میشود: «وی (یعنی شخص مسیحی) باید معتقد بخدا باشد، بخدایی كه همه آسمان وزمین و دریا و موجودات را خلق كرده است، او آدمی را بصورت خود آفرید، شریعت را به موسی داد، روح خود را در پیغمبران فرستاد، و بعد مسیح خود را به گیتی فرستاد. شخص مسیحی باید به رستاخیز مردگان و به سر تعمید معتقد باشد، اینست ایمان کلیسای خدا.»

مخالفان مسیحیت در ایران :

بیشتر مخالفان مسیحیت در ایران یهودیان وزردشتیان بودند، ظاهراً یهودیان ایران ضدیتشان با مسیحیان از یهودیان مغرب زمین بیشتر بود. اما مغان زردشتی از دشمنان سرسخت مسیحیت بشمار میرفتند و غالباً باهم در مسائل دینی مباحثه میکردند مسیحی به زردشتی خطاب میکرد: چگونه تو كه خود مخلوقی جاندارى، موجودات بی جانی چون خورشید و ماه و آب و آتش را میپرستی؟

زردشتی در پاسخ میگفت: خورشید زنده است و به همه زندگى می بخشد، آتش هم زنده است چونكه هرچه نزدیکش باشد میسوزاند.

مسیحی: چنین نیست! آتش زنده نیست زیرا باران مختصرى برای خواهوش كردن آن كافى است، خورشید هم زنده نیست زیرا در شب غروب میکند. اما ما مسیحیان مخلوقات را عبادت نمیکنیم بلکه خدایی را می پرستیم كه خورشید و ماه و آب و آتش و هرچه در آسمانها وزمین است آفریده است.

زردشتی: چنین نیست! شما شخصاً مرده ای را كه بر روی صلیب جان داده است پرستش میکنید و میگوئید كه همین شخص مصلوب خداست.

آنوقت مسیحی راز تجسم خدا و تثلیث را برای زردشتی بیان میکرد.

مدرسه ادسا : در پیش گفتیم كه پس از افتادن شهر نصیبین بدست ایرانیان مدرسه آن شهر منحل گشت، و افرائیم كه رئیس آن مدرسه مذهبی بود و در هنگام محاصره نصیبین دفاع مردانه ای از آن شهر در مقابل ایرانیان كرده بود مجبور شد

با آوارگان دیگر جلای وطن کرده به ادسا یا (اورها) رود چون کسی او را در آن شهر نمی شناخت ناچار شد که برای امر ارمعیش در گرما به های عمومی خدمت کند تا چندتن از دوستانش آگاه شده او را بر آن داشتند که مدرسه ای در ادسا تأسیس کند و در حقیقت مدرسه ادسا تجدید حیات مدرسه ی نصیین بود. افرام (افرائیم) دوازده سال پس از افتادن نصیین بدست ایرانیان زنده ماند و در ۳۷۳ میلادی از جهان برفت. پس از مرگ وی مدرسه ادسا توسعه یافت و زبان سریانی زبان رسمی آن بود و همین زبان بود که زبان ادبی مسیحیان سریانی گشت. در ۴۱۲ میلادی ربولا Rabbula به اسقفی ادسا منصوب شد وی پسر کاهن بت پرستی از مردم قنسرین بود که سپس به مسیحیت گرایید.

ای هی بها Ihibha که بیونانی او را ایباس Ibas نوشته اند بریاست مدرسه ادسا رسیده از آن پس ادسا که مرکز اصلی کلیساهای سریانی زبان و مهد فرهنگ سریانی یونان مآب بشمار میرفت مرکز انتشار نهضت تعلیم و تربیت کاپادوکیه نیز گردید. پیشرو این نهضت قدیس باسیل St. Basil قیصری اهل قیصریه از بلاد کاپادوکیه در آسیای صغیر بود. این نهضت افرائیم را بر آن داشت که برای دیدار از باسیل به کاپادوکیه برود. برجسته ترین شاگرد افرائیم، زنبیوس گازیرائوس Zenobius Gaziraeus شماس (Deacon) کلیسای ادسا بود که کتابی در رد مرقونیان Marcionits نوشته و اسحق انطاکی از شاگردان اوست. در اواخر قرن چهارم هجری آثاری از زبان یونانی به سریانی ترجمه شد و بر اثر این یونان مآبسی مدرسه ادسا نضج فراوان گرفت، و میان آرامی زبانان بین النهرین و ایران شهری تمام یافت چنانکه بیشتر اسقف های ایران فارغ التحصیل آن مدرسه بودند.

اوضاع مسیحیت ایران در قرن پنجم:

یزدگرد در اواخر سلطنتش رفتار ملایم خود را نسبت به مسیحیان تغییر داد و سبب آن این بود که عیسویان از فرط جسارت و وقاحت چندان ایرانیان را رنجیده خاطر ساختند که پادشاه چاره جز سخت گیری و تنبیه ایشان ندید. مثلاً در شهر هر مزد اردشیر از بلاد خوزستان یک روحانی مسیحی بنام حشو Hashu گستاخی را بدانجا

رسانید که بارضایت ضمنی اسقف عبدا Abdâ آتشکده‌ای را که در نزدیکی کلیسای عیسویان قرار داشت ویران ساخت. حشو و عبدا و کسانی را که در این خرابکاری دست داشتند دستگیر و به تیسفون فرستادند.

شاهنشاه شخصاً از آنان بازپرسی کرد، عبدا شرکت خود را در آن کار انکار کرد، اما حشو اقرار نمود که خود وی آتشکده را خراب نموده است و در ضمن این اعتراف الفاظی زشت نسبت به دین زردشتی بر زبان راند پس شاهنشاه به عبدا فرمان داد که آتشکده را از نو بنا کنند و چون او امتناع کرد محکوم به اعدام شد.

دیگر کشیش ایرانی شاهپور نام یکی از نجیب‌زادگان را که آذر فرنبغ (به سریانی آذر فرو Adhar Farr wâ) خوانده میشد، بدین عیسوی آورد تا از بیماری که داشت شفا یابد. آذر فرنبغ آن کشیش نصرانی را دعوت کرد که به ده او آمده کلیسایی در آنجا بنا کند. شاهپور قبلاً قبالة مالکیت محل مزبور گرفت و کلیسارا بنا نهاد. آنگاه موبدی آذربوزی نام که ظاهراً موبد موبدان بود این قضیه را که حکایت از ارتداد یکی از بزرگان میکرد بعرض شاهنشاه رسانید. یزدگرد به موبد مزبور اجازه داد که برای برگرداندن آذر فرنبغ بدین زردشتی هر تدبیری که میتواند بکاربرد، تنها احتیاط کند که او را نکشد، آذر فرنبغ بکوشش موبد مزبور بدین زردشتی بازگشت و در ملک خود خواستار شد. ولی شاهپور به تحریک یکی از روحانیون مسیحی که نرسائی (نرسی) نام داشت از پس دادن آن زمین سر باز زد و قبالة آن را برداشته بگریخت. سپس آن کلیسا تبدیل به آتشکده شد، ولی نرسی آتش را خاموش کرد و مراسم دعا و عبادت را در آنجا به آیین نصاری بجای آورد. آذربوزی دستور داد که اهل آن قریه کنگ مفصلی به نرسی زده او را کت بسته به تیسفون فرستادند. آذربوزی باو اطمینان داد که اگر آتشکده را همرمت کند کیفر نخواهد دید. نرسی از این کار سر باز زد و بزندان افتاد و سپس کشته شد.

این گونه گستاخیا بالطبع بزیان عیسویان بود، و شاید انتصاب مهر نرسی دشمن بزرگ عیسویان را به مقام وزیر کفر مذار بتوان دلیل تغییر رفتار شاه نسبت به عیسویان دانست.

جفای بهرام پنجم بر مسیحیان : یزدگرد پیش از مرگش دستور جزو تنبیه مسیحیان را صادر کرده بود و مجری این فرمان را مهرشاهپور موبدان موبد قرارداد . پس از به تخت نشستن بهرام آزار و کشتار مسیحیان آغاز گشت . بهرام بقدری در زجر و شکنجه آنان افراط کرد که «اسپید» از عمال عالی مقام ایرانی که اجرای آزار مسیحیان با و محول شده بود از مأموریت خود متنفر شده از اطاعت فرمان دولت امتناع ورزیده ، عیسویان را در فراری داد و خود ناچار گریخته به آناتول Anatole سردار رومی پناه برد . آن سردار فرمادهی قبایل عرب را که تحت تسلط بیزانس بود با و وا گذاشت ، بهرام گور از دولت بیزانس تقاضای استرداد پناهندگان را نمود ولی دولت روم نپذیرفت و بر اثر آن بین ایران و روم جنگ در گرفت . یکی از کسانی که در این زمان جفادید هرمزداس Hormizdas از بزرگان کشور بود و چون دین مسیح داشت بهرام املاک او را مصادر کرده وی را به منصب شتربانی لشکریان خود تنزل داد . روزی شاه او را با لباس پاره دید در حالیکه آفتاب بدن او را سوخته بود . شاهنشاه بروی رحمت آورد ، جامه‌ی کنانی بوی داد و او را گفت «تا این حد خود سرمباش و پسر نجار (یعنی عیسی) را انکار کن» هر مزداس جامه شاه را در پیش چشم او دریده گفت «اگر گمان میکنی من دین خود را بقبا می فروشم ، پس هدیه خود را باییدینی خویش نگاهدار» پس بهرام فرمان داد که وی را بکیفر رسانند . دیگر شخصی بنام یعقوب بود که او را بجلادان سپرده بدنش را قطعه قطعه کردند از این رو در تاریخ مسیحیت به «یعقوب مقطع» معروف است .

در ۴۲۲ میلادی جنگ بین ایران و روم خاتمه یافت و رومیان پیروز شدند طبق عهدنامه صلح قرار شد که دولت ایران آزادی مذهب به مسیحیان بدهد و امپراتور روم نیز زردشتیان قلمرو خود را در عقیده خودشان آزاد بگذارد . در این زمان آکاسیوس Acacius اسقف شهر آمد Amida (در دیاربکر) که از بلاد روم بود ، تمام ظروف زرینه و سیمینه کلیسای خود را فروخته و هفت هزار تن از اسیران ایرانی را که مسیحی بودند و سر بازان رومی بغلامی میبردند باز خرید و سپس آنان را بنزد بهرام گور فرستاد . بهرام چون این رفتار انسانی و محبت آمیز او را دید از مظالم خود نسبت به مسیحیان

متنبه گردید .

شورای دادیشوع 'Dad Ishu'

مقارن این احوال که عیسویان ایران بسختی با هم اختلاف داشتند دادیشوع در ۴۲۱ میلادی بمقام جاثلیق (کاتولیکوس) رسید . وی بیاری سموئیل اسقف طوس حائز این مقام شد . گویند این سموئیل خراسان را از حمله‌ی هیاطله حفظ کرد . و نیز دادیشوع در دفاع خراسان بر ضد اقوام وحشی مزبور خدمات گرانبهایی بشاهنشاه کرد . بعدها دشمنان دادیشوع بروی حسد برده او را در نزد شاهنشاه بدوستی باروم متهم ساختند یکی از آنان «بطای» نام اسقف شهر «هرمزد اردشیر» بود که او را متهم ساخت که اشیاء و ظروف مقدس را فروخته و مرتکب ربا خواری شده و مغان را نیز بزجر و کشتار نصاری تحریک کرده است . سرانجام دادیشوع را بفرمان وهرام (بهرام) تازیانه زده بزندان افکندند . پس از مصالحه با روم دادیشوع بر اثر توصیه ثئودوسیوس دوم قیصر روم آزاد شد وی بقدری از مقام خود تنفر پیدا کرده بود که میل کناره گیری داشت . اما پیروان او از استعفای او جلو گیری کرده درخواست کردند که او و جمعی تشکیل دهد و وی شورائی مرکب از سی تن اسقف در ناحیه‌ی عرب نشین «مار کبتا» Markobta تشکیل داد (۴۲۴ م) ، از اسقفانی که در این مجمع بودند اساقفه مرو وهرات و اصفهان و عمان را باید نام برد . در این شوری دوا امر مهم بتصویب رسید . یکی اینکه کلیسای ایران نباید در تحت تسلط کلیسای روم یعنی بیزانس باشد . دیگر اینکه کاتولیکوس (جاثلیق) دارای قدرت بیشتری شود . یقیناً مقصود دادیشوع از وادار کردن مجمع به استقلال کلیسای ایران آن بود که وضع عیسویان مقیم ایران را ثابت تر نماید چه بدین ترتیب آنان را دیگر متهم به همدستی با بیزانس نمی کردند .

از جمله اختیاراتی که به کاتولیکوس داده شد آن بود که تمامی مسیحیان ایران موظف میشدند که کاملاً مطیع او امر او باشند و اگر خطائی از وی سر میزد کسی حق نداشت در کار او قضاوت نماید ، زیرا با اعتقاد ایشان کاتولیکوس داری مقام مسیح بود و مسیح او را باین مقام تعیین نموده بود . از این تاریخ کاتولیکوس «پتریارخ» نامیده شد .

یزدگرد دوم و مسیحیان : از زمان تشکیل شورای دادیشوع یعنی از ۴۲۴ میلادی تا ۴۴۶ مسیحیان ایران در آسایش و آرامش بسر میبردند . یزدگرد دوم (۴۳۸ - ۴۵۹) که در این زمان شاهنشاه ایران بود در آغاز نسبت به مسیحیان رفتاری مسالمت آمیز داشت . در سال هشتم سلطنت خود پس از آنکه دختر خود را که بزنی گرفته بود کشت و نیز چند تن از بزرگان را هلاک ساخت ، رفتار خود را نسبت به مسیحیان تغییر داد و فرمان داد که در هر کجا باشند مورد تعقیب دولت قرار گیرند ، در کرکوک شهری نزدیک موصل عده ای از ایشان با هم راو کشته شدند . یکی از کشته شدگان زنی بنام شیرین بود . این زن با دو پسر خود بنزد «تهم یزدگرد» مغان اندرز بد که مأمور تعقیب عیسویان بود رفته به مسیحی بودن خویش اقرار کرد و او را برای ستمی که باین طایفه روا میداشت نکوهش کرد ، تهم یزدگرد فرمان داد که سراو و دو فرزندش را جدا کنند . شجاعت و تن به مرگ نهادن شیرین چنان در تهم یزدگرد اثر کرد که یکباره او را عوض نمود . وی در حالیکه نعش آن زن را با انگشت لمس میکرد خود را مسیحی خواند . یزدگرد چون از مسیحی شدن تهم یزدگرد آگاه شد بر آشت فرمان داد که او را بر روی تپه ای کرکوک بردار کنند و در همانجا بعدها کلیسایی بنام او برپا شد . یکی دیگر از شهدای مسیحی این زمان پیتون Pethion بود که در یکی از نواحی کوهستانی ماد در نزدیکی حلوان بقتل رسید . سراو را جدا کرده بر صخره ای در کنار شاهراهی که تیسفون را بنواحی شرقی کشور متصل میکرد گذاشتند .

دیگر از شهدای عیسوی بنا به نامه ای اعمال شهیدان ، آذرافروز کرد بود که در ولایت ارزن منصب و لقب سروشور زدار یگ Sroshavarzdarigh یعنی مستمع روحانی داشت .

دیگر سورن بود که در اسقف نشین بیت گرمانی در زاب کوچک دارای مقام قضائی «دستور همداد» بود یعنی کسی که قدرت قضائی او مانند ستور است . باری بیشتر زندانیان مسیحی از انکار مذهب خویش امتناع کرده پس از شکنجه های سخت در ۴۴۶ میلادی بقتل رسیدند ، یوحنا مطران نیر در آن میان کشته شد .

کشتار مسیحیان ارمنستان :

پیشرفت دین مسیح در ارمنستان از مدتی پیش باعث نگرانی دولت ایران شده بود و زمامداران ایران دریافته بودند تا ارمنستان عیسوی باشد با الطبع طرفدار روم یعنی دولت بیزانس خواهد بود.

چنانکه در جلد اول ص ۴۲۰ نوشتیم مهر نرسی بزرگفرمذار به ارمنیان ابلاغ کرد که باید دین مسیح را انکار کرده، بمذهب سابق خود آیند. ولی بزرگان ارمنستان نپذیرفته بسیاری از آنان کشته شدند (۴۵۰ میلادی). بقول لازا رفری Lazar de Pharp مهر نرسی در اعلامیه‌ای که به نصارای ارمنستان ابلاغ کرد، دین زردشتی را ستوده دین مسیح را رد نمود. از جمله در آن نوشت «این عقیده نصاری خطاست که گویند خیرات و شرور جهان از یک فاعل است و خدا غیور و حسود است و برای یک دانه انجیر که از درختی در بهشت کنده شد، مرگ را آفرید و نوع بشر را گرفتار آن نمود، چه این قسم حسدهم در میان بشر هم وجود ندارد تا چه رسد بر وابط خدا و خلق.

یکی دیگر از نادرستی‌های کیش عیسوی آنست که گویند خدا که آفریدگار آسمان و زمین باشد، باین گیتی آمد و از دوشیزه‌ای مریم نام که شوهرش یوسف بود زاییده شده است. در حالیکه عیسی مسیح در حقیقت پسر فانتور Phantour (پانتروس Panthéros طبق یک روایت قدیمی یهود) بوده است و بنابراین از طریق نامشروع بوجود آمده است. دیگر از تناقض گوئیهای مسیحیان آنست که پیشوایان آنان گویند که خوردن گوشت گناه نیست ولی خودشان از خوردن آن خودداری می‌کنند. و گویند گرفتن زن مباح است اما خود از نزدیکی بزنان احتراز مینمایند. گویند گرد آوردن مال گناه است، و از نعمت ولادت دنیا گریزانند، مرگ را میستایند و زندگی را ناچیز می‌شمارند.»

نسطوریوس مؤسس فرقه نسطوریه:

نسطوریوس Nestorius کشیشی بود در انطاکیه از مردم گرمانیکا Germanica شهری از ایالت کوماکنه (کماژن)، نزدیک مرز کاپادوکیه و چون

مردی سخنور و شیوا بود؛ پس از مرگ «اسپینیوس» باسقفی قسطنطنیه انتخاب شد (۴۲۸ میلادی) وی را از آن جهت به این سمت برگزیدند که مردی بیطرف و خارج از پایتخت بود و بادرسته بندی های آن شهر ارتباط نداشت.

نسطوریوس با خود کشیشی را از مردم انطاکیه بنام انستاسیوس Anastasius همراه آورد. چیزی از انتصاب نسطوریوس نگذشته بود که معاون او انستاسیوس روزی در هنگام موعظه گفت «دیگر کسی نباید مریم را والدۀ خدا Theotokos بنامد زیرا وی زنی بود و ممکن نیست که از شکم زنی خدا متولد شود»

در آن زمان بنا به قطعنامه شورای دینی نیقیه عقیده مورد قبول آن بود که حضرت مسیح دارای دو طبیعت انسانی و الهی است، که هر دوی آنها در یک شخص با هم آمیخته و یکی شده. و انستاسیوس ظاهراً قصد داشت بگوید که مریم عذرای مقدس تنها مادر طبیعت بشری مسیح بوده است.

سخن انستاسیوس باعث خشم مردم شد. موضوع شکایت آن بود که انستاسیوس منکر استعمال لقب «والده خدا» برای مریم عذرا شده و گفته است که مریم تنها مادر جسمانی مسیح است. این مسأله تاحدی به معرفت اله روح ارتباط داشت که : آیا روح هنگام ولادت وارد بدن میشود یا پیش از ولادت در بدن موجود است؟

آباء کلیسای ارتدکس در پاسخ به این پرسش يك سخن نبودند. اگر نفس ناطقه تا هنگام ولادت وارد بدن نشود میتوان گفت که در کلمه (Loqos) یعنی شخصیت مسیح، تا زمان ولادت در بدون او که چیزی جز بدن حیوانی نبوده داخل نشده است، و زمانی جنبه ی انسانی پیدا کرده که نفس ناطقه به آن افزوده شده است. نسطوریوس پس از شنیدن غوغای مردم از انستاسیوس دفاع کرد، و این خود آتش اختلاف را دامن زد.

علمدار مخالفت با نسطوریوس سیریل بطریق اسکندریه بود چون دامنه ی اختلاف گسترده شد، امپراطور دخالت کرده شورایی دینی در شهر افسوس بسال ۴۳۱ میلادی منعقد شد. در آن شوری نسطوریوس متهم شد که گفته است «مخلوق نمی تواند به غیر مخلوق حیات بخشد. بلکه می تواند مایه تولد انسانی شود که

رسول خدا باشد روح القدس کلمه الله را خلق نکرد، بلکه از حضرت مریم برای کلمه الله معبدی فراهم کرد که در آن محل گیرد. آنکه تولد یافت و برای تکوین خود به زمان احتیاج داشت و ماههای لازم در رحم باقی ماند، بسی شك دارای طبیعت بشری بود ولی این طبیعی است که با خدا ارتباط دارد.

بیانی را که نسطوریوس میخواست بکند آن بود که حضرت مریم بامعجزه روح القدس به جسم مسیح باردار شد، ولی مسیح چون انسان به دنیا آمد: روح القدس پس از آن بر مسیح نازل شد و سپس طبیعت خدایی در بدن او جای گرفت. نسطوریوس می گفت «من نمی توانم در آن هنگام که عیسی مسیح دو ماهه یا سه ماهه بود او را خدا بخوانم». مدرسه مسیحی ادسا به طور کلی نسطوریوس را تأیید میکرد و شهر ادسا (اورها) از آن پس کانون کیش نسطوری و «هیپها» پیشواي نسطوریان شد. اما نسطوریوس بامر امپراطور تئودوسیوس به دیری در نزد يك انطاکیه تبعید گشت. وی تا ۳۵۴ در آن دیر تماند و در آن سال او را به شهر سلع (بطرا) مرکز دولت عربی نبطی تبعید کردند پس از آن به او اجازه دادند که به واحه ای در مصر برود. هنگامیکه در مصر بود افراد قبیله ای در حال کوچ او را ربودند، ولی وی از چنگ آنان گریخت و پیوسته از دست مأموران دولت از این گوشه بآن گوشه پناه میبرد تا سرانجام کمی پس از سال ۴۳۹ میلادی از جهان رخت بر بست.

ده سال پس از مرگ نسطوریوس یکی از مخالفان جدی نظریه او که «دیوسکوروس» نام داشت، امپراطور را بر آن داشت تا شورائی عالی در ۴۴۹ در افسوس برای برانداختن نهضت نسطوریگری تشکیل دهد. این شوری بقدری هرج و مرج و بی قاعده بود که آنرا پاپ لئو و Leo «مجمع دزدان» Latrocinium نامید که بفرانسه Le Brigandage d'Ephèse خوانده میشود در همین شوزی هیپها اسقف نسطوری شهر ادسا (الرها) عزل شد و نونوس Nonnus که از پیروان برجسته سیریل سابق الذکر بود بجای او انتخاب گردید:

پس از مشاجرت فراوان بین موافقان و مخالفان نظریه نسطوریوس، سرانجام شورای دیگری در ۴۵۱ میلادی در خلقیدون تشکیل شد که تصمیمات شورای ۴۴۹ را

باطل و دیوسکوروس را عزل کرد و برای بیان اصول ایمان مسیحیت ضابطه‌ای مقرر کرد که حد وسط قابل قبولی بنظر میرسید، چون دیوسکوروس و طرفداران او آن قاعده را نپذیرفتند از کلیسای رسمی دولتی بیزانس جدا شدند، در نتیجه کلیسای شرق به ۳ قسمت منقسم شد: ارتدکس یا مذهب رسمی دولتی، نسطوری، و ضد نسطوری که به نام قائلین طبیعت واحد یا مونوفیزیت‌ها Monophysites خوانده میشوند. هبیا جانشین نسطوریوس در ادسا تا زمان مرگ خود ۲۷ اکتبر ۴۵۷ میلادی کرسی اسقفی ادسارا نگاهداش.

برصوما و نسطوری شدن کلیسای ایران:

پس از هبیا، نونوس Nunnus که هنگام بازگشت هبیا کنار رفته بود در ادسا (الرها) دوباره بمنصب اسقفی رسید (۴۵۷ میلادی) وی که با سلف خود هبیا اختلاف نظر داشت مقررات شورای خلقیدون را اجرا کرد و با نسطوریان بنای خوشونت را گذاشت، در نتیجه بعضی از مدرسان نسطوری و از جمله آنان برصوما به ایران مهاجرت کردند.

شمعون بت ارشامی Shem'on beth Arsham - مورخ آورده است که برصوما، آقاق، معنا، یوحنا، پولوس پسر قاقای، پوسی Pussai، ابراهام، و نرسی Narsai، همه از مدرسان ادسا بودند که پس از مرگ هبیا (۴۵۷) به ایران مهاجرت کردند و بابوائی Babowai مقدم آنان را گرامی شمرد و در اسقف نشینهای ایران ماندگار شدند. به اینان مخالفان نشان القاب توهین آمیز داده بودند. از قبیل:

«خفه کننده پیشیز» (یعنی مفتخور)، نوشنده چرکاب، خوک كوچك. غیورتر از همه آنان برصوما بود که او را «شناور بین آشیانه‌ها» نامیده بودند. برصوما در مجمع معروف به «دزدان افسوس» چنان با حرارت از اصول نسطوری دفاع کرد که اساقفه دیگر اخراج او را خواستند.

بابوائی از روحانیون مسیحی ایران مقدم برصوما را گرامی شمرده او را به فیروز شاهنشاه ساسانی معرفی کرد. و چون توانایی او را در گفتگوی بارو میان نزد شاهنشاه ایران ستود، فیروز سرپرستی دفاع از مرزهای روم را به عهده‌ی او گذاشت.

پس از آن اورا درهیأتی متشکل از مرزبان ایران و فرمانده زومی و امیر عرب، که عهده‌دار تعیین خط مرزی بودند نیز شرکت داد.

در بین سالهای ۴۸۴-۴۵۷ برصوما برای ترویج مذهب نسطوری در ایران کوششهای فراوان کرد، و فیروز شاهنشاه ایران را متقاعد کرد که لازم است کلیسای ایران با کلیسای ارتدکس امپراطوری روم تفاوت داشته باشد. یکی از وسائلی که برای این منظور به کاربرد این بود که اسقفان را واداشت تا ازدواج کنند و این نقشه با عقیده ایرانیان که زن گرفتن و فرزند پیدا کردن را برای هر کس واجب میدانستند بسیار موافق بود. باری شورایی دینی دز «بیت لاپات» (گندی شاپور) در ماه آوریل ۴۸۴ منعقد شد که دز آن فقط چند تن از اسقفان حاضر شدند و در همان جا بود که جایز بودن ازدواج اسقفان بتصویب رسید. ولی بعدها مقررات این شوری را کان‌لم‌یکن دانستند، به این دلیل که برصوما، مطران نبوده است تا خود به تنهایی بتواند شورای دینی تشکیل دهد.

امپراطور زنون Zenon سیاستی پیش گرفت که مذهب مونوفیزیت (بعدها یعقوبی) را در زیر پرده بیطرفی پنهان مینمود. یعنی وانمود کرد که ازدومذهب فوق هیچکدام را تقویت نخواهد کرد؛ برصوما که در این هنگام مطران نصیبین و بازرس پادگانهای مرزی شده بود باتفاق چند مطران دیگر شورایی در نصیبین تشکیل دادند. در این شوری چنین تصمیم گرفته شد که کاتولیکوس بابوایی Babowai را بجرم عدم کفایت خلع کنند، بابوایی در عوض برصوما را تکفیر کرد. مناقشه و کشمش بالا گرفت و سرانجام بابوایی بزندان افتاد و اورا بانگشت بنصر آویزان کردند و آنقدر تازیانه زدند تا جان داد ۴۷۵ میلادی.

بین برصوما و دوست او «آکاس» که پس از بابوایی بمقام جاثلیقی رسید توافق کامل وجود نداشت و برصوما به بهانه‌های مختلف از حضور در مجمعی که آکاس میخواست در سلوکیه برپا سازد عذر میآورد.

در زمان پادشاهی ولاش (۴۸۴-۴۸۸) که پس از برادرش پیروز بتخت نشست برصوما در دربار ایران تقرب یافته برای ترویج کیش نسطوری در ایران کوششهای

فراوان کرد وی سفری به قسطنطنیه کرد تا بر تخت نشستن و لاشر را رسماً اعلام کند. در هنگامیکه باز می‌گشت شاه‌اورا مأمور رسیدگی به امور مرزی نصیبین کرد. برصوما ابن مأموریت را برای اینکه بهانه کرده در مجمعی که آکاس تشکیل داده بود حاضر نشود مغتنم شمرد.

با وجود عدم حضور او مجمع در سلوکیه منعقد شد اما فقط دوازده اسقف در آن شرکت کردند. بعضی از آنان مانند گابریل اسقف هرات از راه بسیار دور آمده بودند. سه قانون مهم در آنجا به تصویب رسید و اصول مذهب نسطوری آیین قطعی و منحصر عیسویان ایران شد، رهبانان را در اجرای مراسم دینی از رقابت با کشیشان منع کردند و بروحانیان قدغن نمودند که نذر تجرد نکنند، زیرا مجرد زیستن و احتراز از ازدواج فقط برای صومعه نشینان مجاز بود.

برصوما بر حسب میل شاه مانند همه ایرانیان زن اختیار کرد. در تفسیر این ماده سوم که آزادی ازدواج بود گفتند که رسم قدیم که اجتناب از مزاجت بود بساعت رواج فحشاء و منکر می‌شده و نیز مسیحیان را مورد استهزاء بیگانگان یعنی ایرانیان قرار میداد. این امر باعث شد که کلیسای ایران از کلیسای ارتدکس روم جدا شود. در آوریل ۴۸۴ میلادی شورایی دینی بیت‌الپات (گندی‌شاپور) که در آن معدودی از اسقفان حضور یافتند و در آن مشروع بودن زن گرفتن اسقف‌ها پذیرفته گردید تشکیل شد. بعدها مقررات این شوری را نابوده انگاشتند به این دلیل که برصوما مطران نبوده تا خود به تنهایی بتواند شورایی دینی تشکیل دهد و به همین جهت احکام این شوری در ضمن احکام شوراهای دینی شرق نیامده است.

برصوما توقع داشت که پس از مرگ باوایی به جاثلیقی ایران برگزیده شود ولی چون پشتیبان او پیروز در گذشت فرصت آن پیدا نشد که اسقف‌ها انجمن کرده مطران تازه‌ای برگزینند و گذشته از این چون اسقفان حق انتخاب آزاد داشتند با در نظر گرفتن اینکه برصوما توطئه گر و خود خواه است از انتخاب او صرف نظر کردند. و آفاق (آکاس، یا آکاکیوس) را که ذکر او در پیش گذشت و از بیرون آمدگان مدرسه ادسا بود به این منصب برگزیدند.

آکا کیوس در ماه اوت ۴۸۵ میلادی شورائی دینی در بیت عدرای BetAdrai منعقد کرد که در آن قوانین کلیسایی تصویب شده در بیت لاپات را تأیید کرد . و نیز وی شورای رسمی تری در فوریه ۴۸۶ در سلوکیه تشکیل داد که طبق صورت مجلس آن معلوم میشود که بر صوما بچه منظور میخواست مذهب نسطوری را مذهب رسمی ایران قرار دهد . همه این کارها ظاهراً واکنشی در برابر توسعهی نهضت ضد نسطوریگری امپراطوری روم در زمان زنون بوده است . بنابراین نامهای که میان بر صوما و آکا کیوس مبادله شده و فعلاً متن آنها درست است معلوم میشود که بر صوما با هر چه ضد نسطوری بوده دشمنی میورزیده ولی نسبت به تخت و تاج ایران وفادار بوده است . نرسی که ظاهراً تا زمان بسته شدن مدرسه ادسا در ۴۸۹ میلادی در آن شهر مانده و بجای بر صوما رئیس آن مدرسه شده بود یا اینکه مطابق گفته شمعون بیت ارشامی ، پیش از آن تاریخ همراه بر صوما به ایران مهاجرت کرده بود ، مانند بر صوما از مدافعان جدی مذهب نسطوری بشمار میرفت ، ولی مدتی هم با بر صوما مخالف شده مورد اذواء و آزار وی قرار گرفت . بر صوما پس از آنکه اسقف نصیبین شد (۴۸۵) ، پس از بسته شدن مدرسه ادسا (۴۸۹) مدرسهی نصیبین را تشکیل داد و اداره کردن آن را بر عهده نرسی (نرسی) مبروص یعنی پیس گذاشت . مدرسهی نصیبین دارای شاگردان بسیاری بود که با هم مانند افراد یک خانواده زندگی میکردند و پس از اتمام دورهی سه ساله آن مدرسه برای تعلیم و موعظه به همه ایران میرفتند . بیشتر اسقفان و پیشوایان کلیسا در سالهای بعد از فارغ التحصیلان این مدرسه بودند . علت تعطیل مدرسه الرها (ادسا) آن بود که چون زنون امپراطور روم آن مدرسه را دستخوش عقاید نسطوری که زیر نفوذ دولت ایران قرار داشت مشاهده کرد ، دستور داد که آن مدرسه را منحل نمایند . شمعون بیت ارشامی مورخ معروف سریانی شخص سومی را با نرسی و بر صوما در انتشار مذهب نسطوری پس از سال ۴۵۷ شریک میداند و ممکن است این شخص که تذکره حال وی بخوبی روشن نیست همان «معنا» باشد که آخر کار به مقام جاثلیقی رسید . شمعون درباره این شخص مینویسد که او کتبی را از سریانی به پهلوی ساسانی ترجمه کرد و نیز شرح

تئودور مصیعی را برای تقدیم به هیبها به سریانی ترجمه نمود. نام دیگری هست که گاهی آن را با «معنا» اشتباه میکنند و آن «ماری» ایرانی است وی نیز مانند «دادیشوع» از مردم «بیت اردشیر» (سلوکیه) بود.

مرگ برصوما و درگذشت جاثلیق آکاس که در حدود ۴۹۵ اتفاق افتاد نشانه ختم یکی از مهمترین ادوار عیسویت ایران است.

نرسی که برصوما وی را به سرپرستی مدرسه نصیبین گماشت. مؤلف پرکاری بود.

عیدیشوع تفاسیری از کتاب مقدس و سیصد و شصت موعظه و سرودهای مختلفی به او نسبت میدهد که در دوتای آنها هز امیرنسطوری مشتمل بر اعمار روزانه درج شده است. نرسی محتملاً در بین سالهای ۵۰۰ و ۵۲۰ درگذشت و برادرزاده اش ابراهام جانشین او شد. یوحنا ی نصیبی و یوسف اهوازی در گذشته در ۵۷۵ میلادی از شاگردان برجسته او بودند. یوسف هوزایا (اهوازی) نخستین کسی است که در نحوسریانی کتاب نوشته است.

در اواخر قرن پنجم مسیحیت در کردستان پیشرفت فراوان یافت یکی از مبشرین مسیحی مردی بنام سبها Sabha بود که پسر یک زردشتی دیندار و توانگر بود.

سبها Sabha مسیحیت را از دایه نصرانی خود فرا گرفت و میراث پدر را در راه ترویج مسیحیت صرف کرد وی مردم شهر هالی Hali را در کردستان به مسیحیت بشارت داد و بسیاری از کردان آن شهر بدین مسیح درآمدند. او در ۴۸۷ میلادی درگذشت.

وضع اجتماعی و خرافی مسیحیان

باید دانست که عیسویت در عهد ساسانی حتی در سخت ترین دوره های آزار و تعدی آزاد بوده است. اگر چه گاهی بعضی از جوامع مسیحی در شهرها و دیها دستخوش اذیت فرمانروایان ایرانی میشده اند و الی اصولاً مردم مسیحی ایران آزادی عمل داشته اند. عیسویان ایران اصول دینی خود را در شورایی که در سالهای ۴۱۰ و ۴۲۰ در تیسفون تشکیل یافت با حضور دو نماینده دولت امپراطوری بیزانس برقرار نمودند که یکی ماروئا اسقف میافارقین مایفر قط Maipharqat و دیگری آکاس اسقف آمد

Amida بود .

افروعات Aphraat خطب و مواعظ خود را در دشوارترین ایام جور و تعدی که نسبت به عیسویان در زمان شاهپور دوم جاری بوده نوشته است و معذالك در این رسالات اثری حاکی از اینکه اجرای مراسم دینی عیسوی در آن عهد بطور عادی و بدون مانع جریان نداشته دیده نمیشود .

فشار همیشه متوجه علمای دین مسیح بود، اما هیچ گفته نشده است که عامه‌ی عیسویان را زجر یا مجبور بازتداد نموده باشند. ظاهراً عیسویان چه در کشور ایران و چه در دولت روم در روابط حقوقی بین خود تابع قانون سریانی و رومی موسوم به : *Leges Constantini Théodosii Leonis* بوده‌اند، که گویا آنرا به‌اعرف محل وفق میدادند.

کشتارهای بزرگ ندرتاً اتفاق می‌افتاد و غالباً عیسویان میتوانستند بآزادی در تحت هدایت معنوی جاثلیقان خود زیست کنند. اما عیسویان نه فقط از زردشتیان که موبدان آنان را جادوگر میخواندند تنفر داشتند. بلکه از دیگر کافران و بیدینان نیز گریزان و متنفر بودند و نسبت بدشمنان خود از اقسام تهمت کوتاهی نداشتند، مخصوصاً قوانین و آداب زناشویی دشمنان خود را به بدترین وجهی وانمود میکردند .

مثلاً درباره‌ی یکی از فرقه‌های گنوستیک موسوم به صدوقیان که از ایشان متنفر بودند گفته‌اند که آنان: مردمی شریرند و مثل مردم سدوم هستند و سرخوئ را می‌پرستند. و نیز درباره‌ی طایفه بوربوری *Borboriens* که افکار آنان شباهت تامی به صدوقیان داشته گفته‌اند «بسیار زشت است که شریعت ناپاک این طایفه را به سمع پاکان برسانیم».

سبها *Sabha* و ویه شهریک *Vehshahrigh* که دوتن از مقدسان مسیحی بودند برای خراب کردن معابد غیر عیسوی و تبدیل آنها بصوامع نصرانی در همه جا گردش میکردند.

ربولا *Rabula* اسفندالرها (ادسا) را ستوده‌اند زیرا وی اتباع ابن دیصان

و یهود و پیروان مانی و مرقیون و بور بوریان و صدوقیان بیدین را از اسقف نشین خویش رانده است.

کتاب اعمال شهیدان نصرانی مشحون به ذکر معجزات و کرامات بزرگان مسیحی است که اغلب با خرافات آمیخته است. از جمله نوشته اند که سبها ملقب به «هادی کفار» بادرست بجانب سنگی اشارت کرد و گفت از جای خود برخیز، در حال بانگ رعد عظیمی بگوش رسید و آن سنگ بزرگ از جا فرو غلطید. دیگر از معجزات اینکه چون پتیون Pethion را که در نزدیکی حلوان بین دره دجله و کوهستان کردستان مشغول بشارت مسیحیت بود میخواستند دستگیر کنند زنجیرها از هم گسست، آنگاه او را با طنابهایی که از پی خوک بافته شده بود محکم بستند لیکن طناب بر اثر صاعقه پاره شد. یکی از مردان که مأمور دستگیری او بود از پتیون خواهش کرد که تسلیم شود تا او را بسته بنزد موبد بزرگ ببرد و پذیرفته تن باسارت داد. اما درپیش موبد پاسخهای درشت و استوار گفت چنانکه موبد خشمناک شده زنجیر او را بسختی فرو کشید، در حال زنجیر از هم گسیخت يك سر آن که در دست موبد بود چون مشعلی فروزان گشت. پتیون را بزندان افکندند اما او نیمه شب بادیگر زندانیان برخاست و زنجیرها خود بخود فرو ریختند و درهای زندان بر روی او گشاده شد. باز او را گرفته برودی انداختند اما آب چون دیوار از دو طرف برخاست و او را اثر نکرد. پس مرغ بزرگ او را در آتشی افکند اما آتش برخاست و بر بالای سراو گنبدی هویدا شد و چهار ساعت تمام با آن حالت باقی ماند سرانجام پس از آنکه چندتن از کفار را بسوزانید از دیده ها ناپدید شد. سپس پتیون را در حالیکه مانند سگی بسته بودند بزندان باز آوردند و او را از آب و نان محروم داشتند. پس از دوماه او را باز زنده یافتند و دیدند که درزیایی مانند خداوند بر سائی Narsâi (از خدایان زروانی) شده بود.

سرانجام او را به کیفر نه مرگ محکوم کردند و این سیاست شش روز بطول انجامید و در این مدت پیوسته دعا میکرد و حضار آمین میگفتند.

کلیسای ایران در قرن ششم :

در زمان قباد عیسویان ایران تا اندازه‌ای از دست دشمنان خود ایمن بودند زیرا بقدری مغان سرگرم جنگ و جدال بامزدکیان بودند که دیگر فرصت جفای مسیحیان را نداشتند. از این گذشته مسیحیان نیز بازداشتیان درازمیان برداشتن بدعت مزدکی همکاری میکردند. مرگ برصوما از ایرانی شدن کلیسای نسطوری چیزی نکاست و شورای دینی منعقد در سلوکیه سال ۴۹۹ رسماً ازدواج جاثلیقها و اسقفها و کشیشها را مجاز شناخت.

پس از برصوما آکسیوس و بعد از وی «بابای» جانشین او شدند. جاثلیق بابای در ۵۰۲ یا ۵۰۳ در گذشت در این هنگام چون اسقفهای ایران نمی‌توانستند در انتخاب مطران بایکدیگر توافق کنند دوره‌ی هرج و مرجی پیش آمد.

سرانجام شیلای Shila رئیس شماسان در زمان بابای از آنجهت که از دوستان نزدیک قباد بود به این سمت انتخاب شد، ولی رفتار او خوب نبود و املاک کلیسارا به پسرش بخشید، و داماد خود الیشع Elisha را به جانشینی خود برگزید و اینها همه نتیجه تاهل اختیار کردن کشیشان بود.

پس از مرگ شیلای در ۵۲۳ گروهی از اسقفان، نرسی اسقف حیره را به جاثلیقی انتصاب کردند و مراسم دینی انتصاب او در شهر سلوکیه به عمل آمد. ولی الیشع که طرفدارانی داشت ضمن مراسم دیگری در تیسفون نزدیک سلوکیه از طرف عده‌ای به این مهم منصوب شد، و او نیز جاثلیق گشت. به این ترتیب کلیسای نسطوری انشقاق پیدا کرد، و هر دسته مطرانها و روحانیان خاص خود را برگزیده فرقه مخالف را تکفیر میکردند.

نرسی پیش از سال ۵۳۵ میلادی در گذشت و پیروان او پولس پرسا (پسل) Paulus Persa را که رئیس شماسان سلوکیه بود به جانشینی او برگزیدند.

پولس مردی بس سالخورده بود و دو ماه پس از انتصاب در گذشت، و فرقه نرسی به جای او در ۵۴۰ میلادی مارابا Maraba (مارابها Marabha را انتخاب کردند.

مارا بپا: مارا بپا (مارا با) از مردم ساحل دجله و نخست زردشتی بود و شغل ارزبندی که ظاهراً همان اندرزبندی بمعنی آموزگاری مذهبی باشد داشت. و سپس به معاونت ولایت «بیت آرامای» Beth Aramaye رسید. اتفاقاً روزی با طالب علمی مسیحی بنام یوسف بردجله همسفر شد. مارا با از روی تعصب چون از هم نشینی با وی اکراه داشت بفرمود تا او را از قایق بیرون راندند. جوان مسیحی با کمال ادب بیرون رفت. در همان هنگام دجله طوفانی شد و قایق از حرکت بازماند. مارا با از رفتار خود با آن جوان مسیحی متنبه شده او را به کشتی بازخواند. اتفاقاً طوفان فرو نشست و بسلامت از رود بگذشتند. در بین راه با آن جوان بگفتگو پرداخت و چون یوسف بوی گفت که کینه‌ای از او در دل ندارد از رفتار بد خود با وی شرمیده شده مهر او را در دل گرفت و کم کم به کیش او گرایید و تعمید یافته رسماً بدین مسیح درآمد.

مارا با پس از آن به نصیبین رفت و بادانشمندی بنام «معنا» آشنا شد و چون «معنا» به اسقفی ارزون Arzun رسید مارا با به همراه وی به آن جارفت و میان بت پرستان به تبلیغ پرداخت. پس از آن به نصیبین بازگشت و به تکمیل مطالعات خود پرداخت آنگاه به مسافرت در نقاط مختلف امپراطوری روم روی آورد و در فرا گرفتن زبان یونانی و قرائت آثار مسیحی به آن زبان جدی بلیغ مبذول داشت و در ادسا (الرها) بامردی سوری بنام توماس Thomas آشنا شد و زبان یونانی را در نزد او تکمیل کرد و همراه وی به زیارتگاههای واقع در فلسطین رهسپار شد، از آنجا برای دیدن کلیساهای مصر در سته Sceté واحه‌ای در مصر سفلی در غرب دلتا نزدیک کوههای نیتريا Nitria که در قدوسیت تالی اماکن مقدسه فلسطین بود شتافت، سرانجام بایران بازگشت.

مارا با از تفرقه کلیسای نسطوری ایران افسرده دل گردیده بر آن شد مانند راهبانی که در مصر دیده بود گوشه گیری اختیار کند. اما اسقفان او را از این کار بازداشتند و به جا ئلیقی برگزیدند و از او خواستند که دامن همت بر کمرزند و با

اقدامات تهدید آمیز مونیفیزیت‌ها مبارزه نماید.

مارا با سخت به تجدید انضباط کلیسا پرداخته و با چند تن از اساقفه برای سرکشی به کلیساها به مسافرت پرداخت. و فرمان داده که کشیشانی که برخلاف قانون کلیسا بازواج پرداخته بودند یعنی مانند زردشتیان آن زمان بازن پدر یا عمه یا خواهر یا دختر خود زناشویی کرده بودند زنان نامشروع خود را رها کنند. اسقفی مارا با از ۵۳۶ تا ۵۵۲ دوام یافت. اقدامات تند مارا با مغان را خشمناک ساخت بر آن شدند که کار او را یکسره کنند.

در همان سال که مارا با به جاثلیقی رسید جنگ ایران و روم پس از شصت سال دوباره آغاز گردید خسرو انوشیروان به سوریه لشکر کشید و انطاکیه را با خاک یکسان کرد. در این میان مغان دوباره به ویران ساختن کلیساها پرداخت و بسیاری از زردشتیانی را که بدین عیسی درآمده بودند بکشتند و دواسقف ایرانی را که یکی «یزدپناه» و دیگری «گریگور» نام داشت بقتل رسانیدند.

«گریگور» از بزرگان دولت بود. این جفا بر مسیحیان پنج سال دوام داشت و سرانجام در سال ۵۴۵ میلادی که ایران و روم صلح کردند خاتمه یافت.

در هنگامیکه خسرو انوشیروان به جنگ با روم رهسپار شده بود موبد موبدان مارا با را بازداشت فرموده و برای محاکمه به محضر خود خواند و او را برای ترك دین زردشتی و پذیرفتن آیین مسیح گناهکار شمرد. پس از بازگشت شاه مارا با را به پیشگاه خسرو انوشیروان بردند مارا با گفت «راست است من مسیحی هستم و ایمان خود را تبلیغ میکنم ولی میخواهم که هر کس نه از روی اجبار بلکه آزادانه با میل خود ایمان بیاورد و من هیچکس را مجبور نمیکنم» خسرو انوشیروان باو گفت که اگر از قبول زردشتیان در کلیسا امتناع ورزد و ازدواج مشروع در دین زردشتی راهم مجاز بداند او را آزاد خواهد کرد. ولی مارا با باین امر راضی نشد.

از اینرو او را بفرمان شاه بزنندگان انداختند چون مسیحیان در ایران بسیار بودند خسرو انوشیروان از بیم آنکه مبادا سر بشورش بردارند او را بجای دور افتاده ای که گویا در شهر شیز در حوالی دریاچه اورمیه بوده است تبعید کرد. مارا با مدت هفت

سال در این تبعید گاه گذرانید ولی تبعید گاه او تبدیل به يك کلیسیا گردید. زیرا مردم گروه گروه برای اقرار بگناهان یا دریافت برکات مذهبی بخدمت او می‌شتافتند.

پس از هفت سال مارا با از تبعید گاه خود به تیسفون بازگشت و چون از وی سؤال شد که چرا برخلاف میل شاهنشاه مکان خود را ترك گفته، گفت که برای کشته شدن حاضر است ولی چون مایل نیست برخلاف میل شاهنشاه کشته آید از اینرو از شاهنشاه می‌خواهد که با وی بعدالت رفتار شود. خسرو انوشیروان گفت که وی از تقصیراتی که بر ضد دولت کرده بخشوده است ولی باید جواب ارتداد خود را بندگان بدهد. در این هنگام واقعه‌ی دیگری پیش آمد. خسرو انوشیروان زن مسیحی داشت که از انکار ایمان خود با کمال استقامت امتناع ورزید. چون انوشکزاد پسر خسرو از این زن به سن بلوغ رسید خواست از دین مادر خود پیروی کند پادشاه که از این امر ناراضی بود پسر را به خوزستان فرستاد و در قصری زندانی ساخت. هنگامیکه خسرو انوشیروان به جنگ روم رفته بود انوشکزاد بدستکاری مسیحیان از زندان گریخت و شهرت داد که پدرش مرده است و بكمك مسیحیان در خوزستان ادعای سلطنت کرد.

انوشیروان در این هنگام، بسختی بیمار بود ولی با وجود آن شورش را فرو نشانید.

شرکت عیسویان در طغیان انوشکزاد بروخامت حال مارا با افزود ولی خسرو مارا با را آزاد کرده او را مأمور ساخت که به خوزستان رفته و همکیشان خود را از یاری انوشکزاد منصرف سازد. او در این مأموریت بیش از آنچه انتظار میرفت توفیق حاصل کرد. انوشکزاد تسلیم شد خسرو تنها بکور کردن او قناعت کرد. در مراجعت به تیسفون مارا با بیمار شد و گرچه شاهنشاه پزشك خاص خود را برای درمان او فرستاد ولی فایده‌ی نبخشید و در بیست و نهم فوریه ۵۵۲ میلادی در گذشت. جسد او را به حیره بردند و در آنجا به خاک سپردند و صومعه‌ای بر گور او بنا نهادند. علت حمل جنازه او به حیره آن بود که شهر عرب نشین حیره در آن زمان حکم سنگر

نیرومندی را برای نهضت نسطوریگری پیدا کرده بود .

گویند که مارابا کوشید تا پشتیا Peshitta یعنی نسخه‌ی سریانی عهدعتیق را تنقیح کند و شاید چنین کاری درمورد عهد جدید کرده بود ولی نسطوریان سخت به نسخه‌ی قدیم که به آن عادت داشتند پای بند بودند و تفاسیری بر سفر ، پیدایش ، مزامیر ، امثال و رساله‌های پولس نوشته و مواعط و سروردها و رسالاتی درباره‌ی شورای دینی و قوانین کلیسایی تألیف کرده بودند . بیشتر فعالیت مارابا در تجدید حیات کلیسای نسطوری و جلوگیری از عزلت شرقی و سعی در نزدیکتر شدن با کلیسای یونانی صرف شد .

ظاهراً ترجمه‌ی قسمتهایی از عهد عتیق بزبان پهلوی که قطعاتی از آن در ترکستان چین بدست آمده و اکنون درموزه‌ی فلکر کونده Völker Kuemde در برلن محفوظ است متعلق به عهد خسرو اول است . قطعات مزبور که از روی متن سریانی ترجمه شده برای مطالعه زبان و خط پهلوی اهمیت بسیار دارد .

بزرگان دیگر مسیحی : در زمان مارابا در دانشمند مسیحی میزیستند که هر دورا به نام ابراهیم کاشغری میخواندند . یکی از آن دو ، دانشجوی فلسفه و از کسانی بود که در اصلاح زندگی رهبانی میکوشید . معروف است که کتابی در زندگی رهبانی تألیف کرد که شاگردش ایوب راهب آن را به پهلوی ترجمه کرد . همان وی از طلاب نصیبین و مانند او از مصلحان زندگی رهبانی بود . به تبلیغ در حیره پرداخت و گروه کثیری از اعراب بت پرست را به دین مسیح در آورد . مارابا در سال ۵۴۰ میلادی تئودور از مردم مرو را باسقفی آن شهر تعیین کرد . تئودور از شاگردان سر جیوس رأسعینی بود و مانند استادش منطق ارسطو میخواند . با تجدید حیات مدرسه نصیبین نسطوریان نظام فرهنگی جامعی برای مدارس وابسته به کلیساهای خود طرح ریزی کردند . در این مدارس به کودکان سرود و موسیقی کلیسایی تعلیم میدادند . مدرسه‌ی نصیبین خود مانند دیری بود و در آن طلاب علوم دینیه متعهد میشدند که تأهل اختیار نکنند و مدرسه را ترک نگویند . رئیس مدرسه پس از نرسی شخصی بود از اهل حدیاب (ادیابین) بنام «حنا» گفته اند که در زمان وی مدرسه نصیبین هشتصد دانشجو داشت .

حنا نا تغییراتی در تعلیمات نسطوری داده و آنرا تاحدی با تعلیمات کلیسای ارتودکس درهم آمیخته بود ، گروهی از کسانی که با اصلاحات او موافق نبودند مدرسه‌ی نصیبین را ترك گفته و مدارس دیگری به سلیقه خود در دیرهای ابراهیم و بیت‌عاب Bet'abe تأسیس کردند ولی هرگز این مدارس نتوانست که با مدرسه‌ی نصیبین رقابت کند . در زمان جاثلیقی ایشوع بهب Ishs'yahb (۶۴۳ - ۶۲۸) اصلاحات مورد نظر در مدرسه نصیبین صورت گرفت .

حیره مهمترین شهر عرب‌نشین در مرز غربی ایران بود . در اواخر قرن ششم میلادی نعمان پادشاه حیره به دین مسیح در آمد و بدنبال او بسیاری از اعراب مسیحی شدند . اعراب حیره که از طایفه بنی‌لخم بودند اشراف و طبقه‌ی حاکمه را تشکیل میدادند و اکثریت ساکنان این سرزمین یعنی سریانیان آرامی ، پیش از آن به دین مسیح در آمده بودند . ظاهراً اعرابی که مسیحی شدند معتقدات نسطوری را پذیرفتند و روحانیان نسطوری را که بزبان سریانی تکلم میکردند برای امور دینی خود انتخاب کردند و زبان سریانی را زبان نماز و عبادت قرار دادند .

پولس ایرانی : پولوس ایرانی Paulus Persa در زمان جاثلیقی یوسف جانشین مارا با مطران نصیبین بود . این مرد در زمان خسرو نوشیروان میزیست ابن العبری اطلاعات کلیسایی و علمی او را برابر یکدیگر ستوده است . وی مختصری از منطق ارسطو را برای شاه بزبان سریانی ترجمه کرد . ابن العبری از مقدمه‌ی بلیغی که او بر کتاب دیالکتیک ارسطو نوشته سخن میگوید وشك نیست که مقصود وی رساله‌ای در منطق است که نسخه‌ی خطی منحصر بفرد او در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است و وی عقاید مختلفی را که درباره‌ی خدا و جهان است چنین بیان کرده است : « بعضی بیک خدا قائلند و برخی بخدایان بسیار عقیده دارند ، جماعتی گویند خدا صفات متضاد دارد ، برخی منکر آن صفات در خدا هستند ، جمعی معتقدند که خدا بر همه چیز قادر است و گروهی قدرت او را بر همه چیز انکار میکنند . جماعتی گویند که جهان و آنچه در آن است آفریده اوست بعضی انکار میکنند که او خالق تمام چیزها باشد برخی معتقد به حدوث و گروهی قائل به قدم عالمند» بقول ابن العبری

پولس هوای آن داشت که بریاست اسقفان ایران برسد و چون از رسیدن بدان منصب مأیوس شد به دین زردشتی درآمد. درستی و نادرستی این خبر با یکدیگر برابر است و نمی توان درباره ی صحت آن حکم کرد. پولس ایرانی در ۵۷۱ میلادی درگذشت.

مونوفیزیت های ایران یا یعاقبه : در همان هنگامیکه بطریقان ارتودوکس انطاکیه در آزار و تعقیب مونوفیزیت های سوریه اصرار میورزیدند راهبی از حیل عزله بنام یعقوب تلایی که بمناسبت جامه ی پشمی درشتی که میپوشید عموماً به نام یعقوب البرادعی (یعقوب پالانی) خوانده میشد برای شکایت و تقدیم عرض حال به تئودورا به قسطنطنیه رفت و مدت پانزده سال تحت حمایت آن امپراطور در آن شهر زیست. سپس تئودوسیوس بطریق اسکندریه به توصیه تئودورا یعقوب برادعی را اسقف ادسا قرار داد. یعقوب چون از دشمنان دزمخاطره بود پیوسته ناشناس سفر می کرد و هر جا که میرسید به کار مونوفیزیت ها به عنوان کلیسای مستقلی سروسامان میداد و اسقف ها و کشیشانی برای خدمات دینی بر می گماشت چنانکه میتوان وی را به حق مؤسس حقیقی کلیسای مونوفیزیته نامید و به همین جهت است که مونوفیزیت ها را پس از یعقوب «یعاقبه» نامیده اند. وی در ۵۴۲ و شاید در ۵۳۹ دوست خود سرگیوس را بطریقی مونوفیزیت های انطاکیه منصوب کرد. این مقام والا اسمی بیش نبود زیرا هیچ اسقف مونوفیزیته مجاز نبود که در انطاکیه بسربرد.

با آنکه جامعه ی مذهبی مونوفیزیت ها پیش از یعقوب برادعی دارای تشکیلات مجهزی نبود، پیشوایان فعالی در سوریه داشت که از میان آنان یعقوب سروجی و فیلوکستوس Philoxenos از همه برجسته تر بودند.

یعقوب برادعی هیچگاه در ایران به کار پرداخت ولی در حدود ۵۵۹ میلادی احوومه Ahudmeh را به اسقفی تگريت در مرتفعات حدیب (ادیابن) منصوب کرد. این ناحیه که در برابر تبلیغات برصوما و نسطوریان سخت مقاومت نشان داده بود کانون طریقه ی مونوفیزیته ایران شد. احوومه در امر تبلیغ بسیار مرد کارآمدی بود و چنان سخت در ترویج مذهب مونوفیزیته کوشید که یکی از فرزندان خسرو انوشیروان به این مذهب درآمد و نام مسیحی گئورگی یا جورج اختیار کرد. احوومه

را برای این کار در بند کردند و در سال ۵۷۵ او را کشتند .

پس از اعدام او مونیفیزیت‌های ایران تا ۵۷۹ میلادی اسقفی نداشتند . در این سال شخصی به نام قامیشوع ، Qamishu به اسقفی منصوب شد و ظاهراً بقول ابن العبری مونیفیزیت‌ها کلیسائی برای خود در نزدیک کاخ شاهی ساخته بودند . در حدیاب (ادیابن) که تعلیمات مونیفیزیت‌ها مورد استقبال مردم قرار گرفت ، مرکز مهم فعالیت مونیفیزیتی صومعه‌ی مارماتائی Mar mattai (مارمتی) بود که محتملاً در محل کنونی حلوان بر روی جبل مقلوب در فاصله‌ی چهار ساعت راه از موصل در میان دجله و زاب کبیر قرار داشته است . از زمان احواله تا حدود سال ۶۲۸ میلادی مطران مونیفیزیت‌ها که ظاهراً عنوان اسقف تگریت داشت ، در این صومعه که پناهگاهی کوهستانی بود بسر میبرد . در آن سال آثاناسیوس ملقب به «شترچران» که منصب بطریقی مونیفیزیت‌های انطاکیه را داشت ، اسقف‌های ایران را که زیر فرمان او بودند به سوریه دعوت کرد تا مسائل مربوط به تبلیغ مذهب مونیفیزیتی و انتشار آن را در مناطقی که مسیحیان نسطوری در آن جاها اکثریت داشتند مورد بحث و مشاوره قرار دهند . در آن مجمع پنج اسقف حاضر شدند که یکی از ایشان خروستوفر Chrystopher مطران تگریتا بود . این شخص پس از بازگشت از سوریه محل اقامت خود را از دیر مارماتائی به خود تگریت انتقال داد ولی عنوان افتخاری مطرانی برای اسقف مقیم آن دیر باقی ماند ، زیرا قدرت عمل در دست اسقف تگریت بود که در آن زمان در مرکز اسمی خود بسر میبرد .

در ۶۴۰ میلادی ماروئا Maruth یکی از کشیشان دیر مارماتئی به اسقفی تگریت ارتقاء یافت و او و جانشینانش عنوان «مفریان» Mafrian برای خود انتخاب کردند که از آن زمان عنوان رسمی رئیس اول کلیسای مونیفیزیتی ایران و عموم آسیا شد . مذهب مونیفیزیتی از آن زمان همه جا در ایران و مشرق رواج یافت و مونیفیزیت‌ها از بطریق آثاناسیوس درخواست کردند که اسقفیایی برای نقاط دور دست برگزینند ، ولی وی از این کار سر باز زد و چنان پسندید که مونیفیزیت‌های شرقی به عنوان واحد مستقلی زیر نظر مفریان برای خود سازمانی برقرار سازند و به این

ترتیب ماروئا کرسی دینی هرات را تأسیس کرد و پس از آن بقول ابن العبری کرسیهای شرقی دیگری بر آن اضافه شد .

مونیفیزیتها در کارهای تبلیغی بسیار زیرک و کارآمد بودند و در صحرای عربستان در پناه قبیله عربی غسانی رفت و آمد میکردند . حدیاب (ادیابن) و بیت عربایه مجاور طور عابدین در فرات شمالی از نواحی نفوذ مونیفیزیتها بود . و نیز ارمنستان و بلاد واقع در گرداگرد جبل عزله که کمی در شمال نصیبین واقع است قلمرو مذهبی آن طریقه بشمار میرفت . مرکز مونیفیزیتی دیگر شیسر Shissar بود در آن شهر پزشکی بنام «گابریل» (جبرائیل) بسر میبرد که مونیفیزیت معتصبی بود وی بریاست پزشکان خسرو دوم پرویز برگزیده شد و عنوان «درستبذ» داشت . در این زمان نزاع نسطوری و یعقوبی شعله ور شده بود . پشتیبان غیور فرقه یعقوبی همین گابریل درستبذ بود که سبهریشوع نسطوری او را به سبب طرز زندگی خصوصی که داشت تکفیر کرده بود . گابریل از آن جهت که مذهب نسطوری را در ایران برسمیت میشناختند آن کیش را پذیرفت ولی چون دید مونیفیزیتی بودن خطری ندارد دوباره به مذهب خود بازگشت .

خسرو پرویز گابریل را بسیار گرامی میداشت خاصه پس از آنکه شیرین طالب فرزند بود و معالجات این پزشک و دعاهای سن سرجیوس موجب شد که فرزندی یافت و او را مردانشاه نام نهاد مرتبه گابریل بالا رفت . ظاهرآ شیرین زن خسرو پرویز به تبلیغ گابریل به کیش یعقوبی در آمده باشد . گابریل با کمک ملکه شیرین که وی پزشک معالجش بود تا توانست در پیشرفت مونیفیزیتها و جلوگیری از کار نسطوریان کوشید . چنانکه پس از مرگ سبهریشوع که پیشوای نسطوریان بود از پادشاه درخواست کرد که گرگوار Grégoir مدرس مدرسه سلوکیه را مقام جاثلیقی بدهد . انجمنی که علی الرسم دعوت شد ، با نهایت اطاعت امر شاه را شنید و گرگوار را انتخاب کردند . این مرد شخیص فقیه و دانا ولی حریص و پرخور بود و پس از چهار سال زیاست در سال ۶۰۸ یا ۶۰۹ در گذشت و مال بسیار بجای گذاشت که خسرو آنرا بنفع خزانه دولت ضبط کرد . پس از او مقام جاثلیقی نصاری سالی چند بی شاغل

ماند زیرا که خسرو پرویز بنا بر نفوذ گابریل و شیرین اجازه نمیداد که از نسطوریان کسی به مقام جاثلیقی انتخاب شود.

مسیحیت در اواخر دوره ساسانی :

در زمان هرمز پسر خسرو نوشیروان (۵۷۹-۵۹۰) مسیحیان ایران در آسایش

بودند .

بقول طبری هرمز چون شاه شد فرمود : «همچنانکه تخت ما نمیتواند فقط بر دو پایه پیشین بایستد و از دو پایه پسین بی نیاز باشد دولت ما نیز بارنجش و انزجار رعایای عیسوی و دیگر ملل گوناگون برپای نتواند ماند. پس باید که از آزار عیسویان دست بردارید و در کارهای نیکو کوشا باشید تا نصاری و پیروان دیگر دینها کردار نیک شما را به بینند و به ستایش شما همزبان شوند »

یشوع بیه Isho.yabh که با اجازه پادشاه حائز مقام جاثلیقی شده بود بسیار در دربار شاه محترم میزیست و بوسیله دادن اخبار راجع به حرکات لشکر روم خدمات شایان بدولت ایران مینمود .

در زمان خسرو پرویز نیز نصاری در آسایش میزیستند و اسقف ایشان سبهر یشوع Sābahrishō ویزدین از نزدیکان شاه بشمار میرفتند ولی عیسویان حق نداشتند که زردشتیان را بکیش خود دعوت کنند زیرا بنا بنوشته‌ی دینکرد هر کس از زردشتیان دین رسمی ملی خود را ترک میگفت علی‌الاصول بایستی کشته شود. اگرچه در عمل غالباً اغماض میکردند.

خسرو پرویز به کلیساهای ای بسیار میداد چنانکه مشهد و زیارتگاه‌ی (Martyria) بنام سن سرجیوس که او را در روزگار جنگ یاری کرده بود ساخت و حاجی از زر به کلیسای سرجیوپولیس Sergiopolis در سوریه عطا کرد.

اسقفان نصاری بنا به میل شاهنشاه در ۵۹۶ میلادی سبهر یشوع را که اصلاً چوپانی از مردم پیروز آباد شهر زور بود و در زجـردادن کفار تعصبی فوق‌العاده داشت به مقام جاثلیقی برگزیدند. فرقه‌های قابل تعقیب بسیار بودند مثلاً مصالیان Mesalliens را که کشیشان جهان گرد و در یوزه گر بودند و نوعی درویش عیسوی

شمرده میشدند و غسل تعمید را حرام می‌شمردند و می‌گفتند برای توجه روح القدس دعا کافی است.

بقول لایبور «در زیر پرده‌ی زهد ظاهری اخلاقی بسیار فاسد مستور کرده . بحکم سمت و شغلی که داشتند داخل خانه‌های عیسویان شده مرتکب همه قسم فحشاء و منکر می‌گشتند» و نیز فرقه‌ای منسوب به حنا به نامی از مردم آدی-ابن رئیس دارالعلم نصیبین بودند.

حنانیان Henaniens که آنان را قائل بوحدت وجود و جبر میدانستند مورد تعقیب قرارداد. در این عصر چنانکه گفتیم نزاع بین نسطوریان و یعقوبیان شدت یافت و مشاجره‌ی سابق در باره‌ی اینکه آیا در عیسی يك طبیعت است یا دو طبیعت مجدداً مورد گفتگو قرار گرفت.

نسطوریان مهران گشنسب را که ازدودمانی بزرگ بود، طرفدار خود کرد، و او را بنام گیور کیس Giwargis تعمید داده بودند و او حتی المقدور در حمایت آنان میکوشید. بقول لایبور این مهران گشنسب نسبت به پادشاهان می-رسانید. پدرش استاندار نصیبین و جدش فرمانروای انطاکیه جدید (وهاندیو خسرو) بود که انوشیروان بنا نهاد.

ملك خانوادگی او پا قوریا Paqoria در بلوک نیش‌تار Nanéshlár در ولایت بابل بود. در عنقوان جوانی این جوان بزرگ‌زاده را بدر بارشاهی فرستادند و در آنجا بمقامات عالی نائل آمدند و گامی که طاعون درما حوزه افتاد مهران گشنسب گریخته یکی از املاک خود رفت و یکی از عیسویان را سرپرست املاک و بندگان خود قرارداد. در آن هنگام حقایق دین مسیح را از رهبانان تحقیق کرد و روزی از خواهر خود پرسید پس از درآمدن من به کیش نصاری در دربار در باره‌ی من چه می‌گویند؟

خواهرش پاسخ داد برای تو خطری نیست، شاه وقتی که خبر مسیحی شدن ترا شنید فقط فرمود «مهران گشنسب به دوزخ شتافت» حال راه خویش پیش گیر. ممکن است پادشاه حتی مقرر فرماید که املاکت را نیز پس بدهند. چندی بعد مهران گشنسب خواهر خود را ملاقات کرد، در وقتی که او بزوجیت یکی از بزرگان

در آمده بود. پس چند گاهی پیش رفته باو نماز برد، خواهر از مسند خود برخاسته در حالیکه خنده بر لب داشت باو گفت «شاد باش من نیز مانند تو عیسوی هستم». اما درستبذ گابریل یعقوبی برای از میان بردن مهران گشنسب که نسطوری متعصبی شده بود، او را متهم بانکار دین زردشتی کرد، و چندان کوشید که شاه او را محکوم و مصلوب فرمود.

نسطوریان نیز در میان خود اختلاف نظر بسیار داشتند. بابهای Bābhai کبیر که از روحانیان بزرگ جبل عزله Izla در شمال نصیبین بود در مذهب نسطوری قدمی راسخ و تعصبی سرشار داشت، بابهای صغیر را تکفیر کرد. این بابهای نیز از بزرگان مسیحیت بشمار میرفت.

پس از وفات گابریل درستبذ، یزدین و استریوشان سالار از عیسویانی بود که در نزد پادشاه مقرب میزیست. وی مذهب نسطوری داشت و سعی بلیغ میکرد که نسطوریان جاثلیقی انتخاب نمایند، اما کوشش او در پیشگاه شاهنشاه بجایی نرسید و ظاهر علت آن مخالفت زن محبوب شاه، شیرین بوده است.

موبدان زردشتی چندان قدرت نداشتند که از اختلاف این دو فرقه عیسوی یعنی نسطوری و یعقوبی استفاده کنند و چنان وضعی در آنان راه یافته بود که در پیش چشم آنان خانواده یزدین نصرانی به بلندترین مقامات عالیه کشور میرسیدند.

سهر یشوع آنقدر معروف به پرهیزکاری وزهد بود که هر مزد شاهنشاه ایران خواستار دیدار وی شد و موریس امپراطور بیزانس از او خواست که درباره وی دعا بکند، و چون خسرو پرویز در ۶۰۳ تا ۶۰۴ جنگ بارومیان را از سر گرفت سهر یشوع همراه آن شاهنشاه بود ولی چون بیش از هشتاد سال داشت از فرط پیری و ناتوانی نتوانست در نصیبین بماند و در هنگامیکه ایرانیان مشغول محاصره دارا بودند در ۶۰۴ میلادی در گذشت.

شهر براز در ۶۴۱ میلادی بفرمان خسرو پرویز شهر اورشلیم را تسخیر کرد و زکریا بطریق آن شهر و بزرگان آنجا را زندانی ساخت و سپس کلیسای بزرگ آنستازیس Anastasis را آتش زد و صلیبهای مقدس مسیح را بغارت برد تا هنگامیکه

لشکر ایران بررومیان فیروز بود خسرو زیاد مزاحم ترسایان نمیشد. اما ارآنگاه که هرا کلیوس امپراطور بیزانس بایران تاخت رفتار خسرو پرویز نسبت به مسیحیان دگرگون شد. هم مونوفیزیتها (یعقوبیان) وهم نسطوریان آزار دیدند درهمین زمان است که ایرانیان یشوع سبهران را پس از پانزده سال زندانی بودن در سرحدات بیت گرمایی (جرامقه) شهید کردند.

در این هنگام «مروته» اریپشوایان نصاری ناچار شد از تگریت بیرون برود و خود را در غارها پنهان سارد و تنها پس از مرگ خسرو پرویز بود که از آنها نگاه خود خارج شد. یزدین نیز بجرم خیانت و همدستی بارومیان گرفتار شد و در زیر شکنجه در گذشت. پس از مرگش دارایی او را ضبط کردند. شمطاونی هر مزد (کرطه) که پسران یزدین بودند از آن پس مشغول توطئه بر ضد خسرو شده تا اینکه موفق شدند که مردم را بروی شورانیده پسرش شیرویه را بجای وی بنشانند و باین قناعت نکرده قصد جان خسرو را کرده و نی هر مزد با تبر خسرو را بقتل رسانید.

پسران یزدین که نسطوری بودند با اشراف کشور همدست شده پسران خسرو و از جمله مردانشاه پسر شیرین شهبانوی مونوفیزیت (یعقوبی) را هم کشتند.

ولی چون انتقام جویی را از حد گذرانیدند شیرویه آنان را گرفته شمطارادست برید و نی هر مزد را نیز زندانی ساخت. چون شیرویه بر تخت نشست به ترسایان آزادی کامل اعطا کرد در زمان او «یشوع یهب» از مردم گدله در ۶۲۸ میلادی به جاثلیقی انتخاب شد. مدتی پس از شیرویه در ۶۳۰ میلادی فرخان شهر براز که فاتح اورشلیم بود به تخت نشست نخستین کارش آن بود که شمطا پسر یزدین را که شیرویه زندانی کرده بود از زندان بر آورده بردار کشید و برای برقراری حسن روابط با هرا کلیوس صلیبهای مسیح را که ایرانیان از اورشلیم بغارت آورده بودند پس داد. چون پوران دخت خواهر شیرویه بر تخت نشست سفیرانی باشکوه بسیار بدر بار هرا کلیوس فرستاد که در رأس ایشان یشوع یهب جاثلیق قرارداد داشت وی مطرانهای سریانی را از نصیبین و جبریل (گابریل) را از مردم کرکوک و پولس را از مردم حدیاب (آدیاین) با خود همراه برد. آنان در حلب بخدمت امپراطور هرا کلیوس رسیدند و توانستند

مورد احترام امپراطور قرار گیرند .

در حمله‌ی عرب بایران همه‌جا مسیحیان بیطرف ماندند حتی گاهی نیز از فاتحان جدید طرفداری میکردند.

تشکیلات و قلمرو کلیسا در دوره‌ی ساسانی:

در این دوره تشکیلات کلیسا به سازمانهای دولتی شباهت داشت. رئیس کل کلیسای شرق را کاتولیکوس (جاثلیق) می گفتند که قصر او در تیسفون بود وی خود را پتر یا رخ (پطریک) نیز خوانده معتقد بود که درجه‌اش بادرجه‌ی اسقفان روم و اسکندریه برابر است.

در تحت نظارت او گروهی از اسقفان اعظم در ایالات مختلف ایران چون جندی شاپور ، نصیبین، و فرات سیستان نزدیک بصره، آربل، کرکوک، و ریو اردشیر (درپارس)، مرو، بکار بشارت مسیحیت مشغول بودند. در تحت ریاست این اسقفان اعظم نیز نزدیک صد اسقف که هر یک کلیساهای شرواطراف را در تحت نظارت خود داشت کار میکردند.

هر اسقف در ناحیه‌ی اسقفی خود صاحب قدرت کامل بود اداره‌ی املاک کلیسا تماماً بعهده وی و بیمارستانها و مدارس نیز تحت نظر او اداره میشدو چند معاون و دستیار در این اداره باوی یاری میکردند . در تحت نظر او نیز چند کشیش و شماس مسیحیان را در عبادات خود ارشاد مینمودند .

ایشان گناهکاران را توبه میدادند و از فقرای مسیحی سرپرستی میکردند. هر اسقف وظیفه داشت که تمام اسقفان ناحیه خود را سالی دوبار برای مشورت در مجمعی گرد آورد .

دیگر آنکه تمام اسقفان کلیسای ایران وظیفه داشتند که هر چهار سال یکبار در تحت مدیریت کاتولیکوس جمع شوند و مسائل مهم و همگانی را حل نمایند . این سازمان مرتب و استوار کلیسای ایران را آنچنان نیرومند ساخت که توانست قرن‌ها در برابر فشار و سختگیری زردشتیان و مسلمانان ایستادگی نماید . کلیسای ایران بشارت خود را در اطراف ایران و مشرق توسعه داد . در ۵۰۰ میلادی اسقفی در ناحیه آراال

(قفقاز) برای تبلیغ مسیحیت با شش تن از همکیشان خود رهسپار ترکستان شد آنان نوشتن و خواندن را به ترکان آموختند .

در ۵۴۹ میلادی مارا با اسقفی به کشور هیاطله اعزام داشت در اواخر قرن هفتم بیش از بیست اسقف نشین در ماوراءالنهر از سمرقند گرفته تا کاشغر و چین وجود داشت . راه این اسقفان به تیسفون آنقدر دور بود که آنان از حضور در مجالسی که هر چهار سال یکبار در آن شهر تشکیل میشد معاف بودند و دستورات مذهبی توسط پیک و نامه برای ایشان ارسال میشد . در زمان یزدگرد اول ۳۹۹ - ۴۲۰ میلادی بازرگانی حیان نام از اهل نجران نزدیک مکه در سفری که بایران کرد در شهر حیره که در آنگاه مرکز مسیحی مهمی بود به کیش عیسوی درآمد و چون به نجران بازگشت به تبلیغ مسیحیت پرداخت ، بطوریکه در صدر اسلام و قبل از آن اقلیت مسیحی مهمی در آن شهر وجود داشت . ظاهراً این مسیحیان نیز تحت ریاست کاتولیکوس تیسفون بوده اند .

در حدود ۳۰۰ میلادی داود نامی که اسقف حوالی ابله (بصره امروز) بود برای بشارت مسیحیت به هندوستان رفت و نیز بازرگانان عیسوی ایران که به هندوستان میرفتند مسیحیت را در آن سرزمین تبلیغ میکردند . در اثر این تبلیغات مسیحیت در هندوستان توسعه یافته و در قرن ششم میلادی زبان سریانی زبان رسمی آن سرزمین شد . کلیسای هندم در زیر فرمان کاتولیکوس تیسفون بود و هنوز بازماندگان این مسیحیان سریانی زبان در مالابار و هندوستان جنوبی وجود دارند .

دیرهای نصاری : در دوره های اول مسیحیت ترسایان تمایل بسیاری به زهد و تقوی و ترک دنیا داشتند از این جهت گروهی از مسیحیان شهرها را ترك گفته در نواحی دور دست و کم جمعیت به عبادت میگذرانیدند این صومعه ها را دیر بمعنی خانه و جمع آن را در عربی «دیارات» گفته اند . زاهد دیر نشین را راهب میخواندند که ترجمه آن بزبان پهلوی «ترساك» است که در زبان پارسی تبدیل به «ترسا» شده است . در زمان مارا با به تعداد دیرهای ایران افزوده شد و بیشترین دیارات در قسمت شمال بین النهرین واقع بوده است و راهبانی که در این دیرها گرد میآمدند سه سال اول

زندگی خود را در تحت نظارت رئیس دیر به تحصیل علوم مذهبی میپرداختند .

لباس ایشان ساده و بطرز مخصوصی بود و سر خود را میتراشیدند و روزی هفت بار برای دعای دسته جمعی دور هم گرد میآمدند و این دعا را از تکالیف واجب مذهبی خود میدانستند . در فاصله‌ی بین اوقات دعا مشغول کارهای گوناگون مانند کشاورزی و استنساخ کتاب مقدس ، و پختن غذا برای برادران دینی خود میشدند . برخی از وقتها نیز از طرف رئیس دیر اجازه مییافتند برای موعظه و بشارت مسیحیت باطراف دیر بروند . معمولاً يك باب مدرسه نیز در مجاورت دیر قرار داشت . پس از گذراندن سه سال بطریق‌های مزبور مجاز میشدند که دیر را ترك گفته دسته دسته یا تنها برای روزه و دعا بکوهها و صحراهای اطراف بروند و به تبلیغ مسیحیت بپردازند . پس از سوریه و شمال عراق بیشتر دیرها در خوزستان و جزایر خلیج فارس قرار داشت از یکی از این دیرها در جزیره خارك تا کنون آثاری بجای مانده است .

بنابه ذکر مورخان اسلام ، مسیحیان در این نواحی بیش از صد و بیست دیر داشته‌اند .

زبان دینی مسیحیان ایران : زبان دینی مسیحیان ایران سریانی از فروع زبان آرامی بود که بعلاوه آنرا برای ترجمه و تعلیم علوم یونانی نیز در ایران انتشار داده‌اند . در حقیقت زبان منحصر به فرد علمی ایران در دانشگاه‌های مختلف مسیحی زبان سریانی بود که ایرانیان غیر مسیحی نیز برای آشنایی به ترجمه کتب یونانی آنرا می‌آموختند .

نسطوریان و یعقوبیان تقریباً همه کتب مهم فلسفه و طب و علوم یونانی را بزبان سریانی ترجمه کرده بودند .

صابئین یا صبی‌ها

صابئین یا صبی‌ها از پیروان مذهبی منسوب به مذاهب گنوسی Gnosti بودند که برای فهم مذهب ایشان لازم است نخست مختصری درباره‌ی طریقه گنوسی که مادر مذهب صابئین است بحث نمائیم :

گنوستیک‌ها :

نام این فرقه مأخوذ از کلمه یونانی گنوسیس Gnosis بمعنی معرفت و عرفان است . پیروان این طریقه را گنوستیک Gnostics یعنی عارف میخواندند . در قرن دوم میلادی مذهب گنوسی Gnosticisme در کشور روم توسعه یافت و بی گمان مدتها پیش از این تاریخ هم افکار گنوسی وجود داشته و حتی در میان یهودان اسکندریه هم این افکار رائج بوده است . از قرن دوم میلادی گنوستیک‌ها برای تأیید گفتار خویش به ناچیل و کتب مقدسه عیسوی استناد میبجستند . مسلك والانتینوس Valentinus فیلسوف مسیحی مصر که آن مسلك را در ۱۴۰ میلادی بنیاد نهاد و مسلك بازیلیدس Basilides که در ۱۲۵ میلادی آیین خود را اعلام کرد و مسلك مارسیون Marcion (مریقون) (۱۶۵-۱۰۰ میلادی) که در ۱۴۴ میلادی مذهب خود را آشکار ساخت ، و مسلك اوفیتس Ophites مصری در قرن دوم میلادی و مسلك بردیسان Bardesanes (ابن دیسان) (۲۲۲-۱۵۴) از مردم اورها ، همه از جمله مذاهب گنوسی هستند متنها در رسوم مذهبی و عقاید با هم اختلاف دارند . ولی باوصف این اختلاف يك نوع روش فکری مشترکی در کلیه آنها وجود دارد . فکر فلسفی گنوستیکی ابتداء در اسکندریه مصر پیدا شد و سپس در کلیسای مسیحیت نفوذ عمیقی کرد . آثار اولیه فلسفه گنوسی بیشتر بزبان قبطی است از پیشوایان بزرگ این فلسفه در اسکندریه مصر باید بازیلیدس ، و کاپو کراتس Capocates و والانتینوس را نام برد . فلسفه گنوسی از این قرار بود که : ماده بخودی خود زشت و شریر است و خداییکه واجب الوجود و خالی از هر گونه آرایش است ممکن نیست که آفریننده این جهان مادی

باشد پس باید این جهان مخلوق و آفریده‌ی خدای پایین‌تری باشد که خوبی و نیکی در وی بدرجه‌ی کمال نرسیده باشد. و می‌گفتند که بین خداوند واجب‌الوجود و عالم مادی فوجه‌ای متوسطی هستند که مانند حلقه‌های زنجیر مادیات را با خداوند بزرگ ربط می‌دهند. و نیز می‌گفتند که مادیات پست‌ترین آفرینش این متوسطین است و عقیده داشتند که این متوسطین واسطه‌ی بین خدا و انسان هستند و بایستی عبادت شوند زیرا شناختن خدا فقط بوسیله‌ی آنها ممکن است.

گنوستیک‌ها می‌گفتند چون مادیات شرونا پسند هستند پس ممکن نیست که خدا جسم گردد و مسیح که عالی‌ترین مظهر خداوند واجب‌الوجود است ممکن نیست که خود را به جسد بشری آلوده گرداند و از این جهت می‌گفتند که مسیح در حقیقت وجودی جسمانی نبود که بخورد و بیاشامد و گرسنه شود و زحمت به بیند و بمیرد؛ تمام این چیزها تنها بر حسب ظاهر اتفاق افتاده و در واقع حقیقت نداشته است. بعضی از ایشان می‌گفتند که شخص بوسیله ریاضت است که جسم خود را میتواند مطیع گرداند. برخی دیگر اظهار میداشتند که آدمی باید کاملاً جسم خود را فراموش کند تا گرفتار دیو شهوت نشود.

اساس طریقه‌ی گنوسی مبنی بر ثنویت است ولی فرق است بین ثنویت مزدایی و دوگانه پرستی گنوستیک‌ها.

بنابر اعتقاد مزداییان هر يك از دو عالم نو و ظلمت در عین حال هم معنوی است و هم مادی. ولی گنوستیک‌ها بالعکس عالم روح را عین عالم نور و جهان ماده را عین جهان ظلمت میدانسته‌اند. نتیجه این قسم اعتقاد نسبت به عالم این شد که بدبینی باصل خلقت رواج گرفت و پیروان این فکر بزهد و ترك دنیا مایل شدند. بنا بر عقیده ایشان خدا در ماوراء عالم محسوس و حتی در آن سوی جهان معقول است. او پدری است که از نام و نشان و گمان بر تراست. و فکر بشری را بدامن کبریای او دسترس نیست. جهان بواسطه اشراقات دائمی یا ائون‌ها Aeon که از ذات خدای اصلی صادر میشود بوجود می‌آید و مراتب این تجلیات نزولی است، یعنی هر يك از اشراقات نسبت به ماقبل خود اخس است تا منتهی گردد به عالم مادی که آخرین اشراق و ناپاك‌ترین تجلیات

است. ولی در این جهان مادی شوقی هست که او را بمبدأ الهی بازپس میکشاند. ماده یعنی عالم جسمانی منزلگاه شر است اما يك بارقه الهی که در طبیعت انسان ودیعه نهاده شده است راه نجات را باو نشان میدهد و او را در حرکت صعودی که از میان افلاك میکند، دستگیری نموده بعالم نور میرساند.

گنوستيك‌ها انسان نخستین را وجودی نیم‌خدا میدانستند و ظاهراً این مفهوم را از مفهوم کیومرث از اساطیر ایرانی گرفته باشند. بعضی از گنوستيك‌ها انسان اولی را آدم دانسته و برخی او را مسیح ازلی گفته‌اند. طایفه‌ای بر آن بودند که حقیقت انسان نخست در آدم حلول کرده و پس از آن بصورت مسیح ظاهر شد و اوست نخستین مولود خدای بزرگ که دوباره نزول کرده و جان جهان شمرده میشود. مسیح را نیم‌خدا و عقل و کلمه هم میگفتند. با ایجاد این انسان قوس نزول در ماده شروع شد و بوسیله‌ی او نزاع و کوشش برای نجات صورت میگرفت. اما نجات میسر نیست مگر با عنایت الهی. از اینجاست که در همه فرق گنوسی ظهور يك نفر رها نیده و عده داده شده است و همین اعتقاد بود که گنوستيك‌ها را پیرو دین مسیح کرد زیرا که منجی موعود را عیسی مسیح دانسته‌اند.

بعضی از فرق گنوسی بر آنند که عیسی خلاص کننده صوفیا از قید ماده است. مقصود از صوفیا عقل آسمانی است، که در ماده افتاده است. «فرقه‌والا تینی» معتقد بودند که میان خدای منجی موسوم به Soter و صوفیا ازدواج و زناشویی واقع شده است، و بیاد این واقعه جشن مذهبی مخصوصی که عبارت از عید حبله عروسان باشد میگرفتند. اساطیر و قصه‌هایی که درباره پیدایش جهان ساخته شده همه برای تعبیر و تأویل مراسم عبادتی بوده است. اجرا کنندگان این مراسم در طی انجام وظایف خود جدال عظیمی را که همه آفرینش برای نجات خود در پیش دارند، برای العین مشاهده میکردند که چگونه بوسیله معرفت رهایی میسر تواند شد و زنجیرهای ماده تواند گسیخت. بعقیده ایشان عرفان علم حقیقی است نه علم وهمی، و آتشی است که از راه قلب و به طریق کشف و شهود حاصل میشود و طریق آن توجه بباطن و مشاهده امور معنوی با چشم دل است که انسان را صاحب معرفت عالی میکند و در

نشأۀ جدیدی متولد میسازد. ودانش حقیقتی است که بسبب حق بودنش آدمی را نجات می بخشد.

ازاینرو بعضی از آنان به زهد و رهبانیت و تذکیه نفس عقیده داشتند و بعضی به بت خانه ها برسم بت پرستان نذرو قربانی میدادند یا بادیگر بت ها تمثال مسیح را نیز میگذاشتند.

بعضی از آنان معتقد به مصلوب شدن مسیح نبودند و میگفتند که آن حضرت بردار رحلت نکرد بلکه یهودیان چنان پنداشته که او بردار در گذشته است حال آنکه اوزنده ماند و پاشا گردانش چندی در نهان رفت و آمد داشت و سرانجام در گذشت. و همین عقیده نیز در قرآن وارد شده و در آن کتاب آمده است که مسیح را بردار نزدند و نکشتند بلکه این امر بر یهود مشتبّه شد و چنان پنداشتند او را کشته اند. در حقیقت مذاهب گنوسی تلفیق و تألیفی بود از عقاید مذهبی و فلسفی ممالک شرق بین ابران و یونان یعنی بابل و بین النهرین و سوریه و فلسطین و مصر که تحت تأثیر هلنیسم Hellenism یعنی یونان مآبی و بیشتر فلسفه اشراقی، از یک طرف و الهیات ایران و بابل از طرف دیگر بوجود آمد، و یک نهضت و طریقه ای عرفانی تازه ای در آسیای غربی ایجاد شد که اگرچه مبدأ آن به قرون اخیر قبل از مسیح میرسید، ولی تشکیل کامل و وسعت و انتشار و انشعاب آن پس از آمیخته شدن با عیسویت بعمل آمد، و شهرت و اهمیت آن از اوایل قرن دوم مسیحی آغاز شد و تا اواخر قرن سوم نفوذ و توسعه آن در خاور نزدیک و تاحدی در مصر و روم گشائیده شد.

اساس طریقه گنوسی مبنی بر مکاشفه و اشراق و ثنویت و نیز هفت قوه ای خلاقه است که ظاهر آن منشاء آن راجع بتأثیر سیارات بوده و نجات روح انسانی از عالم مادی و شر و عودت او به عالم بالا فلسفه ای بابلی بود که شمه ای از آن در پیش گذشت. راجع به عقاید گنوستیکها در کتب انجیل اشارتی آمده و در رد مذهب ایشان سخن فراوان رفته است. یکی از فرقه های گنوستیک بین النهرین و بابل فرقه ای منداعی است که در کتب عرب آنها را مغتسله نامیده اند و یکی از مآخذ کیش مانوی بشمار میرود.

عرب همه فرقه‌های گنوستیک مشرق را که افکارشان در زمان اسلام هم رواجی داشته است حنیف یا صابئین خوانده است.

صابئین یا صبی‌ها خود را منداعی می‌نامند که آن از لفظ «مندع» مشتق شده که معنی معرفت و علم می‌دهد و همان کلمه است که ترجمه آن بیونانی گنوسیس Gnôsis آمده است و منسوب به این کلمه را بیونانی گنوستیکی Gnostikoi یعنی عرفانی گویند.

سرزمین اصلی صابئین :

اصطلاح «منداعی» ماخوذ از لفظ آرامی غربی «مندع» یا «مندعا» است که در متن آرامی کتاب دانیال در عهد عتیق چهار بار یاد شده است. در ترجمه‌ی سریانی انجیل لوقا (۷۷: ۱) برای ترجمه‌ی اصطلاح یونانی Gnôsis Sotêrias «شناختن (راه نجات)» اصطلاح «مدعا دخیه» بکار برده شده که عین اصطلاح منداعی آن «ماندا-ذ-هییا» Manda d-hiia است که بزرگترین فرشته و منجی این مذهب است که به معنی معرفت هستی است که از خود هستی بوجود آمده (همانطور که عیسی مسیح از ذات خدا بوجود آمده است).

حفظ صورت فلسطینی این اصطلاح برای مهمترین فرشته و منجی این مذهب نشانه این است که دین منداعی یا صبی نخست در فلسطین پیدا شد، و سپس از آنجا به بین‌النهرین آمده است. نام دیگری را که صابئین برای طبقه روحانیان خود بکار می‌بردند اصطلاح «ناصرائیا Nâsrâiyya» است که بنا به عقیده منداعی شناس معروف پروفیسور لیدزبارسکی Lidzbarski معنی واقعی آن «محافظ قوانین و دستورات مذهبی» است و این اصطلاح با اصطلاح یونانی Nazôratos یکی است و بقول اپیفانیوس Epiphanius این اصلاح یونانی برای پیروان یحیی تعمید دهنده بکار میرفته است که بزعم مسیحیان مبشر عیسی بود و چون صابئین یا صبی‌ها از اعقاب پیروان یحیی تعمید دهنده هستند لذا اصطلاح «ناصرای یا» همچنان در مورد روحانیان آن قوم بکار میرود.

وباز دلیل دیگر اینکه صابئین اصلاً از سرزمین فلسطین بوده‌اند. استعمال

لفظ «یاردنا» (اردن) است که در آن مذهب به هر آب جاری که در آن غسل تعمید انجام میگیرد اطلاق میشود، و در هر صفحه‌ای از کتب ایشان بکار رفته است و قویاً احتمال میرود که صائبین در هنگام مهاجرت خود از فلسطین اسم تنها رودخانه بزرگ آن سرزمین یعنی «اردن» را که در آن تعمید میکردند و بنا به انجیل یحیی معمدانی مردم را در آن رود تعمید میداد با خود آورده و بعدها آن را در زبان خود به معنای مطلق رودخانه و آب جاری استعمال کرده‌اند.

در ادبیات مذهبی این فرقه همه جا فلسطین بعنوان سرزمین اصلی آمده و همه اماکن مقدس کتابهای مذهبی آنان از قبیل «کارمل، لبنان، حوران» و غیره فلسطینی است نه بابلی. خصوصاً اینکه آنان با کینه و تحقیر به یهود که آنان را یهودیان ظالمانه از آنجا رانده‌اند یاد میکنند. در کتاب «گینزایمینا» که از کتابهای مقدس ایشان است از یهودیان بعنوان «یهود علقهی مضغه و گوه» یاد شده است. یهودیان در نظر آنان ملت «آدونای وزن اوروحا» هستند که مادر همه شیاطین بود. و نیز در کتب مقدسه صبی‌ها مانند «گینزه» عیسی مسیح را مردود و مطعون می‌شمارند.

این کینه صبی‌ها به یهودیان نشان میدهد که حتماً صائبین مدتی از دست یهود عذاب و تحقیر و شکنجه دیده‌اند. در کتاب گینزایمینا آمده که «در شهر اورشلیم یهودیان غضبناک شده پیروان مرا میکشتند. زیرا آنان نام «هستی» را ذکر میکردند،» در جای دیگر مینویسد «خداوند گناهان آن ۳۶۵ روحانی (صابی) را که شهر اورشلیم را ترک کردند بیامرزده» ذکر فلسطین و شهرهای آن و نفرت از یهود همه دلیل اینست که آن قوم از آن سرزمین به بین‌النهرین مهاجرت کرده‌اند.

ظاهراً ایشان قومی از یهود یا کنعانیان بودند که از دین موسی خارج شده و به دین عیسی هم نگریدند و فقط یحیی بن زکریا یعنی یحیی معمدانی را پیشوا و پیغمبر خود می‌دانستند.

نفوذ ادیان ایرانی و بابلی در دین صائبین :

دانشمندان آلمانی بوسه Bousset و لیدز بارسکی Lidzbarski و رایتزن-

اشتاین Reitzenstein بر آن بودند که نفوذ دین زردشتی در فرقه صابئین از آغاز ظهور آنان در فلسطین روی داده است. جدال نورو ظلمت که پایه‌ی جهان بین صبی است مهمترین دلیلی برای منشاء ایرانی این مذهب محسوب میشود و از عجایب وجوه تشابه و اتحاد رسوم میان صابئان و زردشتیان تشابه طریقه‌ی تقویم نگاری و سال و ماه ایرانی و منداعی است و خود آنان آنرا «گاه شماری میسانی» یعنی منتسب به دشت میشان می‌نامند. در کتب دینی منداعیان مخالفت محسوسی با دین زردشتی بنظر نمی‌رسد. تأثیر علوم نجوم کلدانی که در عقاید صبی اهمیت فراوان دارد نیز در تمام مشرق قدیم معمول بود. هنگامیکه صائبین به بابل مهاجرت کردند از نفوذ عقاید عامیانه بابلی نمیتوانستند اجتناب کنند ولی جالب توجه آنست که فقط عقاید عامیانه صبی و بعضی متون جادوگری را می‌شناسیم که تحت نفوذ بابلی قرار گرفته است. در این متون ستارگان و خدایان بابلی ارواح خیر و حمایت کننده محسوب میشوند. ولی کتابهای مذهبی که عرفان اصلی در آنها محفوظ مانده است، ستارگان و خدایان بابلی را قوای شیطانی شمرده‌اند و بر ضد این عقاید عامیانه می‌جنگند. بنابه کتب مذهبی منداعی، ستارگان و خدایان بابلی جزو عالم ظلمت میباشند که بدست فرشته‌ی منداعی «هیل زیوا» مغلوب میشوند. این فرشته مارا بیاد «هیل» مذکور در باب چهارم سفر پیدایش عهد عتیق می‌اندازد که تلفظ عبری آن Hebel است. و باز این سؤال پیش می‌آید که اگر فلسطین کشور اصلی صائبین نبود. پس چرا بایستی نام قهرمانی که خدایان بابلی را مغلوب ساخته است فلسطینی باشد.

مهاجرت به حران :

تاچندی پیش مهاجرت قطعی این فرقه از فلسطین به بین النهرین معلوم نبود تا اینکه در ۱۹۵۳ میلادی منداعی شناس معروف عصر حاضر خانم انگلیسی لیدی دراور Lady Drower با چاپ سندی بخط منداعی در واتیکان بنام «هاران گاوای تا» یعنی «حران داخلی» این مهاجرت را اثبات کرد. این مدرک محتوی يك داستان تاریخی صبی درباره‌ی مهاجرت پیروان این مذهب به «حران» است که در زمان آرتابانوس نامی اتفاق افتاده است. آقای دکتر ردلف ماتسوخ منداعی شناس نامبردار

ورئیس گروه زبانهای سامی در دانشگاه برلین عقیده دارد که ممکن است این پادشاه همان آرتا بانوس (اردوان سوم) معاصر حضرت مسیح باشد که از ۱۲ تا ۳۸ میلادی سلطنت میکرد. و چون شهر حران هم مدتها در دست سلاطین اشکانی بود این حدس نامعقول بنظر نمیرسد.

دین صائبین مقدم بر مسیحیت است :

با این شواهد تاریخی معلوم میشود که بعضی از عقاید صبی ها از خود مسیحیت کهنه تر است ولی چون کتب مذهبی صبی ها در زمانهای بعد نوشته شده ، عقاید اصلی صبی را فقط از کتب انجیل می شناسیم . بخصوص بنا به جدال ضد عرفانی انجیل یوحنا بطور وضوح پیداست که همان عقاید مذهبی که در کتب صبی وجود دارد در قرن اول میلادی در فلسطین موجود بوده است .

مقدمه ای انجیل یوحنا که عقیده ای اصلی آن مبارزه میان نور و ظلمت است به سبک مخصوص شعر صبی نوشته شده که نوعی ترجیع بندی یعنی تکرار آخرین کلمه ای هر بیت در اول بیت بعد است و ترجمه آن چنین است :

در ابتدا کلمه بود

و کلمه نزد خدا بود

و خدا کلمه بود

در او هستی بود

و هستی نور انسان بود

و نور در ظلمت میدرخشید

و ظلمت آن را در نیافت

این سبک بسیار قدیم است حتی در کتاب مزامیر نیز دیده میشود ولی در کتابهای صبی خیلی شایع است و چون عقایدی هم که در مقدمه ای انجیل یوحنا مذکور است با عقاید صبی یکسان است هیچ شک نیست که هر دو ریشه مشترک دارند. احتمال دارد که مقدمه ای شعری این انجیل از سرود يك جامعه ای مذهبی گنوسی گرفته شده باشد .

تمام انجیل یوحنا مبتنی است بر اعتقاد به «حیات» یعنی هستی مطلق ، نور

و حقیقت که با اعتقاد صبی ها به «هی یا» (حیات) و «نهورا» (نور) و «کوشط» (حقیقت) یکی است .

در باب هشتم آیه ۳۲ انجیل یوحنا حضرت مسیح میگوید : «حقیقت شمارا نجات خواهد داد» عین همین عبارت جزو نماز صبی ها است .
در باب پانزده انجیل یوحنا حضرت عیسی میگوید :

«من تآك حقیقی هستم» باید دانست که «تآك» که به منداعی گوینا Gupna میشود معمولترین لقب فرشته صبی است. چنانکه از تواریخ مذهبی بدست میآید در جوامع قدیم کنوسی فلسطینی در قرن اول میلادی کلمه‌ی «تآك» بعنوان لقب فرشتگان بکار میرفته است. مقصود از انجیل یوحنا آنست که چون حضرت مسیح «تآك حقیقی» است، دیگر فرشتگان فرق کنوسی، غیر واقعی و مجازی بشمار میروند. هم اصطلاحات و عقایدی که در انجیل یوحنا راجع به «تآك» موجود است در ادبیات صبی بطور کاملتر و وسیعتر از آن سخن رفته است. در يك سرود مذهبی درباره‌ی تآك چنین آمده است :
«هستی بزرگ مرا کاشت ، کاشت مرا هستی بزرگ» باز در يك سرود دیگر چنین آمده است : «مانند تا کهای بدهستی که میوه ندارد». دشمنی صابئین با همزادان یهودی خود ، و یهودیان دین مسیح پذیرفته باعث مهاجرت آنان به بین النهرین شد . ظاهراً ، جفا و آزار منداعیان از طرف هموطنان یهودشان در شصت ساله پس از قتل یحیی بوده ، و بعد از آن مهاجرت کلی پیش آمده باشد .

شخصیت یحیی تعمید دهنده بنابه کتب اناجیل : این یحیی را بزبان فرانسه Jean - Baptiste و عبری معمدانی گویند . وی آخرین پیغمبر بنی اسرائیل قبل از ظهور عیسی مسیح است . پدرش زکریا از پیغمبران آن قوم و مادرش الیصابات از پشت هارون و دختر عموی مریم عذرا بود ولادت وی ششماه پیش از زاییده شدن عیسی مسیح روی داد .

ما شرح حال او را از روی کتب اناجیل در اینجا می آوریم :
در کتاب اشعیا از اسفار عهد عتیق بدون آنکه از او نامی برده شده باشد به ظهور او اشارت رفته است چنانکه فرماید : «قائلی فریادمیکند که راهی از برای خداوند

در بیا بان مهیا سازید و شاه راهی در صحرا از برای خدای مامستقیم نمایید (اشعیاء ۴۰: ۳)
 باز در کتاب ملاکی از اسفار عهد عتیق (آیه ۴ و ۵) آمده که میفرماید: «اینک
 من برای شما پیش از ورود روز عظیم و مهیب خداوند ایلیاه پیغمبر را خواهم فرستاده»
 نام ایلیاه یکبار دیگر در انجیل لوقا (باب نهم) آمده که از او بزبان عیسی یحیی تعمید
 دهنده تفسیر شده است.

اینک لب شرح حال یحیی از انجیل دیاتسرون که جامع چهار انجیل: متی،
 مرقس، لوقا، یوحنا است و در قرن سیزدهم میلادی ترجمه شیوایی از آن بفارسی
 شده از روی طبع کلیسای انجیلی تهران (نور جهان) در اینجا نقل میشود:

«در روز گاه هیرودیس ملک یهودا یکی کوهون (یعنی کاهن) بود نام اوز کریا از
 خاندان آل ابیا وزن او از خاندان هارون نام اورا الیشبع (الیصابات) هر دو راست
 و پاک (ص ۱۱) بوده اند پیش خدا و در همه نوامیسها ... و ایشان را فرزند نبود زیرا
 الیشبع عاقر (یعنی نازا) بود و هیچ فرزند نمی زاید و هر دو در روز گاه خود پیر
 بوده اند. در یک روز چون جامه شیوه کوهونان (کاهنان) پوشید و در خدمت ایزد
 تعالی ایستاده ناگاه پدید آمد فرشته خدا، ز کریا ترسید، فرشته گفت مترس ای
 ز کریا زیرا نماز تو پیش خدا شنوده شد و الیشبع زن تو آستن شود. و برای تو
 پسر بزاید نام او یوحنا بخوانی یعنی یحیی. و پیش خدا بزرگ بشود و می و مسکر
 نخورد و روح پاک از شکم مادر بپذیرد. و بسیاران از بنی اسرائیل پیش خود باز
 گرداند. و او پیش روی خدا برود و بروح و بقوت و بر از ایلیاس پیغمبر. ز کریا با
 فرشته گفت این چون بشود و من پیرم وزن من پیرست و کهن روزگار. فرشته پاسخ
 داد و گفت منم جبرئیل آنک پیش خدا ایستاده میباشم. فرستاده شدم تا با تو سخن
 بگویم و اینرا بتو بسپارم. از این ساعت زبان تو گرفتار شود (یعنی لال و گنگ شوی)
 و سخن گفتن نتوانی تا آن روز که اینها بشود (ص ۱۲)، چون ز کریا بدر آمد از
 هیکل (یعنی کنشت و معبد) زبان او بسته شده برد و نمی توانست با ایشان سخن گفتن.
 بعد از آن بروزی چند آستن شد الیشبع زن او آستنی خود را می پوشانید.
 (ص ۱۳) (تا) رسید هنگام زایدن الیشبع و پسری زاد. روز هشتم که کوچک را ختنه

کنند از پدر باشارت پرسیدند چه می فرمایی که نامش بنهیم. اوستد لوح و بنشست و گفت نامش یوحنا بخوانید ، و هما ساعت زبان ز کریا گشاده شد و در سخن آمد و خدا را ستایش کرد .

و درون پدرش ز کریا پر شد از روح پاک و پیغمبری کرد و گفت خجسته باشد خداوند ، خدای اسرائیل که بروی نگرید و از برای وی رستگاری کرد . و در خانه بنده اوداود قرن خلاص بر خیزانید . (ص ۱۵) و توای پسر پیغمبر خدا خوانده شوی ، و دانستن زندگانی بخلق بدهی با آمرزیدن گناهان ایشان برحمت و مهر بانی خدا که افراخته شد روشنایی از بلندی تا روشنایی دهد تاریک نشستگان را ، و آنان را که در ستمگاه مرگند نشسته تا استوار سازی پایهای مادر راه .

و کودک بروح و نیرومندی یزدانی پروریده میشد و در بیابان می بود تا آن روز که پیدا شد پیش اسرائیل . (ص ۱۶)

و در سال یازدهم از مملکت (پادشاهی) طیباریوس قیصر و نیابت فنیطیوس فیلاطس در یهود یحیی بن زکریا در بیان آمد ، منادی میزد بهر شستن نوبت برای کفاره گناهان ، آنچنانک نوشته شد در کتاب اشعیا پیغمبر . (ص ۲۴)

و این یحیی پوشیدن او و بر شتران (یعنی پشم شتران) بود و خورش او انگبین بیابانی و قمصیص علف است که نامش جراد خوانند . و میان بز نارادیم (یعنی کمر بندی از پوست) بسته . آنکه خلق بدر می آمده اند پیش یحیی از اورشلیم و از تمامت زمین یهودا و ولایتها که گردا گرد آوردن (اردن) است و از دست او شسته می شدند در رودخانه آوردن و بگناههای خود اعتراف می آوردند .

چون دید که بسیاری از بزرگان احبار و روزنامه می آمده اند پیش او که به دست او توبه گیرند و شسته شوند (یعنی در آب غسل کنند) بدیشان گفت ای فرزندان مارا فاعی (یعنی ای افعی زادگان) کیست آنک شما را راه گریختن نمود از خشم خدا که به شما می آید ، اگر توبه نکنید میوه نیک بار بدهید که قابل نوبت باشد . و در دل خود میندازید و مگویید که پدر ما ابراهیم داریم . راست میگوییم بشما که خدا قادر است که از این سنگها برای ابراهیم فرزند دهد . اینک تبر نهاده شد بر تبارد زختها

و شاخها هر کدام درخت که میوه نیک ندهد بریده شود و در تون آتش بیوفتد جماعتها از او می پرسیدند اکنون چه کنیم ؟ (ص ۲۵) گفت هر که خوردنی دارد بدهد بدانکه ندارد . و می آمده اند سود خواران تا شسته شوند ، بدو می گفتند ای معلم چه کنیم ، بدیشان می گفت چیزی افزون تر نخواهید ، از آنکه بشما سپرده شد در طلب او مروید ، سرهنگان او را می پرسیدند ما نیز چه کنیم با ایشان گفت با کسی مکنوید (مستیزید) و بر کسی بهانه و زحمت منهد روزی شما میرسد بدان خرسند باشید .

عیسی نیز آمد از جلیل تا آوردن (اردن) پیش یحیی شورنده (یعنی یحیی تعمید دهنده) تا به دست او شسته شود . (ص ۲۶)

هرودیس حقد و کین گرفته بود بر یحیی جهت هیرودیا زن فیلیفوس برادر هیرودیس . و بر هر بدی که هیرودیس میکرد ، او را یحیی ملامت میداد ، و این افزون تر بود که او را نمی گذاشت زن برادر خود را بستاند ، یحیی را در زندان انداخت (ص ۳۱) (چون معجزات عیسی مسیح در همه جا آشکار شد) شاگردان یحیی رفتند این همه بدو گفتند ، یحیی خواند دو از شاگردان خود ، و ایشان را پیش عیسی فرستاد و گفت تویی آنکه خواهد آمدن یا در انتظار کس دیگر باشیم ؟ در آن وقت [عیسی] برابر ایشان بیماران را شفا داد و گفت بروید هر چه دیدید یحیی [را] بگویید . چون شاگردان یحیی رفتند عیسی با جماعت گفت ... بشما میگویم [که یحیی] پیغمبر است و از پیغمبر بزرگتر است . بشما میگویم نیست در فرزند آدمیان پیغمبر بزرگتر از یحیی شورنده (ص ۵۹)

جهت آنکه یحیی می گفت واجب نیست برادر ، زن برادر خود بستاند ، هیرودیا [زن فیلیفوس برادر هیرودیس] یحیی را دشمن داشتی و بکشتن یحیی میکوشید و نمی توانست ، زیرا هیرودیس از یحیی می ترسید ، برای آنکه می دانست که مرد پاکست و او را نگاه میداشت .

شددروزی معروف روز زایدن هیرودیس (یعنی روز تولد هیرودیس) [سلومه] دختر هیرودیا در مجلس اندر رفت و پروازی بازی کرد (یعنی رقصید) هیرودیس را عظیم خوش آمد ، و تمامت نشستگان که در بزم بودند پسندیدند . ملک بدختر گفت

طلبدار هر چه میخواست و دهمت و سو گند خورد هر چه خواهی دهمت تا آن حد که نیمه مملکت خود. آن دختر رفت پیش مادر خود و گفت چه بخواهم مادر گفت سر یحیی شورنده بخواه

دیگر بار بنارش آمد پیش ملک و گفت درین ساعت سر یحیی را میخواستم (ص ۶۲) که پیش من بیاری در طبق. ملک را عظیم سخت آمد الا برای سو گندها و بهر دل نشستگان نمیخواست تا سخن خود بشکند. فرستاد جلا دو گفت برو و بیاور سر یحیی در طبق. جلا دو رفت و سر یحیی در زندان برید و در طبق نهاد و آورد بدست آن دختر داد.

آن دختر سر را برد و بمادر خود داد. شاگردان یحیی شنیدند آمدند و تن یحیی شستند و آگندند (دفن کردند) ص ۶۳

(برای تفصیل مطالب فوق، رجوع کنید به: انجیل متی ۱: ۱۷ و ۱۱: ۲-۱۹ و ۱۲: ۱۷ و ۱۳: ۲۱ و ۲۲، لوقا ۱۱: ۱-۲۰ و ۵۷-۶۵ و ۸۰-۷۶ و ۱: ۳-۲۲ و ۲۲: ۳۳ و ۱۱: ۱، یوحنا ۱۹: ۲۷-۳۲ و ۳۵ و ۱۰: ۴۱)

انجیل برنابا: در انجیل برنابا که از اناجیل غیر معتقد کلیسا و نزد ایشان انجیلی مشکوک Apocryphal شمرده میشود و بطور قطع از اناجیل مسیحیان گنوستیکی است، نامی از یحیی معمدانی بصراحت نیامده است. ولی در باب صد و چهل پنجم آن انجیل از ایلای بنی که ذکر او در بالا گذشت و بنا به انجیل لوقا و بقول عیسی مسیح ایلای همان یحیی معمدانی بوده، یاد شده است. در این باب عیسی کتابی را به ایلای نسبت میدهد و مطالب آن را برای فریسیان که از فرق مذهبی یهود بودند میخواند.

بنا به مطالبی که از این کتاب در باب ۴۵ انجیل برنابا آمده این کتاب مشتمل بر زهد و عرفان نظیر افکار گنوسی بوده است (رك: انجیل برنابا ترجمه فارسی طبع کرمانشاهان ص ۲۵۵-۲۵۷)

یکی از دلائلی که تأیید میکند کتاب ایلای بنی همان بیانات یحیی معمدانی نبی فرقه منداعی است ابتدای باب ۱۴۴ و ۱۴۵ انجیل برنابا است که به عبارت «سو گند

بزندگی، آغاز میشود که همان «خدای زندگی یا هستی» منداعی است.

داستان یحیی در قرآن:

در قرآن کریم از یحیی بن زکریا به نیکی یاد شده و در چند سوره از جمله سوره آل عمران و الانعام، و مریم، و الانبیاء از او ذکر می‌آید که تفصیل آن بشرح ذیل در سوره مریم است:

بسم الله الرحمن الرحيم. كه بعض، ذكر رحمت ربك عبده زكريا (۲)
اذ نادى ربه نداء خفياً (۳) قال رب انى وهن العظم و اشتعل الرأس شيئا (۴)
ولم اكن بدعائك رب شقياً (۵) وانى خفت الموالى من ورائى و كانت امرأتى
عاقراً فهب لى من لدنك وليا (۶) يرثنى ويرث من آل يعقوب واجعله رب
رضيا (۷) يا زكريا اننا نبشرك بغلام اسمه يحيى لم نجعل له من قبل سمياً (۸)
قال رب انى يكون لى غلام و كانت امرأتى عاقراً وقد بلغت من الكبر عتياً (۱۰)
قال كذلك قال ربك هو على هين وقد خلقتك من قبل ولم تك شيئا (۱۱) قال
رب اجعل لى آية قال آيتك الاتكلم الناس ثلاث ليال سوياً (۱۲) فخرج على قوم
من المحراب فاوحى اليهم ان سبحوه بكرة و عشياً (۱۳) يا يحيى خذ الكتاب
بقوة و آتينا الحكم صبياً (۱۴) وحناناً من لدنا و زمناً و كان تقياً (۱۵) و برأبوالديه
ولم يكن جباراً عصياً (۱۶) و سلام عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حياً

ترجمه: این یاد رحمت پرورد گارتو [در حق] بنده اش زکریاست. (۲) آنگاه
که او پرورد گارش را به پنهانی خوانده (۳) گفت پرورد گارا استخوان من به سستی
گرایید و [آتش] پیری بر سرم افروخت (۴) ولی چون ترا می‌خوانم هیچگاه
نومید و بدبخت نبوده‌ام (۵) و من از کسان خود از پس مرگ خود همی‌ترسم و زن
من هم نازاست پس مرا از پیشگاه خود دوست [و فرزندی] ده (۶) که تاملیراث من
و میراث خاندان یعقوب برگردد، پرورد گارا او را [فرزندی] شایسته گردان (۷) [پس
ندا آمد] ای زکریا ما ترا مرده دهیم به پسری که نام او یحیی است (۸) و پیش از این
برای او همنامی قرار نداده‌ایم (۹) [زکریا] گفت پرورد گارا چگونه مرا پسری
تواند بود در حالیکه زن من ناز است و خود نیز از پیری به ضعف و سستی رسیده‌ام
(۱۰) [جبریل] گفت که پرورد گار تو چنین گفت که آن کار بر من آسانست، زیرا
ترا از پیش بیافریدم و تو چیزی نبودی (۱۱) گفت پرورد گارا برای من نشانی قرار

بده، گفت نشان تو آنست که سه شبانه روز تمام بامردم سخن گفتن نتوانی (۱۲) پس [زکریا] بر کسان خود از محراب بیرون آمد و با اشاره بایشان فهمانید که باید بامدادان و شامگاهان خدایراستایش کنند (۱۳) ای یحیی تورات را به جد فرا گیر، وی با آنکه کودکی بیش نبود او را دانش آموختیم (۱۴) وی رحمتی از سوی ما و پا کیزه و پرهیز کار بود (۱۵) او به پدر و مادرش نیکی میکرد و سرکش و نافرمان نبود (۱۶) درود باد بر او آنروز که وی بزاد و آنروز که بمیرد و آنروز گار که از مردگان برخیزد و دوباره زنده گردد.

یحیی در کتب مندا عیان

در «کتاب گینزا» که از مهمترین کتب مقدس منداعیان یا صبیان است و داستان یحیی مشحون به خرافات گنوسی است چنین آمده که: یهیی (یعنی یحیی) بن ابوصادا- زکریا در حالیکه پدرش زکریا پیر سالخورده و مادرش انشوی صدساله باشد زاییده شود. یهیی در اورشلیم نشو و نما کند و بگرداردن بگردد و مردم را مدت چهل و دو سال تعمید دهد، پیش از آنکه عطار د جسدانی (یعنی مسیح) بیاید پس از آن مشیها (مسیح) بیاید و از روی فروتنی در نزد او تعمید گیرد و از دانش او برخوردار شود. ولیکن مشیها مذهب یهیی را فاسد سازد و تعمید در اردن را تغییر دهد.

[فرشته هبل زیوا] در آنگاه که یحیی سه سال و یکماه داشت بروی ظاهر شد و باوی درباره تعمید گفتگو کرد، نعمت الهی را بوی شرح داد و سرانجام روح او را از تنش بیرون کشید و پاکی و پاکیزگی به جهان نور بسالا برد و در آب زنده نشاء بخش و گوارای اردن تعمید داد و جامه مجد عظمت بروی بپوشانید و برفرش تاجی نورانی گذارد، و سرود دل پاک را بگوش او رسانید، این سرود شبیه به آواز پادشاهان نور بود که ملکاد نهورا (پادشاه نور) را از روز گاران دیرین بدان سرود ستایش کنند و تسبیح گویند.

سرانجام گیتی به دروغ گراید و مسیح همه امم را به پیروی از تعالیم خود خواند و همین کار را دوازده تن از مردان (شاگردان او حواریون) کنند و مدت سی سال بگرد گیتی بگردند. و در آن روز گار دجال در جهان پدید آید و بر مسیح اقامه دعوی کند و او را بدست یهود بسپارد، و یاران مسیح او را میخ کو بیده بر صلیب رها کند و بر روی زمین

پراکنده شوند امام مسیح بر کوه مورا پنهان شود. و تعالیم مسیح بر روی زمین پراکنده گردد. اما آدمیزاد گانی که بدین دروغگویان هفتگانه که به مدبران کواکب سبعة معروفند بگرایند به آتش دوزخ خواهند افتاد ...

در آن کتاب درباره مسیح باز چنین آمده است :

«اما مشیها آدمیزادگان را میفریبد و آنان را با آب زوال پذیری تعمید می دهد ، رسم تعمید را تغییر دهد و آنان را بنام اب ، وابن ، وروح القدس ، تعمید دهد و مردم را از تعمید زندگی که آدم (یعنی یحیی) در آبهای زنده اوردن یافت باز میدارد .»

صابئین در بین النهرین :

صابئین یا منداعیان (مندائیان) یا صبی ها که به عربی به لقب مغتسله نیز ملقب شده اند پیروان یحیی بن زکریا هستند که بطن قوی پس از مهاجرت از فلسطین و حران گروهی از ایشان در سرزمین «میسان» (دشت میسان بین واسط و بصره) جای گرفتند. این ندیم مغتسله را با «صاۃ البطایح» که همان صابئین ناحیه میسان باشد یکی می شمارد و گوید مغتسله قائل به غسل در آب هستند و همه آنچه را که می خورند قبلاً می شویند . این کار عیناً با افراط منداعیان یا صبی های امروز در غسل و شستشوی در آب تطبیق میکند . و آنان هم اکنون در مرقدیم خود یعنی حوالی شط العرب و در جله واهو از سوق الشيوخ و کوت عراق ساکن هستند و ظاهراً در قرون نخستین مسیحی به آنجا آمده باشند. چنانکه در شرح حال مانی گذشت وی در جوانی در ناحیه میسان ساکن شده و به این فرقه پیوست و همچنین اعتقادات خود را راجع به شیت و اخنوخ و بعضی معتقدات دیگر از آن جماعت اخذ کرد.

بقول ابن ندیم در کتاب الفهرست مانی استخوان بندی اساسی دین خود را از مغتسله فرا گرفت .

این مذهب و ادبیات ایشان آنقدر در ایران موثر بوده است که کتیبه های تنگ سروک که از قرن دوم میلادی است و پروفیسور هنینگ آنها را خوانده و منتشر کرده است با خط صبی نوشته شده و چون خط صبی در آن زمان وجود داشته میتوان گفت که ملت صبی نیز مانند امروز در آن وقت هم در بین النهرین و خوزستان میزیسته اند .

پس احتمال زیادی میرود که مانی پیش از پیغمبری خود از این فرقه بشمار میرفته و با تعلیمات مذهبی آن بخوبی آشنا بوده است و سپس که ادعای نبوت کرده در اعتقادات آن فرقه در مذهب جدید تغییراتی وارد آورده است. از اینرو در کتاب «گینزاربا» (یا گنج بزرگ) که از کتب معتبر صائین است، مانی یکی از شیطانها بشمار رفته است.

قصه مهاجرت صائین به ایران: در کتاب گینزا و کتب مذهبی صبیها داستانی آمیخته با افسانه درباره ی مهاجرت آن قوم به ایران آمده است که خلاصه آن در اینجا نقل میشود:

چون یحیی از دنیا بر رفت سیمصد و شصت و شش تن (بعد از یام سال) از اسقفان و کاهنان را بر گزید و در میان قوم خویش جانشین خود ساخت و پیروان خود را در بیت المقدس جای داد و آنان کنیسه ای در کنار هیکل یهود برای خود ساختند.

اما العازار پیشوای یهود را دختری بود بنام «ماریا» که بسیار زاهد و پرهیزکار بود و همه روزه در مواقع مختلف برای عبادت به هیکل میرفت. اتفاق را روزی در ورودی هیکل را سهو کرده به کنیسه اندر آمد چون در آنگاه صائیان به نماز مشغول بودند از آمدن او خبر نیافتند، آن دختر همچنان بیامد تا بمیان کنیسه رسید، پس بایستاد تا از نماز فارغ شدند. دختر را رسم آنان خوش آمد و به کیش ایشان گرایید و از آنروز هر روز یکشنبه در کنیسه صائیان حاضر میشد و با آنان نماز میگزارد و جامه ی یهودان از تن بدر کرد و جامه ی سفید پوشید که سنت دین داران صائیان بود. چون مادرش آگاه شد این کار را بروی ناپسند شمرده پدرش العازار را از حال او آگاه کرد، پدر هر چه دختر را پند داد و پترسانید سودمند نیفتاد و از کیش صائیان باز نگشت. چون نومید گشت مردم یهود را بر صائیان بشورانید تا اینکه یهودان بر سر ایشان ریختند و آنان را بکشتند و جزا ندکی از ایشان نتوانستند بگریزند.

آنگاه «انوش اثرا» که از فرشتگان آنان بود بشکل بازی از آسمان فرود آمد و یهودان را با بالهای خود بزد و در رودخانه بیفکند. و سپس بال بر آب زد و درود را طوفانی ساخت و همه آنان را بکشت.

و پس از آن بازماندگان از صابئان را گرد آورد و بیت المقدس را ویران ساخت و آنان را در شهر دیگری مسکن داد. آنگاه از میان ایشان دو برادر را برگزید که مهتر را نام «فروخ ملک» و کهتر را نام «اوردوت ملک» بود و مهتری آن قوم را بایشان داد. پس از آن به عالم نور باز گشت.

پس از آن بخواست خدا بر شمار صابئان و یهودان افزوده شد. در آن زمان موسی پیغمبر یهود آشکار گشت و بر آن شد که انتقام یهودانی را که بدست «آنوش اثر» کشته شده بودند از صابئان بکشد. فروخ ملک نیز متقابلاً بفکر آن افتاد که انتقام صابئانی را که الغازار کشته بودند از یهودان بازستاند.

ولیکن نامه ای از «اواثار» رسید وی را از جنگ باموسی بازداشت و فرمان داده شد که باطایفه ی خود از آنجا به شهر دیگر مهاجرت نمایند.

فروخ ملک از اطاعت اوسر باز زد و بر جنگ کردن اصرار ورزید. و چون دولشکر روبرو گشتند موسی بگریخت، و چون دریا نردیك بود آبها شکافته شد موسی بگذشت و خود بنی اسرائیل از آب عبور کردند. فروخ ملک باطایفه ی خود آنان را دنبال کرده بدریازد، پس دریا بهم آمد و صابئان جز فروخ ملک و برادرش وسی کس دیگر همگی هلاک شدند، و از آن سرزمین بگریختند تا اینکه به شوشتر در سرزمین فارس (ایران) رسیده در آنجا اقامت گزیدند.

روایت تفودور برقونی - این شخص که در قرن هفتم میلادی میزیست در کتابی سریانی بنام اسکولیون که در تفسیر کتاب مقدس نوشته در سبب مهاجرت آنان بایران چنین مینویسد:

«آورده اند که مردی بنام «آدو» با خانواده خود از حدیب به میسان بقصد دریوزه گری و گدائی کوچ کرد، یدراو «دیدا» و مادرش «کشتا» نام داشت. چون به رود کارون رسیدند، آدو که از عهده دوره گردی بر نمی آمد و بیمار بود در نزد مردی به پاسبانی نخلستان مشغول شد چون آن کار هم از وی ساخته نبود او را بیرون کردند ناچار کوخی در کنار شاهراه ساخته بگدائی پرداخت و گروه بسیاری نیز بوی پیوستند و برسم گدایان آنروز برای جلب توجه مردم به نواختن جرس (زنگ)

مشغول گشتند. این گروه را در میشان «مندائیه» گویند و «ناصریه» یا «دستانیه» نیز خوانده شوند ولی بهترین نامی که بایستی به ایشان اطلاق شود «آدونیه» منسوب به آدوی نامبرده در بالاست. اینان تعالیم خود را از مرقونیان و مانویان و فرق دیگر از صائبه گرفته اند.

نام صابئین در قرآن : نام صابئین سه بار در قرآن یاد شده است نخست در سوره البقره آیه ۶۲، دوم در سوره المائده آیه ۶۹، سوم در سوره الحج آیه ۱۷، و در هر سه بار نام ایشان بایهود و نصاری در زمره ی ملل اهل کتاب بشمار آمده است. در سوره البقره چنین است:

ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئين من آمن منهم بالله واليوم الآخر وعمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون .
یعنی : همانا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و ترسایان و صابئان هر که بخدای بگروند و بروز بازپسین باور دارد و کار نیک کند پس پاداش ایشان نزد پروردگارشان است و بیمی برایشان نیست و اندوه نخورند.

در سوره المائده چنین است :

ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئون والنصارى، من آمن بالله واليوم الآخر وعمل صالحاً فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون.

یعنی: همانا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و ترسایان، هر که بخدای بگروند و بروز بازپسین باور دارد و کار نیک کند، پس برایشان بیمی نیست و نه اندوه خورند

در سوره الحج چنین است:

ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئين والنصارى والمجوس والذين اشرکوا ان الله يفصل بينهم يوم القيامة ان الله على كل شى شهيد .

یعنی: همانا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئان و ترسایان و مجوس و کسانی که مشرک شدند، همانا خداوند در روز رستاخیز بین ایشان جدایی افکند و همانا خداوند بر هر چیز گواه است.

بعقیده نگارنده معنی صابئین در صد اسلام مفهوم بوده و در عصر قرآن مردم عربستان از عقاید آن فرقه آگاه بودند و میدانستند که صابئان همان صبی‌ها و مغتسله امروز هستند. ولی بعدها بر اثر مشتبّه شدن عقاید حرائیان با عقاید فرقه‌ی مغتسله در تفسیر آیات فوق ایجاد ابهام گشت و ماهیت این فرقه بخوبی معلوم نشد.

معنی کلمه‌ی صابئین : در زبان عربی «صبا» یصباً وصبوً یصبو، یعنی بیرون رفتن از دینی بدین دیگر و «الصابئین» بمعنی کسانی هستند که از دینی بدین دیگر آمدند. غیر از معنی تغییر مذهب دادن «صبا» در عربی بمعنی کوچ کردن هم آمده است که هر دو معنی با تفصیلی که درباره ایشان رفت مناسب است.

چه معنی اول که «ازدینی» به دین دیگر رفتن و تغییر مذهب دادن است، تطبیق میکند با ترك ایشان دین قدیم خود یهود را و در آمدن به مذهب یحیی معمدانی که پیشوا و پیغمبر ایشان بود.

اما معنی دوم که «کوچ کردن» باشد مناسب است با مهاجرت ایشان از فلسطین و آمدنشان به بین النهرین و سکنی گزیدنشان در حدود شط العرب اما شکل اصلی این اسم در زبان آرامی «صبع» آمده است که حرف سوم آن که «ع» باشد در زبان صبی یا منداعی به «همزه» تبدیل شده و «صباء» گردیده چنانچه ریشه اسم دیگر ایشان منداعی که «مندع» در زبان آرامی باشد در زبان صبی عین به همزه تبدیل شده و «مندائی» گردیده است. در هر دو زبان آرامی و صبی «صبع (صبا)» بمعنی «تعمید دادن» است. خاورشناس معروف «کارادوو» نام صابئین را از ریشه «صبا» با سقاط همزه بمعنی (صب) فرو شدن در آب مشتق میداند. بنابراین اشتقاق اسم صابئین بطور کلی اطلاق به فرقه‌های تعمیدی میشده و خاصه نام مخصوص فرقه‌ی منداعی یا صبی بوده است.

اما صابئین هم که در قرآن از آنان یاد شده همان منداعی‌ها و صبی‌ها بوده‌اند که هنوز هم وجود دارند و در عراق و خوزستان و حوالی شط العرب زندگی میکنند. اگرچه کتابهای صبی که امروز در دست است غالباً بعد از اسلام نوشته شده ولی مذهب ایشان از قرن‌ها پیش از اسلام وجود داشته و کتیبه‌های تنگ سروک در خوزستان ثابت میکند که خط صبی در قرن دوم میلادی معمول بوده است. و باین

سبب قویاً احتمال می‌رود که این خط برای نوشتن تعلیمات و ادعیه‌ی مذهبی نیز بکار میرفته است. درموزه‌ی بریتانیا، يك متن قدیم صبی برالواح فلزی موجود است که بعقیده‌ی پروفیسور لیدز بارسکی که آن را منتشر کرده، از قرن چهارم میلادی است و نکته‌های اساسی داستان مذهبی صبی در این متن قدیم موجود است که در کتاب‌های ادوار بعد عیناً تکرار شده است. چون این منداعی‌ها و صبی‌ها که امروز هم وجود دارند موحد و اهل کتابند لذا میتوان یقین کرد مقصود از صابئین که در قرآن ذکر آنان رفته و نام آنان در شمار اهل کتاب آمده اینان باشند.

فرق بین صابئان مغتسله و حران : مسأله‌ای که تحقیق در این امر را قدری مشکل می‌سازد یکی بودن نام صابئین منداعی با صابئین حران است. چنانکه از متون عربی و مدارك قدیم پیداست، صابئین حران مشرك و ستاره‌پرست بوده‌اند. حال آنکه صابئین منداعی ستارگان را قوای اهریمنی می‌شمردند. و با اینکه فرشتگان در مذهب ایشان فراوان است ولی «حیات یا هستی» بزرگ در مذهب منداعیان کاملاً جای خدای واحد را می‌گیرد، از این رو میتوان کیش منداعی را از ادیان یکتاپرستی و توحید شمرد حتی فقهای قدیم هم بین صابئین موحد یعنی صبی‌ها و مغتسله و صابئین مشرك یعنی حرانین فرق گذاشته‌اند.

ابن القفطی در گذشته در ۶۴۶ هجری در تاریخ الحکما (طبع اروپا ص ۳۱۱) روایتی را از ابوحنیفه و دو تن از بزرگان هم عصر او نقل کرده که این فرق را بخوبی روشن می‌سازد. «ابوحنیفه و دو دوستش قاضی ابویوسف و محمد در زناشویی با صابئین و خوردن ذبیحه ایشان اختلاف کرده‌اند. ابوحنیفه نکاح با ایشان و خوردن ذبیحه آنان را حرام می‌دانست در حالیکه دو دوست او قاضی ابویوسف و محمد آن دو کار را بر مسلمانان حلال می‌شمردند. یاران ایشان گفتند در حقیقت بین آنان اختلافی نیست و تنها اختلاف در فتوی است. زیرا وقتیکه ابوحنیفه زناشویی با صابئین و خوردن ذبیحه ایشان را حرام دانست نظر به صابئان حران داشت زیرا آنان مشرك و پرستندگان ستارگان بودند و در باره‌ی همین ایشان بود که از وی فتوای خواسته بودند. اما دوستانش قاضی ابویوسف و محمد که نکاح با ایشان و خوردن ذبیحه آنان را

حلال دانسته بودند نظر به صائبان بطایح در عراق داشتند و آنان گروهی از ترسایانند و به نبوت مسیح باور دارند و درباره‌ی همین ایشان بود که از آنان فتوی خواسته بودند، و اگر از ابوحنیفه هم درباره‌ی همین صائبین فتوای خواسته بودند او نیز مانند دودوست خود فتوی به حلیت نکاح با آنان و خوردن ذبیحه ایشان میداد.

صائبین حران : در معجم البدان یا قوت آمده که حران شهری است بزرگ از جزیره اقور و قصبه‌ی دیار مضر که از «رها» یکروز و از «رقه» دوز روز راه فاصله دارد و در راه موصل و شام واقع است.

یونانیان حران را Kharran و رومیان آنرا کاریا Carrhae و اعراب حران مینامیدند. مردم حران بت پرست بودند و چون این شهر از نواحی مرزی امپراطوری روم بود با اینکه رومیان در همه جا مسیحیت را رواج میدادند نسبت به مردم این شهر تسامح میکردند و سعی نداشتند دین قدیم آنان را از بین ببرند و با وجود اساقفه مسیحی در حران آن شهر مرکز بت پرستی و ستاره پرستی بود. حتی زمانیکه جزو قلمرو خلافت اسلامی گردید همچنان به حیات و ثنی خود ادامه میداد.

ستاره پرستان حران را صائبین نیز می گفتند. شهرستانی در کتاب الملل والنحل میان حرانیانی که بدون واسطه مستقیماً ستارگان را موسوم به هیکل های آسمانی و حرانیان که بت های ساخته شده را بر طبق شکل ستارگان در معابد میپرستیدند فرق میگذارد.

ابن ندیم میگوید صائبین هر روز را یکی از ستارگان تخصیص میدهند و هر ماه رسوم خاصی برای قربانی کردن و چگونگی آن دارند.

آداب و رسوم دینی حرانیان به تفصیل در کتاب الفهرست ابن ندیم آمده است و حاکی از آمیزش عقاید اصلی آنان با عقاید بت پرستان یونانی قدیم است. زیرا که از عهد اسکندر مقدونی حران تحت نفوذ عمیق یونانیان بود، تا آنجا که بنام یونانی «النوپولیس» یا «هلنوپولیس» یعنی شهر یونانی نامیده شد. با اینکه ساکنان آنجا به زبان آرامی متکلم بودند، بسیاری از مردم آن یونانی الاصل بودند و با مذهب عیسوی که کیش اکثر هموطنان آنان بود قویاً مخالفت میکردند و به تمدن یونانی

علی‌الخصوص به فلسفه‌ی افلاطونیان جدید دلبستگی عمیق داشتند.

تقریباً از سال ۸۳۰ میلادی این دودسته از صابئین یعنی یکی فرقه منداعیان یا مغتسله کلدیه و دیگری بت پرستان آرامی حران را که ذکر آنان گذشت با هم اشتباه کرده‌اند. ابن‌الدیم در الفهرست خبری آورده که از کتاب ابویوسف‌ایشع القطیعی- النصرانی نقل میکند که کتاب او معروف بوده است به «الکشف عن مذاهب الحرانین المعروفین فی عصرنا بالصائبه» خلاصه آن داستان چنین است که «هنگامیکه خلیفه مأمون در آخرین جنگ خود با رومیان شرقی از ولایت «حران» میگذشت در میان مستقبلین گروهی از مردم را مشاهده کرد که قیافه‌های غریب و نامأنوس و موی بسیار بلند و قبا‌های تنگی داشتند. مأمون را شکل و لباس ایشان عجب آمد پرسید که شما از اهل ذمه از کدام دسته‌اید؟ گفتند که ما «حرانیه» هستیم پرسید آیا از ترسایان هستید گفتند نه، باز پرسید از مجوسید؟ گفتند نه. پس گفت آیا شما کتاب و پیغمبری دارید؟ بطور مبهم چیزی گفتند، پس به آنان خطاب کرده گفت پس شما از ندیقان و بت پرستان هستید که پدرم رشید نیز شما را می‌شناخت اکنون خون شما حلال است و نمیتوانید در پناه مسلمانان باشید. گفتند ما ادای جزیه خواهیم کرد. گفت جزیه بر کسانی است که از اهل کتاب باشند و نام ایشان در کتاب خدا آمده باشد. ناچار باید یکی از این دو کار را اختیار کنند. یا بدین اسلام در آیند، یا دینی را که از اهل کتاب خداوند در قرآن یاد کرده بپذیرید و گرنه همه شما را خواهم کشت و تا از این سفر بازگردم بایستی یکی از دو کار را کرده باشید.

این تهدید چنان وحشتی در دل حرانیان افکند که موهای بلند خود را بسترند و جامه‌های تنگ خود را ترك کردند و بسیاری از آنان به کیش مسیح درآمدند. ولی گروهی از ایشان بحال پیشین خود باقی ماندند و نمیدانستند چه کنند تا اینکه شیخی از اهل حران در برابر گرفتن مال عظیم از ایشان چاره‌ای اندیشید و گفت اگر مأمون از سفر باز گردد و از دین شما پرسد، باو بگویید که، از صابئین هستیم که نام ایشان در کتاب خدا آمده است. اما مأمون در آن سفر بمرد و دیگر بازنگشت و این نام از آن زمان بر اهل حران بماند زیرا در حران و نواحی آن قومی

بنام صابئین نبودند».

پیداست که این روایت درست نیست چه ممکن نیست که آن مردم در زمان مأمون این اندازه ناشناخته مانده باشند، در صورتیکه بنا به همین روایت پدر مأمون، هارون الرشید نیز بر آنان سخت گرفته و آنان را از زنادقه دانسته بود، گذشته از اینها شهر حران در زمان مروان حمار عنوان پایتخت دولت اموی را داشت و چگونه ممکن بوده است که مذهب مردم آن شهر بر مسلمانان پوشیده مانده باشد.

ظاهر آ سبب جعل این داستان کوششی است برای توضیح اینکه چگونه حرانیان صابئه نامیده شده اند؛ و اکنون میدانیم که این نام بایشان تعلق نداشته و صابئین واقعی همان مغتسله یا معمدان آباء مسیحیان و منداعیانی هستند که امروز صبی خوانده میشوند. این منداعیان چنانکه گفتیم کنوسی بودند و دینشان جنبه‌ی اعتقاد به احکام نجوم و محتملا ستاره پرستی داشت. حال آنکه حرانیان کنوسی نبودند ولی معابدی مخصوص پرستش سیارات داشتند و به همین مناسبت با منداعیان مشتبه شده اند. جالب توجه است که حرانیان خود مدعی بوده اند که دین ایشان از «هرمس» به ایشان رسیده است. و این خود نمونه‌ی عجیبی است از این که چگونه قومی مشرک از قانون اسلام توانسته اند طفره بزنند.

اطلاعات مادر باره‌ی دین حقیقی مردم قدیم حران مأخوذ از نخبه‌الدهر فی عجائب البر والبحر شمس الدین ابو عبد الله الصوفی الدمشقی الشیخ الربوة در گذشته در ۷۲۷ هجری است. مطالب دمشق را خولزون Chwolson در کتاب Die Ssabain und der Ssabismus

(صابئین و مذهب صابئی) آورده است. از آن کتاب معلوم میشود که حرانیان پنج معبد بزرگ داشته اند که به ترتیب به علت اول، عقل اول، فرمانروای جهان، صورت، و روح تقدیم شده بود. هفت معبد دیگر نیز به هفت ستاره اختصاص داشت. از نوشته‌های ایپفانیوس و هیپولیتوس مستفاد میشود که مؤسس یا پیامبر این مذهب «الخاصائی» Elkhassâi یا «الکسائی» و پیروشا گرداوسوبیا ای Sobiai بوده است. معلومات نویسندگان کلیسایی در این باره بیشتر جنبه‌ی افسانه دارد و احتمال می‌رود که «الکسائی» فقط يك شکل تحریف شده لغت آرامی «الکسیا» El Kesya خدای

پنهان ، و «سویای» مفرد صابئین، یعنی صابئی باشد . در هر حال این روایت بیشتر جنبه‌ی افسانه‌دارد . همی‌تقدیر میدانم که نام صابئین پیش از اسلام برای مشرکان شهر حران بکار میرفته و شاید معنی واقعی «صابئین» از خیلی پیشتر فراموش شده و این داستان برای توضیح آن اسم ساخته شده بوده است . و چون حرانیان مشرک بودند و منداعیان (مندائیان) جنبه‌ی توحیدی داشتند ، مقصود از صابئین قرآن منداعیان بوده‌اند نه حرانیان منتهی حرانیان از اسم صابئین برای جلب انعطاف مسلمانان نسبت به خود استفاده میکردند . از طرف دیگر چنانکه در پیش گفتیم با کشف سندی بخط منداعی توسط خانم انگلیسی لیدی دراویر Lady Drawer که اصل آن در کتابخانه واتیکان است بنام «هاران گاوی‌تا» یعنی «حران داخلی» ، ثابت میشود که صابئین واقعی یعنی منداعیان با صابئین حران ارتباط داشته‌اند و هنگامیکه از کثرت آزاریهودیان از فلسطین میگریختند به شهر حران که سر راه فلسطین و بین‌النهرین بوده است پناه برده و در آنجا عبادتگاه ساختند . ظاهر آن شهر حران شهر آزادی برای همه مذاهب بوده و همین آزادی مذهبی سبب شده است که منداعیان صبی به آنجا پناه برده مورد استقبال مردم آنجا واقع شده باشند و بعد از مدتی که مقدار آن بر ما معلوم نیست به بین‌النهرین آمده و در بطایح و اراضی با تالاقی و سواحل جنوبی فرات و دجله و شط العرب و کارون و در ناحیه‌ای که در تاریخ مرسوم به «ميسان» است و امروز دشت میسان (میشان) گویند ساکن شدند و در نزد عرب به «صاباة البطایح» صبی، صبه، مندائی، مغتسله، نصوری معروف گشته‌اند. اینان از قرن اول اسلامی در آن منطقه بوده‌اند و کتیبه‌های خوابیر به آن عهد متعلق است در قرن هفتم میلادی نیز لابد در همان جا و در جوار عربستان میزیسته‌اند که ذکر آنان در قرآن تحت عنوان «صابئین» آمده است .

منداعیان در ایران

در یکی از کتابهای منداعیان در ۸۶ سال پیش از تسلط عرب ذکر اختلاف و انقسام مذهبی شدیدی در شهر طیب در میسان بین منداعیان (مندائیان) آمده که گروه عظیمی از ایشان در آنجا سکنی داشتند. و نیز بقول میکائیل سیروس منداعیان در عهد بلاش ساسانی در

قرن پنجم میلادی فعالیت زیادی در بین النهرین داشته‌اند و البته در اوایل قرن سوم میلادی هم در آنجا بوده‌اند که پدرمانی بنا بر روایات در میان آنان جای گزید، و حتی در قرن دوم مسیحی هم نفوذ قابل توجهی در میسان داشتند. چنانکه سکه‌های پادشاهان اخیر میسان یا با اصطلاح دیگر خارا سن عبارت منداعی بخط منداعی دارد. توضیح آنکه در میسان شهری وجود داشت که آنرا «خارا کس سپاسینس» می‌گفتند این شهر را اسکندر مقدونی در ۳۲۴ ق.م در مصب دجله بنا کرد. این شهر بر اثر طغیان دجله خراب شد و مجدداً در زمان انطیوخوس اپیفانس (۱۷۵ - ۱۶۴ ق.م) بنام «انطوخیا» بنامد ولی باز بر اثر سیل ویران گردید. «هیسپا اوسینا» نامی که از طرف انطیوخوس ساتراپ آن ناحیه بود از نو شهر را بر روی تپه‌ای مصنوعی بنا کرد و بنام او «خارا کس هیسپا اوسینا» نامیده شد و بعدها بنام استر باده اردشیر و در نزد عرب به «کرخ میسان» خوانده شد. هیسپا اوسینا که مردی ایرانی و نام او هم اوستایی و شاید از اهل باختر بوده است پس از شکست قطعی انطیوخوس هفتم سیدتس بدست اشکانیان در ۱۲۹ ق.م، ادعای استقلال نمود، چنانکه در ۱۲۷ ق.م. قلمرو حکومتش تا بابل امتداد داشت و سلسله او قریب ۴۵۰ سال در کشور میسان بشکل مستقل پایدار ماند تا آنکه اردشیر بابکان با استقلال آن خاتمه داد. از پادشاهان این سلسله میسانی سکه‌های زیادی بدست آمده که این پادشاهان با مؤسس سلسله به‌پا نزده تن می‌رسند. و تاریخ بعضی از این سکه‌ها که از ۱۲۴ ق.م یا ۱۱۸ میلادی است بخط یونانی است و بعضی دیگر که احتمالاً در بین سالهای ۱۲۸ تا ۱۳۸ میلادی است بخط منداعی (مندائی) می‌باشد. در زمان ساسانیان مندعیان چون مردمی صلح‌جو و آرام بودند برخلاف مسیحیان مورد تعقیب مأموران دولت قرار نمی‌گرفتند و ساسانیان به ایشان کاری نداشتند.

منداعیان جدید

در قرنهای اخیر که تحقیق کاملی درباره‌ی مذهب منداعیان نشده بود، مسیحیان و مخصوصاً مبشران مسیحی در شرق باصرار تمام، منداعیان را در زمره مسیحیان شمرده و با آنان نام مسیحیان ماریوحنای تعمید دهنده میدادند. و حتی در مواقعی که دولت‌های مسیحی قدرتی در جنوب عراق و سواحل خلیج فارس داشته‌اند، منداعی‌ها را به جبر

بنظا هر به مسیحیت و ادار می کردند . چنانکه در قرن پانزدهم میلادی که پرتقالی ها بصره را در تسلط خود داشتند ، منداعیان یعنی صبه ها را مجبور بر رفتن به کلیسا در روزهای یکشنبه می کردند . امروزه منداعیها یا صبه ها (صبی ها) بیش از هشت هزار نفر نیستند و بیشتر در عراق در کویت و سوق الشیوخ و بصره ساکن هستند . و در خوزستان نیز بیشتر در اهواز و خرمشهر و آبادان سکنی دارند .

زبان منداعی از شاخه های آرامی شرقی است که در جنوب عراق تکامل یافته و محتملا از عصر عیسی مسیح به آن تکلم میشده است .

این زبان از السنه سامی است و از نظر صرف و نحو نزدیک به لهجه آرامی تلمود بابلی است و تحت تأثیر عبری و لغت آرامی غربی واقع نشده است .

منداعیان دارای خط مخصوصی هستند مشتمل به ۲۳ حرف که مانند اکثر خط های سامی از راست به چپ نوشته میشود این خط قرابت زیادی به خط نبطی و فینیقی دارد .

خلاصه اعتقادات منداعیان امروزه - ایشان به یک خدای یکتا و ازلی و ابدی و بی نهایت و منزله از ماده و طبیعت معتقدند که علت وجود اشیاء و پیدایش موجودات است .

در کنار وجود ذات احدیت به سید و شصت شخص روحانی یا قوای جاودانی ائون (Eon) Eéon اعتقاد دارند که وکیل و دستیار خداوند یکتا در آفرینش جهان و امور عالم هستند . همه ایشان علام الغیوبند و هر کدام را در عالم نور «آلمی دنهورا» کشوری جداگانه است .

نام بعضی از ایشان از این قرار است : ماری آدر بوتا ، هیل زیوا ، شیشلامربا ، مندادهیه ، سام زیوا ، سیمات هیه ، ماهزیل مالالا ، اوئاراما ، ابتاهیل زهریل ، یببی یوحنا (یحیی یوحنا) ، بهرام ریا .

از این میان هیل زیوا ، موکل کردار و رفتار مردمان و سام زیوا ، حافظ روز یکشنبه ، و ماهزیل مالالا ، شجره ای است در بهشت که بچگان را شیر میدهد .

پروردگار بزرگ را نام «ملکاد نهورا ربا» است که مندادهیه Mandâ d, Hayyê

(پیامبر حیات) دستیار اوست که گاهی عیسی مسیح را تجلی مندا دهیه میداند و او همان اقنوم و گنوس (معرفت) نجات بخش است.

گذشته از این قوای روحانی طیبه به ارواح خبیثه و آزارنده نیز معتقدند که آنها را «مولو خون» گویند.

آفرینش جهان - گویند که مخلوق اول خدای یکتا شخصی روحانی بنام «هیپی قدمایی» (حی قدیم) بود که از او به «مشپها» (مسیح) تعبیر کرده اند. آفریده دوم «هیپی ثنیایی» (حی الثانی) نام دارد که از او به یحیای تعمیددهنده تعبیر نموده اند.

آفریده سوم «هیپی اثلینایی» نام دارد که آن هیپل یا مسیح مجسم بصورت انسان است.

خدای یکتا پس از آن هفت عالم را که «آلمی ده شوخا» یعنی عوالم ظلمت باشد بیافرید این عالم از نور خورشید روشن میگردد.

ساکنان این عالم بردونو عنند: پادشاهان و دیگر مردم.

آسمان از هفت طبقه تشکیل شده و آفتاب در طبقه چهارم و ماه در طبقه هفتم است.

اصول تکوین در نزد منداعیان بسیار غامض و پیچیده است عالم ظلمانی شامل سه دوزخ و چهار دهلیز جهنمی میشود.

وابلیسه ای بنام روها (روح) پس از ازدواج با پسرش اوز Ur هفت سیاره و دوازده برج (منطقه البروج) را بوجود آورد.

زمین و آسمان از دو ماده آب و آتش مرکبند و همه مخلوقات عالم از این دو ماه آفریده شده اند.

آدم ابوالبشر : آدم ابوالبشر را «گبرا قدمایا» Gabra Qadmaia گویند که بمعنی مرد نخستین است و نیز لقب او «آدم د - پگریا» Adam d - Pagria (آدم مادی) است.

خدا خواست که آدم را بصورت خود آفریند پس پتاهل Pétahil یعنی

گشاینده) که فرزند «هیل زیوا» یعنی جبرائیل باشد بزمین فرستاد. پتاهیل نخست آدم و سپس حواری از پهلوی چپ او بیا فرید امانتوانست آنها را بر پای دارد تا اینکه پدر او «هیل زیوا» (جبرائیل) بیامد و بامر پادشاه نور، در آندو روح بدمید و بآنان رسم تعمید کردن را آموخت سپس خداوند به فرشتگان امر کرد که بآدم سجده کنند همگان او را سجده کردند جز «هاد بیشه» Had Bisha (ابلیس) که خدای را گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از خاک، حال چگونه او را سجده کنم! خداوند او را لعنت کرد و از عالم نور براند.

فلسفه وجود:

بنظر منداعیان هر چیزی در عالم صاحب دو وجود است یکی وجود پنهانی که آنرا «مشونی کوشطا» و دیگری وجود آشکارا که آن را «اره تبیل» خوانند. و حقیقت در کوشطا (یعنی واقعیت) و عالم اسرار است.

ابن ندیم در الفهرست پیروان کوشطارا «کشطیین» خوانده است، روح پس از مرگ بحسب مقدار ثواب و گنا، خود به عالم انوار (آلمی دهنورا) یا بهشت، و «اره تبیل» (عالم فانی و مادی) یا دوزخ میرود. در میان این دو عالم، عالمی دیگر است که «مطراتی» (برزخ) نام دارد و کسانی که گناه و ثوابشان برابر است در آنجا میمانند تا مظهر و تصفیه گردند.

آیین منداعیان مبتنی بر ثنویت یا دو گانه بینی است که عبارت از نزاع و کشمکش دائمی بین عالم نورانی یا علیا و جهان ظلمانی یا سفلی باشد. آدمی هم از این دو عنصر تشکیل شده، روح او از عالم نورانی و علوی، و جسم او از جهان ظلمانی و سفلی است.

باری فلسفه وجود در نزد منداعیان بسیار پیچیده و مبهم است و شاید طی قرون به ابهام و غموض بیشتری رسیده باشد. کلام و علم لاهوت ایشان آمیخته ای از فلسفه های مذهبی یهود، و نصاری و بابلی و ایرانی و افکار گنوسی است.

کتابهای مقدس: دین منداعی دارای ادبیات مذهبی وسیعی است که مأخذ پرارزشی برای علمای تاریخ ادیان در تحقیق مذاهب گنوسی بشمار میرود. مهمترین

کتاب مذهبی ایشان از این قرار است:

۱- کتاب گنیزا Genza (بمعنی گنج) که آنرا «سیدراربا» Sidra Rabba (یعنی کتاب بزرگ) گویند مهمترین و مفصلترین و کهنهترین کتاب مذهبی ایشان است. نام دیگر این کتاب «سیدرا آدم» (یعنی صیفا آدم) است و معتقدند که این کتاب نخستین بار به آدم ابوالبشر الهام شده است.

مباحث آن درباره آفرینش جهان و تطوراتی است که بر بشر روی داده و نیز درباره صفات آفریدگار و وعظ و ارشاد و تعلیمات حضرت یحیی گفتگو میکند که به شعر و نثر درهم آمیخته است.

این کتاب از نظر تحریر و صفحه بندی بدو قسمت دست راست و دست چپ تقسیم میشود و هر یک از این دو قسمت مقلوب یکدیگرند بطوریکه یک صفحه از بالا پایین نوشته شده است، چنانکه دو نفر که در برابر هم نشسته باشند هر یک میتواند صفحه مقابل خود را بخواند یعنی یکی صفحه دست راست را بخواند و دیگری صفحه دست چپ را.

باید دانست که صفحات دست راست مخصوص زندگان و صفحات دست چپ خاص مردگان است.

این کتاب چند بار چاپ و بزبانهای اروپایی ترجمه شده است. طبع اول آن بهمت خاورشناس سوئدی م. نوربرگ M. Norberg با متن و ترجمه لاتین در چهار جلد در سال ۱۸۱۵ میلادی در شهر کپنهاگ منتشر شد.

طبع دوم آنرا خاورشناس آلمانی ه. پترمان H. Petermann پس از مقابله با چند نسخه بخط منداعی و چاپ سنگی در ۱۸۶۷ در لایپزیک منتشر ساخت.

طبع سوم آنرا خاورشناس آلمانی ماریک لیدزبارسکی M. Lidzbarski با ترجمه آلمانی در ۱۹۲۵ م انتشار داده است.

۲- کتاب سیدزادیها Sidra d'yahya (کتاب یحیی) یا دراشه د ملکه Drashé d, malké (داستان پادشاهان) این کتاب که بدونام خوانده میشود درباره زندگی حضرت یحیی تعمید دهنده و ارشادات و تعلیم اوست. در آن کتاب آمده که

جبرائیل بریحیی نازل شد و این کتاب را بوی الهام کرد . در این کتاب از تضاد میان نیک و بد و پاداش کیفر سخن رفته است .

این کتاب را لیدزبارسکی با متن و ترجمه آن آلمانی در دو جلد ، جلد اول در ۱۹۰۵ و جلد دوم در ۱۹۱۵ منتشر ساخته است .

قولستا Qulasta (بمعنی مجموعه و جنگ مطالب متفرقه) . این کتاب در باره رسوم زناشویی و جشنهای عروسی و تعمیدهایی است که در جشنهای سالیانه انجام میگیرد ، و نیز از تکالیف و وظایف انسان نسبت به همیت یا مستقیا Masaqta و چیزهای دیگر بحث مینماید و قسمتی از آن به شعر است .

نسخه‌هایی از این کتاب در کسفورد موجود است .

یک نسخه از این کتاب با اختلاف قرائات آن توسط ج. اوتینگ J. Euting خاورشناس آلمانی و استاد دانشگاه استراسبورگ در ۱۸۶۷ در اشتوتگارت منتشر شد و قسمت دیگر آن توسط لیدزبارسکی فوق‌الذکر انتشار یافته است .

۴- کتاب دیوان Diuan که کتاب مفصلی است و محتوی قصص بعضی از روحانیان و تذکره حال ایشان است. نسخ آن خیلی کمیاب است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است که بر کاغذهای دراز مستطیل شکل بقطع ۱۳۶×۶ سانتیمتر نوشته‌اند نسخه‌ای دیگر از آن در کتابخانه واتیکان است که بصورت طومار است و هفت متر طول دارد و مصور است و از جمله صورت اباتور Abatur فرشته عدالت که بمشابه رشن راست در دین مزدیسنی است در آن تصویر شده. چاپ عکس این کتاب توسط اوتینگ J. Euting در ۱۹۰۴ در شهر استراسبورگ منتشر شده است.

۵- اسپرملواشیا Aspar Maluâshia (یا کتاب معرفت منطقه البروج) کتاب بسیار معروفی است درباره ستاره‌شناسی و سعد و نحس ایام و زایچه گرفتن و علم اصرلاب و تعیین سر نوشت انسان.

این کتاب در تحت تأثیر علوم فلکی عبری و عربی و فارسی واقع شده است .

این کتاب را لیدی دراوژ Lady Drower در ۱۹۴۹ با متن منداعی و ترجمه انگلیسی منتشر کرده است.

۶- کتاب سیدرا دنیشماتا Sidrâ d,nishmâta (کتاب نفوس و ارواح). این کتاب مجموعه از آغانی و سرودهاست و معتقدند که بر آدم ابوالبشر نازل شده و موضوع آن رسوم و آداب دفن و کفن مردگان و تلقین ایشان در کور، و کیفیت انتقال روح از جسد به عالم نور است.

قسمت مربوط به ادعیه و اذکار تعمید این کتاب را خاورشناس مذکور آلمانی لیدز بارسکی در ۱۹۳۰ بطبع رسانیده است.

۷- کتاب انیانی Aniâni کتابی است مشتمل بر سرودها و ادعیه دینی که در نمازهای روزانه خوانده میشود. نسخه‌ای از این کتاب در موزه عراق موجود است.

۸- کتاب قماها دهیل زیوا Omaha d,Hibil ziua (طلمسم و حرز هیل زیوا) این کتاب طومار درازی است مشتمل بر هزار و دو سطر که همه آن درباره عزائم و طلسمات و باطل سحر است که بکمک هیل زیوا و درپناه او انجام میگردد.

۹- کتاب: پگرا Pagra (علم الابدان) این کتاب در علم طب و درمان تن و بحث درباره ترکیبات بدن انسان و غذاها و ادویه‌ای است که برای آدمی مفید است.

۱۰- کتاب: ترایسر الپی شیا لا Trisar Alpi Shiala یعنی کتاب دوازه هزار سؤال که در مسائل مختلف دینی طرح شده است.

درجات روحانیان منداعی:

مقامات روحانی در این دین بر چهار درجه است که به ترتیب از پایین به بالا بشرح زیر تقسیم میشود:

۱- شماشاش Shamâsh (شماس) یا «حلالی» عنوان نالزترین مراتب کشیشان این طایفه است. وظیفه ایشان خواندن بعضی از ادعیه و کتب ساده و عمل تعمید و تشییع جنازه و ذبح حیوانات است.

۲- ترامید Tarmida (تلمید، شاگرد) که پس از شماس در مرتبه بالاتر است و شماس نمیتواند باین درجه برسد مگر اینکه عالم بدو کتاب: سیدر ادینمشاتا، و

کتاب «انیانی» باشد و بسیاری از فصول آن دورا از بر بخواند.
زنان هم مجازند به این مقام روحانی برسند بشرط آنکه پرهیزکار و پاکدامن
و داناتی به دو کتاب مزبور باشند.

۳- گنزیرا Ganzibra (کنجور)، بعد از مرتبه ترمیداست و کشیشی میتواند
به این مقام برسد که داناتی به مشکلات دین و تفاسیر آن باشد و کتاب گینزارا از بر
بخواند وزن و بجه هم داشته باشد.

۴- ریشاما Rishama (رأس الامه، یاسرور مردمان) این مقام بالاتر از درجه
گنزیراست و کسی میتواند باین مقام برسد که عالمی بزرگ بوده و اهل بیت دینی و اجتماعی
داشته باشد.

در میان منداعیان امروز کسی نیست که دارای این مقام باشد.

عبادات :

منداعیان روز یکشنبه را مقدس و محترم می‌شمارند و آن روز را برای قرائت کتب
مذهبی و ادای نماز و بجای آوردن غسل تعمید اختصاص میدهند.

روزه : ایشان مانند یهود و نصاری و مسلمین به روزه جسمانی و خودداری
از خوردن و آشامیدن برای مدت معینی معتقد نیستند.

بلکه بنا به کتاب گینزا: مقصود از روزه بازداشتن چشم از نظر به چیزها و مناظر
ممنوع است، و گوش ندادن و استراق سمع نکردن نجوای مردم، و نگه داشتن زبان
از گفتن دروغ، و صیانت قلب از اندیشه‌های شیطانی، و خودداری از تماس با زنان و
مردانی است که متعلق به انسان نیستند یعنی زن یا شوهر او «نمیباشند» این کف نفس را
بطور کلی روزه بزرگ خوانند.

نماز: نماز از عبادات روزانه منداعیان است و همه روزه سه بار: پیش از طلوع
آفتاب، بعد از زوال خورشید (بعد از ظهر) و پیش از غروب آفتاب ادا می‌گردد، مانند
نماز صبح و ظهر و عصر مسلمانان سنی مذهب.

مقدمات نماز طهارت و گرفتن وضو است.

نماز ایشان در حال قیام و یار کوع انجام می‌گیرد و سجود در آن نماز نیست.

قبله آنان برج جدی (برغاله) است و در هنگام نماز بسوی آن ستاره میایستند.

تعمید و انواع آن: اساس کیش منداعیان بر غسل تعمید است و اصطلاح این عمل در مذهب ایشان «مصبوتا» Masbuta یعنی ریختن آب بر سرتن از آب زنده (آب روان) است. چنانکه در پیش گفتیم نام دیگر این طایفه که صابئین باشد نیز از ریشه (صب، یاصبا) آمده است که با اصطلاح «مصبوتا» از یک ریشه است.

تعمید در مذهب ایشان بر پنج گواست:

۱- تعمید ولادت، هنگامیکه طفل زاییده میشود او را طی رسوم با آب روان

تعمید میدهند.

۲- تعمید زواج که در هنگام زناشویی و زفاف پس از برگزاری مراسمی انجام

میگیرد.

۳- تعمید عید پنچا Panca (بفارسی پنجه)، این عید پنج روز کبیسه هر سال

منداعی است که بفارسی آن را پنجه دزدیده و عبری خمسه مسترقه گویند و آن در اول بهار در دهه اول ماه نisan واقع میشود. و چون سال شمسی ۳۶۵ روز است پنج روز آخر سال را به حساب نیاورده و آن را به ماه آخر سال می افزایند و این پنج روز را جشنی بزرگ گرفته «پنجا» می نامند و در این گاه شماری تحت تأثیر تقویم قدیم ایرانی واقع شده اند.

بنا به تحقیق آقای سید حسن تقی زاده اصولاً سال و ماه منداعی عیناً و کاملاً مطابق

سال و ماه قدیم زردشتی ایرانی است و کتب منداعی در موقع ذکر ماه و سال، ماه و سال را بنام فلان سال و ماه «ميسان» (میشان، دشت میشان) می نامند، و گمان میرود که قوم اصلی منداعی قدیم در هنگام استقرار در میسان، حساب سال و ماه آن محل را اقتباس کرده اند منتهی نام ماهها را بزبان خود نامیداند.

باری بر منداعیان واجب است که در هر روز از این پنج روز سه بار پیش از

خوردن چاشت در آب جاری غوطه ور شده و غسل اتماسی بجای آورند.

۴- غسل و تعمید در دیگر اعیاد سال چون عید کوچك و بزرگ و عید حضرت

یحیی مستحب است.

۵- تعمید مؤمنان- چون در بعضی از اوقات لازم میشود که مؤمنان منداعی برای کفاره گناهان خود یا موجبات دیگر تعمید نمایند. در این گونه موارد پرچمی که آنرا «علم یحیی» خوانند و ازدوچوب بصورت صلیب با پارچه‌ای سفید از ابریشم تعبیه شده آورده شخص مورد نظر را زیر آن علم تعمید میدهند و سپس آن علم را درهم پیچیده و با احترام بجای خود باز میگردانند.

پیهتا و ممبوها

این اصطلاح مرکب از دو کلمه Pihtâ (نان فطیر) و Mambuha (آب مقدس) است: در هنگام تعمید پاره‌ای از نان فطیر مخصوصی را که برسم خاصی آنرا پخته‌اند با آب مقدسی بنام ممبوها که آنرا از آب روان برداشته و در شیشه کرده‌اند به مؤمنان میخورانند و آن شبیه به‌عشای ربانی مسیحیان است. ظاهراً این رسم را منداعیان قدیم از رسوم بابلی اخذ کرده باشند.

کارهای حرام در مذهب منداعیان:

در مذهب ایشان بیست و یک کار بشرح زیر حرام است:

- ۱- قتل نفس مگر در حال دفاع
- ۲- میخواری
- ۳- سوگند خوردن بدروغ
- ۴- خوردن و آشامیدن پیش از ادای غسل جنابت
- ۵- راهزنی و دزدی
- ۶- کار کردن در اعیاد مقدس خصوصاً در روز یکشنبه
- ۷- غیبت و بدگوئی از دیگران
- ۸- زنا کردن
- ۹- ختنه کردن (ظاهراً ختنه کردن را بعلت نشان دادن مخالفت شدید خود بایهود و عدم تشبه بایشان حرام کرده‌اند)
- ۱۰- نپرداختن دین و قرض خود بعد از موعد مقرر

۱۱- تراشیدن ریش و سبیل و بر گرفتن از آن، اما تراشیدن و کوتاه کردن سر برای مردم عادی غیر از روحانیان جایز است.

۱۲ خوردن گوشت هر حیوانی که دم داشته باشد، و جز آن هر خوراکی برایشان حلال است، از این جهت خوراکیهای گوشت دار ایشان غالباً منحصر به گوسفند و مرغ و ماهی و مرغان هواست.

۱۳- اعتماد بر قول و فعل مردمی که دینی غیر از ایشان دارند.

۱۴- همخوانی و همخواری با بیگانگان که خارج از دین ایشانند

۱۵- پوشیدن جامه کبود

۱۶- شهادت دادن بدروغ

۱۷- نظر کردن به زن شوهر دار از روی بددلی و شهوت

۱۸- ربا خواری

۱۹- خیانت در امانت

۲۰- قمار بازی

۲۱- لواط کردن

اسکندولاء Iskandula - از علائم و توتم های مقدس در نزد ایشان غیر از نقش بزغاله، نقش مار و شیر و عقرب و زنبور است که این چهار حیوان را بر مهری مدورو مقدس نقش کرده و آن مهر را در هنگام وفات یکی از آن طایفه بر گل زده و آن گل را پس از خشک شدن بر روی محل قبر او میگذارند سپس گور آنها آغاز به حفر قبر میکنند.

آمار صائبین یا منداعیان - منداعیان در ایران غالباً در کنار رود کارون و دز و شط العرب و در عراق در کنار دجله و فرات مسکن دارند و شهرها و قصباتی را که در ایران در آن یافت میشوند از این قرار است: خرمشهر، اهواز، شوشتر، دزفول. در عراق در بلاد و قراعیل هستند: عماره، قلعه صالح، زجیه (زکیه) عزیر Uzayr، قرنه (قورنه شهری در ملتقای دجله و فرات که در آن محل شط العرب تشکیل میشود).

شرش ، مدینه Mudayna ، نهر صالح ، جبایش ، الحمار ، کرمه ، بنی سعید ، سوق الشيوخ ، ناصریة المنتفق ، بصره ، حله ، دیوانیه ، کوت ، دیالی ، کرکوک ، موصل .
مجموع نفوس ایشان در عراق به ۶۵۹۷ و در ایران به هزارتن میرسد که روی هم بطور تقریب ۷۶۰۰ تن منداعی در عراق و ایران بسر میبرند ، عده قلیلی هم در دمشق و بیروت و اسکندریه مسکن دارند که شاید شماره نفوس همه آنان بر روی زمین به هشت هزار نفر برسد .

یکی از علل قلت جمعیت ایشان کشتار و قتل عامی است که سادات غالی مشعشعیه که قریب هفتاد سال از ۸۴۵ تا ۹۱۴ هجری بر خوزستان و بعضی از نواحی جنوبی عراق در کمال تعصب و شقاوت تسلط داشتند از این مردم مظلوم و صلح جو کردند . شغل منداعیان ایران و عراق غالباً زرگری و مینا کاری و قلمزنی روی نقره است . بهترین فهرست درباره کتابها و مقالات راجع به منداعیان از کرلینگ و پالی است که فهرست پالی قریب ۲۲۰ کتاب و رساله و مقاله را در این باب ثبت نموده است و جامعترین و بهترین فرهنگ منداعی فرهنگی است که منداعی شناس معروف دکتر رودلف ماتسوخ باتفاق خانم انگلیسی لیدی دراور نوشته است :

E . S . Drower ' And' R . Macuch . A Mandaic Dictionary ' Oxbord' 1963

و جامعترین تحقیق درباره مندائیان ایران و عراق این کتاب است که خانم انگلیسی لیدی دراور نوشته است :

E . S . Drower . The Mandaean of iraq and iran - London 1937 .

و نیز بهترین صرف و نحو زبان منداعی کتابی است که اخیراً یروفسور ردلف ماتسوخ سابق الذکر درباره زبان قدیم و جدید منداعی (مندائی) نوشته است :

Rodolf Macuch: Handbook of Classical And Modern Mandaic, Berlin, 1965

دیسانیہ

پیروان بردیسان Bardesanes بودند که در بین سالهای ۱۵۴-۲۲۲ میلادی میزیست و چون لفظ «بر» Bar در زبان سریانی بمعنی ابن و «پسر» است از اینرو عربها او را «ابن دیسان» میگفتند. وی از حکمای شام بود پدر و مادرش پارتی بودند و از ایران مهاجرت کرده در شهررها (ادسا) اقامت گزیده بودند. وی در ۱۴ ژوئیه سال ۱۴۵ میلادی در آن شهر زائیده شد و به نهر دیسان که رودخانه شهر «رها» است منتسب گردیده «بردیسان» خوانده شد. پدرش «نوها» و مادرش «نیشیرام» نام داشت. بردیسان دوست زمان کودکی شاهزاده ادسا، ابگار پسر مانو بود و از زبان و ادبیات سریانی را که در آن شهر رونق فراوان داشت فرا گرفت و از ادبا و شعرای معروف آن زبان گردید. در سال ۱۷۹ میلادی به کیش عیسوی در آمده از مدافعان سرسخت آن دین در برابر مخالفان و اهل بدعت مخصوصاً پیروان مرقیون شد، ولی بعدها تحت تأثیر افکار مرقیون و والنتینوس قیامت را منکر شد و از خود عقایدی اظهار کرد که مورد قبول عیسویان واقع نشده او را مرتد و بدعت گذار اعلام کردند. ابن دیسان مردی حکیم و شاعر و اخترشناس و مورخ و متمایل به مذهب گنوسی بود و در مذهب خود به ثنویت و دواصل اعتقاد داشت و اساس مذهب خود را از دین زردشتی گرفته و آنرا با مذهب مسیح در آمیخته بود.

او میگفت که نور فاعل خیر است با اختیار و ظلمت فاعل شر است با اضطرار. نیکی و سود و بوی خوش عموماً از نور، و زشتی و شر و زیان و بد بویی همه از ظلمت و تاریکی سرچشمه میگردد. نورزنده و دانا و توانا و حساس و دراک است و حرکت و زندگی از اوست. و ظلمت مرده و نادان و ناتوان و بی حرکت است و قابل

عمل و تمیز نیست.

از اشعار معروف او سرودی است دینی که بزبان سریانی گفته و متأسفانه اصل آن از میان رفته ولی چنانکه افرام Ephrem از آن نقل کرده است آن منظومه ای مشتمل بر صد و پنجاه سرود بوده است مانند من امیر داود که حاوی این مطالب بوده که: اصل کاینات از وجودی است یگانه که تعینات او بصورت مادی در آمده اند. وی در آن سرود حقیقت را پدر زندی می نامد که از او بواسطه بخت و اتفاق عقل کل، و از عقل کل، نفس کل. و از نفس کل عالم مادی پدیدار شده است. و نیز معتقد بود که علت شر، خداوند خیر نمیشود. و بشر در اراده اش آزاد و مستقل است، از اینرو مسئول است. ولی بدن انسان تحت تأثیر طبیعت است، از اینرو بیماری و صدمات ناگهانی و مرگ که از آثار زمان و قضا و قدر میباشد از اختیار آدمی بیرون است.

و میگفت که عیسی مسیح از بطن زنی تولد نشده بلکه بوسیله او متولد شده (معلوم نیست که بردیسان از کلمه وسیله چه منظوری داشته است، و مریمی که او را مادر یا وسیله ی بوجود آمدن عیسی میدانست کیست؟)

پس از بردیسان پیروانش بر چند فرقه شدند بعضی گفتند که او معتقد بود که نیرو یا نور به ماده یا تاریکی پیوست تا ماده را به جنبش در آورد و کامل نماید. گروهی گفتند که نیرو در زندان ماده بیچاره گشت و حس میکند که در چاه ماده افتاده از پاکی و تجردی که داشت محروم گشته است از اینرو آشفته و حیران است و کشمکش او برای آزادی، صورت زندگی را بوجود آورده است.

در مذهب بردیسان مانند مهرپرستان و زروانیان، سیارگان هفتگانه و بروج دوازده گانه، اهمیت مخصوصی دارند و سر نوشت آدمی وابسته به چگونگی گردش آنهاست. از اینرو اگر اراده ی انسان با حرکت سیارات و بخت موافقت کند آدمی نیکبخت و کامیاب میشود، و اگر اراده ی او با حرکت سیارات موافق در نیاید بناچار بدبخت و ناکام میگردد. پس سعادت در این است که بر اعمال آدمی تأثیر کواکب محدود معتدل بشود ولی چگونه میتواند انسان این سعادت را بدست آورد معلوم نیست؟ این بردیسان از کتابخانه معبد آنی Ani مدارك گوناگون و مهمی در

باره عبادات بت پرستان استخراج کرد. و تاریخی بزبان سریانی راجع به حوادث زمان خود نوشت که ازوب قیصری Eusèbe de Césarée در تاریخ کلیسایش و همچنین موسی خورن در تاریخ خود از آن استفاده کرده اند.

شهرستانی در کتاب الملل والنحل مینویسد که پیروان ابن دیمان می گفتند: که نور يك جنس است و ظلمت نیز يك جنس و ادراك نور ادراکی یکسان است و شنوایی و بینایی و دیگر حواس او يك چیز بیش نیستند. پس شنوایی او همان بینایی او و بینایی او بادیگر حواس او یکی است.

اینکه او را شنوا می خوانند از نظر اختلاف ترکیب است نه از لحاظ آنکه آندو فی نفسه دو چیز مختلف هستند، و گفتند که رنگ همان مزه، و بوی همان لامسه است و اینکه رنگ پذیرفته برای آنست که ظلمت باوی نوعی آمیزش یافته، و اینکه مزه و طعم شده برای آنست که ظلمت باز بخلاف آن نوع باوی در آمیخته است. و گویند که نور بکلی سفید است و پیوسته در پایین ترین کناره اش با ظلمت برخورد کند. و ظلمت نیز در بالاترین کناره اش باوی برخورد نماید.

دیسانیه درباره آمیختن نور و ظلمت و خلاصی نور از ظلمت بایکدیگر اختلاف کردند.

پس گروهی گفتند که نور داخل در ظلمت است و ظلمت با سختی و خشونت باوی برخورد کند. اما نور به غلط می خواهد که با مراقت و نرمی از آن رها گردد و نمیتواند زیر اجنس آنها مختلف است چنانکه اهر جنسش از آهن و صفحه اش نرم و دندان هایش خشن است. پس نرمی در نور و خشونت در ظلمت هر کدام تلائم و تناسب با طبع آنها دارد. پس نور بنرمی به لطافت گراید تا بدن گشایش اندر آید. اما وصول به کمال وجود متصور نیست مگر به نرمی و خشونت، مانند انسانی که می خواهد از وحلی بیرون بیاید پس باز بداخل آن درمی افتد. پس نور برای رهایی خود محتاج به زمان است.

بعضی از ایشان گفتند که نور با اختیار و اراده به ظلمت اندر آمد تا او را اصلاح کند و اجزاء نورانی را که بکار جهان او می خورد از آن بیرون بکشد. و چون به ظلمت

اندر آمد. زمانی باوی در آویخت و بناچار بکار بیداد و زشتکاری پرداخت، و اگر در جهان خود تنها میماند از اوجز خیر و نیکی محض سر نمیزد.

بنابقول ازب قیصری Eusèbe de Césaree ابن دیسان میگفت که خدایکی است و بسیار قادر است و همه موجودات نیازمند به اویند. او جهان و مردم را بیافرید، و از عناصر نخست آتش و باد و آب را بیافرید. نور و ظلمت هر یک نوعی آزادی دارند. ظلمت آزارنده و طبع آن متمایل به پستی است ولی بیالاکرایید تا با عناصر نورانی بیامیزد - نور خداوند را بیاری خواست و امسیح را بیاری اوفرستاد و عالم فعلی را تشکیل داد که مرکب از نیکی و بدی است خداوند، شر را به بد کردن مجاز ساخته زیرا خداوند متحمل است و بزودی جهان نوینی خواهد آفرید و شر را فانی خواهد ساخت بنابراین جهان فعلی بعد از شش هزار سال به آخر خواهد رسید. ابن دیسان میگفت که: آفتاب پدر و ماه مادر موجودات و سیارات دوازده گانه موجوداتی نور و ماده اند. مسیح به نشان مشتری تولد یافت و با علامت ستاره مریخ به دار آویخته شد.

ابن دیسان باروش جبری ستاره شناسان کلدانی مخالف بود و انسان را فاعل مختار میدانست. و میگفت آدمی در تحت تأثیر سه عامل است:

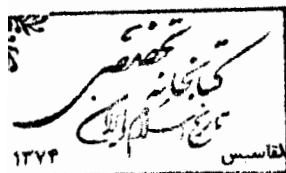
طبیعت، تقدیر، و اراده.

دیسانیه در چین و خراسان و اراضی قسمت سفلی فرات یعنی ناحیه بطایح متفرق بودند و در قرن سوم هجری هنوز جماعتی از ایشان در عراق و بین النهرین میزیسته اند.

ابن ندیم در الفهرست مینویسد که: برخی از دیسانیه پنداشته اند که ظلمت اصل و بنیاد نور است، و نور زنده و حساس و دانا و ظلمت بعکس آن نادان و بی احساس است از این جهت است که از یکدیگر نفرت دارند.

ابن ندیم کتابهای ابن دیسان را چنین می شمارد:

کتاب نور و ظلمت، کتاب روحانیت حق، کتاب متحرک و جامه لافاس
غیر از اینها اوتاریخی درباره ارمنستان، و تاریخی درباره هند نوشته است.
کتابی که از ابن دیسان باقی مانده کتاب «سرنوشت» است. این کتاب بصورت



مکالمه بین بردیسان و شاگردان اوست بروش سقراطی. این گفتگوها را یکی از شاگردان او بنام فیلیپ نوشته است. از این کتاب نسخه‌ای بزبان سریانی در دست است که «کتاب قوانین کشورها» نام دارد نام آن بسریانی Ktava de Nomusa de atruta است. این کتاب را دانشمند فرانسوی ف. نو F. Naww تحت عنوان Le livre des lois des pays با متن سریانی در دو جلد در ۱۸۹۹ و ۱۹۳۱ در پاریس منتشر کرده است. در این کتاب از قوانین و عادات ملل مختلف بحث شده و نتیجه می‌گیرد که آدمی در افعال خود مختار و مسئول اعمال خویش است.

مرقیونیه

پیروان مرقیون Marcion نامی بودند که در بین سالهای ۱۰۰-۱۶۳ میلادی میزیست. وی از مردمان بندرسینوپ از بنادر جنوبی دریای سیاه در آسیای صغیر و پسر اسقف آن شهر بود. خودوی نیز از روحانیون مسیحی بشمار میرفت و برای شرکت در انجمن کشیشان در ۱۴۰ میلادی بروم رفت، ولی کشیشان او را برای عقاید مخصوصی که اظهار کرده بود به عشای ربانی نپذیرفتند. مرقیون در صدر برآمد که در ۱۴۴ میلادی کلیسای جدیدی بر طبق عقاید گنوسی‌ها در روم بنیاد نهاد بدین ترتیب از کلیسای معمول مسیحی جدا گشته و مؤسس طریقه‌ای نودر آن مذهب شد. بر روی این کار بعنوان مرتد از طرف اسقفان تکفیر شده و بدعت‌گذار در آن مذهب خوانده شد. اساس کلیسای مرقیونی تا بعد از قرن پنجم میلادی هنوز ادامه داشت.

بنا به عقیده مرقیون، خدایی که در عهد عتیق یعنی تورات آمده واجب الوجود نمیتواند باشد، زیرا خداوند واجب الوجود بایستی دارای صفت محبت باشد و نمیتوان خدایی را که ستمگرانه فرمان به کشتار دشمنان میدهد واجب الوجود دانست. او میگفت خدای تورات عادل است ولی از رحم و مروت دور است برخلاف او خدای مسیح مانند پدر مهربان است و از همه آلودگی‌ها پاک. مرقیون میگفت که ممکن نیست که عیسی مسیح از شکم زنی بدنیا آمده باشد زیرا که رحم بشری اقتضای بشریت را دارد و از نقص ماده نمیتواند منزّه باشد. اما مسیح چون بوجود آمد عاقل و بالغ و بی نقص بود و حرکات کودکانه نداشت و همو بود که با ظهور خود خدای حقیقی را اعلام نمود. بدین سبب خدای یهوه بخشم آمده یهودان را بر آن داشت تا وی را بردار کنند. او خداوند آفریدگار جهان را امرئی میدانست.

بعقیده مرقیون چنانکه ظهور مسیح بر روی زمین امری ظاهری بود ، رنج کشیدن وی و بردار شدنش نیز از روی ظاهر بود و فقط بنظر مردم چنان آمد که او را بردار کردند ولی درحقیقت کشته نشده و مصلوب نگردیده است. وی مانند گروهی از کنوسی ها عقیده داشت که بجای مسیح شمعون قیروانی Simon of cyrene مصلوب گردیده است ولی مردم پنداشتند که او مسیح بود.

مرقیون میگفت عیسی مسیح چون قیام نمود حقیقت را به یگانه مبشر خود پولوس تعلیم داد. مرقیون تمام انجیل ها را بغیر از قسمتی از انجیل لوقا و قسمتی از رسالات پولوس رد کرد. بعقیده مرقیون بشر برای نجات خود باید زندگی پاک و بی آلاش اختیار کند. از اینرو بیروان او به تهذیب اخلاق و تجرد میکوشیدند و از لذات دنیوی به خصوص خوردن گوشت و زناشویی و تولید نسل که بزعم آنان یاری بکار خدای اهریمنی است پرهیز داشتند و گیاه خوار بودند و گاهی ماهی نیز میخوردند .

مرقیون طریقه پیچیده و غامض اعتقاد به ائون (قوای) مختلف کنوسی را ترك گفته اساس فلسفه خود را بر ثنویت یعنی دواصل قدیم نور و ظلمت گذاشت و در این فلسفه تحت تأثیر مذهب زردشتی قرار گرفت. بقول ابن ندیم: وی میگفت چون این دواصل ضد یکدیگرند و اجتماع آنها باهم امکان ندارد، اصل ثالث دیگری که از جهت رتبه پست تر از نور و بالاتر از ظلمت است ، بین آن دو واسطه ای آمیزش و سازگاری شده و جهان در نتیجه این احتلاط و جمع بوجود آمده است. بعقیده مرقیون عالم بر سه طبقه که هر يك روی دیگری قرار گرفته منقسم شده است.

طبقه اعلی مقرر خداوند رحمان، و طبقه ی اسفل قلمرو ماده، و طبقه ی وسطی که بر فراز زمین است، حوزه ی اقتدار خداوند آفریدگار یعنی پدید آورنده ی داد و دین است که آدمی را بصورت خود آزماده بوجود آورده است.

او خداوند عز و جل را از بدیهات منزه دانست و گفت همه چیزها از نقص و زیانی خالی نیست . مرقیوفیه در اصل ثالث یعنی اصل واسطه بین خیر و شر اختلاف کرده اند : گروهی گفتند که آن همان زندگی و حیات است و او همان عیسی مسیح است . دسته ای

از ایشان گفتند که عیسی فرستاده‌ی آن وجود ثالث است و او کردگار چیزهاست بامر و قدرت او. و همه براین قول همداستان شدند که جهان حادث است و ساختگی بودن آن بخوبی آشکار است و هیچ‌شکی در این باره نیست. و گفتند هر که از خوردن گوشت و چیزهای بد بو و میخوار گی بهره‌یزد و همه عمر نماز گزارد و روزه گیرد از دامهای اهریمن خواهد رست. مرقیون را کتاب انجیل خاصی است.

شهرستانی گوید: مرقیونیه گویند که آمیزش و امتزاج بین ظلمت و معدل یعنی اصل ثالث روی داد زیرا معدل یا اصل ثالث نزدیکتر به ظلمت بود از این جهت نور، روح و مسیح خود را بعالم درهم آمیخته فرستاد و خواست تا معدل پاک را که در دام ظلمت افتاده بود نجات بخشد.

مرقیونیه گفتند علت آنکه ما قایل به معدل بین خیر و شر شدیم برای آن است که خدای تعالی که نور و طلق است روا نیست با اهریمن (شیطان) بیامیزد. زیرا هر مزد و اهریمن در طبع ضدیکی دیگرند و نتوانند که با هم بیامیزند. پس ناچار بایستی معدلی در میان باشد که پایین تر از نور و برتر از ظلمت باشد، تا با جنس اخس خود که تاریکی و ظلمت باشد درهم آمیزد.

باید دانست که مانی مذهب خود را از مرقیون فرا گرفت ولی با او در وجود معدل اختلاف کرد. و سخن او خلاف قول زردشت است. زیرا زردشت در عین حالیکه اثبات تضاد بین نور و ظلمت را میکرد اعتقاد به معدلی نیز داشت که حاکم بر کار آن دو خصم بود و آن معدل ذات خدای تعالی است که هیچ شریک و ضدی برای او نیست. مرقونیه روزگاری در ازدرایتالیا و مصر و شام و ایران میزیستند تا بر اثر مبارزات مداوم مسیحیان با ایشان سرانجام از صفحه‌ی روزگار برافتادند.

مانی در مذهب خود از عقاید مرقیون و ابن دیسان اقتباسات بسیار کرد. بهمین جهت است در کتب مذاهب قدیم این دورا از پیشروان مانی میدانند و ذکر هر سه را غالباً در یک ردیف میآورند.

مذهب مرقیون در قرن دوم و سوم توسعه فراوان یافت و بخصوص در لیون و کارتاژ و اسکندریه و انطاکیه شام رواج فراوان یافت.

شاگرد مرقیون دررم مردی سوریایی بنام سدرون Cedron بود که بین
خدای عادل و جبار عهدعتیق (تورات) و خدای خیر و محبت که پدر عیسی مسیح است
فرق می گذاشت یکی از شاگردان معروف مرقیون درروم آپل Appeles نام داشت
که مدعی بود دوشیزه ای ملهم بنام فیلومن Philumène کتاب مکاشفات او را بوی
املاء کرده است . او میگفت يك خدا بیشتر وجود ندارد ، منتهی یکی از فرشتگان
او بنام فرشته آتش جهان ناقص را آفریده است . بنابراین آپل ثنویت مرقیون را به توحید
مبدل ساخت .

مذهب گریگوری یا کلیسای ارمنی

این مذهب از فرق اولیه مسیحی است منسوب به گریگورس ارمنی معروف به گریگوار نوربخش Gregory the Illuminator که در حدود بین سالهای ۲۵۷-۳۳۷ میلادی میزیست. وی اصلاً پارتی و از خانواده‌ی بزرگ سـورن بود. پدرش «آناک» در بلخ حکومت داشت و چون اردشیر اول ساسانی ظهور کرد «آناک» با وجود آنکه خود از خاندان اشکانی بود طرفدار اردشیر ساسانی گشت و با توطئه قبلی با اردشیر ساسانی بارمنستان آمده و در ظاهر پناهنده به خسرو شد تا روزی در شکار گاه فرصت یافته خسرو شاه ارمنستان را بکشت و خود بگریخت. کسان خسرو او را تعقیب کرده ویرا در نزدیکی شهر «ارداشاد» بگرفتند و او را در رود غرقه ساختند. و جمیع فرزندان و فرزندان زاد گانش را بکشتند مگر کودکی که دایه‌اش او را نجات داده به کاپادوکیه برد و در قیصریه او را به آیین عیسوی تربیت کرد و گریگورس نامید. گریگورس چون بر شد رسید از کشیشان مسیحی گردیده بارمنستان باز گشت و به تبلیغ آن مذهب در میان هموطنان خود پرداخت (۲۶۱ م) در آن وقت دین مسیحیت تازه در آن کشور اندک اندک رواج می‌یافت ولی پادشاه و بزرگان کشور زردشتی بودند.

گریگورس مدت پانزده سال بجرم خیانت پدر و داشتن دین مسیحی در کوشک ارداشاد زندانی بود تا اینکه پس از پانزده سال تیرداد سوم او را از زندان درآورد.

گریگورس توانست تیرداد سوم شاه ارمنستان را به مسیحیت بخواند. پادشاه پس از مسیحی شدن فرمان داد که گریگورس به بنای کلیسای مسیحی پردازد. این پادشاه دین عیسوی را در سال ۳۰۵ م در ارمنستان رسمی اعلام کرد و گریگورس اسقف اعظم

ارمنستان گردید و مذهب خود را در «یاشتی شات» قرار داد و مذهب مسیحی ارمنستان بنام او «مذهب گریگوری» خوانده شد.

ظاهراً تیرداد چندان معرفتی از حقیقت مسیحیت نداشت زیرا به محض آنکه بدین مسیح درآمد فرمان داد که همه مردم ارمنستان را بزور شمشیر بقبول آن مذهب مجبور نمایند.

ارمنیان که گروهی از ایشان بت پرست و قومی زردشتی بودند در برابر مسیحیت مقاومت کردند. چنانکه در تاریخ ساسانی دیدیم جنگهای بزرگی بتحریر پادشاهان ساسانی به حمایت از دین زردشتی در ارمنستان روی داد ولی سرانجام تیرداد بکمک رومیان غالب آمده کیش مسیحی را در حدود ۳۰۵ میلادی مذهب رسمی آن کشور ساخت. بعد از چندی کتاب مقدس تورات و انجیل نیز به زبان ارمنی ترجمه گردید. انجیل ارمنی از انجیل قدیمی مسیحی است.

گریگوار در اواخر عمر عزلت گزیده از اسقفی کناره گرفت و بجای او «ارشتک» پسر بزرگش ریاست کلیسا انتخاب شد و پس از ارشتک برادرش وردانس بجای او نشست و تا چندی ریاست مذهبی در خاندان گریگوار باقی ماند. چند سال بعد اندرانیک مقدس، کلیسای معروف «اچ میادزین» Edj miodzin را که بمعنی محل نزول تنها مولود است در ارمنستان بنا کرد که از مراکز مهم مذهبی آن کشور گردید. یکی از زیارتگاههای قدیمی مسیحی در ارمنستان زیارتگاه «تادی مقدس» است که در قرن نهم میلادی بنا شده است. دربارهی این زیارتگاه چنین نوشته اند که یکی از پادشاهان ارمنستان بنام «شانادروک» (سانتروک) و دخترش «ساندخت» به کیش مسیحی آمده بودند و پس از چندی پادشاه بدین پیشین خود که بت پرستی بود باز میگردد. ولی دخترش ساندخت بر اثر تبلیغ «تادی» نامی که از راهبان مسیحی بود دست از مسیحیت برنمیدارد. و دختر و تادی بفرمان پادشاه کشته میشوند و در همین محل که بنام زیارتگاه تادی مقدس است دفن میشوند.

دین مسیح بهمت گریگورس مذهب ملی ارمنیان شد. وی زبان ارمنی را در ترجمه کتاب مقدس جانشین زبان یونانی ساخت و دوازده خلیفه نشین در اطراف و

اکناف ارمنستان برای هدایت بت پرستان ایجاد کرد. وی مناصب روحانی را در خانواده‌های معینی ارثی کرد. بزرگترین منصب روحانی یعنی جاثلیق Caholicos را در خانواده خود موروثی ساخت.

ارمنیان گریگوری اقرار دارند که روح مقدس صادر از پدر (خدا) است و معتقد بیک طبیعت در مسیح هستند از این جهت خود را «مونوفیزیت» میخوانند و قائل به تجسم و حلول روح در او نیستند. آنان به مکان تطهیر نفس بعد از مرگ یعنی Purgatory اعتقاد ندارند و فقط مانند کاتولیک‌ها برای مردگان خود در اعیاد و روزهای معینی دعا میکنند.

پاتریارک (بطریک)‌ها یا بطارقه در قدرت باهم برابرند و باهم همکاری میکنند وزیر نظر پاتریارک Patriarch بزرگتر نیستند و گویند که کلیسا توسط رسولان (حواریون) و شاگردان ایشان با امر مسیح بنیاد گذارده شد نه توسط پتر Peter از اینجهت به ریاست عالیه پاپ معتقد نیستند.

تعمید گریگوری با تکرار نام شخصیت‌های الهی انجام میگیرد. تدهین اشخاص باروغن مقدس صورت میگیرد و شخص تعمید یافته بنام شخص مقدسی که در عید او ویرا تعمید داده‌اند خوانده میشود، تعمید فقط بدست کشیشان انجام میگیرد و تعمید حتی در مورد کودکانی که مرده بدنیا آمده‌اند نیز اعمال میشود.

تدهین باروغن مقدس را ابتدا به پیشانی و سپس به چشم و منخرین و گوشها و دهان و شانه‌ها و سینه و دست و پا جاری میسازند. ارمنیان عشای ربانی را بانان فطیر و شرابی که با آب مخلوط نشده باشد انجام میدهند.

دین بودا در ایران

پیش از آنکه از نفوذ دین بودا در ایران گفتگو کنیم ، لازم است نخست مختصری درباره‌ی زندگی بودا و بشارت مذهب او بحث نموده و سپس به نفوذ و توسعه آن دین در مشرق ایران بپردازیم .

حیات بودا : قرن هفتم پیش از میلاد و نیمه‌ی سده ششم در تاریخ هند از روزگاران تاریک بشمار می‌آید . روح زنده و حساس و نشاط انگیز مذهب «ودا» در پشت پرده‌های ضخیم آداب و خرافات پیچیده مذهبی فرسوده شده و موجودیت خود را از دست داده بود . معانی حقیقی سرودهای ودا از خاطر هامحوشده و تنها بر همین‌ها مردم را بیک رشته مراسم و آداب صوری و ظاهری سرگرم ساخته بودند . بین مردم و روحانیان خود فاصله‌ی عمیقی ایجاد شده بود و امتیازات طبقاتی که اساس دین برهمایی بود هر روز بیشتر و متمایزتر می‌شد . عوام و توده‌ی مردم نیز در گرداب جهالت و خرافات و موهومات فرو رفته بودند و انحطاط اخلاقی به منتهی درجه‌ی خود رسیده بود .

در این عصر تاریک ناگهان ستاره‌ی درخشانی در آسمان هند طالع گردید و آن ظهور پیغمبری بزرگ بنام بودا بوده . در شمال بنارس تقریباً بفاصله‌ی یک میل در دامنه‌های کوه هیمالیا شهری واقع بود موسوم به کاپیلاواستو Kapilavastu که در شمال ولایت بهار نزدیک به نیپال قرار داشت . این شهر مرکز قلمرو کوچکی بوده که ساکنان آنرا «ساکیا» می‌نامیدند . در این سرزمین شاهی میزیست که سودهدانا Mahamaya نام داشت . از پشت این پادشاه و بطن زن اومهامایا Sid harta پای بر صهی وجود نهاد و پس از چند

سالی به گوتاما Gaotama که نام خانوادگی او معروف گردید.
مهامایا، مادر او بزودی در گذشت و او در دامان محبت پدر پرورش یافت و ی
تا بیست و نه سالگی علوم متداول زمان خود را فرا گرفت و در جوانی همسری برگزید
و از او دارای فرزندی شد.

گوتاما دوره‌ی جوانی را در قصر پدرش به خوشی و شاد کامی میگذراند و از
رنج و ناراحتی خبری نداشت. ولی هنگامیکه بر حسب تصادف سه بدبختی بزرگ
انسانی یعنی بیماری و پیری و مرگ را شناخت دچار غم و اندوه فراوان گردید و آن
داستان چنین بود که: روزی گوتاما از قصر خود بتفرج بیرون رفت، در راه به پیرمردی
برخورد که لنگان و خیزان میرفت، مشاهده حال آن پیرمرد او را واقف به پیری و
سالخوردگی که از آن غافل بود کرد. باردیگر بیماری را دید که از فرط مرض زرد
و رنجور شده بود، از دیدن او دریافت که روزی هم ممکن است سلامتی و تندرستی
او مبدل به بیماری و رنجوری گردد. باردیگر به جنازه‌ی مرده‌ای برخورد و حشت
زده از خود پرسید این زندگی آدمی که سرانجام بمرگ و نیستی منتهی خواهد
شد چه سودی دارد. باردیگر راهبی را دید که باقیافه‌ی آرام و متین که حاکی از
آرامش و سعادت درونی وی بود میگذشت، بودا بفکر آن افتاد که قصر شاهی و علائق
دنیوی را رها کرده چون آن مرد راهب زهد و تقوی پیش گیرد.

پس در بیست و نه سالگی در یک شب مهتابی زن و فرزند و جاه و جلال دنیوی را
ترك گفته در طلب حقیقت راه بیابان پیش گرفت و در اطراف هندوستان شرقی برای
افتاد. شش سال در بیابانها آواره بود و به انواع ریاضتهای شاقه روزگار میگذراند.
نخست بسوی برهمنان رفت ولی تعالیم آنان شوق حقیقت طلبی او را تسکین نداد
تا اینکه بیچاره و درمانده گشت.

بگدایی و در یوزگی قوت لایموتی بدست میآورد. روزی در ناحیه‌ی «گایا»
نزدیک بنارس، در زیر درختی از نوع انجیر هندی که به آن پانیان Panyan میگویند
بحالتی تباه افتاده در آروزی و وصول به سر منزل حقیقت اندیشه میکرد، و عهد کرد
که تا راز حقیقت را دریابد از زیر آن درخت برنخیزد. مدت هفت هفته در حال

مراقبه گذرانید. روزی ناگهان نوردانش وفروغ حقیقت بردل او فرو تابید پس برخاست و آنچه دریافته بود به مردم بازگفت از آن روز بعد بنام آن شجر معرفت که «بودهی» نام داشت به «بودا» ملقب شد.

اورا تاگاتا Tatagatha بمعنی «اصل حقیقت» نیز لقب داده اند. آنگاه دیری تأسیس کرد و گروهی از شاگردانش در آن جا سکنی گزیدند. بودا بقیت عمر خود را به سیر و سلوک و سفر در دشتهای پهناور هندوستان میگذرانید و همه جا را از حقیقت و راه نجات را به مردمان می آموخت.

سرابجام در هشتاد سالگی در ۴۸۳ ق.م چشم از جهان فرو بست. آناندا شاگرد مقرب او جسدش را سوزانید و خاکسترش را در اطراف برده درده نقطه از نقاط مختلف هندوستان در خاک مدفون ساخت. و اکنون بر سر هر يك از آنها معبدی به سبك مخصوص بودائیان موسوم به «استوپا» Stupa برپاست.

تعلیمات بودا :

بودا در بیانات خود از فضیلت اعتدال و میانه روی سخن میگفت و افراط و تفریط یعنی عیش و نوش و تن پروری و همچنین ریاضیات شاق و زهد بیفایده هر دو را نکوهش میکرد و حد وسط را تنها طریق وصول به سر منزل مقصود و وسیلهی سعادت میدانست.

بودا هشت قاعدهی اخلاق وضع کرد که هر کس آن قواعد را پیروی کند سرانجام به سر منزل کمال یعنی مرحلهی «فنا» که از آن به نیروانا Nirvana تعبیر کرده خواهد رسید. آن هشت قاعده از این قرار است:

۱- جانوران را میازارید ۲- دزدی مکنید ۳- زنا مکنید ۴- دروغ مگوئید ۵- غیبت و عیجوی از هموعان خود مکنید ۶- خودخواهی را ازل دور دارید ۷- کینه کسی را در دل مگیرید ۸- دل خود را از زنگ جهل و نادانی پاک کنید و نفس خود را بزیور معرفت بیارایید.

بودا اصول دین خود را بر معرفت چهار حقیقت بشرح زیر نهاده است:
حقیقت اول- آنکه جهان سراسر رنج و عذاب است: یعنی تولد، زندگی،

پیری، بیماری، مرگ بالاخره سراسر حیات درد و الم است.

۲- حقیقت دوم: آنکه ریشه و منشاء همه رنجها در تمناست: یعنی: تمنای بقا و میل به خوشی‌ها و اشتیاق به لذایذ نفسانی و حب جاه که در حقیقت بی‌ثبات و بی‌اساسند.

۳- حقیقت سوم- آنکه درد و رنج را باید از میان برد: برای حصول به این مقصود باید «تمنای بقا» را در خود کشت و خود را از هر گونه علاقه و تمایل و اشتیاق و خواهش نفسانی رهایی بخشند.

۴- حقیقت چهارم. راه امحاء درد و رنج از راه بکار بردن طرق هشتگانه زیر است:

۱- عقیده پاک ۲- اراده پاک ۳- سخن پاک ۴- رفتار پاک ۵- روزی پاک ۶- کوشش پاک ۷- توجه و اندیشه پاک ۸- تمرکز پاک که تمرکز فکر است در معنای راستی. بودا برخلاف تعالیم برهمنان به نفس ناطقه‌ی انسان که آنرا به سانسکریت آتم-ن Atman میگویند قائل نیست. ولی از طرف دیگر با مبدء انتقال ملکات آدمی یا تناسخ با ایشان هم عقیده است. گوید در این انتقال برای نجات نفس به قربانی کردن و هدیه دادن به برهمنان احتیاجی نیست. وی گوید که ملکات آدمی از منزلی بمنزلی و از جسدی به جسدی به همان دورانی که از آن به «کارما» تعبیر کرده اند آنقدر انتقال می‌یابد و طی مراحل میکند تا عاقبت به مرحله‌ی «نیروانا» میرسد و منقصد هستی از او سلب میشود.

نیروانا در زبان سانسکریت بمعنی «خاموش ساختن» و «از میان بردن» است که از آن دردین بودا میتوان به مقام فنا یا بعبارت دیگر ترك آمال و آرزوها و حب نفس تعبیر کرد. بطور خلاصه «نیروانا» فنای وجود فردی است که با آن رنجها و دردها که نیز زاییده وجود هستند نابود میشوند.

فرقه بودائی . پس از مرگ بودا دین او را در طی قرن‌ها در شرق و جنوب آسیا انتشار یافت، و اندك اندك به دو فرقه یاد و مکتب بزرگ انقسام پذیرفت. یکی را فرقه هینایانا Hinayana بمعنی چرخ كوچك یا مذهب بودایی جنوبی گویند که در

کشورهای سیام و برمه و ویت نام و غیره رواج دارد. دومی رامایانا Mahayana بمعنی چرخ بزرگ یا مذهب بودایی شمالی نام داده اند که در حوالی تبت، چین، کره و ژاپن معمول و رائج است.

انتشار دین بودا در مغرب و ایران :

چنانکه در جلد اول این کتاب در صفحه ۲۱۴ درباره‌ی خاندان موریای گفتیم پس از مرگ اسکندر در ۳۲۳ پیش از میلاد در شاهنشاهی عظیم او اختلال و آشفتگی‌های بسیاری روی داد. از جمله کسانی که از این هرج و مرج استفاده کرده دولتی مستقل در هندوستان تشکیل داد چندره گوپتا نامی از خاندان موریای بود. وی سلسله نانا را بر انداخت و دولتی مستقل در هندوستان تشکیل داد و در سال ۳۰۴-۳۰۵ ق. م سلوکوس نیکاتر پادشاه نامدار سلوکوس را شکست داد. سلوکوس نیکاتر بناچار با وی از در صلح درآمد و با او پیمانی بسته و او را پادشاه ماگادها که همان منطقه‌ی بهار هندوستان بود شناخت. چنانکه دیدیم پس از چندره گوپتا Bindusara (۲۷۳-۲۹۷ ق. م) پادشاه ماگادها شد.

آشوکا نخستین مبلغ دین بودا :

سومین پادشاه این سلسله آشوکا نام داشت (۲۷۳-۲۳۲ ق. م) این پادشاه بدین بودایی درآمد. چون در دین بودایی برخلاف دین برهمنی رسم طبقاتی از میان رفته بود و همین امر مایه رواج دین بودایی در میان قاطبه‌ی مردم بود، آشوکا فرمان داد که شورای دینی سوم بودایی در آشوکاراما Ashokarama در پاتالی پوترا که دهکده‌ای بود و زمانی بودا به آنجا رفته بود، تشکیل شود. در آن شورا هجده مشکل و مسأله‌ی طبقاتی مورد بحث واقع شد، و درباره‌ی آنها تصمیم گرفتند، و از همه مهمتر آنکه مقرر شد مبلغانی برای ترویج دین بودا یا «شریعت تقوی» به نزد همه ملت‌های جهان فرستاده شوند. به همین جهت مبلغانی به جنوب و غرب فرستادند، ولی هیچ کس را به شرق روانه نکردند. در نتیجه این کوشش‌های تبلیغی مردم جزیره سیلان به دین بودایی درآمدند که بنام هینایانا Hinayana (یعنی چرخ یا کشتی کوچک) خوانده می‌شدند. از کارهای آن مبلغان ابتدایی سالنامه‌هایی بجای

مانده و در آنجا گفته شده است که شخصی بنام ماهارا کشتیر Maharakshitra گروهی از مبلغان را به سرزمین یاوانا (یونان) فرستاد و لسی از تفصیل کارایشان چیزی نمی نویسد. آشوکا برای انتشار بشارت بودا یا «شریعت تقوی» به تقلید شاهنشاهان هخامنشی فرمانهای خود را بصورت سنگ نبشته بر سنگها نقش کرد.

از این بیانیها هنوز سی و چهار سنگ نبشته موجود است که چهارتای آنها منقوش بر سنگ است، و هفت تا بر ستونهای حجاری شده، و باقی در جاهای کم اهمیت تر بجای مانده است. این سنگ نبشتهها از افغانستان تا ایالت میسور در جنوب هندوستان همه جا پراکنده است. و آنها را بر زبان پراکریتی یا بزبانهای محلی نوشته است یکی از آنها به لهجه‌ی ما کادهاست چون زبان پراکریتی صورت تکامل یافته متأخرتری از سانسکریت است، این نوشته‌ها را میتوان قدیمترین اسناد سانسکریت دانست، زیرا وداهای سانسکریتی به صورت شفاهی و سینه بسینه انتقال پیدا میکرد، مدت‌ها پس از زمان آشوکا صورت کتبی آنها ضبط شد. این بیانیها بر زبان پراکریتی و بخط خروشتی نوشته شده که تغییر شکل یافته خط آرامی است، زیرا خط آرامی در قرن پنجم ق.م توسط ایرانیان به پنجاب آورده شده بود.

کتیبه‌های منسوب به آشوکا بیش از یکصد و پنجاه سنگ نبشته هنوز در سراسر هندوستان یافت میشود. شش ستون و چهارده کتیبه از آن امپراطور در نقاط سرحدی هند غربی وجود دارد که ارتباط آن کشور را با ساتراپهای یونانی و ایرانی نشان میدهد.

هم‌اکنون در نزدیکی شهر پتنه مرکز ایالت بیهار (بهار) در کنار رود گنگ تالار صد ستونی بعینه مانند «تالار آپادانا» در تخت جمشید و بهمان سبک کشف شده که بلاشک تحت تأثیر هنر ایرانی قرار گرفته است.

در اعلامیه بهابرا Bhabra که خطاب به عموم طبقه‌ی زاهدان و پرهیزکاران است نوشته شده که: «شریعت تقوی» که توسط اعلی حضرت مقدس اوضاع شده، و در سرزمین خود او و تمام سرزمینهای مجاور تاش هزار فرسخ پیروز شده است. از آنجا که شاه یونانی به نام آنتیاکا Antiyaka (انتیوخوس دوم) زندگی میکند،

و در شمال کشور او که چهار شاه سر میبرد و در جنوب و در همه جا مردم از راهنمایی های اعلی حضرت مقدسش (یعنی بودا) پیروی میکنند. آشو کا علاوه بر این سنگ نبشته ها، پرستشگاههایی در غارها و نقشهایی بر دل کوهها از خود بیادگار گذاشته است، مانند نقش فیلی که مادر بودا پیش از تولد وی بخواب دیدیاد رختی که در زیر آن بودا اشراق والهام یافت، چرخي که نماینده ی تعلیمات اوست.

در سالنامه های سیلانی نوشته شده که آشو کا گروه کثیری از یونانیان را به دین بودایی در آورد. در سالنامه های بودایی سیلان آمده که «تهر Thero نامی رئیس دیر بودایی در اطراف آلاساندا (اسکندریه) پایتخت سرزمین یونانی هزارزاهد بر گرد خود جمع کرده بود» چون محال است که مقصود از این آلاساندا اسکندریه مصر باشد، ممکن است تصور کنیم که این اسکندریه همان اسکندریه در سرزمین اپیان Opiane باشد که اسکندر در راه پیشرفت خود به طرف شمال هند هنگام عبور از سیستان به کابل برای رسیدن به هندو کش در پای کوهی بنا کرده بود. این اسکندر با کاپیسا، يك شهر دو قسمتی بوده است، و چنین شهرها در آسیا فراوان بوده، و نیمه یونانی این شهر یعنی اسکندریه اصلی بر کرانه های غربی رود پنجشیر - غوربند واقع بوده است.

اطلاعات تاریخی ما از این دوره از نوشته های کسانی مانند «مگاستنس» است که هند را دیدن کرده اند. مگاستنس از ۳۰۱ تا ۲۹۷ ق، م کار گزار سلوکیان در دربار ما گادها بود ولی اطلاع ما از کتاب او تنها از قسمتهایی است که نویسندگانی از قبیل استرابون و کلمنت اسکندرانی از کتاب او اقتباس کرده اند.

کلمنت اسکندرانی از قول مگاستنس از «سارماناهای» باکتریایی، نام میبرد که بی شک شمنها (کاهنان) یا زاهدان باکتریایی (در باختری یعنی بلخ) بوده اند، و از دو گروه افراطی در زهد به نامهای «سارمانای» و «براخمانای» اسم برده است.

جای دیگر از گروهی از زهاد هندی به عنوان «مردان مقدس» نام میبرد که نباید آنان را با مرتاضان افراطی یعنی Gymnosophists اشتباه کرده، میگوید که معابد ایشان به شکل هرم است، و اینان بیشک از بودائیان بودند.

مگاستنس Megasthenes چندبار از جانب سلوکوس بدربار چاندارا گوپتا امپراطور سلسله موریای در هند فرستاده شد و متقابلاً دایماخوس Daimachus نیز بعنوان سفیر دائمی آنتیوخوس سوتر بدربار فرزند چاندر گوپتا بنام آمی تراگاتا Amitraghata رفت. فرزند آمی تراگاتا آشوکا نامی داشت که امپراطور بزرگ و حامی دین بودایی است، در کشور خود طبق سنن بودایی دین و نوع درمانگاه یکی برای مردم و دیگر برای حیوانات برپا کرد و دزدان طول جاده‌ها برای شرب مردم و مواسی چاه کند.

مگاستنس میگوید که هندیانی هستند که بودرا به عنوان خدا میپرستند. این گفته می‌رساند که در زمان او بودا از اینکه به عنوان آموزگار دین ساده‌ای تلقی شود بالاتر رفته و جنبه‌ی خدایی پیدا کرده بوده است.

خدایی بودارا معمولاً به انتشار اصل براکتی Brakti یا فنای در خدا، مربوط میدانند، و این اصل است که در دین براگاواتا Bragavata تکامل یافت و در حدود صد سال قبل از میلاد وارد دین بودایی شد و به این اصل انجامید که بودا را بصورت بشری مجسم کنند. نخستین مجسمه‌های بودا، مخصوصاً از لحاظ مجسم ساختن لباس بر روی بدن از هنر یونانی متأثر بوده است.

در این هنگام دولت سلوکی تاهندو کش امتداد داشت و از لحاظ سیاسی تا آن نقطه قلمرو یونانی شناخته میشد.

آشوکا که در حدود ۲۶۰ ق.م دین بودایی را پذیرفته بود داعیانی به ایالت گنداره (دره کابل) و باختر (بلخ) گسیل داشت.

آنتیوخوس دوم پادشاه سلوکی (۲۶۱-۲۴۶ ق.م) بنا بر درخواست آشوکا اجازه داد که در تمام ایران و ممالک قلمرو سلوکی بدستور دین بودا برای ستوران و چهار پایان آرامگاه بسازند.

دین بودا در عهد آشوکا از حدود هند تجاوز کرده توسط مبلغان آن مذهب از شمال غربی هند تا کشمیر و قندهار و کابل نفوذ کرد و متدرجاً بسواحل جیحون رسید. در حدود سالهای ۱۸۰ تا ۱۶۵ ق.م پادشاهی بنام آگاتوکل Agathocle در ایالت

رخج وزرنگ سلطنت داشته که از اوسکه‌هایی بدست آمده و بر آنها نقش بودادیده میشود .

الکساندر پولی‌هیستور Alexander Polyhistor مورخ یونانی در کتابی که در بین سالهای ۵۰-۸۰ ق م نوشته ذکر کرد از بودائیان بلخ کرده است.
نام بودا در اوستا

در بند ۱۶ از فروردین یشت از یشت‌های اوستا به کلمه‌ی گئوتمه Gaotema که نام یکی از دیویسنان و از رقبای زردشت است بر میخوریم که بعضی از اوستاشناسان آنرا با گئوتمه Goatama بودا یکی دانسته‌اند . بنده-زبور در فروردین یشت چنین است .

«از فروغ و فرآنان مردی پدید خواهد شد که زبان آور باشد ، کسی که در انجمن سخن خود را بگوشه‌افرو تواند برد و او که از دانش بر خوردار است بر گئوتمه چیره خواهد شد»

از این عبارت چنین پیدا است که زردشت یا یکی از موبدان زردشتی که زبان آور و دانشور است پدید آید و با گئوتمه که ظاهراً همان بودا باشد بمنظره پردازد و در سخن آوری بروی چیره گردد.

دار مستتر در ترجمه‌ی اوستای خود عقیده دارد که گئوتمه همان بودا است و از منظره‌ی مذکور منظره‌ای از طرف زردشت با پیروان بودا مقصود می‌باشد.
تیل از مستشرقان اوستاشناس آلمانی مینویسد که :

«ممکن نیست که گئوتمه در اوستا با گئوتمه بودا مناسبتی داشته باشد ولی ممکن است با گئوتمه که یکی از سرود گویان وداست مربوط بوده باشد»

چون گئوتمه بودا هم‌عصر زردشت نبوده و ثانیاً به ایران نیامده و سهل است که به شمال غربی هند سفر نکرده و ثالماً آغاز تبلیغ دین بودایی از زبان آشوکا پادشاه هند بوده است لذا این منظره نمیتواند باز زردشت یا یکی از شاگردان او روی داده باشد. از نظر اینکه اوستا در دوره‌های مختلف برشته تحریر در آمده شاید بتوان گفت این قسمت از اوستا راجع بمنظره‌ی یکی از موبدان زردشتی یا یکی از پیروان گئوتمه بودا

در زمان اشکانیان یعنی پس از انتشار دین بودا در مشرق ایران روی داده و شرح آنرا بر فروردین یشت افزوده و بشخص زردشت و گوتمه بودا نسبت داده باشند. و باید مقصود از این عبارت آن باشد که یکی از مبلغان بودایی که در زمان آشوکا یا بعد از او برای تبلیغ آن دین به ایران و خراسان آمده بسایکی از موبدان بزرگ زردشتی دزبارة ی حقانیت دین خود مناظره کرده و بر مبلغ بودایی چیره گردیده باشد.

و چون فروردین یشت مخصوص به فروهران و روان نیاکان است ممکن است حدس بزنیم که مناظره آن موبد زردشتی و دانشمند بودایی گفتگوی از روان و بقای نفس بوده است. زیرا اساس فلسفه بودا بر این است که زندگی نام یک رشته از اعمال انسانی است که روزی باید گسیخته و منقطع بشود، و او در فلسفه‌ی خود کاری بروح و روان ندارد. و حتی میگویند حضرت علین مرتبت بودا در جواب اینکه روح چیست سکوت کرد و پاسخی نداد. پس بودا کاری ب روان و نفس ندارد و برعکس در کیش زردشتی، روح حقیقتی غیر از بدن است و آدمی در حقیقت روح است. ممکن است موبد زردشتی وجود روح را ثابت کرده، و در نظر ایرانیان در مناظره بردانشمند بودایی که شاید او نیز همان بودا بوده و گوتمه نام داشته غالب شده باشد.

نام دیگری که شباهت به لقب گوتمه بودا دارد و چندبار در وندیداد از اسفار پنج گانه اوستای موجود تکرار شده است کلمه‌ی بوئیتی Buiti است که هر بار بامضاف الیه «دیو» (بوئیتی دئو Buiti Daevo) یعنی دیو بوئیتی بکار رفته است. دارمستتر معتقد است که این کلمه همان بودا است.

در جای دیگر این دیو در وندیداد «بوئیدی» آمده است. کلمه بوئیتی در فارسی «بت» بمعنی صنم شده است و چون تدوین و تحریر وندیداد به اغلب احتمالات در عصر اشکانی روی داده است و در آن روزگار دین بودایی در مشرق ایران رواج فراوان داشته است احتمال می‌رود که حدس دارمستتر در تطبیق بوئیتی با بودا بیراه نباشد و موبدان اوستانگار زمان اشکانی از بودا که دین اودشمن سرسختی برای آیین مزدیسنا بشمار میرفت تعبیر به «بوئیتی دئو» یعنی دیو بودا کرده باشند. از این گذشته چون در دین بودا از پرستش خداوند متعال سخنی نرفته است

بوداییان بجای خدا هیکل بودارا بصورت بت مجسم کرده و میپرستیده‌اند حتی کلمه‌ی بت که در فارسی بمعنی صنم آمده است ظاهراً مأخوذ از لفظ «بودا» است چنانکه رود کی گفته است:

بت پرستی گرفته‌ایم همه این جهان چون بت است و ما شمنیم
یعنی همه ما بت پرست شده‌ایم، این جهان مانند مجسمه بودا است و ما مانند شمن یعنی
یعنی پرستندگان بودا هستیم.

محمد بن عبدالکریم شهرستانی در کتاب الملل والنحل خود از بودا بنام «البذ» و «بوذه» و ابن ندیم در الفهرست خود «البذ» یاد میکنند که ظاهراً با «بوئیذی» اوستایی که ذکر آن گذشت و کلمه بت در فارسی تطبیق میکند.

اصولاً نام بودا در کتابهای عربی و فارسی قرون اولیه اسلامی: «بوذه» (بوده) بوذسف (بوداسف) آمده و بوداییان را باختلاف «بذیه» (بدیه) و «بوذسفیه» (بوداسفیه) و مفرد آن را «بدهی» (بذهی) و جمع آن را «البذ» (بد) و البذه (بذه) آورده‌اند.
کنیشکا پادشاه بودایی کوشان.

درباره کوشانیان و کنیشکا در جلد اول ایران در عهد باستان (ص ۳۷۲-۳۷۸) بحث کردیم. کنیشکا Kanishka در بین سالهای ۱۲۰-۱۲۳ م. بر تخت شاهنشاهی کوشان نشست کشور او بسیار آبادان و غنی بود این پادشاه کشمیر را تصرف آورده پایتخت خود را در پوروشاپور (پیشاور) قرارداد. این پادشاه دین بودایی را پذیرفت و مانند آشوکا دامن همت بر توسعه و ترویج آن بست و دین بودایی را تارود تارم در ترکستان چین اشاعه داد. بلخ یا باکتريا (باختر) در زیر فرمان شاهان کوشان به لقب را جاگریهای (Rajagriha) کوچک نامیده میشد و از لحاظ مقدس بودن پس از زادگاه و محل تفکر بودا تلقی میگردید. آشوکا سابقاً ضریح‌های بسیاری بنام بودا در بلخ ساخته بود. در زمان کنیشکا زیارتگاهها و معابد بودایی در بلخ افزونتر شد. در دربار کنیشکا حجارانی بودند که در دولت مرزی گندهارا که هنوز نمونه‌های هنری یونانی بر نمونه‌های محلی برتری داشت تربیت شده بودند. و از این راه هنر گندهارایی یونانی به ترکستان چین و سپس به چین و در پایان به ژاپن انتقال یافت.

نوشته‌اند که کنیشکا از شوقی که به دین بودایی داشت، قدیس بودایی آسواگهوسا Asvaghosa را به پایتخت خود آورد. این مرد از دین هندویی دست کشیده به دین بودایی و مکتب سارواستیودا Sarvastivada که اصول عقاید او مبتنی بر رسیدن به نیکی از راه ایمان بود، درآمد.

در زمان کنیشکا بوداییان شورای عمومی دیگری منعقد کردند که نتیجه آن تألیف یا تجدید نظر در تفسیرهای رسمی سه کتاب مقدس پیتا کا Pitakas بود. از فرقه سارواستیوادا که ذکر آن در پیش گذشت، معتقدات مهاییانا Mahayana برخاست که رفته رفته جانشین معتقدات قدیمی بودایی بنام هینایانا Hinayana گردید.

اختلاف و فرقی بین این دو فرقه عظیم آنست که در فرقه هینایانا که بیشتر به احکام و سنت بودا عمل میکردند مبتدی و نوآموز باید بکوشد تا نفس خود را انفراداً تکمیل کرده بزینت کمال بیاراید و بحقیقت بودائیت فردی برسد و کاری بدیگر نفوس بشری نداشته باشد.

ولی در مکتب مهاییانا که ارسایرادیان هندی نیز در آن اقتباساتی شده است جنبه‌ی اجتماعی در تربیت نفس و تهذیب اخلاق بیشتر رعایت میشود، و بنا به مبادی آن هر فرد انسانی نباید فقط بفکر آن باشد که خویش را کامل ساخته به مرتبه‌ی نیروانا نایل گردد، بلکه باید بمقام «بودائیت عامه» واصل شود، تا آنکه دیگر نفوس را که در جهان دستخوش آلام و مصائب هستند به سعادت و نجات برساند.

بدین ترتیب هر نوآموز که بسوی بودائیت سیر و سلوک میکند بودیستوا Budistva نامیده میشود یعنی موجودی که میخواهد نائل باشراق گردد و بالقوه مرتبه‌ی بودائیت دارد.

در سکه‌هایی که از کنیشکا بدست آمده در یک طرف صورت بودا و در طرف دیگر صورت خدایان محلی باختری و یونانی است. معلوم میشود با وجود ترقی و توسعه دین بودا، پرستش سایر خدایان از بین نرفته بوده است. از این جهت بعضی در باب بودایی بودن کنیشکا شک کرده‌اند.

مبلغان بودایی ایرانی در چین: همانطور که ایرانیان پس از قبول اسلام

خدمات بزرگی بآن دین کرده و باعث انتشار آن دین در مشرق زمین و چین و شرق دور شدند ، ایرانیانی که پس از آشوکا بدین بودا درآمده بودند نیز خدمات بزرگی به آن مذهب کرده گروهی از آنان برای تبلیغ آن دین به اقوام دیگر رنج سفر را بر خود هموار کرده بنواحی دور مسافرت کردند و کتابهای بسیاری در بیان حقیقت دین بودا از خود بیادگار گذاردند که تا کنون نیز بوداییان چین و ژاپن رهین منت ایرانیان قدیم هستند . بطوریکه از تاریخ چین برمی آید از سال ۶۷ میلادی گروهی از دانشمندان بودایی مذهب ایرانی از برای تبلیغ به چین رفتند و کتابهای مقدس بودایی را بزبان چینی ترجمه کردند ، بطور تحقیق شمار این عده معلوم نیست تنها نام چندتن از آنان محفوظ مانده که در این مختصر یاد میشود :

۱ - بطوریکه از تواریخ چین برمی آید در زمان امپراطور «مینگ تی» که در ۵۸ م . به شاهی نشست و در ۷۵ میلادی در گذشت دین بودا به کشور چین راه یافت در سال ۶۵ میلادی که هفتمین سال سلطنت امپراطور مینگ تی Mingti بود ، امپراطور شخصی را بخواب دید که جثه ای بغایت بزرگ و رنگی طلایی داشت و سر و گردن او درخشان و نورانی بود . امپراطور چون تعبیر این خواب را از وزیران دانشمند خود پرسید آنان پاسخ دادند که در ولایات غربی آسیا مرد خردمند و بزرگی بوده است که مجسمه هایی از او برنگ طلایی برپا کرده اند . امپراطور فرمان داد سفیرانی به هندوستان و مغرب فرستاد و دین بودا را فرا گرفتند و مجسمه ی بودا را با خود به چین بردند . گویند نخستین کسی که در چین قبول دین بودا کرد شاهزاده «چئو» بود و مدت يك قرن بطول انجامید تا این دین در اقطار چین منتشر شد . نوشته اند که کوشانیان برای اجابت درخواست مینگ تی دوتن از دانشمندان معروف خود را که یکی مانانگا Mantanga و دیگری گوبهارا نا Gobharana نام داشت با چندین کتاب بودایی به چین فرستادند ، بدین ترتیب دروازه چین بروی دین بودا باز شد . در حوالی ۱۶۰ م . باز دسته ای از مبلغان بودایی از طرف پادشاهان کوشانی به چین رفتند که نام دوتن از آنان با سم چه - چان Ghe - chan و چو - شو - فو Chu - shu - fu در تاریخ چین مانده است که اولی را چینی ها ، شاهزاده ی یوئه چی ،

ودومی را شاهزاده‌ی هندی یاد کرده‌اند .

درحوالی ۹۰ م . هیأت دیگری که اعضای آن هندی بوده‌اند بریاست دهارمارا کسا Dharmaraksa به‌چین رفتند .

ان شی کائو (An - shi - kao) . بنا به سنت بوداییان چین و ژاپن ، ان شی کائو شاهزاده اشکانی بود و «ان شی - An shi » بزبان چینی قدیم معادل کلمه ارشک (اشك) است . ان شی کائو در انواع علوم زمان خود مهارت داشت ، و پس از مرگ پدر از بی حقیقتی دنیا دل آزرده گشت و مانند ابراهیم ادهم چشم از سلطنت پوشید و دین بودا پذیرفت و تارك دنیا گشت و برای تبلیغ آن دین به سیر و سفر پرداخت تا اینکه در ۱۴۸ م . به لویانگ Loyang پایتخت چین رسید ، در زبان چینی زبردست و استاد شد و تا سال ۱۷۰ م در کار ترجمه‌ی کتب مقدس بودایی بزبان چینی بود ، در فهرست چینی کتابهای مذهبی بودایی ، ترجمه‌ی چندین کتاب منسوب باوست که هنوز هم برخی از آنها موجود است .

سپس چه کین Che - kin نامی پسریکی از سفیران کوشانی که در حوالی ۱۸۰ م . به چین رفته بود به هیأت مبلغان ایرانی و هندی در لویانگ پیوست . این هیأت به بنای چند معبد بودایی در چین موفق شدند .

یکی از اعضای آریایی این هیأت سنگ هوئی Seng - Hui فرزند یکی از بازرگانان گندهارا (قندهار) بود که در قوانین فقهی بودایی دستی داشت و چندین اثر بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد .

ان هوان An - Huan نیز از شاهزادگان اشکانی و مردی نیمه ك سیرت بود و برای تبلیغ دین بودایی به چین رفت . فعفور چین او را در لشکر خود منصب سرهنگی داد .

ان هوان به همراهی دانشمندی چینی موسوم به : ین - فو - تائو Yen - fo - Tao در لویانگ بسال ۱۸۱ دو کتاب بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد .

ت - ان - وو - تی T , an - Wu - Ti که بزبان ژاپنی ، دم - مو - تائو - سی Dom - Mu - Tai خوانده میشود يك مبلغ بودایی از اهل پارت بود وی بسبب

اطلاعات وسیعی که از زبان پالی و کیش بودایی داشت او را در هند دهارماستیه Dharma-Satya یعنی دارنده کیش راست نامیدند. پس از آنکه مدتی بر ریاضت وزهد گذرانید در ۲۵۴ میلادی به چین سفر کرد و برخی از کتب بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد. این دانشمند معاصر مانی بود.

دیگر از مبلغان بودایی دهارما کالا Dharmakala است که اصول مربوط به آداب عبادت معابد را بزبان چینی ترجمه کرد. پس از او دهارما کالای دوم است که از طرف پدریوئه چی بود و در ایالت کانسوی چین در حوالی ۲۲۶ م مستقر شد. وی شاگردی موسوم به : چو- شو- لان Chu-Shu-Lan داشت که او هم فرزند یکی از امرای یوئه چی بود وی در حوالی ۳۰۲ م صاحب شهرت و احترام شد این استاد و شاگرد در ایالت سین گان Sin - gan مسکن گزیده خاندان امپراطوری تسین Tesin چین را بدین بودایی در آوردند.

ان فاحین An - Fa - Chin راهبی از ایالت پارت بود و به لویانگ رفت و در حدود سال ۲۸۱ - ۳۰۶ چندین کتاب به چینی ترجمه کرد که سه جلد از آنها پیش از سال ۷۳۰ م از دست رفته و دو جلد از آن کتب هنوز موجود است.

ان فاهین An - Fa - Hien از بودائیان ایرانی و اشکانی بود که در حدود ۴۱۰ - ۴۰۵ میلادی برای دست یافتن به کتابهای اصیل زهد و سلوک بودایی به شمال هند سفر کرد و از این سفر خود سفرنامه ای بر جای گذاشته است. وی میگوید که میان دورود سند و چومنا Jumna يك سلسله صومعه های بودایی و هزاران راهب دیده است. این سفر در عهد چندره گوپتای دوم صورت گرفته است. ان فاهین می گوید که مردم ختن همه بودایی و بیشتر از مکتب مهاییانا بوده اند.

و مینویسد که در پاتالی پوترا دو صومعه وجود داشته، یکی برای مذهب هینایانا و دیگری برای طریقه مهاییانا ان فاهین در هند ملقب به دهارما بهادر Dharmabhadra شد که بمعنی پاک کننده دین است. پس از آن به چین سفر کرد و کتب بودایی را بزبان چینی ترجمه کرد که دو جلد از آنها تا قرن هشتم میلادی یافت می شده است.

مقارن همین سالها دو تن دانشمند دیگر بنام ویمالاکاسا Vimalakasa و

دهارمامیترا Dharmamitra بسوی چین رفتند.

پس از ایشان راهب دیگری بنام گوناوارمان Gunavarman که از خانواده‌ی شاهان کاپیسا و از مردم گندهارا بود بسوی مشرق زمین روانه گشت. این مرد در علوم مذهبی بودایی تبحری وافر داشت و سالها برای تبلیغ دین بودا در جزیره‌ی سیلان و جاوه گذرانید و شاه و شهبانوی جاوه را به دین بودایی آورد. چون صیت شهرت او در شرق برخاست، امپراطوری چین لیو- یو Liu-Yu که از سلسله‌ی سونگ Sung بود شائق دیدار او شد. گوناوارمان در ۴۳۱ م به دعوت آن امپراطور به نانکن رفت و در جوار قصر امپراطور معبد بودایی باشکوهی بنا کرد و خود تا پایان زندگی در آن معبد به ترجمه آثار بودایی اشتغال داشت.

در اوایل قرن پنجم میلادی دودانشمند بودایی از اهل کابل بنام بودهایاسا Buddhayasa و بوداهاجی و Budhajiva از افغانستان به چین رفته و در ترجمه کتب بودایی بزبان چینی از خود آثار گرانمایی بیادگار گذاردند.

در قرن ششم میلادی مهاجرت دانشمندان ایرانی به چین و هند بیشتر گردید. و جهتش آن بود که یفتالی‌ها (هیاطله) به دیانت بودایی بی‌عنایت بودند و به علمای بودایی به نظر استخفاف مینگریستند از این جهت گروه کثیری از دانشمندان بودایی به ترکستان شرقی، سیلان و برمه، و چین مهاجرت کردند. یکی از ایشان بودهی دارما Budhidarma از علمای بزرگ بودایی مکتب هینایانا Hinayana بود که بطرف شرق اقصی سفر کرد و در چین شمالی مسکن گزید.

پس دوتن دیگر از مردم پیشاور که یکی نرن درایاسا Narendrayasa و دیگری جینا گوپتا Jinagupta نام داشت و هر دو معاصر یکدیگر بوده و در بین سالهای (۶۰۵-۵۲۸) زندگی میکردند از راه ختن به چین رفتند. چون در حوالی ۵۷۵ میلادی یکباره احساسات ضد بودایی در چین پیدا شده و از کشتار و آزارشان خودداری نمیکردند، جینا گوپتا بطرف ترکستان رفت و به خاقان ترك که «دبوخان» نام داشت پناه برد و خان ترك و گروهی از ترکان بدین بودایی درآمدند.

پس از قرن ششم میلادی مرکز تبلیغات بودایی به تھانسار Thanesar شمال

دهلی انتقال یافت. در آنجا راجه‌ای بنام هارشا، Harsha (۶۰۶-۶۴۶) دولت نیرومندی تشکیل داده بود. این پادشاه که توسط برهمنان و بوداییان هر دو تربیت شده بود، در آغاز شاگرد مکتب هینایانا و پس از آن پیرو مکتب مه‌ایانا شد و صورتی التقاطی از این دو مکتب ترتیب داده و سخت بر ترویج آن همت گماشت. در آن زمان نفوذ دین بودایی در جلگه گنگ که زادگاه آن بود زوال یافته بود ولی هنوز در هند با وجود در اقلیت بودن نیرومندی داشت.

پایتخت هارشا شهر کنوج Kanauj ((قنوج) بود. ولی هنوز زائران بودایی چینی به ماگادها و بلخ می‌رفتند و یکی از ایشان بنام هیوئن تسنگ Hiuen Tsang در صدر یافتن نسخه‌های اصلی نوشته‌های بودایی بود و به این کار فخر میکرد که یکصد و پنجاه پاره از بقایای بدن یا جامه‌ی بودا را به چین برده است. این شخص سفرنامه‌ای از خود بجای گذارده و نام جاها و شهرهایی را که دیده در آن آورده است. و بیشتر علاقه‌ی او به چیزهایی بوده که بآیین بودا ارتباط داشته است. وی از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ میلادی در کشورهای که در آن آثار بودایی یافت می‌شده در گردش بوده است.

آثار دین بودایی در مشرق ایران:

هیوئن تسنگ و سایر سیاحان بودایی در دنبال آثار مر بوط به بودا همه‌جا در هندوستان و کشورهای مجاور آن در گردش بوده‌اند.

هیوئن تسنگ در حین عبور خود از سرزمین‌های بودایی مشرق ایران تعداد معابد وعده راهبین آنها را در کتاب خود ذکر کرده است و نسبتاً آمار دقیقی از معابد بودایی مشرق ایران داده و از جمله نوشته است که:

قندوز: دارای ده معبد بودایی و چند صد راهب

بلخ: دارای صد معبد بودایی و سه هزار راهب

بامیان: دارای صد معبد بودایی و یک هزار راهب

کاپیسا: دارای صد معبد بودایی و شش هزار راهب

نغمان: دارای ده معبد بودایی و چند صد راهب

گندهارا: دارای هزار معبد بودایی است.

این آمار خالی از نقص و تناقض نیست ولی رویهمرفته دلالت بر توسعه‌ی بسیار مذهب بودایی در مشرق ایران دارد.

معروف است که پس از درگذشت بودا، استخوانها و دندانها و موها و آنچه متعلق به او بوده از قبیل جاروب و ظروف و سایر لوازم زندگی وی در گنبد و برج مخصوصی که استوپا Stupa می‌نامند در کشورهای گوناگون -بودایی جفظ شده که بنا به سنت بودایی هنوز برخی از آنها وجود داشته، مثلاً در معبد نو بهار سه چیز زیر از بودا محفوظ بوده است:

۱- طشت بودا که از طلا و احجار کریمه ساخته شده بود

۲- دندان بودا

۳- جاروب بودا با دسته مرصع و مزین به جواهرات

در معابد بامیان اشیاء مقدس ذیل را در صندوقی زرین نگهداری میکردند:

۱- دندان بودا

۲- دندان یکی از پادشاهان گذشته بودایی که ملقب به شاه ارا بهی زرین بود.

۳- کشکول آهنین و جامه‌ی فراخ دانشمند بودایی بزرگی موسوم به ساناکا و اسا

Sanakavasa این جامه فراخ از نه تکه پارچه دوخته شده بود.

در معابد بگرام سه چیز زیر وجود داشت:

۱- دندان کودک بودا

۲- قسمتی از جمجمه‌ی بودا

۳- موی سر بودا

در معابد هده اشیائی از بودا تاتا گاتا Tathagata وجود داشت:

۱- قسمتی از جمجمه بودا و استخوان کاسه‌ی چشم او

۲- جامه فراخ راهب بودایی تاتا گاتا که از پارچه‌ی زرد پنبه‌ای بافته

شده بود

۳- چوب دست بودای مذکور که از چوب صندل بود و حلقه‌ی آهنین داشت.

بعضی از این آثار بودایی در عهد ساسانیان بایران رسیده که از آنها یکی دندان بودا بود که در قدیم در پشاور محفوظ بوده و در حدود سال ۵۳۰ میلادی در نا کره نزدیک جلال آباد وجود داشت، ولی در قرن هفتم میلادی زائر چینی هیوئن تسنگ مذکور این دندان را در طی سیاحت خود در نا کره نیافت.

بنا به خبری که در یک سالنامه چینی مندرج است در سال ۵۳۰ سفیری از دربار ایران به چین رسید و یک دندان بودارا برسم هدیه با خود بدربار چین آورد. لابد این دندان پیش از تاجگذاری خسرو انوشیروان در ایران بوده، چه پادشاه نامبرده در سال ۵۳۱ م بتخت نشست و تا آن تاریخ هنوز لشکر کشیهای او بطرف کابل و پنجاب روی نداده بود که آن دندان در جزو غنائم بدست ایرانیان افتاده باشد. احتمال می رود که شمنها یعنی روحانیون بودایی کابل دره، در آغاز قرن ششم بر اثر تعاقبی فرار کرده آن دندان را با خود بایران برده باشند.

اثر دوم از بقایای آثار بودا کشکول (Patra) بودا بود که در دین بودا اهمیت خاصی دارد و بنا به عقیده بودائیان به بوداهای بعد یعنی به موعودهای بودایی خواهد رسید. این کشکول اصلاً در پساتالی پوترا که شهر حالیه پاتنه Patna در کنار رود گنگ است، محفوظ بوده، پس از آنکه جزیره سیلان بدین بودا گروید آشوکا پادشاه معروف بودایی، آن کشکول را برسم ارمغان برای پادشاه سیلان فرستاد. در یک قرن پیش از میلاد آن کشکول به غارت رفت و پس از چندی دوباره به جزیره سیلان برگشت. ان فاهین An- Fahien که در حدود ۴۱۰ - ۴۰۵ میلادی میزیست و برای دست یافتن به کتابهای اصیل زهد و سلوک بودایی به سفر میپرداخت و سفرنامه ای از خود بیادگار گذارده است آن کشکول را در قرن پنجم میلادی در سیلان نیافت.

در دو قرن بعد که هیوئن تسنگ به آن نواحی مسافرت کرد آن کشکول را در کابل دره نیافته مینویسد: «اکنون آن کشکول در کاخ شاهنشاه ایران موجود است، و خسرو انوشیروان در فتح کابل آن را با خود بایران برده است.» چنانکه در تواریخ مسطور است پادشاه آن نواحی پس از شکست یافتن از انوشیروان از جمله

هدیائی که تقدیم کرد یکی کتاب بیذپای (کلیله و دمنه) و دیگری ظرف گرانمایی
پراز مروارید بود. این ظرف ظاهراً همان کشکول فقر بودا بوده است.

پس از فاهین ارتباط منظمی میان چین و شمال هند و بلخ برقرار شد و زائران
چینی به این اراضی مقدس که آکنده از بقایای آثار بودا بود سفر می کردند. این
ارتباط تا زمان تسخیر ایران بدست عرب ادامه نیافت و چنانکه گفتیم بر اثر غلبه
ایرانیان بر نواحی شرقی پیش از حمله عرب دین زردشتی ظاهراً تجدید حیاتی
پیدا کرده و لا اقل عده ای از صومعه های بودای بلخ به پیروان زردشت اختصاص یافته بود.

نوبهار بلخ - از مراکز عظیم بودایی در دوره ی اشکانی و ساسانی نوبهار بلخ
بود که سابقاً بغلط آن را يك آتشکده زردشتی میدانسته اند زیرا در دوره ی اسلامی
چنان تصور میشد که معبد بودایی نوبهار آتشکده ای زردشتی بوده است. ابن الفقیه
جغرافی دان معروف قدیم اسلام نوشته است که معبد بزرگ بلخ مخصوص بتان بوده
و زائرانی از هندو کابل و چین به زیارت آنجامی آمدند. اگر این معبد، آتشکده زردشتی
بود، بتی در آن وجود نمیداشت و زائرانی از سرزمینهایی که آتش پرستی در آن
رایج نبود به آنجا نمی آمدند. بهر صورت گزارشهای جهانگردان شکی در بودایی
بودن این معبد باقی نمیگذارد.

همانطور که در پیش گفتیم شك نیست که پیش از فتح اسلامی و هنگام تجدید
حیات زردشتی در مشرق ایران که بعد از شکست خوردن هیاطله از انوشیروان بود،
این معبد از صورت بودایی خارج شده و موقتاً به صورت آتشکده زردشتی درآمد.

اسم نوبهار با بهار فارسی مناسبتی ندارد و ترجمه این نام به «ربیع الجدید»
یعنی بهار نو چنانکه عمر بن الازرق الکرمانی در تاریخ البرامکه خود ترجمه کرده
درست نیست بلکه آن کلمه ای است سانسکریت بصورت «نوه ویهاره» Nava Vihara
که در آن زبان بمعنی دیر نو میباشد.

راولینسون نخستین خاورشناسی است که تجانس لغت «نوبهار» را با لغت
سانسکریت Nava Vihara دریافت. وی مینویسد که کلمه «بخارا» نیز از ویهاره است.
و «شاه بهار» که بنا بنوشته ی یعقوبی در کتاب البلدان در ۱۷۶ هجری بامر فضل بن

یحیی بن برمکی ویران شد نیز ارتباط با کلمه‌ی بودایی ویهارا دارد .
قدیمیترین و مفصلترین وصفی که از این معبد شده آثاری است که از نویسندگان
چینی بجای مانده است :

اول - از زائر چینی هیوئن تسنگ Hiuentsang (۵۹۶ - ۶۶۴) است از این
شخص سفرنامه‌ای باقی مانده بنام «خاطراتی درباره‌ی کشورهای غربی» که آن را
وی در ۶۴۸ میلادی از زبان سانسکریت بزبان چینی ترجمه نموده و شامل سفرهای
اوست از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ میلادی .

و دیگر کتابی است موسوم به «تاریخ هیوئن تسنگ و سفرهای او در هند» تألیف
دو نویسنده چینی بنام «هوئی لی» Hoi - li و «ینگ تسونگ» Yeng Thsong که
تکمله و ذیل کتاب خاطرات هیوئن تسنگ است .

همچنین کتابی است موسوم به «روایات» تألیف ای تسینگ I - Tsing (۶۳۴ -
۷۱۳) میلادی که وی سرزمینهایی را که هیوئن تسنگ دیده و نیز از سال ۶۷۱ تا ۶۹۵
به آن نواحی سفر کرده است . هیوئن تسنگ شهر بلخ را بنام نو - هو - لو، یا شهر
شاهی خوانده است .

بطوریکه گفتیم این دیر بودایی در شهر بلخ قرار داشت و بزبان سانسکریت
آن را نوه ویهاره Nava Vihara بمعنی دیر و معبد نو می‌گفتند . دارمستتر مینویسد
که سالیان دراز پیش از ساسانیان مبلغان بودایی از هند به باختر یعنی ایالت بلخ رفت
و آمد میکردند و حتی بسیاری از یونانیانی که در این ایالت مسکن گزیده بودند
و پدران آنان بالشکراسکندر به این نواحی آمده بودند دین بودایی را پذیرفته بودند.
هیوئن تسنگ در سفرنامه خود نام بلخ را پو - هو Po - ho نوشته و مینویسد :
«چون به آن شهر بودایی در آمد فرماندار آن شهر از او بخوبی پذیرایی کرده باو گفته بود
که این شهر «راجا گریهای کوچک» لقب دارد و در آن بقایای آثار مقدس بودا
فراوان است .

در مغرب پایتخت یعنی بلخ معبد نو بهار قرار داشت و گذشته از این معبد بزرگ
صد دیر دیگر بودایی و سه هزار شمن یعنی راهب بودایی معتقد به مکتب هینایانا، یا

ارابه كوچك وجود داشتند.

هيوئن تسنگ مدت يكماه در اين شهر اقامت گزيده و در آنجا طشتي را ديده است كه بودا براي تپهير و غسل خود بكار ميبرده است و نيز يك دندان بودا و جاروب بودارا هم در آنجا ديده است.

در خارج شهر در جنوب شرقي معبد موسوم به نواسانگارامه *Nava Sanghârâma* كه بزبان چيني: نا-فو-كيا-لان *Na-Fo-Kia-Lan* يا: نا-پو-سنگ-كيا-لان *Na-Po-Seng-Kia-Lan* خوانده ميشد واقع بود.

در طالار بزرگي كه با طرز باشكوهي آراسته شده بود، يك مجسمه بودا ديده ميشد كه آن را با اججار گرابهائي ساخته بودند. چند سال پيش از هيوئن تسنگ، يك مجسمه از خدائي كه موسوم به: پي-چا-من (واچورانا) *Pi-Cha-Men (Vâchurana)* بود ديده ميشد و اين خدا، حافظ و نگاهبان اين معبد عظيم بشمار ميرفت، ولي شاه تركان كه سه-شه-هو-خان *Se-She Hu-Khan* پسر شه هو *She-Hu* نام داشت براي ربودن اشياء نفيس، اين معبد را بتصرف در آورد و شايد آن پادشاه اين مجسمه زيارا ربوده باشد.

هيوئن تسنگ مينويسد كه در معبد نوا سانگارامه ميان طالار جنوبى طشت كوچكي بود كه در آن بودا خود را شست و شو ميداد. اين طشت از يك پارچه سنگ و فلز بود كه كسي آنها را نمى شناخت و داراي الوان درخشان بود.

در اين معبد جاروب بودارا كه از گياه كياچه *Kiache* بود نگاه داشته بودند و نيز دندان بودا در اين صومعه قرار داشت. هر شش روز يكبار مؤمنان روزه دار و غير روزه دار ميآمدند و اين اشياء مقدس را زيارت مي كردند.

در جنوب غربى ديريك «ويهاره» يعنى معبد وجود دارد كه سالهاي دراز است كه از بناي آن ميگذرد. مردم از دورترين كشورها براي زيارت اين معبد مي آيند، البته ذكر نام كساني كه به چهار حقيقت بودايي رسيده اند دشوار است ولي اكنون در حدود يكصد شمن (راهب) بامنتهاي ارادت و ايمان در اين معبد مشغول عبادت هستند. در اطراف دير بياذ زاهداني كه بدرجات چهار گانه مقدس حقايق

بودایی رسیده‌اند در حدود یکصد استوپا Stupa بنا شده که پایه‌های کهن سال آنها بیکدیگر نزدیک می‌باشند.

هیوئن تسنگ بازمینویسد که: استوپاهای دیگری را نیز زائران بودایی ساخته بودند و فاصله هفتاد «لی» Li در طرف مغرب استوپای دیگری است که بیست پا ارتفاع دارد

این استوپا را بنا به مشهور بودای روزگار قدیم یعنی «کیا- شه- فو Kia-She-Fo یا کاج یا پا Kāchyāpa ساخته است.

هیوئن تسنگ مینویسد که در نوبهار راهبی را که از مردم چکا Cheka بوده و در مکتب هینایانا مطالعاتی داشته و برای زیارت این معبد آمده بود دیده است نام این راهب پو-ان-جو-هی-لو Pu -An -Jo -Hi -Lo است که بزبان سانسکریت پراجناکارا Prajnākarā خوانده می‌شود. این مرد جلیل‌القدر در سراسر هند بدانش و معرفت مشهور است و در مسائل شرع بودا تبحر کامل دارد:

و نیز مینویسد که در مدت یکماه اقامت خود در نوبهار با دوراهب بودایی دیگر بنام : تا- مو- پی- لی- تا- مو- پی- لی Ta -Mo -Pi -Li و تا- مو- کی- لو Ta -Mo -Ki -Lo که به سانسکریت نام ایشان: دهاماپریا Dhamapriya و دهاماکارا Dhamakara خوانده می‌شود طرح دوستی ریخته و از مصاحب آن دو بر خور شده است.

اکنون جایی که در بلخ (در افغانستان) به نوبهار معروف است تپه‌ای است در دوسوی دروازه شرقی شهر راهی که بمزار شریف می‌رود. این دوتپه را مردم هنوز آشکده نوبهار مینامند و دروازه‌های میان آنرا دروازه نوبهار و بنام تازه‌تر «دروازه باباقو» میخوانند.

تپه سمت راست بلندتر است و چهار سمج (مغاره در کوه) که طاق گنبدی داشته با آجر و خشت زده بودند.

برمک

کاهن بزرگ و متولی میراثی معبد نوبهار برمک Parmak نام داشت که نام او را بزبان فارسی و عربی «برمک» نوشته‌اند و خاندان برمکه که در دوره‌ی

هانری کرن Kren در لغت برمك شكل تحريف شده‌ی کلمه‌ی سانسکریت «پرمکا» Pramaka را استنباط می‌کند که بمعنی رئیس و سرپرست است بارتلد علت تبدیل معبد «نوبهار» را در دوره‌ی اسلامی، به آتشکده زردشتی ناشی از این میدانند که ایرانیان خواسته‌اند برمکیان را به ساسانیان مرتبط و منسوت سازند زیرا برمکیان را جانشین وزرای ساسانیان میدانستند.

هانری کرن معتقد است که معبد «نوه سانگارامه» در هنگام تسلط مسلمین ویران شد و پس از تجدید بنا به آتشکده‌ی زردشتی تبدیل یافت. طبری مینویسد که چون شیرویه پسر خسرو پرویز بشاهی نشست برمك را که جد برمکیان بود بوزارت برگماشت. نسب برمك در تواریخ اسلامی چنین آمده است: برمك بن، جاماسب بن، یشناسب (بشتاسب).

ابو حفص عمر بن ازرق کرمانی نوشته که در خلافت عثمان بن عفان (بین سالهای ۶۴۴-۶۵۶ م برابر با ۲۳-۳۵ هجری) احنف بن قیس تمیمی خراسان را فتح کرد و راهب بزرگ نوبهار با هدایا و ارمغان‌ها بدیدن عثمان خلیفه اسلام رفت و مسلمان شد و به عبدالله موسوم گردید. چون بازگشت، اهل بلخ او را از این رفتار ملامت کردند و مقام و منصب وی را به یکی از فرزندان او گذار نمودند ولی آن پسر بدین اسلام درآمد. یکی از امیران ترك همسایه که طرخان نزيك نام داشت چون آگاهی یافت نامه‌ای ببرمك نوشت و از او خواست که بدین پمیشین خود برگردد برمك پذیرفت و از اسلام بازنگشت. طرخان به حیلله‌ای متوسل شده برمك و ده تن از فرزندان او را کشت و اموال او را به یغما برد. تنها ابو خالد برمك از این مهلكه جان بدر برد و به کشمیر گریخت! این برمك در آن دیار کسب شهرت کرده و کیش نیاکان خود را که بودایی بود حفظ کرد. اتفاقاً در بلخ بیماری واگیری پیدا شد و مردم چنین پنداشتند که ترك کیش دیرین موجب سرایت این بیماری شده است باین جهت اسلام را ترك گفته به دین پمیشین خود بازگشتند و برمك را نیز از کشمیر فراخواندند و منصب سابق را بر او محول نمودند.

برمك پس از بازگشت به بلخ دختر شاه چغانیان را بزنی گرفت و از این زناشویی سه پسر پیدا شد: حسن، خالد و عمرو، و يك دختر بنام ام خالد. برمك از

زنی دیگر که اصلاً بخارایی بود پسری بدنیا آورد بنام سلیمان، و از کنیز کی که حاکم بخارا به او داده بود پسری پیدا کرد که نام او را «کال» نهاد و دودختر دیگر نیز از این کنیزك بوجود آمدند که نام یکی از آنها ام قاسم بود.

کرمانی مینویسد که ابو خالد برمک در پایان عمر از کیش خود روی بر تافت و با کسان و فرزندان خود بخدمت خلیفه عبدالملک مروان رسید و اسلام پذیرفت. عبدالملک برمک را به حکمرانی عراقین منصوب نمود. برمک هشام بن عبدالملک را که به بیماری سختی گرفتار شده بود درمان کرد. وی میخواست که پس از معالجه‌ی هشام به خراسان باز گردد، خلیفه اموی نگذاشت و قبول دوشهر را که در کوهستان سماق در حوالی موصل بود با داد. برمک گفت که عواید این شهرها برای تأمین مخارج او کافی نیست. هشام بن عبدالملک مالیاتی که از صومعه‌ی «مارحنا» بمبلغ دو میلیون درهم دریافت میداشتند با او واگذار کرد.

ابن اثیر می نویسد که در سال ۱۰۷ هجری، هشام بن عبدالملک برمک را مأمور تجدید بنای بلخ کرد.

این خانواده بعدها در دربار خلفای عباسی مقامات و مناصبی بلند یافتند و بوزارت رسیدند که از جمله ایشان خالد بن برمک در گذشته در ۱۶۵ هجری بن خالد در گذشته در ۱۹۰ هجری و جعفر و فضل بن یحیی برمکی هستند که شرح عزت و نکبت ایشان در تواریخ اسلامی به تفصیل مسطور است.

آثار بودایی بگرام- بگرام به محل شهر قدیمی در افغانستان اطلاق میشود که مورخان چینی آن را کی پیش Ki-Pish و جغرافی نگاران یونانی کاپیسا Kapissa یاد کرده اند خرابه های آن در شصت کیلومتری جنوب غربی کابل واقع است و بین بستر رودخانه و باریک آب قرار دارد در جلگه کاپیسا یا کوه دامن و بخصوص در برج عبدالله که آن را قلعه شاهی نامیده اند، توسط موسیو فوشه و مسیوها گن فرانسوی حفریاتی شده و آثار زیادی از تمدن بودایی در آن محل بدست آمده است. هیوئن تسنگ زائر چینی در خاطرات خود مینویسد که کاپیسا رویهمرفته دارای صد معبد و شش هزار شمن (راهب) بودایی بوده است.

معبد شالوکیا Sha-Lo-Kia - هیوئن تسنگ مینویسد که به فاصله‌ی سه یا

چهارلی (کمی بیش ازدو کیلومتر) مشرق کاپیسا که در آن زمان پایتخت بوده است در دامنه شمالی کوه معبد بزرگی است که سید راهب در آن به عبادت مشغولند و پیرو عقیده هینایانا هستند. این معبد را شالو کیا، یا «سریکه و یهارا» میخواندند این معبد مخصوص گروگانهای شاهی بوده است و چنانکه نوشته اند کنیشکا پادشاه کوشانی گروگانهایی را که از پادشاهان اطراف گرفته بود در این معبد مسکن داد و گویند که معبد شالو کیا به پول گروگانهای چینی آباد شده است از اینجهت نام دیگر آن، سریکه و یهارا، Serika Vihâra یعنی معبد چینی است.

هیوئن تسنگ در ۶۳۲ میلادی این معبد را زیارت کرده و مورد استقبال پادشاه کاپیسا که از طبقه کشاتریا Kshatria بود واقع شده است. و مینویسد که راهبان دوطریقه بودایی هینایانا و مهایانا هر دسته معبدی خاص در آنجا داشتند و هر یک متوقع بودند که او در معبد آنان اقامت گزینند. سرانجام کاهن بزرگ معبد شالو کیا پیش آمده گفت چون این معبد به نفقه امپراطور چین و گروگانهای چین بنا شده است و شما هم چینی هستید بی مناسبت نخواهد بود در اینجا مسکن گزینید، زوار چینی پس از بیانات او با دوست و همسرش «پراچناکارا» که از دانشمندان بودایی بلخ بود ناچار شد که در آنجا اقامت گیرند و تقریباً یکماه فصل بارانی سال ۶۳۲ میلادی را در آنجا بگذرانند.

در ۱۹۳۷ م این معبد توسط موسیوها گن در محل پوزه شترک در افغانستان کشف شد و حیات مستطیل شکلی با استوپه‌ی بزرگی در وسط آن پیدا شد. این استوپه با کتیبه‌ها و نقشهایی مزین شده بود که یکی از آنها نقش کسیا پای Kasyapa برهنه و برادران او را با راهبان دیگر مشغول ستایش بودا نشان میدهد. مجسمه‌ی يك اعانه دهنده بودایی در این محل یافت شده که ملبس به لباس مخصوص کوشانی است.

در دو یست متری شرقی این معبد محل دیگری در سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ کاوش شده که معروف به «قول نادر» است. در اینجا هم معبد بزرگی با استوپه‌ی عظیمی و اطاقهای راهبان کشف شده است.

باستان‌شناسان فرانسوی عقیده دارند که مجسمه تراشان و معماران بودایی تا قرن ششم میلادی در این جا مشغول کار بوده‌اند و اقامت هیوئن تسنگ در ۶۳۲ میلادی دلیل آنست که در نیمه اول قرن هفتم میلادی هنوز معابد اطراف کوه شترک آباد بوده است.

معبد راهیولا - این معبد به راهیولا، بانی آن - یکی از وزیران قدیم بودایی بگرام نسبت داده شده است بنا بر نوشته هیوئن تسنگ تقریباً سی‌لی (۱۵ کیلومتر) در جنوب شرقی پایتخت واقع بوده است و صد گام از سطح زمین بلندی داشته است و در قرن هفتم میلادی، هنگام ورود این زائر چینی هنوز آباد بوده است.

نگارهارا - در دره معروف گندهارا که دره‌ی کابل را در بر می‌گیرد، ناحیه‌ای وجود داشته بنام نگارهارا که امروز آن را «نگرهارا» گویند. در اینجا آثار زیادی از تمدن بودایی که تحت تأثیر هنر یونانی قرار گرفته پیدا شده است.

هیوئن تسنگ در سفرنامه خود این ناحیه را بنام ناگار Nagar یاد کرده است و مینویسد که در دو «لی» بطرف مشرق شهر مرکز استوپی‌های سنگی به بلندی سیصد قدم وجود داشته که مزین به مجسمه‌های زیبا بوده است و مینویسد که در داخل یکی از آن استوپه‌ها که در آنجا دیده دندان بودا وجود داشته است و در آنجا مجسمه‌هایی از بودا دیده که یادگار زمان آشوکا بوده است.

آثار بودایی قندوز

شهر قندوز از توابع ولایت قطغن و بدخشان است و بفاصله‌ی شش کیلومتری رودخانه قندوز و بیست و چهار کیلومتری غرب خان آباد در افغانستان واقع است. در قرن هفتم میلادی در موقع مسافرت زائر چینی هیوئن تسنگ، شهر قندوز که به چینی «هوه» Howh نوشته شده بواسطه موقعیت خود بین باختر و طخارستان مرکزیت مهمی را داشت. هیوئن تسنگ پس از عبور از اکسوس (جیحون) بجای آنکه راه معروف بین سمرقند و بلخ را پیش گیرد مستقیماً به قندوز نزد ترادیویشاد Tradiu Shad یکی از امرای ترک آنجا آمد که از قندوز بر همه صفحات شمال و جنوب هندو کوه (هندوکش) فرمانروایی داشت. وی در سفرنامه خود در

باره‌ی این شهر مینویسد:

«قندوز جزء سرزمین‌های قدیم تو- هو- لو (یعنی طخارستان) است و آن جلگه‌ای است هموار و سرسبز و پربرکت، مردم آن درستکار و ساده‌اند و بیشتر به‌دین بودایی هستند و اندکی هم برکیش برهمنی. در اینجا ده «سانگارامه» یعنی ده معبد بودایی با چندین صد راهب بودایی وجود دارد که به‌دو طریق مهایانا و هینایانا هستند». در ماه سپتامبر ۱۹۳۶ م تقریباً بفاصله سه کیلومتری شمال شرقی محلی که بقرار شهادت هیوئن تسنگ، ده معبد در آنجا وجود داشت آثاری پیدا شد که عبارت از تکه‌هایی از مجسمه‌های کوچک و دیوار و پله‌های معبدی مربع شکل بودایی بود که تقریباً هر ضلع آن پنجاه متر طول دارد. آثار و مجسمه‌هایی که در اینجا یافت شده غالباً تحت تأثیر هنر یونانی و هلنیسم قرار گرفته است و این نظریه را موسیو هاگن و فوشه فرانسوی که از کاشفان و مطالعه‌کنندگان آثار بودایی بوده‌اند تأیید کرده‌اند.

بامیان - بامیان در دامن کوه هندو که (هندوکش) بفاصله ۲۴۲ کیلومتری شمال غربی کابل قرار دارد. از قدیم الایام بامیان سرراه بین بلخ و پشاور بوده است و اهمیت آن در عالم هنر بودایی از نظر دیوار بزرگی از کوه است که در آن هیکل‌ها و غارهایی تراشیده‌اند و در آن مجسمه‌هایی از بودا برپا ساخته‌اند.

نام بامیان در کتاب پهلوی بندهش و جغرافی موسی خورن بصورت «بامیکان» و در کتب پهلوی «بخل و امیک» (بلخ بامیک) یعنی بلخ روشن آمده است. در ادبیات و آثار چینی از آن محل بصورت‌های مختلف ذکر شده است.

چینیان در قرن پنجم میلادی آن را «فان یان-گ» Fan-Yang خوانده‌اند و به نام‌های «فان ین» Fan-Yen و «وانگ ین»، و «بانگ-ین» نیز یاد کرده‌اند. این سرزمین را هیوئن تسنگ زائر چینی در ۶۳۱ میلادی دیده و در سفرنامه خود آن را «فان-ین نا» خوانده است و درباره آن چنین مینویسد:

دره‌ی فان-ین-نا، بیش از دوهزار «لی» از مشرق به مغرب و زیاده از ۳۰۰ «لی» از شمال به جنوب امتداد دارد. این دره از بین کوه‌های پر برف می‌گذرد پایتخت

به دیواری طبیعی از سنگ محدود است. طول این شهر از شش تا هفت لی است
هوای آن خیلی سرد است. آداب و رسوم مردم آن شبیه به مردم تو- هو- لو (یعنی
طخارستان) است.

در این دره هزار مغاره (اطاق کنده شده در کوه) و چندین هزار راهب بودایی
وجود دارد که پیرو طریقه‌ی : تشو- شو- شو Tshu-Shu-Shu (به سانسکریت
لوکات تاراوادین Lokattaravadin) میباشند. این فرقه را مثبتیه (یا هینایانا) نیز
گویند. در شمال شرقی شهر شاهی در پهلوی کوه يك مجسمه سنگی ایستاده بود و وجود
دارد که بلندی آن ۱۴۰ تا ۱۵۰ قدم است و رنگ طلایی و زیور آلات گرانهای آن از
دور میدرخشد. در طرف شرق این مجسمه معبدی در کوه کنده اند که از بناهای
یکی از پادشاهان قدیم این دره است. در طرف شرق مجسمه‌ی نامبرده مجسمه
دیگری از بودا ساکیامونی برپاست که ارتفاع آن ۱۰۰ قدم است. باید دانست که
این مجسمه را نخست قطعه قطعه ریخته و سپس تکه‌های آن را بهم وصل کرده برپا
داشته اند.

بفاصله‌ی دو یا سه لی بطرف مشرق شهر شاهی در مجاورت يك معبد، مجسمه
بودا در «نیروانا» (یعنی قبر) گذاشته شده که طول آن تقریباً هزار قدم است.
در این معبد شاهی انجمنی بنام وتچو Watcho تشکیل میشود که در آن شاه
اموال و جواهرات سلطنتی حتی زن و فرزند خود را در راه بودا ایثار میکند. سرانجام
وزیران و مأموران دولتی خانواده شاهی و خزاین سلطنتی را از راهبان بودایی باز
خریده به پادشاه مسترد میدارند.

در این سفر پادشاه «فانین» (یعنی بامیان) به پیشواز هیوئن تسنگ آمده، او را
به کاخ شاهی برده و وی مدت پنج روز مهمان پادشاه بود. این زائر چینی در بامیان
با دو تن از دانشمندان بودایی آن سرزمین ملاقات کرد که یکی آریا داسا -
Aryadasa و دیگری آریاسانا Aryasana نام داشت که هیوئن تسنگ نام آن دورا
به چینی: آ- لی- یو- توسو، و آ- لی- یو- سو- نا، نوشته است.

آخرین زائر چینی که از بامیان دیدن کرد «هوی تچه‌او» Hauei-Tchéao

است که اصلاً از شبه جزیره کره بوده و در ۷۲۷ میلادی وارد بامیان شده است.

وی دربارهٔ بامیان در سفرنامهٔ خود مینویسد:

«چون از سی‌یو (یعنی دره‌ی کابل) بطرف شمال روانه شوند هفت روز بعد به فان‌یین (بامیان) میرسند. پادشاه بامیان مردی بنام هو Hu است که شاه نیرومند و مستقلی است. این دره برف گیر و سرد است. پادشاه و بزرگان قوم و توده‌ی مردم پیرو سه جواهر (از طریقه‌های مذهبی بودایی) هستند. معابد و روحانیون در این سرزمین بسیار است. بوداییان اینجا طریقه مثبت و تصوف هر دورا پیروی میکنند.

در دره سی‌یو (کابل) و دیگر نقاط، ریش و موی سر را می‌تراشند. از دره‌ی بامیان چون بیست روز بطرف شمال روند به: تو-هو-لو، یعنی طخارستان خواهند رسید». این بود نمونه‌ای از شهادت زائران چینی دربارهٔ بامیان.

قدیمی‌ترین غارهای تراشیده در بامیان در اطراف هیکل سی‌وپنج‌متری بودا است. یکی از این غارها را موسیو هاگن در ۱۹۳۰ م حفر کرده و در سقف و دیوار آن نقاشی‌ها و تصاویری یافته است. این آثار غالباً تحت تأثیر هنر یونانی و هلنیسم قرار گرفته است بعلاوه اثر هنر ساسانی هم در بعضی از آنها مشاهده میشود.

در پنج کیلومتری جنوب شرقی جدار هیکل‌های بزرگ دره‌ی دیگری بنام «ککرک» واقع است که تقریباً عمود بر دره‌ی بامیان میباشد. در آنجا هم در گرداگرد يك مجسمه دهمتری که در کوه تراشیده‌اند غارهایی دیده میشود که از یکی از آنها تصاویری رنگین پیدا شده است که اکنون در موزه‌ی کابل در غرفه بامیان موجود است. در میان این تصاویر که عموماً شکل بودا را در مرکز يك دایره و حاشیه آن نمایش میدهد تصویری است از پادشاهی که کمان خود را باد و دست به بودا تقدیم نموده و از شکار کردن توبه کرده است که موسیو هاگن او را «پادشاه شکارچی» خوانده است.

این پادشاه تاجی دارد مرکب از سه هلال و سه کمره که تحت تأثیر تاج پادشاهان ساسانی قرار گرفته است. در جایی بنام هیپک در شمال هندو کش در حوالی

رود خلم نیز غارهایی مشابه غارهای بامیان یافت شده و نیز استوپه‌ای بودایی از سنگ در آنجا تراشیده‌اند که مردم محل آن را تخت رستم خوانند.

فندقستان (سیاه‌گرد غوربند)

تقریباً در وسط راه بین کابل و بامیان در چهار کیلومتری جنوب سیاه‌گرد در دره غوربند معبدی بودایی در ۱۹۲۷ م توسط موسیوها گن کشف شده است. از آنجا مجسمه‌هایی بدست آمده که از آنجمله مجسمه پادشاهی وزن اوست. بعقیده موسیوها گن، مجسمه‌های فندقستان آخرین نمونه‌های مجسمه‌سازی بودایی است که در افغانستان بعمل آمده و تاریخ حجاری آنها را به قرن ششم میلادی نسبت می‌دهد. در زیر پای این پادشاه و ملکه در ظرفی مسکو کاتی پیدا شده که مربوط به خسرو دوم پرویز ساسانی است (۶۲۷-۵۹۰ م).

نفوذ هنر ساسانی در حجاری فندقستان بخوبی مشهود است.

شهادت مورخان اسلامی مورخان اسلامی نیز درباره‌ی بودایی بودن مشرق ایران که شامل خراسان بزرگ و افغانستان می‌شده است، اشاراتی کرده‌اند چنانکه ابوالفضل بیهقی در کتاب تاریخ معروف خود مکرر از جایی باسم «شاه‌بهار» غزنه نام می‌برد که سابقاً بتخانه شاهی بوده است. در برهان قاطع می‌نویسد که «شاه‌بهار نام بتخانه‌ای بوده است قدیم در نواحی کابل و در اطراف آن دشتی و صحرائی بس بزرگ و عظیم واقع است»

شاه‌بهار مانند نو بهار که ذکر آن بتفصیل در پیش گذشت مر کب از شاه و بهار است و بهار همان کلمه سانسکریت «ویهاره» بمعنی بتخانه است پس شاه بهار بمعنی بتخانه شاهی است. چنانکه منصور رازی گفته است :

بهار بتانست و محراب خوبی بروی دلارام و زلفین دلبر
مورخ و جغرافی نگار عرب احمد یعقوبی در شرح بلاد کابلستان در کتاب البلدان خود می‌نویسد که :

«در سال ۱۷۶ هـ. فضل بن یحیی برمکی از طرف خلیفه هارون الرشید عباسی بر خراسان والی شد. وی لشکری بسرداری ابراهیم بن جبریل به سرزمین کابلشاه

فرستاد و ایشان شهر غوروند (غور بند کنونی) و دره غوروند و سارخود (سر خبد بامیان) و شاه بهار را فتح کردند و در اینجا بتی بود که آنرا می‌رستیدند. ابراهیم آنرا برانداخته سوزانید.

عبدالحی بن ضحاک گردیزی در شرح ولایت خراسان گوید :

«پس هارون الرشید خراسان را جعفر بن محمد بن الاشعث را داد و او را بخراسان فرستاد و او اندر ذی الحجه سنه ۱۷۶ هـ پسر خویش عباس را بکابل فرستاد و «شاه بهار» را بگشاد و هر چه خواسته بود اندر شاه بهار همه غنیمت کرد»

این دو سند تاریخی می‌رساند که بتکده‌های (بودایی) بناه شاه بهار که ظاهرآ معابد شاهی بوده است در غزنه و کابل و نقاط دیگر وجود داشته است.

در چند سطر پیش در نوشته‌های یعقوبی از جایی بنام «سارخود» یاد کردیم باید دانست که آن همان سر خبد بمعنی بودای سرخ در مقابل «خنگبد» بمعنی بودای خاکستری است که دوهیکل از بودا بوده است در بامیان که ابوریحان بیرونی آنرا را صنمی البامیان یعنی دو بت بامیان خوانده است و عنصری بلخی در گذشته در ۴۳۱ هـ منظومه‌ای داشته بنام این دو بت بودایی با اسم «خنک بت و سرخ بت» که داستانی بوده محلی مربوط به این دوهیکل بودا در بامیان که هنوز هم برپاست و ابوریحان بیرونی آنرا به عربی ترجمه کرده و نام آنرا «حدیث صنمی البامیان» گذاشته است.

یا قوت حموی در کتاب معجم البلدان در وصف بامیان توصیفی از این دو تمثال بودا کرده است که «در بامیان دو بت بزرگ هستند که در کوه کنده شده اند که یکی را «سر خبد» و دیگری را «خنگبد» گویند که در عظمت در جهان بیمانند هستند» قزوینی نیز در آثار البلاد خود از آنها نام برده است.

یوزاسف و بلوهر از جمله کتابهای هندی که بزبان پهلوی ترجمه شده ، داستانی است بودایی که امروز در دست نیست ولی مفاد آن از پهلوی به عربی نقل شده و در ادبیات اسلام در کتابی بنام بلوهر و یوزاسف (یوزاسف) مانده مندرج است. ظاهرآ اصل این کتاب بایستی در اوایل ساسانی بایران آمده و توسط مانویان

بزبان پهلوی ترجمه شده باشد. ترجمه پهلوی آن که در ایران نگارش یافته مبنی بر شرح زندگی بودا و سیر وسلوك او برای کشف حقیقت بوده است. این ترجمه سپس بدست مؤلفی مسیحی تبدیل شکل داده و بقالب دین مسیحی ریخته شده و مانند قصه‌ای چنین پرداخته شده که: یوزاسف (تصحیف لفظ بوداسف یعنی بوداست) پسر پادشاه هند شیفته دین مسیحی شده و برخلاف میل پدر خود و باوجود سختگیریهای وی بدلالت راهبی (بلوهر) نام بکیش مسیحی در می‌آید و سرانجام پدرش را نیز ارشاد به مسیحیت می‌نماید. این داستان یعنی بصورت تبدیل یافته به مسیحی بعدها از زبان پهلوی به سریانی و عربی و از سریانی بزبان گرجی و یونانی ترجمه شد. ترجمه یونانی آنرا در اوایل تاریخ هجرت یعنی پیش از سال ۱۳ هجری يك راهب یونانی در صومعه سابا (نزدیک بیت المقدس) تألیف کرد و نسخه‌ی یونانی و عربی و حبشی و ارمنی و چندین نسخه مختلف عربی آن هنوز محفوظ مانده است. ترجمه یونانی مذکور منشاء داستان معروف «برلام و یواسف» Barlam et Jasaphat شده که در سراسر اروپا معروف است، و در قرون وسطی بسیار رایج بود و به اغلب زبانهای فرنگی ترجمه گردیده است.

ترجمه عربی این قصه بنام «بلوهر و یوزاسف» در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (از صفحه ۳۱۷-۳۵۹ طبع تهران) تألیف ابن بابویه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی معروف به شیخ صدوق مندرج است.

این داستان را ابن بابویه از شریف ابوالحسن علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله، به چند واسطه از حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین نقل کرده، و عین عربی داستان از کتاب کمال الدین و تمام النعمه در اواخر جلد هفدهم بحار الانوار مرحوم مجلسی نیز نقل شده است. مرحوم ملا محمد باقر مجلسی این داستان را از قول ابن بابویه در کتاب عین الحیاة از عربی بفارسی ترجمه کرده است و قصه «یوزاسف و بلوهر» خوانده است،

باید دانست که کتاب یوزاسف و بلوهر عربی و فارسی قالب ریزی تازه اسلامی همین قصه مسیحی است. کلمه‌ی: یوزاسف، و بوداسف، ظاهراً تصحیف «بوداسف»

است که در داستانها نام اصلی بوداست پیش از بعثت او، و بلوهر شاید همان «بلهرا» است که جغرافی دانان عرب او را بزرگترین پادشاه هند نوشته اند. در کتاب تواریخ اسلامی چون تاریخ طبری، و مروج الذهب مسعودی و سنی ملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی، از پیغمبری بنام بوداسب یا یوزاسف، یاد شده که در زمان طهمورث ظهور کرد و دین صائین را آورد. واضح است که دین یوزاسف یا یوزاسف، همان بوداست منتها چون مسلمانان در قرن سوم و چهارم از آن دین اطلاعی نداشتند مذهب صائین را هم که برایشان مجهول بوده است به یوزاسف یا بودا نسبت داده اند.

زهدبودایی از مبانی تصوف اسلام است. از قرن دوم هجری به بعد که مسلمانان بنقل کتابهای بیگانه به عربی پرداختند کتابهایی نیز از آثار بودایی و هندی عربی ترجمه شد که از جمله چیزهایی است درباره تصوف عملی یعنی زهد و ترک دنیا، همچنین مصاحبت مسلمانان با سیاحان و دوره گردان و مرتاضان بودایی در اخذ آداب زهد از ایشان مؤثر بوده است. ظاهراً همان مرتاضان هستند که سرگذشت بودا را منتشر ساخته او را سرمشق زهد و ترک دنیا معرفی کرده اند و میگویند که بودا امیر با فروشکوهی بود که پشت و پا بدنیا زد و خود را از قید تعینات ظاهری آزاد ساخت و امیری درخور ستایش و احترام است که به لباس فقر درآید. براین حکایات بودایی داستانی شبیه بزندگی بودا در مشرن ایران پدید آمد و سرمشق صوفیان اسلام گردید، و آن قصه زهد ابواسحق ابراهیم بن ادهم در گذشته در میان سالهای ۱۵۹ و ۱۶۶ هجری است گویند که وی امیر بلخ بود و در ضمن شکار به هاتقی از غیب ملهم شده و از جاه و جلال سلطنت چشم پوشید و لباس فقر دربر کرد و راه بیابان پیش گرفت و بقیة عمر خود را به زهد و ترک دنیا گذراند. ولی چون در شرح حال او که بتفصیل در کتابهای صوفیه آمده است دقیق شویم درمی یابیم که این تذکره حال و انقلاب روحانی را مسلمانان به تقلید از زندگی گئوتاما بودا برای او ساخته اند، و ممکن است که نسخه‌ی شرح حال بودا از راه مرو که آثار و روایات بودایی در آن فراوان بوده به دست مسلمانان رسیده باشد. محتملاً این نسخه‌ی شرح حال بودا در اوایل دوره‌ی عباسی به دست مسلمین افتاده است.

در قرون اول اسلامی بلخ و اطراف آن از مراکز مهم تصوف شده و صوفیان خراسان در تهور فکری و آزاد منشی پیشرو دیگر صوفیان بشمار میرفته‌اند و عقیده «فناء فی الله» که تا اندازه‌ای اقتباس شده از افکار هندی است، بیشتر بدست صوفیان خراسانی از قبیل بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر ترویج میشده است، گولد زیهر خاورشناس اطریشی معتقد است که صوفیان قرن دوم هجری سرگذشت ابراهیم ادهم امیرزاده بلخی را که ترك دنیا نموده و بزی درویشان درآمده و بواسطه ریاضت طولانی از بزرگان صوفیه شده است مطابق آنچه از شرح حال بودا شنیده بودند ساخته و پرداخته‌اند.

از جمله شباهت‌های بسیاری که بین کیش بودایی و مسلک تصوف هست، یکی ترتیب مقامات است که سالک به ترتیب و تدریج از مقامی به مقام دیگر بالا می‌رود تا بمقام «فنا» یا نیروانا می‌رسد. در طریقه بوداییان هشت مقام وجود دارد یعنی راه سلوک عبارت از هشت منزل است همانطور که اهل سلوک مسلمین در طی طریقت از مراحل مختلفی می‌گذرند، اگرچه جزئیات شروط سلوک و خصوصیات مقامات راه بایکدیگر فرق دارند ولی در اصول هر دو مشترکند.

در هر دو طریقه سالکان متوسل به حصر فکر میشوند که صوفیه «مراقبه» و بوداییان «دیانا» یا Dyana می‌نامند و هر دو بطرف این اصل می‌روند که عارف و معروف یکی شود. ولی يك فرق اساسی و معنوی بین این دو مسلک هست و آن اینست که بودایی فقط تربیت اخلاقی نفس و تصفیه باطن را منظور دارد و بس، اما تصوف تهذیب نفس را در نتیجه وصول به معرفت و عشق خدا بدست می‌آورد.

ب عبارت دیگر سیر بودایی هر چه هست در مرحله خویشتن سازی است، در حالیکه صوفی خود را در راه معرفت بیخود می‌سازد و با اصطلاح صوفیه «باقی بالله» میشود.

و نیز «فناى صوفیه» و «نیروانای بودایی» کاملاً يك چیز نیست زیرا اگرچه هر دو از فناى فردیت و انعدام شخصیت حکایت میکنند، ولى نیروانا کاملاً منفی است. یعنی در فناى محض می‌ایستد. در حالیکه فناى صوفیه همراه با بقا است یعنی

حیات ابدی در خدا .

بعقیده فون کرم «خرقه پوشیدن» که رمز فقر و انزواست از رسوم بودایی و هندی است و نیز «ذکر» که توسط صوفیه باشکل و هیأت مخصوصی ادا میشود در اصل از عادات هندی و بودایی است و ذکر و ورد هر دو هندی است و در آغاز در ایالت شرقی اسلام یعنی خراسان قدیم و بلخ که مرکز نفوذ دین بودایی بوده پیداشده و بعد در دیگر بلاد اسلامی شایع شده است.

مذهب شمنی

پس از بحث درباره دین بودایی لازم است مختصری هم درباره فرقه‌ای از آن یعنی مذهب شمنی گفتگو نمایم. این مذاهب نام عمومی دین مردم اورال-آلتائی Ural-Altaic در آسیای مرکزی است که در زبان ترکی تنگوز سمن Saman و بت ترکی آلتائی کاما Kama (در مغولی قام) میشود. این مذهب در میان مردم شمالی سیبری یا آلتائی مانند :

اوسیتا که Ostiaks ، تنگوزها Taungouses ، سامویدها Samoyèdes ، کامچا دالها Kamchadales و بورتها Bourètes ، یا کوتها Iakoutes و غیره شایع است .

قلمرو این مذهب اکنون از باب برنگ در اقیانوس کبیر تا حدود شبه جزیره اسکاندیناوی است حتی در میان اسکیموها و سرخ پوستان نیز رواج دارد. شمن بمعنی کاهن و جادو گراست که در عین حال هم کاهن و پزشک است و مدعی است که با ارواح ارتباط دارد و از ایشان برای معالجه بیماران کسب نیرو میکند . او خود را قادر به درمان بیماران و ایمنی بخشیدن به روح ایشان در دنیای دیگر و سرگردان ساختن روان آنان با ارواح شریره میداند . او فقط در حالت جذبه و خلسه قادر به معالجه بیماران و تأثیر در نفس ایشان است، و غالباً کاهن شمنی از میان مردم مصر و برگزیده میشود . دین شمنی در عین حال که مذهبی بت پرستی است پیروان آن به یک خدای متعال معتقدند که کردگار جهان است، اما کردار او مشابه اعمال آدمی است. در زیر نظر و فرمان این خداوند بزرگ خدایان مذکر و مؤنث بسیارند که

یکی ازخدایان خوبایشان خدایی است بصورت انسان که فرمانروای جهان است. از میان خدایان شروبد، بزرگترین ایشان شیطان است که در قدرت تقریباً با خداوند آفریدگار برابر است.

شمنی ها معتقد به جاودانی این جهان و سرای دیگرند که پر از بدبختی و شرور است.

ظاهراً این شمنی ها با شمنیه قدیم که از پیروان بودا بشمار می رفتند و در ماورالنهر خراسان قدیم میزیستند جز شباهت لفظی ارتباطی ندارند شاید بعضی از عقاید شمنیه قدیم در شمنیان، جادوگر و جدید تأثیر کرده باشد.

ابن ندیم در الفهرست از معتقدان به این مذاهب بنی السمنیه یاد میکند و گوید که سمنیه از پیروان بودا هستند و پیش از اسلام اکثر مردم ماورالنهر باین دین بودند و آنان منسوب به «سمنی» هستند و ایشان بخشنده ترین مردم روی زمین وادیان هستند، زیرا پیغمبر ایشان بوداسف (بودا) بایشان آموخته است که بزرگترین کاری که روانیست و نباید که انسان بآن معتقد باشد و آنرا بکند «نه گفتن درهمه کارهاست» و ایشان در گفتار و کردار خود از این اصل پیروی میکنند، و نه گفتن در نزد ایشان کار شیطان است و کیش ایشان دفع شیطان است.

عبدالقاهر بعدادی در کتاب الفرق بین الفرق مکرراً از آنان یاد کرده و آنان را قائل به تناسخ دانسته و گوید آنان منکر نظر در علوم عقلی و قائل به قدیم بودن عالم و مخالف نظر واستدلالند و گویند چیزی جز از راه حواس پنجگانه درك نشود،

ابوسعید نشوان الحویری در کتاب الحورالعین مینویسد که: سمنیه از مردم هند هستند و ایشان گفتند که جهان بطور کلی قدیم است ولی ندانستند که آیا آدمی پیش از نطفه بوده و یا نطفه پیش از آدمی. و گفتند موجود چیزی است که به حواس ظاهره درك شود و اعراض را منکر شدند.

اما نام شمنی، مأخوذ از سرمه Sramana است که در زبان سانسکریت بمعنی مرتاض و راهب بودایی است، و او کسی است که خانه و کاشانه خود را ترك گفته بریاضت و عبادت گذراند. لفظ «سرمه» در زبان پالی Pali که یکی از لهجات

سانسکریت است و قدیمترین و معتبرترین کتابهای بوداییان جنوبی باین زبان نوشته شده تبدیل به «سمن» گردیده است. حتی خود بودرا هم «سرمنه گوتمه Sramana Gotama» می گفته اند. در تمام ممالک بودایی کنونی این لغت با اندک تغییر و تحریفی موجود است.

الکساندر پولی هیستور در یک قرن پیش از مسیح از شمنهای بلخ ذکر کرده است، و بی شک مقصودش همان روحانیون کیش بودایی بوده است چنانکه سه هزار راهب و مرتاض بلخی که زائر چینی هیوئن تسنگ نقل کرده همان شمنهای بودایی بوده اند.

شمن در زبان فارسی بمعنی مطلق بت پرست استعمال میشود چنانکه رودکی گفته است:

بت پرستی گرفته ایـم همه این جهان چون بت است و ما شمنیم
امیر معزی گفته است:

مگر فلک صنم خویش کرد بخت ترا که پیش او بعبادت چمیده چون شمن است
و نیز گوید

بعاشقی چومن ایزد نیافرید شمن بدلبری چو تو گیتی نپروید صنم
و چون شمن در زبان سغدی بصورت Shmn آمده و ظاهراً Shaman تلفظ
میشده است میتوان حدس زد که این لغت از زبان سغدی وارد زبان پارسی شده باشد.
دخویه در حواشی فتوح البلدان مینویسد که این کلمه در زبان پرا کریت Samana
است که از کلمه سانسکریت سرمنه Sranmana مشتق میباشد که بمعنی کشیش
و عابد بودایی است.

اخلاق ایرانیان

۱- اخلاق از نظر اوستا- هومتَه ، Humata هـوختَه Huxta هـورشته Hvarshsta یعنی: اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک؛ سه اصل اساسی اخلاق را در دین زردشت تشکیل میداد.

اصل اول اندیشه نیک است که هر زردشتی با کدین میبایستی ضمیر و خاصر خود را از فکر بد پاک دارد و به نیکی بیندیشد بنابراین تزکیه باطن اساسی ترین راه نجات از ارتکاب گناه و پیروی از بدی است.

اصل دوم گفتار نیک یا سخن راست است که در دین زردشت به آن اهمیت فراوانی داده شده است

فرشته راستی و درستی در اوستا ارشتات Arshtât خوانده میشود در فروردین یشت و در چند یسنا از آن نام برده شده، گذشته از آن میترا Mitra یا مهر نیز حافظ پیمان و نگاهبان راستی و عهدها و مواعیق دانسته شده است. همه پیروان مزدیسنا در نماز روزانه «اشم و هو» (ستایش اشویی) میسرایند که :

«نیکبخت کسی است که خواستار بهترین راستی باشد». بعلاوه در اوستا و کتابهای زردشتی در نکوهش دروغ و دروغگویان سخن فراوان رفته است و دروغگورا انباز و شریک اهریمن می شمارد. و دروغ را سر آغاز همه گناهان میداند.

اصل سوم- کردار نیک یا عمل صالح است که نتیجه و اصل پیش است. گراییدن به نیکی و کردن کارهای نیک از فرائض و واجبات کیش زردشت است و آن اعمال نیک که از مردمان نیک اندیش و راستگو سر میزند باعث آبادانی جهان و رفاه حال مردمان خواهد شد. پس هر کسی وظیفه دارد که این سه اصل را که بر شمردیم و آن را بزبان

پهلوی سه بوخت ، یعنی سه راه نجات گویند دستورالعمل خود قرار دهد تا در دنیا و آخرت رستگار گردد ،

در آبان یشت (کرده ۵۵ بند ۱۸) اهورا مزدا چنین فرماید : « من زرتشت پسر پور و شسب را همواره بر آن دارم که از اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک بهره مند گردد »

در مینو خرد (فصل ۵۷ بند ۱۳) در برابر ، هوختگاه ، هوهمتگاه : هورشتگاه ، یعنی جایگاه اندیشه و گفتار و کردار نیک . سه طبقه نیز برای دوزخ آمده که عبارت از :

دژمت ، دژهوخت ، دژورشت یعنی جایگاه ! اندیشه و گفتار و کردار بد باشد ویتنی Whitney فیلسوف امریکایی میگوید :

« هیچ فلسفه و دستوری در جهان نمیتواند آموزنده تر و عملی تر از سه اصل اساسی مزبور در دین زردشت باشد و پیروی از این سه است که میتواند بشر را بر منزل نیکبختی و سعادت راهنمایی نماید . »

امشاسپندان که پیشتر درباره آنها سخن رفت شش ایزدند که بمعنی مقدسات جاودانی میباشند و آنها در حقیقت صفات اهورا مزدا شمرده میشوند .

هر کدام از این صفات مثل اخلاق را در دین مزدا پسینی مجسم میسازد . نام آنها از این قرار است :

۱ - وهومنه Vohumana یا اندیشه نیک که بفارسی آنرا بهمن گویند .

۲ - اشاو هیشتا Asha Vahishta یا بهترین راستی و پاکی آن را بزبان پارسی اردی بهشت گویند هر زردشتی باید پیرو راستی و درستی و طالب بهترین آن باشد .

۳ - خشته وئیریه Xshathra Vairya یا سلطنت آسمانی و ربانی که آن را بفارسی شهر یور گویند . سلطنت و قدرت مادی این جهانی باید همواره متوجه این قدرت ربانی و صفت اهورا مزدا گردد تا پادشاهان و فرمانروایان بتوانند عدالت را در میان نوع بشر برقرار نمایند .

۴ - اسپننه آرمئیتی Spenta Armaiti یا فروتنی و بردباری مقدس که بفارسی

اسفندارمذ گویند، عشق و اطاعت و تواضع از این صفت رحمانی سرچشمه میگیرد

۵- هئورواتات Haurvatat که بمعنی بلوغ و کمال و رسانی است و بفارسی آن را خرداد گویند که مقصود از آن تندرستی و سلامتی روح و جسم است. و چون يك فرد زردشتی متخلق به چهار صفت ربانی فوق شود به حد کمال و مقام هئورواتات میرسد .

۶- امرتات Amertat بمعنی بیمرگی و جاویدانی که بفارسی آن را امرداد گویند . چون شخص زردشتی مراحل پنجگانه نامبرده در بالا را به پیماید به مقام امرتات میرسد و در نزد خداوند گار خود اهورامزدا جاویدان خواهد زیست و روان او تاابد شادمان خواهد بود .

ترحم بر حیوانات مفید . در اوستا در باره ترحم به جانوران سودمند دستورهای موعودی آمده است و به آنها درود فرستاده شده است و مکرر در آن کتاب آمده که : این خانه و کشور از ستوران و حیوانات اهلی بهره مند گردد . در اوستا گاهی جانوران سودمند، گئوش Gèush نامیده شده اند که همه آنها در تحت حمایت ایزد گئوش هستند، و به پرورش و تکثیر آنها توجه شده است . از این جهت در دین مزدیسنا قربانی خونی بکلی ممنوع و حرام است و حتی زردشت چنانکه مکرر در یسنا و یشتها آمده کسانی که گاورا با فریاد شادمانی میکشند نفرین میکنید :

وظیفه آدمی در برابر نیک و بد : پیروان زردشت جهان را میدان مبارزه خیر و شر و نیک و بد تصور میکردند از اینرو در اختیار یکی از این دو راه خود را آزاد می پنداشتند و آنانکه خردمند و نیکبخت بودند راه نیکی را اختیار میکردند، باین ترتیب هر کس در نظر ایشان سربازی بود که خواه ناخواه در صنف نیکان با اهریمن و جنود او می جنگید و همواره مستظهر به نیروی یزدانی و اراده و قوت اهورامزدا بود .

بگفته اوستا : آدمی در برابر مردم و برای خدمت بایشان سه وظیفه دارد ، نخست آنکه دشمن خود را دوست کند ، دیگر آنکه شخص یلید را پاکیزه سازد ، سوم آنکه نادان را دانا گرداند .

درمیان ایرانیان رباخواری رایج نبود ولی بازپس دادن و امرار واجب و مقدسی می‌شمردند. در دین زردشتی بت پرستی جایز نبود و ایرانیان زردشتی مانند دیگر ملل قدیم بتخانه و معبد نداشتند.

هر ایرانی پارسا که در زندگی خود بادرستی و تقوی بسر برده بود از روبرو شدن بامرگ با کی‌نداشت و عقیده او آن بود که استیویهاد (Astivihad) فرشته وایزد مرگ او و در هر جا که باشد خواهد یافت و فریب کسی را نمی‌خورد و بهیچ کس ابقا نخواهد کرد.

پیمان گواه گیران : برای اینکه نمونه‌ای از آداب و اخلاق زردشتی را در این مختصر آورده باشیم خلاصه پیمان گواه گیران را که درباره عقد زناشویی زردشتی و خطاب به عروس و داماد است در پایان این فصل می‌آوریم:

«هر دو تن را شادمانی افزون باد، همیشه با فرو شکوه باشید، بخوبی و خوشی بسر برید، در ترقی و افزایش باشید، بکردار نیک سزاوار باشید، نیک‌پندار باشید، در گفتار نیکو باشید، در کردار نیکی بجای آورید، از هر گونه بداندیشی دور بمانید، از هر گونه بدگویی بکاهد، هر گونه بدکاری بسوزاد. راستی پایدار باد، جادویی نگون باد، به دین مزدیسنی استوار باشید، محبت داشته باشید، با کردار نیک کسب مال و ثروت کنید، با بزرگان یکدل و راست و فرمانبردار باشید، بایاران فروتن و نرم خو و خوش باشید غیبت نکنید، خشمناک مشوید، از برای شرم گناه مکنید، آزمورزید، از چیزی بیجا دردمند مشوید، حسد مبرید، تکبر مکنید، هوی و هوس مپروید، مال کسان مبرید.

از زن کسان پرهیز کن، از کوشش نیک خود برخوردار باش، یزدان و نیکان را بهره‌مند ساز، با غیبت کننده همراه مباش، با بدنام پیوند مکن، با نادان همکار مباش، بادشمنان به داد و عدالت رفتار کن، بادوستان بمیل ایشان رفتار نما، بابیچارگان پیکار مکن، در انجمن پخته گفتار باش، پیش پادشاهان سنجیده سخن گوی، مانند پدر نامور باش، بهیچ روی مادر را میازار، باراستی کامیاب و کامروا باش.

شهادت تورات در باره ایرانیان : در باب ششم کتاب واینال بنی آمده است:

قانون مادیها و پارسیها منسوخ نمیشود ... و قانون پارسیها و مادیها که منسوخ نمیشود صحیح است. و در آن قانون هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آنرا استوار نماید تبدیل نشود.

اخلاق ایرانیان در دوره هخامنشی: (بنابشهادت مورخان یونانی) فیثاغورث حکیم معروف یونانی (۵۷۰-۵۰۰ ق.م) درباره راستی پرستی ایرانیان گوید آدمی تنها بوسیله راستی میتواند شبیه بخدا شود، چنانکه مغان درباره خدای خود میگویند که «اوروش راستی است».

هرودوت مینویسد: پارسیان زاد روزشان را بیش از هر روز دیگر محترم میدارند. در این روز توانگران اسب و شتر و گاو و یاخری کباب می کنند. کسانی که بی چیزترند به گوسفندی اکتفا مینمایند. آب دهان انداختن و قضای حاجت کردن در نزد دیگران جایز نیست. بزرگان پارسی کارهای مهم را در هنگام مستی مورد شود قرار میدهند، ولی میزبان خانه رأی شب گذشته آنان را روز دیگر در حال هشیاری بایشان میگوید، اگر پسندیدند می پذیرند و گرنه از نوشور می کنند. ولی غالب مردم از خوردن می آگاهی ندارند بلکه مشروب آنان آب است.

دودوست چون در کوچه بیکدیگر برخوردند یکدیگر را می بوسند. اگر کسی فروتر یا کهنتر از دیگری باشد در برابر شخص مهتر بزانو درمی آید یا پای او را میبوسد.

پارسیها پیش از آنکه لیدیه را بگیرند هیچ تجمل و تناسایی نداشتند و شلوارهای گشاد چرمی به پا میکردند و همه لباس ایشان چرمین بود. پارسیان به همسایگان خود احترام میکنند.

پارسیان عادات بیگانه را زودتر از دیگر ملتها می پذیرند، لباس مادی میپوشند زیرا آن را زیباتر از لباس بومی خود میدانند، در هنگام جنگ زره مصری برتن میکنند.

بعضی از پارسیان به تقلید از یونانیان به غلامبارگی و بچه بازی میپردازند، هر کدام از آنان چند زن عقدی و شرعی دارند ولی عده زنان غیر عقدی بیشتر است.

پارسیان دوست دارند که دارای پسران بسیار باشند. شاهنشاه به کسانی که بیش از دیگران پسر داشته باشد هدیه میدهد. هیچگاه پارسیان پدر و مادر خود را نمی کشند. دروغگویی ننگین ترین عیب يك پارسی است، و پس از آن شرم آورترین نقص داشتن قرض است و جهت آن این است که میگویند شخص بدهکار ناگزیر بدروغ گفتن است.

اگر کسی به بیماری جذام گرفتار گردد یا تنش را زخمهای سفید بپوشاند او را از خود رانده بشهر راه نمیدهند، و نیز کبوتران سفید را میرانند زیرا عقیده دارند که این بیماری از آنها ساری میشود. پارسیان در آب روان قضای حاجت نمیکند و آب دهان نمی اندازند حتی در آن دست نمیشویند.

مجسمه ساختن و بت پرستیدن در نزد پارسیان مرسوم نیست. پارسیان پرستش خداوند را بر قله کوههای بلند بجای می آورند. پارسیان در ادعیه خود برای فتح و پیروزی خود و سلامتی و کامیابی پادشاه دعا میکند.

خنده و شوخی در مجالس پارسیان بسیار زشت و ناپسند است و از سخنان بیهوده و نابجا پرهیز دارند.

دوستی و وفاداری از صفات پارسیان است و داریوش به داشتن این صفت چنانکه بردخمه اش نوشته شده افتخار داشت.

در ایران پادشاهان و حکمرانان در اخذ تصمیم آزاد نیستند و رأی خود را همواره بامشورت انجمنی از خردمندان بمورد اجرا میگذارند. پارسیان خدمتگزاران خود را به گناهان کوچک و یا در برابر ارتکاب يك گناه مجازات سخت نمی کنند و حتی شاه هم نمیتواند بایك گناه کسی را محکوم به مرگ کند. پارسیان خود را خداوندگار و صاحب اختیار همه آسیا و مردم آن میدانند. پارسیان بکشت و زرع و پرورش حیوانات اهلی و سودمند و کاشتن درختان و آباد کردن زمین علاقمندند.

گزنفون: نویسنده یونانی (۴۳۰-۳۵۴ ق.م) درباره اخلاق ایرانیان در دوره هخامنشی مینویسد: در قدیم ایرانیان خیلی مقید بودند که سوگند و عهد و پیمان خود را نگه دارند. سابقاً شاه یا یکی از کسان او حتی نسبت به کسانی که مرتکب جنایت

شده بودند سو گند خود را نگاه میداشتند.

سابقاً اگر کسی جان خود را برای شاه بخطر می انداخت یا شهر و مردمی را مطیع میکرد یا کار خوبی انجام میداد او را پادشاه میدادند ولی امروز دیگر چنین نیست و پارسیها، پارسیهای سابق نیستند. امروز نه فقط مردم جانی را بزندان انداخته و مجبور می کنند که بازر مجازات خود را بخرند، بلکه با مردم بیگناه که برخلاف عدالت بزندان افتاده اند نیز چنین رفتار می کنند، امروز مردم به حکومت اطمینان ندارند. کسی نمیخواهد با دشمن جنگ کند و نمیخواهد در لشکر شاه داخل گردد. بر اثر این انحطاط هرملتی که با پارس در جنگ باشد میتواند بدون آنکه تیری را سازد در خاک آن کشور بتاخت و تار بردارد.

در سابق پارسیها قانونی داشتند که اجازه نمی دادند آب دهان یا بینی اندارند جهت این قانون آن نبود که خواسته باشند رطوبتی را در بدن ذخیره کنند، بلکه برای آن بود که بدن را با کار و عرق قوی سازند.

راست است که قانون نیفکندن آب دهان و بینی را حفظ کرده اند ولی عشق کار را فاقد شده اند.

سابقاً بر حسب قانونی دیگر می بایست روزی فقط یکبار غذا صرف کنند، و همه روز را بکار و ورزش بپردازند. حالا هم یکبار غذا صرف میکنند ولی با اشخاصی که زودتر از همه غذا میخورند، سر سفره می نشینند و با کسانی که دیرتر از همه میخوابند از سر سفره بر میخیزند.

پیشتر رسم چنان بود که کسی ظرف شرب را (ظاهراً مقصود کوزه می است) بسر سفره نیاورد، زیرا عقیده داشتند که زیاد آشامیدن به تن و جان زیان میرساند، اکنون هم این رسم برقرار است ولی بقدری می آشامند که بجای آنکه ظرف را نزد آنان آرند؛ آنان را بطرف ظرف میبرند زیرا نمیتوانند پهای بایستند.

سابقاً رسم چنان بود که در هنگام حرکت و هلاک عام چیزی نخورند و نیاشامند.

اکنون هم این قاعده برقرار است ولی منزلتهایی که طی میکنند بقدر کوتاه

است که این ممنوعیت در ایشان مؤثر نیست .

سابقاً بقدری زود بزود بشکار میرفتند که این ورزش مرد واسب را خسته و ورزیده میکرد ، ولی از هنگامیکه اردشیر و همراهانش میگسار شده اند ، از شکار صرف نظر کرده اند و اگر کسی بعاتد سابق با سواران خود به شکار برود مورد بعض همگنان خود میشود ، زیرا نمیخواهند او از آنان بهتر باشد .

رسم تربیت فرزندان دربار همچنان برقرار است ولی در آموختن اسب سواری به آنان اهمال می کنند ، زیرا جایی نیست که آنان هنرمندی خود را نشان دهند . در سابق عادت بود که کودکان را در محکمہ حاضر می کردند تا محاکمات را گوش کنند و باداد گستری از کودکی آشنا شوند ، این عادت اکنون منسوخ است و آنان بخوبی میدانند که غلبه و برد با کسی است که بیشتر پول میدهد . سابقاً به کودکان خاصیت گیاهها را می آموختند تا از زیان و سود آنها آگاه گردند ، حالاهم گیاه شناسی مرسوم است ولی برای اینکه بیشتر بتوانند زیان برسانند (واز گیاههای زهر آگین استفاده کنند)

امروز پارسی ها مانند مادی ها مردمانی تن آسوتن پرور شده اند ، حتی بعضی از آنان میخواهند که پایه های تخت خوابهای نرم آنان برقالیها باشد تا مقامت کف اطاق را نرم تر حس کنند . از نظر تجمل هر روز بر اسباب سفره و میز غذایی افزایند در زمستان تنها اکتفا نمی کنند که سرو بدن و پاها را بپوشانند بلکه دستکشهایی از پوستهای ضخیم بردست می کنند تا خود را از شدت سرما نگاه دارند آنان در تابستان اکتفا به سایه درختان و تخته سنگها نمی کنند بلکه از چترهای آفتاب و سایبانها استفاده می نمایند .

سابقاً رسم چنان بود که پارسی ها پیاده در جاده ها حرکت نکنند ، مقصود از آن این بود که آنان سوار کاران خوبی باشند ولی امروز بر روی اسبان قالی می اندازند تا جای نشستن آنان نرم باشد .

سابقاً رسم این بود که پارسیان سوارانی تربیت میکردند که برای جنگ جزء قشون شوند و آنان سلاح بر گرفته بجنگ میرفتند . ولی امروز اینطور نیست ،

بجای ایشان در بان ، نانو ، آشپز ، آبدار ، حمامی ، پیشخدمت داوطلب خدمت نظام میشوند و حقوق می گیرند و بی مصرف می گردند .

امروز پارسیان برخلاف سابق که از نزدیک می جنگیدند از دور جنگ می کنند و از جدال نزدیک احتراز دارند ، ارا به های جنگی داس دار که در پیش بسیار متداول بود کمتر در جنگ های بکار میرود . جنگاوران لشکرایشان ، سپاهیان مزدوریونانی هستند ، خود ایرانیان از جنگ بایونانیان پرهیز مینمایند .

پارسیان امروز احترامشان نسبت به مقدسات مذهبی و پدر و مادر و انصافشان درباره یکدیگر و مردم کمتر از پیش است .

باز گزنفون در کوروشنامه میگوید : ایرانیان تربیت شده بر سر سفره هیجان و هوسناکی از خود نشان نمیدادند بلکه چنان خود را حفظ میکردند که گویی اصلا بر سر سفره ننشسته اند ، همانطور که سوارکاران خونسردی خود را از دست نمیدهند . بر سر سفره از مطالبی پرسش میکردند که دیگران سؤال از آنها را دوست داشتند و در موضوعاتی شوخطبعی نشان میدادند که این شوخطبعی مطبوع دیگران بود . در مسخرگیهای خود همواره از هرا هانت و دشنام بیکدیگر خودداری میکردند . باز گزنفون میگوید : ایرانیان به فرزندان خود تقوی و فضیلت می آموختند همچنان که دیگران به آنان خواندن و نوشتن یاد میدادند .

در قوانین ایران بیش از هر چیز کوشش میشد که افرادی تربیت کنند که آنان را پیش از دست یا زیدن به کارهای ننگین و شرارت آمیز مانع شوند . برای تربیت جوانان جای مخصوصی بنام جایگاه آزادی داشتند که در کنار کاخ شاهی ساخته شده بود . برای اینکه هیاهو و غوغای مردم مایه پریشان شدن نظم و ترتیب آنان نشود ، فروشندگان و بازرگانان را در آنجا راه نبود . این جایگاه به چهار قسمت میشد :

قسمت اول مخصوص کودکان ، قسمت دوم مخصوص نوجوانان ، قسمت سوم مخصوص مردان کامل ، و قسمت چهارم مخصوص کسانی بود که سشنان از مرحله ای که بتوانند سلاح بر گیرند تجاوز کرده بود .

هريك از افراد اين گروهها طبق توانين در اين محل حاضر ميشدند :
كودكان و مردان كامل از سپيده دم ، و پير مردان از هر زمان كه دلشان بخواهد ،
نوجوانان جز آنان كه همسري برگزيده بودند ، هر شب سلاح بر كنار در نزديكي
كاخ ميخوابيدند .

چون پارسيها دوازده قبيله اند ، گروههاي سنين مختلف نيز دوازده رئيس دارند .
اداره كودكان با پير مرداني بود كه شايستگي صحيح تربيت آنان را داشتند .
كودكاني كه با جرمهاي : دله دزدی ، هتك ناموس ، شيادی ، افترا ، دروغ
گفتن ، آلوده ميشدند كيفر ميديدند .

به كودكان رسم اعتدال وقناعت رامی آموختند و نيز بايشان می آموختند كه
در تشنگي و گرسنگي بر خويشتن مسلط شوند . آنان غذای خویش را با خود می آورند
خوراك ايشان نان و تره تيزك بود ، و اگر تشنه ميشدند با كاسه اي كه همراه داشتند
آب می آشاميدند .

كودكان پارسي تا شانزده هفده سالگي تيراندازی و زوبين افكنی می آموختند .
پس از آن تا مدت ده سال به عنوان نوجوان ، شبها را در كنار بناهاي عمومي بسر
ميبردند تا هم از شهر محافظت كنند و هم به سختی و صبوری معتاد شوند .

پارسيها هنگامی كه به شكار ميرفتند ناهاري مختصر با خود بر مي داشتند و
دراثنای شكار ناشتایی نمي خوردند ، و از آن جهت چنين ميكردند كه اگر در جنگ
ضرورتی پيش آيد بتوانند روزه دار بمانند .

نوجوانان ده سال پس از كار آموزی در طبقه مردان كامل پذيرفته ميشدند و
تحت فرمان رؤسای خود بسر ميبردند تا هر جا كه وجود مردان نيرومند و خردمند
برای حفظ منابع عمومي لازم شود بخدمت گماشته شوند و به جنگ و ميدان نبرد
اعزام گردند . چون اشخاص به پنجاه سالگی برسند در طبقه اي وارد ميشوند كه
ايرانيان آنان را قديميان گويند . قداما ديگر ب جنگ بيرون از كشور نمي روند و
در شهرهاي خود مي مانند و به داوري در اختلافات عمومي مشغول ميشوند ، حكم اعدام
را ايشان مي دهند و كارمندان را هم ايشان بر ميگزینند (اينان در حقيقت برگزيده گان

طبقات اجتماع بودند). مردم ماد چشمان رنگشده و سرمه کشیده و چهره آراسته و کلاهگیس دارند ولباده‌های ارغوانی رنگ و قبا‌های آستیندار با گردن‌بند و بازوبند میپوشند. ولی پارسیها لباسهای ساده‌تر و زندگی قانعانه‌تری دارند . بعضی از نوشته‌های گزنفون در کورشنامه درباره سایر اخلان ایرانیان از این قرار است :

کوروش بنا بر رسم ایرانیان ستایش خداوند و نیایش خورشید و فرشتگان را بر فراز کوه بجای می‌آورد .

ایرانیانی که درپارس زندگی میکردند لباس ساده‌ای میپوشیدند و در برابر گرسنگی و تشنگی و بلا یا از خود مقاومت نشان میدادند . در ایران برای عروسی از والدین خود اجازه میگیرند .

کوروش گفته است : ایرانیان صفات نیک خود را باتمام ثروت شام و آشور برابر نمی‌کنند .

هراکلیدس پنتی کوس Heraclides Ponticus در گذشته ۳۸۸-۳۸۷ پیش از میلاد مینویسد :

کسانیکه مانند پارسیها و مادیهادارای زندگانی مجلل هستند و بعیش و عشرت میگذرانند ، دارای ضمیر روشن و وجدان پاک نیز می‌باشند زیرا آنان بیش از دیگران لذت خوشی را چشیده و قدر آن را میدانند .

دینون: مورخ یونانی معاصر فیلیپ مقدونی (۳۵۹-۳۳۶ ق.م) نوشته: پارسیها و مادیها و مغان در هوای آزاد و فضای باز پرستش خدای را بجای می‌آوردند .

بازوی نوشته که: در دربارشاهی چنین فرمان رفته بود که هیچگونه پارچه‌هایی که بافت کشور بیگانه است نباید بر روی میز شاهنشاه باشد

استرابون: جغرافی‌دان عهد قدیم از مردم پنت که از ۴۰ ق.م تا ۴۰ سال بعد از میلاد میزیست درباره اخلاقی مردم ایران در دوره هخامنشی چنین مینویسد: کثیر نافرمانی در ایران این است که سرودست نافرمان را بریده بدنش را

بدور میاندازند.

ایرانیان زنان متعدد میگیرند وبا وجود این زنان غیر عقدی بسیار دارند. منظورشان از تعدد زوجات داشتن فرزندان است. موقع زناشویی در آغاز بهار است داماد تمام روز را از خوردن غذا خودداری میکند ولی پیش از آنکه داخل اطاق زفاف شود قدری میوه یا مغز استخوان شتر میخورد. به پسران از پنج تا بیست و چهار سالگی میآموزند که تیر و زوبین اندازند، براسب سوار شوند و راست بگویند و بیان آنان مردمی پاکدامن و درستکارند. اینان داستانهای سودمند برای نوباوگان میگویند و کارنامه و شرح احوال پهلوانان گذشته را بانوای موسیقی یا بدون آن برای ایشان نقل میکنند غذای روزانه جوانان پس از ورزش نان و نان شیرینی و نمک و عسلی است که می‌پزند یا می‌جوشانند، برای آشامیدن آب مینوشند.

ترتیب شکار کردن چنین است که از پشت اسب زوبین به رای شکار پرتاب می‌کنند یا تیر از کمان و یا سنگ از فلاخن می‌اندازند، عصر کار جوانان نشانیدن درختان، بریدن ریشه‌ها، تدارک اسلحه و شکار است. جوانان نباید حیواناتی را که شکار کرده‌اند بخورند بلکه باید آن را بخانه برند. شاه برای برندگان مسابقه در دویدن و نیز برندگان در پنج مسابقه جایز میدهد.

جوانان زینت آلاتی از طلا که درخشان است بکار می‌برند. ایرانیان مردگان خود را عاری از زینت دفن می‌کنند و هیچگاه اجساد را نمی‌سوزانند.

مدت خدمت جوانان از سواره یا پیاده از بیست تا پنجاه سالگی است. اسلحه آنان سپری لوزی شکل و ترکش و تیر و شمشیر کوتاه است. بر سر کلاه‌های دارند که شبیه به برج است و زره‌ایشان از حلقه‌های آهنین ساخته شده است. جامه سرداران عبارتست از: زیرشلواری سه تکه‌ای، کمرچین دو تکه‌ای که دامنش تازانو میرسد، زیرپوش سفید و جامه رو برنگهای گوناگون.

جامه تابستانی ارغوانی یا بنفش است و جامه‌های زمستانی از رنگهای مختلف. دستارها مانند دستارمغان است و کفش‌هایشان گود است. بیشتر مردم قبایی میپوشند که دامنش نصف ساق پارا میگیرد و بارچه‌ای از کتان بدور سر می‌پیچند.

هر کس کمان و فلاخن دارد. ایرانیان روی میزهای غذا اقسام حیوانات را درسته می‌چینند، بسترها و جامها و سایر اشیاء از زر و سیم می‌درخشند. مراسم دفن چنین است که مرده را پیش آنکه بخاک بپارند موم میمالند. مردگان مغان را تا وقتی که پرنده‌گان ندریده‌اند نمیتوان دفن کرد. رسم مغان چنین است که حتی با مادر خود ازدواج میکنند! پارسیان در زندگانی خود میانه روند ولی پادشاهان و شاهزادگان در عیش و نوش غوطه‌ورند. آنان گندم را از آسوس Assos واقع در اولی، Eoli شراب را از حلب، آب را از رود اولائوس Eulaeus (کرخه یا کارون) می‌آورند زیرا يك کوتیلس Cotyles (معادل بیست و هفت صدم لیتر) آتیکی، این آب در خم سبکتر از همان مقدار هر آب دیگری است.

در آناطولی آتشکده‌های عجیبی است که آنها را پیروتیس Pyrothees (فردوس) مینامند، در وسط آن محراب ستایش است که بر آن خاکستر زیاده ریخته شده و مغان آتش دائمی را در آن نگاه میدارند. هر روز ایشان در آتشکده رفته و قریب یکساعت ستایش خود را در برابر آتش بجای می‌آورند، و چند دسته چوب بدست گرفته و کلاه نم‌دی بر سر دارند که از دو طرف صورت و لب و دهان را می‌پوشاند.

اخلاق ایرانیان در عصر اشکانی

استرابون مینویسد: در زمان اشکانیان ازدواج بامحارم یعنی اقربای نزدیک که اصطلاح آن Xvatakdas خوانده میشده، کاری پسندیده بوده است. زنان پارتی از مردان در حجاب بودند و اندرونی بزرگان پارتی از بیرونی مجزا بود و زنان در زندگانی خارج از منزل مردان دخالت نمیکردند. بطور کلی مقام زنان نزد پارتی‌ها پست‌تر از مقام آنان نزد مادیه و پارسی‌ها بوده است. در این دوره برخلاف دوره هخامنشی نفوذ حرمسرا و خواجیه‌سرایان در امور درباری و دولتی هیچ دیده نمیشود.

پارتی‌ها با اسیران خوش رفتار بودند و پناهندگان بخود را با آغوش باز میپذیرفتند و عهد و پیمان خود را نگه میداشتند.

استرابون مینویسد که شاه همواره بر سفره پائین‌تر از مادر خود می‌نشست باز استرابون مینویسد که: ایرانیان اگر، قسمتی از بدنشان از لباس خارج باشد آنرا بیشرمی میدانند و آنان همواره مایل هستند که لباسی بپوشند که سرپای آنان را فرا گیرد.

پلوت شاعر رومی (دو قرن، ق.م) در حق ایرانیان گفته: در عمل بنده و اسیرند، در قول و حرف آزاد.

فلاویوس یوسیفوس مورخ یهودی ۱۰۱-۳۷ میلادی، مینویسد: در بین پارتها رسمی هست که در هنگام بستن پیمان بیکدیگر دست میدهند و آنان بسیار به نگاهداری پیمان و عهد خود پای بندند.

پلوتارک مینویسد: پارتیها گیسوان را بر سمسکاها بلند و ژولیده می‌گذاشتند.

اخلاق ایرانیان در عصر ساسانی

آمین مارسلن مورخ یونانی (۳۳۰-۴۰۰م) درباره اخلاق ایرانیان مینویسد: ایرانیان اسراف در خوراک را روا نمیدارند و بجز خوراک بزرگان و درباریان که در وقت مقرر صرف میشود، دیگر مردم هر گاه میل دارند غذا میخورند و هرگز بیش از اندازه صرف نمی‌کنند. و نیز مینویسد: ایرانیان همانسان که از بیماری طاعون حذر می‌کنند از شرب مسکرات زیاد نیز میپرهیزند. ایرانیان در هنگام غذا خوردن هرگز سخن نمیگویند، و دست بخوراک یکدیگر نزده، باطراف نمی‌نگرند. و باز مینویسد: ایرانیان بسیار تسلط بر نفس دارند و همواره میکوشند هر گونه بدی و زشتی را از خود دور سازند. در ایران برای پیمان شکن کیفرهای سخت معین شده است.

باز آمین مارسلن در وصف ایرانیان مینویسد: ایرانیان تقریباً تمام کشیده قامت هستند رنگشان زیتونی یا تیره است. نگاهشان تیز و شبیه به نگاه بز-اله، ابرویشان قوسی است در وسط پیشانی بهم می‌پیوندند. ریششان مورد مواظبت مخصوصی است و موهای بلند و مجمعی دارند. بسی نهایت محتاط و سوء ظنی هستند بطوریکه

از ترس مسموم شدن و جادو وقتی در خارج از کشور خود، در خاک دشمن هستند حتی از میوه درختان هم نمیخورند. عموماً دستبند و گردن بند طلا دارند و با احجار کریمه و قیمتی و مخصوصاً مروارید خود را می آرایند.

مدام شمشیر بر کمر دارند و حتی در مجالس میهمانی و جشن نیز آنرا باز نمی کنند. خیلی پرگو و خودستا هستند، سخت گیر و دژم هستند، چه در موقع کامکاری و چه در اوقات مصیبت همیشه لفظ تهدید و تخویف بر لب دارند. مکار و متکبر و بی رحمند راه رفتنشان خیلی سنگین و موقر و طبیعی و روان است. بهترین جنگجویان دنیا هستند ولی در کار جنگ خدعه و مهارتشان بیشتر از شجاعتشان است. در جنگ دور دور یعنی جنگ باتیر و کمان کسی حریفشان نمیشود. رویهمرفته دلیر و گستاخند و خستگی را باسانی تحمل می کنند. نسبت به غلامان و زیردستان و مردم فرودست باستبداد رفتار می کنند و خود را مالک و صاحب اختیار جان و مال آنان میدانند. نوکران و گماشتگان حق ندارند در حضور آنان لب سخن بگشایند. در عیش و نوش وزن بارگی حد و اندازه نمی شناسند. بزرگان شان عمر خود را بسواری و شمشیر بازی و جنگ و شکار و نشست و برخاست با زنان میگذرانند.

پروکپ Procope (پرو کوپیوس) قیصری بیزانسی در اواخر قرن پنجم میلادی مینویسد :

ایرانیان قانونی وضع کرده اند که وقتی در سرزمین بیگانه به جنگ مشغولند هرگز بتعاقب دشمن نپردازند، و هر چند دشمن را به قهر و غلبه شکست داده باشند در پی او بداخل کشور بیگانه نروند. قاعده و رسم ایرانیان آن بود که هرگز کسی را از طبقات عامه پادشاهی بر نمیگزیدند جز آنگاه که خانواده شاهی یکباره منقرض شده باشد.

طبق قانون و رسمی که در ایران است، هیچ شخص ناقص الاغصایی نمیتواند پادشاهی برسد ایرانیان از حیث رسوم و آداب مردمی عجیب هستند و در مراعات قوانین روزمره بسیار دقیق و سخت گیرند، قوانین و نظامات ایشان بقدری سخت و دشوار است که از قوه تحمل دیگران خارج است و هیچکس نمیتواند کاملاً بر طبق رسوم و آداب

ایشان رفتار کند.

بازپرو کب مینویسد: پادشاهان ساسانی نام اشخاصی را که خدمات شایانی به کشور کرده اند در سنگنبشته های خود مینویسند.

در اخلاق شاهنشاهان ساسانی بنا به کتاب التاج و تواریخ عرب .

بار یافتن به پیشگاه شاهنشاه : در کتاب التاج منسوب به جاحظ آمده است که هر که به پیشگاه شاهنشاهان بار مییافت میبایستی دوازده سال بایستد ، اگر شاه او را بخواند سه گام یا بیشتر پیش رود و مراسم احترام بجای آورد و سر بر زیر افکند ، اگر شاه ساکت ماند بدون سخنی باز گردد . اگر شاه باو اجازه نشستن دهد ، بزانو در آید یا دوزانو بنشیند و بسخنان شاه گوش فرادهد . و چون شاه از سخن گفتن باز ایستد برخیزد و بی آنکه پشت به شاه کند عقب رود و درنگ کردن در حضور او را بدرازا نکشاند .

در همخوان شدن با شاه : در حضور شاه نباید زیاده روی در خوردن غذا کرد . اگر شاه خوراکی در پیش کسی گذارد او باید بداند که جز اندکی از آن نباید بخورد و از خوردن همه آن پرهیزد

گویند در روزگار شاهپور ذوالاكتاف موبد موبدان در گذشت و موبدی را از مردم استخر برای جانشینی او معرفی کردند . شاهنشاه خواست او را بیازماید و بر سر خوان دعوت کرد ، مرغی پیش کشیده آن را دو نیم کرد و نیمی از آن را برای خود و نیمی دیگر را پیش او نهاد . موبد هنوز شاه نیمه خود را نخورده بود که آن نیمه دیگر را تمام کرد و بخورد خوراك دیگر پرداخت . پس از برچیده شدن خوان ، شاهنشاه گفت: بشهر خود باز گرد زیرا نیاکان ما گفته اند هر که در پیشگاه شاهان به خوراك از ورزد چنین کسی به خواسته و مال مردم آزمند تر خواهد بود .

بر سرفره پادشاه خوراك شاه و میهمان او یکسان بود و شاه از تناول خوراك خاص و محروم کردن میهمان از آن احتراز داشت .

درباریان و ندیمان که همخوان شاه میشدند نمی بایستی در حضور او دست خود را بشویند .

شاه میبایستی بر سر سفره خوشرویی کند تا مهمان بتواند بآزادگی دست بر خوان برد .

از حقوق پادشاه این بود که چون دست از خوان می کشید، مهمانان نیز دست از خوان میکشیدند و از پیش او بر می خاستند و به کناری میرفتند تا مزاحم رفتن شاه به حرم یا بکار دیگر نشوود . دستمال سر سفره پادشاه همیشه شسته و پاک بود و پیوسته دستمال آلوده را عوض کرده و بجای آن دستمال شسته می گذاشتند .

واج گرفتن یا زمزمه کردن بر خوان

پادشاهان ساسانی هنگامیکه خوان گسترده میشد بر آن واج میگرفتند یعنی ورد و دعایی را زمزمه میکردند و تا خوان برداشته میشد هیچکس لب به سخن نمیگشود و اگر پادشاه ناچار از سخن گفتن میشد با جنباندن چشم و ابرو یا با حرکت دست مقصود خود را ادامیکرد گویند در هنگام خوردن غذا نباید سخن گفت تا طبیعت بهره خود را از خوراک برگیرد و قن بر اثر غذایی که بآن میرسد اصلاح شود .

در آیین همنشینی با پادشاهان . ندیم شاه حق نداشت مقدار شرابی که مینوشد خود اختیار کند زیرا ممکن بود که مست شود و از ادب خارج گردد . کسی که در حضور پادشاه است جز برای قضای حاجت حق ندارد از مجلس شاه بیرون رود و اگر بخواهد برای قضای حاجت برود لازم است که بر شاه نظر افکند ، اگر شاه خاموش ماند ، از جای برخیزد و بایستد و باو نگاه کند ، تا اگر شاه بسویش نگریست به قضای حاجت برود و چون باز گردد باید همچنان در حضور شاه بایستد ، تا شاه با اشاره باو اجازت نشستن دهد ، آنگاه باید دو زانو نشیند و یا بزانو در آید ، تا چون دیگر باره شاه باو نظر افکند دلیل آن باشد که شاه بر نشستن او اجازت فرموده است .

چگونگی جای گرفتن مردمان در مجلس شاه . اردشیر مردم را بر چهار طبقه کرده بود از اینقرار :

طبقه اول - شاهزادگان و اسواران

طبقه دوم - موبدان و هیربدان و مغان

طبقه سوم- پزشکان و دبیران و اخترشناسان
 طبقه چهارم- دهگانان و کشاورزان و پیشه‌وران
 دسته‌یی که در پیشگاه شاه در برابر شاهزادگان و اسواران قرار می‌گرفتند عبارت بودند از نوازندگان و خنیاگران ماهر و درجه اول .
 دسته‌یی که در برابر موبدان و هیربدان قرار می‌گرفتند طبقه دوم از سازندگان و خنیاگران بودند .

دسته‌یی که در برابر طبقه سوم یعنی دبیران قرار می‌گرفتند طبقه سوم خنیا-
 گران یعنی دلک‌ها و مسخره‌گان بودند و آنان عبارت از سنج‌زنان و نی‌زن‌ها و طنبور
 زن‌ها بودند . عادت بر این جاری بود که نی‌زن ماهر هر جز برای آواز خوان ماهر
 نمی‌زد . بسیار کم اتفاق می‌افتاد که پادشاهان ایران امر کنند که نی‌زنی جز برای
 خواننده‌یی در طبقه خود بنوازد ، زیرا مرسوم نبود که کسی را از طبقه‌یی پست‌تر
 به طبقه بالاتر برند . ولی گاه میشد که مستی بر شاه غالب می‌گشت و او را از حال
 طبیعی خارج مینمود و ممکن بود در آن حال دستور دهد که نی‌زنی از طبقه دوم یا
 سوم ، با خواننده‌یی از طبقه اول نی‌بزند ، اما خود نی‌زن نمی‌پذیرفت و شاید بجایی
 میرسید که پیشخدمت‌ها با بادزن و مگس‌پران او را می‌زدند ، اما عذرش این بود که
 بآنان میگفت :

«اگر من بدستور پادشاه نی‌نمیزنم میدانم وقتی بخود آید از اینکه من بمرتبه
 و طبقه خود مقید بوده‌ام از من راضی و خشنود خواهد بود» . این رسم تازمان بهرام
 گور برقرار بود ، ولی بهرام مقام طبقه بزرگان و موبدان را همچنان حفظ کرد
 اما دودسته از ندما و خنیاگران و رامشگران را مساوی کرد ، و هر کس موجب شادی
 و خرمی او میشد اگر چه پائین‌تر بود پادشاه میداد و بالاترین طبقه میرسانید ، و کسانی
 که از دستور اوسریچی می‌کردند به طبقه و مرتبه نازل‌تر تنزل میداد .

پاداهان از ندیمان و اهل مجلس در پرده بودند

پادشاهان ایران از روزگار اردشیر بابکان تازمان یزدگرد سوم در پس پرده
 قرار می‌گرفتند . فاصله میان شاه با طبقه اول بیست ذراع (ده گز) بود زیرا پرده تا

شاه ده ذراع (۵ گز) فاصله داشت :

پرده دار شاه یکی از اسواران (اساوره) بود که او را «خرم باش» (یعنی شاد باش) می نامیدند. و اگر این مرد در میگذشت یکی دیگر از اساوره بجای او می نشست. هر گاه شاه بارعام میداد خرم باش کسی را میفرمود که بر فراز جای بلندی بر آید و بیانگ بلند بگوید : «ای زبان سر خود نگاهدار، زیرا تو امروز در محضر شاهنشاه هستی». به محض آنکه پرده تکان میخورد ، پرده دار وارد میشد و هر دستوری که می یافت اجرا میکرد، و میگفت ای فلان: تو چنین کن و تو چنان آواز بخوان. همه اهل مجلس سر بیزیر افکنده بی حرکت و خاموش می ایستادند و منتظر دستور شاه می ماندند. اردوان آخر آیین نهاده بود که پیش از رسمی شدن مراسم شرفیابی در حضور شاه ارباب حاجات بایستی حاجت خود را بر نامه یی نوشته بحضور شاهانه تقدیم دارند تا شاه بخواند و اگر او را ذیحق میدانند حاجت او روا سازد.

این رسم تازمان بهرام گور باقی بود و ی بفرمود: چون دیدید که سرخوش شدم و بهزل و شوخی پرداختم حاجات خود از من بخواهید. در آن حال خرم باش نامه های مردم را می گرفت شاه فرمان میداد که حاجت آنان را بر آورند. ولی اگر کسی درخواستی می کرد که حق آن را نداشت یا از میانه روی تجاوز میکرد حاجت او بر آورده نمیشد. تقلید کردن از جامه پوشی و رفتار و کردار پادشاه ممنوع بود و پادشاهان همواره میخواستند که اعمال و رفتار آنان خاص خود آنان باشد. مثلاً اردشیر بابکان هر وقت تاج بر سر مینهاد ، هیچکس از اهل کشور به تقلید از او حق نداشت حتی شاخه درخت و برگ ریحانی بر سر گذارد. اگر انگشتری بردست میکرد بر مردم کشور حرام بود مانند نگین آن و یا شبیه بآن را در دست کنند. چون پادشاه بسوی اهل مجلس نظر می افکند و اجازه نشستن می داد نمی بایستی یکباره همه بنشینند بلکه باید طبقه اول بنشینند و سپس سایر طبقات به نوبت و ترتیب.

از حقوق پادشاه آن بود که هیچ شخصی خواه بزرگ یا خرد نبایستی آنچنان به شاه نزدیک شود که جامه اش به جامه پادشاه خورد. دیگر آنکه اگر شاه با کسی سخن میگفت میبایستی با تمام حواس به فرمایشات ملوکانه گوش فرادهد و متوجه اطراف

خود نباشد .

مجلس شاه در نبودن وی نیز محترم بود و اگر در غیبت شاه در آن مجلس از کسی خلاف ادبی سر میزد مورد مواخذه قرار می گرفت. از آداب مجلس آن بود که هیچگاه آنان را بنام ایشان در حضورشان نمی خواندند.

بازی باشاه . ندیمان و ملازمان در بازی شطرنج و برد و باخت و چوگان بازی باشاه یکسان بودند و باید بازی را مانند دوفرد متساوی الحقوق و عادی تا پایان با یکدیگر ادامه میدادند.

آورده اند که شاهپور بایکی از ندیمان شطرنج بر سر دلبخواه بازی میکرد آن ندیم از شاهپور بازی را برد، شاهپور از او پرسید دلبخواه تو چیست؟ گفت دلبخواه من آنست که بر شاه سوار شوم و تا بدروازه قصر که مردم داخل میشوند برسم. شاهپور از کار خود پشیمان شده گفت راستی چقدر درباره تو در اشتباه بودم، چیز دیگر بخواه، ندیم گفت:

جز آنچه بر زبانم جاری شد نخواهم.

شاهپور ناچار بر خاست و نقابی بر روی افکند، و خم شد تا آن مرد بر او سوار شود اما ناگهان عقیده آن مرد تغییر کرد و از سوار شدن بر پشت شاه خودداری کرد. **آیین همراگی باشاه :** بایستی بزرگان کشور که همراه کاب باشاه میشدند اسب خود را قبلا به ستوربان سالار نشان میدادند تا اسب او را می آزمود. پس یکایک اسبها را می آزمودند و هر کدام می پسندید آن بزرگان سوار آنها میشدند. اسب همراه کاب شاه نمی بایستی سرگین یا آب اندازد و یا شیهه بکشد و نایستی بکوشد که با اسب شاه همعنان شود.

آورده اند که موبد موبدان با قباد اسب میراند، ناگاه اسب موبد سرگین انداخت قباد ملتفت شد و موبد موبدان سخت ناراحت گشت. قباد در بین سخن از موبد موبدان پرسید: نخستین چیزی که نشانه سبکی خرد آدمی میشود چیست؟ موبد پاسخ داد آنست که در آنشب که بامداد آن بایستی باشاهنشاه همراه کاب شود اسب خود را تیمار کند و گاه وجود دهد. قباد گفت تو مرد خردمندی هستی و توانستی

عمل اسبت را با بیان خود جبران کنی

امتیازات پادشاه: امتیازات پادشاه آن بود که در روز خون گرفتن (حجامت)، ورگ زدن و دو نوشیدن او، هیچکس از خواص و عوام پایتخت حق نداشت بدین کارها اقدام کند. گفته اند که خسرو انوشیروان بیشتر اوقات در روزهای دوشنبه خون می گرفت، و جارجی شاهی هر بامداد روز دوشنبه جار می زد که ای مردم فرمانبردار بیاد داشته باشید که امروز خون نگیرید، وای حجامتگران امروز دست از کار بکشید و بنان خود و شستن جامه بپردازید.

رازداری: پادشاه راز خود را از نزدیکان خویش حتی پدر و مادر و برادر و همسرش می پوشانید. خسرو پرویز بزرگان کشور را بر رازداری می آزمود. کسیکه راز او را فاش می ساخت اگر از ندیمان بود دستور میداد او را در بارگاه راه ندهند، و اگر از دبیران بود ویران کار می انداخت، اگر از هیربدان بود او را از مقام خود خلع میکرد.

پادشاه کسانی را که به حرم او قصد خیانت کردند سخت مورد کفر قرار میداد و او را رسوا می ساخت طریق رسوا کردن آن بود که گناه او را بی کم و کاست می نوشتند و بر سر چوبدستی که آنرا **عصای زناکاران** می خواندند نصب مینمودند و بدورترین نقاط مرزی تبعید میکردند، شاه دستور میداد که آن عصا با آن نامه اعمال همراه باشد تا هر که او را به بیند و آن نوشته را بخواند از وی دوری گیرند.

چشم پوشی از لغزشهای خرد: از اخلاق ملوک ساسانی آن بود که از لغزشهای خرد چشم پوشی میکردند.

آورده اند که در یکی از روزهای مهرگان یا نوروز بارعام داده خوانهای طعام گسترده بودند.

انوشیروان در جایی بود که همگان را میدید، مشاهده کرد که یکی از حاضران جامی زرین برگرفت و در آستین قبا پنهان کرد. پس اراند کی شرابدار شاهی فریاد بر آورد که جامی زرین گم شده و هیچکس نباید از سرای بیرون رود، خسرو انوشیروان او را گفت که متعرض مردم مشو بگذار بروند، گفت شاه جامی زرین را ربوده اند!

انوشیروان گفت راست میگوی ولی کسی که آن را برده باز نهد و کسی که او را دیده است راز او را فاش نکند.

نشان مرخص کردن شاه باریافتگان را: پادشاهان هر گاه در مجلس خمیازه می کشیدند و یا پاهای خود را دراز میکردند یا کاری میکردند که نشان خستگی ایشان بود، حاضران ملتفت شده اجازه مرخصی گرفته و از مجلس برمیخواستند. گویند اردشیر بابکان هر گاه تمدد اعصاب میکرد هر کس در مجلس شب نشینی او بود برمیخواست.

اردوان آخر اشکانی برای شب نشینی ساعات معینی داشت چون سپری میشد، غلام کفش او را درپیش میآورد و حاضران برمیخواستند.

یزد گرد اول (بزهکار) چون میگفت «شب بشد» یعنی شب گذشت حاضران مرخص میشدند. بهرام گور چون میگفت «خرم خفتار» یعنی خوابنده خرم باشد، شب نشینان برمیخواستند.

قباد چون سربسوی آسمان میکرد شب نشینان برمیخواستند. شاپور چون میگفت «ای آدمی ترا بس» شب نشینان برمیخواستند. انوشیروان چون می گفت «چشم شما روشن» شب نشینان برمیخواستند.

آیین فرستادن سفیر: رسم پادشاهان ایران آن بود که چون میخواستند سفیری بدر بار یکی از پادشاهان بفرستند او را می آزمودند. باین ترتیب که او را مأهـور می ساختند که پیامی به یکی از بزرگان یا خواص پادشاه ببرد و با او جاسوسی میفرستادند تا حاضر باشد و پیام او بشنود و سخنانش را بنویسد، چون مطابق دستور و از روی خردمندی پیام پادشاه را میگذازد، سپس او را بسوی دشمنی میفرستادند و باز جاسوسی بر او میگماردند که سخنانش از بر کند، و چون او را شایسته این کار میدیدند، او را به سفارت بدر بار پادشاهان میفرستادند.

اردشیر بابکان میگفت: «چه خونهای ناروایی که سفیر سبب ریختن آنها شده، و چه بسا سپاهها که شکسته شده و مال و آبرو بر اثر ناشایستگی یا خیانت یا دروغویی سفیر بباد رفته است» و باز میگفت: «بر پادشاه است که اگر سفیری بدر بار

پادشاهی فرستد، سفیر دیگری از دنبال او روانه کند و اگر بتواند دو سفیر را از يك راه نفرستد تا با هم دیدار نکنند و یکدیگر را نشناسند بهتر است، و باین شیوه بهتر میتواند از جعل نامه و خبر و تزویر سفیران ایمن باشد.

پادشاهان محل خفتن خود را مخفی میداشتند : زیرا میترسیدند کسی در خواب قصد جان آنان کند، گفته اند هیچگاه خوابگاه شبانه و نیمروز هیچکدام از پادشاهان ساسانی را کسی نمیدانست چنانکه گفته اند برای هر کدام از این پادشاهان مانند: اردشیر بابکان و شاپور و بهرام ویز گردوانوشیروان و خسرو پرویز، چهل بستر در چهل جای مختلف گسترده میشد، و هر کس بستری را میدید یقین می کرد که شاه امشب در این بستر میخوابد، اما ممکن بود که شاه در هیچکدام از آن خوابگاهها نباشد.

پادشاهان ایران میگفتند هیچکس جز پدر و مادر نباید از خوابگاه پادشاه آگاه باشد.

رفتار شاهزادگان با شاه: رفتار فرزندان شاه باید خود مانند رفتار بندگان با پادشاه بود و نباید جز با فرمان و اجازه شاه وارد شوند. ماداستان رفتار یزد گرد را با پسر خود بهرام در جاییکه بی اجازه وارد شده بود گفتیم (ركج ص ۱۲)

فرزند پادشاه حق نداشت خونی بریزد اگر چه قانون آن را رواداشته بود مگر اینکه شاه شخصاً او را بدان کار مأمور میکرد، و همچنین از تخطی به مال و جان و ناموس مردم ممنوع بود.

مواجب و وظیفه درباریان : هر يك از پادشاهان ساسانی برای هر کدام از خاصان و ملازمان خود وظیفه یی مقرر میکرد که برای تمام مخارج و نیازمندیهای او بطور متوسط کافی بود. اگر مثلاً در ماه ده هزار درم بسا و داده میشد و آن شخص دارای زمین و ملکی هم بود، شاه دستور میداد در هر سی روز برای مهمانداری و سایر مخارج ده هزار درم دیگر با و پرداخت شود. و او را میگفت حاصل ملك خود را برای روزگار پیری و ناتوانی خود پس انداز کن اما مخارج روزانه تو باید از دارایی خاص ما باشد.

بازدید پادشاهان از بزرگان: پادشاهان ساسانی را رسم چنان بود که بعضی از بزرگان را که میخواستند اورا سرافراز سازند بسرای وی رفته از او بازدید میکردند. این بازدید به چهار گونه روی میداد: یکی برای رفتن به میهمانی نزد او، دیگر برای عیادت از کسی که بیمار بود، دیگری برای تسلیت در مصیبتی که به او روی داده بود، و چهارم برای دادن افتخار به کسی که از او بازدید بعمل می آمد. بسا اوقات میشد که وزیری برای اینکه خود را به قدوم ملوکانه مباهی کرده باشد، خویشتن را به بیماری میزد و وانمود میکرد بیمار است و باین نیرنگ شاه را بخانه خود میکشاند و پادشاه از او عیادت میکرد. در روزگار اردشیر بابکان رسم چنین بود که هر گاه شاه از یکی از وزیران یا بزرگان برای افتخار بخشیدن بوی بازدید میکرد، ایرانیان تاریخ این دیدار را ضبط میکردند و آن واقعه را با نامه باطراف و اکناف خبر میدادند. هر گاه پادشاه از کسی برای سرافراز ساختن او بازدید میکرد، دیهها و زمینهای او از مالیات معاف میشد، واسبان و ستوران را داغ و نشان میگذاردند تا از بیگاری معاف باشند. و هر روز نایب رئیس شهربانی با سید سواد و یکصد پیاده بدر سرایش حاضر میشد و تا غروب آفتاب آنجا بود، تا چون سوار شود پیادگان از پیش و سواران از پس موکبش براه افتند. و هیچکس از خاصان و افراد خاندانش بر اثر جرم و جنایتی بازداشت نمیشدند. و پرداخت مالیات او آنقدر بتأخیر می افتاد تا خود بدون مطالبه دیوان بپردازد. و خودوی نخستین کسی بود که بحضور شاهنشاه بار می یافت و در طرف دست راست پادشاه می نشست.

پادشاهان ساسانی در بازدید از بزرگان هیچگاه هدایایی از قبیل کنیزك و غلام نمی پذیرفتند.

اما غالباً چون شاه در سرای آنان فرود می آمد برای او اسبی زیبا با زین و برگ زرین آماده میکردند و بهنگام بازگشت به حضور او تقدیم میکردند. این رسم تا زمان بهرام گور برقرار بود ولی چون وی به خوشگذرانی میلی وافر داشت در هنگام بازدید بوی کنیزك یا دختر کی را مشکر تقدیم میکردند.

پادشاهان جوایحی حال رعیت بودند: پادشاهان میکوشیدند که بر ازهای

پنهان و احوال رعیت خود آگاه گردند و هیچ پادشاه در این امر کوشا تر از اردشیر بابکان نبود .

درباره وی گفته اند که چون بامداد میشد آواز هرکاری که دوشینه بر سکنه پایتخت رفته بود توسط کار آگاهان خود آگاه میگشت . پس هرگاه لازم میآمد بهمترین یا کهرترین مردم می گفت تو دیشب چنین و چنان کردی ، او آنقدر از خصوصیات امور رعیت خود مطلع بود که بعضی معتقد بودند که فرشته ای از آسمان می آید و شاه را از امور پوشیده رعیت آگاه میسازد از اینجهت مردم از این پادشاه همواره در بیم و هراس بودند .

پادشاهان در هنگام مصائب . در جنگها و مصائب پادشاهان ساسانی از تجمل دست کشیده و به سادگی میپرداختند از جمله دستور میدادند خوانهایی که همه روزه گسترده میشد جمع شود و به خوان مختصری که برابر شاه گسترده میگشت و فقط سه تن بر آن می نشستند قناعت میکردند این سه تن عبارت از موبدان موبد ، و دبیر بدو اسواران سالار بودند . و برخوان جز نان و نمک و سرکه و تره چیزی نمی نهادند . شاه مختصری از آن بکار میبرد و دیگران نیز چنان میکردند . سپس نانبد (متصدی امور غذا) مقداری «بزماورد» که نوعی ساندویچ بود و از کره و تخم مرغ و گوشت بریان ترکیب میشد نزد پادشاه می آورد ، و چون لقمه ای از آن میخورد خوان برچیده میشد و شاه بکار جنگ و تدارك سپاه میپرداخت ، و تا آن مصیبت یا جنگ از میان برداشته نمیشد غذای پادشاه بهمین نحو بود که گفتیم . و چون خبرهای خوش می رسید و فتح نامه ها واصل می گشت خوانهای رنگین میگسترده و خطیبان بر می خاستند و به شاه شادباش میگفتند و شاه بارعام میداد و خنیاگران و راهشگران میخواندند و مینواختند .

آیین انتخاب ولیعهد : بنا به نوشته ابن مسکویه و نامه تنسر آیین انتخاب ولیعهد چنان بود که نام او را شاه در چهار صفحه نوشته و هر صفحه را در پاکتی سر به مهر به یکی از بزرگان کشور میداد ، چون شاه در میگذشت آن چهارتن که آن نامه های سر به مهر در نزد ایشان بود ، مهر از نامه بر میداشتند و در مجلسی آن نامه ها را

میخواندند و چون نامه‌ها بایکدیگر مطابقت میکرد نام ولیعهد معلوم میشد و او را پادشاهی برمیداشتند .

خوراك پادشاهان : در کاخ شاهنشاهان ساسانی انواع غذاهای لذیذ تهیه و طبخ میشد از جمله غذاهایی که برای ولاش (بلاش) مهیامیکردند ، یکی «خورش شاهی» نام داشت که مرکب بود از گوشت گرم و گوشت سرد ، و برنج خرده ، برگ معطر ، و مرغان دیگر ، از طعمه «خورش خراسانی» بود که از گوشت کباب شده بسیخ ، و گوشت پخته در دیگ ، و کره و شیر ترکیب می یافت . دیگر «خورش رومی» که گاه با شیر و شکر و گاه با تخم مرغ و عسل ، و گاه برنج با کره و شکر و شیر ساخته میشد . دیگر «خورش دهقانی» که عبارت بود از گوشت نمکسود ، و نارسود (گوشتی که در رب انار بخوابانند) ، تخم مرغ پخته .

در کتاب پهلوی خسرو کواتان وریدك (خسرو انوشیروان پسر قباد و غلامش) غلام اوریدك خوش آرزو در پاسخ خسرو انوشیروان بهترین غذاها را چنین می شمارد : از جمله گوشت بزغاله دوماهه است که شیر مادر و شیر ماده گسای خورده باشد ، مخصوصاً اگر باروغن زیتون پخته شود .

دیگر سینه گاو فر بهی که در «سپندپاك» آشی که با اسفناج و آرد و سرکه میساخته اند) پخته باشند ، و بعد آن را با شکر مصفی و طبرزد تناول کنند .

زیدك خوش آرزو از میان انواع ماکیان ، مرغی را نام میبرد که خوراكش شاهدانه و روغن زیتون باشد . این ماکیان پیش از کشته شدن باید ناشتا باشد ، بعد آن را پرکنده يك روز بپا و يك روز بگردن بیاویزند ، و سپس در شورايك (شورا به یعنی آب نمك) بپزند . پشت آن مرغ ، مخصوصاً آن قسمت که نزدیکتر بدم است لذیذترین قسمتهای آن است .

لذیذترین غذاهای سرد و بسیار مطبوع و خوشمزه ، خورشی است که از گوشت گورخر اهلی ، که ینجه و جو خورده باشد ساخته میشود . این گوشت را در ماست میخوابانند و انواع ادویه بر آن میپاشند . از غذاهای مطبوع قیمه‌های مختلف است که با گوشت خرگوش و سینه اسب و سمور و سرتندرو میسازند و بهترین نوع آن را

از گوشت آهوی ماده سترون پیه دار، که منجمد شده باشد میسازند .
 در تابستان ، لوزینه ، که با بادام ، گردو و غیره تهیه کنند و انواع شیرینی
 بسیار مطلوب است ، خاصه آن که بایه آهوی ماده در روغن گردو پخته شود .
 اما در زمستان باید نانهای که بادام و هل دارد ، تناول کرد . نیکوترین مربا برای
 لیموی خاردار (خارواترنك) و به و هلیله ، و گردو و زنجبیل چینی است . و بهترین
 میوه نار گیل است که باقند خورند ، و پسته گرگانی که در شورابك بوداده باشند
 و عدسی ، که با آب کامگك (آب کامه خورشی که از ماست و شیر تازه و اسپند و خمیر
 خشك و سرکه میساختند) و خرما ی هیرت (یعنی خرما ی حیره) که با گردو پر کرده ،
 باشند و هلوی ارمنی ، و بلوط و شاه بلوط که شکر آلود کنند .
 شاهدانه ... که در پیله بز کوهی سرخ شده باشد ، برای هضم سودمندترین
 غذاست . بهترین شراب ، می هرات ، و می مرورود ، و شراب بست ، و شراب سیب حلوان
 بخصوص شراب آشوری است .

پوشاك در ايران قديم

در باره لباس ایرانیان مطالبی از قول نویسندگان یونانی و عرب گفته آمد، در این فصل به تفصیل در پیرامون پوشاك مردم ایران در ایران قديم به بحث می پردازیم .

از لباس ایرانیان در عصر اوستایی اطلاعی نداریم و چون مردم آن عصر غالباً شبان و گله دار بوده اند از اینرو میتوان حدس زد که بایستی در آن دوره جامه ایشان از پوست گاو و گوسفند بوده باشد.

طرز جامه پارسیان رامیتوان از روی نقوش ایشان که در آثار تخت جمشید و بیستون آمده استنباط کرد. خصوصیات لباس ایشان از اینقرار بود :

۱ - قبای پارسی بلند و فراخ و پرچین بود و همین سبب میشد که در جنگها و شکار از چستی و چالاکی آنان بکاهد .

۲ - جامه ایشان آستینی بس گشاد داشت بطوریکه صورت شنلی را بخود گرفته بود . چنانکه در هنگام نبرد مجبور بودند آستین های فراخ یا نیم تنه شنلی شکل آن را بالازده و در دو سوی گردن خویش گرد آورند .

۳ - برش و دوخت جامه پارسی آنچنان بود که شخص نمیتوانست در هنگام سرما جز رداء ، بالا پوش دیگری از روی آن بپوشد ، یادرجنگ از روی آن زره و جوشن دربر کند .

۴ - پارسیان در زیر این لباس شلوار بلند نمی پوشیدند زیرا بلندی دامن قبا برای پوشاندن ساق پاها کافی بود ولی در هنگام نشستن براسب قبای ایشان مانع از سواری میشد و اگر دامن را بالامی زدند ، ران ها برهنه در برابر گزند و حربه دشمن

قرار می گرفت و اگر دامن رامی انداختند نشستن برزین اسب دشوار می گشت .

۵ - پارسیان دارای کلاهی بلند و ترك دار از نمود بودند و آن کلاه بسختی بر روی گیسوان انبوه و روغن مالیده پارسیان استوار می ماند .

این عیوب باعث شد که کورش بقول گزنقون بفکر آن افتاد که جامه پارسیان را تغییر دهد و جامه مادی را جایگزین آن سازد. ولی جامه پارسی بکلی از میان نرفت و آن جامه که نشان قومیت آنان بود در مراسم رسمی و تشریفات درباری بکار می رفت .

ولی جامه مادی چون لباسی سبکتر و عملی تر بود در مواقع شکار و جنگ مورد استعمال قرار می گرفت. گزنقون جامه کورش را در هنگامیکه در بابل به پرستشگاه می رفت چنین توصیف میکند :

« سپس کورش بیرون آمد و بر گردونه ای قرار گرفته بود، و تیاری نوک تیز بر سر و قبای شاهی نیم ارغوانی و نیم سفید بر تن و یک نیم شلواری (شلوار کوتاه) که رنگی تند داشت، و ردای ارغوانی پوشیده بود . تیار او را تاجی احاطه کرده بود ، و خویشاوندان شاه هم این زیور را که امتیازی شمرده میشد دارا بودند» .

نمونه جامه پارسی در نقش های هخامنشی : کهن ترین نمونه ای که از جامه پارسی در دست است ، نقش برجسته مردی است در بالای دخمه سنگی در «ده نو» سکاوند در ناحیه نسای کرمانشاهان که بقول پروفیسور هرتسفلد، استودان گئوماتای مغ بوده و تصویر برجسته او را با جامه پارسی در حال نیایش در برابر آتشدان نشان می دهد .

بهر حال اگر این نقش برجسته پیکره گئوماتای مغ نباشد . از نظر سبك كنده گری كه بی گمان پیش از نقوش هخامنشی حجاری شده میتواند نمودار کهن ترین نمونه جامه پارسی باشد . در نقش برجسته بیستون در زیر آستینهای قبا که بشکل شل است چین های تزئینی و اضافی که سپس معمول گردیده پیدا نیست. و این قبا در آغاز کوتاهتر بوده، چینهای آن برخلاف چین قباهای تخت جمشید، طبیعی است و چین های اضافی و ساخته در آن دیده نمیشود .

دیهم زرین داریوش که دورتادور آن منقش و مشبك است و در لبه بالایی دارای کنگره‌های هفت‌پله‌یی است ، تنها در این نقش آمده و در هیچ‌یک از آثار و نقوش هخامنشی مانند آن دیده نشده است . رویه مرفته باید گفت ظرافت و زیبایی و موزونی جامه‌های پارسی در نقوش تخت جمشید . در نقش بیستون دیده نمیشود . و این خود دلیلی است بر اینکه در دوره پادشاهی داریوش بزرگ تحولاتی در پوشاك و آرایش پارسیان بی آنكه تغییری در اساس پوشاك خود بدهند رخ داده است .

هرودت در توصیفی که از چگونگی جامه‌پارسیان در جنگ ایران و یونان در زمان خشایارشا می‌کند مینویسد :

«پارسیان کلاهی نم‌دین که خوب مالیده بودند و آن را تیار می‌گفتند بر سر ، قبایی آستین دار رنگارنگ در بر ، زرهی که حلقه‌های آهنین آن به پولك های ماهی شباهت داشت بر تن ، شلواری که ساقها را می‌پوشاند در پا . سپری از تر که بید یافته در زیر آن تر کشی آویخته ، زوبین‌های کوتاه و کمانی بلند و قمه‌ای کوتاه از طرف راست بکمر بسته بودند » سپس درباره مادی‌ها مینویسند :

« مادی‌ها جنگ افزارشان مانند پارسیها بود . چه جامه‌یی که شکلش را بیان کریم در واقع جامه مادی است نه پارسی » . پس چنانکه در پیش گفتیم پارسیها جنگ و شکار را از مادی‌ها تقلید کرده بودند ، قباهای دامن بلند خود را چنانکه از نقوش هخامنشی برمی‌آید فقط در مراسم رسمی و جشن‌ها و تشریفات بکار میبردند کتن یاس میزد و یسد : « طرز لباس را پارسی‌ها از مادی‌ها اقتباس کرده‌اند » .

چهار قرن پس از هرودوت ، استرابن مینویسد : « اما لباس توده مردم عبارت است از روپوش دولایی که تا وسط ساق پا میرسد ، و پاره‌یی پارچه که بر گرد سر می‌پیچند . و دو روپوش آستین‌دار می‌پوشیدند که زیرین آنها برنگ سفید و زبرین برنگ بنفش بود و نیز ردایی بر تن میکردند که در تابستان ارغوانی و در زمستان

بنقش بود. و کفشی بپا میکردند که پاها را تا نیمه ساق میپوشانید و از آن جهت طلا بر لباسهای ایشان و حتی لباسهای کودکان میدرخشید، که طلا درخشندگی آتش را که نزد ایشان مقدس بود بیاد ایشان می آورد.

گذشته از شهادت مورخان یونانی درباره اقتباس جامه مادی از طرف پارسیها، مقداری مدارك مربوط به باستان شناسی نیز در آسیای صغیر و یونان از این دوره ها در دست است که در همه آنها پارسیان با جامه های مادی یعنی قباد و شلوار و باشلق و جنگ افزارهای مادی نمایش داده شده اند.

از نقوش تخت جمشید و آثار دیگر دوره هخامنشی نیز درباره اقتباس جامه های مادی میتوان دلایل بسیاری بدست آورد. از جمله در نقش برجسته خزانه تخت جمشید که در آن شاهنشاه هخامنشی یکی از بزرگان ماد (هزارپت) را بار داده، گزارش او را می شنود، دیده میشود که اسلحه دار شاهنشاه که جنگ افزار شاه را در دست بردوش خود گرفته و در پشت شاه ایستاده است، قداره بسیار زیبا و ظریف مادی که مخصوص شاهنشاه هخامنشی است در کمر دارد. چون اسلحه مناسب لباس باید باشد بناچار جامه او نیز مادی بوده است.

از دوره هخامنشی در تخت جمشید مطلقا نقش سوار با جامه پارسی نشان داده نشده و بالعکس همه سواران در جامه مادی نشان داده شده اند نه پارسی.

در نقش حاشیه قالیچه ای که در پایریک سبیری بدست آمده و از دوره هخامنشی است سوارانی که نشان داده شده اند همه جامه مادی در بردارند.

بر روی پلاك سیمین گردی که شاید مربوط به تزیینات روی سپرهای دوره هخامنشی است، چهار سوار به هنگام شکار بطور برجسته نمایش داده شده که هر چهار تن جامه مادی در بردارند.

نقش و نگار جامه های دوره هخامنشی: از مطالعه نقوش برجسته تخت جمشید چنین دانسته میشود که در آن زمان بافت نقوش هندسی از: دایره و خطهای شکسته بطور زیگزاك و سه برو چهاربر، و بادامی و جزانیا، بر روی پارچه ها رواج فراوان داشته است.

دسته‌یی از این نقش و نگارها نموداری از رمزهای مذهبی و اعتقاد به سحر و جادو و حرز و تعویذ بوده است.

یکی از نقش‌ها که بر روی جامه‌داریوش در تالار اصلی کاخ او، و جامه‌خشیارشا در حرمرسرای او در تخت جمشید دیده میشود، گل-لوتوس Lotus و نقشهای ساده و سرشته آن است. لوتوس يك گل مقدس و رمزی است که بامهرپرستی و پادشاهی ارتباط داشته است.

در نقشهای برجسته تخت جمشید بارها دیده میشود که شاهنشاهان هنگام نشستن بر تخت شاهی در يك دست عصا یا چوگان پادشاهی و در دست دیگر شاخه‌ای از گل لوتوس گرفته‌اند، و بیشتر بزرگان مادی و پارسی نیز که برای شادباش در دوشن مهرگان یا نوروز به پیشگاه شاهان میرفتند، شاخه‌هایی از این گل در دست دارند.

پیش از آمدن آریاییان بسرزمین ایران، درخت انار و میوه آن همین جایگاه را داشت و از نباتات مقدس شمرده میشد و بیشتر اشیاء با شکل ساقه و برگ انار آرایش می‌یافت. ولی در دوره هخامنشی و یا بطور دقیق‌تر از حدود هزاره یکم پیش از میلاد کم‌کم ساقه و برگ و گل لوتوس برای آرایش در نقوش و پارچه‌ها بکار می‌رفت و جانشین ساقه و میوه انار گردید.

لوتوس ایرانی که همان و نظیر لوتوس هندی و در انگلیسی بنام Rose Lotus معروف است، گمان میرود همان نیلوفر آبی باشد که در اسنخرها و مرداب‌های امروید، گل سفید یا گلی رنگ و بزرگ و زیباست که بابر آمدن آفتاب باز و با فرو رفتن آن بسته میشود. بدین سبب مظهر خورشید است و بامیترا (مهر) همبستگی داشته‌است و آن را در مهرگان می‌پرستیدند. در آرایش ساختمان تخت جمشید که بی‌گمان جنبه مذهبی نیز داشته در بسیاری از نقوش بکار رفته‌است.

چنانکه از پیکره‌داریوش در تالار اصلی کاخ داریوش در تخت جمشید پیداست، طرح و نقش جامه‌اوشبیه نیلوفرهایی است که در میان چنبری قرار گرفته که خود

آن هم با گلبرگهای لوتوس آرایش یافته است، و همین گردی و چنبر است که سپس در زمان اشکانیان و بویژه ساسانیان و حتی پس از اسلام نیز در نقش و طرح پارچه‌های بافت ایران فراوان دیده میشود.

پروفسور اشمیت در کتاب تخت جمشید مینویسد: «در درگاه غربی ضلع شمالی تالار کاخ اثر طرحهای شایان توجهی که بر لباس شاه موجود بوده باقی مانده است.

در بدنه شرقی درگاه مزبور حاشیه پایین لباس پادشاه مزین بیک ردیف تصویر شیر در حال راه رفتن است؛ و نداننده دار می باشد. بر بدنه غربی همان درگاه لباس پادشاه با طرح گلی، نقش پرکاری که دارای نخلچه‌های محصور در دایره است مزین گردیده، و حاشیه آن دو ردیف یک در میان نیم دایره میباشد که ممکن است در حقیقت نمودار تاج گل باشد. بدون تردید این گونه طرحهای دقیق از طرف هنرمندان کشیده شده بود که بعداً نقوش برجسته مزبور نقاشی و رنگ شود».

در نقش دیگر از قبای خشایارشا در کاخ حرمسرا، باز گل لوتوس بکار رفته است. پروفسور اشمیت مینویسد:

«بر روی بدنه شرقی درگاه جنوبی اثر طرحهایی بر لباس پادشاه باقی است، یک صف شیر بر لبه آستین دیده میشود و طرح گل متشکل از نقش محصور گل سرخ، بقیه جبهه او را فرا گرفته است که ظاهراً قبلاً ملون بوده است». یکی از نقشهای شناخته که بر روی پارچه‌های دوره هخامنشی دیده میشود، نقش قرص خورشید با هشت پرتو بشکل سه‌بر است که همه در درون چنبری قرار گرفته است.

این نقش بر روی جامه سربازان جاویدان خوزی که کاشیهای رنگین آنها در شوش بدست آمده و در موزه لوور پاریس نگهداری میگردد، دیده میشود.

رنگ زمینه جامه‌یی که این نیزه‌داران بر تن کرده‌اند زرد نارنجی است. و زمینه چنبره‌هایی که خورشید در آن است با خود قرص خورشید، سبز آبی و پرتوهای خورشید که شماره آنها هشت عدد است و بشکل سه‌بر است بهم پیوسته نشان داده

شده، سفید رنگ است این نقش نیز مانند نقش لوتوس مظهر شیئی مقدسی است که خورشید و مهر تابان باشد و مورد پرستش آریایی‌های ایرانی بوده است.

نقش دیگری که باز بر روی جامه سر بازان خوزی دیده میشود مربعی است که در درون آن بر روی يك تپه، شکل سه برج کنگره دار نشان داده شده است که شاید طرح سه برج جنگی یا سه آتشکده کنگره دار بر روی تپه است که مورد تقدیس ایرانیان بوده باشد.

زمینه جامه سر بازان سفید است و رنگ بته سبز - آبی است که يك خط کمائی سفید آنرا از برجهای جدا می کند. و تنه برج میانی نارنجی با کنگره‌های سبز - آبی و تنه برج دو سوی آن سفید با کنگره‌های نارنجی است و نقش مربعی با رنگ قهوه‌ای محدود شده، بطور منظم و بردیف در زمینه پارچه بافته شده است.

ظاهر آن در دوره هخامنشی مانند دوره پارتی و ساسانی بافتن نقش پرندگان بر روی پارچه‌ها معمول بوده است. تنها مدرک این موضوع، نقش پارچه شلوار منی است که پیکره او بر روی برگه زرینی کنده شده و همراه با برخی آثار هخامنشی از گنجینه جیحون بدست آمده است. در این برگه زرین روی يك لنگه از شلوار بلند مغ، سه پرنده شبیه کبک یا کبوتر نقش گردیده که نظیر آن در نقش پارچه‌های ساسانی فراوان دیده شده است. نقش و نگارهای دیگری از قبیل نقش خطوط پهن متوازی بادندانه‌ها و نقطه‌هایی در نقش جامه‌های ایرانی در آثار و مدارک یونانی دیده میشود.

این گونه نقش هنوز هم در چادر شبهای «کج» گیلان و جاجیم‌های آذربایجان و کردستان دیده میشود.

از نقش و نگارهای هندسی دیگر، نقش شطرنجی، نقش راه راه است که ظاهراً مخصوص پارچه‌های شلوار بوده است. بنا بر نقش يك تکه آجر لعابی که در شوش بدست آمده و اکنون در موزه ایران باستان است، در آن نقش پارچه لباسی بترتیب: قهوه‌ای یا سرخ، آبی، زرد، با نقش لوزیها و مربعهایی تودرتو، نقش

های مارپیچی و حلزونی و خطوط باریک و زیگزاك و کوب‌های چهار بر با نقطه و نقش‌های گرد و حلقه‌ای دیده میشود .

ویل دوران‌ت در تاریخ تمدن خود را جع به لباس هخامنشان مینویسد :

«پارسیان لباس مردم ماد را بر تن میکردند بجز دودست، باز گذاشتن هر يك از قسمتهای بدن را خلاف ادب میشمر دند و بهمین جهت سر تا پای ایشان با سر بند از کلاه تا پا پوش پوشیده بود. شلواری سه پارچه و پیراهن کتانی و دو لباس روی آن می پوشیدند که آستین آنها دستها را می پوشانید و کمر بندی بر میان خود می بستند . امتیاز پادشاه در آن بود که شلوار قلاب دوزی شده با نقش و نگار سرخ می پوشید و د گمه‌های کفش وی برنگ ارغوانی بود . اختلاف لباس زنان با مردان تنها آن بود که گریبان پیراهنشان شکافی داشت . مردان موی چهره را نمی ستر دند و گیسوان بلند را فرو می هشتند ، بعدها بجای آن گیسوان عاریه رواج پیدا کرد .

زن و مرد در دوران تجمل پرستی و ثروت جهت آراستن صورت غازه و روغن بکار میبردند برای نشان دادن درشتی و درخشندگی چشم سرمه‌های گوناگون استعمال میکردند باین طرز طبقه خاصی در میان آنان بنام «آرایشگران» پیدا شد که یونانیان آنان را کوسمیتای Kosmetai می نامیدند، و کارشان آرایش توانگران بود. ایرانیان در ساختن مواد معطر مهارت فراوان داشتند . پیشبینان معتقد بودند که گردها و عطریات را نخستین بار ایرانیان اختراع کرده اند . شاه همیشه با جعبه‌های عطر برای جنگ بیرون میرفت و خود را با عطریات و روغنهای خوشبو معطر میساخت ...

لباس در دوره اشکانی : بقول سایکس لباس پارتیها مانند پارسیها قبایی بود بلند و گشاد و شلوارهای فراخ که هنوز در میان پتانهای افغانی و پاکستانی مرسوم است بجای کلاه چیزی مانند نوار بر گرد سرمی بستند که از دو طرف منتهی بسدو رشته دراز میشد و یا «تیار» که تاجی مخموص پادشاهان هخامنشی بود بر سرمی گذاشت موی ریش و سر را پیچانده مجعد میکردند .
جامه اشك اول بطوریکه درسکه‌های اودیده شده و گاردنر آنرا ذکر مینماید بدین قرار بود :

« کلاه خودی مخروطی شکل شبیه بنخودهای آشوری بر سر داشته که دنبال یا آویزه زره از اطراف آن برای حفظ گوش و گردن آویخته بوده است ، نیمه ساجسی یونانی بر آن بسته ، گوشواره ها بگوش آویخته و گردن بندی ساده در گردن داشت. زرهی در بر مشتمل بر پولک ها و یا حلقه ها که بازوها تا بند دست و پاهای را تا گوزك می پوشانیده است و روی آن ردا با جبهه نظامی پوشیده کفشها را با بند به ساق می بست. »
اما پادشاهان بعد از اشك اول این لباس را ترك گفته و فقط جامه یی نرم و ردایی می پوشیدند

لباس در دوره ساسانی : لباس در دربارهای تنوع بسیار داشت. از دقت در حجار یهای ساسانی به این تنوع بخوبی پی توان برد.
مواظبتی که حجاران طاق بستان در نشان دادن بافت پارچه لباس ها بکار برده اند برای محققین بسیار گرانهاست.

پروفسور زاره و هر تسفلد از نخستین کسانی هستند که این رشته از صنایع ساسانی را تشریح کرده اند. بنظر میرسد گاهی زینت لباس عبارتست از لکه های ابر ، که اصطلاحاً آنرا « ابر نیک بختی » گویند و آن مأخوذ از آثار چینی است ، و گاهی گل چهار پر که باقسام مختلف آنها را ترتیب داده اند. در یکجا بصورت صفحه شطرنج و در جایی بشکل جواهر و لؤلؤ و گاهی هم شاید بر روی پارچه مروارید حقیقی دوخته اند. بعضی از پارچه ها را با تصویر حیوانات نقش بسته اند ، مانند میش کوهی ، خرس و مرغابی ، و حواصل ، و این جانوران را بطریقی نقش کرده اند که گاه رو بچانب راست و گاه بسمت چپ قرار گرفته اند. همچنین بعضی از نقش های ترکیبی هم مشاهده میشود. مثلاً مرغابیایی که رشته های برگ بشکل لوزی آنها را احاطه نموده اند ، و در فاصله آنها جای ستاره یا گل یا تاج مروارید دوزی ساخته اند که محیط بر هلال هایی هستند. و گاه در فواصل آن شاخه سدر و مرغابی بسیار دیده میشود. گاهی هم صفحات مدوری رسم کرده اند که شاخه سدر یا صورت پرندگان در آنها قرار دارد .

زنانی که در شکار گراز طاق بستان پاروزن قایقه ها هستند ، جامه یی در بردارند منقش بدوایری که سر گراز در آنها ترسیم شده است. يك قطعه از پارچه عهد ساسانی

باهمین نقش در موزه «حرفه‌های هنری» Kunstgewerbe Museum در برلن محفوظ است. این پارچه را در یکی از کلیساهای آلمان برای بستن بعضی از اشیاء مقدس آن کلیسا بکار میبردند. در حجاری طاق بستان، پادشاه که در قایق ایستاده جامه‌اش دارای نقش ازدها مانندی است که آنرا هیپوکامپوس Hippocampus (اسب ماهی) میخوانند. این حیوانی خیالی است که مأخوذ از ازدهای صنایع چینی است. همین نقش در جامه خسرو پرویز که سوار بر اسب است دیده میشود. و نیز در قطعه‌ای از منسوجات ساسانی که در موزه سوئث کن سینکتون South Kensington محفوظ است بنظر میرسد. چند قطعه پارچه دیگر که از دوره ساسانی باقی مانده، صورت پادشاه را در شکارگاه نشان میدهد که سوار بر اسبی بالدار یا مرکب افسانه‌ای است، و در پیرامونش صورت جانوان گوناگون منظمناً رسم گردیده است. نقش بعضی از منسوجات ساسانی را در تصاویر غارهای ترکستان چنین یافته‌اند.

طرح این نقشهای منسوجات ابریشمی نخست از جانب شرق آمد تا به غرب رسید و صنعتگران بیزانسی بتقلید آن پرداخته‌اند و در صنعت نساجی قرون وسطای اروپا تأثیر فراوان داشته است. توانگران و بزرگان برای هر فصلی جامه‌یی از پارچه‌ای خاص داشتند. بقول ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس: «خسرو از یدک (غلام) دانای خود پرسید بهترین جامه کدام است گفت جامه‌یی است که در بهار از پارچه مرو یا دبیقی و در تابستان از پارچه تیزی و شطوی، در پاییز از قماشهای ری با پود دولا (دوپوده) یا پارچه مخلوط، در زمستان از پارچه پشمی و ابریشمی با پوست خز تهیه شده باشد، و در شدت سرما لباس ابریشمی و پشمی که از همان پارچه آستر کشی شده باشد، و از خز انباشته باشند». هیوئن تسنگ سیاح چینی گوید: «جامه ایرانیان از پوست یا پشم. یا نم، یا ابریشم منقش شده است»

تغوفیلاکت مورخ بیزانسی در وصف لباس هر مزدچهارم مینویسد: شاهنشاه تاج زرین مرصع جواهر نشان بر سر داشت، پر تو ز بر جدهای آن که از مروارید غلطان بود چشم را خیره میکرد، و گوهرهایی که بر روی آن قرار داشت نور مواج خود را

باشعاع حیرت بخش زمردهاچنان آمیخته بود که بیننده به بهت و حیرت فرو میرفت . شاهنشاه شلواری زربفت پوشیده بود که آنرا با دست گلابتون دوزی کرده بودند و بهایی گراف داشت»

بعضی از نوشته‌های مورخان اسلام دربارهٔ جامه پادشاهان ایران

جاحظ در کتاب التاج نوشته است که: «هر يك از پادشاهان را در پوشیدن جامه و بکار بردن بوی خوش رسمی خاص بود . برخی از ایشان جامه نوین را جز بیک روز نپوشیدندی ، بعضی دیگر ساعتی بر تن کرده و از آن پس بدیگری می بخشیدند ، و دسته دیگر پیراهن یا جامه را چندان پوشیده اند که از بها و رونق افتاده است .

اردشیر بابکان و یزدگرد اول و بهرام گور و خسرو انوشیروان و قباد ، پیرهنی را که دوبار بشستن رفته بود برای خلعت دادن اختصاص میدادند . منتهی این خلعت به شاهزادگان و نزدیکان پادشاه تعلق می گرفت نه باشخاص بیگانه .

ابن خلدون: مینویسد که : «عادت بر این جاری بوده است که در پارچه‌های حریر و دیبا و ابریشم با رشته‌های زیر رشته‌های سیم و غیره که رنگ آن بارنگ زمینه تفاوت داشت نام پادشاهان یا علامتی را که مختص بایشان بود می یافتند . از این جامه‌ها باشخاصی که میخواستند ایشان را تشریف و خلعت دهند اجازه پوشیدن اعطا میشد . و نیز گفته اند که پادشاهان ایران میقرر مودند که در پارچه جامه‌ایشان صورت آنان و تمثالهای دیگر را نقش کنند»

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف نوشته که «در شهر استخر فارس در ۳۰۳ هجری نزدیکی از خاندان‌های شریف ایران کتاب بزرگی دیدم که در آن دانشها و اخبار ایرانیان و پادشان ایشان درج بود ، و در آن کتاب تصویر بیست و هفت تن از پادشاهان ساسانی وجود داشت که در میان ایشان دو صورت زن بود (مقصود صورت پوران دخت و آذر می دخت است) و صورت هر يك از ایشان را در روز مهر گشان ، چه پیر چه جوان کشیده بودند ، و جامه و تاج و شکل ریش و حالت سیمای ایشان دیده میشد . چون یکی از پادشاهان ساسانی در میگذشت ، بهمان حال تصویر او را میساختند و در خزانه می گذاشتند . در آن کتاب نخست صورت اردشیر بابکان بود و جامه او گلدار و

شلوارش آسمان گون وتاجش سبز زرا ندور بود ونیزه ای دردست داشت وایستاده ،
و آخریشان یزد گرد پسر شهریار پسر خسرو پرویز بود که ایستاده نیزه ای دردست
داشت وبشمشیر تکیه کرده بود.

این صورتها بانواع رنگهای بدیع و کم نظیر از زر و سیم محلول و مس کوبیده
روی کاغذ مرغوانی رنگ کشیده بودند وچنان کاغذ آن کتاب زیبا بود که پیدا نبود کاغذ
است یا پوست بسیار نازک»

حمزه اصفهانی : در کتاب سنی ملوک الارض والانبیاء ، در وصف پادشاهان
ساسانی مینویسد:

جامه اردشیر بابکان نقش دینار داشت وشلوارش آسمانی رنگ ونگار کرده
بسرخی، ودر دست راستش نیزه ای و بدست چپش شمشیری بود که ایستاده بر آن تکیه کرده
بود وتاج وی سبز و زر در زر بود.

شاپور جامه ای آسمان گون وشلواری نگاره کرده وتاجی سرخ داشت و
ایستاده نیزه ای دردست گرفته بود.

هرمزد جامه ای نگاره کرده سرخ وشلوار سبز وتاج سبز از زر داشت ودر دست
راست او نیزه ودر دست چپش سپری بود.

بهرام جامه ای سرخ وشلواری سرخ وتاجی آسمانی رنگ داشت ودر دست
راست او نیزه ودر دست چپش شمشیری بود که بدان تکیه داشت.

بهرام دوم پسر بهرام جامه ای نگار کرده و سرخ وشلواری سبز وتاجی
آسمانی رنگ در میان دو کنگره زرین داشت و بر تخت نشسته و کمان بزه کرده در
دست راست و سه چوبه تیر در دست چپ گرفته بود.

بهرام سوم جامه ای آسمان گون وشلواری سرخ داشت و بر تخت نشسته و
بر شمشیر تکیه زده وتاج او سبز در میان دو کنگره زرا ندود بود .

فرسه (فرسی) پسر بهرام جامه ای سرخ ونگار کرده وشلواری آسمان گون
و نگاره کرده وتاجی سرخ داشت و بر پای ایستاده و بهر دودست بر شمشیر خود تکیه
کرده بود.

هرمز د پسر نرسی جامه‌ای سرخ و نگار کرده و شلواری آسمان گون و تاجی سبز داشت و بهر دودست بر شمشیر خود تکیه کرده بود.

شاپور ذوالا کتاف جامه‌ای نگار کرده و سرخ و در زیر آن پیراهنی زرد و شلواری آسمان گون و تاجی در میان دو کنگره از زر ب رنگ سبز متمایل بسرخ داشت و ایستاده در دست راست او عصایی از آهن بود و بر سر آن شکل مرغی قرار داشت و بدست چپ دسته شمشیری را گرفته بود.

جامه بهرام پسر شاهپور ملقب به کرمانشاه آسمانی رنگ نگار کرده و شلوارش سرخ نگار کرده و تاج او سبز بین دو کنگره زرین و پارچه زربفت بود و ایستاده در دست راست نیزه و در دست چپ شمشیری داشت که بر آن تکیه کرده بود. جامه یزدگرد بزهکار سرخ و شلوار و تاجش آسمانی رنگ بود، ایستاده و نیزه‌ای در دست داشت.

جامه بهرام گور آسمانی رنگ و شلوارش سبز نگار کرده و تاجش آسمان گون بود و بر تخت نشسته بدست گری داشت.

جامه یزدگرد پسر بهرام سبز و شلوارش سیاه رنگ و زر نگار و تاجش آسمانی- رنگ بود و بر تختی نشسته بر شمشیر خود تکیه کرده بود.

جامه فیروز پسر یزدگرد سرخ و شلوارش آسمانی رنگ و زر نگار و تاجش آسمانی گون و بر تختی نشسته بود و بدست خود نیزه‌ای داشت.

جامه بلاش پسر فیروز سبز و شلوارش سرخ منقش به نقش‌های سیاه و سفید و تاج آسمانی رنگ بود و ایستاده نیزه‌ای در دست داشت.

جامه قباد آسمانی رنگ دارای نقش‌های سیاه و سفید و شلوارش سرخ و تاجش سبز بود، و بر تختی نشسته بر شمشیر خود تکیه داشت.

جامه خسرو انوشیروان سفید منقش بر نگهای گوناگون و شلوارش آسمانی- رنگ بود و بر تختی نشسته بر شمشیر خود تکیه داشت.

جامه هرمزد پسر کسری سرخ رنگ و نگار کرده، و تاجش سبز بود و بر تختی نشسته بدست راست گری و بدست چپ شمشیری داشت که بر آن تکیه کرده بود.

جامه خسرو پرویز پسر هرمزد گلی و نگار کرده ، و شلوارش آسمانی رنگ و تاجش سرخ بود و در دست نیزه‌ای داشت.

جامه شیرویه پسر خسرو سرخ گلدار و شلوارش آسمانی رنگ نگار کرده و تاجش سبز، ایستاده در دست راست شمشیری مخروطی شکل داشت.

جامه اردشیر پسر شیرویه موشح و آسمانی رنگ و تاجش سرخ بوده و ایستاده، در دست راست نیزه‌ای و در دست چپ شمشیری داشت که بر آن تکیه کرده بود.

جامه پوران دخت، دختر پرویز نگار کرده و سبز و تاج و شلوارش آسمانی رنگ و بر تختی نشسته بود و در دست تبرزینی داشت.

جامه آذر مین دخت دختر پرویز سرخ نگار کرده و شلوارش آسمانی رنگ و موشح و تاجش سبز رنگ بود و بر تختی نشسته در دست راست تبرزینی و در دست چپ شمشیری داشت که بر آن تکیه کرده بود.

جامه یزدگرد پسر شهریار سبز نگار کرده و شلوارش آسمانی گلدار و رنگ تاج و کفشش سرخ بود و بر دست نیزه‌ای داشت و بر شمشیری تکیه کرده بود.

و همه پادشاهان ساسانی را موزه (کفش) سرخ بوده است»

لباس زردشتیان امروزی ایران

چون بنا به توصیفی که سیاحان اروپایی در قرن هفدهم میلادی از لباس زردشتیان ایران کرده اند و تا با امروز که سیصد سال از آن تاریخ گذشته هنوز لباس زردشتیان ایران در دهات یزد و کرمان تغییر فاحشی نکرده است، میتوان حدس زد که ایشان سنت جامه پوشی خود را از زمان ساسانیان تا کنون نگاه داشته اند و همین لباسی را که هنوز شهر ندیده‌های ایشان در دهات میپوشند در زمان ساسانیان نیز با مختصر تغییری میپوشیده اند. اینک بوصف لباس ایشان میپردازیم.

پارچه لباس کنونی زنان زردشتی غالباً از «کج» است که در یزد بافته میشود و از قطعات قرمز و زرد و سبز تهیه میگردد. آستین پیراهن بسیار ساده و با اصطلاح امروزی راسته است و در لب آن گاهی یراق اضافه میگردد. یقه پیراهن از جلو و عقب باز است. و چاک آن از جلو تا محاذی پستانها ادامه می‌یابد. در زیر پیراهن

شلواری بلندی از رنگهای مختلف برتن میکنند که میچ آن چیندار و بسته است. برای پوشانیدن سراسر بدن لچکی از زری بر سر میکنند و بوسیله دو بند آن را ب زیر گلو می بندند. سپس روی لچک يك مكنو Maknow بر سر میکنند.

«مکنو» در حدود سه متر طول دارد و از پارچه ابریشمی یا گلابتون بافته شده است. آنرا طوری روی سر قرار میدهند که میان آن مقابل چانه قرار گیرد. بطوریکه فقط قرص صورت پیداست و موهای سر کاملاً در زیر «مکنو» پوشیده میشود. روی «مکنو» چهار قدمی بندند و آن پارچه ابریشمی چهار گوشه است که از میان تا می کنند تا بصورت مثلث در آید و سپس آن را مانند عمامه بدور سر می پیچند. روی چهار قدم یاروسری يك پیش سری از طلا یا نقره بوسیله سه چنگك می آویزند. روی پیراهن در فصل سرما يك قبای زری برتن می کنند که آستین های بلند دارد و بسیار ساده میباشد و میان آن بوسیله د کمه ای بکمر بسته میشود.

موبدان یا دستوران دین زردشت لباس سفید برتن مینمایند. از مراسم جامه پوشی آنان بکار بردن «پنام» است. پنام در ادبیات مزدیسنا. به معنای جامه ای است که در زیر زره می پوشیدند. دروندیداد پنام جزء اسلحه و لوازم يك مرد جنگی آمده است. بجز این دو معنی «پنام» عبارتست از يك تکه پارچه سفید پنبه ای که بر روی دهان می آویزند و آن را باد و نوار به پشت سر گره میزنند. زردشتیان ایران آن را رو بند می نامند. این رو بند كوچك هنگامی بکار میرود که موبد در برابر آتش مقدس اوستا میخواند و مراسم دینی را بجای می آورد. بکار بردن پنام برای آنست که نفس و بخار دهان به آتش مقدس نرسد. پنام از لوازم نیایش آذربانان است.

کلمه پنام در اوستا پیثیتی دانه Paiti - Dâna و در پهلوی پدام Padâm و پندام Pandâm و پنوم Panum آمده است.

سدره و کشتی بستن : سدره پیراهنی است سفید و ساده و گشاد که تا به زانو میرسد، بی یقه و با آستینهای کوتاه، چاک در وسط دارد که تا ب انتهای سینه میرسد و در آخر آن چاک، کیسه کوچکی دوخته شده که پنام کیسه کرفته (ثواب)

خوانده میشود این کیسه نشایی از گنجینه پندار نیک و کردار نیک است اما کشتی که کستی هم گفته میشود همان « کوستیک » پهلوی است که غالباً در تفاسیر اوستا بمعنی کمر بند مخصوص زردشتیان بکار رفته است و آن بندی سفید و باریک و بلند است که از هفتاد و دونخ ار پشم سفید گوسفند بافته میشود که زن مو بد آن رامی بافد. ۷۲ نخ کشتی بهشش رشته تقسیم میشود که هر رشته دارای دوازده تار است. ۷۲ نخ کستی نشان ۷۲ فصل یسناست. و دوازده تار هر کدام اشاره به دوازده ماه سال است و شش قسمت اشاره بهشش گاهنبار است که شش عید دینی سال باشد. کشتی را بنام سه بوخت : پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک. سه بار بدور کمر بندند. در دوره دوم دو گره در پیش، و در دوره سوم دو گره دیگر در پشت میزنند.

در گره اول بهستی خدای یگانه و در گره دوم بحقانیت دین مزدیسنا و در گره سوم به پیامبری زردشت، و در گره چهارم به سه بوخت یعنی پندار و گفتار و کردار نیک گواهی میدهند. کشتی را معمولاً روی پیراهن می بندند که آن را سدره گویند و شرح آن در بالا گذشت.

معمولاً هر زردشتی از هفت سالگی کستی (کشتی) می بندد، اما از پانزده سالگی یعنی از حد بلوغ به بعد پوشیدن سدره و بستن کستی واجب است. رسم کستی بستن تا با امروز در میان زردشتیان ای-رانی از دختر یاسر-مرسوم است و مراسم جشن کستی بستن را میتوان از شش سالگی آغاز کرد و بسا تا پانزده سالگی بتأخیر می افتد.

پس از ختم مراسم کستی جوانان زردشتی می آم-وزند که در مواقعی کستی را بکشایند و چگونه گره های راهنگام ادای نماز ببندند. مراسم کستی بستن در میان پارسیان هند نیز مرسوم است.

در زبان سانسکریت این بندی چنوپویته Yajnopavita خوانده میشود یعنی بند ورشته ستایش و مردان طبقات: برهمنه Brahmana (برهمنان)، و کشتریه Kshatrya (جنگاوران)، و ویسه Vaisya (پیشهوران) که سه طبقه نجیب هند هستند باید این بند باریک را که از پنبه است از شانه راست بسوی پهلوی چپ بصورت

حمایل داشته باشند. چنانکه طبقه برهمنان از هشت سالگی، و کشتریان از یازده - سالگی. و ویسیان از دوازده سالگی موظفند که آن را بر میان به بندند. در روز گاران پیشین هندوان نیز مانند ایرانیان این بند را در پانزده سالگی بر میان می بستند.

سلاح در ایران : بی مناسبت نیست که در پایان این فصل شمه ای هم از سلاح و افزار جنگ در ایران قدیم یاد کنیم .

هرودوت در جائیکه در تاریخ خود از لشکر کشی خساریا شا بیونان یاد میکند از اسلحه سپاهیان ایران نیز نام میبرد در این جنگ عظیم شاهنشاه ایران سپاهی که متشکل از نژادها و مردم گوناگون بود به یونان فرستاد طبعاً هر کدام از این اقوام اسلحه و لباس مخصوص بخود داشتند چنانکه مینویسد: «پارسیان بر سر کلاه خودی داشتند که تیارا Tiara خوانده میشد، و نیم تنه ای آستین دار در بر داشتند . زره آهنین آنان مانند پولکهای ماهی ساخته شده و هر کرام ران بند (ران بانی) داشتند سپر آنان از جگن بافته شده ، ترکش (تیردان) بر آن آویخته ، نیزه کوتاه ، کمان بزرگ ، تیرازنی ، کاردی بر کمر بسته بودند که بسوی ران راست آویخته بود. اسلحه مادی ها مانند پارسیها بود جز آنکه بجای «تیارا» خودی بسر داشتند که «میترا mitra» خوانده میشد .

بلخی ها خودی مانند مادی ها و نیزه ای کوتاه و کمانی از نی داشتند . سکاها دستاری بلند بر سر نهاده کمان سکایی و تبر زینی در دست داشتند. زرنگیها (سیستانیان) موزه (چکمه) بلندی پدا داشتند که تازانوی آنان میرسید ساز و برگ جنگی آنان چون مادی ها بود .

سپس هرودوت در توصیف سپاهیان سرزمین هیرمند (سیستان) گوید : اینان کمند افکنان چیره دستی هستند ، اینان خود پولادینی ندارند سلاح ایشان کارداست و دیگر ریسمانی (کمندی) است که از رشته ای چرمین بهم بافته شده است ، اینان در پیکار ، همینکه به هم وارد خود نزدیک میشوند ، کمند را حلقه کرده بسوی اسب و یا اسب انسان از نو بجانب خود کشند تا اینکه وی گرفتار در پیچ و خم کمند ایشان شده جان بسپارد . «

گزنفون در کتاب بازگشت ده هزار نفر که لشکر کشی اناباریس *Anabasis* خوانده شده از جنگ افزارهای کوروش کوچک و سپاه او یاد کرده است. غیر از اسلحه‌ای که هرودوت نام برده وی را «فلاخن» یاد کرده گوید:

دسته‌ای بودند که سلاح ایشان فلاخن بود که در آن سنگ یا فلز بکار میبردند و آنرا بسوی دشمن می‌انداختند. دیگر از سلاح‌هایی که یاد کرده «داس» است که بر چرخ‌های گردونه یا ارا به جنگی تعبیه کرده بودند که در میدان کارزار دشمنان را درو می‌کرد و اسلحه دیگر «دهره» نام داشت. ظاهراً دهره، حربه‌ای بوده است شبیه به ساطور. بعضی از فرهنگ‌ها نوشته‌اند که «دهره» شمشیری است کوچک که هر دو طرف آن تیز و سرش باریک همچون سر نیزه باشد. در فصل ۴۲ منیوی خرد که از کتب معتبر پهلوی است از چند نوع اسلحه یاد شده که: از جمله «وزرا» *Vazra* (گرز) و «اچدست» (بازوبان) باشد. در اردای ویرافنامه که از کتب پهلوی است از سلاحی بنام «رانین» که همان ران پوش باشد یاد شده است.

اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران قدیم

اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در عصر اوستایی: ارزش‌های بسیار باستانی جامعه ایرانی بر اساس خانواده و قبیله بوده. خانواده را در اوستا نافه nâfa و خانه را نمانه namana (مان) میخواندند جامعه آنروز بر پایه پدرسالاری Patriarchy بود. پدر ریاست خانواده را داشت. اعضاء خانواده را خوئی تو Xuetu می‌نامیدند. از چند خانواده تیره یا تئوما Tauma تشکیل میشد محل نشیمن آن ده بود که آنرا ویس Vis می‌گفته.

از چند تیره عشیره تشکیل میشد که آنرا زنتو Zantu میخواندند و محل سکناى آن بلوك بود که آنرا گئو gau و اعضاء آنرا ورزنا Verezena می‌خواندند. چند عشیره یا قوم مردمی را تشکیل میدادند که محل نشیمن آنان دهیو Dahyu یا ولایت بود. و اعضاء آنرا آئیر یامن airyaman یعنی انسان آریایی میخواندند. بتدریج که کشاورزی توسعه می‌یافت خانواده‌ها زمین‌های دیگر را به ملکیت خود درمی‌آوردند. در آنروز کارمسکن مردم در دهکده بود، و مزارع تكت و جدا از هم از این قاعده که در مشرق ایران تعمیم داشت مستثنی بود.

کم کم شهرهای کوچک با حصار و بارو پیدا شد که آنرا شویشرا Shoithra میخواندند شاید این اصطلاح با کلمه خشثرا Xsyathra (شهر) بی‌ارتباط نباشد. اصطلاحات دیگری نیز در اوستا برای وضع زندگی آریاهای اولیه ایرانی آمده که یکی از آنها هدمن Hadman بعضی مهاجر نشین یا کلنی است. از اوستا چنین برمی‌آید که بین مردم ده‌نشین و شهری و مردم بیابانگرد که پیوسته در صد قتل و غارت آنان بوده اند همواره دشمنی و اختلاف بوده است. استقرار در مساکن دائمی در نزد

ایرانیان قدیم نشان خوشبختی و آسایش و امنیت و بخشایش یزدانی بوده است. ستاره تیشتریه Tishteria را حافظ کشت زارهای خود میدانستند و میترا Mitra به مهاجران آریایی مساکن نیکو و دائمی عطا میفرمود؛ آنان بامواشی و حیوانات اهلی خود به مساکن جدید منتقل میشدند و در آنجا سکنی میگزیدند. اطراف مساکن ایشان مراتع سبز و خرم بود. آنان برای چراندن مواشی خود و یافتن مراتع سرسبز اغلب ناگزیر بودند که به بیلاق و قشلاق بپردازند. ولی بعدها که جمعیت آنان افزونی یافت دردها و شهرها ماندند و برای خوراک زمستان مواشی و چارپایان خود گاهدانهایی تهیه کردند، و برای آنکه از شر دشمنان خود بیسایند بدور دهکده‌ها و نشیمن گاههای خود حصار کشیده و خندقهایی کندند و باروهای بر آوردند، و در کنار آن به کشت و کار میپرداختند. کشاورزی بتدریج ترقی میکرد و به پایه داری میرسید. ولی اقوام ایرانی شهروده نشین از دست اقدام آریایی صحراگرد چون سکاها و اقوام دیگر درمان نمودند و مجبور بودند همواره مسلح بوده و در برابر هجوم آنان از خود دفاع کنند ولی در این میان گاهی بعضی از طوایف تورانی و سکایی بدین زردشتی درمی آمدند و از صحرا گردی دست برمیداشتند و ده نشین میشدند.

دهات و آبادیهای آریایای ایرانی غالباً در کنار رودخانه‌های پرآب قرار داشت این مساکن بیشتر در جاهایی ساخته می گشت که میشد در آنها بعنوان مواقع و قلاع طبیعی از هجوم دشمن مصون ماند. گذشته از این مواقع طبیعی حصنهای محکم و استوار نیز بر آنها بنا میکردند.

ایرانیان زردشتی در عصر اوستایی به کشت و زرع اهمیت بسیار میدادند، زمینهای مزروع را از آن اهورامزدا و اراضی خشك و بیحاصل را از آن اهریمن می پنداشتند.

دروندیداد آمده که چون قطعه زمینی شخم زده و کشت و زرع شود اسپندارمذ فرشته زمین از دیدن آن شادمان شود، و برعکس اگر زمینی بیحاصل افتاده باشد

بر خشکی آن مویه وزاری کند. آریاها دززمینهایی که دور از رودخانه‌ها بوده به احوال
چاه‌ها و قنوت اقدام میکردند.

مردم عصر اوستائی به صنایع دستی نیز میپرداختند در اوستا از گلابتون یا
سربند نقره و گوشواره زرین ذکری رفته است. ایشان درم واقع تقدیس هومه
پیاله‌های زرین بکار میبردند. غیر از ظروف نقره و طلا، ظرفهای مسین و مفرغی نیز
بکار میرفت.

آنان در آن عصر اسلحه خود را غالباً از مفرغ میساختند، و به ذوب فلزات
آگاه بودند.

ویلیام گیگر عقیده دارد که ایرانیان آن عصر ذغال سنگ را استخراج کرده
و از آن در کوره‌های خود و ذوب فلزات استفاده میکردند.

آنان در ساختن گردونه‌ها و ارا به‌های جنگی مهارت خاصی داشتند.

داد و ستد در عصر اوستایی : در عصر اوستایی هنوز پول و وجه رایج مورد
استعمال نبود بلکه معاملات و داد و ستد پایا و جنسی بود، و بیشتر چارپایان و سیله‌داد
و ستد بودند، مزد کار گردونه گناه نیز به جنس پرداخته میشد. در فصل هفتم و نیدیداد از
مزد «بئه‌شزه» Baeshara یعنی پزشك چنین سخن رفته است: «مزد او در برابر
درمان يك آذربان (موبد) يك آفرین نيك، و در برابر درمان خانه خدای پست‌ترین
ستور، و در برابر درمان يك كدخدای ده يك ستور متوسط، و در برابر درمان حاکم
شهر و بزرگ‌زاده بهترین ستور. و در برابر درمان شهریار کشور يك گردونه چهار
اسبه بوده است» و اگر پزشك، زن خانه خدای و كدخدا وزن حاکم و زن شهریار را
درمان میکرد بر حسب ترتیب: يك ماده خرويك ماده گاو، و يك مادیان، و يك ماده
شتر حق‌القدم دریافت میداشت.

اما اگر پزشك ستوری (دامپزشکی) بهترین ستور را درمان میکرد، ستوری متوسط،
و اگر ستور متوسطی را درمان میکرد، ستوری پست، و اگر ستور پستی را درمان
میکرد، يك یاره گوشت دستمزد دریافت میداشت.

چنانکه معروف است اختراع سکه از سده هفتم پیش از میلاد از کشور لیدیا

آغاز شده است.

پیش از هخامنشیان و گشوده شدن لیدیا بدست کوروش (۵۴۷ یا ۵۴۶ ق.م) ایرانیان از اختراع پول و رواج آن در خاک همسایه خود آگاه بودند. پس از افتادن لیدیا بدست کوروش این کشور با سرزمین یونه Yauna یکی از ساتراپ‌نشینهای شاهنشاهی هخامنشی گردید و ساردس یا «سارد» (در کتیبه‌های هخامنشی «سپردا») همچنان والی‌نشین آن کشور بود و کارگاه سکه‌زنی یعنی ضرابخانه آن شهر همچنان برقرار بود، و در زمان کوروش و کمبوجیه همچنان سکه میزد. سپس داریوش بزرگ رسم سکه‌زنی را از مردم لیدیا آموخت.

اینها شمه‌ای از اطلاعات ما از شرق ایران و اوضاع اجتماعی عصر اوستایی بود.

اوضاع اجتماعی و اقتصادی در مغرب ایران

در مرکز و مغرب ایران تمدن به مرتبه عالی‌تری رسیده بود، در این باره در جلد اول این کتاب در فصل تمدنهای ماقبل تاریخ ایران بحث کردیم.

در قسمت غربی فلات ایران و در بین‌النهرین از روزگار باستان انجام دادن پاره‌ای از خدمات از لوازم زمین‌داری بود و روش معمول هر پادشاهی که میخواست است لشکریان خود را اداره کند و بمأموران خود حقوق دهد این بوده است که مقداری زمین به آنان ببخشد. از اینرو بموجب مواد ۳۶، ۳۸ و ۷۱ قوانین حمورابی فروش ایلکو Ilku یعنی زمینی که صاحب آن موظف بوده است پادشاه خدمت کند) و از طرف پادشاه به آنان بخشیده شده بود ممنوع بود.

ماده ۳۸ صاحبان این قبایله‌ها یعنی مالکان ایلکورا از گرو گذاشتن آن و ماده ۷۱ آنان را از انتقال مالکیت زمینهای ایلکو بدیگری ممنوع و خریدار را موظف میکرد که چنین زمینی را بفروشنده پس دهد.

قانوناً رعایایی که این زمینها به آنان سپرده میشد آنها را تصرف میکردند نه تملك. هر يك از رعایای شاه در ازاء استفاده از چنین زمینی مکلف بانجام دادن خدمت خاصی برای او بود، اما حق نداشت از خود سلب تصرف کند و آن ملك را بدیگری انتقال دهد مگر به یکی از خویشان بلا فصل خود. بتدریج رسم قبول دادن

بر افتاد و مالکیت خصوصی متداول شد ولی اینکار بدون حیلہ شرعی و قانونی ممکن نبود. غالباً مردم برای انتقال ملک خود بدیگری کسی را بدروغ به خویشاوندی یا فرزندی خود بر میگزیدند، بدین گونه املاک خرید و فروش میشد بی آنکه نص قانون نقض شده باشد.

روش معاملہ چنین بود که فروشنده خریدار را بفروندی اختیار میکرد و یک قطعہ ملک را بعنوان سهم الارث باقبالہ و سند به او ہدیہ میکرد و در عوض خریداریک «قسطو» Qistu ہدیہ ای بفروشنده میداد کہ عبارت بود از کالائی کہ مجموع بہای آن برابر با بہای ملک بود، سایر معاملات ازضی نیز مرسوم و اعم از معاملات ذیل بودہ است:

- ۱- دی تنوتو Ditenntu یعنی وامی کہ در مقابل وثیقہ ملکی دادہ میشد.
- ۲- سوپہ اولتو Supé,ultu یعنی آنچه را در ازاء تبدیل اراضی و املاک مختلف بہ یک ملک واحد میدادند.

اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در عصر هخامنشی

وحدت ہمہ آسیای غربی در زیر لوای پادشاہان ہخامنشی، تقسیم این عرصہ وسیع بایالات مجہز بیک طرز اداره کہ از طرف مرکز نظابت میشد، ایجاد و سائط ارتباطی بین بخشہای مختلف شاہنشاهی بوسیلہ راہهای بری و بحری، دستگاہ کاملاً متعادل تحصیل مالیات، کثرت طلا در خزائن حکومتی، ہمہ عوامل نیرومندی بود کہ قوہ محرکہ ای کہ سابقاً وجود نداشتہ بحیات اقتصادی ایران داد. دولت ہخامنشی در آن زمان بر چہل میلیون از ساکنان آسیای غربی کہ مسخر او شدہ بودند حکومت میکرد.

دخول وزنہا و مقیاس ہا در ہمہ اقطار شاہنشاهی، و مخصوصاً سکہہایی بنام دریک موجب تشویق تجارت خارجی کہ بر اثر مزایای اقتصادی توسعہ بسیار یافتہ بود گردید.

سکہ کوچک سیمین قبل از در قرن ہفتم پدید آمدہ بود. اما ضرابخانہ حقیقی مسکوکات از دوفلز طلا و نقرہ کہ توسط لیدی ہا رواج یافتہ و بسرعت در آسیای صغیر

متداول شده بود توسط داریوش در شاهنشاهی وی پذیرفته گردید. نسبت دریك طلا به دریك نقره مثل نسبت ۱۳/۵ به يك بود. قیمت اسمی دریك معادل ۵ دلار امریکائی بود و سه هزار دریك برابر يك تالان میشد.

الواح تخت جمشید که بخشی از آنها اسناد تادیه حقوق کارگرانی است که در ساختمان کاخ شاهنشاهی کار میکردند تصویری بسیار روشن از این عصر انتقال که بر اثر ورود سکه در ایران پیش آمده بود ارائه میدهد.

سابقاً مزد بصورت اجناس از قبیل گوشت گندم - جو و شراب رغیره پرداخت میشد. در زمان خشایارشا هنوز $\frac{2}{3}$ مزدر را جنس و $\frac{1}{3}$ را پول میدادند. در زمان همین پادشاه مزد جنسی فقط به $\frac{1}{3}$ تقلیل یافت. بنابراین تقریباً نیم قرن لازم بود تا که جانشین محصول گردد و طرز جدید غلبه کند.

در آن زمان بخشك کردن باتلاقها نیز میپرداختند فلاحه و کشاورزی توسعه یافت و بر اثر جنگها خارجیان نباتات و گیاههای سودمند ایران را شناختند و در کشور خود کاشتند و در درجه اول آنها اسپست یا جودوسر قرار داشت که بوفور در دره های ماد بعمل میآمد و خوراك عالی اسبان بشمار میرفت مردم یونان این گیاه را از ایران برده در کشور خود کاشتند.

در نتیجه همین جنگها که بین ایران و یونان روی داد خروس و کبوتر سفید و طاووس که بومی آسیا هستند باروپا برده شدند.

پولیبیوس Polybius مورخ یونانی مینویسد که شاهان هخامنشی برای تشویق کشاورزی مقرر داشته بودند که هر کس زمینهای بایر را آباد کند تا پنج پشت عایدات آنها از آن او و فرزندان او باشد.

داریوش شخصاً بکاشت درختان و استعمال انواع جدید آن علاقه مند بود و نامه های قابل توجه از او بنیان آرامی دزدست است که بها کمی در آسیای صغیر فرستاده ، در این نامه دستور میدهد که در آسیای صغیر و روسیه گیاهان و درختهای شرقی را بکارند . این امر مربوط بتمایل يك والی برای ارضاء هوس پادشاه نیست بلکه وابسته بسیاست اقتصادی است که دولت ایران برای حداکثر استفاده و توسعه کشت نباتاتی که

استعمال آنها وضع زندگانی اتباع شاهنشاهی را بهتر میساخت بکار میبرد.
بدینوجه میتوان دریافت که ایرانیان کوشیده اند در دمشق قسمی مو که در
دربار آنان بسیار مورد توجه بود بکار نند. وهم چنین نخستین درختان پسته حلب
توسط آنان به شام وارد شد و قریب بهمین عهد در یونان فندق معروف به پونت
پیدا شد.

هخامنشیان بودند که کنجد را بمصر و برنج را به بین النهرین بردند و اگر
پادشاهان یونانی چنین سیاستی را اعمال میکردند به تقلید شاهان هخامنشی بود.
چوب سدر از لبنان میآوردند و بیشتر در سقف خانه ها استفاده میکردند. باغهای
شاهی را که چون بیشه ای پردرخت بود پردیس Paradis میگفتند و آن همان کلمه است
که بزبانهای اروپایی رفته و در زبان عربی «فردوس» بمعنی باغ بهشت شده است.
در شاهنشاهی هخامنشی فلزات را بسیار استخراج میکردند: از قبرس نقره و مس
و آهن، و از آسیای صغیر مس و نقره تهیه میکردند. در ناحیه کـرمان طلا و نقره
استخراج میکردند. سیستان از جهت قلع مشهور بود قفقاز جنوبی برای نقره و
آهنش شهرت داشت.

لاجورد راز بدخشان میآوردند و فیروزه و عقیق از معدن خراسان استخراج
میشد.

فرمان بنای کاخ شوش به تنهایی بما میفهماند که سنگهای ساختمانی را در
کوههای ایلام استخراج میکردند. شکار و مخصوصاً صید ماهی در عهد باستان نقش
مهمتری از ایام ماد داشته است. بخش بزرگی از جمعیت دنیای قدیم از غنی و فقیر از
نان و ماهی، اندکی روغن و شراب تغذیه میکردند. نقاط ماهیگیری خلیج فارس
و دجله و فرات انواع ماهی شور. خشک یا در آب نمک خیسانده را در خمرها به محل های
دیگر صادر میکردند.

رعایا وابسته بزمن بودند و با خود زمین خرید و فروش میشدند. اراضی هم
همچنین بوسیله غلامانیکه بر اثر فتوحات همراه میآوردند کشت میشد. کشاورزی
کلید ثروت ایران بود و بمنزله شغل طبیعی يك مرد آزاد تلقی میگردید.

خرده مالک نیز وجود داشت ولی نسبت با مالک بزرگ که دارای سیاست اقتصادی سختی بودند کم اهمیت جلوه مینمود. در این نوع املاک کوچک که مردم آن از مالیات و عوارض مخصوصاً در فارس معاف بودند دهقانان آن آزاد و مالک زمین بودند. گندم و جو و موو زیتون کاشته، میشد گاو گوسفند و بز و حیوانات سواری مانند خر و استرو اسب را تربیت میکردند، تربیت زنبور عسل بسیار معمول بود و عسل در این عهد بجای شکر بکار میرفت.

در شهرها بتوسعه صنعت آغاز کردند. بدون اینکه املاک بزرگ مصنوعات خود را که بدست رعایای کارگر ساخته میشد ترك کند. در وهله اول این مصنوعات عبارت بودند از لباس نیم تنه شلوار کفش و همچنین اثاثه خانه که گاهی آنها را بسیار مجلل میساختند. همه مردم از لباس بهره مند نبودند و اغلب مردم لخت یا نیمه لباس بسر میبردند و لباس بسیار گران بود و برای استفاده اعیان بکار میرفت. طلا و نقره و مفرغ نیز استعمال میشد و جزء سرمایه زندگی محسوب میکردید. زنان ثروتمند خود را با جواهر زینت میدادند، در خانه فقراء مصنوعات سفالی بجای ظروف فلزی بکار میرفت.

با توسعه تجارت جهانی سطح زندگی بطور محسوسی در ایران هخامنشی بالا میرفت و مخصوصاً در بابل سطح زندگی بالاتر از یونان بود. بر اثر احتیاج به محصول نرخ منافع سرمایه مانند بهای جنس افزوده میشد. استثنای اجناسی که حمل آنها مشکل بود، بعکس بهای زمین در ایران و یونان پائین بود. اروپای جنوبی داخل در روابط اقتصادی محکم با آسیای غربی گردید. در زمان هخامنشیان بیشتر بر اثر رواج سکه تجارت بری و بحری بنواحی بسیار دور کشیده شده. این عهد از جهت يك سلسله مسافرتها و اکتشافات بزرگ شایان توجه است. یکی از یونانیان بنام اسکیلان بامردار یوش مامور شد که از دهانه رود سند تا مصر با کشتی سفر کند و اکتشافات جغرافیائی نماید. يك فرمانده ایرانی بنام ساتاسپا (صداسب) از طرف خشایارشا محکوم شد که با کشتی تا ماوراء ستونهای هر کول، (جبل طارق) پیش راند.

ایرانیان ناوگان مخصوص بخود نداشتند، بلکه ناوگان فنیقی را باجاره گرفته یا آنها را به جبر به تصرف خود درمی آوردند.

ملاحان یونانی و فینیقی و عرب ارتباط بین هندوخلیج فارس و بابل و مصر و بنادر بحر الروم را تأمین میکردند. ارزمان بخت النصر تجارت فارس رو به تنزل گذاشت زیرا دریانوردان صور از خلیج فارس متوجه بحر احمر شدند،

داریوش دریای مدیترانه را توسط شعبه از رود نیل بدریای احمر وصل نمود و تجارت جهانی بنواحی دورتر گشایده شد و ناحوزه دانوب و دن رسید چنانکه سکه های مکشوف شاهد این مدعا است. حتی هندوستان و سراندیت در این عهد ادویه های معطر و فلفل صادر میکرد. اشیاء مصنوعی ظروف و لوازم سفره و لوازم آرایش مبادلات آن عهد را تشکیل میداد. مهره های شیشه ای از مصر انگشتریهای شیشه ای و عنبر از شمال و سپرهای آتیک و شمشیرهای پونتی بایران وارد میشد. امور بازرگانی بیشتر در دست مردم غیر ایرانی چون یهودیان و فینیقیان بود زیرا ایرانیان تجارت را کار پستی می شمردند شاهنشاهی پارسی برای بانکها امکاناتی بوجود آورد که هرگز در سابق وجود نداشت. کارهای بانکی تا آن زمان فقط توسط امراء یسار و حانیون انجام میگرفت و بندرت افراد عادی میتوانستند بدانکار پردازند. دز زمان هخامنشیان بانکهای حقیقی خصوصی تاسیس شد و مدارك بانك پسران اگی بی Egibi از مردم بابل بدست آمده است. بعضی از دانشمندان نام اگی بی را بانام یعقوب از مردم بنی اسرائیل که در زمره جامعه یهودیان بود که نفی بلد شده بودند یکی می دانند. تاسیس این بانك بقرن هفتم قبل از میلاد میرسد و این بانك معاملات رهنی و اعتبار و امانات را انجام میداد. این بانك از عملیات مربوط بحساب داری و استعمال چك اطلاع داشت.

بانك دیگر متعلق به موراشی Murashi نام از مردم نی پور Nipur در بین النهرین و جدیدتر از بانك نخستین بود. این بانك وجه مال التجاره را اخذ میکرد قنوات را حفر مینمود و آب را بکشاورزان می فروخت و انحصارات از قبیل انحصار آبجو و صید ماهی را در دست داشت

موسسات مشابهی بتقلید بانکهای شرقی (بابلی) در یونان مخصوصا در معابد Delos و المپیا Olympia ایجاد شد .

در قرن چهارم اختراع کفشکی برای چهارپایان بارکش بمنظور حمایت سم آنها در جاده‌های سخت صورت گرفت و آنرا بامس، یاپوستین، یاموی اسب میساختند نعل حقیقی اسب فقط در قرن دوم یا قرون اول قبل از میلاد اختراع گردید .
کشتی‌سازان کشتیهایی بسبک تازه بیرون دادند که میتوانستند روزی ۶۰ تا ۸۰ میل دریایی حرکت کنند. در آن زمان کشتیهایی وجود داشت که از ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن ظرفیت داشت .

در جاده‌ها عرابه رانی میشد حتی ساختن ردچرخها در جاده‌ها مصنوعا برای وسائل نقلیه چرخ دار معمول گردید.

در رودهای بزرگ مانند نیل - دجله - فرات کشتی رانی میشد. بنادر نیز در آن زمان ایجاد گردیده علامت بحری را مورد مطالعه قرار دادند ، اسناد و مدارکی برای کشتیه مرتب ساختند .

دولت هخامنشی مالیاتی وضع کرد که از املاک و مزارع و باغها و احشام و معادن گرفته میشد .

نوعی مالیات متعلق بزمین وجود داشت که کاملا شبیه ب مالیات بر مصنوعات صنعتی بود. عوارضی نیز بر بندرها وضع کرده بودند، مالیاتی که مردم میپرداختند نقدی و جنسی بود . بنا بر اسناد الفانتین در مصر در انبارخانه اجناسی از قبیل گندم و جو و لوبیا و غیره نگاه میداشتند، این اجناس مالیاتی بود که از مردم گرفته بودند. کسانی که مالیات میپرداختند مقاصد حساب می گرفتند. مالیاتی که توسط ماموران دارایی جمع آوری میشد، در صندوقهای ایالات گرد آمده بخزانة ارسال میگردد. این وجوه صرف مخارج در بار و ادارات و قشون میشد، اما احتیاجات اقتصادی باستثنای آنچه که مربوط بفوائد عامه از قبیل جاده‌ها و پلها و قنوات بود کمتر مورد توجه قرار می گرفت. در الواحیکه در تخت جمشید بخط عیلامی بدست آمده معلوم میشود که هخامنشیان بطبقه کارگر اهمیت میدادند، در آنجا مزد هر طبقه از کارگران تعیین شده بود و مزدیک کودک و

يك مزدور یا پیشه ور یا متخصص ، بفرخور حال آنان مشخص گردیده است . در این الواح بمنظور احتراز از تقلب ، معادل پولی همه محصولات را که بمنزله مزد جنسی تادیه میشد ذکر کرده اند مثلاً يك خمره شراب معادل يك شكل (شکل قریب يك دلار بود) و گوسفند معادل سه شكل (شکل) ارزش داشت . حتی مزد روحانیان که در خدمت دین بودند تثبیت شده بود . بدین وجه مزد يك مغ مامور تهیه هوما (شراب مذهبی مخصوصی در دین زردشت) بالغ بر ۱۲ بشكه شراب بود . در الواح تخت جمشید آمده که کارگران از همه اقطار شاهنشاهی در آنجا گرد میآمده اند این تشکیلات میبایست در تمام ایالات کشور شاهنشاهی شعبه مخصوصی داشته باشد . ساختمان شهرها و کارهای مربوط بدر بار موجب رفت و آمد بسیار افراد خارجی در قسمتهای مختلف ایران میشد . الواح بابلی که هرگز نامه های ایرانیان را پیش از سال ۵۲۱ قبل از میلاد در بابل ذکر نمیکنند از این تاریخ اسامی ایشان را که روز بروز در تزیید بوده اند یاد می کند . شاهنشاهی هخامنشی ایرانیان را مجبور کرد که از انزوا در داخل ایران بدر آیند و در همه آسیای غربی پراکنده شوند .

هخامنشیان پیوسته عده ای از پارسیان را بولایات میفرستادند تا در آنجا اقامت کنند و باین منظور بآنان زمینهایی بعنوان تیول می بخشیدند . این مهاجران هسته اصلی قوای نظامی شهرستانها و خاندانهای پارسی شهرها را تشکیل میدادند .

اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در زمان سلوکیمها

شاهنشاهی که اسکندر بزرگ بنا نهاده بود پس از سلطنت کوتاه او پایدار نماند اسکندر بر آن بود که وحدتی بین آسیا و اروپا ایجاد نماید و روی این اصل بفکر آن افتاد که مهاجراتی از اروپای آنروز یعنی یونان بآسیا جلب نماید و مردم را از آسیا باروپا کوچ دهد . دیگر اینکه بفکر آن افتاد که مردم یونانی و ایرانی بایکدیگر ازدواج نمایند ، از این جهت خود او دختر دار یوش سوم استاتیرا و هم چنین ر کسانا دختر والی سغد را باز دواج خود در آورد ، و گروهی از سرداران و افراد نظامی یونانی به پیروی از پیشوای بزرگ خود با زنان و دختران ایرانی ازدواج کردند . شکست ایران از اسکندر و تسلط او و اعقاب و جانشینانش در ایران موجب برهم خوردن اوضاع اجتماعی و

سیاسی و اقتصادی ایران گردید این عصر را که مر بوط به نفوذ و تمدن و آداب یونانی در ایران است دوره هلنیسم گویند، یعنی عصر یونان مآبی چه یونانیان بکشور خود هلاس و بمردم یونانی هلم میگفتند.

اسکندر گنج های بزرگ هخامنشیان را که در خزاین سلطنتی بصورت سرمایه را کد مانده بود بکار انداخت، و این خود برو نق تولیدات کشور و جریان پول کمک کرد. فکر وحدت بین آسیا و اروپا بزودی از بین رفت و در مدت چهل سالیکه متعاقب مرگ او سپری شد جهان در خونین ترین محاربات بین یاران اسکندر فرو رفت. در نتیجه این محاربات کشور مصر بر بطلمیوس و کشور ایران بر سلوکوس نیکاتر (فاتح) مسلم شد جانشین های سلوکوس را که قریب ۸۰ سال در ایران حکومت کردند. سلوکیان مینامند.

ایجاد شاهنشاهی اسکندر و پس از آن سلسله سلوکی و جانشینان او در اروپا و مصر انقلابی حقیقی در دنیای آن عصر محسوب میشد. نخستین بار بود که دورترین بخشهای جهان بیدارگر مر تبطم میگشت، بعدیکه کوچترین اضطراب يك محل در منطقه دیگر سرایت میکرد.

سلوکوس شاهنشاهی خود را به هفتاد و دو قسمت تقسیم کرد و منظور وی از آنکار این بود که قدرت حکام را در برابر حکومت مرکزی تقلیل دهد. سلوکوس تنها کسی بود که میکوشید تا کار کوچ دادن اهالی را که از طرف اسکندر آغاز شده بود ادامه دهد بهمین دلیل اقلا ۷۵ شهریونانی بهمت او ایجاد گردید.

تأثیر سکه که در این صحنه وسیع رایج بود بسیار اهمیت داشت. ثروتهاییکه بر اثر فتوحات بازار جهان آمده بود بعدی قابل توجه بود که ارزش طلا و نقره نجاه درصد کاسته شد. تعادلی که هرگز سابقه نداشت بین مـزد و قیمتها ایجاد میشد و این خود موجب بهبود وضع زندگی گردید. افزایش نرخ منافع معرف و وضع نیکوی تجارت و سرمایه های آنروز بشمار میرفت. طلائیکه بر اثر فتح ایران بدست آمده و قسمت اعظم آن راه اروپا راپیش گرفته بود بعلت مبادله محصولاتیکه مملکت بازارهای جهان صادر میکرد بایران باز میگشت. باضعف قدرت دولت و از دست رفتن

ایالتی مانند پارت و بلخ نخستین اصطرا بات محسوس گردید. پس ازدوره کوتاه بهبودی که بر اثر سیاست فعال آنتیو حوس سوم پیش آمد بحران مجدداً آغاز شد. در آن زمان دولت روم که تازه بدوران رسیده بود با دخالت خشونت آمیز خود در مشرق مقتضیات سیاسی آن منطقه را تغییر داد. و بدینوسیله بحران اقتصادی عمیقی ایجاد کرد. در هنگامیکه پارسیان یعنی اشکانیان بخط فرات رسیدند و سرحد غربی آنان در آنجا تثبیت شد مرکز سیاسی و اقتصادی جهان تغییر یافت و لااقل در مدت چهار قرن در سواحل دجله مستقر گردید.

سلو کیان مالک جاده های بزرگ بین قاره ها بودند طرق مزبور از ایران عبور میکرد و سمت چین و هند میرفت آنان این جاده ها را وسیع میکردند و وضع آنها را نیکوتر ساختند. جاده ها از بحر احمر تا هند توسط ایستگاههای نظامی محافظت میشد. آب انبارهایی در میانها ساخته شده بود و کاروانسراهایی بنا گردید. قنات را غلباً با سرمایه های شخصی بمنظور تجارت حفر میکردند، سرعت ارتباط و حمل و نقل به بالاترین درجه خود رسید. اگر سلو کیان نمیتوانستند بر جاده ای که بسوی روسیه جنوبی میروید و از شمال بحر خزر عبور میکند نظارت کنند، در عوض جاده ای را که پس از عبور از بحر خزر و رود کور و گذشتن از آسیای صغیر بسواحل بحر احمر منتهی میشد درست داشتند.

سلو کیان کشتی رانی مهمی در خلیج فارس ترتیب دادند که موجب ارتباط هند در مشرق و بحر احمر در مغرب میگردد.

از حجم محصولات ارزان قیمت که در طی عهد پیشین بخش اعظم مبادلات را تشکیل میداد کاسته شد، و در عوض اشیاء تجملی جای آنها گرفت عامل جدیدی که موجب نهضتی در تجارت شد دولت روم بود. مواد اولیه مانند چوب و فلزات که ایران و هند تهیه کنندگان مهم آن بودند بسیار مورد تقاضا بود مبادلات شامل اشیاء ذیل بود:

احجار کریمه و جواهر که روی آنها بطور برجسته کار کرده بودند، داروهاییکه هند تا به حدود مغرب فرانسه صادر میکرد، نباتات، مرهمها، روغنها، عطریات،

ارغوان گلاب ، ظروف سفالین ، شیشه ، منسوجات ، اشیاء هنری ، پاپیروس برده ایران الیسه وزینت آلات و داروها و احجار کریمه ، و گندم و سرب و سنگهای اصیل النسب از جمله صادرات بود .

فراوانی مواد اولیه موجب توسعه صنعت ایران گردید مخصوصا نساجی و قالی بافی و قلمزنی فلزات رونق گرفت ، هم چنین دولت ایران در صد برآمد که بازار را از بعضی محصولات وارداتی نجات بخشید . مثلا پاپیروس که مصر انحصار آنرا در دست داشت از نباتات و یا پوست مخصوصی که پارشمن نامیده میشد ساخته شد و بجای آن بکار رفت . انواع ظروف سفالین پیکر سازی و حکاکی روی استخوان رواج یافت پنبه ، لیمو ، خربزه ، کنجد ، زیتون ، خرما انجیر وارد اروپا بخصوص ایتالیا گردید .

سلوکیان با آماده کردن زمینهای زراعتی وزه کشی ، اراضی بایر را قابل کشت کردند . روشهای تازه ای در مواظبت موبکار رفت ، گاو آهن جدیدی معمول گردیده طرق تازه ای در آبیاری و احداث جنگل و پرورش میوه ها و باغهای مجری شد .

سلوکیان املاک بزرگ دوره هخامنشی و املاک متعلق بمعابد را تقسیم نمودند و یونانیان را در آن سرزمین ها مستقر ساختند . این تغییرات موجب تحولاتی در وضع روستاییان شد و آنها از همسایگان یونانی خود روش جدید کشاورزی را آموختند . در املاک دیگر رعایان نوعی مستاجر بشمار میآمدند . روستاییان وابسته بزمین های خود تقریبا آزاد گردیدند .

مصرف فلزات و مخصوصا فلزات قیمتی بسیار زیاد بود . سلوکیان طلا را از هند شمال غربی بلخ ، ارمنستان و قفقاز وارد میکردند . ایران بموقع خود آهن - مس و سرب را صادر میکرد . همه معادن تحت انحصار دولت بود و ملک شاه محسوب میگردد .

در حیات اجتماعی تمایل بایجاد مساوات بین سکنه محسوس گردید مخصوصا در شهرهایی که در آنجا زبان یونانی رایج شده بود و افراد ایرانی با یونانیان مخلوط شده بودند ، و تحت حمایت يك قانون میزیستند . مملکت سلوکی کشور ی بود

سرمایه‌دار باتشکیلات مالیة قوی، شاه انحصارهای محصولات یا کارخانه‌ها را تکثیر میکرد و عملاً همه منافع مملکت را در دست خود متمرکز میساخت. باوجود این پیشرفت‌های اقتصادی، عوارض و مالیات کم‌رملت را خرد میکرد، زیرا فقط عده‌ای محدود از افراد جامعه که از ثروت خود برخوردار بودند عبارت بودند از خانواده شاه و درباریان و کسانی که به تجارت بین‌المللی مشغول بودند. اما دستگاه مالیات‌زندگان را بسیار سخت‌کزده بود و دلیل آنکه مردم بیش از پیش با فکر نجات و استخلاص و پناه بردن بادیان گنوسی و بودایی اقبال میکردند همین امر بود.

مالیات‌ها و عوارضی بر افراد و منازل و چارپایان و مزارع و تولد و ازدواج و مرگ تعلق میگرفت. ادارات ممیزی برقرار گردید و نخستین مبان‌سی آمارگیری بنیان نهاده شد. انتظاماتی برای محصول کارخانه‌ها و نمک و عطریات و مبادلات تجارتي و کشتی‌رانی روی‌شط‌های بزرگ وضع گردید. دولت دارای سیاستی فلاحتی و تجارتي و صنعتی بود. فرهنگ و زبان یونانی در ایران رواج شایان یافت و تا زمانهای خیلی بعد یعنی تا آخر دوره اشکانی و اوایل دوره ساسانی در ایران رایج بود.

سلوکی‌ها هنر و علوم را تشویق مینمودند. تقویمی با تاریخ جدید برقرار ساختند و ۳۱۲ قبل از میلاد سال جلوس سلوکوس نیکاتر را مبدأ تاریخ خود قرار دادند.

باوجود این سلوکیان مسئله اساسی را که عبارت بود از وحدت سیاسی دو قوم مختلف یا لااقل اشتراك مساعی کامل بین آن دو که در نظر اسکندر ضروری بود حل نکردند. فرمانروایان جدید مملکت هرگز اتکاء حقیقی بایران‌یان نداشتند و نتوانستند دولتی ملی تأسیس کنند. اما چون آنان سیاست یونانی ساختن را بالاجبار روا نمیداشتند ایران‌یان در صدر مخالفت ظاهری و منظم برنمیامدند. از اغتشاش و فتنه از طرف طبقات مردم گفتگویی در میان نیست و این موضوع روش میسازد که چرا قریب يك قرن طول کشید تا پارتیها توانستند ایران را مجدداً تصاحب کنند. توده ملت هرگز در یونانیت مستهلك نشد و زندگانی اجدادی خود را حفظ کرد و معتقدات فرهنگی و اجتماعی و مذهبی خویش را تعقیب نمود. مخالفت دائمی بین

کار گرو بورژوازی بر اثر تصادفات دینی و ملی تشدید میشد. محقق است که گروهی از ایرانیان که بایونانیان کار میکردند در اداره امور شرکت داشتند.

سکنه شهرها مانند یونانیان تحت حمایت يك قانون بودند و بخشی از روستاییان نیز آزادی داشتند. اما ایرانی میخواست یونانی باشد بلکه آرزو مند بود ایرانی بماند.

تمدن یونانی در ایران فقط در سطح تأثیر کرد و اثر عمیقی نداشت و در نتیجه این اختلاط ایران مادتا ثروتمندتر و معناً مرفعی تر از پیش شده و توانست این فوائد مکسب را به سلسله جدید پارتی منتقل سازد.

اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در عصر اشکانیان

میراث اسکندر کبیر که بین سه سلطنت مقدونی تقسیم شده بود، از سوی مغرب مورد حمله ملت روم و از سوی مشرق مورد مهاجمه پارتیان یا اشکانیان قرار گرفت و پس از احتضار طولانی منهدم گردید. و بالنتیجه انقلاباتی شدید ایجاد شد و همانگونه که در نواحی حوزه بحر الروم تأثیر کرد در ایران و حتی روسیه جنوبی مؤثر افتاد. همه جا بحران اقتصادی حکمفرما بود محصول کم گردید با کثرت راه-زنان در جاده ها و دزدان دریایی در دریاها مبادله امتعه بسیار مشکل شد. غارت کاروانها و مخصوصاً سرقت های دزدان دریایی چنان شدید شده بود که دولت روم مجبور گردید بقدرت آخرین شاهان کوچک سلوکی بمنظور تأمین امنیت آسیای نزدیک خاتمه دهد. اما از قرن اول قبل از میلاد تمایل شدید به نسبت صلح ایجاد شد که از مرزهای روم و بالاخص ایران نشأت گرفته بود.

اگوستوس امپراطور روم در زمانی قدرت را در دست گرفت که افکار صلح طلبانه در روم نفوذ کرده بود. نخستین عمل امپراطور روم از لحاظ ایجاد تعادل مجدد در جهان استقرار وضع عمومی و تثبیت قیمت ها بود.

دنیای کهن و هلنیسم واژگون شد جهان بتدریج در طریقی افتاد که نتوانست تشکیلات خود را بر مبنای جدید اجتماعی و اقتصادی قرار دهد. از قرن دوم قبل از میلاد ایتالیا عامل مهم اقتصادی در حوزه بحر الروم بود و چون محصولات کشورش

کافی نبود یکی از وارد کنندگان محصولات از خارج گردید.

فتوحات رومیان ثروتهای دنیای قدیم را بطرف خود جلب کرد و آن کشور مرکز شبکه‌ای وسیع از ممالکی گردید که از گالویا (فرانسه) تا آسیای مرکزی و چین و هند کشیده میشد. مصنوعات تجملی کشورهای اخیر مانند: ابریشم ادویه، عاج، عطریات احجار کریمه، که بسیار گرانقیمت بودند دائماً حجم تجارت را افزون میساخت، و روم در عوض مصنوعات صنعتی مانند مفرغ و شیشه آلات و اشیاء تجملی و هنری و شراب و روغن و مخصوصاً طلا بخارج صادر میکرد.

ایران در تجارت جهانی کماکان بوظیفه میانجیگری خود ادامه میداد چه کاروانهایی بسیار از جاده‌های آن میگذشتند. در سرزمین ایران مراکزی برای تجارت ترانزیت و دلالان و عمال همه نوع حمل و نقل، و تشکیلات دریانوردی برای حمل و نقل بحری ایجاد شد.

اعزام سفارتها از چین بدر بار اشکانی موجب شد که روابط مستقیمی بین دو شاهنشاهی ایجاد شود.

تشکیلات جاده‌ها بهتر و مبادلات عمومی کشور منظم گردید. از قرن اول مسیحی مال التجاره‌ها پس از عبور از سرزمین ایران وارد شاهنشاهی کوشان (افغانستان و شمال غربی هندوستان) میشد، قسمتی از آنها از راه پامیر و ترکستان چین بسرحد حمل میکردند و قسمتی دیگر از طریق معابر هند و کش و طول دره کابل بسوی هند فرستاده میشد. هرگز دول شرق و غرب بدینسان باهم ارتباط حاصل نکرده بودند. ایران فلزاتی صادر مینمود که از جمله آنها فولاد هندوستان و چین در بازارهای جهان شهرت داشت، و تصور میکنند که فولاد دمشقی که در قرون وسطی معروفیت بسزا داشته اصلاً هندی و شاید چینی بوده است. بین مال التجاره‌های دیگر از پوست و پوستین و منسوجات و اشیاء چوبین چارپایان و پرندگان و برنج و زعفران و ادویه و احجار کریمه، قیر معدنی را باید نام برد. اجناس ذیل بکشور وارد میشد:

پایبروس، اشیاء مفرغی، شیشه، ظروف، سفالی، رنگ‌ارغوانی، اشیاء فلزی تجارت داخلی با ازدیاد تعداد تجارتخانه‌های بزرگ و کوچک و بازارهایی که مال التجاره

آنها در محلهای مخصوصی بفروش میرفت روبه تزايد گذاشت. یکی از شعب نادری که بنظر میرسد عهد انحطاط را طی میکرد بانکداری بود و ساؤل حمل و نقل بهتر گردید.

پادشاهان پارتی به مراقبت ط. رق و شوارع دقت بسیار مبذول میداشتند. مالیاتیکه از جریان مال التجاره اخذ میکردند یکی از مهمترین منابع عایدات دولت بود. خط سیر هائیکه از بیابانها میگذشت بچاهای آب و کاروانسراها مجهز بود. در شهرهای کاروانی مثل: تدمر و دورا و پطرا سراهایی برپا شده بود که در آن تجار گرد میآمدند.

اسنادیکه در دورا کشف شده وجود دستگاه پلیس سواره بیابان را اثبات میکند. پارتیان منازل کاروانها و ایستگاهها را که دارای اسبهای یدکی بود و برای نقل و انتقال سریع بکار میرفت مراقبت میکردند. چنانکه وردان برای عزل و برادرش گودرز دوم ۳۵۰ میل راه را در دوز طی کرد. هم در این عهد نعل اسب اختراع شد اما معلوم نیست که منشاء آن شرق یا غرب بوده است.

در روم مردم ثروتمند آن، زمینهای متعلق بدولت را بقیمت ارزان میخریدند و از آنها املاک وسیع تشکیل میدادند. در ایران دیده میشود که بتدریج املاک کوچک از بین میرود و تبدیل به املاک مالکان عمده یعنی فئودالها میگردد.

اصولا دهقانان و خرده مالکان استقلال خود را از دست میدادند و بیش از پیش تحت فشار مالکان قرار میگرفتند، آنان آزادی نسبی داشتند. جامعه در آن روز بدو قسمت روستاییان و شهرنشینان قسمت میشدند، بهای زمینها افزوده شد و این افزایش بعلت امنیت استقرار سرمایه صورت گرفت.

برای خرده مالکان دیگر امکان نداشت که زمینهای خود را حفظ کنند و بستیزه خورده مالکان عمده ادامه دهند. با این وجه کشور تحول یافت، و اکثریت آنرا خالصه جات دولتی و املاک بزرگ تشکیل می داد. فن کشاورزی که در دوره یونانیان ترقی کرده بود و بانحطاط نهاد. اما پرورش اسب و حیوانات اهلی و پرندگان

که در بازار های خارجی مشتری داشت ترقی کرد . دنبال نخستین سفارت های یک-ه
چین بایران فرستاد . اسپست (چاودار) مووخیاروپپاز وزعفران ویاسمن از ایران
به کشور آسمانی چین وارد شد و چینیان در آن کشور شروع کشت آنها نمودند . در
عوض ایران از چین زرد آلو و هلو و سپس ابریشم وارد کرد . نیشکر از هند وارد می شد
افکار آزادیخواهان های در اثر هلنیسم (آداب و رسوم یونانی) در رم و ایران توسعه
یافته بود . در روم غلامان آزاد شده بهترین مصنوعات فلزی را می ساختند و آنها را یک-ه
تجملی داشتند در خدمات دولتی بدرجات عالی حتی اشغال تخت و تاج قیصره
می رسیدند . در ایران نیز مشاهده می شود کنیزی که دولت روم بفرها چهارم اهدا
کرده بود ملکه ایران شد . یونانیان خانواده های یونانی و ایرانی تشکیل داده بودند
که در آنها نام های ایرانی و یونانی با اندازه هم معمول بود . اتفاق می افتاد که
یونانیان ایرانی شده که دچار فقر شده بودند در درجات اجتماعی رتبه ای پایین تر
از ایرانیان یونانی شده دارا میشدند . در جامعه ایرانی بطور کلی اختلاف عظیمی
پیدا شده مالکان عمده درباریان سرداران خانواده هایی که جزع اشراف عمده بودند
نسلاً بعد نسل تشکیل اشرافیتی دادند که در مقابل آن طبقه ای نیز شامل مردم آزاد
شهرها و روستا ایجاد شد ، بعد در جامعه رومی تحولی مشابه صورت گرفت که آنرا
بچهار قسمت تقسیم کرد .

سلسله قیصره - کلیسا - اشراف - طبقه پایین .

این طبقه بندی در سازمان جامعه ساسانی بدین صورت منعکس گردید نجباء و
جنگجویان ۲- روحانیان ۳- دبیران و کارگزاران ۴- مردم کاگرو کشاورز .
برده داری در شاهنشاهی پارتی رواج فراوان داشت دیودورسیسیلی مینویسد
که فرمانروای بابل که از جانب فرها رسوم گمارده شده بود و گیمر نام داشت گروه
زیادی از بابلیان را در سرزمین ماد چون بردگان بفروش رسانیده بود . مسلماً در
مادهم استفاده از کاربرد گان در امور اقتصادی متداول بود والا گیمر در آنجا خریداری
نمی یافت .

اصطلاح متداولی که در ایران برای بردگان وجود داشته «بندک» Bandak بود ولی کلمات دیگری از قبیل انشهریک Anshahrik و رسیک Rasik نیز برای این مفهوم بکار می‌رفته است.

بردگان در امور خانگی و کشاورزی و معادن شاهی و کارهای پرمشقت و داخل معابد نیز مورد استفاده قرار می‌گرفتند. بردگان انشهریک مقام خاصی داشتند از ایشان بطور کلی در کشاورزی استفاده می‌شد. ایشانرا در اراضی ارباب برده‌دار، که ملکی شخصی بود دستکرت Dastkart (دستکرد) خوانده میشد مستقر می‌ساختند، و بمثابة بخشی از اموال مالک شمرده میشدند. غالباً این بردگان آزادی نسبی بمیزان یک‌دهم و یا یک‌چهارم کسب می‌کردند، و این آزادی عملاً باین معنی بود که برده انشهریکی که به‌چنین آزادی نائل شده بود می‌توانست بمیزان آن آزادی از ثمره زحمت خویش برخوردار شود. مثلاً بخشی از محصول زمینی که کشت کرده بود بوی داده میشد. بردگان انشهریک می‌توانستند این حق را به‌بازماندگان خود نیز منتقل سازند. ممکن بود که بردگان انشهریک را به کسی دیگر بخشید و یا آنان را بعنوان گروگان یا وجه‌الضمان باشخاص دیگر سپرد. چون بردگان در املاک خصوصی یادستکرد جزء اموال مالک شمرده میشدند، مالکین می‌توانستند که دستکردهای خود را بابرندگان خود روی هم باشخاص دیگر بفروشند. عده بردگان کشور تنها از راه تکثیر مثل طبیعی تکمیل نمیشد، بلکه بیشتر از طریق گرفتن اسیران جنگی تأمین می‌گشت، مثلاً اصطلاح انشهریک بمعنی غیر شهری و ناهم شهری و بیگانه است. بنا به چرم نبشته‌ای که از شهر دورا بدست آمده: مردی که از روستایان ده‌کده پالیکا Poliga در کنار فرات بوده میبایست «خدمت بردگی» را در نزد رئیس قلعه (ارک پت) Arakapat که پارتی بوده و بوی ۴۰۰ درهم وام داد و بوده انجام دهد، در این سند روستایی مدیون معتهد شده است که بدون اجازه ارباب خود که همان رئیس قلعه باشد ده‌روز و نه شب غیب نکند و همچنان بکار مشغول باشد تا اینکه بتواند قرض خود را تمام و کمال بپردازد.

در دولت پارت مالیاتهای وضولی در اداراتی که در عین حال جنبه دفترخانه‌و

بایگانی درست ثبت میشد این وظیفه را در شهرها مأموران بنام خرما تیستری یا Xrematisterias و یا خرئوفیلا کباها Xreofilakias انجام میدادند

اساس پولی پارت نقره بود و تقلیدی از پول سلوکی هاشمرده میشد ولی از قرن دوم ق ۲۰ پارتیها برای استقلال خود در پول رومی و تسهیل داد و ستد، پول خود را از حیث وزن بادی نار رومی برابر ساختند.

در ایران هفت خانواده بزرگ بودند که طبقه «فئودالان بزرگ» را تشکیل میدادند و هر گاه اراده میکردند رعایای خود را به هواداری شاهنشاه بر میانگیختند یا بر ضد او میسوزاندند. بین آنان و روستاییان طبقه متوسطی از تیولداران جزء وجود داشت و حلقه‌ای که اینان را به تیولداران عمده می پیوست محکمتر از رشته‌ای بود که شاهنشاه را به تیولداران بزرگ متصل میکرد، خصوصاً آنکه میان تیولداران بزرگ عناد و لجاج وجود داشت.

شاهنشاهی ایران تقسیم میشد میان شهریارانی که تابع شاهنشاه بودند و ولایاتی که تحت حکومت مستقیم شهربانان (ساتراپها) اداره میشد. در هر شهر بان نشین يك یا چند خانواده وجود داشت که حکومت در دست آنان بود و رؤسای این خانواده‌ها عبارت بودند از ملوک الطوائفی که هر کدام صاحب دهات و شهر بودند.

حیات اقتصادی و اجتماعی دوره اشکانی بر اساس ملوک الطوائفی بود و در رأس امور، تیولداران عمده قرار داشتند و تیولداران خرده مالک شهرها و دهات بودند، خرده مالکان مستقلاً زمین خود را کشت و زرع میکردند و بردگان هم برای عمده مالکان کار میکردند و هم برای خرده مالکان.

پارتی‌ها در آبادی بین النهرین بسیار کوشیدند و در آنجا شهرها و ترعه‌ها حفر کردند چنانکه ترعه نهر وان در شرق دجله و شعب آن از ازمینه زمان اشکانی است بلاش اول شهر جدیدی بنام ولگاسیا Vologasia (ولاشیا) در کنار شهر بابل بوجود آورده قصد این شاهنشاه از ساختن آن شهر ایجاد يك مرکز جدید تجارتي بجای شهر قدیم سلوکیه بود، زیرا کشمکش داخلی بین مردم آن شهر مانع از حسن جریان بازرگانی میشد. مهمترین شاهراههای تجارتي در دنیای قدیم جاده بزرگی بود که از سرحدات

چین آغاز شده و از فلات ایران گذشته به بین‌النهرین منتهی می‌شد

شهرهای بلخ و آرخوزیا و هرات وری و همدان در کنار این جاده قرار داشت. این جاده از راه شمال بین‌النهرین و شهر دورا Dura عبور نموده به شهر کاروانی تدمریا پالمیرا Palmyra در شام می‌پیوست.

این شهرهای سرحدی نقش مهمی در مبادلات بازرگانی بین ایران و روم را داشت. جنوبی‌ترین شهر کاروانی شهر پترا Petra بود این شهر در میان منطقه سفلی بین‌النهرین و مصر قرار داشت.

در مرز ایران و روم گمرکخانه‌ای بود که کالاهای رسیده برای صدور و ورود به آنجا وارد می‌شد و در کتابچه‌هایی که مخصوص این کار بود ثبت می‌گشت. در شهرهای بزرگ مواظب ورود مردم بیگانه بودند و نام آنان را یادداشت می‌کردند و به مقامات مربوط گزارش می‌دادند.

کالاهایی که از ایران بروم صادر می‌شد عبارت بود از منسوجات گوناگون ادویه و قالی و قالیچه و پارچه‌های ابریشمی. پلین Pliny می‌نویسد که قالیچه‌های ایرانی در روم به‌بهای گزافی فروخته می‌شد. وی صمغ و کتیرا و جگن معطر را نیز از صادرات ایران بروم دانسته است.

از روم نان سبک و متخلخلی بایران وارد می‌شد که آن را نان پارتی Panis Parthicus می‌گفتند. دیگر فلزات و اشیایی بود که در کارخانه‌های روم می‌ساختند. چینی‌ها از راه ایران باروم تجارت می‌کردند.

اوضاع اقتصادی و اجتماعی در دوره ساسانی

اقتصاد ساسانی بیشتر بر کشاورزی مبتنی بود تا بازرگانی، قسمی تعادل در همه وجوه حیات فعالیت بشری در حوزه بحر الروم پدید آمد که هم در امپراطوری روم و هم در شاهنشاهی ساسانی تجلی کرد مسکوکات ساسانی از مس و نقره بود و بحدت سکه‌های طلایی داشتند. این عهد دوره پیدایش حقیقی برات است و بانکداران یهودی بابل و مؤسسات مشابه ایرانی در جریان دادن برات نفوذ عمده داشتند. از دوره

ساسانی برات بصورت سند تملك در آمده بود و رسماً آنرا می‌ساختند. بانکهای شاهنشاهی که تحت اداره ایرانیان یا یهودیان بود مبادلات پولی را بوسیله اسناد مکتوب انجام میدادند. کلمه چك یا اصطلاح تضمین سند از زبان پهلوی بـزبانهای اروپائی رفته است و آن از ابداعات موسسات بانکی ایران در اوایل قرون وسطی میباشد.

بازرگانان مسیحی سوریه بعدها برات را از ایران اقتباس کردند و بمغرب زمین رسانیدند در مناطق روستایی غالباً مزد زارعان، سر بازان و کارگران و حتی مالیات‌ها هم جنسی پرداخت میشد. اما تجارت خارجی کاملاً بر پایه اقتصاد مبتنی بر مسكوك بود. اخذ مالیات و عوارض جنسی موجب آن گردید که حکام ذخیره‌های مهمی از محصولات فراهم آورند، فایده دیگر آنها این بود که هنگام قحط احتیاجات ملت را بوسیله توزیع ذخائر جنسی یعنی غلات مرتفع می‌ساختند. دولت بساختن جاده و ایستگاهها و کاروانسراها و آب‌انبارها کوشا بود و انحصارهایی تحت اختیار خود داشت که مهمتر آنها بریشم خام بود که از چین وارد میشد و مخصوصاً در کار گاههای سوریه آنرا بکار میبردند. دیگر از این کار گاههای درشوش و جندی‌شاپور و شوشتر قرارداد داشت که مصنوعات شهر اخیر الذکر از همه مشهورتر بود. ظروف سفالین، تجملی، مصنوعات شیشه‌ای سوریه و فلسطین و اسکندریه بایران وارد میشد. عنبر را از دریای سیاه وارد میکردند پاپیروس که بیش از پیش جانشین پارشمن شده بود همواره خریدار داشت. استعمال کاغذ هنوز در این زمان معمول نشده بود و آنرا در قرون بعد از چین آوردند. ادویه معطر را از چین و عربستان بعنوان ترانزیت می‌آوردند. ضمناً تجارت خارجی نسبت بدوره سابق چندان بهتر نشد و سبب آنرا باید در مداخله دولت در اموری که موجب اشکال آزادی مبادلات گردید جستجو کرد.

فعالیت بانکها محدود بود و آنها جز در موارد کمی محصول یا موقع پرداخت مالیات وارد عمل نمیشدند. دولت با انحصارات خویش تولیدکننده بشمار میرفت و دارای کارخانه‌هایی بود. او قدرت خود را حتی بر بعضی از صنایع خصوصی نیز تحمیل میکرد. املاك بزرگ عموماً دارای کشاورز، نجار، آهنگر، نساج نانو، آسیابان روغن گیر و هم چنین آسیای مخصوص بخود بودند، کاشت درخت توت برای تربیت کرم

ابریشم در ایران رواج یافت .

دهقانان هرگز از نعمت تعلیم و تربیت برخوردار نمیشدند، و آنان وابسته باراضی املاك دولت و بزرگان و یا آتشكده‌ها بودند که برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات دولت خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار میدادند. فتو دالیه چنان توسعه یافت و قدرت بزرگان بدان حد رسید که پادشاه از نظر مالی و نظامی وابسته بآنان بشمار میرفت . املاك بزرگ بصورت مؤسسات محدودی در آمد و قسمت اعظم آنها باجاره واگذار میشد . دستمزد روستاییان را در این املاك بطور جنسی میپرداختند. مالکان در شهرها سکونت نمیکردند ، بلکه در املاك خود که دارای دژی مستحکم بود ساکن میشدند و همه گونه تجمل را در آنجا فراهم میکردند . سرباران خاص ایشان از آن قصرهای مستحکم دفاع میکردند .

دولت در امور مالی فاقد عاطفه بود با احیای سنن دوره یونانیت برای زمین و افراد نرخی تعیین میکرد که از استعداد مردم خارج بود، و برای اخذ آن بقوه قهریه متوسل میشد. مالیات غیر مستقیم که بر گمرک و نواقل و راهداری وضع شده بود موجب تحمیلات بیشتری بر مردم گردید کلیه کسانی که بطبقات ممتاز وابسته بودند مجبور بودند بهر قسم خدمت تن در دهند . از جمله در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند و در تهیه مواد بکوشند از سپاهیان پذیرایی نمایند اغنام و احشام شاه را بچرانند . روستایی موظف بود اسبان خود را برای چاپار حاضر کند . دولت محصولات را از کسانی که در بازارها بدار و ستم میپرداختند بقیمتی نازل میخرید . فساد عمال دولت بسیار و حشمتك بود. آزادی انفرادی بسته باراده دولت بود و در حدود هزار سال در ایران اثری از آن نبود . خزانه اشباع نمیشد ادارات و قشون مبالغ بسیار درخواست میکردند . استحکاماتی که در سرحدات برپا بود گران تمام میشد . باید مخارج قشون کشی ها و هم چنین اعزام سفرایی را که بدر بارهای خارجه با هدایای سلطنتی میفرستادند بر این ارقام اضافه کرد . هنگام بد بختی و قحطی دولت موظف بود احتیاجات آسیب زده گان و فقرا را مرتفع سازد . و جیره هنگفتی برای امور فرهنگی ، ساختمان مدارس و دارالعلمها اختصاص داده شده بود . البته استفاده از این موسسات برای طبقات ممتاز بود . زیبا ساختن

شهر و ایجاد قنوات و انتقال آب کوشش میشد. خوزستان و سیستان در میان ایالاتیکه از توسعه بسیار شهرسازی ممتنع شده بودند مقام اول را دارا بودند. تعدی و جهل که مردم در آن غوطه ور بودند آنرا باعتصاب بر میانگیخت. جنبش مزدکی که رنگی دیگر داشت مبتنی بر مبنای اجتماعی و اقتصادی بود و بهمین دلیل است که آنرا کمونیزم نامیده اند. جهل و بدبختی مردم مانع از آن بود که بتفکر بپردازند و عدالت اجتماعی را احساس کنند این بدبختیها موجب تاثر مردان بزرگ عصر میشد، چنانکه برزویه طلب گوید «عصر ما همه جادرا انحطاط است».

تمدن ساسانی پایان هزار سال زندگانی ملت قدیم ایران است و بنظر میرسد که باوج موفقیت خود رسیده باشد. در آن زمان بود که دنیا بین دو امپراطوری بزرگ یکی در شرق که ایران باشد و یکی در غرب که روم باشد تقسیم شد. همه امور مبتنی بر جامعه اشرافی شدید بود. شاهان زنان بسیار داشتند بمرور زمان اخلاق و آداب ترقی کرد و لطیف گردید، جنگجویان و شکارگران بخواندن و نوشتن علاقمند شدند مردم بازی شطرنج و گوی و چوگان بازی تمایل یافتند، موسیقی و تصنیف سازی مورد توجه مردم واقع شد. در بارندهای تازه ای برای لباس اختراع کرد و انواع جواهر طبق سلیقه خویش ابداع نمود. فن طباطخی و تهیه اطعمه پیشرفت کرد.

اساس نظم اجتماعی ساسانی مبتنی بر این عقیده بود که علائق خانوادگی مقدس است و مقصود از وضع قوانین، حفظ خانواده و املاک زراعتی بود. در سلسله مراتب اجتماعی هر طبقه جای خود را داشت. آن هفت خانواده ممتازی که در دوره اشکانی دارای حقوق مخصوصی بودند و ساسانیان که بسلطنت رسیده بودند یکی از آنان میرفتند، همچنان نسبت بدیگران تقدم و برتری داشتند، در سلسله مراتب اجتماعی پس از نجبای تیولدار (ویسپوهران)، دهخدایان یا «دهقانان» قرار داشتند و منشاء قدرت ایشان عنوان مورد ثبوتی بود که باتکای آن امور محلی را اداره میکردند. «دهقانان» طبقه بسیار مهمی را تشکیل میدادند، هر چند غالباً آن مقدار زمینی را که بعنوان ملك موروثی خانوادگی زراعت میکردند اندك بود. آنان در قبال روستاییان نمایندگان حکومت مرکزی بودند و کار عمده ایشان جمع آوری خراج بود.

بعقیده کریستن سن بسبب آشنایی «دهقانان» باوضع کشور و مردم بود که مالیات کافی برای مخارج اداره امور دربار تجمل پرست ساسانی و جنگهاییکه محتاج مخارج گزاف بود فراهم میآمد، و درواقع این مقدار مالیات را قوم عرب پس از غلبه بر ایران نمی توانست وصول کند. با اینهمه زمین داران منحصربه تیول داران (ویسپوهران) نبودند، نفوذ و قدرت موبدان نیز تا حدی متکی بقدرت آنان بود. بطور کل در محیط سیاسی واجتماعی آن زمان تنها فکری که بیش از هر چیز بر اذهان مردم غلبه داشت مسأله نا امنی بود، و زور گوئی هراسناک قوی برضعیف دست رد بر سینه کسی نمیگذاشت.

روستاییان وابسته بزمین بودند مکلف بودند که زحمت بکشند و کار کنند و خدمات سربازی انجام دهند یعنی بعنوان سرباز پیاده خدمت کنند، قانون از آنان کمتر حمایت میکرد. هنگامیکه هر مزد چهارم سپاهیان خود را مجبور کرد که به هنگام جنگ دست تجاوز بر مردم صلح جو دراز نکنند، شاید مقصود اواز آن مردم «طبقه دهقانان» بود نه روستاییان. بعقیده آمیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus نجبای ایران مدعی بودند که «حق زندگانی و مرگ مردم و غلامان» در دست آنان است.

منبع عمده مالیات، کشاورزی بود. مأموری که در رأس دستگاه وصول مالیات قرار داشت «واستریوشان سالار» یعنی رئیس کشاورزان خوانده میشد گویاوی در امور کشاورزی و آبیاری نیز نظارت میکرد.

ظاهراً تاروزگار قباد مالیات ارضی به تناسب میزان محصول تقویم میشده و نرخهای مالیاتی باهم تفاوت داشت و بر حسب نوع کشت و جنس محصول تعیین میشد. در عهد پادشاهی قباد وجانشین او خسرو انوشیروان مقدار مالیات متناسب با وسعت زمین تقویم شد مگر در مورد نخلها و درختان میوه که مالیات آنها بر حسب شماره درختان تقویم میگردد.

بموجب روایت دیگر اردشیر بابکان نخستین کسی بود که پرداخت خراج ارضی را معمول کرد. نویسنده تاریخ قم مینویسد که ایرانیان از خراج نفرت داشتند و

میگفتند که «مقاسمه» یعنی مالیات دیوانی از طریق تثبیت مقدار معینی از غله عادلانه‌تر است .

یکی از صادرات ایران منسوجات و بخصوص منسوجات زربفت بود که آنرا با گل و بوته و شکل حیوانات می‌بافتند. پارچه‌های ابریشمی و پوست و پر مرغ و زردوزی نیز به ادرات ایران کمک میکرد .

قالی‌های بابل در چین خریدار بسیار داشت . چین ابریشم و کاغذ بایران می‌فرستاد هند نیز ابریشم و ادویه و سنگهای قیمتی بایران می‌فروخت . مرجانهای بحر احمر و مروارید ایران نیز از ایران به چین حمل میشد ،

کاروانهای چینی بایران و قوافل ایرانی به چین از جنوب کویر گبی Gobie و سغد می‌گذشتند .

روابط ایران با کشورهای بیگانه

۱- روابط ایران و یونان - نخستین بار که ایرانیان و یونانیان یکدیگر را

شناختند در سال ۵۴۴ ق م در هنگام لشکر کشی کوروش بزرگ به کرانه های دریای مدیترانه بود. در آن تاریخ کوروش شهرهای یونانی نشین آسیای صغیر را مطیع ایران ساخت. چون قومی از این یونانیان که ایونی (Ionie) (یه ئونه) خوانده میشدند ، سابقاً از کشورهای «آلاس» یا یونان به آسیا مهاجرت کرده بودند و از نژاد هلن ها یا یونانیان در شبه جزیره بالکان شمرده میشدند ، از اینرو کوروش ، هلنهای شبه جزیره بالکان را نیز «یه ئونه» یا یونانی خواند ، و نام مردم مهاجر نشین ionie را نیز بر آنان اطلاق کرد ، و از آن تاریخ است که سرزمین «آلاس» یونان خوانده شد ، و هلنهای ساکن آن «یونانی» لقب گرفتند و در نزد مردم آسیا یونانی خوانده شدند .

در دوره هخامنشی ایران و یونان همسایه شدند و بر اثر مجاورت اختلافاتی بین آنان پیدا شد که منجر به جنگهایی «مدیک» در میان آن دو ملت شد که شکست ایران در دشت «ماراتن» در زمان داریوش و در خلیج «سالامیس» در زمان خشایارشا از وقایع مهم آن جنگهاست (رجوع شود به جلد اول این کتاب ص ۳۰۶ - ۲۱۱ و ۲۱۶ - ۲۲۳)

ماسپرو Maspero عقیده دارد که «علت جنگ ایران با یونان آن طور که معروف است شہوت جهانگیری داریوش و خشایارشا نبوده است ، بلکه احتیاج مبرم به امنیت هر دولت متمدنی را و ادار می ساخت که قبایل آشوب طلب مرزی خود را سرکوبی کند»

ایران برای آنکه شکست نظامی ماراتن و سالامیس را جبران کرده باشد

از اختلاف بین دو قوم یونانی نژاد آتنی و اسپارتی استفاده کرد و اسپارت را علیه آتن برانگیخت بطوریکه در خاتمه جنگهای پلوپونز که بیست و هفت سال بطول انجامید دولت اسپارت سرانجام بکمک ایران توانست آتنی‌ها را شکست دهد و کشور آتن را اشغال نماید .

دولت ایران در ظرف یک ربع قرن در دوره داریوش و خشایارشا در امور داخلی یونان نفوذ بسیاری داشت و یک حزب طرفدار مقتدر که بین یونانیان تشکیل شده بود به مقاصد ایران کمک میکرد. یکی از وقایع مهمی که نتیجه نفوذ ایران و سیاست او بود محاکمه تمیستوکلس Themistocles فاتح جنگ سالامیس است که بالاخره به اخراج او از آتن انجامید و وی مجبور شد به خاک دشمن خود ایران پناه جوید . همچنین بعضی از سران خانواده آله‌ناد Alenades که فرمانروایان تسالی Thessalie بودند در موقع حمله خشایارشا به یونان از طرفداران جدی ایران بشمار می‌رفتند .

اینان برای حفظ خانواده خود در برابر حکومت دموکراسی آتن بایران پیشنهاد کردند که بانیروی نظامی خود دخالت کرده یونان را زیر نفوذ و تحت حمایت خود قرار دهد .

شاعر معروف یونانی پینداروس Pindarus (۵۲۱-۴۴۰ ق.) در هنگام لشکر کشی خشایارشا به یونان با اشعار خود هموطنان یونانیان خویش را دعوت میکرد که به سپاه شاهنشاه در سرکوبی مخالفان نفوذ ایران کمک نمایند . عامل دیگری که برای نفوذ ایران در یونان مؤثر افتاد برقراری مجدد خانواده ازیمنت Esymnètes بود که برای حفظ قدرت خود و خوابانیدن شورشهای پی‌درپی که در میان اهالی بروز میکرد، بایرانیان متوسل شدند. غیر از این علل سیاسی رقابت بین شهرهای یونانی نیز باعث ازدیاد نفوذ ایران در یونان میگردد، مثلاً اهالی آگرس بعلت کینه‌ورزی با اسپارتيان نخواستند در موقع حمله خشایارشا در صف یونانیان قرار گیرند، و دوستی شاهنشاه را بر استقلال کشور خود ترجیح دادند . پس از عقب نشینی آگزیلاوس Aguesilaus پادشاه اسپارت از آسیا که در

نتیجه تحریکات و نیروی طلای ایران روی راد . قوای دریایی ایران بفرماندهی
فرنا باز در ۳۹۴ ق. م نیروی دریایی اسپارت را شکست سختی دادند ، اسپارتمها مجبور
شدند با عقد پیمان آنتالسیداس (Antalcidas) (رك : ج اول ص ۲۴۶) برتری شاهنشاه
ایران بپذیرند و پادشاه ایران رامپهن داور و حکم بین یونانیان دانند .

در هنگامیکه اسکندر سپاه خود را برای حمله بایران بسیج میکرد عده‌ای از
خطابای یونان از جمله دموستن ، او را دیکتاتور خوانده مردم یونان را از یاری بوی
بر حذر می‌داشتند و مردم یونان را تشویق به دوستی با ایران میکردند ،

در زمان صلح روابط دوستانه ایران و یونان توسعه یافت . آزادی رفت و آمد
موجب ترقی تجارت دولت شد . یونانیان بعنوان سپاهیان و سرداران و دریا سالاران
و کارشناسان و پزشکان مزدور در خدمت دولت شاهنشاهی ایران بکار پرداختند ، چنانکه
اسیلاکس کاریانی Scylax de caryande از طرف خشایارشا مأمور اکتشافات در
دریای مشرق گردید . مورخان یونانی چون هرودوت . و کتزیاس و توسیدید بایران
سفر کردند . و زبان یونانی در ایران رواج یافت حتی بعضی از پادشاهان هخامنشی
چون داریوش سوم زبان یونانی رامی‌فهمیدند . و نیز اصطلاحات مذهبی و عناوین
سلطنتی و بعضی از کلمات پارسی وارد زبان یونانی گردید و بقول برخی از محققان
اخیر زبان پارسی باستان را در سال ۴۲۶ ق م بسیاری از یونانیان و بخصوص عده‌ای
از دانشمندان آن سرزمین می‌فهمیدند .

اما هیچکس بقدر اسکندر بزرگ میل به نزدیکی آسیا و اروپا نداشت ، او
میخواست ایران و یونان بلکه آسیا و اروپا بصورت یک دولت بزرگ جهانی بابك
زبان و اتخاذ يك خط مشی در آید . از اینجهب میکوشید که بین دو ملت ایران و
یونان ازدواج حاصل گردد و مردم یونان و ایران بخاك یکدیگر راه یابند و در آن
دوسکونت گزینند . اگر او در جوانی نمی‌مرد بطور قطع تاریخ جهان عوض میشد
و روابط شرق و غرب دوستانه تر از آن بود که بعدها اتفاق افتاد .

روابط روم و ایران

پس از مرگ اسکندر امپراطوری پنهان و امیدان کارزار بین سرداران او شد .

دیری نگذشت که سلو کوس نیکا در آسیا بر سایر حریفان فیروز گشت و جانشین اسکندر در ایران گردید (۳۱۲ ق.م). ولی در ۲۴۷ ق.م پارتی ها که قومی ایرانی نژاد و از مردم شرق ایران و خراسان بودند بر سلو کیان شوریده دولتی ایرانی بنام اشکانیان تأسیس کردند.

پارتیها پس از جنگهای متمادی توانستند سلو کیان را از فلات ایران بسوریه برانند و به حکومت هشتاد ساله آنان در کشور ایران خاتمه دهند.

شاید اگر امپراطوری روم در اوائل قرن دوم ق.م ضربت مهلکی از طرف مغرب پشاهان سلو کی وارد نمیساخت در شرق برای شاهان پارتی بسیار مشکل بود که پایه های استقلال خود را به آن سرعنی که واقع شد استوار سازند.

رومیان در سال ۹۲ ق.م سرداری را به نام سولا Sulla بعنوان حکمران کاپادوکیه مأمور آسیا کردند. مقصود رومیان آن بود که از قدرت روز افزون میترادات (مهرداد) پادشاه پنت جلو گیری کنند ولی سواران پارتی بسرعت بمیدان آمده تا مرزهای روم بتاخت و تاز پرداختند. در این هنگام اشک نهم مهرداد اول سفیری بنام اوربازوس Orbazus برسالت به نزد سولا فرستاد که اورادر کنار فرات در محل بنام میلی تن Meletene ملاقات کرد. سفیر پارت تقاضا داشت که با رومیان پیمان دوستی منعقد سازد و اتحاد تهاجمی و تدافعی فیما بین ایجاد شود، چون این فرستاده به اخلاق رومیان آشنا نبود و به آداب یونانی تربیت شده بود تصور کرد که پس از این پیشنهاد رومیان با وی مانند يك سفیر کشور همسان و برابر معامله خواهند کرد. غافل از آنکه رومیان این اظهارات را حمل بر عجز و ناتوانی ایران کردند، حتی سولا با سفیر ایران بی ادبانه رفتار کرد. این اولین برخورد سیاسی بین ایران و روم بود (رك به جلد اول ص ۳۳۷)

در سال ۶۵ ق.م لو کولوس سردار روم جنگی را در ارمنستان آغاز کرد میترادات (مهرداد) پوننی و تیگران دوم پادشاه ارمنستان که با هم متحد شده بودند وحدت تمام نیروهای شرق را در مقابل تهاجم رومیان دریافتند از اینرو فرهاد سوم اشکانی را به ائتلاف برضد روم دعوت کردند. لو کولوس از پیام میترادات پوتتی خبر

یافت با اعزام سفیری نزد شاهنشاه ایران بیطرفی او را در این معرکه خواستار شد. در سال ۶۶ ق.م پومپه جانشین لو کولوس شد، این سردار رومی نخست موافقت نامه‌ای درباره بیطرفی با پارتی‌ها منعقد ساخت تا آسانتر ارمنستان را سرکوب سازد. ولی تیگران اصغر پسر تیگران کبیر پادشاه ارمنستان علیه پدر قیام کرده از اشک یازدهم فرهاد سوم یاری خواست. فرهاد بیطرفی را نقض کرده وارد ارمنستان شد و تیگران اصغر را بجای پدر شاه ارمنستان کرد ولی پومپه با ارمنستان حمله کرد و آن کشور را تحت تسلط روم درآورد. فرهاد به پومپه پیشنهاد کرد که رود فرات مرز بین دو کشور باشد. ولی وی جواب صریحی به او نداد. (رک ج ۱ ص ۳۳۸)

در سال ۶۴ ق.م پومپه با استقلال دولت سلوکی که در آن زمان فقط منحصر به سوریه شده بود خاتمه داد، سوریه و شام مبدل به یکی از ایالات روم شد بدین ترتیب هم تقریباً همه آسیای صغیر و بخش شرقی دریای مدیترانه با استثنای مصر بدست روم افتاد.

پس از فرهاد سوم پارت دچار اغتشاش شد و مهرداد سوم که پدرش فرهاد را کشته و بجای او نشسته بود به خاطر بیرحمی خلع و برادر کبتر او را در به تخت نشست. میترادات (مهرداد) سوم به گابینیوس Gabinius سردار روم در سوریه پناهنده شد (۵۵ ق.م). وی میخواست به مهرداد کمک کند که ناگهان با مرپومپه تغییره اموریت داد و به مصر رفت و سرانجام مهرداد بی پناه بدست برادرش اردافتاد و بکیفر خود رسید. رومیان تاجنگ کاره Garrhae یا حران که بین کراسوس سردار روم و سورنا سردار ایران افتاد و منجر به کشته شدن کراسوس و شکست سپاه روم شد (۵۳ ق.م). ایرانیان را نمی شناختند. از آن پس بگفته نویسنده گان یونانی و رومی، جهان در میان دونیروی روم و پارت تقسیم شد بعد آنتوان (آنتونیوس) نیز از فرهاد چهارم شکست یافت و او کتاویوس (اوگوست) جانشین او با پارتی‌ها از در صلح درآمد و فقط به استرداد پرچمهایی که پارتیها از کراسوس و آنتوان گرفته بودند قناعت کرد (۱۲ مه سال ۲۰ ق.م) و تاملاتی بین روم و ایران صلح و آشتی برقرار گشت. از جنگ حران

تا برافتادن دولت پارت یعنی مدتی قریب به سه قرن میان پارتیان و رومیان در سوریه و کنارفرات و بین النهرین و ارمنستان جنگ بوده است و پیروزی گاهی نصیب رومیان و زمانی از آن پارتیان میشد.

در ماوراء قفقاز کشور، بر گرجستان (ورژان) یا ایبری از سال ۳۰ تا ۶۰ میلادی پادشاهی بنام فارسمن Farsman که پایتختش در متسختعه Mtskheta و شمال غربی تفلیس امروزی بود حکومت میکرد. از اینجاسنگنوشته‌هایی بدو زمان آرامی و یونانی بدست آمده است.

گرجیان و آلبانیان بیشتر با رومیان دوستی داشتند و فرهنگ ایشان را می‌پذیرفتند و گاهی هم حتی اسم‌آزیر فرمان رومیان بودند.

ارمنستان که پایتخت آن در آرتاکساتا Artaxata بود سرچشمه دشمنی‌های بین ایران و روم بشمار میرفت

اما ارمنیان برخلاف گرجیان بیشتر طرفدار پارتی‌ها بودند و از رومیان نفرت داشتند.

رومیان سه بار تیسفون پایتخت ایران را اشغال کردند، یکی در سال ۱۱۶ م در زمان اشک بیست و چهارم خسرو بدست تراژان امپراطور روم در ۱۶۴ م در ایران فتوحاتی کردند.

دوم در زمان بلاش سوم اشک بیست و ششم و امپراطوری مارکوس اورلیوس Marcus Aurelius؛ سوم در سال ۱۹۷ در زمان پادشاهی بلاش چهارم و اشک بیست و هفتم و امپراطوری سپتیموس سوروس Septimus-Severus، ولی این فتوحات موقتی بود و پس از اندک مدتی از سپاهیان پارتی و ایرانیان شکست می‌خوردند و مجبور بعقب نشینی میشدند. در مقابل پارتی‌ها پیشرفت‌های زیادی در خاک روم کردند و مکرر آنان را شکست‌های فاحش دادند.

تا انقراض اشکانیان در ۲۲۶ م: هیچیک از دو امپراطوری ایران و روم موفق به تحمیل راه حل خویش در مسائل مشرق که شامل ارمنستان و بین النهرین میشد، نگشت. ارمنستان همواره میدان نبرد بین قوای دو کشور بود.

در مرز مشترک آسیای صغیر و صحرای عراق طرفین برای حفاظت راه‌های کاروان رو قلاعی بود که مهمترین آنها نصیبین، ودورا، والحضر بشمار میرفت. و این قلاع و شهرها پیوسته دست بدست میگشت از یک طرف اشکانیان میخواستند. حدود کشور خود را تا دریای سیاه و مدیترانه بمرزهای سابق هخامنشیان برسانند، از طرف دیگر رومیان به پیروی از فتوحات اسکندر بزرگ، آرزوی فتح آسیا و آقایی شرق را نیز داشتند.

ویما کد فیزس Vima kadphisés دوم (رکص ۳۷۰ ج ۱) پادشاه کوشانی ۷۸-۱۱۰ م. از روی رقابت با شاهان اشکانی، با دولت روم روابط سیاسی و تجاری برقرار کرد. بقول دیون کاسیوس Dion Cassius مورخ رومی ویما کد فیزس سفیرانی بدربارتراژان امپراطور روم فرستاد. این سفیران در سال ۹۹ م. بروم وارد شدند و امپراطور در جزیره سامس Samos سفیر کوشانی را پذیرفت.

رومیان از لحاظ حفظ جاده ابریشم به استقرار روابط سیاسی و تجاری خود با دولت کوشانی مشرق اهمیت بسیار میدادند، و کالای چین و هند را توسط کوشانیان دریافت میداشتند و طایف فراوانی برای خرید این امتعه بدربار کوشانی میفرستادند. بعضی از پادشاهان کوشانی چون کد فیزس اول و دوم شکل سکه‌های خود را از مسکوکات اگوست و تیبیریوس امپراطوران رومی تقلید کرده‌اند.

روابط ساسانیان و رومیان :

اردشیر بابکان در ۲۲۶ میلادی بر تخت شاهی نشست و مؤسس سلسله جدیدی در ایران بنام ساسانیان شد.

در سال ۲۲۸ اردشیر برای جنگ بارومیاها از فرات گذشت. الکساندر سوروس Aelxander-Severus قیصر روم سفیری نزد اردشیر فرستاد و شکست پارتیان را از روم متذکر گشت و در نامه خود وی را از حمله بروم بر حذر داشت.

ازشیر در پاسخ این نامه هیأت مخصوصی مرکب از چهارصد تن ایرانی ب سفارت نزد امپراطور بروم فرستاد و از وی خواست که رومیان باید سوریه و سایر متصرفات آسیایی را که متعلق به ایران است و از هخامنشیان بارث برده‌اند ترك کنند.

بنا بشرحی که درص ۳۸۸ جلد اول گذشت اردشیر لشکر روم و متحدان او را در منستان راشکست داد. در زمان ساسانیان هم اختلاف ایران و روم بیشتر بر سر ارمنستان بود ، شاهپور اول نیز رو میان را در چند جنگ شکست داده سرانجام والریانوس Valerianus امپراطور روم را با هفتاد هزار رومی با سارت گرفت و لقب امپراطوری را به یکی از سرداران پناهنده روم بنام سیریادس Cyriades بخشید . (جلد اول ص ۲۹۳)

در ۲۹۸ موزمان نرسی و امپراطوری دیو کله سین Diocletien ایران شکست فاحشی از دولت روم خورده مجبور به واگذاری ایالات غربی خود بروم و امضای عهدنامه ای نمکین با آن دولت گردید (ج ۱ ص ۴۰۰). شاهپور دوم معروف به ذوالکثاف این شکست را با فتوحات درخشان خود در روم جبران کرد و ولایات از دست رفته را بایران باز گردانید (۳۶۳ م)

از جمله شرایط تحمیلی صلح دیو کله سین به نرسی آن بود که شهر نصیبین تنها نقطه ارتباط تجارتهای ایران و روم باشد ولی نرسی این پیشنهاد را نپذیرفت .

روابط ایران و بیزانس :

در سال ۳۳۰ کنستانتین Constantine کبیر امپراطور روم پایتخت خود را از شهر روم در ایتالیا به ساحل دریای بسفور انتقال داد و شهر کنستانتینوپل Constantinopole را که بعداً معرب آن بصورت قسطنطنیه در آمد بنام او احداث شد. این امپراطور بدین مسیح گروید و پرچمدار و حامی آن مذهب گشت تئودوسیوس Theosius امپراطور روم که آخرین امپراطور بزرگ روم غربی و شرقی بود پیش از مرگ ایالات روم را میان دو پسر خود آرکادیوس Arcadius و هونوریوس Honorius تقسیم کرد (۳۹۵ م).

باین ترتیب دولت روم غربی و دولت روم شرقی بوجود آمد . مورخان عرب دولت روم غربی را «رومیه الکبری» و روم شرقی را «رومیه الصغری» گفته اند . این واقعه را بعضی از مورخان آغاز قرون وسطی میدانند . دولت روم غربی هشتاد سال پس از این تاریخ بدست طوایف ژرمن منقرض شد (۴۷۶ م) .

اما دولت روم شرقی بواسطه استحکام موقع قسطنطنیه باز قریب هزار سال
باقی ماند . از این پس روابط ایران با دولت روم شرقی با بیزانس Bysance
است .

چون ارمنستان تازه به دین مسیحی درآمده بود و دولت روم شرقی هم
پرچمدار مسیحیت درعالم متمدن آنروز بود بالطبع از حکومت مسیحی آن کشور
پشتیبانی میکرد . بعلاوه تحت الحمایگی ارمنستان از نظر سوق الجیشی اهمیت
بسیاری برای دولت روم داشت .

دیگر اینکه اختلاف ایران و روم بر سر ایالت لازیکا بود . این ولایت قسمتی
از گرجستان امروز بود و در ساحل دریای سیاه و محل باطوم فعلی قرار داشت ، رومیان
بداشتن ارمنستان غربی و لازیکا اهمیت بسیاری میدادند تا نگذارند ایران خود را بدریای
سیاه برساند .

پس از جنگ های متمادی سرانجام قرار بر آن شد که ارمنستان مابین ایران
و روم تقسیم گردد ، و لازیکا در تصرف رومیان بماند .

دیگر حقی بود که هر ساله امپراطوران بیزانس برای نگاهداری در بندهای
قفقاز (باب الابواب) و مخارج پادگان آن در مقابل حمله احتمالی خزرها و اقوام وحشی
به خاک ایران و روم میپرداختند پولی را که ایران در برابر حفظ این معبر نظامی از
روم دریافت میداشت بدینار بود ، و ظاهر آ قسمت اعظم ارزش خارجی کشور را این پولهای
طلا تامین می کرد این مبلغ یازده هزار لیبرای طلا بود و هر لیبر ۳۲۸ گرام یا تقریباً
۶۵ مثقال وزن داشته است .

گاهی امپراطوران روم در پرداخت این حق تأخیر روا میداشتند ، آنگاه بود
که کار بجنگ میکشید و بعد از عقد قرارداد صلح غالباً مبادرت به تأدیه این حق
میکردند .

مسأله دیگری که غالباً موجب اختلاف بین ایران و روم میشد بطور کل
حمایت دولت روم از مسیحیان ایران بود . چون مسیحیان ایران که غالباً مورد
جفا و آزار موبدان و زردشتیان قرار میگرفتند ، از اینکه دولت روم دارای حکومتی

مسیحی است و ممکن است بکمک ایشان بشتابد همواره چشم کمک از آن دولت داشتند از اینرو زردشتیان نیز آنان را خائن و بیگانه پرست خوانده و از جفا و آزار به ایشان فروگذار نمیکردند. ادامه این جفاکاریها سرانجام بعضی از روحانیون خردمند مسیحی ایران را بر آن داشت که برای رفع سوء ظن ایرانیان از خود، کلیسای ایران را از روم جدا سازند تا به ایرانیان ثابت کنند که مقصود ایشان دینداری است نه دوستداری نفوذ و حمایت رومیان. (برای تفصیل به فصل مسیحیت در ایران مراجعه شود) پادشاهان ساسانی گاهی علیرغم موبدان زردشتی مسیحیان را مورد حمایت خود قرار میدادند، چنانکه آمیانوس مارسلینوس مینویسد: در هنگامیکه شاهپور دوم شهری را در روم فتح کرده بود زنی زیبا که زوجه گروگاسیوس Graugasius مستشار رومی بود بنزد او آورده بودند این زن از بیم آنکه مباردا فاتحان بناموس او دستدرازی کنند بخود میلرزید، شاه او را بحضور طلبیده وعده داد که بزودی بدیدار شوهر خود نائل خواهد شد و هیچکس را حق تجاوز به ناموس او نیست.

وی دختران عیسوی تارك دنیا را تحت حمایت خود قرار داد و امر فرمود که هیچکس نباید متعرض آنان بشود. و آنان را در ادای فرائض مذهبی خود آزاد گذارد.

در زمان یزدگرد اول (بزهکار) روابط بین ایران و روم خوب بود و آركادیوس Arcadius امپراطور روم شرقی در هنگام مرگ پسر خود تئودوسیوس Theodosius را که کودک کی خردسال بود به یزدگرد سپرد. یزدگرد حمایت او را بعهده گرفت و خواهجایی دانشمند را بنام آنتیوخوس به قسطنطنیه فرستاد تا تئودوسیوس را تربیت کند از نوشته های مورخان قدیم چنین برآید که در دربار ایران سفیران روم راحتی در مواردیکه ایران نسبت برومیان فاتح بود خوب می پذیرفتند. مثلاً وقتی که بهرام گور مشاهده کرد که آنتول Aantol سپهسالار روم برای عقد صلح بسفارت بسوی اردوی ایران روانه است، برای اینکه فروتنی خود را نشان دهد پیاده می آید، بهرام نیز از اسب بزیر آمد و سفیر را پیاده پذیرفت و با و مهربانی کرد. ولی چون قباد برای استوار کردن سلطنت پسرش خسرو که او را به جانشینی

خود برگزیده بود از ژوستن خواش نمود که او را به فرزندی بپذیرد، ژوستن این پیشنهاد را بشرطی پذیرفت که رسم فرزندخواندگی بموجب سند کتبی انجام نگیرد از آنجا که قباد نمیتوانست این شرط را بپذیرد گفتگو بجایی نرسید.

بقول آگاتیایس Agathias ژوستی نین دوم (۵۶۵-۵۲۷) امپراطور بیزانس برای حمایت از دین مسیح در سالهای ۵۲۷-۵۲۸ میلادی فرمانهایی علیه مرتدان صادر کرد و در سال ۵۲۹ امر کرد که دانشگاه آتن که آخرین پایگاه بت پرستی بود بسته شود.

در نتیجه تعطیل مدرسه فلسفه آتن و تعدیاتی که به فلاسفه آن شهر وارد آمد، هفت تن از فیلسوفان یونان به دربار خسرو انوشیروان به تیسفون پناه آوردند و مورد عنایت تام و پذیرایی خاص شاهنشاه ایران واقع شدند. نام این فیلسوفان یونانی از این قرار است:

دمسکیوس Damaskios از مردم سوریه. سینپلیکوس Sinplikos از مردم کیلیکیه، یولامیوس Eulamios از اهل فریگیه، پریشکیانوس Priskianos از اهل لیدی، هرمیاس Hermias از اهل فینیقیه؛ دیوجانوس Diojanus از مردم فینیقیه اسیدورس Isidoros از اهل غزه

حکمای مزبور می پنداشتند که آن دولت خیالی و مدینه فاضله را که در کتاب جمهوریت افلاطون آمده، در کشور ایران خواهند یافت. ولی پس از چندی اقامت از آمدن خود به ایران پشیمان شدند و آداب و رسوم مردم ایران در نظر ایشان ناپسند آمد و از خوشونتایی که دیدند آزرده شده و از تعدی اشراف بزمیردستان دلتنگ گشتند و ناخشنود از ایران رخت بر بستند.

آگاتیاس از بغضی که به خسرو انوشیروان دارد باز می نویسد که این فلاسفه از خدمت در ایران مأیوس شدند، زیرا بر خلاف آنچه که تصور میکردند، يك اختلال عمومی و يك پادشاه که خود را فیلسوف میدانست و لسی از فلسفه کمترین اطلاعی نداشت مشاهده کردند.

با وجود این بیان آگاثیاس سخن خود را نقض کرده مینویسد که: خسرو و انوشیران نسبت به این فلاسفه کمال علاقه را نشان داد و بحمايت آنان برخاست، و در عهدنامه‌ای که با قیصر روم بست، شرط کرد که از بازگشت این فلاسفه به وطن خود منع نکند. با وجود جنگ‌های مداوم ایران و روم، بازرگانی و دادوستد همواره بین آن دو کشور ادامه داشت و سفرایی نیز غالباً فیما بین مبادله میشد. از آن‌گاه که روم شرقی تأسیس گشت طرز حکومت آن دولت کم و بیش تقلیدی از شیوه با عظمت و شکوه ساسانی بود. زیرا امپراتور بیزانس از چندین لحاظ بیشتر بیک پادشاه شرقی شباهت داشت تا به یک امپراتور غربی. چنانکه فکر اصلی رومی (پرنسپاتوس Principatus) یا رئیس قوم جای خود را به پادشاه خود کاهه شرقی داد، که از همان آغاز درباریان بسیار بالباسهای فاخر او را احاطه میکردند. جامه پادشاهی امپراتوران بیزانس پیش از قبول مسیحیت در این کشور، بتوسط دیوکلسمین از روی لباسهای سلطنتی ایران اقتباس شده و مانند جامه پادشاهان ایران مزین به گوهرهای درخشان بود. نقاشی‌های دیواری که دارای رنگی تند بود از ایران تقلید شده بود. در تجارت ادویه، عطریات، سنگهای قیمتی، عاج و اشیاء تجملی از راه ایران بروم میرسید.

در آن زمان راه دریایی از طریق دریای سرخ کمتر از راه زمینی مورد توجه بود. چون راه شمال از طریق روسیه بواسطه وجود طوایف چادر نشین و وحشی بسته شده بود، عملاً تمام تجارت غرب و شرق از راههای درونی ایران میگذشت. راه تجارت بین شرق و غرب در آن زمان از سه طریق بود: نزدیکترین آنها راه خشکی بود که از ترکستان شرقی و سغد و سمرقند و بخارا از داخل ایران میگذشت و به مرزهای روم میرسید.

راه ابریشم از چین بایران و روم از حوزه رود تاریم و ترکستان شرقی و کاشغر و شاهراه بخارا و سمرقند، و جیحون، و آمل (آمل الشطی یا چهارجوی کنونی) و دشت خاوران قدیم (صحرای قراقوم کنونی) و ترکمنستان و قوچان و خراسان، وری و همدان و کامباجان (کرمانشاهان) و آسورستان، و کوههای تاوروس بروم میرسید

راه دوم - طریقی دریایی بود که کشتیهای تجارتی از اقیانوس هند گذشته بدریای سرخ و بنادر مصر و فلسطین میرسیدند .

راه سوم - که از طریق دیگر پرخطرتر بود از آسیای وسطی بدریای خزر و از آنجا از راه رودو خشکی بدریای سیاه می گذشت سپس بازرگانان کالاهای رسیده را از آنجا به سواحل روم حمل میکردند .

تقاضای کالاهای تجملی در بیزانس بسیار بود . ادویه و عطر در همه خانه های توانگران برای مصرف غذا و آرایش بکار میرفت ، در کلیساها عود و عنبر و سایر گیاههای معطر سوختنی طالب داشت . گوهرها و سنگهای گرانها برای گنجینه های دربار و کلیسا لازم بود . عاج چه برای مصارف مذهبی و چه برای مصارف عادی دربار بیزانس مصرف داشت .

ولی مهمترین و با ارزش ترین کالای مشرق زمین ابریشم بود . راز پرورش کرم ابریشم و استفاده از پیله از قرنهای پیش در نزد چینیان بود و ابریشم چین از راه ایران به بیزانس و اروپا میرسید . میزان مصرف ابریشم در روم شگفت آور بود توانگران و درباریان عموماً لباس ابریشمین می پوشیدند . بعضی از اشراف نه تنها جامه خود را از ابریشم تهیه میکردند بلکه هرگز یک لباس را دوبار نمی پوشیدند .

آمیانونوس مارسلینوس می نویسد که : در قرن چهارم میلادی حتی پایین ترین طبقات جامعه هم در روم لباس ابریشمین می پوشیدند . ابریشم در کلیسا و مراسم مذهبی برای کشیشان و تزئین عبادتگاهها با اینکه نخست استعمال آن در امور دینی منع شده بود بطور وفور بکار میرفت .

انحصار مصرف داخلی ابریشم در دست دولت بود . با ابریشم خام گمرک سنگینی از طرف ایران تعلق میگرفت و از این جهت صدور آن از ایران بروم جز از مرزهای ذیل بموجب فرمان هونوریوس و تئودوسیوس صغیر ممنوع بود :

یکی از آن مرزها کالینیکوم Callinicum در جنوب ناحیه خسروئن ، و دیگری نصیبین ، دیگر آرتاکساتا Artaxata و دوفین Dovin در شمال ارمنستان بود .

اصولا در زمان ساسانیان ورود بیگانگان بایران نیز جرباجازه شاه و دولت مجاز نبود ، حتی آنان نمی توانستند از آسانترین راه بجانب پایتخت رهسپار شوند ، بلکه بقول ابن خردادبه بایستی در یکی از پنج شهر ذیل توقف کنند ! کسانی که از شام می آمدند در هیت Hit می ماندند ، کسانی که از حجاز می آمدند در العذیب ، و مردمی که از راه پارس می آمدند در صریفین ، و مسافرانی که از بلاد ترکان می رسیدند در حلمان (؟) ، و کسانی که از کشور خزران و آلانیان وارد میشدند در دربند بابالابواب می ماندند . و از هر کدام از آن شهرها گزارش بدربار شاهنشاه فرستاده میشد تا شاه اجازه سفر بایشان میداد .

بعضی اوقات بر اثر جنگ بین ایران و روم وصول ابریشم بروم مشکل میگشت . در زمان ژوستی نین امپراطور روم بجهت جنگ بین ایران و روم قیمت این کالا بالارفت و تجار باحتکار آن پرداختند . فی الواقع ایران نمیتوانست با گرفتن جلوی تجارت ابریشم که برای بیزانس دیگر از جنبه کالای تجملی خارج شده بود آن کشور را خفه گیر کند . تا آنکه در بین سالهای ۵۵۲ و ۵۵۴ میلادی بقول تئوفانس بیزانسی دوراهب ایرانی نسطوری که در چین میزیستند براز تهیه ابریشم پی برده و پبله کرم ابریشم را برای ژوستی نین امپراطور روم از چین ارمغان آوردند .

پس بامر آن امپراطور غرس درختان توت در سوریه آغاز گشت و دولت روم به پرورش کرم ابریشم پرداخت . ولی باوجود این تجارت ابریشم از طریق ایران قطع نشد زیرا بافندگان رومی در این هنر هنوز مهارتی نداشتند . ترکان بتحریرك اتباع سغدی خود کوشش های فراوان کردند تا از خسروانوشیروان اجازه عبور دادن ابریشم خود را از خاک ایران حاصل کنند اما نتیجه ای نبخشید .

طرح های نساجی ایرانی قرن ها در پارچه های رومی مقام برجسته ای را اجرا کرده بود .

باحتمال قوی از طریق پارچه های ابریشمی و غیر ابریشمی بود که بسیاری از طرح های تزیناتی ایرانی در این زمان به امپراطوری بیزانس راه یافت . مثلاً طرح پراطووس مربوط به قرن ششم میلادی که در پاناگیا - انگلوک تیستا

Panaghia Angeloktista در جزیره قبرس و جاهای دیگر مشاهده شده، یکی از طرحهای معمول ایرانی بود که نمونه‌های آن در سرستونهای ساسانی در طاق بستان مشهور است.

پارچه‌های معروف موزاک mozaic که در بیزانس شهرت فراوان داشته در اصل از طرحی ایرانی تقلید شده است.

میگویند که کنستانتین پنجم ۷۷۵-۷۴۱ این پارچه را به اسقف موزاک هدیه کرده و شهرت آن از این جهت است.

لباسها اصولاً شکل رومی دارد ولی سواران و جانوران و نوارهایی که در پشت زین و برگ اسبها در اهتراز است. کاملاً ساسانی است. يك طرح عمده دیگر یعنی مردی که در وسط ایستاده و با جانور درنده‌ای از هر جانب در نبرد است هر چند اصل آن از بین‌النهرین سرچشمه گرفته، ولی در زمان ساسانیان این نقش چنان رواج داشت که میتوان آن را یکی از طرحهای ساسانی وارد در هنر بیزانس دانست.

پارچه ابریشمی زیبایی که در موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن از آثار بیزانس موجود است و دارای طرح معروف گریفون Griffon بالدار در دایره (یعنی حیوانی خیالی که سرین و دم آن، مانند شیر و پیشانی و چهره آن مانند عقاب است)، از پارچه‌هایی است که بعقیده متخصصان ساخت ایران است، و در حجاریهای طاق بستان نیز لباسی که برای خسرو پرویز حجاری شده دارای همین طرح میباشد. هنر ایرانی نه تنها در پارچه‌های رومی مشهور است بلکه در معماری بیزانس نیز هویدا است.

چنانکه یکی از محققان و هنرشناسان بزرگ بنام استرزیگوفسکی Strzygowski بطور مبالغه معتقد است که تمام اختصاصات اساسی ساختمانهای گنبدی و سقف‌دار و حتی ساختمانهای صلیب شکل که عصاره واقعی معماری بیزانس بشمار میرود، از ایران سرچشمه گرفته و نخست در ایران توسعه داشته است. زیرا طاق بیضی شکل، بکار بردن قوسهای گچی برای زینت عمارت، هلال سه گوش برای تبدیل عمارت بوسیله افزودن دو گوشواره و تبدیل آن بصلیب یونانی، همه پیش از آنکه در بیزانس توسعه یابد در ایران مورد توجه قرار گرفته بود. بیشتر این طرحها که

در ایران رواج داشته توسط هنرمندان ارمنستان به بیزانس راه یافته، و بی‌گمان گروهی از معماران ژوستی‌نین ارمنی و طرفدار مکتب معماری ایران بوده‌اند.

در زمینه حجاری طرح کهن ایرانی یعنی نبرد بین شیرو گاو در بیزانس بسیار تقلید شده است.

در قسمت فلز کاری نیز بشقاب مربوط به قرن ششم میلادی را که در کارتاژ بدست آمده می‌توان مربوط به نفوذ هنر ایرانی در بیزانس دانست. این بشقاب در نمایشگاه آثار بیزانس در سال ۱۹۳۱ به شماره ۳۸۸ در پاریس نمایش داده شد، طرح تزیینی برجسته‌ای در وسط آن موجودات که هم از لحاظ سبک، و هم از نظر طرز کار کاملاً ساسانی می‌باشد.

هنر ایران از بیزانس گذشته و در اروپای شرقی نیز توسعه پیدا کرده بود مثلاً گنجینه «ناکی سنت میکلوس» Nagy Szent Miklos که در مشرق مجارستان بدست آمده کاملاً تحت تأثیر هنر ساسانی واقع شده است.

و نیز کاخ‌های اولیه بلغارستان در «آبو پالیسکا» Aboba pliska شبیه طرح کاخ‌های ساسانی است که در سرستان و فیروز آباد می‌باشد.

دیگر از تأثیرات هنر ایرانی در آثار بیزانس چکمه‌های نرم و بلندی است که در موزائیک «سن ویتال» در «راونا» به پای ژوستی‌نین است.

دیگر تاج «تئودورا» که بر روی سکه هانقش شده ماخوذ از هنر ساسانی است، زیرا دو گوشه کوچک در هر طرف صلیب بالای تاج نمایان است و این گوشه‌ها در حقیقت اقتباس سبکی از بالهایی است که همه جادر آثار ساسانی دیده می‌شود، و تقلیدی از کلاه‌های ساسانی بخصوص کلاه خسرو دوم پرویز می‌باشد.

دیگر تاج‌های دوره‌های اولیه بیزانس بخصوص تاجی که تئودوزیوس دوم بر سر دارد، و تاج تخم مرغی شکلی که پادشاهان بعدی مثلاً «تئودور میسترا» بر سر دارند از نوع تاج ساسانی است که از طریق امپراطوری خاوری طرابوزان وارد شده است.

مورد دیگر وجود رابطه بین طرح‌های ایران و بیزانس بکار بردن سنگ‌های

مشابهی مانند سنگ شال گردنی است که مجسمه ستون تئودوزیوس در قسطنطنیه برتن دارد، و نیز قلاب شال گردن امپراطور در مجسمه عاج «باربری نی» که در موزه لوور است عیناً شبیه سنگ‌هایی است که در برخی از کنده کاریهای ساسانی بخصوص مجسمه اردشیر در نقش رستم و مجسمه شاپور اول در نقش رجب و مجسمه شاه ناشناسی در دارا بجرد مشاهده میشود. در زمان ژوستینیان این نوع قلاب و سنگ متروک شد ولی نوع دیگر گردن بند ایرانی تا مدتی بسیار طولانی رواج داشت که در آثار بیزانس تا تاریخ‌های بسیار جدیدتری دیده میشود.

روابط ایران و هند در پیش از اسلام

تاریخ روابط ایران و هند پیش از آمدن مردم - سرزمین ایران و هند بسبب مجاورت از قرن‌ها پیش از مهاجرت آریایی‌های ایرانی به ایران و آریاهای هندی به هندوستان باهم ارتباط داشته و بین آنان روابط مدنی و انسانی برقرار بوده است. چنانکه در پیش گفتیم (رك: ج اول ص ۳۷) در ۱۹۲۲ میلادی برای نخستین بار اکتشافاتی از طرف سر جان مارشال Sir John Marshall باستان‌شناس انگلیسی در سند و پنجاب غربی بعمل آمد و باستانی‌ترین تمدن‌های بشر قبل از تاریخ در آن دو ناحیه کشف شد که موجب حیرت دانشمندان گردید، و معلوم گشت که سرزمین هند پیش از مهاجرت آریایی‌ها به آنجا نیز دارای تمدنی درخشان و پیشرفته بوده است.

تعداد این اکتشافات از اواخر حکومت انگلیس تا پس از تخریب آن سرزمین به هند و پاکستان، بسی و هفت ناحیه از شهر و قریه باستانی رسیده و در فاصله هزاران میل از اقیانوس هند تا کوه‌های هیمالیا پراکنده می‌باشد.

یکی از این تمدن‌های درخشان در دره سند در محلی بنام مهنجودارو Mohenjo Daro یافت شده که قدمت آن از هزار و پانصد تا سه هزار سال پیش از میلاد مسیح میرسد. شهر مدفون مهنجودارو بر کناره غربی رود سند در ده کیلومتری ایستگاه دوکری واقع و از نظر شهرسازی بسیار منظم و مرتب بوده است.

بناهای محکم آجری، شبکه سر پوشیده فاضل آب، چاه‌های عمیق، حمام‌های عمومی، و معابد بزرگ، دلالت بر آن دارد که آن شهر عظیم پایتخت کشور بزرگی بوده است.

مردم مهنجودارو گذشته از اشتغال به کشاورزی به هنر و صنعت نیز علاقه‌مند

بودند و از آنان آثار هنری بسیاری بجای مانده است. از نظر مردم شناسی، مردان قامتی متوسط، رنگی قهوه‌ای، کله‌ای دراز، صورتی کشیده، وموی مشکی داشته‌اند. بعلت اصلاح صورت و تراشیدن سبیل. میتوان تصور کرد که آنان يك نوع تیغ سلمانی در اختیار داشته‌اند.

زنان لباسی زیبا بر تن کرده و بازینت آلانی چون گوشواره، دست بند، گردن بند و بازو بند که جنس آنها غالباً از طلاست خود را میآراستند. کودکان مهنجودار و با اسباب بازیهای گوناگون که بیشتر آنها از سفال است خود را سرگرم میساختند،

ظاهراً مردم مهنجودار و از وجود آهن بی اطلاع بودند و به آن فلز محکم دست نیافته بودند. زیرا در آثار آنان هنوز اشیاء آهنین بدست نیامده است. اشیاء مکشوفه غالباً از مس و مفرغ و نقره و طلاست. نژاد این مردم معلوم نیست، ظاهراً از نژاد آسیائی و بومیان اصلی سرزمین هند بوده‌اند و با نژاد دراویدی که پیش از آنها در آن سرزمین میزیستند ارتباط داشته‌اند.

مردم مهنجودار و دارای نوعی خط بر آنان از علم ریاضی بهره کافی داشتند، بکار بردن اوزان و پیمانه‌ها همه شاهد باسواد بودن ایشان است. روی مهرهای مکشوفه ایشان علائمی است که دلالت بر آن دارد که آنان دارای خط و الفبای مخصوصی بوده‌اند. متأسفانه این علائم هنوز خوانده نشده است.

از قرائن پیدا است که روزی مردم شهر غافلگیر شده قبیله مهاجمی از سوی شمال بر آنان تاختند و آنان را قتل عام کردند. از سرودهای ریگ ودا چنین استنباط میشود که این قبیله مهاجم آریاییها بودند. شهر مهنجودار و دارای کوچه‌های متقاطع به عرض سی پا بوده است.

خانه‌های مسکونی توانگران حیاط بزرگی داشته و دارای اطاقهای متعددی

با آشپزخانه و حمام بوده است اکثر خانه‌های مسکونی مفروش با آجر است و مجهز به لوله‌های فاصل آب میباشد که بشبکه فاضل آب عمومی شهر اتصال داشته است. از نظم معماری شهر چنین پیداست که شهر زیر نظر معماران و مهندسان ماهری ساخته شده بوده است.

از آثار مهم مکشوفه این شهر معبد و مدرسه احکام و تعلیمات دینی و تالار بیست ستون و برجهای نگهبانی و قصر شاهی و بالاخره حمام عمومی بزرگی است که دارای استخری بطول ۳۹ و عرض ۲۳ و عمق ۸ پا بوده است. هر دو طرف استخر دارای پلکان است تا کسانی که شناسنامه دارند از ورود در آن هر آسانی نداشته باشند. چاههای آبی که برای فراهم کردن آب استخر اختصاص داشته مشخص و معلوم است. لوله کشی لازم برای استخراج آب مصرفی. شناسان را جلب میکند.

همزمان با دره سند مدینت دیگری در هرپا rpa در هرپا ۱۵۰۰ کیلومتر مربع بوده که معادل با چهار برابر مساحت تاس بابل است وجود رودخانه‌ی عظیم در دره سند وسائل حمل و نقل این دو تمدن را بخوبی آسان میکرده است.

باری تمدن مهنجودارو و هرپا پس از هزاروپانصد سال عظمت در ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد روی بزوال نهاد و آریایی‌ها که محو کننده این مدینت بودند بجای ایشان در سرزمین پهناور هند ساکن گشتند.

در آثار مهنجودارو و دو نوع ظروف سفالی با نقش و نگار که بعضی دارای زمینه سرخ و بعضی زرد هستند پیداشده است. از این رو میتوان استنباط کرد که تمدن آنان با مدینت مردم فلات ایران و دشت بین النهرین ارتباط داشته است. چه ظروف سفالی سرخ فام خاص ایران شمال و مرکزی و سواحل دریای مازندران، و ظروف سفالی زرد گون مربوط به نواحی غرب ایران و بین النهرین و سواحل خلیج فارس بوده است. حفاریهای تپه سیلک Sialk در کاشان اتحاد بین تمدنهای ماقبل تاریخ ایران را با تمدن سند یعنی مهنجودارو و هرپا اثبات می نماید. عجب تر آنکه در دره سند و

در بلوچستان شمالی در حوالی کویته نیز همان گونه ظروف سرخ فام پیدا شده ، در صورتیکه در بلوچستان جنوبی و در امتداد سواحل بحر عمان تا بنقاط دور دست غربی شبه جزیره هند از نوع ظرفهای سفالی زرد فام بتعداد زیادی کشف شده است و این امر نشان میدهد که در تمدن شمالی و جنوبی ما قبل تاریخ «رنگ سرخ و زرد» در سراسر نواحی شمالی و جنوبی ایران تا سواحل غربی هند امتداد داشته است .

گذشته از اکتشافات باستانشناسی ، علمای زبانشناسی و نژادشناسی در سرزمینهای کوهستانی بلوچستان قومی را یافته اند که بلمجهای از ریشه زبان دراویدی یعنی زبانهای جنوب هندوستان که : بان بومیان اولیه آن سرزمین بوده گفتگو میکنند این طایفه را براهوئی Brahui میگویند .

این اکتشاف نشان میدهد که آریاییهای هندوایرانی پس از هجوم از آسیای مرکزی به هندوستان و ایران ، سکنه قدیم بومی را از شمال و جنوب راندند که دراویدیهای کنونی از نسل آنان هستند .

هنوز بالغ بر ۷۲ میلیون مردم در اویدی Dravida که از نسل بومیان اصلی میباشد در هند زندگی میکنند که بیشتر ایشان در طرف جنوب سکنی دارند .

زبانهای عمده غیر آریایی که در جنوب هند رایج است عبارت است از :

تمیل Tamil ، تلوگو Telugu ، کننده Kannada ،

و تولو Tulu ، که رویهم این پنج زبان ۱۰۱۰

نامیده اند . در میان آنها زبان تمیل بسیار غنی

دلکش است که کتاب تیروک کورال Tirukkural -

های ژرف است از کتب مقدس ایشان بشمار میرود .

ایرانیان و هندیان در عصر ودایی

چنانکه در پیش گذشت (ج ۱ ص ۵۸) عصر ودایی دوره ای است که آریاییهای ایرانی و هندی باهم میزیستند و یا تازه از هم جدا شده بودند این عصر را بنام کتاب ریگ ودا که قدمت آنرا هندیان از ۴۰۰۰ تا ۲۵۰۰ و بعضی از محققان اروپا از ۱۴۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد مسیح دانسته اند عصر ودایی گفته اند .

در ریگ ودا از مسکن اصلی آریایی‌ها بنام آریاورته Aryavarta یاد شده که مرکب از Arya + avarta میباشد. جزء اول این کلمه که «آریا» باشد بمعنی قوم آریایی، و جزء دوم آن «اورته» avarta بمعنی وطن و مسکن رامیدهد. بعضی از محققان آریا ورته را «چراگاه آریایها» معنی کرده‌اند.

هنوز به تحقیق معلوم نیست که محل اصلی این سرزمین در کجا بوده است بعضی آنرا با آئیریان و آنچه Aeiryan vaeja که در کتاب اوستا مسکن اصلی آریایهای ایرانی دانسته شده است یکی میدانند. بعضی آریاورته را در شمال هند دانسته و همه سرزمینهای شمالی آن شبه قاره را آریاورته خوانده‌اند. و بخش جنوبی هند را که قلمرو بومیان در اویدی و مردم غیر آریایی هند بوده د کشینه پته Dakshina patha یعنی راه جنوب نامیده‌اند. در ریگ ودا منیوسد که در آریاورته صد زمستان و صد خزان روی داده است. این اشارات میرساند که آریاورته نیز مانند آئیریان و آنچه که بمعنی سرزمین تخمه و نژاد آریاست جایی سردسیر بوده و آریاهای ایرانی و هندی پیش از مهاجرت بایران و هند در آن سرزمین سرد که بقول ما کس مولر دامنه‌های شمال هندو کش و حوزه رود جیحون در خوارزم بوده است میزیسته‌اند.

گروهی از دانشمندان مسکن اولیه آریایهای ایرانی و هندی را در فلات پامیر که بقول مردم فعلی آن قرقیزها و تاجیکها «بام دنیا» خوانده میشود دانسته‌اند. دسته‌ای از این آریایها که بعدها بمناسبت گذشتن از رود سند «سیندو» (هندو) خوانده شدند از کوه‌های هندو کش گذشته از راه دره کابل وارد پنجاب گردیده و از آنجا بکرانه رودیمونه Yamuna (جمنا) و گنگه Ganga (گنگ) درآمدند: و پس از روزگار درازی جنگ و ستیز با بومیان هند که ایشان را داسه Dasa یا داسیو Dasyu یعنی دشمن میخواندند سراسر شبه جزیره هند را بتصرف درآوردند.

آریایی‌های هند پس از جدایی از برادران ایرانی خود و مهاجرت به هند، مهین جدید خود را که هند باشد بهارته بهونی Bharata-bhuni یعنی بوم بهارات نامیدند که منسوب به بهارته Bharata پادشاه داستانی هندی است، که فرمانروای هندو و رزمنامه معروف قدیم هندی که بزبان سانسکریت است و بهارته Maha-Bharatha یعنی «بهارات بزرگ»

نام دارد با اسم این پادشاه است . ریک ودا Rig - Veda که قدیمترین بخش کتاب مقدس وداست ، از خاطرات زندگی آریاییهای ایرانی و هندی پیش از مهاجرت به هند و ایران یاد میکند . زبان کتاب ودا بخصوص ریگ وداواوستا بهم بسیار نزدیک است بطوری که میتوان آن دورا دوخواهر ازیک مادر یادو لهجه ازیک زبان اصلی دانست .

گذشته از آن نام بسیاری ازخدایان و پهلوانان ملی ایران درهند در وداواوستا یکی است و یا ازیک ریشه است .

ارتباط بین دو ملت ایران و هند آنچنان که-ن و دیرین است که بنا به کتیبه بغازکوی که در ۱۹۰۷ میلادی در آسیای صغیر در محل قدیم پایتخت هتیه هاب دست آمده و تاریخ تحریر آن بین ۱۴۰۰ تا ۱۳۰۰ پیش از میلاد است؛ ایندرا، وارونا، میترا ناساتیا، خدایان عصر ودایی، حافظ پیمان بین قوم هتیه و میتانی که در مغرب ایران و آسیای صغیر هیزسته اند یاد شده اند .

از این کتیبه چنین استنباط میشود که در ۱۴۰۰ ق م هنوز جدایی بین آریاییهای ایرانی و هندی روی نداده بود و دیانت ودایی حتی تا نواحی بسیار دور دست مغرب ایران و آسیای صغیر نفوذ کرده بوده است .

ایران و هند در عصر اوستایی

در اوستا چهار بار از سرزمین هندوستان بنام هندو Hindu یاد شده، یکی در فصل نخستین و ندیدار است که از شانزده کشور آریایی نام برده و در قطعه هیجدهم مینویسد که « پانزدهمین جای و روستا که من اهورامزدا بیافریدم هپته هیندو Hapa - Hindu (هفت هند) است که در آنجا اهریمن پرگزند بسیتتیزه دشتان (حیض) و گرمای نابهنگام را پدید آورد »

نام هپته هیندو در کتاب ودا سپته سیندو Sapta-sindu آمده و معنای تحت - اللفظی آن «هفت آب» (هفت آب) یا هفت رود است که از این رودها دوتای آنها خشک شده و پنج دیگر باقی مانده که ایالت پنجاب بنام آنها خوانده میشود . نام آن پنج رود را که در سرودهای ودایی ذکر شده از این قرار است .

- ۱- ویتاستا Vitasta (هیداسپ) یا جهل (جیلم امروز) .
- ۲- اسیکنی Asikni (چاندرا تاگا) یا چنپ امروز.
- ۳- پاروشنی Parushni (ایراواتی) یا راوی امروز
- ۴- وپاس Vipas (به آس) یا بئاس امروز که بیونانی هیفازیس خوانده شده است .

۵- سوتوردی Suturdi یا ساتلج امروز .
 بعضی از محققان در این حساب دورود افغانستان امروزی یعنی رود کابل (دردوا: کو بها Kubha) و سوات (دردوا Svêti) را نیز داخل کرده اند تا شمار هفت تکمیل شده باشد .

دوم - در یسنای ۵۷ در قطعه ۲۹ که در ستایش سروش است آمده که :
 « سروش بدکاران را در هر کجا که باشند و هر چند دور مانده اند ، خواه در خاور و خواه در باختر گرفتار کند و بسزای خود برساند »

سوم - در مهر پست در قطعه ۱۰۴ نیز هند یار شده و آمده است که .
 « ایرد مهر پیمان شکنان را در هر کجای جهان باشند بسزا خواهد رسانید ، خواه آنان در هند باشند و خواه در باختر آن »

چهارم - در تیر پست در خطه ۳۲ بار از هند یاد شده و آمده است که : پس از آنکه ایزد باران بر آبه ئوشه Apaosha دیو خشکی چیره شود ، آنگاه از آن سوی کوه هند ، میخوابد بر خاسته بر زمینهای آریایی (ایرانی) باران فرو ریزد و کشتزارها را سیراب سازد »

دراوستا مردم ایران به چهار طبقه که در زبانهای اروپایی کاست Caste گویند تقسیم میشوند از این قرار :

آثروان Athravan یا گروه موبدان و علمای دین ، رتشتار Rathaeshtar (ارتشتاران) یا مردان جنگی ، واستریه Vastria یا کشاورزان ، هوئی تی Huiti (هوتخشان) یا دستورزان و پیشه وران . هندوان قدیم نیز مردمان را به چهار طبقه یاورنه Varna بشرح زیر تقسیم کرده اند :

برهمنه Brahmana (برهمنان) یا روحانیان و علمای دین ، کشتریا Kshatriya یا رزم‌آوران و سپاهیان ، وئسیا Vaisya یا دستورزان و پیشه‌وران ، سودرا Sudra یا مردم عامه و پست که خدمتگزاران طبقات بالاتر هستند .

اصطلاح طبقه در ودا ورنه Varna است که در زبان سانسکریت بمعنی رنگ میباشد . و آن اصطلاح در زبان اوستایی پیشتره Pishtra آمده که بهمان معنی لفظ پیشه در زبان فارسی است.

دراوستا بسیاری از کلمات با مختصر اختلاف لهجه با الفاظی که در ودا آمده یکی است و غالباً حرف سین ودایی یا سانسکریت در زبان اوستایی و پارسی باستان به «ها» تبدیل میشود چنانکه کلمات ودایی : سیندو ، اسورا ، سپته ، سومه، در اوستا : هیندو(هند) ، اهورا ، هپته ، وهومه شده است .

از چیزهای مقدس مشترك بین آریاییهای ایرانی و هندی گیاه هوم است که در ودا سومه Soma و در اوستا هومه Haoma آمده است .

گیاه هومه یادگار از روزگاری است که آریاییهای ایرانی و هندی در فلات پامیر باهم میزیستند و ساقهٔ این گیاه مقدس را فشرده یکنوع مشروب مستی‌آوری از آن تهیه میکردند و به پیشگاه خدایان عصر ودایی چون : ایندرا Indra ، میترا Mitra ، وارونا Varuna ، اگنی Agni ، سوریا Surya تقدیم مینمودند .

دراوستا آمده است که بیمه خششته Yima xshaeta (جمشید درخشان) نخستین کسی بود که این گیاه مقدس را برای نخستین بار بفشرد .

دراوستا در سنا ده قطعات ۱۰ و ۱۱ آمده که خداوند هومه را بر البرز کوه پرویا بند و مرغی آن را گرفته بجاهای دیگر گیتی پراکند .

برهمنان هند هنوز فشرده این گیاه را بنام سومایا که Somayaga نثار پروردگاران خود میکنند .

اختلاف اساسی آریاییهای زردشتی با آریاییهای هندی در اینجاست که اولاً اسوراها که در دین ودایی هفت خدا بوده و: وارونا، ایندر، میترا . از آنها بوده‌اند در کیش زردشتی مبدل به يك خدای قادر دانا که همان اهورا مزدا باشد شده‌اند .

خدایان ودایی و دوا deva بمعنی وجود درخشنده خوانده میشدند بنا بر مصلحت شارع جدید زردشت در اوستا مردود شناخته شده و بالعکس دئوه Daeva در دین ایرانی بمعنی وجود ظلمانی و شریر آمده است. ولی نباید تصور کرد که همه دیوان در کیش زردشت مردود اند، بلکه از اوستا برمی آید که بعضی از دیوها مورد ستایش و احترام آریاییهای ایرانی نیز بوده اند مانند، وراتراهن Vratrahan که صفت ایندرا Indra ربنوع رعد و جنگ بود و ازدهایی را که وراترا Vratra نام داشت بکشت، در اوستا وره ثراغن Verethraghan آمده و ایزد پاسیان در ستگاری گردیده است. همین ایزد است که در زبان پهلوی «وهران یا وهرام» و در پارسی بهرام بمعنی ستاره مریخ گردیده است که معادل آن در لاتین مارس Mars پروردگار جنگ است.

زردشتیان برخلاف هندوان که مردگان خود را میسوزانند، آنها را نسوزانیده بلکه به دخمه Daxmu میگذارند تا خوراک لاشخوران و جانوران گردد. ولی خود لغت دخمه که بمعنی داغگاه است و ریشه آن در اوستا: Dag و در سانسکریت: ده Dah بمعنی سوزانیدن است، دلالت بر آن دارد که در روزگاران قدیم که آریاییهای ایرانی و هندی باهم میزیستند، رسم سوزانیدن مردگان در میان ایشان رواج داشته و بعد ها که آریاییهای ایرانی بسرزمین ایران مهاجرت کرده اند آن رسم نیز مانند بسیاری از رسوم دیگر بدستور زردشت شارع جدید دین آریاییهای ایرانی تغییر کرده است.

روابط هند و پادشاهان آشور - از روابط هند و مغرب ایران و بین النهرین پیش از هخامنشیان اطلاع زیادی در دست نداریم، همینقدر میدانیم که چوبهای هندی در معبد سین (ماه) در شهر اور و در کاخ نبوکدنصر پادشاه کلدیه در قرن ششم ق. م. به کار میرفت. و تصاویر فیلان و بوزینگان و فیلان هندی بر ستونهای شلمانصر سوم پادشاه آشور (۸۶۰ ق. م) نقش شده بود.

این چیزها و کالاهای را از راه دریا از طریق سند و خلیج فارس به بین النهرین و آشور می آوردند.

سناخریب پادشاه آشور در ۶۹۴ ق. م خلیج فارس را از دزدان دریایی پاک کرد

و پس از برافتادن دزدان تجارت بین هندو ایران و بین النهرین رونق یافت. ظاهراً اداره تجارت خلیج فارس و هند در این عصر در دست دریا نوردان فینیقی بود. استرابن جغرافی نویس یونانی از معابد فینیقی در جزایر بحرین و جزایر نزدیک دهانه خلیج فارس نام برده است. آثار فینیقی نیز بر اثر اکتشافات باستان شناسی در خارک و جزایر آن دریا یافت شده است.

بنو کد نصر (بخت النصر) (۶۰۴-۵۶۱) شهر تره تون Treton یا تره دون Tredon را در دهانه فرات بنا کرد مقصد عمده اواز بنای این شهر جلو گیری از تهاجم اعراب بود. میگویند بخت النصر شهر صور را در فینیقیه برای آن ویران کرد که تجارت هندوستان را تا خلیج فارس و بابل توسعه داده و کالای هند را بدمشق و شامات برساند. شهر تره تون بندر تجارت باهند بود این بندر تا زمان نثارخوس بزرگترین بازار خرید و فروش کالای عربستان و هندوستان بشمار میرفت.

آشوریان و ایرانیان در مقابل کارون و دجله سدهایی برای جلو گیری از هجوم کشتیهای اعراب و دزدان دریایی بسته بودند و بقول استرابون در آنجا آبشارهایی ایجاد کرده بودند اسکندر چون به تجارت از طریق رودخانه ها واقف بود بر آن شد که آن سدها را بشکند تا یکر است کشتیهای تجارتی هندو وارد خوزستان و بین النهرین گردند.

ایران و هند در عصر هخامنشی: نام هند در سنگنبشته های پارس باستان واوستا: هیندو Hindu و در سانسکریت: سیندهو Sindhu و در عیلامی: خی-این-دو ایش KHi-in-du - ish آمده است.

داریوش بزرگ در ۵۱۲ ق م بفکر تسخیر سندو پنجات که تسلط بر آن سرزمینها از نژاد هم نژادی و ثروت برای ایران آن روز بسیار مهم بود افتاد. از این جهت برای اکتشافات جغرافیایی در آن سرزمین نخست هیأتی بسرپرستی دریاسالاری یونانی بنام اسکولا کس Skytax یا اسکولاس Scylos (اسکیلاس) بدریای عمان و سندروانه کرد. هرودوت (کتاب چهارم بند ۴۴) مینویسد: «داریوش میخواست بداند، رود سند در کجا بدریا میریزد، پس اسکیلا کس که از مردم کاریاندا Caryanda بود در کشتی

نشانده و باهیأتی باین ماموریت فرستاد. آنان از شهر کاسپاتیروس Caspatyrus و از سرزمین پاکتی ها Paktyes از طریق رودها بسوی مشرق حرکت کردند تا بدریا رسیدند. سپس رو بسمت مغرب در دریا براه افتادند و در ماه سی ام بجایی رسیدند که فینیقی ها بفرمان پادشاه مصر (قبلا) از آن جا برای گردش بدور آفریقا براه افتاده بودند. پس از این اکتشاف داریوش هندیهارا باطاعت خود در آورد و از این دریا استفاده کرد »

باری این هیأت از رود سندسرا زیر شده سواحل بلوچستان و مکران امروزی را پیمودند، بعد بسواحل عربستان گذشته از باب المندب داخل بحر احمر گردیدند و پس از گذشتن از ترعه ای که بفرمان داریوش بدنباله شعبه ای از رود نیل ساخته شده بود بمصر وارد شده از آنجا بدریای مدیترانه رفتند .

این اکتشاف دردنیای قدیم اهمیت فراوان یافت چنانکه اسکولا کس شرح این مسافرت را در رساله ای بنوشت و بعدها آن رساله بدست فیلسوف قدیم یونانی ارسطو افتاد و آن حکیم در فصل چهاردهم کتاب هفتم سیاستنامه خود به این گزارش اشاره کرده است .

بر اثر لشکر کشی داریوش به هند، پنجاب و سند بدست ایران افتاد . بقول سرپرسی سایکس این لشکر کشی باندازه ای در تاریخ هند قدیم با اهمیت تلقی شده که یکی از دو مبدأ تاریخ در آن کشور گردیده است، یکی موعظه بود و دیگر لشکر کشی داریوش بهند.

هرودت (کتاب سوم بند ۹۴) مینویسد جمعیت هندیان از دیگر اقوامی که می شناسیم بیشتر است و بامقایسه با ایشان خراج ایشان (به ایران) سنگین تر. خراج ایشان سیصد و شصت تالان براده طلا است و اینان بیستمین ساتراپ نشین هخامنشی هستند »

ایرانیان این سر زمین را در زمان هخامنشیان باعتبار رود سند که از کوههای تبت سرچشمه گرفته بطول تقریبی سه هزار کیلومتر از پنجاب گذشته به دریای عمان میریزد هیندو Hindu ، و یونانیان قدیم نام آنرا ایندوس Indos خوانده اند .

داریوش بزرگ در سنگنبشته‌های خود دوبار از هند یاد میکند، یکی در سنگنبشته تخت جمشید و دیگر در سنگنبشته نقش رستم، که در آن سنگنبشته‌ها هند را یکی از بیست و چهار ایالتی که زیر فرمان او هستند می‌شمارد.

باز هرودت (کتاب هفتم بند ۶۵) در لشکر کشی خشایارشا از هندوان در اردوی ایران یاد کرده می‌تویسد «هندوان جامه پنبه‌ای در برداشتند، که آنان ازنی و تیر آنان نیز ازنی بود که بانا و کی آهنین آراسته شده بود» سراسر دره سند و پنجاب و گاهی بخشی از آن مناطق تازمان داریوش سوم از ساتراپ نشینهای هخامنشی بوده است.

اسکندر در هند - راجع به لشکر کشی اسکندر به هند در بخش نخستین این کتاب به تفصیل سخن گفتیم. درست صد و هشتاد و پنج سال پس از لشکر کشی داریوش به هند، اسکندر مقدونی در سال ۳۲۸ ق.م از راه هندو کش و دره خیبر به هندوستان در آمد و تا همان حدود متصرفات داریوش را به تصرف خود در آورد.

بقول دولا فوز نویسنده تاریخ هند وی بهانه خود را در تسخیر هند بر یک اساس واهی قرار داده بود و می‌گفت:

چون در حدود یکصد و هشتاد سال پیش، داریوش پسر و یشناسپ پنجاب و سند را خراجگزار خود کرده بود او که اسکندر و جانشین شاهنشاهی هخامنشی است حق دارد که این خراج را که مدتی است پرداخت نشده از نو وصول نماید.

پنجاب در آن هنگام به چند ناحیه قسمت شده و هر یک پادشاهی داشت که بر هر کدام پادشاهی از طبقه کشاتریا، حکومت می‌کرد و همه آنان بر علیه پروس Porus با اسکندر متحد شده بودند. پس از شکست پروس بسبب امتناع سپاهیان یونانی از پیشرفت بداخل هند اسکندر بناچار باز گشت و از حمله به امپراطوری «ماگادها» Magadha که از اواخر هخامنشی دولتی بزرگ در قرن چهارم ق.م در شمال و غرب هند تشکیل داده بودند صرف نظر کرد سپس اسکندر به تقلید داریوش بزرگ یکی از سرداران خود بنام نه آرخوس Nearchus را برای اکتشافات دریایی مأموریت داد که با چند کشتی از رود سند بدریای عمان و از آنجا به خلیج پارس در آید و تحقیقاتی درباره سواحل این دریاها

بکند . نه آرخوس پس از گذشتن از اقیانوس هند و دریای عمان به خلیج فارس در آمد
و از راه مصبر و دفرات که در آنگاه مستقیماً به خلیج فارس میریخت به شهر بابل وارد
شد و گزارش سفر دریایی خود را تقدیم کرد .

نه آرخوس توانست از راهنمایی مردی از مردم گدروسیا Gedrusia
(بلوچستان) برخوردار شود که سال را تا خلیج هرمز میشناخت . تمام مسافرت
نه آرخوس ۱۴۶ روز از نوامبر ۳۲۶ تا ۲۴ فوریه ۳۲۵ ق.م طول کشید .

بقول آریان اسکندر در سال آخر عمر خود عده‌ای از دریا نوردان فینیقی را
اجیر کرد و آنان را در کرانه‌های خلیج فارس برای ساختن کشتی مستقر ساخت .
آنان بساختن کشتیها از درختان سرو ! (ظاهرأ نخل خرما) میپرداختند و سه کشتی
برای اکتشاف در خلیج فارس و دریا نوردی در آن تعبیه کردند یکی از آنها به بحرین
رسید و صید مروارید را در آنجا از نزدیک دید ولی هیچکدام از آنها از باب هرمز و
رأس مسندام نگذشتند .

روابط سلوکیان با هند - در زمان سلوکیان پادشاه مقتدری بنام چندره گوپتا
Chandra-gupta که دولت ما گادها را منقرض کرده سلسله موری **Maurya** را
تشکیل داده بود بر هندوستان حکومت میکرد . این پادشاه معاصراً با سلوکوس نیکاتور
Seleucus-Nicator بود سلوکوس در لشکر کشی‌های خود بطرف مشرق با آن پادشاه
روبرو شد (۳۰۴ ق.م)

سلوکوس خود را با حریفی نیرومند مواجه دید ناچار شد که با وی از در صلح
در آید و صلحی که شایسته مقام یک حریف فاتح نبود با چندره گوپتا منعقد ساخت و
نواحی جنوب کابل را به پادشاه مقتدر هندوا گذاشت و در عوض پانصد زن نجیر فیل گرفت
و نیز برای استقرار و دوام این مصالحه دختر خود را بزنی به چندره گوپتا داد و مقرر
شد که سفیری یونانی همواره در دربار پادشاه هند مقیم باشد .

این سفیر مگاستنس **Megasthenes** نام داشت که رساله‌ای در باب وقایع دوره
اقامت پنج ساله خود (۳۰۱ تا ۲۹۷ ق.م) در هند و در دربار چندره گوپتا نوشته است
که تنها از راه نقلیهایی که در کتابهای کلمنت اسکندرانی و استرابن شده از آن

گزارشها اطلاع داریم .

بنا به نوشته‌های اودر زمان یکی از پادشاهان قدیم ناندای پایتخت هند از راجا گریها
بشهر پاتالی پوترا انتقال یافت و این شهر در محلی بوده که رود گنگ به رود سون
متصل می‌شده است .

آنچه را که از قول مگاستنس نقل شده غالباً مبالغه آمیز است و بعضی دیگر
ساده لوحی اورا می‌رساند چه در باره بعضی از طوایف هند بطور جدی مینویسد که
دهان ندارند و گروه دیگر که چشم ندارند و از این قبیل خرافات بسیاری در گزارشهای
اودیده می‌شود .

با وجود آن پاره از مطالب در آن نوشته‌ها یافت می‌گردد که بواقعیت و حقیقت
نزدیک است .

غیر از گزارش مگاستنس از اوضاع آن زمان، کتابی دیگری هم بزبان هندی بنام
«ارتاشاسترا» از آن روزگار باقی مانده که نویسنده آن شخصی بنام « کوتیلیا »
است معنی لغت «ارتاشاسترا» «علم ثروت» میباشد در این کتاب در باره پادشاه و وزیران
و مشاوران و شوراها و دولتی و امور شهر و طرز اداره آن و کشور داری سخن
رفته است .

پایتخت این امپراطوری بزرگ هند در «پاتالی پوترا» بود که در حدود هیجده
کیلومتر مساحت در طول ساحل رود گنگ قرار داشت و خانه‌های آن شهر غالباً از
چوب بود .

در زمان سلوکیا راه دریایی هندو ایران از تا کسپلا و شهرهای دیگر هند تا بنادر
دور دست خلیج فارس امتداد می‌یافت .

کالا‌های تجارتی از راه زمین در انطاکیه شام به زئوگما Zeugma که در
سوریه بر کنار غربی فرات واقع بود بسوی سلوکیه که در کنار شرقی فرات در مقابل
زئوگما قرار داشت از روی یک پل قایقی می‌گذشت ، و بعد از راه صحرا به بندر خارا کس
Gharax (خرمشهر امروز) میرسید از آنجا با کشتی‌ها از طریق خلیج فارس و دریای
عمان به هند حمل می‌شد .

بعد از آنکه سلوکیان تسلط خود را در ایران و سوریه از دست دادند، راه خلیج فارس از اعتبار افتاد و این امر بسود بازرگانان عرب تمام شد، و از آن پس کالاهای هندی یادر بندر عدن و بندر دیگر عربی پیاده میشد یادر یکی اربنادر بحر احمر به بازرگانان مصری که در این دریا تجارت میکردند تحویل میگردد.

راه میان هند و جنوب جزیره العرب یعنی راهی که نه آرخوس و اعراب و هندیان آنرا پیموده بودند، راهی شناخته بود، ولی یونانیان از جزئیات آن جز آنچه نه آرخوس و اسکولا کس نوشته بودند خبری نداشتند. محتملاً عربها از روی عمد جزئیات این راه را مخفی نگاه میداشتند تا تجارت منحصر بخودشان بماند. آنان داستانهای از غولان و عجایب دریایی در این راه ساخته بودند تا دیگران را از توجه بدان مناطق بترسانند.

پس از چندره گوپتا مؤسس سلسله موری که ۲۴ سال پادشاهی کرد پسرش بندوسارا بجای او نشست سلطنت وی ۲۸ سال بطول انجامید.

این پادشاه علاوه بر پنجاب و سند و افغانستان شرقی و جنوبی، قسمت جنوب هند یعنی دکن را نیز به قلمرو خود افزود، آنیتوخوس سوترپسر سلو کوس نیکاتور مانند پدر سفیری به پاتالی پوترا فرستاد. در این زمان پاتروکلس Patrokles نامی از سرداران آنیتوخوس ار راه در با سفری بهند کرد و سفر نامه ای نوشت که معلومات جغرافیایی او مورد استفاده پلینی Pliny و استرابن واقع شد.

آشوکا Ashoka (۲۷۳-۲۳۲ ق.م) پس از پدرش بندوسارا بتخت نشست وی از بزرگترین پادشاهان بزرگ هند قدیم بشمار میرود، قلمرو او از بنگال تا بلوچستان و جنوب افغانستان و حوزه رود ارغنداب بود. وی بدین بودایی درآمد و از پشتیبانان استوار و باایمان آن دین گشت و آن کیش را در سراسر هند و مشرق ایران رواج داد. پایتخت او شهر پاتالی پوترا Pataliputra در محل شهر پتنای کنونی بود. در آنجا آثار کاخهای عظیمی مشابه کاخهای هخامنشی از زیر خاک کشف شده است.

در ۱۸۹۶ میلادی طالاری صدستونی با سلوب کاخهای هخامنشی پیدا شد. پس از آن در ۱۹۱۲ میلادی باز طالار دیگری که هشتادستون داشته با بقایای ستونهای صیقلی

يك پارچه شبیه به طالار «آپادانا» در تخت جمشید از زیر خاک بیرون آمد ، پیدا است که معماری این عمارات تحت تأثیر کاخهای هخامنشی در تخت جمشید واقع شده است .

رسم کتیبه نویسی روی صخره ها را که در هند سابقه نداشته است آشوکا از سنگ نبشته های داریوش و شاهان هخامنشی تقلید کرده ، و در کوه های گایا Gayal در ایالت بهار آثاری از خود باقی گذاشته است .

همچنین سرستونهای شبیه به زنگ معلق که در حجاریهای داریوش و آشوکا هر دو موجود است و هندیان آنرا بذوق خود تغییر داده و بصورت گل نیلوفر واژگون ساخته اند ، حاکی از تأثیر و نفوذ هنر ایرانی در هنر هندی است که توسط هنرمندان یونانی از ایران به هند برده شده است .

آشوکا سنگ نبشته های خود را بخط براهمی Brahmi و خروشتی Khroshti که از راست به چپ نوشته میشد نگاشته که خط اخیر مأخوذ از خط ایرانی ، آرامی شاهنشاهی است که از زمان داریوش بزرگ به هندوستان راه یافت و در آن سرزمین با تصرفاتی بصورت خط خروشتی درآمد . از سنگ نبشته های منسوب به آشوکا متجاوز از یکصد و پنجاه کتیبه در سراسر هند هنوز موجود است . شش ستون و چهارده سنگ نبشته از او در نقاط مرزی هند وجود دارد که ارتباط آن کشور را با ایران نشان می دهد .

زبان این سنگ نبشته ها پراکریتی Prakrit است و در یکی از آنها محل تولد بودا را ذکر مینماید که مورخان یونانی بنام پالی بوترا Palibothra (پاتالی بوترا) ثبت کرده اند و هم اکنون در نزدیکی شهر پتنه در مرکز ایالت بیهار در کنار رود گنگ قرار گرفته است . آشوکا در فرمانهای سلطنتی بنام «دوانام پریا» یا محبوب خدایان خوانده شده است .

روابط دولتهای شرقی ایران با هند : در جلد اول کتاب ایران در عهد باستان نوشتیم که پس از مرگ اسکندر مقدونی برخوابه های امپراطوری او دولتهایی یونانی و ایرانی و هندو سکایی در مشرق فلات ایران و افغانستان امروز تشکیل شد که غالب

ایشان بر هند غربی حکومت میکردند و حتی مقر بعضی از ایشان در سرزمین هندوستان بوده است.

اول دولت یونانی و باختری : که پس از اسکندر در باکتریا (بلخ یا باختر) سلطنت میکردند در زمان پادشاهان یونانی و باختری بین هند و باختر روابط تجاری و هنری برقرار شد. بنا بر سنگ نبشته‌ای که بخط خروشتی یافت شده هنرپیشگان یونانی و باختری در این عصر برای پیدا کردن کار به هندوستان میرفتند و آثار هنری آنان تأثیر بسیاری در هنر هند داشته است. و نیز ادویه و چوبهای هند از راه دره کابل بجاناب بلخ برای تجارت حمل میشد.

مؤسس سلسله یونانی و باختری دیودوتوس Diodotus نام داشت که در ۲۵۰ ق.م بر پادشاه سلوکی قیام کرد و در باختر یعنی بلخ و افغانستان امروزی دعوی استقلال نمود.

از پادشاهان معروف یونانی باختر ایوتیدموس Eutidemos است که از ۲۳۰ تا ۲۰۰ ق.م بر باختر و قسمتی از هند سلطنت میکرد:

دمتریوس Demetrios که از پادشاهان یونانی و باختر و از خانواده ایوتیدموس بود و از سال ۲۰۰ تا ۱۶۰ ق.م در باختر سلطنت میکرد پنجاب و سند را ضمیمه دولت باختر کرد و پایتخت خود را از بلخ به شهر ایوتی دمیا که بنام پدرش ایوتیدموس ساخته بود متصل ساخت. این شهر که بهندی ساگالا نام داشت در جانب مشرق رود سند واقع بود. بعضی از محققان آنرا نزدیک جهنگ Jahang یا سیالک کنونی در شمال لاهور دانسته اند.

دمتریوس بدست سرداری یونانی ایواکراتیداس که دست نشانده آنتیوخوس چهارم پادشاه سلوکی بود از میان رفت

ایواکراتیداس در حوالی ۱۷۵ ق.م دولت یونانی دیگری در باختر تشکیل داد و با پسرش هلیوکلز Heliokles بر باختر و قسمت غربی هند حکومت میکرد از این پدر و پسر سکه‌هایی در هند پیدا شده است.

بعضی تصاویر هلیوکلز و زنش لئودیکا Laodika را بر سکه ایواکراتیداس،

پدر و مادر او امیدانسته‌اند که درست نیست بلکه آنها تصویر پسر و عروس او هستند. هلیوکلس پدر خویش ایواکراتیداس را کشته خود را پادشاهی مستقل خواندولی بزودی از اشك‌ششم مهرداد اول اشکانی شکست یافته و باختر را از دست داد و به هندوستان رانده شد و تا آخر عمر به حکومت بر پنجاب و متصرفات خود در هند قانع گردید. مهرداد اول اشکانی تا حدود رووهیداسپ (جیلیم امروز) را بتصرف ایران آورد. در جوار حکومت ایواکراتیداس حکومت‌های دیگری بوده متعلق به امیرانی یونانی بنام پانتالئون Pantaleon و آگاتوکلس Agathokles که بر حسب مواضعی که سکه‌های ایشان بدست آمده بایستی قلمرو حکومت ایشان شامل سیستان، قندهار، غزنه، کابل و بگرام بوده باشد. فردینادیوستی در کتاب نامهای ایرانی آنان را دو پسر دمتریوس سابق الذکر دانسته که پس از پدرشان در نواحی مزبور حکومت میکردند.

این دو پادشاه سکه‌های خود را بخط «پالی» که از انواع خط هندی قدیم است ضرب کرده‌اند. و چون آگاتوکلس برای خود لقب «شاه هندیان» اختیار کرده بود میتوان گفت که شهر کابل مرکز اصلی آن حکومت بوده است.

آگاتوکلس که در حدود ۱۸۰ تا ۱۶۵ ق.م. بر آرخوزیا و زرنگ (قندهار و سیستان) و قسمتی از هند حکومت میکرد خود را متمایل بدین بودائی نشان میداد و بر روی یکی از سکه‌های خود نقش معبدی بودایی رسم کرده است.

حکومت دیگر متعلق به آنتیماخوس Antimachus یونانی بود که بنا به سکه‌هایی که از او بدست آمده محل حکمرانی او در دره کابل رود Kophen بوده است. اما چون در مسکوکات وی از پیروزی او در دریا یاد شده میتوان گفت که شاید او بطور موقت در نواحی واقع در طول رود سند نیز فرمان میرانده است. پس از وی حکومت به آنتیالکیداس Antialkidas یا آنتیالسیداس Antialcidas رسید که مانند آنتیوخوس اپی‌فانس پادشاه سلوکی لقب نیکه‌فوروس Nikephoros اختیار کرد چون این عنوان قبلاً به آنتیوخوس مزبور تعلق داشته، می‌توان گفت که از معاصران جوان‌تر او بوده است.

دیگر شخصی است بنام پلاتو Plato که مدت کمی در همین نواحی حکومت میکرده است. سکه‌های او از میان تمام مسکوکات یونانی و باختری تنها سکه‌ای است که دارای تاریخ سلوکی می‌باشد و این تاریخ با سال ۱۶۵ ق.م مطابق دارد. از زمان دمتریوس پادشاه یونانی باختر (باکتریا) در پشت سکه‌ها درجوار زبان و خط یونانی زبان هندی و خط خروشتی که در دره کابل رواج داشته، بکار میرفته است.

خط خروشتی را «آریانی» نیز می‌گفتند که ما خود از خط آرامی است دیگر از پادشاهان یونانی و باختری که بر قسمتی از هند سلطنت کردند آپلودوتوس Apollodotus است که بر روی سکه‌های خود، خویشان را پادشاه هندیان خوانده است. آپلودوتوس آخرین پادشاه یونانی است که بر قندهار و سیستان تسلط داشته است.

حکومت جدید یونانی و باختری از کابل گرفته تا رود ستلج Setlej و در جنوب زمانی حتی تا باری گاذا Barygaza نیز وسعت داشته است. پایتخت آن چکالا Chekala نام داشته که بیونانی آنرا بنام ایوتیدموس ایوتیدمیا می‌خواندند.

در منابع هندی عنوان این پادشاهان جاوانا Javana یا یونانی آمده و عدد هشت تن ضبط شده است. این عدد درست با تعداد پادشاهانی تطبیق می‌کند که طبق مواضع پیداشدن مسکوکات ایشان بر قسمتی از هند حکومت می‌کردند. نامهای ایشان از این قرار است: دمتریوس، ایو کراتیدس، آپلودوتوس، استراتو Strato ی اول، استراتوی دوم، زئیلوس Zoilus مناندر Menander دیونیزوس Dionisos، مقرر حکومت آنان در پنجاب بوده و سلطنت آن در حدود ۸۳ ق.م در هند زوال یافته است.

از میان این هشت تن، مناندر Menander که چهره اش بر روی سکه‌ها گاه جوان و گاه پیر ضرب خورده است از دیگران نیرومندتر بوده است و میتوان گفت که مدت درازی بر هند حکومت کرده است. مدت فرمانروایی او را تقریباً بین ۱۲۵ تا ۹۵ ق.م احتمال داده‌اند.

وی از پیشینیان خود بیشتر کشور گشایی کرد و از رود هیپاسیس گذشت و تا ایزاموس Isamos پیش تاخت که در مشرق هند واقع بود سکه‌های او را به تعداد زیادی تا حدود ماتورا Mathura و رامپور یافته‌اند.

در منابع هندی مذکور است که یونانیان کشور پنچالا Panchala و متورا (ماتورا) را فرمانبردار خود ساختند و حتی پایتخت قدیمی آن پاتالی پوترا را هم متصرف شدند. این اخبار اشاره به فتوحات مناندر در هند است.

این پادشاه مانند آشوکا بدین بودایی گرویده و از حامیان باایمان آن دین در هند قلمداد شده است.

در یکی از رسالات بودایی آمده است که یکی از اخلاف اسکندر که همان مناندر باشد به دین بودا گروید.

در همان رساله آمده است که زادگاه مناندر، در آلاساندا یعنی شهر اسکندریه در دامنه هندو کش بود. یا بطوریکه در جای دیگر آن رساله آمده، زادگاه او در قریه کلاسی Klasi بوده که از مراکز مهم دین بودایی بشمار میرفته است. نام مناندر در منابع و کتب هندسی میلیندا milinda ذکر شده است.

هنگامیکه مناندر در گذشت از نظریک بودایی مقدس احترامات شایسته‌ای در حق وی بجای آوردند و حتی برای تقسیم استخوانهای او اختلافاتی پدید آمد. سرانجام توافق کردند که مانند بودا پس از سوزانیدن جسدش خاکستر او را بین شهرهای هند تقسیم و مزاری برای یاد بود او برپا کنند.

آخرین پادشاه یونانی که در مشرق فلات ایران پادشاهی کرد هرمائوس Hermaeus (حدود ۴۵-۲۰ ق.م) بود او قسمت سفلی دره کابل و اطراف پیشاور و آن مقدار از نواحی پنجاب را که رو بروی آن واقع بود در اختیار داشت. چون سکه متعلق باو فراوانست و صورت نیم تنه او در بعضی از سکه‌ها جوان و در برخی دیگر پیر بنظر می‌آید می‌توان گفت که او مدتی دراز سلطنت می‌کرده است.

پادشاهان سکایی و هند این پادشاهان بطوریکه در جلد اول ایران ص ۳۲۷ در عهد باستان گفتیم معروف به هندو سکایی هستند و بیونانی آنان را Indoschytia

گفته اند .

اینان را «هندوپارت» نیز خوانده اند و آنان با پارته‌ها و اشکانیان پیوند خویشاوندی داشته‌اند در منابع چینی کشوری را که دولت هندوسکایی در آن سلطنت کرده‌اند، کی‌پین Kipin نامیده شده و آن حوزه رود ارغنداب و قسمت سفلی سند بوده است و به وادی کابل هم نفوذ پیدا کردند دولت هندوسکایی در تمام مدتی که دولت یونانی و باختری در باختر و هند حکومت میکرد، در مجاورت آن دولت وجود داشت . و پادشاهان آن یا نام سکایی داشتند و یا نام پارته‌ای .

محل پیدا شدن مسکوکات ایشان پنجاب و بخصوص قسمت غربی آن یعنی آنجا که کوه‌های هیمالیا در کشمیر شروع میشود ، و نیز در پیشاور در مغرب سند و گاهی هم در بامیان است .

بنیاد گذار این دولت موئس Maues (در حدود ۶۹ ق م) نامی بود که از معاصران جوانتر دمتریوس و آپولودوتوس است که نقوش آنان را در سکه‌های خود تقلید کرده است . در سکه‌های مسینی که از وی در تاکسیلا پیدا شده نام او «شاه بزرگ موگا» Moga یاد شده است . پشت سکه‌های او بزبان پراکریتی و خط خروشتی نوشته شده : «راجاتی راجاسامهاتاسامو آسا» .

در یک کتیبه مسین که از موئس در تاکیزیلا بدست آمده ، تاریخ سال و ماه کتیبه مطابق تقویم پارته‌ای آمده است . طبق این کتیبه هائوس قندهار را فتح کرد و در مغرب تاکسیلا در شرق رود سند تا ناحیه پوشکالواتی Pushkalvati پیش رفت .

در منابع چینی آمده است که قوم «سه» Ssé که همان سکایی‌ها باشد در کی‌پین یا سرزمینی واقع در کنار رود کوپهن (رود کابل) تشکیل دولتی دادند .

باید دانست که این سکایی‌ها بدو آدر محلی شرقی ترسکنی داشتند و بعدها به تصرف وادی کابل و حوزه رود ارغنداب توفیق یافتند . زیرا از موئس فقط در پنجاب سکه بدست آمده است ، و اینجا درست همان کشوری است که بن رود سند و هیداسپس واقع است .

سکایی‌ها از قبایل چادر نشینی بودند که با قوم ایرانی ارتباط و خویشاوندی

داشتهد و بیشتر استپ‌های واقع در شمال سغد را متصرف بوده‌اند .
بنابر مسکوکات ایشان آنان تحت نفوذ و تأثیر فرهنگ یونانی بوده‌اند .
حاکمان ایشان بنام ساتراپ و سردار خوانده میشدند حتی در سکه‌هایی که بزبان
ایرانی شرقی از ایشان بدست آمده خود را به القاب یونانی مینامیدند و در این مورد
تقلید از مسکوکات دولت یونانی و هندی میکردند .

پس از موئس، آزس Azes بر تخت نشست (حدود ۵۸ ق.م) در دوره فرمانروایی
او، فرماندهی قوا بایکی از بزرگان هندی بود قلمرو حکومت وی از دره کابل تا
پنجاب بوده است .

برخی از محققین بوجود دو آزس معتقد شده‌اند یکی در حوزه ارغنداب و
دیگری در پنجاب شرقی .

ظاهراً اقتدار آزس در زمان صغف دولت یونانی و هندی بوده‌است زیرا وی
یکی از سکه‌های آپلودوتوس را دوباره بنام خود ضرب کرده‌است و میتوان حدس زد
که حکومت وی پس از آپلودوتوس بوده‌است .

پس از آزس، ازیلزس Azilses (۴۰-۵۵ ق.م) که چندی با پدرس آزس در
امپراتاهی شریک بود بر تخت نشست و سکه‌هایی از وی بشرکت پدرش بدست
آمده‌است .

باری همین سکاها بودند که وارد ایالت زرننگ شده و آن ایالت را بنام خود
سکستان یا سیستان نامیدند و آن تقریباً مقارن سال ۱۲۸ قبل از میلاد بوده‌است .
بعدها پارتی‌ها یعنی اشکانیان آرخوزیا را از چنگ سکاها بیرون آورده و حکومت
آنان را به سکستان محدود کردند .

روابط پهلوها و هندی: پهلوها شعبه‌ای از پارتیان بودند که در حوزه هیرمند
و سیستان بطور پراکنده میزیستند و زمانی که سکایی‌ها وارد سکستان شدند با آنان
درهم آمیخته قومی سکایی و پارتی تشکیل دادند. و چون پارتها خود را پهلوا
Pahlava میگفتند آنان نیز خود را پهلوا Pahlava نامیدند .

موسس این سلسله پارتی و سکایی شخصی بنام وننس Vonones بود (در

حدود ۱۲۰ ق.م) چون اردیاشک سیزدهم پایتخت خود را از خراسان به تیسفون انتقال داد، اقوام پارتی و سکایی فرصت را مغتنم شمرده حکومتی مستقل در سیستان و رنج بوجود آوردند.

در برخی از مسکوکات ونس که بیونانی و خط خروشتی است نام بعضی از امیران دیگر مانند: اسپالاهورا Spalahora و اسپالادامال Spalagadama برادر و برادرزاده وی نیز ضرب شده است که حدس زده میشود که پس از درگذشت وی نام خود را بر سکه‌های او نویسانده باشند.

سکه‌های پهلوا تقلیدی از مسکوکات پادشاهان یونانی باختر است. پس از ونس برادرش اسپالی ریزس Spalirises بشاهی نشست وی در آرخوزیا سلطنت میکرد و سرانجام در هند لقب شاهنشاه یافت در بعضی از مسکوکات او در پشت سکه بخط حروشی نام ایاسا Ayasa آمده که بعضی آنرا Azes خوانده و او را پسر اسپالی ریزا دانسته‌اند. و برخی او را با آزس Azes پادشاه سکایی یکی شمرده‌اند بعید نیست که این پادشاه چنانکه در آن عصر معمول بوده سکه آزس را تجدید ضرب کرده و در یک طرف دیگر نام خود را نویسانده باشد.

از پادشاهان معروف این سلسله کوندوفارس Gundophares است (۴۸-۱۹۹ ق.م) وی ظاهر آرزیر باراشکانیان شانه خالی کرده حکومتی مستقل تشکیل داد. سکه‌های او در سیستان و هرات و قندهار و پیشاور و حتی در پنجاب هم پیدا شده است. بنا بر کتاب اعمال «سنت توماس» این قدیس و مبشر مسیحی در زمان سلطنت کوندوفارس به هند سفر کرد و در آن خطه به تبلیغ مسیحیت پرداخت داستان مسیحی شدن کوندوفارس در ادبیات مسیحی بزرسانهای یونانی و سریانی ولایتی مسطور است. یکی از طغراهای سکه‌های او بر روی درهم‌های ارداوول و اردوان سوم هم دیده شده است.

کتیبه‌ای هم از او در تخت بهی Takhti-Bahi (شمال شرقی پمشاور) کشف شده که متعلق به بیست و ششمین سال سلطنت اوست. بنای شهر قندهار را به

گوندوفارس نسبت داده اند. در آغاز پادشاهی این شاه، پادشاهی دیگر بنام گودا Guda با او در حکومت شریک بوده است تا اینکه در ۱۹۰ م. گوند و فارس آرخوزیا را ترك گفته به هندوستان تاخت. مسكوكات او كه بعضی مشتمل بر نام وی و بعضی دیگر دارای نام و نشان او و برادرزاده اش ابداس گاسس میباشد دارای علامت مخصوص است كه بر سكه های ارد Orodes اول اشك سیزدهم ۵۵-۳۹ ق.م و ارتابانوس (اردوان) سوم (۳۸-۱۲۰ م.) نیز عیناً منقوش است.

پس از گوندوفارس سه امیر از ابن خاندن یکی پس از دیگری بنام «ابداس گاس» Abdagases و «اورتا گنس» Orthaganes ملقب به «پروز» و «پار کوراوی» Pacores (حدود ۷۵-۶۰ م.) پادشاهی رسیدند كه از ایشان سكه هایی در افغانستان و هند بدست آمده است. یکی دیگر از پادشاهان پهلوی و هندی سانابارس Sanabares است كه قدری بعد از ۷۸ میلادی بر آن نواحی سلطنت میكرده است،

كوشانیان و هند: دولت گوندوفارس و جانشینان او بدست یوئه چی ها كه آنان را از سكایی ها دانسته اند بر افتاد و قندهار و پنجاب مسخر آنان گشت.

منابع چینی این قوم را «یوئه - چژی» Yue-chedji مینامند و آنان را با طخاریها یکی دانسته اند. بعضی معتقدند كه آنان «آسی ها» بوده اند. برخی آنان را با «ماسا گنها» یکی میدانند چژان تسیان سفیر «او-دی» امپراطور چین كه در حدود ۱۲۸ ق م در آسیای میانه اقامت داشته میگوید كه بخشی از باكتریا (باختر) در آن زمان در دست یوئه-چژی بوده است.

در آغاز تاریخ میلادی در سرزمینهای پهنای پهنوری كه از خوارزم، در شمال، تا مصبرودسند در جنوب امتداد داشت، يك امپراطوری مقتدر یوئه - چژی كه تاریخ آن را بنام پادشاهان «كوشانی» یاد كرده تاسیس یافته بود.

در قرن اول پیش از میلاد كوشانی ها يك دولت بزرگ در نواحی مرزی هندوستان تشكيل دادند كه بتدریج حدود آن تا بنارس در مشرق و كوههای «ویندهیا» در جنوب و كاشغریار كند و ختن در شمال، و مرزهای ایران و پارتیا (دولت اشكانی) در مغرب میرسید، این امپراطوری نزدیک سیصد سال دوام یافت و تقریباً با دولت

«آندهر» در جنوب همزمان بود .

پایتخت این دولت در ابتدا کابل بود و بعد به «پوروشاپورا» (پیشاور) منتقل گشت .

یونانی‌ها در حدود ۷۰ ق.م از جیحون گذشته در طخارستان (قطغن و بدخشان امروز) برقرار شدند .

این سکه‌های جدید در تاریخ معروف به کوشانیان بزرگ، دوم کوشانیان کوچک یا کیداریان ، سوم بازماندگان کوشانیان کوچک یا ربیل‌ها معروفند .

پادشاهان کوشانی کوچک غالباً سکه‌های خود را بتقلید پادشاهان ساسانی ضرب کرده و نام و لقب خود را بر آن نوشته‌اند چنانکه این نوع سکه‌ها را در اصطلاح سکایی و ساسانی Scytho-Sassanide گویند . در تاریخ داستانی ایران کوشانیان را کشانی نوشته‌اند .

موسس کوشانیان بزرگ کوجولا کدفیزس Kujula-kadphises است وی به سلطنت هرمایوس خاتمه داد و مرز کشور خود را از کابل و قندهار گرفته تا سمت چپ رود سندرسانید .

در ابتدا سکه‌هایی با خط ایرانی شرقی در کنار سکه‌های هرمایوس بنام کوجولا - کاسو Kujula-kasô بجریان می‌افتاد، و سپس از طرف شخص اخیر الذکر سکه‌هایی ضرب شده که صاحب سکه بطور کامل خود را کاسولو- کدفیزو Kaxulo-Kadphizu معرفی مینماید. گزارش‌های چینی در باره این فانیج بیگانه اطلاعات مفیدی بدست می‌دهد . سکه‌های او بحد و فور در نواحی کابل و جلال آباد بکثرت یافت میشود . او بنام خود لقب کشانا جاوو گو Kashana-Javugô و به یونانی Chorsé را می‌افزاید که بمعنای شاه کوای شوانگ یا کوشان است. در عنوانی که بر روی سکه‌های خود با خط شرقی (خروشتی) اختیار کرده خود را «پای بند قانون» قلمداد میکند که منظور از قانون بایستی همان دین بودا باشد که طخاریان از مدت‌ها پیش به آن گرویده بودند .

پس از کوجولا کدفیزس ، بر طبق سکه‌ها پادشاهی جانشین او شد که بیونانی

کوزولا کدافز خورانیسی زاوی Kozola kadaphese choransyzaooy و بزبان شرقی ایران و خط حروشتی : خشانساچائواو کوچولا کافسو Chashansa jauôkuchula kaphso و لقب «تاج واقعی قانون» خوانده یعنی علناً نام و لقب سلف خود را پذیرفته است. سکه‌های مسین این پادشاه در مانیک‌یالار Manikyalar واقع در پنجاب پیدا شده است. اما فاتح حقیقی هندوستان بر حسب سکه‌های موجود پادشاهی است که در حدود اواسط قرن اول میلادی بنام ویم کدفیزس Vima-kadphisés (بزبان ایرانی شرقی هیماکاپی چو Hima-Kapicho) سلطنت میکرده است. باردیگر سکه‌های ایو کراتیداس در زمان او تجدید ضرب شد.

از سکه‌های اودر کابلستان و پنجاب به وفور پیدا شده است. گاهی نیز بعضی از سکه‌های وی در بنارس بدست آمده است. بکمک یکی از مآخذ هندی اشکالی که برای تطبیق دادن گزارش‌های چینی با تاریخ سکه‌ها در کار بوده از میان می‌رود. از این مآخذ چنین بر می‌آید که در کار فتح هندوستان از طرف طخاری‌های یوئه‌چی وقفه حاصل شده است.

این مأخذ پس از ذکر نام هفت پادشاه که در سا که تا Sakêta پادشاهی می‌کردند، مینویسد که بعد از یونانیان پادشاهی غارتگر از قوم چاگا Chaka (سکایی) بسیار نیرومند شد، نو بت به پنج از پادشان محلی رسید که از آن میان چهارتن نخستین مدت کمی حکومت کردند. آنگاه پادشاهی به سلطنت رسید که نام اودر آن مأخذ ذکر نشده است وی بیست سال بر هند حکومت کرد. این پادشاه بی نام همان ویم کدفیزس است که هندیان او را به لقب آکنی وچا Agnivêchpa یعنی سوزاننده و غارتگر خوانده‌اند. ویم کدفیزس دین بودا را پذیرفت و خود را شاهنشاه و فغو و منجی (سوترمکاس Sotermegas) لقب داد.

خانواده توروشکا -- چون اکثر کوشانیانی که از این بعد بر شرق ایران حکومت داشته‌اند آخر نامشان به «ایشکا» ختم می‌شود از اینرو آن سلسله را «ایشکا» یا توروشکا و از نسل سر سلسله ایشان کانیشکا (کینشکا) دانسته‌اند بنا بر سکه‌های مکشوفه این پادشاهان : کنیشکا، جوشکا، واشیکا، هوشکا، واسوشکا، نام داشتند سکه‌های

این سلسله که در آغاز تقلیدی از مسکوکات شاهان اولیه کوشانی و پادشاهان یونانی باختر است. در آخر کار به تقلیدی از سکه‌های ساسانیان و بخصوص شاهپور اول مبدل گردیده است. و این دلیل نفوذ ایرانیان غربی در دولت طخاری و کوشانی است که از قرن دوم آغاز میشود و در دوره ساسانیان قوت میگیرد و حتی می بینیم که نام میترا Mithra (مهر یا خدای آفتاب) بر اثر این نفوذ به هندوستان راه یافته است.

چنانکه در بعضی از سکه‌های زردشتی مآب پادشان توروشکا Turushka مشاهده میشود که دشمن در زیر پای شاه و اوهر مزدبهر زمین افتاده و خدای مهر بر روی گل سدرایستاده است.

کانیشکا (۱۲۰ - ۱۶۰ م) مؤسس این سلسله کانیشکا است که بنا بر منابع هندی بر کابل و سراسر هندوستان فرمان میراند.

سکه‌های او در سراسر شمال هند بخصوص بنارس و پنجاب و پیشاور یافت میشود ظاهراً پیشاور پایتخت او بوده است. کانیشکا بکیش بودایی در آمد و صومعه‌های فراوان بودایی در زمان او در سراسر کوشان ساخته شد.

بر نخستین سکه‌های زمان او خط و زبان یونانی و نام خورشید و ماه به لفظ یونانی هلیوس Helios و سلنه Selene نقش گردیده است.

ولی در سکه‌های متأخر تر زمان پادشاهی او با آنکه استعمال خط یونانی ادامه داشت، خط پهلوی نیز بکار میرفت، تصاویر خدایان منقوش بر سکه‌ها مخلوطی از خدایان یونانی و ایرانی و هندی و نیز عده کمی از آنها دارای صورت بودا بود.

از زمان ویمادفیزس، سلف کانیشکا تا حدی معمول شده بود که خدایان شرقی جانشین خدایان یونانی گردد. در بعضی از سکه‌های کانیشکا ایزد ایرانی میترا بصورت میرو miro یا میورو mioro، جای هلیوس Helios که خدای آفتاب باشد گرفته است. دیگر خدای قدیم ایرانی مائو Mao (ماه) است که بجای سلنه Selene یونانی نشسته است.

خدایان دیگر ایرانی که در سکه‌های کوشانی یاد شده‌اید از این قرارند:

نانا Nana خداوند جنگ ؛ او آدو : Oado خداوند باد ، وره ثرغنو
Vêrêthraghno خداوند رعد؛ اورو Ovro یا اهورامزدا .

بعضی از اصطلاحات ایرانی نیز در مسکوکات و آثار کوشانی و کانیسکا دیده میشود از این قرار: او نیر Onir یعنی انیران (روشنایی هایی که آفرینش آنها آغازی ندارد و بخودی خود پدید آمده اند) ، فرو Pharro که همان خورنه اوستایی خوره پهلوی و فر فارسی است .

گذشته از اینها نام خدایان هندی در سکه ها و آثار کوشانی بسیار یاد شده و از این قبیل است: شیوا (خدا ی مهلك هند) که در مذکر بصورت ار کو Orko و در مؤنث بصورت اردوخ رو Ardokhro آمده است .

دیگر از خدایان هندی : سکاندو کومارو بیزا گو Skando Komaro Bizago است که مانند خدای ماسینو Maasèno خدای جنگ بشمار میرفته است .

دیگر از خدایان کوشانیان رائورثرو Raoréthro یا رائه ثرو مکسارو Raèthru Makaro است که بایستی با خود آنرا از طخارستان آورده باشند . اسم کوچك این خداوند مائونو بیزانه Maaonno Bizané و لقب او خوانو Khoanû است .
خدای دیگری هم بود که ساراپو Sarapao نام داشته و میهن معینی ندارد بلکه جهان میهن او شمرده میشود .

ظاهر آکانیشکا و پادشاهان کوشانی و سکایی هند در قبال ادیان بیگانه خود را بیطرف نشان میدادند و همه آن ارباب انواع را بدون در نظر گرفتن ملیت های آنها مورد احترام قرار میدادند . بنا بر این جای تعجب نیست که در معبد کانیسکا و مجسمه بودا یا بنابه سکه های او [بیز] اگو بو دوساکام (اونی) (Biz) ago Bdo Sakam (ûni) یعنی حضرت بودای ساکیامونی راه یافته باشد . ممکن است کانیسکا هنگام گرویدن به دین بودا در نظر داشته که خدای تازه ای بمجموعه خدایان پیشین خود بیفزاید . ولی بوداییان از این ارادت و حس ظن او به بودا استقاده فراوان بردند و به پشتیبانی این پادشاه مقتدر دین بودا را در شرق و غرب هندوستان و کشور چین راجدادند ،

از طرف این پادشاه معابد و جوامع بسیاری برای پیروان و ریاضت کشان بودایی ساخته شد.

از بین این معابد «ویهارا» Vihārā یا دیر بودایی پوروشاپورا Purushapura (پیشاور) مشهور است که آنرا بمناسبت گرویدن خود بدین بودا در آن شهر ساخته بود، این معبد حتی تا قرن یازدهم میلادی بر پا بود. برجی که از متعلقات آن بشمار میرفت هشتاد متر ارتفاع داشت و دارای گنبدی از مس طلا اندود بود که از بیست و پنج گنبد کوچکتر روی هم قرار گرفته تشکیل میشد. ده ظرف چینی حاوی بقایای آثار و جسد بودا در اینجا نگهداری میشد. این معبد را سلطان محمود غزنوی در قرن یازدهم میلادی ویران ساخت.

بامر کانیسکا برای رفع اختلافاتی که در احکام دین بودا بین پیروان آن مذهب روی داده بود شورایی که آنرا آخرین شورای بودایی خوانده اند تشکیل شد.

کانیشکا شورایی مرکب از پانصد تن از روحانیان بودایی را به کشمیر خواند، تا مجموعه سخنان بودا را که تری پیتاکا Tripitaka نامیده میشود گرد آورند و تفسیر شایسته ای بر آن بنویسند.

کانیشکا کشمیر را در سالهای نخستین پادشاهی خود بکشور خویش ضمیمه کرد و شهری بنام «کانیشکاپورا» در آنجا بنا نهاد چنانکه امروز دهکده کانیسپور در سریناگار کشمیر یادگاری از آن شهر است.

در حفریاتی که در حوالی ماتورا Mathura در قریه مات Mat بعمل آمده سه مجسمه بی سراز کانیسکا پیدا شده که یکی باندازه قامت آدمی است و بردامن آن نام کانیسکا نوشته شده است،

در سرنات Sornath نزدیک بنارس نیز مجسمه ای از بودا با کتیبه ای از کانیسکا بدست آمده است.

در قرن سوم قدرت پادشاهان کوشانی توروشکا روی بزوال نهاد و منحصر به دره سند و افغانستان شد، کشمیر از دست آنان بیرون رفت. پس از کانیسکا پسر او

واشیکا Vashika که پایتخت اوماتورا Máthurā بوده است و پس از او کانیشکای دوم و پس از او هویشک شاه شد.

آخرین پادشاه این سلسله واسودوا Vasudēva (۲۲۰-۱۸۲) است که حکومت او در مغرب هندوستان بود وی آخرین امیر کوشانی است که خط یونانی را از روی فهم و درایت بکار برده است. همچنین واسودوا در سنگ نبشته‌ای لقب ایرانی «شاه» را اختیار کرده است.

نخستین پادشاه توروشکا در آغاز خود را به یونانی بازیلتوس بازیلتون کانر کو Basileus basileôn Kanêrkû میخواند. بعد زبان یونانی را برای ضرب به سکه‌ها منع کرد و فقط خط یونانی را پذیرفت تا بدان وسیله حروف صدادار محلی را منعکس سازد. از آن هنگام به بعد نام او به «رائونانا نورا ئو کانر کی کورانو Raonano rao kanêrki» تبدیل شد و این عنوانی است که جانشینان او هم حفظ کردند.

کوشانیان و رومیان

در زمان کوشانیان بزرگ ارتباط بازرگانی مهمی بخصوص از راه دریا میان هند و روم برقرار بود. سکه‌های فراوان رومی در مقابل ادویه و دیگر کالاهای تجملی به هند وارد میشد و مقدار ارز خارج شده از روم به اندازه‌ای بود که مایه ناراحتی امپراطور تیبریوس گردید. شاهد این مطلب سکه‌های فراوان رومی است که در کاوشهای هندی بدست آمده است.

شاهان کوشانی تنها امیران هندی بودند که در آن زمان سکه طلا میزدند، و در آن سکه‌ها از نقش‌های رومی تقلید میکردند. سکه‌های رومی در سراسر هند به مقدار فراوان رواج داشت.

پس از امپراطور مارکوس اورلیوس Marcus Aurlieus (۱۸۰-۱۶۱ م) بازرگانی روم با هند کاهش یافت و تقریباً استفاده از راه دریایی متوقف شد.

چون در تاریخ ۲۲۶ م ساسانیان پادشاهی ایران رسیدند و روابط شاهنشاهی جدید با امپراطوری روم حسنه نبود، دیو کله تیانونس (دیو کله سین) کوشید که سازمان امپراطوری را چنان کند که بتواند با خطر تازه روبرو شود. از سال ۳۲۴ میلادی که

امپراطور کونستانینوس (قسطنطین) بر تخت نشست، فکر بازرگانی بامشرق زمین از نو زنده شد و قسطنطنیه جای اسکندریه را که سابقاً بندر این تجارت بود گرفت . ولی راهی که از قسطنطنیه و از طریق فرات و از خلیج فارس میگذشت . تنها در اوقاتی قابل استفاده بود که میان ایران و روم صلح برقرار میشد و این حالت پیوسته وجود نداشت . راه دریایی میان هند و اسکندریه نیز بستگی به امنیت بحر احمر داشت و رومیان تازمان یوستی نیانوس امنیت این دریا را تامین میکردند .

خاندان گوپتا - در ۳۲۰ میلادی سلسله جدیدی در آن سرزمین روی کار آمد و کشوری بنام گوپتا توسط راجهای از ماگادها Magadha بنام چندره گوپتا Chandragupta تاسیس شد .

پایتخت این دولت در پاتالی پوترا (شهر پنه کنونی) و قلمرو آن در شمال غربی هند بود .

در زمان سامودرا گوپتا Samudra-gupta دومین پادشاه این سلسله (۳۸۰-۳۳۰ م.) تمام شمال غربی هند تسخیر شد . این پادشاه نسبت بدین بودایی ارادتی نداشت و به کیش برهمنی در آمدوزبان ادبیات سانسکریت را رونق داد . هنر یونانی که از طریق گندهارا Gandhara (قندهار) از افغانستان به مرزهای شمال غربی نفوذ میکرد هنوز رونق داشت ، ولی ضرب سکه بروش رومی ادامه می یافت .

سامودرا گوپتا در سنگ نبشته ای که از وی در الله آباد هند بجاست خود ستائی میکند که از «شاهنشاه چاگا که بعزاده ای از پشت شاهان بود» باج گرفته است و این درست مانند عنوانی است که ساسانیان اختیار کرده بودند .

پس از سامودرا گوپتا ، چندرا گوپتای دوم بجای او نشست وی در ۴۱۵ م . در گذشت و «کومارا گوپتا» پادشاه شد و تا سال ۴۵۰ سلطنت کرد .

پس از وی **اسکندرا گوپتا** بر تخت نشست در زمان او طوایف خونخوار هون از آسیای وسطی به هندوستان و هجوم آوردند ، وی که آخرین پادشاه مقتدر آن خاندان است تاحدی در برابر آنان مقاومت کرد ولی عمرش پایان رسید .

در تواریخ آمده که اسکندرا گوپتا مردی ایرانی را که به هندی نامش «پرنه دتته»

آمده و در پهلوی «فزندان» نام داشته بر ولایت سوراشرت *Suráshtrá* (که اکنون جزء ایالت بمبئی است و مرکز آن را حکومت) است حکمران ساخت :

کیداریان و هند - بنا بر منابع چینی مقارن این زمان یوئه چی ها بر اثر فشار جوان - جوانها *Juan-Juan* که در حدود ۴۰۲ تا ۴۱۰ میلادی دولتی وسیعی در تاتارستان تأسیس کرده بودند بعقب رانده شده و تخت قیادت پادشاه خود بنام کی - تولو *Ki-to-lo* (کیدارا) مهاجرت کرده در شهر پو-لو *Po-lo* (بلخ) اقامت گزیدند .

این قوم همان کوشانیان کوچک هستند که در تاریخ آنان را بنام سرسلسله ایشان کی-تولو، یا کیدارا ، کیداریان گویند. و آنان همان هونهای سفید هستند . آنان در حوالی سال ۴۳۰ میلادی به هندوستان هجوم آوردند، و همین قوا بودند که در زمان بهرام پنجم (گور) به ایران حمله کردند و بهرام بر آنان شبیخون زده خاقان ایشان را بکشت . پیروز اول ساسانی کیداریان را بطور قطعی مغلوب کرد و آنان با کونگخاس *Kung khas* پادشاهشان از بلخ و کابل مهاجرت کرده در قندهار ساکن شدند .

اشکانیان و هند - شاهنشاهان اشکانی در آمد خوبی از راههای زمینی کشورشان به چین و هند بدست میآوردند و به بازرگانان یونانی و رومی برای برقرار کردن راههای دریایی که بنا بود رقیب راههای خشکی بشود فرصت نمیدادند .

درسراسر امپراطوری روم تجارت خلیج فارس با هند بدست تجار عرب بود که در سواحل ایران و یاعربستان تجارتخانههایی بنیاد نهاده بودند . کشور خارا کس واقع در خوزستان و جنوب عراق ، و همسایه آن اپولوگوس *Apologus* که با شهر بازرگانی پالمیر در بیابان سوریه ارتباط بازرگانی داشتند و نیز رومیان بر آن نشدند که تجارت خلیج فارس را بدست گیرند .

خارا کس در آغاز یک شهر یونانی بود که اسکندر بنیاد نهاده بود پس از سلوک کی ها بدست امیری سامی نژاد بنام «آثامیلوس» *Athamblous* افتاد و تحت حمایت پارتیان (اشکانیان) بود. *Periplus* پریپلوس بازرگانان یونانی مصری المسکن در کتابی

که در بین ۵۰ تا ۶۰ میلادی درباره «دریای اریتره» یاسرخ نوشته شهرخارا کس را بازارپارتی (پارسی) خوانده است و میگوید از این شهر مروارید بسیار، پارچه‌های ارغوانی، شراب، خرما، طلا، و برده به یمن فرستاده میشد.

تراژان امپراطور روم پس از شکست دادن خسرو اشکانی و رسیدن بخلیج فارس وقتی بر ساحل دریا ایستاده و آرزو میکرد که جای اسکندر کبیر را بگیرد، کشتی بزرگی را دید که از سواحل خلیج فارس به هند میرفت بی اختیار آه سردی از دل پر درد بر آورد که برای گذشتن از دریا و تسخیر هند بسیار پیر شده است. پریپلوس از بندر دوری بنام «اومان» یاد میکند که ظاهراً همان «عمان» است و فاصله دریایی آنرا از تنگه هرمز بسوی شرق شش روز مینویسد و آن بندر را در قلمرو دولت پارت نوشته است.

روابط ساسانیان و هند. از روابط ایران و هند در این دوره اطلاعات بسیاری در دست نیست.

بقول هر تسفلد، تسلط ایران در این دوره در هند تا رود سند بوده و فرمانروایان سکایی و کوشانی پادشاه ایران را شاهنشاه میخوانده اند.

بنابه سنگنبشته پایکولی P aikui در تاجگذاری نرسی (۲۹۴ م) شتر بها یعنی حکام سکایی کاتیاوار نیز برای عرض تبریک آمده بودند. تا اینکه چندره کوپتای دوم قسمت شرقی هند را تسخیر کرد. کالیداس، درام نویس و شاعر معروف هند دریکی از نمایشنامه‌های خود اشاره کرده که «پارسیکها» یعنی ایرانیان تا جنوب سند تسلط داشتند. بقول سیاحی رومی بنام کاسموس Casmos که در قرن ششم میلادی به سیاحت هند رفته است، در آن زمان جانب‌چپ یعنی مغرب رود سند از آن ایران بوده است.

پروکوپ Procopus مینویسد که قیصر روم ژوستینیان Justinian از اینکه بازرگانان ایرانی تجارت ابریشم را بخود منحصر کرده بودند آزرده خاطر بود. از اینرو با پادشاه حبشه وارد مذاکره شد که دستور دهد بازرگانان حبشی بدون دخالت واسطه‌ها و دولاتان ایرانی مستقیماً ابریشم را از هندیان خریداری کرده بروم بفرستند. پادشاه حبشه به ژوستینیان نوشت که در همه بندرها که ابریشم فروخته میشود

بازرگانان ایرانی هستند و چون با بازار گانان هندی آشنایی و سابقه دارند آنان ترجیح میدهند که پیش از دیگران ابریشم را به آنان بفروشند .

شاهنامه و هند

در شاهنامه فردوسی ، از يك افسانه كهن سخن بمیان آمده و نسب ساسان جد ساسانیان را به دارا (داریوش سوم هخامنشی) رسانیده شده است و در آن كتاب آمده كه چون دارا در جنگ با اسکندر كشته شده پسر او ساسان از دست رومیان (یونانیان) به هندوستان گریخت و در آنجا به پیچاگی وزاری بمرد . تا چهار پست پسرانی از وی بوجود آمدند و هر يك را پدر ساسان نام میگذاشت تا اینکه ساسان پنجم بدنیا آمد و شبانی پیشه گرفت و شبان بابك ، پادشاه استخر شد . بابك رازا و بدانست دخترش را بوی داد و آن دختر از وی آبستن شد و اردشیر بابكان را بزاد .

این داستان عیناً در کارنامه اردشیر بابكان آمده منتهی نامی از هندوستان در آن كتاب نرفته است

فردوسی فرماید :

چو دارا بر زم اندرون كشته شد	همه دوده را روز بر گشته شد
پسر بد مرا و را یکی شاد كام	خردمند و جنگی و ساسان بنام
از آن لشكر روم بگریخت اوی	بدمام بلا بر نیاویخت اوی
به هندوستان در بزاری بمردم	ز ساسان یکی كود کی ماند خرد
برین هم نشان تا بچارم پسر	همی نام ساسانش كـردی پـسـر
برون شده می جست کاری برنج	مگر یابد از رنج پاداش گنج
چو نزد شبانان بابك رسید	بدشت آمد و سرشبان را بدید
تا آنكه وی به شبانی بابك میرسد و بابك بر اثر خوابی كه می بیند او را بنزد خود	

میخواند و نسب و تبار او را میبرد و او نسب خود را آشكار میکند :

ببابك چنین گفت از آن پس جوان	كه من پـر و رسا ساسـنم ای پهلوان
بدو داد پس دختر خویش را	پسندیده تر افسر خویش را
چون ما بگذشت از آن خوب چهر	یکی كودك آمد چو تابنده مهر

همان اردشیر - رش پدر کرد نام که باشد بیدار او شاد کام
 فردوسی باز در ضمن داستان اردشیر در شاهنامه اشاره به دو پسر اردوان پنجم آخرین
 پادشاه اشکانی میکند، که پس از کشته شدن پدر و بزندان افتادن دو برادر دیگر، از
 بیم جان به هندوستان پناه بسته از آنجا نامه‌ای نوشته خواهرشان را که زن اردشیر
 بود بخورندان زهر بوی واداشتند. ولی آن توطئه کشف شد و اردشیر از مرگ نجات یافت.
 بجای هندوستان در کارنامه اردشیر بابکان که کتابی بزبان پهلوی است چنین
 آمده که پسر اردوان بنزد کابلشاه (شاه کابل) گریخته بودند. چون پادشاهان
 کابل یا کوشانیان در عین حال پادشاه قسمتی از هندوستان بودند فرار فرزندان
 اردوان بنزد پادشاه کوشانی بعید بنظر نمی‌سد.

فردوسی فرماید :

بدانگه که شاه اردوان را بکشت	ز خون وی آورد گیتی بمشت
چو او کشته شد دختر او بخواست	بدان تا بگوید که گنجش کجاست
دو فرزند او شد بهندوستان	برنج و بسلا گشته همداستان

این داستانها نشان میدهد که هندوستان از روزگار قدیم پناهگاه سرگشتگان
 ایرانی بوده و در طول تاریخ ایران چه بسا ایرانیانیکه از دست دشمنان وستم بیداد گران به
 هندوستان پناه بسته اند و در آنجا با آغوش باز مورد میهمان نوازی برادران آریایی نژاد
 وهندی خود قرار گرفته اند.

داستان بهرام گور و شنگل

داستانی دیگر در شاهنامه آمده که در زمان بهرام گور پادشاهی بیداد گرد رهند
 بنام «شنگل» سلطنت میکرد و قصد تجاوز بایران را داشت. بهرام فرمود نامه‌ای به او
 نوشتند و او را از بیداد گری و تجاوز بایران بر حذر داشت، و بدون آنکه کسی آگاه شود
 خود بهرام نامه بر گرفت و در نهان باسی تن بعنوان سفیر بکشور هندی سپار شد.
 چون بدر گاه شنگل رسید گفت من سفیر ایرانم نامه را تقدیم داشت.

شنگل نامه بستد و فرمود از بهرام در قصر خاص خویش پذیرایی کنند. از
 مراسم پذیرایی نمایش فن کشتی گیری در پیش وی بود و دو تن از پهلوانان هند با

یکدیگر به نبرد آزمایی پرداختند. چون سر بهرام از بادۀ ناب گرم شد پیش شنگل آمد از وی خواست که بوی اجازت دهد تا با پهلوان نیرومند تر در آویزد.

بخندید شنگل بدو گفت خیز
چو زیر آوری خون ایشان بزیر
بهرام آن پهلوان را بر گرفت و چنان بر زمین زد که استخوان های او بشکست شنگل از کار وی در شگفت ماند.

سپس شاه هند خواست تیراندازی او را ببازماید. بهرام بر اسب نشست و کمان را بزه کرد و بیک چوبه، تیر او بر هدف اصابت کرد.

پس از آن شنگل او را بجنگ گرگ خون آشامی که در بیشه ای راه را بر روندگان بسته بود فرستاد. بهرام به آن بیشه رفت و گرگ را بایک تیر از پای در آورد و سرش برید بنزد شنگل آورد.

پس از آن او را بجنگ اژدهایی دمان فرستاد.

آن اژدها بر لب دریایی مکان داشت. بهرام از کمان تیر فراوان بر او بیارید و او را سست و بیهوش ساخت، سپس شمشیر زهر آبداده بر گرفت و دل اژدها را بردید. مردم هند به زور بازوی او آفرین کردند. ولی شنگل از اینکه بهرام در این آزمایشها از میان نرفته است سخت اندوهناک و دژم بود.

سرانجام شنگل ناگزیر شد «سپینود» دختر خویش را بزنی بوی دهد. مدتی بازن هندی خود در هند بسر برد تا اینکه بفکروطن افتاده و بحیل از قصر شنگل بازنش سپینود بگریخت تا بلب دریا رسید و بیاری بازرگانان ایرانی که در آن بلاد تجارت میکردند میخواست بکشتی بنشینند که شنگل با سواران خود در پی او رسیدند. بهرام بوی گفت که شما زور بازوی مرا آزموده اید اگر پیش بیاید همه شمارا خواهم کشت. سپس هویت خود را بر پادشاه هند آشکار کرده و گفت من بهرام شاه ایران و تورانم و ناچار باید بگذاری که بازنم بکشور ایران بازگردم. چون شنگل بهرام شاهنشاه ایران را بشناخت تاج از سر برداشت و در پیش اسب او بایستاد و از آنچه رفته بود پوزش خواست. بهرام او را در بر گرفت و ببوسید و با وی وداع کرده و بازن خود بکشتی نشست و راه ایران پیش گرفت.

خواستن بهرام لوریان را از هند دیگر از داستانهای شاهنامه درباره هند، خواستن بهرام لوریان را از آن کشور است. بهرام پس از بازگشتن از هند سفیری نزد شنگل فرستاد که تا ده هزار تن از لوریان را از زن و مرد که در نواختن بربط و رامشگری استاد باشند بایران فرستد. و چون لوریان بایران آمدند ایشان را فرمود که بنواختن بربط و ساز و رود مردم ایران را خوشدل سازند.

فرستادن شاه هندیان شطرنج را بایران - دیگر از داستانهای شاهنامه آمدن فرستاده شاه هند و آوردن شطرنج است برای خسرو انوشیروان. رای هندوان - شاهنشاه ایران پیغام داده بود که من شطرنج را برای تو بامرغان فرستادم و همی خواهم که راز آن بگشایی. پس خسرو انوشیروان بوزرجمهر را بفرمود تا راز آن بگشاید:

پراندیشه بنشست بگشاد چهر	بیاورد شطرنج بوزرجمهر
زایوان سوی کاخ کسری شتافت	بیکروز و یکشب چو بازی بیافت
نگه کردم این مهره و نیک تخت	بدو گفت ای شاه پیروز بخت
ببخت جهاندار کشور گشای	بخوبی همه بازی آمد بجای
یکی رزمگاهست گویی درست	شهنشاه باید که ببند نخست

فرستاده رای هند از هوش و درایت بوزرجمهر در شگفت ماند:

نه از کاردانان هندی شنید	که این تخت و شطرنج هرگز ندید
ز گیتی نگیرد کسی جای این	چگونه فراز آمدش رای این

فردوسی میگوید که بازی شطرنج را از بهر مادر «تلهند» پادشاه هند اختراع کرده بودند، و هم اشاره بیک نوع شطرنجی مینماید که دارای صد خانه بوده است و در آن یک شاه و یک وزیر و دو اسب و دو شتر و دو پیل و دو صف از پیادگان وجود داشته است.

همی کرد مادر ببازی نگاه	پر از خون دل از درد تلهند شاه
همه کام و رایش بشطرنج بود	ز تلهند جانش پر از رنج بود

سپس بزرجمهر (بزرگمهر) تخته دیگری را برای بازی بنام تخته نرد ساخت

وخسرو انوشیروان آن تخته را با بزرجمهر و جمعی از موبدان بجای شطرنج برای پادشاه هند بارمغان فرستاد :

بشد مرد دانا به آرام خویش	یکی تخت و پرگار بنهاد پیش
خرد با دل روشن انباز کرد	باندیشه بنهاد خود تخته نرد
یکی رزمگه ساخت شطرنج وار	دوریه بی-اراسته کار زار

چون بزرجمهر با تخته نرد به ندرسید رأی هند و دانایان آن سرزمین در گشادن راز آن تخته فرو ماندند .

بسی باز جستند بازی نرد	بر شك و برأی و به ننگ و نبرد
بزرگان دانا به یکسو شدند	بنادانی خویش خستو شدند
چو بشنید بنشست بوزرجمهر	همه موبدان بر گشادند چهر
بگسترد پیش اندرون تخت نرد	همه گردش مهرها یاد کرد
که این نرد شد ساخته چون سپهر	همین مهرها زوست چون ماه و مهر

آوردن شطرنج را به ایران کتابی پهلوی بنام **ماذیگان شترنگ** (رساله شطرنج) که از عهد ساسانیان مانده است ، تأیید میکند ولی پروفیسور هر تسفلد معتقد است که بازی شطرنج پیش از انوشیروان هم در ایران معمول بوده است .

باید دانست که ذکر شطرنج نخستین بار در حکایات سانسکریت نویسنده هندی بانا Bana که در حدود ۶۲۵ میلادی میزیسته ذکر شده است . نام اصلی این دستگاه بازی در سانسکریت «شئورنگا» است که اشاره بدو جناح سپاه هند مینماید این بازی در قرن ششم میلادی بایران راه یافت و بعدها در دوره اسلامی در سراسر ممالک اسلام رواج پیدا کرد و اصطلاحات پارسی و عربی برای آن وضع گردید چنانکه : رانی یا ملکه را «وزیر» و قلعه را «رخ» نامیدند که نام مرغی است . و نیز اصطلاح شاه مات و فرزین از آن جمله است . در جنگ های صلیبی این بازی با اروپا راه یافت و در آن اقلیم تغییراتی در اصطلاحات آن پیدا شد ، چنانکه «وزیر» بنام «ملکه Queen» و فیل بنام «اسقف Bishop» موسوم شد .

داستان آوردن کلیله و دمنه بایران - دیگر از داستانهای شاهنامه داستان

آوردن برزویه طبیب کتاب کلبله و دمنه بایران است در عصر خسرو انوشیروان. و آن داستان چنان است که خسرو انوشیروان از برزوی پزشک خود شنید که در هندوستان گیاهی یافت میشود که مردگان را جان می بخشد. پس خسرو انوشیروان برزوی را به هند فرستاد، وی هر چه جستجو کرد آن گیاه جان بخش را نیافت، تا اینکه دانایان هند او را بنزد پیر ذنانایی بردند تا حقیقت را از او جویا شود.

ببردند برزوی را نزد اوی پران دیشه دل سر پر از گفتگوی
برو پیر دانا سخن بر گشاد زهر دانشی پیش او کرد یاد
آن پیر گفت که دانستن چون حیاتست که مرد دانشور بدان زنده است و
و منظور از این گیاه جان بخش کتابی است مشتمل بر انواع معرفت که آن را کلبله و
دمنه خوانند:

تن مرده چون مرد بیدار نشست	که دانا بهر جای بارامشت
بدانش بود بیگمان زنده مرد	خنک رنج بر دار پاینده مرد
یکی دفتری هست در گنج شاه	که خواند کلبله و را نیکخواه
چو مردم ز نادانی آمد ستوه	گیاه چون کلبله است دانش چو کوه

پس روزی پیش رای همدش و پیغام خسرو انوشیروان بگذارد. و کتاب کلبله را و بخواست. رای با کراه بفرمود تا نسخه کلبله را پیش برزوی آوردند. برزوی ابواب آن کتاب را همی خواند و بخاطر می سپرد و در نهان بزبان پهلوی تحریر میکرد تا آن کتاب را پایان رسانید و بایران باز گشت. چون خسرو انوشیروان ترجمه کلبله و دمنه را به پهلوی بخواند بسیار شاد گشت، خواست که برزوی را از گنج خود پاداشتی نیکو بخشد. برزوی پوزش خواسته گفت: که آرزوی او آنست که شاه بفرماید بزرگمهر شرح این سفر و را به هند و آوردن کلبله را در مقدمه کتاب بنویسد تا این کار از او در جهان یادگار بماند.

خسرو انوشیروان رأی او پسندید و فرمود که مقدمه ای بنام برزویه در آغاز کلبله و دمنه نوشتند.

در مقدمه کلبله و دمنه ابن المقفع آمده که. «خسرو انوشیروان در علم و حکمت

افضل ملوك ايران بود بشنيد كه درهند كتابى است بنام كليله ودمنه كه پايه هر ادب و سرمايه هر دانش است .

پس به وزيرش بزرجمهر (بزرگمهر) فرمود كه مردى را كه داناي بدوزبان پارسى و هندى و طالب علم و ادب باشد بيايد تا او را براى آوردن آن كتاب بهندوستان روان سازد . پس بزرجمهر برزويه را كه ادبى كامل و خردمند بود و صنعت طب را بخوبى ميدانست نزد وي آورد . پس انوشيروان او را بهندوستان فرستاد و براى زاد سفرده كيسه زر بوى داد كه درهر كيسه ده هزار دينار بود .

برزويه مدتى درهند بسر برد و با مردم آن سرزمين و دانايان ايشان آميزش ميكرد و دوستان بسيارى بهم رسانيد تا اينكه راز خود را بايكي از ايشان كه با وي دوستر بود باز گفت . آن مرد كه گنجور پادشاه هند بود كتاب كليله را از خزانه به پيش وي آورد . برزويه بيست روز بكوشيد تا آن كتاب را از زبان هندى بزبان پارسى نقل كرد و چون از ترجمه آن كتاب فراغت يافت . نامه به خسرو انوشيروان نوشت و او را از نقل آن كتاب بپارسى آگاه كرد .

انوشيروان او را امر بتعجيل در بازگشت بايران فرموده . بقيه داستان همان است كه در شاهنامه فردوسى آمده است .

نام اين كتاب در زمان پهلوى كليلك و دمنگ بوده و آن كتاب مأخوذ از اصل سانسكريت بنام پنچاتانترا Panchatantara است و برزويه طبيب نسخه آنرا از هند بايران آوردند و بزبان پهلوى ترجمه كرد . اين كتاب در همان زمان ساسانيان از پهلوى بزبان سريانى نقل شد ، و در اوائل اسلام و اواخر عصر بنى اميه عبدالله بن مقفع آنرا از پهلوى به عربى ترجمه كرد .

داستانها و افسانه هاى كه درميان مردم ايران در پيرامون كشف كليله ودمنه شايع شده همه گواه بر آنست كه تا چه اندازه مردم ايران به اين كتاب اهميت مى داده اند .

كشكول بودا

درباره نفوذ دين بودا از هند بايران در مقاله جدا گانه اى گفتگو كرديم در

آن مقاله نوشتیم که هیوئن تسنگ زائر بودائی و سیاح چینی درجایی که سخن از کشکول بودا بمیان می‌آید در سفرنامه خود مینویسد که «اکنون آن کشکول در کاخ شاهنشاه ایران موجود است و خسرو انوشیروان در فتح کابل آن را با خود بایران برده است» اگر این خبر درست باشد ظاهراً انوشیروان پس از تسلط بر هیاطله و ممالک شرقی ایران آن کشکول را که معروف به کشکول فقر بود است بایستی بغارت از کابل بایران آورده باشد.

خسرو پرویز و هند: برجسته‌ترین نقشه‌هایی که در هند از زمان ساسانیان بجا مانده نقاشی‌هایی است در غارهای معروف، اجانتا Ajanta که مربوط به اوایل قرن هفتم میلادی است. در سقف این غارها تصویر پادشاهی است بنام پولاکسین pulaksin دوم که هیئت سفارت اعزامی دربار خسرو دوم پرویز (۶۲۲-۶۲۸) را بحضور می‌پذیرد.

جامه‌ها و اسلحه و زینت آلات و چهره و اندام ایرانیان در آن نقشها بخوبی مشهود است. این نقش درد کن در جنوب هند است و پولاکسین که معاصر خسرو پرویز بوده در جنوب هند سلطنت می‌کرده و در ۶۴۲ میلادی در گذشته است. در زمان این پادشاه «هر شه درد نه» پادشاه هند شمالی بجنوب هند و کشوروی لشکر کشی کرد و شکست خورد و چون پادشاه توانایی بود و ممکن بود روزی شکست خود را جبران کند از این اروپولاکسین مصلحت دید که با پادشاه مقتدر ایران خسرو پرویز متحد شود تا اگر روزی مورد حمله قرار گیرد از یاری شاهنشاه ایران برخوردار گردد. طبری در تاریخ خود به این سفارت بین خسرو پرویز و پادشاه هند اشاره کرده است.

ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری در آنجا که سخن از محاکمه خسرو پرویز پس از بازداشت او بمیان می‌آید، خسرو پرویز از زندان به پسرش شیرویه چنین پیغام می‌دهد:

«وازیس آنکه تو بزرگ شدی ملک هندوستان بمن نامه کرد و هدیه فرستاده و رسول و شما فرزندان را یکی یکی جدا جدا نوشته بود و من آن نامه بر خواندم

وازه‌ر تو نوشته بود که این ملک بدست تو آید بروزدیباذر و ماه آذر (از سال سی و هشتم سلطنت ما) و آن نامه را مهر کردم و بشیرین دادم و اگر خواهی بستان و آنرا بخوان.»
 فردوسی در شاهنامه نیز باین داستان اشاره کرده است :

سوی تویکی نامه‌ای بر پرند	نمشته چو دیدم من از خط هند
بدان نامه در بد که شادان بزی	که خودشاهی و خسروی راسزی
که چون ماه آذر بود روزدی	جهانرا تو باشی جهاندار کی
شده پادشاهی پدر سی و هشت	ستاره بدینگونه خواهد گذشت
بشیرین سپردم چو بر خواندم	زهر گونه اندیشه‌ها را نددم

پادشاه هند بقول فردوسی پیشکشهایی چون پیل و شمشیر و جامه‌های زربفت و بازسفید نیز برای خسرو پرویز فرستاده بود

روابط بازرگانی ایران و هند در عصر ساسانی : در زمان ساسانیان جزیره سیلان انبار بازرگانی دریایی بین شرق و غرب بود .

جغرافی نویسنده‌ی کوسماس ایندیکو پلوستس *Cosmas Indico pleustes* که در زمان ژوستینیان (۵۳۵ م) میزیست می‌نویسد که کشتی‌های پارسی در قرن ششم میلادی به بندرهای سیلان می‌رفتند، واسقفها و کشیشان ایرانی نسطوری برای تبلیغ مذهب مسیح به این جزیره سفر می‌کردند .

در این عصر پارسیان واسطه دادوستد ابریشم در بین چین و مغرب زمین بودند و کالاهایی را که از هند و سیلان می‌خریدند به بندرهای خود در پارس می‌بردند . پارسیان مسیحی در بندر ماله درمالا بار و کالیانه *Calliana* نزدیک بمبئی کلیساهای نسطوری بنا کردند .

کشتیهای پارسی از بندر ابله (اپولو گوس *Apologus*) در نزدیکی بصره کنونی از انتهای خلیج فارس تا هند و کشور چین و شرق دور می‌رفتند .

محمد جریر طبری ابله را «فرج الهند» یا دهانه هند خوانده است . و این نامگذاری معرف کثرت رفت و آمد بین این بندر و سرزمین هند بوده است . طبری می‌نویسد که فرماندار پارسی این جزیره گاهی ناچار میشد با هندیان

در دریا بجنگند و ظاهر آنان دزدان دریایی هند در دریای عمان و خلیج فارس بوده اند.
کتیبه های پهلوی در هند - از کتیبه های پهلوی دوره ساسانی در هندوستان بعضی مربوط به نفوذ کلیسای سریانی است که از طریق ایران در جنوب هند پیش از اسلام بنیاد نهاده شده و کم و بیش آثاری از مسیحیان آن زمان هنوز باقی است.
 از آن جمله شش کتیبه پهلوی است که بر روی صلیب های سنگی نقش شده و در کلیساهای جنوب هندوستان تا کنون موجود است. عبارات پهلوی این کتیبه هادر کلیساهای مختلف فرق چندانی با یکدیگر ندارند و آن صلیب نبشته های سنگی از این قرار است:

۱- يك سنگ نبشته در کلیسای کوه سن توماس St. Thomas نزدیک شهر مدراس.

۲ و ۳- دوسنگ نبشته در کلیسای والیا پالی Valiapalli در تراونکور.

۴- يك سنگ نبشته در کلیسای کاتاماتام Katamattam واقع در سیر کال Sirca در چهار میلی کوتایام Kotayam

۵- يك سنگ نبشته در کلیسای کاتولیک در موتاسیرا Muttasira که آن نیز در پانزده میلی کوتایام Kotayam واقع شده است.

۶- يك سنگ نبشته در کلیسای سریانی واقع در الم گده در شمال تراونکور این سنگ نبشته ها هر يك مشتمل به دوازده کلمه است ترجمه این کتیبه ها بنا به قرائت پروفیسور شارپ انگلیسی از این قرار است:

«ای خداوند من مسیح، افراس پسر چهار بخت سوریایی که اینرا برید بپخشای»
 پروفیسور شارپ Rev. R. Sharp عقیده دارد که افراس و پدرش چهار بخت که نام پارسی داشته اند ایرانی بوده اند ولی به کلیسای سریانی که کلیسای شرق است ایمان داشته اند.

تاریخ این صلیب ها ۳۴۰ میلادی است و در یکی از آنها علاوه بر کتیبه پهلوی يك کتیبه سریانی نیز وجود دارد.

مرحوم بهرام گورانکلساریا معتقد بود که این کتیبه پهلوی پیش از اصلاح

کلیسای سریانی و تبعید نسطوریان از آنجا که در ۴۳۵ میلادی روی داده کتابت شده است.

سکه‌هایی که از قرن هفتم تا دوازدهم میلادی در هند متداول بوده، همه از حیث وزن و عیار و نقش و نگار از روی مسکوکات پادشاهان ساسانی اقتباس شده است.

سنگ‌نبشته‌های کوه کنهری - کنهری Kan heri نام کوهی است در ۲۵ میلی بمبئی که در آنجا پنج سنگ نبشته پهلوی از زردشتیان هند بیادگار مانده است. از زمانهای قدیم آثاری بودایی در بدنه این کوه کنده شده و نقوشی از بودا و پیروان دین او در آنجا بجای مانده است.

وست West خاورشناس انگلیسی مینویسد پارسیانی که از سنجان هند بدیدن این آثار بودایی رفته بودند بتقلید این آثار، کتیبه‌ها و یادگارهایی از خود نوشته‌اند.

دوتا از این سنگ نبشته‌های پهلوی محوشده و فقط چند کلمه‌ای از آنها هنوز باقی است.

یکی از آنها دوازده سال موخر تر است. اینک ترجمه‌ی آن سه کتیبه که نسبتاً سالم مانده بقرار ذیل است.

ترجمه کتیبه اول -

« بنام ایزد فرخ توانا و دینک‌داد، درین سال ۳۷۸ یزد گردی در روز هر مزد و ماه مهر (دهم اکتبر ۱۰۰۹ میلادی) (این) به‌دینان باینجا آمدند:

یزدان پاناك، ماهیار پسران مترایار، پنج بوخت، پدر بوخت پسران ماهیار مردان شاه پسر هیراد، باهرام، هیراد، باهرام پسر مردان شاه مترایار، پسر باهرام پناه، باهرام پناه پسر مترایار، فلان زاد، زاد سپرهم پسران آتورماهان، نوك ماهان، دین باهرام بجرگ آتور، هاراد مرد و بهزاد پسران ماه ...
سنگ نبشته دوم بایستی متمم سنگ نبشته نخستین باشد:

ترجمه کتیبه دوم -

« بنام ایزد بسال ۳۷۹ یزد گردی، ماه آوان (آبان) و روز مترو (مهر) (۲۴)

نوامبر ۱۰۰۹) باینجا آمدند به‌دینان:

یزدان پاناك، ماهیار پسران مترایار، پنج‌بوخت‌ویدر بوخت . پسران ماهیار،
مردان شاه پسر هیراد ، باهرام وهیراد ، باهرام پسر مردان شاه ، مترایار (مهریا)
پسر باهرام پناه، باهرام پناه پسر مترایار ، فلان وزاد سپرم پسران آتور ماهان ، نوک
ماهان ، دین باهرام ، بجرگه آتور، هاراد مرد بهراد پسران ماه بازای ، باهرام پناه
پسر مترایار بناداد ، درماه آتور (آذر) هرمزد پسران آوان بناداد مرد . «

ترجمه کتیبه سوم -

«بنام ایزد درماه مهروروز دین سال ۳۹۰ یزد گردی (۳۰ اکتبر ۱۰۲۱) از
ایران باینجا آمدند ماه فروبگ و ماهیار پسران مترایار (مهریار) ، پنج‌بوخت پسر
ماهیاری ، مردان شاه پسر هیراد ، باهرام بهزاد پسر مترایار بناداد ، جاویدان بود پسر
باهرام گشناسب ، بجرگه آتور پسر ماه بازای ، ماهیار و بندش پسران هیراد فرخ ،
وماه بناداد پسر کهان خش شنونده بآموزش ... »

پارسیان هند - زردشتیان هند را پارسی نامند. داستان مهاجرت پارسیان قدیم
از ایران به هندوستان در منظومه‌ای که بنام «قصه‌ی سنجان» معروف است بدست ما
رسیده . این منظومه يك مثنوی است به بحر هزج مسدس تصنیف شخصی پارسی بنام
بهمن کیقباد پسر دستور هرمزدیار سنجانا (یعنی سنجانی) که آنرا در سال ۹۶۹
یزد گردی برابر با ۱۶۰۰ میلادی به‌نظم آورده است. وی مدعی است که اخبار مهاجرت
پارسیان از ایران به هند سینه بسینه بوی رسیده و او آنها را به‌نظم آورده است .
اشعار این منظومه سست است و هیچ گونه ارزش ادبی ندارد . و به این بیت
آغاز می‌شود .

بنام ایزد دانای سبحان بهردم میسرایم نکته از جان

بنابر این قصه در اوائل قرن هشتم میلادی گروهی از زردشتیان خراسان که
در قصبه‌ای بنام سنگان (سنجان) مسکن داشتند بر اثر ستم حکام جابر عرب خانه و
زندگی خود را رها کرده به کرمان و از آنجا به جزیره هرمزد در خلیج فارس آمدند و
پس از پانزده سال از آنجا با کشتی به هندوستان رهسپار شدند .

آنان در آغاز در بندر «دیو» در کاتیوار Kathiawar در سواحل غربی هند
فرود آمدند. و نوزده سال در آنجا ماندند و از آنجا به گجرات رفته و در محلی ویران
که آنرا با اسم وطن اصلی «سنجان» نام نهادند مسکن گزیدند و آتشی را که با خود
آورده بودند در آتشکده‌ای نهاده آنرا «ایران‌شاه» خواندند.

مر اورا نام سنجان کرد دستور بسان ملك ایران گشت معمور

راجای آن محل که «جادی‌رانه» نام داشت بایشان بشرطی اجازه سکونت در
آنجا داد که خلع سلاح کرده زبان و آداب و رسوم گجرات را فرا گیرند، و فقط مختار
کشتند کد دین زردشتی را کماکان نگهدارند. زردشتیان ایران پذیرفته پس از اندک
مدتی سنجان را مانند شهر خود در ایران آبادان ساختند.

بلاذری در کتاب فتوح البلدان در باب فتح کرمان به تجمع گروهی از ایرانیان
در جریره هرمز و کشتی نشستن ایشان اشاره کرده است.

جکسن خاورشناس امریکایی می‌نویسد که زردشتیان ایران در سال ۷۱۶ میلادی
یعنی ۶۵ سال پس از کشته شدن یزدگرد سوم وارد سنجان شدند و ۶۰ سال دیگر یعنی
در ۷۵۵ میلادی گروهی دیگر از ایرانیان بایشان پیوستند.

باید دانست که زردشتیان تنها مردمی نبودند که از جور و پیداد فرمانروایان
تازی گریختند، بلکه در همان ایام یعنی در قرن هفتم میلادی نیز گروهی از کلدانیان
و ایرانیانی که دین مسیحی داشتند از راه بصره از طریق دریا به هندوستان مهاجرت کردند،
و هنوز کتیبه‌های پهلوی و سریانی و آثار ایشان در کلیساهای جنوب هندوستان مانند
کلیسای سن‌توماس در مدراس باقی است که شرح آنها در پیش گذشت.

در قصه سنجان از لشکر کشی سلطان محمود نامی به سنجان سخن به میان آمده
است. باید دانست که این محمود غیر از سلطان محمود غزنوی است.

در مرآت سکندری تألیف سکندر محمد نامی که در باره تاریخ هند در سال
۱۶۱۱ م. نوشته آمده که سلطان محمود مزبور را نام فاتح خان بود و وی برادر
سلطان قطب الدین و جانشین سلطان داود شاه است. و از سال ۸۶۳ تا ۹۱۷ هجری بر
قسمتی از هند حکومت داشت بنا به قصه سنجان، الفخان سردار این سلطان سنجان را

تسخیر کرد گروهی از زردشتیان را بکشت .
پس از آن زردشتیان ناچار شده از سنجان سر بکوه بهاروت بگذارند و دوازده سال در آن کوهستان گذرانیدند .

سپس به شهر «مانسده» فرور آمدند و همکیشان ایشان از هر سو در آنجا جمع شدند پس از آن از آنجا به «نوساری» مهاجرت کردند و به همت «چنگه شاه» نامی که سرور ایشان بود آتش مقدس «ایران شاه» را از سنجان بآن شهر آوردند .

قصه سنجان در اینجا بسر میرسد و احوال زردشتیان را میتوان از منابع دیگر بدست آورد .

یکی از شهرهای گجرات که در آغاز قرن یازدهم میلادی اقامتگاه زردشتیان هند بوده شهر «کمبایت» *Combayet* یا چمپایز است که امروز آنرا کمبای *Combay* نامند .

محمد عوفی صاحب تذکره لباب الالباب که در سال ۱۲۱۱ میلادی در دهلی میزیسته در کتاب دیگر خود جوامع الحکایات و لوامع الروایات از زردشتیان کمبایت یاد کرده است .

بنابه نوشته تاریخ مرآت سکندری و تاریخ فرشته این شهر نیز در ذی قعدة سال ۸۸۹ هجری بدست مسلمانان افتاد و اسم آنرا بر گردانیده «محمد آباد» نام نهادند و بسیاری از مردم آن بقتل رسیدند، سال ۸۸۹ هجری که مطابق با ۱۴۸۴ میلادی میشود . اما جکسن امریکایی می نویسد که زردشتیان در سال ۱۳۱۵ میلادی در صف هندوان با مسلمانان جنگ سختی کردند . دکتر ویلسون *Wilson* را عقیده بر اینست که فتح سنجان در ۱۵۵۷ میلادی روی داده است .

در قرن پانزدهم میلادی زردشتیان ایرانی در ایالت گجرات پراکنده بودند و بصلح و آرامش روزگار میگذرانیدند تا آنکه پرتغالیها به هند دست یافتند و از ۱۵۳۰ تا ۱۶۶۶ در آن نواحی حکومت کردند .

پزشکی پرتغالی بنام گارسیادا اورتا *Garcia da ortal* که در ۱۵۳۴ میلادی در هند میزیست در کتابی که در باره دواهای هندی نوشته ضمناً از پارسیان شهر کمبایت

نیز یاد کرده مینویسد: «در شهر کمبایت بازار گانانی هستند که گواری Goari (گبر) خوانده میشوند، و آنان معروف به اسپارسی Esparci (پارسی) هستند. ما پرتغالیان آنان را یهودی میخوانیم ولی یهودی نیستند و کسانی هستند که از ایران آمده اند. در مدت حکومت پرتغالیان در هند پارسیان آزادی مذهب نداشتند و از ستم و بیداد ایشان شهر بشهر میگریختند.

پرتغالیان میخواستند که بزور و جبر زردشتیان را وادار بترك دین خود کرده به کیش مسیحی درآورند ولی پس از تسلط انگلیسیان به هند، پارسیان آزادی خود را بازیافتند.

در جنگی که مقارن حمله تیمور لنگ به هندوستان، بین هندوان و پارسیان بر سر خراج سنگینی که را جای روتن پور Ruttonpore از ایشان مطالبه میکرد روی داد، گروهی بیگناه از زنان و کودکان پارسی بقتل رسیدند. این جنگ بنام واریاو Variav خوانده میشود و هنوز بیاد بود شهیدان این جنگ پارسیان هند هر سال در روز بیست و پنجم فروردین ماه مجلس تذکری برپا میدارند.

در حمله تیمور لنگ به هند نیز گروهی از پارسیان بقتل رسیدند و یا به اسارت رفتند.

یک سیاح انگلیسی بنام سراستر نشام ماستر Sir streynsham master که در همان آغاز نفوذ انگلیسی ها و کمپانی هند شرقی به هندوستان آمده بود درباره پارسیان بمبئی مینویسد که: «بیشتر ایشان به کار بافندگی اشتغال دارند و چون هنوز تازه باین شهر آمده اند جایی برای ستایش و دخمه برای مردگان خود ندارند.»

پس از سلطه ی انگلیس بر هند پارسیان بطرف بمبئی روی آورده و در آن شهر به صنعت و تجارت پرداختند. پس از آزادی آن کشور همچنان به فعالیتهای اقتصادی در آنجا مشغولند.

پارسیان که مردمی درستکار و باهوش و متواضع هستند در عالم علم و اقتصاد خدمات شایانی به هندوستان کرده و در کارهای شگرف اقتصادی آن کشور پهناور سهم بسزایی دارند و اکنون بادولت و ملت هند در پیشبرد آن مملکت وسیع همکاری میکنند.

با این وصف وطن مادری یعنی کشور ایران را فراموش نکرده بمؤسسات خیریه زردشتیان در یزد و کرمان کمک مینماید .

اکنون شمار پارسیان هند بالغ بر یکصد و بیست هزار است .
پارسیان هند از نظر رعایت تقویم زردشتی یزد گردی که مبدأ آن تاریخ بر-
تخت نشستن یزد گرد سوم ساسانی در ژوئن ۶۳۲ میلادی است بدو فرقه شاهنشاهی
و کدمی Kadmi یا قدیمی منقسم شده اند .

در سال ۱۷۲۰ میلادی بعضی از زردشتیان ایران که بهند آمده بودند ملاحظه
کردند که بین خودشان و پارسیان هند در حساب تقویم یکماه اختلاف است در ۱۷۴۴ م
گروهی از پارسیان در شهر سورات سال و ماه شماری زردشتیان ایران را پذیرفته و
روز ۲۹ آبانماه ۱۱۱۴ یزد گردی را که مطابق ۲۱ ژوئن سال ۱۷۴۵ میلادی بود ،
روز ۲۹ آذر همان سال شمردند . بدین جهت در میان پارسیان هند اختلاف مذهبی
افتاد و دودسته شدند ، یکی از آنان که این تغییر را پذیرفته و تابع تقویم ایران
شد بقدمی معروف گشت . و پارسیانی که این تغییر را بدعت شمرده و در حساب قدیم
خود باقی ماندند به شاهنشاهی یا رسمی معروف گردیدند . عده قدیمیها در هند کم
است و شاهنشاهیها اکثریت دارند ، اخیراً دسته سومی بنام «فصلی» پدید آمده اند
که روز اعتدال ربیعی یعنی نوروز را در اول بهار آغاز سال عیدمی گیرند .

همانطور که گفته شد مبدأ این تاریخ ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی است که سال
بر تخت نشستن یزد گرد سوم است و چون پس از وی شاهنشاهی از ساسانیان بر تخت
نشست ، سال جلوس او مبدأ سال ایرانی یا یزد گردی گردید . سالی که با این تاریخ
بکار رفت سال ایرانی قدیم یا سال اوستایی جدید بود که دوازده ماه سی روزه داشت
و جمعاً سیصد و شصت روز در سال میشد و پنج روز اضافی را به پایان ماه هشتم یعنی آبانماه
می افزودند .

زردشتیان ایران و پارسیان هند نیز چنین میکنند .

پارسیان هند ظاهراً در سال ۱۱۳۱ میلادی یک ماه بر آن سال افزودند و بهمین
جهت سال آنان یک ماه دیرتر از همکیشان ایشان در ایران آغاز میشود ، و این
اختلاف تقویم بین دو فرقه قدیمی و شاهنشاهی از اینجا پیدا شده است .

روابط ایران و چین در پیش از اسلام

روابط اشکانیان و چینان

در باره روابط ایران و چین در پیش از اسلام اطلاعات زیادی در دست نیست در آثار و نوشته‌های چینی تا ۱۴۰ ق. م از روابط بین ایران و آن کشور هیچگونه ذکری نرفته است. از آن بی‌بعد هم‌چنین آنقدر در زبان خود در نامها و کلمات ایرانی تصرف کرده‌اند و آنها را به تلفظ چینی آورده‌اند که تمیز و تطبیق آنها با اصل ایرانی بسیار دشوار است.

در زمان سلطنت ووتی Wu-ti از پادشاهان سلسله مان ۱۴۱ تا ۸۷ ق. م هیأتی از سرزمین چین به کشور پارت اعزام گشت در نوشته‌های چینی نام کشور پارت «آن‌سیه» An-Sih آمده است. کینگ سمیل King Smill دانشمند انگلیسی نخستین کسی است که معلوم داشته لفظ «آن‌سیه» در زبان چینی محرف «ارشک» (اشك) میباشد چه چینیان اشکانیان را باین نام میخواندند.

شرحی که سفیران چین در باره کشور پارت نوشته‌اند چنین است که: در آن سرزمین برنج وجود گندم کشت میشده و شهرها دارای حصار و دیوار بوده، و گذشته از آن از رواج سکه‌هایی از نقره یاد میکنند که بر آن صورت پادشاه معاصر منقوش بوده است. و نیز مینویسند که برخلاف چینیان که خط خود را بطور عمودی از بالا به پایین مینویسند، پارتیان خط خود را بطور افقی پهلوی هم روی پوست مینویسند. ظاهراً منظور از آن پوست پر گامنا (پارشمن، منسوب به پر گاموس شهری در آسیای صغیر است که در قدیم بجای کاغذ بکار میرفته‌است). در این گزارش از دریاچه‌ای بنام «آب باریک» یاد شده که احتمال میرود دریاچه هامون در سیستان باشد. و نیز

ز «تخم مرغان بزرگ و از شعبده بازان ماهر لی کین Li-Kien ، سخن بمیان آمده که ظاهراً مقصود از این تخم‌ها ، تخم شتر مرغ باشد ، چهره در زمان قدیم هنوز شتر مرغ در کویر لوت و خراسان وجود داشته است .

ولفظ لی کین هم محتمل است که چینی شده کلمه هیرکانیا (گرگان) باشد . در این گزارش ذکر از رومیان بمیان نیامده است .

در حدود سال ۱۲۸ ق . م سیاح معروف چینی موسوم به چانگ کین Chang Kien مدت یکسال در نواحی شرقی رود جیحون در کشور با کنریا (بلخ) که در آن زمان در تصرف سکایی‌ها بوده بسیاحت میپرداخته است ،

امپراطور ووتی و ایران

در سال ۱۲۶ ق . م میلاد در عهد امپراطور چین «ووتی» سرداری از چینیان بنام «چانگ چیان» باصدتن به قصد عقد پیمان با یوئه‌چی‌ها که کوشانیان از آن طایفه بودند بسوی مغرب و حوالی فلات ایران سفر کرد . او میخواست با این طایفه بر ضد تاتارهای «هیونگ نو» که مزاحم امپراطوری چین بودند پیمانی ببندد . ولی چون از سرزمین تاتارها میگذشت او را گرفته زندانی کردند . سرانجام پس از ده سال از زندان گریخته بنزد طایفه یوئه‌چی رفت : از آن زمان بین ممالک غربی و چین روابط دوستانه برقرار شد ، و در همان زمان بود که ابریشم چین را به مغرب زمین بردند و چینیان شمالی را در مغرب زمین و اروپا «سر» و کشور آنان را «سریک» یعنی سرزمین کرم ابریشم نامیدند . در منابع چینی در این زمان از تجارت بین چین و پارت و هند سخن رفته است .

طبق سالنامه‌های چینی ، طوایف یوئه‌چی بر اثر فشار تاتارها بسوی مغرب براه افتاده و بر دودسته شدند یکدسته که ضعیف‌تر بودند بنام یوئه‌چی‌های کوچک بسوی جنوب رفته و در «تورفان» یا تبت ساکن شدند ، اما دسته بزرگ‌تر که وحشی‌تر از دسته نخستین بودند همچنان بسوی مغرب رهسپار گشتند و سرزمین وسیعی را در مغرب رود «ایلی» بتصرف آوردند و آنان را از دست قوم «سو» یا سکایی خارج کردند .

سکاها هم بر اثر فشاریوئه چیهایی بزرگ بسوی مغرب مهاجرت کرده و در حدود ۱۲۶ ق. م باختر و سغد را اشغال کردند .

بنا به مآخذ چینی در حدود ۱۰۵ ق. م چینیان به کی پین Kipin یا دره کابل نمایندگانی فرستادند اما چون این سرزمین از چین بسیار دور بود و لشکریان چین نمیتوانستند بر آن دست یابند ، پادشاه این دیار موسوم به او-تو-لائو U-to-luo (آزس) بدفعات بخود اجازه داد که مأموران چینی را غارت کند و بکشد. این اتفاقات در دوره سلطنت امپراطور چین وو-تی یعنی از ۱۰۵ تا ۸۷ ق. م روی داده است. اما پسر او، تو-لائو سفیری با هدایا بنزد پادشاه چین فرستاد ولی «ون - چونگ» Wen-Chung که فرمانروای ایالت مرزی چین بود او را بازگردانید . پادشاه قصد داشت که ون چونگ را بکشد ، اما ون چونگ پیشدستی کرده با همدستی پسر پادشاه یونگ خیو Yung-Khiu (کشوریونانی با کت-ریا) که این - مو - فو in-mo-fu (هرمه ئوس) نام داشت به کی پین (دره کابل) حمله کرد ، و پادشاه آن کشور را بکشت و این - مو - فو را به تخت پادشاهی نشانید . و باومهری و تکه ای ابریشم داد تا ابریشم را با آن مهر کند . بعدها یکی از سردان چینی بنام چائو - ته Chao-te خواست این - مو - فو را از پادشاهی بردارد ، اما او را به زنجیر کشیدند و هفتاد تن از فرستاد گانش را بقتل رسانیدند .

پادشاه پس از این عمل سفیرانی بدر بار چین فرستاد تا از کرده خود اظهار پشیمانی نماید و پوزش بخواهد ، اما این فرستادگان هنگامی به چین رسیدند که هیائو-یوان-تی Hiao-yuan-ti امپراطور چین تصمیم گرفته بود ارتباط خود را بعلت بعد مسافت با کلیه ممالک غربی قطع کند ، به این نامه جوابی نداده و سفیران را از گذر گاههای کوهستانی و دشواری به کشور خود بازگردانید .

دانشمندان چین شناس سیاست کناره گیری هیائو - یوان - تی را در اوائل سلطنت او یعنی در سال ۴۹ قبل از میلاد دانسته اند. اما برای برقراری روابط تجاری این - مو - فو - باز کوشش کرد که با دولت چین ارتباط حاصل نماید، اما چینگ تی Ching-ti باز از تجدید روابط سیاسی با کی پین خودداری ورزید .

فان - چائو و ایران :

بنا به نوشته‌های چینی در سال ۷۲ میلادی امپراتور چین «مینگ تی» Ming-ti سردار معروف خود فان - چائو Phan-chao را به کشورهای غربی فرستاد تا معاهده‌ای را که امپراتوران سلسله‌هان با آن ممالک برقرار کرده بودند از نو تجدید نماید .

در عهد سلطنت امپراتور هوتی Hu-ti (۸۹-۱۰۶ م) سردار مزبور باز بسوی مغرب رهسپار گشت و سرزمین کاشغر را از نو مسخر کرد .

مقارن این زمان پادشاه یوئه‌چی‌ها با گسیل کردن سفیری به چین از یک شاهزاده خانم چینی خواستگاری کرد ، اما چون سفیر از طرف فان - چائو که در آنگاه فرمانروای تاتارستان بود اجازه ورود نیافت ، در سال ۹۰ میلادی هفتاد هزار سوار بسرداری شاهزاده‌ای بنام سی Sie بجنگ او فرستاد . شاهزاده از کوهستان تسونگ‌لینگ Tsung-ling بگذشته متوجه کوچا Kucha شد اما در برابر سردار نامداری مانده فان - چائو تاب مقاومت نیاورده بعلت کمبود آذوقه تسلیم شد و بر اثر آن شکست ، پادشاه یوئه‌چی‌ها خراجگزار امپراتور چین گردید .

در سال ۹۴ میلادی فان - چائو بالشکری که متشکل از قوای کشورهای کوچک تابع امپراتور چین بود بکشور یوئه‌چی‌ها حمله آورد و پادشاه ایشان را که موسوم به «کوانگ» بود بکشت و پادشاه «کوچا» را که با او همدست بود عزل کرد و از آنجا تا دریای شمال (دریاچه آرال) پیش‌راند و بیش از پنجاه دولت پادشاهی را باج - گزاف و فرمانبردار چین کرد ، و ولیعهدان این کشورها را بعنوان گروگان بدربار فغفور چین فرستاد .

در سال ۹۷ میلادی فان - چائو سرداری را بنام کیو - کان Kio-kan yng مأمور کرد حتی المقدور خود را به تسین Thsin بزرگ یعنی کشور روم برساند . این سردار سراسر کشور یوئه‌چی‌ها را طی کرد و از راه هکاتم پیلس (شهر صد دروازه) و همدان خود را ببابل رسانید پس از آن به ایالت مسن Mescen یعنی کشور

میشان در خوزستان و کنار خلیج فارس رسید . ولی در اینجا بر اثر شنیدن اخبار ترسناکی از آن سی‌ها (اشکانیان) که در کنار این دریا ساکن بودند از سفر کردن از راه دریا بهراسید و باز گشت . با وجود این عدم موفقیت ، در سال ۱۰۱ میلادی موون-کیو Muon-kiu که ظاهرأ همان پیرو (یا کوروس) اشکانی باشد حیواناتی چند از شیر و شتر مرغ و آهوانی که موسوم به فو - پا Fu-pa بودند بعنوان هدیه از مسن برای فغفور چین فرستاد .

گو تشمید در تاریخ خود می نویسد که گویا سفر کیو-کان-ینگ ، طبق راه نامه‌ای انجام گردیده که فعلا درست است .

در این کتاب مبدأ حرکت ، مغرب کشور آن - سی‌ها (اشکانیان) است ، آنگاه راه بطرف آ-مان (ارمنستان) میرود ، و بازم در مغرب آن تا سه‌پین Sse-pin (سوفنه) کشیده میشود و بعد بطرف جنوب می‌پیچد و از رود فرات میگذرد . و از آنجا بسوی مغرب در جهت یو-لو Yu-lo (سوریه) سیر میکنند و سرانجام به نقطه‌ای میرسید که در آنجا می‌توان به کشتی نشست و به تسین بزرگ رفت که نهصد و شصت لی (۵۵۲ کیلومتر) از سرحد غربی کشور آن-سی (اشکانیان) دارد .

اشکانیان مانع روابط چین و روم بودند .

در منابع چینی آمده که همواره چین‌ها میل داشتند که با تسین بزرگ یعنی روم روابط سیاسی و تجاری برقرار نمایند و متقابلاً رومیان میخواستند که با کشور آسمانی چین رابطه مستقیم داشته باشند اما «آز»ها (آسیها) که پارچه‌های خود را به تسین بزرگ میفروختند، همیشه مانع ارتباط آندو کشور بودند و راه‌های بسوی روم را به تجار و سفیران چینی نشان نمیدادند.

باز بنا به منابع چینی در سال نهم سلطنت «هوان تی» مطابق با سال ۱۶۶ میلادی که «آنتون» (آنتونیوس Antonius) امپراطور روم بود ، رومیان سفیری از ماوراء جیهنان Jihnan بکشور چین فرستاده و هدایایی گران بها از قبیل عاج و شاخ کرگدن و لاک‌پشت تقدیم داشتند . این هیأت از طریق «تونکن» به چین رسیدند . با وجود اغتشاشات داخلی چین و تجزیه آن مملکت تجارت روم و چین همچنان رواج داشت .

مورخان قدیم چین نوشته‌اند که رومیان خیلی میل داشتند ابریشم خام چین را بخرند زیرا در بافتن و رنگ کردن و ساختن پارچه‌های زیبا از آن ماده بسیار ماهر بودند ولی پارتها و آزیها (آسها) خود میخواستند که واسطه فروش ابریشم به چین باشند و همواره از رابطه مستقیم روم با چین جلو گیری بعمل می‌آوردند .

دولت یونانی و باختری و چین:

روابط تجاری دولت یونانی باختری که تقریباً در جوار چین قرار داشت با آن کشور بدون واسطه بود ، چنانکه از جغرافیای استرابن برمیآید نفوذ دولت یونان و باختری تا آخرین سرحدات غربی Serik (سریک) یعنی تاشغر خان (سریکول) Sarikol در حواشی کشور چین رسیده بود و سپاه دولت باختر (بلخ) برای حفظ راههای تجارتی از هجوم اقوام بادیه‌نشین اسکائی و یوئه‌چی، این ناحیه دورافتاده را اداره میکرد . از باختر بیشتر ظروف شیشه‌ای و احجار قیمتی و جواهر ، و از چین در مقابل ابریشم و پارچه‌های ابریشمی و آهن و طلا و نقره و نیکل آورده میشد. اهالی باختر در نظر چینیان مردمی تجارت پیشه شناخته شده بودند .

چیان - تسین Chian-Tsin سیاح چینی در ۱۲۸ ق.م نوشته است که باختری‌ها (بلخیها) تجارت را بسیار دوست دارند .

چینیان ، دره کابل را به زبان خود کی‌پین Ki-pin مینامیدند این اصطلاح در گزارش «چانگ-کین» Chang-kin سفیر چین که در ۱۲۸ ق.م وارد کشور تاهیا (باختر) شده نیامده است. مورخ چینی دیگر بنام پن-کو pen-ku که در حوالی قرن اول پیش از میلاد میزیسته از دره کابل بنام کی‌پین یاد کرده است .

کوشانیان و چین:

يك اثر چینی از هو-هان - شو Hu-han-shu که تاریخ دومین سلسله پادشاهان هان را پس از ۲۵۰ سال بعد از میلاد شرح میدهد. راجع به یوئه‌چی‌ها و کوشانیان (کوی - شانگ - هی - هو) مینویسد : یکی از رؤسای پنجگانه ایشان که کیو-تسیو - کیو Kieu-tsiu-kiu نام داشت ، چهار رئیس دیگر را فرمانبردار خویش ساخته ، عنوان شاهی بخود نهاد و سلطنتی بنام «کوشوانگ» یعنی کوشان

تاسیس کرد .

بنا به منابع چینی کانیشکا Kanishka پادشاه بودائی مذهب کوشانی که شرح حال وی در جلد اول این کتاب گذشت در حدود ۱۳۰ میلادی گروگانهایی از پادشاهان سینکیانگ (ترکستان چین) و کاشغر گرفت و از این شاهزادگان گروی در جایهای خویش آب و هوا پذیرایی میکرد .

وی مبلغانی برای تبلیغ دین بودا به چین روانه کرد که ما شرح آنرا در فصل دین بودا در ایران باستان داده ایم .

نفوذ دین بودا در چین :

بطوریکه در فصل دین بودا در ایران باستان به تفصیل گفتیم در زمان امپراطور «مینگ تی» Ming-ti (۵۸-۷۵ م) دین بودا در چین راه یافت . پس از آن مبلغان بودایی پیاپی بسوی چین رهسپار شدند .

ارمیان ایشان چندتن از شاهزادگان اشکانی را بایدنام برد که یکی از آنان آن-شی-کائو An-shi-kao است که در ۱۴۸ م به لویانگ پایتخت چین رفت . دیگری ان هوان An-huan است که در سال ۱۸۱ میلادی در چین میزیست . دیگری ان فاجین An-fa-chin است که در بین سالهای ۲۸۱ تا ۳۰۶ در چین زندگی می کرد :

روابط ایران و چین در عهد ساسانی

در زمان سلسله تو باوی Tu bawei که از سال ۳۸۶ تا ۶۸۶ بر شمال چین فرمان میراندند، از طرف امپراطور چین هیأتی بسفارت به ایران فرستاده شد . متقابلاً ایرانیان نیز هیأتی را با هدایای بسیاری با چند زنجیر فیل به چین فرستادند . این هیأت در سرزمین ختن از طرف فرمانروای آنجا بارداشت شد و پس از آزادی بدربار چین رسیدند .

بنا به اسناد چینی ده بار سفارت میان میان چین و ایران رد و بدل شد و این روابط از سال ۴۵۵ تا ۵۱۳ میلادی با چین شمال بود و در زمان پادشاهی فیروز بوده است . آنچه مورخان چینی در آن عصر از ایران نوشته اند اینست که پایتخت ایران در جایی است بنام سوهلی Suhli یعنی تیسفون که بیش از یکصد هزار

خانوار دارد زمین آن هموار است و طلا و نقره و مرجان و جواهرات گرانبها و عنبر و شیشه آلات و بلورو پارچه‌های مليله دوزی و قالی و کاغذ دیواری در آن یافت می‌شود. هوا در آنجا بسیار گرم و مردم در خانه‌ها یخ می‌گذارند. حیوانات آن، اسب اصیل و خران درشت، و شتر مرغی است که تخم بزرگ می‌گذارد، این مرغ هم غلف می‌خورد و هم گوشت.

در کشور ایران مردم برای آبیاری از قنات و کاریز استفاده می‌کنند. تخت پادشاه از زرساخته شده و پایه‌های آن بصورت شیر است. تاج پادشاه از جواهرات گرانبهاست.

رئیس روحانیون «موه- او- تان» Moh-u-Tan (موبد موبدان) و رئیس سیاه «سیه- پو- پوه» sieh-pu-puh (سپهبد) نام دارد.

در این گزارش از ازدواج با خویشان و محارم نیز یاد شده است. در بین سال ۵۱۸ و ۵۲۰ سفیرانی از کشور آسمانی چین بدر بار قباد یعنی «شن- کیوی» Shen-Kivei «شاهنشاه قباد» آمده و نامه‌ای که عنوان و متن آن چنین بود از طرف فغفور چین برای شاهنشاه ایران آوردند: «از فغفور، کشور بزرگزاده از آسمان. امیدواریم بدانجایی که خورشید بر می‌آید و از آن پسر آسمان خواهد بود، کوگ- وا- تو Kug-wa-tu، هزار بلکه ده هزار بار نماز برد و در بار چین خدمت او را می‌پذیرد، و از این بعد هیأت سفیران را مکرر خواهد فرستاد».

در سال ۵۶۷ خسرو انوشیروان هم سفیری بچین فرستاد. شاید این سفارت برای آن بوده که جهت دفع ترکان که در آن زمان بمرزهای شرقی ایران می‌تاختند از دولت چین یاری بخواهند. در منابع چینی در عصر ساسانی در چند مورد از کوشانی‌های بزرگ که در افغانستان و شرق ایران سلطنت داشتند یاد شده است.

مهمترین این منابع سالنامه‌های خانواده شاهی «وی شو» Wei-Shu است که حوادث سالهای بین (۳۸۶-۵۵۶) را در بر می‌گیرد و قسمتی از این سالنامه‌ها در دائرۃ المعارف چینی ما- توان- لین Ma-Tuan-lin که مربوط به قرن سیزدهم بعد از میلاد است آمده، و از روی آن نام جاها و اماکن تاریخی را خاورشناس آلمانی مارکوارت تعیین

نموده است .

بنا باین مدارك پایتخت قوم تایوچی (کوشان بزرگ) شهر لو - کین - شی Lu-Kien-Shi (بلخ) بود که در مغرب فو-تی-شا Fo-ti-sha (بامیان) قرار دارد . سپس تایوچی از طرف شمال مورد تهاجم «ژوان-ژوان» ها واقع شد و کوشانیان مجبور به مهاجرت گشته در شهر پو-لو Po-Lo (بلکان در شمال دره قدیم اکسوس) که ۲۱۰۰ لی از فو-تی-شا ، فاصله دارد مستقر شدند،

چون پادشاه کوشانی ها ، کی-تو-لو Ki-ti-lo (کیدار) شاهزاده دلیری بود با قشون خود بسوی جنوب آمد و به شمال هند حمله آورد و پنج سلطنت شمال «کان-تو-لو Kan-Tu-lu (دره کابل و دره پیشاور) مطیع و فرمانبردار او شدند.

دریانوردی و تجارت بین ایران و چین

درباره دریانوردی میان ایران و چین جسته و گریخته مطالبی در سیاحت نامه ها و راه نامه های قدیم چینی آمده است .

چنانکه فعالیت دریایی پارسیان بسوی چین و هند در قرن ششم میلادی مورد توجه سیاحان قدیم بوده است .

کوسماس ایندیکوپلستس Cosmas indicopleustes که سیاح و جغرافی نویس هندی بوده است نشان میدهد که کشتیهای پارسی به بندرهای سیلان میآمدند و پارسیان واسطه دادوستد ابریشم میان چین و غرب بوده اند. هم از راه آسیای مرکزی از «سرس» هم از راه دریا از «سینی»، پارسیان آنچه را از دریا میآمد از بازارهای سیلان میخریدند و به بندرهای خود در پارس میبردند . حتی نام چین آن چنان که کوسماس می شناخت ، صورت پارسی «تسی نیستان» دارد وی می نویسد آن سوی «تسی نیستان» هیچکس کشتی نمی راند و منزل ندارد .

همچنین احتمال دارد که کشتیهای پارسی از ابله (بندری نزدیک بصره) پیش از اسلام به چین میرفتند . و کشتی های چینی به خلیج فارس می آمدند .

يك سیاح چینی بنام ای-چینگ I-ching مینویسد که «در آغاز پائیز سال ۷۱۶م. به شهر کوانگ-تونگ Kwang-Tung آمدم و آنجا روز ملاقات خود را با ناخدای

يك كشتی «پوسه» Po-sse (پارسی) برای سفر بسوی چین تعیین کردم ، سرانجام از کرانه کوانگ چو Kwang-chou (کانتون) به کشتی درآدم و سپس از آنجا به سوماترا رفتم!». آمیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellius در قرن چهارم مینویسد که در بنه Batne نزدیک زوگما Zeugma در کنار فرات علیا بازار سالیانه‌ای همه ساله در سپتامبر برپا میشد که گروه بسیاری از بازرگانان و خریداران برای دادوستد و خرید کالاهایی که از هند و سرس (چین) میرسید و کالاهای بسیار دیگری که از خشکی و دریا به آنجا میآوردند جمع میشدند.

کریستنسن دانمارکی مینویسد از چیزهایی که چین از ایران میخريد «وسمه» معروف ایرانی بود که آن را ایرانیان به بهای گزاف میفروختند ، و ملکه چین هر سال برای مصرف شخصی خود مقداری از آن میخريد .

قالیهای بابل نیز طالب بسیار داشت ، احجار قیمتی و مصنوعی شام و مرجان و مروارید بحر احمر ، و منسوجات و مواد مخدره آسیای قدامی ، همه از جانب ایران بچین فرستاده میشد .

درسفرنامه یکی از زوار بودایی چین بنام هیوئن تسنگ (هیوئن تسیانگ) Hiuen-Tsiang که در سال ۶۲۹-۶۳۰ میلادی به مشرق ایران مسافرت نموده و ما قبلاً مکرر در فصل دین بودا در ایران درباره او صحبت داشته‌ایم یادداشت کوتاهی درباره ایران اواخر ساسانی مسطور است ، ولی باید دانست که سیاح مزبور شخصاً بداخل ایران سفر نکرده و فقط مسموعات خود را در پیرامون آن کشور و مردمان آن یادداشت کرده است .

این سیاح بودایی رسوم ایران را موافق ذوق خویش نیافته و گفته است: «ایرانیان بالطبع تند خو هستند و زود خشمگین میشوند و در رفتار و کردار خود ، رعایت ادب و انصاف را نمیکند .»

وی درباره مشرق فلات ایران راجع به «کی-پین» و دره کابل مینویسد : «بعضی از درختان هندی در آنجا میروید ، کشتزارهای گندم و برنج و باغهای میوه دارد در آنجا فراوان است ، کشتزارها با آب جویها و باران آبیاری میشود . اهالی آنجا

درهیکل تراشی وکنده کاری بر روی فلزات ماهرند . روی سکه های آنان تصاویر انسان ودر پشت آن صورت سواری دیده میشود . حیواناتی از قبیل گاو کوهان دار و بوزینه وفیل و طاوس در آنجا یافت میشود ،»

دولت ایران آزاد در چین - بنا بنوشته سالنامه های چینی یزدگرد سوم ساسانی در

سال ۶۳۸ میلادی پس از شکست از اعراب، از فغفور چین تائی تسونگ **Tai Tsung** یاری خواست . و در ضمن همه خزائن و اموال خود را بچین فرستاد زیرا بر آن سربود که اگر نتواند در مقابل تازیان مقاومت کند به چین برود .

از عبدالله بن المقفع روایت شده که در میان این ذخایر هفت هزار ظرف زرین بود که بفرمان قباد ساخته بودند و هر یک از آنها دوازده هزار مثقال وزن داشت . این ذخایر بجزاز آن مقدار بسیار سکه های سیم از پادشاهان ساسانی ، و هزار بار شمش طلا و سکه های بیشمار زر بود .

نام یزدگرد سوم در منابع چینی «ی-سه-سه **Yi-se-se** آمده است وی سفیری که در کتابهای چینی نامش راموسه - **Mo-sepan** ضبط کرده اند به چین فرستاد این سفیر حامل احترامات و خراج پادشاه ایران بود و حیوانی با خود آورده بود که نامش را در کتابهای چینی : هو-ئو-چو-چهئه **Hu-O-ju-Che-e** ضبط کرده اند و گفته اند که آن بشکل موش ورنگش مایل بسبزی و نه بندانگشت قد آن بود ، و میتوانست موش را از سوراخ بگیرد . ظاهراً این جانور گر به است که نخستین بار در سال ۶۳۸ میلادی از ایران به چین برده شد.

یزدگرد پس از آنکه در ۶۴۲ باردیگر از عرب شکست خورد به طخارستان گریخت و آن ایالت که بزبان چینی تو-هو-لو **Tu-ho-lo** خوانده میشد شرقی ترین ایالات ایرانی بود که آنگاه تعلق به چین داشت . در آنجا نماینده فغفور چین تائی تسونگ پیش وی آمده باو خبر آورد که فغفور چین به او یاری نخواهد کرد .

پس از کشته شدن یزدگرد در مرو پسرش پیروز که مورخان چینی او را «پی-لو-سه **pi-lu-se** خوانده اند نزد پادشاه طخارستان رفت ، و آن پادشاه وی را در آنجا بر تخت نشاند ، ولی چون عربها به آنجا حمله بردند وی بداخل چین پناه برد و مدتی در

دربار چین منصب نظامی داشت و جزء سرداران مستحفظ امپراتور چین گردید . و در سال ۶۷۷ در شهر چانیگان *Cha-ni-gân* آتشکده‌ای ساخت که بنام «معبد ایران» نامیده شد .

وی پس از ساختن این آتشکده به طخارستان رفت و از کاو تسونگ *Kao-tsung* فغفور چین بر ضد عرب یاری خواست . اما امپراتور چین بعد از دوری راه با وی یاری نکرد . سرانجام چون امپراتور پس از سه سال جنگ ایالات غربی خود را از چنگ ترکان بیرون آورد ، پیروز را پادشاهی این ناحیه گماشت . پایتخت این سرزمین شهری بود که مردم چین آن را تسی - لینگ *Tsi-Ling* میخواندند . پیروز تنها از پادشاهی نامی بیش نداشت .

پیروز در سال ۶۷۷ م . درگذشت . او را پسری بنام نرسی بود که در منابع چینی نام وی نی - نیسه *Ni-Nisse* آمده است وی در هنگام مرگ پدر در چین بود و پس از چندی بالشکری بسرداری امیری چینی برای گرفتن تاج و تخت خود با ایران که در دست عرب بود حمله آورد ، و چون سردار چینی با آن شاهزاده ایرانی نساخت وی بناچار دوباره در سال ۷۰۷ باردیگر - به چین رفت و امپراتور چین «پئی - هینگ - کین *Pei-hing-Kien* در صدد برآمد که او را در اتحادی برای دفع ترکان شریک کند و وی را بشهرنگان - سی *Ngan-Si* نزد خود خواند . سپس او را در همان سال به طخارستان فرستاد و بیست سال در آنجا بماند ، اما چون عربها باز به آنجا حمله آوردند او در آغاز پادشاهی کینگ - لونگ *King-Lung* باردیگر به چین رفت و لقب و منصب «فرمانده قراولان دست چپ» گرفت و اندکی بعد بمرد .

پس از او در منابع چینی مقارن ۷۲۲ م . از پو - شان - هوئو *Pu-shan-huo* نامی از شاهزادگان ایرانی یاد شده که ظاهراً نام ایرانی او «پشنگ» بوده است و خود را پادشاه ایران می دانست و تا ۷۲۸ یا ۷۲۹ م میزیست .

نیز در منابع چینی آمده که شاه ایران در ۷۳۲ م کی - لی *Ki-li* نام نسطوری را ب سفارت بدر بار چین فرستاد ولی نام این پادشاه را ذکر نکرده اند .

منابع معروف تاریخ ایران قدیم^۱

فصل اول متون تاریخی و جغرافیایی اسلام

الف - متون تاریخی عربی

ابن الاثیر - عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم محمد بن محمد الجزری ، در گذشته در ۶۳۰ هـ: **تاریخ الکامل** ، یا الکامل فی التاریخ ، یا کامل التواریخ ، ۹ ج ، قاهره ۱۳۴۸ - ترجمه آن بفارسی به قلم استاد عباس خلیلی بتدریج منتشر میشود .

ابن بطریق اوتیشیوس الاسکندری ، در گذشته در ۳۲۸ هـ: **التاریخ المجموع علی التحقیق والتصدیق فی معرفة التواریخ من عهد آدم الی سنی الهجرة** ، معروف به **تاریخ ابن بطرین** یا **نظم الجواهر** ، ۳ ج طبع بیروت ۱۹۰۶-۱۹۰۹

ابن الجوزی - ابوالفرج عبدالرحمن بن علی الجوزی ، در گذشته در ۵۹۷ هـ: **المنتظم فی تاریخ الملوك والامم** ، طبع حیدرآباد رکن ۱۳۵۹ هـ (چندین جلد)

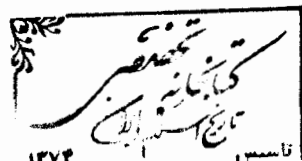
ابن خلدون - ابوزید ولی الدین عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون التونسی ، در گذشته در ۸۰۸ هـ:

کتاب العبرودیوان المبتدا والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر ومن عاهد هم من ذوی السلطان الاکبر ، معروف به **تاریخ ابن خلدون** ، ۷ ج ، طبع بولاق ۱۲۸۴ هـ .

ابن الراهب - ابوشاکر بطرس بن ابی الکرم ، در گذشته در ۶۸۱ هـ: **تاریخ ابن الراهب** ، طبع پاریس ۱۹۰۳ م

ابن العبری - ابوالفرج بن اهرن در گذشته در ۶۸۵ هـ: **تاریخ مختصر الدول** ،

۱- این بخش برای راهنمایی دانشجویان در تهیه رسالات تحصیلی ایشان به آخر کتاب افزوده شد.



طبع بیروت ۱۸۹۰. ترجمه قسمتی از آن بفارسی تحت عنوان «تاریخ ایران باستان بروایت ابن عبری» باهتمام محمد حواد مشکور در ۱۳۲۶ ش، در تهران منتشر شده است
ابن قتیبه - ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، در گذشته در ۲۷۶ هـ:

عیون الاخبار، ج ۴، قاهره ۱۹۲۵-۱۹۳۰ م

ابن القفطی - صفی الدین محمد بن علی بن طباطبا، در گذشته در ۷۲۴ هـ:
الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیة، قاهره ۱۹۲۷ م. و ترجمه آن تجارب - السلف تحریر هندو شاه بن سنجر بن عبدالله نجوانی، به اهتمام استاد عباس اقبال آشتیانی تهران ۱۳۱۳ ش.

ابن المقفع - ابومحمد عبدالله بن المقفع، در گذشته در ۱۴۳ هـ: **کلیله و دمنه**، باب بعثة برزویه الی بلاد الهند، و باب عرض الكتاب، و باب برزویه.

ابن مسکویه - احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه، در گذشته در ۴۲۱ هـ:
تجارب الامم و تعاقب الهمم، ج ۳، طبع لیدن ۱۹۰۹ م؛ **الحکمة الخالده** (جاویدان خرد)، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۹۵۲ م

ابن ندیم - ابوالفرج محمد بن اسحاق بن ابی یعقوب اندیم، در گذشته در ۳۸۵ هـ: **کتاب الفهرست**، طبع فلوگل، لاپیزیک ۱۷۸۱ م، و ترجمه آن به فارسی به قلم آقای رضا تجدد، چاپ دوم تهران ۱۳۴۶ ش.

ابو حنیفه دینوری - احمد بن داود بن وند، در گذشته بین ۲۸۱ و ۲۹۰ هـ:
الاخبار الطوال، طبع لیدن ۲ ج ۱۸۸۸-۱۹۱۲ م.

ابو حیان توحیدی - علی بن محمد بن علی، در گذشته در ۴۰۰ هـ: **المقابسات**، طبع هند ۱۳۰۵-۱۳۰۶

ابوریحان بیرونی - محمد بن احمد الخوارزمی، در گذشته در ۴۴۰ هـ:

التأثیر الباقیه عن القرون الخالیة - طبع لاپیزیک ۱۹۲۳ م. و ترجمه آن بفارسی به قلم اکبر دانا سرشت (صیرفی) تهران ۱۳۲۱ ش؛ **تحقیق مال الهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذولة**، تصحیح زاخا ثو ج، لندن ۱۸۸۷-۱۸۸۸، و طبع حیدرآباد ۱۹۵۸ م.

ابوزید بلخی احمد بن سهل البلخی در گذشته در ۳۲۲ هـ : **البدء والتاریخ** -
ج ۶ طبع پاریس ۱۸۹۹-۱۹۰۶.

موسیو هوار فرانسوی ناشر این کتاب معتقد است که نسبت این کتاب به ابوزید بلخی درست نیست و آن از اشتباهات حاج حلیفه صاحب کشف الظنون است ، و باید آنرا از مصنفات المطهر بن المطهر المقدسی از دانشمندان قرن چهارم هجری دانست .

ابو الفداء - الملك المؤید اسماعیل بن ابی الفداء صاحب حماء ، در گذشته در
۷۳۲ هـ : **المختصر فی اخبار البشر** ، ج ۴ طبع آستانه ۱۲۸۶ هـ

ابو الفرج الاصبهانی - علی بن الحسین در گذشته در ۳۵۶ هـ : **کتاب الاغانی** ،
ج ۲۰ ، طبع دارالکتب

البلاذری - ابو العباس احمد بن یحیی بن جابر ، در گذشته در ۲۹۷ هـ : **فتوح البلدان** ،
طبع مصر ۱۹۵۷ . این کتاب را دکتر آذر نوش بفارسی ترجمه کرده و تحت طبع است .

البنداری - الفتح بن علی : **الشاهنامه** ترجمه در سال ۶۲۱ هـ ، به تحقیق دکتر
عبدالوهاب عزام ، قاهره ۱۹۳۲ م

کتاب التاج و آلاین - استخراج و تحقیق دکتر محمد محمدی در : **الترجمة**
والنقل عن الفارسیة فی القرون الاسلامیة الاولى ، بیروت ۱۹۶۴

الثعالبی - ابو منصور حسین بن محمد المرغنی الثعالبی القوری ، از دانشمندان
قرن پنجم هجری : **تاریخ غرر السیر** ، یا **غرد اخبار ملوک الفرس و سیرهم** . این کتاب
را پیشتر به ابو منصور عبدالملک بن اسماعیل الثعالبی نیشابوری ، در گذشته در ۴۲۹ هـ
نسبت میدادند . چاپ افست از روی طبع زوتن برگ با مقدمه استاد مجتبی مینوی ،
تهران ۱۹۶۳ م . فارسی این کتاب از روی ترجمه فرانسه آن تحت عنوان «**شاهنامه ثعالبی**»
به قلم محمود هدایت در ۱۳۲۹ ش در تهران به چاپ رسیده است .

ج - احظ - ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب البصری ، در گذشته در ۲۵۵ هـ :

البيان والتبيين ، به تحقیق حسن السندی ، قاهره ۱۹۳۲ م ؛ **التاج فی اخلاق** -
الملوک ، قاهره ۱۹۱۴ م و ترجمه آن به فارسی از محمد علی خلیلی ، تهران ۱۳۴۳
ش ؛ **التبصر بالتجارة** ، قاهره ۱۹۳۵ ؛ **المحاسن والاضداد والعجائب والغرائب** ،

لیدن ۱۸۹۸ م.

الجهشياري - ابو عبدالله محمد بن عبدوس، درگذشته در ۳۳۱ هـ: **كتاب الوزراء والكتاب**، قاهره ۱۹۳۸ م.

حمزة بن الحسن الاصفهاني - درگذشته در ۳۶۰ هـ: **تاريخ سني ملوك الارض والانباء**، برلین ۱۳۴۰ هـ، و ترجمه آن به قلم آقای دکتر جعفر شعار تهران ۱۳۴۶ ش.

الخوارزمي - ابو عبدالله محمد بن احمد، درگذشته در ۳۸۷ هـ: **مفاتيح العلوم** لیدن ۱۸۹۵ م.

الشهرستاني - ابو الفتح محمد بن عبدالکریم، درگذشته در ۵۴۶ هـ: **الملل والنحل**، به تصحیح و تحشیة احمد فهمی محمد، ۳ ج، قاهره، ۱۳۶۸-۱۳۶۸ هـ، و ترجمه آن به فارسی از افضل الدین محمد صدر ترکه اصفهانی، درگذشته در ۸۵۰ هـ، به تصحیح سید محمد رضا جلالی نایینی، تهران ۱۳۲۱ ش:

طبری - ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید، درگذشته در ۳۱۰ هـ: **تاريخ الامم والملوک**، یا اخبار الرسل والملوک، ۱۳ ج، لیدن ۱۸۷۶-۱۹۰۱ م.

عمر و بن متی : اخبار فطاركة كرسى المشرق ، من كتاب المجلد ، رم ۱۸۹۶
عهد اردشیر - تحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۷ م.

قاضی صاعد - قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد اندلسی درگذشته در ۴۶۲ هـ:

طبقات الامم، بیروت ۱۹۱۲ م، و ترجمه آن به قلم سید جلال الدین تهرانی ضمیمه گاهنامه ۱۳۱۰ ش.

قاضی ابویوسف - یعقوب بن ابراهیم، درگذشته در ۱۸۲ هـ: **كتاب الخراج**، قاهره ۱۳۲۰ هـ. و ترجمه آن به قلم میر علی اصغر شعاع طبع کابل.

قدامة بن جعفر - ابو الفرج قدامة بن جعفر الکاتب درگذشته در ۳۲۰ هـ: **نبدمن** -

كتاب الخراج وصناعة الكتابة، ذیل ابن خرداذبه، لیدن ۱۸۸۹ م.

قرطبی - ابو عمر یوسف بن عبدالبر، درگذشته در ۴۶۳ هـ: **القصد والامم**

فی التعریف باصول الانساب العرب والعجم، قاهره ۱۳۵۰ هـ،

مسهودی - ابو الحسن علی بن الحسین، درگذشته در ۳۴۵ هـ:

التبنيه والاشراف، بغداد ۱۹۳۸م؛ **مروج الذهب ومعادن الجوهر**، ۹ ج بولاق ۱۲۸۳هـ. ترجمه بفارسی از آقای ابوالقاسم پاینده .

نهاية الارب في اخبار الفرس والعرب - مؤلف این کتاب معلوم نیست و ظاهراً در نیمه اول قرن پنجم هجری تدوین شده است . این کتاب را پرفسور ادوارد براون تلخیص و منتخب کرده و در مجله انجمن پادشاهی آسیایی سال ۱۹۰۰ میلادی منتشر ساخته است .

يعقوبی - احمدین ابی یعقوب بن جعفر ، معروف به **ابن واضح الاخباری** در گذشته در ۲۹۲ **تاریخ یعقوبی**، لیدن ۱۸۸۳م. این کتاب را مرحوم محمد ابراهیم آیتی بفارسی ترجمه کرده است ، تهران ، ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ .

يوسيفوس - يوسف بن کربون الیهودی در گذشته در ۱۰۰م. **تاریخ یوسفوس الیهودی** ، بیروت ۹۰۹م. مترجم آن عربی معلوم نیست .

ب- متون جغرافیایی عربی

ابن بطوطه - شرف الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله الطنجی ، در گذشته در ۷۷۷هـ. **تحفة النظارفی غرائب الامصار وعجائب الاسفار** ، ۴ ج، پاریس ، ۱۸۵۳ - ۱۸۵۹م. این کتاب را آقای دکتر محمد علی موحد بفارسی ترجمه کرده است

ابن حوقل - ابوالقاسم محمد بن حوقل از دانشمندان قرن چهارم هجری : **صورة الارض** ، ۲ ج، لیدن ، و ترجمه آن به قلم آقای دکتر جعفر شعار . تهران ۱۳۴۶ ش.

ابن خردادبه - ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله ، در گذشته در ۳۰۰هـ. **المسالك والممالك**، لیدن ۱۸۸۹م.

ابن رسته - ابوعلی احمد بن عمر بن رسته: **الاعلاق النفیسه** تألیف سال ۲۹۰ هجری، لیدن ۱۸۹۲م.

ابن عبدالحق - صفی الدین عبدالمؤمن در گذشته در ۷۳۹هـ. **مرصد الاطلاع فی اسماء الامکنه والبقاع** (مختصر معجم البلدان یا قوت حموی) ، ۴ ج، لیدن ۱۸۵۰ - ۱۸۶۴م، طبع تهران ۱۳۱۵هـ.

ابن فضلان - احمد بن فضلان بن العباس بن راشد، از دانشمندان قرن چهارم هجری: **رسالة ابن فضلان**، تحقیق دکتر سامی الدهان، دمشق ۱۹۵۹ م. و ترجمه آن به فارسی به قلم ابوالفضل طباطبایی، تحت عنوان **سفرنامه ابن فضلان**، تهران ۱۳۴۶ ش. **ابن الفقیه** - ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق الهمدانی، از دانشمندان اواخر قرن سوم هجری: **مختصر کتاب البلدان**، لیدن ۱۸۸۵ م.

ابن الوردی - ابو حفص زین الدین (سراج الدین) عمر بن مظفر، در گذشته در ۷۴۹ هـ: **خریة العجائب و فريدة الغرائب** قاهره، ۱۳۱۶ هـ.

ابودلف - مسعر بن المهلهل: **الرسالة الثانية** تألیف سال ۳۴۱ هجری، قاهره ۱۹۵۵ م و مسکو ۱۹۶۰ م. و ترجمه آن بفارسی تحت عنوان **سفرنامه ابودلف** به قلم ابوالفضل طباطبایی، تهران ۱۳۴۲ ش.

ابوالفداء - الملك المؤید اسمعیل بن ابوالفداء **صاحب حماء**، در گذشته در ۷۳۲ هـ: **تقویم البلدان**، پاریس ۱۸۴۰ م.

اصطخری - ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الکرخی، از دانشمندان قرن چهارم هجری: **کتاب صور الاقالیم**، لیدن، ۱۹۲۷ م و ترجمه آن تحت عنوان **مسالك وممالك اصطخری** به تصحیح ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰ ش. **البکری** - ابو عبید عبدالله بن عبدالغریز البکری الاندلسی، در گذشته در ۴۸۷ هـ: **معجم ما استعجم** ۴ ج، تحقیق مصطفی سقا، ۱۹۴۵ - ۱۹۵۱ م.

بطليموس: جغرافیه بطليموس، ترجمه کتاب بطليموس به عربی در تفصیل اقالیم سبعة

الحمیری - ابو عبدالله بن عبدالمنعم، در گذشته در ۸۶۶ هـ: **معجم جغرافی**، به تحقیق لینی بروفنصال، ۱۹۳۷ م.

الخوارزمی - ابو جعفر محمد بن موسی الخوارزمی، معروف به «الاستاذ» در گذشته در ۲۳۵ هـ: **صورة الارض من المدن والجبال والبحار والجزایر**، والانهار، اقتباس از جغرافیای بطليموس القلوزی، تحقیق هانس فون فریک، وین ۱۹۲۶.

الدمشقي - شمس الدين ابو عبدالله محمد بن ابي طالب الانصاري معروف به
شيخ الربوة ، درگذشته در ٧٢٧ هـ: **نخبة الدهر في عجائب البر والبحر** ، لايزيك ،
١٩٢٣ م.

الرامهرمزي - بزرگ بن شهریار الناختاه: **عجائب الهند بره وبحره وجزائره** ،
لیدن ١٨٨٣ - ١٨٨٦ م.

سهراب : **عجائب الاقاليم السبعة الى نهاية العمارة** ، وین ، ١٩٢٩ م.
قروینی - ابو عبدالله زكريا بن محمد بن محمود القزويني ، درگذشته در ٦٨٢ هـ:
آثار البلاد - واخبار العباد ، بيروت ١٣٨٠ هـ.

المقدسي - شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد الشاري و المقدسي ، از
دانشمندان قرن چهارم ، **احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم** ، لیدن ١٩٠٦ م.
ياقوت حموي - ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموي الرومي . درگذشته در ٦٢٦ هـ:
معجم البلدان ج٦. لايزيك ١٨٦٦ - ١٨٧٠ م ؛ **المشترك وضعاً والمفترق صقلاً** ،
گوتینگن ١٨٤٦ م.

يعقوبي ، احمد بن ابن يعقوب بن جعفر ، درگذشته در ٢٨٤ هـ. : **كتاب البلدان** ،
لیدن ١٨٦٠ م . اين كتاب را مرحوم محمد ابراهيم آيتي بفارسي ترجمه کرده است .
تهران ، ترجمه و نشر کتاب ١٣٤٣ ش
دروني مکای : مدن العراق القديمة ؛ ترجمه يوسف يعقوب مسكوني ، بغداد
١٩٥٢ م.

سوسه - دکتر احمد: **العراق في الخوارط القديمة** ، بغداد ١٩٥٩ م .

ج- متون تاریخی و جغرافیایی فارسی:

ابن اسفندیار - بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار: **تاریخ طبرستان**، تألیف سال ۶۱۳ هـ، باهتمام اقبال آشتیانی ۲ ج تهران ۱۳۲۰ - (جلد دوم که مطالبی الحاقی به آن کتاب است در چند سال بعد بدون تاریخ بطبع رسیده است)؛ **نامه تفسیر**، باهتمام مجتبی مینوی تهران ۱۳۱۱ ش

ابن بلخی فارسنامه (تألیف بین سالهای ۵۰۲ و ۵۱۰ هـ). طبع اوقاف گپ، کمبریج ۱۹۲۱ م.

ابوریحان بیرونی - محمد بن احمد خوارزمی، در گذشته در ۴۲۰ هـ: **التفهیم لاولئ** **صناعة التنجیم**، به تصحیح استاد همائی تهران ۱۳۱۸.

ابوالمعالی - محمد بن عبیدالله حسینی علوی غزنوی: **بیان الادیان** تألیف سال ۴۸۵ هـ به تصحیح اقبال آشتیانی تهران ۱۳۱۲ ش

ارباب - محمد مهدی بن محمد رضا اصفهانی معروف به ارباب: **نصف جهان فی تعریف الاصفهان**، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش

اسدی طوسی - ابو نصر علی بن احمد بن منصور از شعرای قرن پنجم هجری: **گرشاسپ نامه**، سروده شده از ۴۵۶ تا ۴۵۸ هـ به تصحیح حبیب یغمائی، تهران ۱۳۱۷ ش؛ **لغت فرس**، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی تهران ۱۳۱۹ ش

امیرعلیشیر نوایی - در گذشته در ۹۰۶ هـ: **تاریخ ملوک عجم**؛ **تحفة الملوك**. **بلعمی** - ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، از دانشمندان قرن چهارم هجری: **ترجمة تاریخ طبری**، تألیف سال ۳۵۵ هـ، قسمت مربوط بایران، با مقدمه در تاریخ نگاری نزد عرب، باهتمام دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۳۷؛ به تصحیح ملک

الشعراى بهاروكوشش پروين گنابادى، ج ۱ تهران ۱۳۴۱
بهرام بژدو: زراتشت نامه، به تصحيح محمد دبیرسیاقى، تهران ۱۳۳۸ش
بيضاوى - قاضى ناصرالدين عبدالله بن عمر بيضاوى؛ **نظام التواريخ** تأليف
 سال ۶۷۴ هـ، باهتمام بهمن كرمى تهران، ۱۳۱۳
تاريخ سيستان - تأليف در حدود ۴۴۵-۷۲۵، به تصحيح ملك الشعراى بهار،
 تهران ۱۳۱۴

تحفة الملوك (دراندرز سلاطين عجم)، تهران ۱۳۰۱ هـ
تحفه الملوك - (در آداب ملوك) تأليف اواخر قرن هشتم هجرى، تهران
 ۱۳۱۷ش.

جعفرى يزدى - سيد جلال الدين جعفر بن محمد بن حسن حسيني: تاريخ
 كبير تأليف سال ۸۵۰

جلال الدين ميرزا - پسر فتحعلى شاه قاجار: **نامه خسروان**، بمبئى ۱۸۶۷م
حدود العالم من المشرق الى المغرب - تأليف سال ۳۷۲ هـ از انتشارات دانشگاه
 تهران باهتمام دكتر منوچهر ستوده ۱۳۴۰ش

حسن بن محمد بن حسن قمى: تاريخ قم، ترجمه حسن بن على بن حسن
 قمى به فارسى در ۸۰۶ هـ، تصحيح ونخشييه سيد جلال الدين طهرانى، تهران ۱۳۱۳ش.
حمدالله مستوفى - حمدالله بن ابى بكر مستوفى قزوینى در گذشته در ۷۴۰ هـ:
تاريخ گزیده تأليف سال ۷۳۰ هـ، باهتمام دكتر عبدالحسين نوایى تهران ۱۳۳۹ش؛
نزهت القلوب، طبع بمبئى ۱۳۱۱، به تحقيق و تصحيح محمد دبیر سیاقى تهران
 ۱۳۳۶ش.

خواجه نظام الملك - ابوعلی حسن بن علی بن اسحق نظام الملك طوسى
 در گذشته در ۴۸۵ هـ: **سياست نامه** ياسير الملوك، باهتمام دارك تهران ۱۳۴۰ش
خيام - غياث الدين ابوالفتح عمر بن ابراهيم خيامى نيشابورى در گذشته در
 ۵۱۷ هـ: **نوروز نامه** به اهتمام استاد مجتبى مينوى تهران ۱۳۱۲ش
خواند مير - غياث الدين بن همام الدين الحسينى در گذشته در ۹۴۲: **حميب** -

السیر فی اخبار افراد البشر، تألیف سال ۹۳۰ هـ ۴ ج - تهران ۱۳۳۳ ش؛ تاریخ ساسانیان (قسمتی از حبیب السیر) باهتمام دفرموی (فارسی و فرانسه)، پاریس ۱۸۶۵ م
درویش فانی - محمد حسین بن حاجی شمس الدین: جاویدان خرد، که ترجمه
الحکمة الخالده ابن مسکویه است. بمبئی ۱۲۹۴ هـ

رساله نصایح ابوذر جمهر حکیم، نشریه دانشنامه شماره یک، تهران
۱۳۲۶ ش.

سید مرتضی بن داعی حسنی رازی - ازدانشمندان شیعه در اوایل قرن ششم:
تبصرة العوم فی معرفة مقالات الانام، باهتمام اقبال آشتیانی تهران ۱۳۱۳ ش

شرف الدین فضل الله قزوینی - ازدانشمندان قرن هفتم: تاریخ معجم، یا
المعجم فی آثار ملوک العجم تألیف سال ۶۸۴ هـ، تبریز ۱۲۹۵ هـ

طباطبائی - جلال الدین سید محمد بن غیاث الدین علی زواری، در گذشته در
۹۹۵ هـ: توقیعات کسری انوشیروان عادل، باهتمام حاج حسین آقا نخبجوانی، تبریز
۱۳۳۴ ش.

طهرانی - ابوبکر طهرانی از مورخان قرن دهم هجری: تاریخ جهان آرا
تا حوادث سال ۹۳۰ هـ:

عوفی - جمال الدین محمد بن یحیی عوفی بخارایی، ازدانشمندان قرن
ششم هجری: جوامع الحکایات ولوامع الروایات؛ منتخب جوامع الحکایات، باهتمام
ملك الشعرا ی بهار ۱۳۲۴ ش.

فردوسی - حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، در گذشته در ۴۱۶ هـ: شاهنامه،
که مکرر بطبع رسیده و بهترین آن متن انتقادی برتلس است که از ۱۹۶۳ م تاکنون پنج
جلد آن در مسکو منتشر شده است.

فخر الدین اسعد فخری گرگانی - در گذشته در ۴۴۲ هـ: ویس و رامین به
اهتمام مجتبی مینوی ۱۳۱۴ ش، و به تصحیح و تحقیق دکتر محمد جعفر محبوب تهران
۱۳۳۷ ش.

گردیزی - ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، ازدانشمندان قرن پنجم:

زین الاخبار تألیف در حدود ۴۳۰ هـ، تهران ۱۳۱۵ و ۱۳۲۷ ش؛ زین الاخبار (قسمت تاریخ

ساسانیان و اسلام تا پایان دوره صفاری)، با اهتمام سعید نفیسی تهران ۱۳۴۴

لسان الملك - محمد تقی خان سپهر: **فاسخ التواریخ**، کتاب اول، (ج ۲)

تهران ۱۲۷۳-۱۲۸۴

مجلد التواریخ والقصص - تألیف سال ۵۲۰ هـ به تصحیح ملک الشعرای بهار

تهران ۱۳۱۸ ش

محسن کشمیری - متخلص به فانی در گذشته در ۱۰۸۱ هـ: **دبستان المذاهب**

بمبئی ۱۲۹۶ هـ

محمد بن نجیب بکران: **جهان نامه** تألیف سال ۶۰۵، طبع عکسی شوروی

و به تحقیق بروشچفسکی، مسکو ۱۹۶۰، بکوشش دکتر امین ریاحی تهران ۱۳۴۲ ش

محمد بن خلف تبریزی - برهان قاطع، تألیف سال ۱۰۶۲ هـ؛ ج ۵؛ به تحقیق

دکتر محمد معین چاپ دوم تهران ۱۳۴۲ ش.

مرعشی - سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین مرعشی، در گذشته در ۸۱۵ هـ: **تاریخ**

طبرستان و رویان و مازندران، با اهتمام برنهاردان، سن پترزبورغ ۱۸۵۰ م، و با اهتمام

محمد حسین تسبیحی با مقدمه دکتر مشکور، تهران ۱۳۴۵ ش؛ **تاریخ گیلان و دیلمستان**،

با اهتمام راینو، رشت ۱۳۳۰ ش.

مقدمه قدیم شاهنامه - بیست مقاله محمد قزوینی ج ۲ ص ۵-۹۰، تهران ۱۳۳۲

منهاج سراج - قاضی ابوعمر و منهاج الدین محمد جوزجانی، در گذشته در ۹۸ هـ.

طبقات ناصری تألیف سال ۶۵۸ هـ ج ۲، کابل ۱۳۲۸ ش.

مولانا اولیاء الله - از دانشمندان مازندران در قرن هشتم: **تاریخ رویان**، تألیف

۸۰۵ هـ، به تصحیح عباس خلیلی، تهران ۱۳۱۳ ش.

میر خواند - سید محمد بن امیر برهان الدین خاوند شاه بن شاه کمال بلخی، در

گذشته در ۹۰۳ هـ: **روضة الصفا** فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء ج ۷، بمبئی ۱۲۶۱

هـ: ۱۲۶۳

ناصر خسرو - حمید الدین ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی، در گذشته

در ۴۸۱ هـ: **سفرنامه**، باهتمام محمدبیرسیا قی چاپ دوم تهران ۱۳۳۵ هـ

نرشخی - ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، در گذشته در ۳۴۸ هـ، **تاریخ بخارا**
 تألیف سال ۳۳۲. این کتاب را ابونصر احمد بن نصر قبادی در ۵۲۳ به فارسی ترجمه کرد و
 تلخیصی از آن به قلم محمد بن زفر بن عمر در دست است. تصحیح استاد مدرس رضوی،
 تهران ۱۳۱۷ ش:

هندوشاه بن سنجربن عبدالله بن صاحبی نخبجویی: **تجارب السلف**، نوشته شده در
 سال ۷۲۴ هـ، باهتمام عباس اقبال ۱۳۱۳ ش. رجوع شود به **ابن الطقطقی**
یحیی بن عبداللطیف قزوینی الحسینی، در گذشته در ۹۶۲ هـ: **لب التواریخ** تألیف
 سال ۹۴۸ هـ باهتمام سید جلال الدین طهرانی، تهران ۱۳۱۴ ش

فصل دوم

کتابهای مربوط به پیش درآمد تاریخ ایران

الف - جغرافیای تاریخی :

احسان نوری : تاریخ ریشه نژادی کرد ، تهران ۱۳۴۴

اعتمادالسلطنه - محمدحسن خان : مرآت البلدان ۴۰ ج ، تهران ۱۲۹۴ -

۱۲۹۷ هـ؛ مطلع الشمس ۳ ج، تهران ۱۳۰۱ هـ

امام - سیدعلی محمد امام اهوازی : تاریخ جغرافیایی خوزستان ، تهران

۱۳۳۱ ش

انستاس ماری الکرملی : ارض النهرین، بغداد ۱۹۶۱ م .

اوریان اونس : تاریخ اکتشافات جغرافیایی ، ترجمه رضامشایخی ، تهران

۱۳۴۰ ش

بارتولد : تذکره جغرافیای تاریخی ایران ، ترجمه حمزه سردادور (طالبزاده)

تهران ۱۳۰۸

پوردادود : مقاله‌ری در کتاب آناهیتا ص ۲۲۳ - ۲۳۴ ، تهران ۱۳۴۳ ش؛

رودهیرومند ، ص ۲۲۵ - ۲۳۹ در همان کتاب ؛ مقاله میهن در فرهنگ ایران

باستان ص ۱ - ۱۶ ، تهران ۱۳۲۶ .

بیرنیا - حسن مشیرالدوله : اطلاعات جغرافیایی راجع به ایران قدیم، ضمیمه

ایران باستان ص ۵۱۴ - ۵۲۵ تهران ۱۳۰۶ ش

خلیج فارس مجموعه مقالات درباره خلیج فارس ، ۲ ج . اداره کل انتشارات و

رادیو، تهران.

دومرگان (ژاک) : هیئت علمی فرانسه در ایران، ترجمه دکتر کاظم ودیعی،

ج ۲، تبریز ۱۳۲۸ - ۱۳۳۹ ش

رابینو (ه.ل): مازندران و استرآباد، ترجمه وحید مازندرانی، تهران (بنگاه ترجمه و نشر کتاب) ۱۳۳۶ ش.

راهبهای تاریخی از قصر شیرین به طوس، انجمن آثار ملی ۱۳۱۳ ش.

رشید یاسمی : کرد و پیوستگی نژاد و تاریخی او : تهران ۱۳۱۹ ش.

ساتراپیهای شاهنشاهی ایران، نشریه باستانشناسی شماره ۴۳ و ۴۰ ص ۹۰-۱۰۳، تهران ۱۳۳۸ ش.

سپایزر . العراق القديم، طبع بغداد.

سوسه (الدكتور احمد) : العراق في الخوارط القديمة، بغداد ۱۹۵۹ م
عبدالرزاق سعید البغدادی : جغرافیه العراق و تاریخه القديم، نجف

۱۹۳۹ م

فرهنگ جغرافیائی ایران، از انتشارات ستاد ارتش، ۱۰ ج، ۱۳۳۲-۱۳۲۸
فسایی (حاج میرزا حسن) : فارسنامه ناصری، چاپ افست (کتابخانه سنائی)
از روی طبع ۱۳۱۲ ق.

کسروی (احمد) : کوست است نه پادگوس : مقالات کسروی ج ۱ ص ۱۶۸ تا
۱۷۱، تهران ۱۳۲۷ ش؛ نامه های شهرها و دیه های ایران تهران ۱۳۰۹
گریمان (دکتر حسین) دی باستان، از انتشارات انجمن آثار ملی، تهران
۱۳۴۵ ش.

کریمی (بهمن) : جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، تهران ۱۳۱۶ ش؛
راهبهای باستانی و پای تخته های قدیمی غرب ایران، تهران ۱۳۲۹ ش.

کیهان (مسعود) : جغرافیای مفصل ایران، ۳ ج، تهران ۱۳۸۱ ش.

لاکهارت (لارنس) : شهرهای نامی ایران، ترجمه سعادت نوری. اصفهان
۱۳۲۰ ش.

لسترنج (گی): جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۳۷ (بنگاه ترجمه و نشر کتاب).

محمد تقی خان حکیم: گنج دانش: تهران ۱۳۰۵ هـ

مخبر (مهندس محمد علی): مرزهای ایران - تهران ۱۳۲۴.

مصطفوی (محمد تقی): هگمتانه آثار تاریخی همدان، تهران ۱۳۳۳ ش؛

اقلیم پارس، انجمن آثار ملی ۱۳۴۳.

مقبول احمد: علم جغرافیا و تطورات آن در اسلام، ترجمه از دائرة المعارف

اسلامی، چاپ دوم لیدن ۱۹۶۵، به قلم آقای احمد آرام. مجله معارف اسلامی شماره ۳

نشریه سازمان کل اوقاف، تهران ۱۳۴۶

مینورسکی (ولادیمیر): سفرنامه ابودلف، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران

۱۳۴۲؛ حدود العالم من المشرق الى المغرب، با مقدمه بارتولد و حواشی و تعلیقات

ترجمه میر حسین شاه، کابل ۱۳۴۲ ش. ترجمه دیگری از این کتاب به قلم آقای مسعود

رجب نیاشده که تحت طبع است.

نشأت (صادق): تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران ۱۳۴۵ هـ:

ویلسون (آرنولد) خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران ۱۳۱۰

هدایت (صادق) شهرستانهای ایران ترجمه از زبان پهلوی و اقتباس از کتاب

مارکوارت تهران.

یوسف یعقوب مسکونی: مدن العراق القديمة، بغداد ۱۹۵۲ م

ب- اساطیر و داستانهای ملی:

آبراهامیان: مقایسه داستانهای حماسی ایران با داستانهای ارمنی و یونانی

و آلمانی، فردوسی نامه مهر، ضمیمه مجله مهر

امیری (منوچهر): سهراب ورستم، تألیف ماتیو آرنولد، ترجمه منوچهر

امیری، با مقایسه با شاهنامه فردوسی، تهران ۱۳۳۳ ش

بدوی (دکتر امین عبد الحمید): القصه فی الادب الفارسی، قاهره ۱۹۶۶ م

پورداد (ابراهیم): رستم: آناهیتا (مجموعه مقالات پورداد) ص ۱۴۲-۱۴۶

- تهران ۱۳۴۳؛ بیژن و منیژه تهران ۱۳۴۴ ش؛ پیشدادیان و کیانیان، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال چهارم شماره ۳ تهران ۱۳۴۵
- بیرگریمال: فرهنگ اساطیر یونان و روم**، ترجمه دکتر احمد بهمنش، ۲ ج تهران، طبع دانشگاه
- پیرنیا (حسن مشیرالدوله): داستانهای ایران قدیم**، تهران ۱۳۰۷ ش
- تقی زاده (سید حسن): شاهنامه فردوسی و منشاء قصص ملی**، مجله کاوه، و هزاره فردوسی ص ۱۷ - ۱۰۷، طبع تهران ۱۳۲۲ ش.
- ثعالبی: شاهنامه ثعالبی**؛ ترجمه محمود هدایت از فرانسه و عربی، تهران ۱۳۲۸ ش، رك: ثعالبی
- جلالی نایینی: وداها، ريك و دأ**، مجله سخن سال پانزدهم شماره ۹
- راماسکویچ: حماسه در ایران باستانی و ایران کنونی**؛ هزاره فردوسی، ص ۱۶۲ - ۱۶۶، تهران ۱۳۲۲
- رضی (مجید): عصر اوستا**، (ترجمه) تهران ۱۳۴۳ ش.
- شفق (دکتر رضا زاده): شاهنامه واوستا**، فردوسی نامه مهر.
- صفا (دکتر ذبیح الله صفا): حماسه سرایی در ایران**، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۳ ش.
- کارنوی (ا.جی): اساطیر ایرانی**، ترجمه دکتر احمد طباطبائی، تبریز ۱۳۴۱
- کاظم زاده ایرانشهر: ارزش تاریخی افسانه پیشدادیان**، فردوسی نامه مهر طبع تهران
- کنت دو گوینو: تاریخ ایرانیان**، ترجمه ابوتراب خواجه نوریان (نظم الدوله) تهران ۱۳۲۶ هـ
- کریستنسن (آرتور): کیانیان**، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۳۶ ش.
- مسکوب (شاهرخ): مقدمه ای بر رستم و سهراب**، تهران ۱۳۴۲ ش
- مقدم (دکتر محمد): داستان جم**، ایران کوده جزوه شماره ۶، تهران ۱۳۱۴

یزدگردی .

میرزا آقاخان کرمانی : آئینه اسکندری ، تهران ۱۳۲۴ هـ

مهرین (پروفسور عباس شوشتری) : قهرمانان ایران باستان ، تهران ۱۳۴۱ ش

نولدکه (تئودور) : حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران (دانشگاه)

۱۳۲۷ ش

یارشاطر (احسان) : داستانهای شاهنامه؛ داستانهای ایران باستان، تهران ۱۳۳۵ ش

ج- آثار ماقبل تاریخ:

بهنام (عیسی) : صنایع و تمدن مردم فلات ایران پیش از تاریخ : تهران

۱۳۲۰ ش

دیباچ (اسماعیل) : راهنمای آثار تاریخی کاوشهای علمی در تپه حسنلو ،

تخت سلیمان ، قره تپه آذربایجان تبریز ۱۳۳۹

راد (محمود) حاکمی (علی) : شرح و نتیجه کاوشهای علمی حسنلو «سلدوز»

گزارشهای باستانشناسی ج ۱، تهران ۱۳۲۹؛ چگونگی کاوشهای مختصر گنج تپه و تپه های

اطراف خور وین، و آحین دوجین، ایضا گزارشهای باستانشناسی ج ۱، تهران ۱۳۲۹.

راد (محمود) : اطلاعاتی درباره چند محل تاریخی در مغرب ایران؛ گزارشهای

باستانشناسی ج ۳، ص ۳۰۷ - ۳۱۶، تهران ۱۳۳۴ .

صمدی (دکتر حبیب الله) : حفاریات گرمابک و تماجان ، نشریه باستانشناسی ،

تهران ۱۳۳۸؛ **اطلاعات اجمالی** در باره چند ظرف مکشوفه در دروس شمیران ،

گزارشهای باستانشناسی ج ۳: تهران ۱۳۳۴؛ **گنجینه کلاردشت**، گزارشهای باستانشناسی

ج ۳، تهران ۱۳۳۴ ش

کهنزاد (احمد علی) : **تاریخ افغانستان**، ج ۱ ص ۷- ۲۴، کابل ۱۳۲۴ ش

کنتنو (ژرژ) : **تمدنهای باستانی** ، ترجمه علی اصغر سروش، تهران ۱۳۴۴ ش

گیرشمن (ر) : **ماقبل تاریخ**، در ایران از آغاز تا اسلام ، ترجمه دکتر محمد معین

ص ۵۶-۸ ، تهران ۱۳۳۶ ش .

لاکهارت (لارنس) : ایران در دوره ماقبل تاریخ ، ایران شهر ج ۱ ص ۲۶۸-
۲۷۴ ، تهران ۱۳۴۲ ؛ تمدن ماقبل از آریایی در ایران ، ایضاً ایران شهر ج ۱ ص ۲۷۵-
۲۸۵ ، تهران ۱۳۴۲
نگهبان (عزت الله) : گزارش مقدماتی حفريات مارلیک (چراغعلی تپه) ، تهران
۱۳۴۳ .

د- عیلام - بین النهرین ، آسیای صغیر قفقاز . شام و عربستان :

آلبرماله : تاریخ ملل مشرق و یونان ، ترجمه عبدالحسین هژیر ، تهران
۱۳۰۹ ش

آواساپیان : تاریخ ارمنستان موسی خورن ، نگارش ابراهیم دهکان ، اراک
۱۳۳۱ ش .

ادی شیرالکلدانی الآثوری : تاریخ کلدو و آشور ۲ ج ، بیروت ۱۹۱۲ -
۱۹۱۳ م .

الاعظمی البغدادی (علی ظریف) : تاریخ ملوک الحیره بغداد ۱۹۲۰ م

الدر (جان) : باستانشناسی کتاب مقدس ، ترجمه سهیل آذری ، تهران ۱۳۳۵
بهمنش (احمد) : تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ، تهران ۱۳۳۲ (دانشگاه)
تقی زاده (حسن) : تاریخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور اسلام و قبل از آن ،
تهران ۱۳۲۸ - ۱۳۳۰

بیرنیا (حسن) کلدو و آشور و عیلام ، ایران باستان ج ۱ تهران ۱۳۱۱

جرجی زیدان : العرب قبل الاسلام ، قاهره ۱۹۳۹

جوادعلی (اکدکتور) : تاریخ العرب قبل الاسلام ۸ ج ، بغداد ۱۹۵۰-۱۹۵۹

دریور (ج.ر.) : خواندن کتیبه های سومری و بابلی و عیلامی ، مجله روزگار نو

سال ۴ شماره ۶ لندن ۱۹۴۵ م

دلیل المتحف العراق : بغداد ۱۹۴۳ م

دلیل تاریخی علی‌مواطن آثار فی العراق ، بغداد ۱۹۵۲ - ۱۹۵۳
رینیہ دمیو : العرب فی سوریا قبل الاسلام ، ترجمہ مصطفی زیاده عبدالحمید
الدواخلی .

ستارجیان (دکتر) تاریخ الامۃ الارمنیة ، موصل ۱۹۵۱ م
شی‌یر (ادوارد) : الواح بابل ، ترجمہ علی‌اضغر حکمت ، تہران ۱۳۴۱ .
طہ باقر : تاریخ الحضارات القدیمہ ، بغداد . ۱۹۵۰ ؛ عرقوف ، بغداد

۱۹۵۹

العلی - دکتر احمد صالح : تاریخ العرب قبل الاسلام چاپ دوم ، بغداد
فحزی - الدكتور احمد : دراسات فی تاریخ الشرق القدیم ، قاہرہ
فیلیپ حتی : تاریخ سوریه ولبنان وفلسطین ، بیروت ۱۹۵۸ م
فوآد سفر : آشور ، بغداد ۱۹۶۰ م

کریم‌ر (ساموئل) : الواخ سومری ، ترجمہ داود رسایی ، تہران ۱۳۴۰
گورگیس عواد : تحقیقات بلدانیة تاریخیة اثریة فی شرق الموصل . بغداد
گئورک بوکھارت : گیل گمش ، ترجمہ داود منشی‌زادہ ، تہران ۱۳۳۳
میخائیل افندی (عبدالله غبرئیل) : اساطیر الاولین بیروت ۱۸۹۴ م
لنچافسکی (زرژ) : تاریخ خاورمیانہ ، ترجمہ دکتر ہادی جزایری ، تہران
۱۳۳۷ ش

المدور (جمیل بن نخلہ) : تاریخ بابل و آشور ، بیروت ۱۸۹۳ م .
مشکور (دکتر محمد جواد) : تاریخ اورا رتوو سنگنبته های اورا رتی در
آذربایجان ، تہران ۱۳۴۵ ش ؛ زبان و فرهنگ آرامی ، مجلہ دانش سال اول شمارہ
۵۶ تہران ۱۳۲۸ ش ؛ سال دوم شمارہ یک تہران ۱۳۲۹ ، اللغات السامیة القدیمہ
مجلہ الاخاء سال اول تاچہارہم ، تہران مؤسسۂ اطلاعات .
میخائیل ماگالیوف : کلمہ «برزمدن» در کتیبہ آرامی آسوان ، مجلہ مهر شمارہ
۷ تہران ۱۳۴۵

وایت (آن تری): جهانهای گمشده، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران

۱۳۴۱ ش

ولفنسون (اسرائیل): تاریخ اللغات السامیه قاهره ۱۹۲۱ م

یار شاطر (دکتر احسان): اسناد آرامی متعلق به فرق پنجم پیش از میلاد، مجله

دانشکده ادبیات سال ۵ شماره ۳ تهران ۱۳۳۷

فصل سوم

تاریخ پنج دولت بزرگ پیش از اسلام

الف - تواریخ عمومی :

احمد زکی پاشا : تاریخ المشرق، مختصر تاریخ، ماسپرو، بولاق ۱۸۹۷ م
اعتماد السلطنه (محمد حسن خان مقدم) : تاریخ ایران، تهران ۱۲۹۲ هـ
الاعظمی (علی ظریف) : تاریخ الدول الفارسیه فی العراق، بغداد ۱۹۲۷ م
ایران شهر - کتاب عظیمی است به همین نام حاوی مباحث و مقالات بسیاری
درباره ایران که در دو جلد قطور از طرف کمیسیون ملی یونسکو در ایران در سال ۱۳۴۲ -
۱۳۴۴ تحت نظر آقای علی اصغر حکمت منتشر شده است .

بنی احمد (احمد) : راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران ۳ آبان ۱۳۴۶
دکتر باستانی پاریزی : اعلام (تاریخ) ایران باستان، تهران در ۱۳۴۱ ش
بازار سجاد (دکتر بهاء الدین) گرنولوژی تاریخ ایران، تهران ۱۳۴۵ ش
پیرنیا (حسن مشیرالدوله) : ایران باستانی، تهران ۱۳۰۶ ؛ ایران باستان
۳ ج، تهران ۱۳۱۱-۱۳۱۳، تاریخ مفصل ایران قدیم از آغاز تا پایان دوره اشکانی
تاجگذاری شاهنشاهی ایران: از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی
ایران ۴ آبانماه ۱۳۴۶

تالبرگ (فردریک) : از کورش تا پهلوی، دانشگاه شیراز ۴ آبان ۱۳۴۶
جمیل قوزانلو: تاریخ نظامی ایران، تهران ۱۳۱۵ ش
جورجی زیدان : التاريخ العالم منذ الخلیقة الى هذه الايام، ۲ ج، بیروت

۱۸۹۰ م

خاندلری (دکتر پرویز ناتل) : **تاجنامه** از انتشارات مجله سخن ۴ آبان ۱۳۴۶
سامی (علی) : **تاریخ پارس در عهد باستانی** ، نشریه شماره ۳ کانون دانش ،
۱۳۳۴ ش.

رازی (عبدالله) **تاریخ کامل ایران** ، تهران کتابفروشی اقبال
سپهر (هدایت الله) : **فهرست اسامی سلاطین ایران** تهران ، ۱۳۲۶
سایکس (سرپرستی) : **تاریخ ایران** ، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی
ج ۲ ، تهران ۱۳۲۳-۱۳۳۰

سحاب (ابوالقاسم) : **فرهنگ خاورشناسان** ، تهران ۱۳۱۷ ش
سرجان ملکم : **تاریخ ایران** ، ترجمه میرزا حیرت بمبئی ۱۸۶۷ م
سرکیس (ابراهیم) : **الدرالنظیم فی التاریخ القدیم بیروت** ۱۸۷۵ م.
شاهین (مکاریوس) : **تاریخ ایران** ، قاهره ۱۸۹۸ م
صفا (دکتر ذبیح الله) : **آیین شاهنشاهی ایران** ، تهران ۴ آبان ۱۳۴۶
عباسی (محمد لوی) : **فرهنگ نامهای ایرانی** با ذکر مشابه تاریخی آن ،
اقتباس از نامنامه فردیناندیوستی ، تهران ۱۳۴۵

فروغی (محمد حسن) **تاریخ ایران قدیم** ، تهران ۱۳۵۶ ه
کسروی (سید احمد) : **گلچینی از پهلوی تاریخ** ، ج ۲ ، تهران ۱۳۱۴-۱۳۱۵ ؛
نامهای غلط در تاریخ و جغرافی ، مقالات کسروی ج ۱ ص ۱۷۲-۱۸۰ ، تهران
۱۳۲۷ ش.

کهزاد (احمد علی خان) . **افغانستان و ایران** . کابل
کشاورد (کریم) : **تاریخ مختصر ایران باستان** ، معرفی کتاب تاریخ ایران
(دیاکونوف) راهنمای کتاب سال ۵ شماره ۳ ، تهران ۱۳۴۱
گیرشمن (ر) **ایران از آغاز تا اسلام** ، ترجمه دکتر معین ، تهران ۱۳۳۶ ،
تاختن صحرائشینان بایران ترجمه سیروس ذکاء ، مجله سخن دوره پانزدهم شماره ۸
لاکهارت (لارنس) : **تاریخ قبل از اسلام** ، ایرانشهر ، ج ۱ ص ۲۸۶-۳۶۵ ،
تهران ۱۳۴۲ ش

- المدور (جميل بن نخله) : التاريخ القديم : بيروت ١٨٩٥
- مشكور (دکتر محمد جواد) ، تاريخ ايران باستان بزوايت ابن عبري ، تهران ١٣٢٦ ؛ ايران در عهد باستان ج ١ ، در تاريخ اقوام و پادشان پيش از اسلام ، تهران ١٣٤٣ .
- مقتدر (سر لشکر غلامحسين) : جنگهای هفتصد ساله ايران و روم ، تهران ١٣١٥ ش .
- هدايت (مهديقلي) : گزارش ايران پيش از اسلام ، تهران ١٣١٧ ش .
- ولبر (دونالد) ايران بين الماضي والحاضر ، ترجمه دکتر عبدالمنعم حسين يردی (عباس) : کسری نامه ، (مستخرج از ناسخ التواريخ) کلکته ١٣٢١ هـ
- ب - تاريخ ماد و هخامنشی :
- ابوالکلام آزاد : ذوالقرنين يا کورش کبير ، ترجمه دکتر باستانی پاریزی ، تهران ١٣٣٠ ؛ باهتمام سيف آزاد ، تهران ١٣٣٢ ش .
- اومستد (ا.ت) : تاريخ شاهنشاهی هخامنشی ترجمه دکتر محمد مقدم ، تهران ١٣٤٠
- بهمنش (دکتر احمد) : تاريخ يونان قديم از آغاز تا جنگ پلوپونز ، ج ١ ، تهران ١٣٣٨ ش .
- پوردادود (ابراهيم) : لشکرکشی خساريارشا به يونان : اناهيता (مقالات پوردادود) تهران ١٣٤٣ ش
- جميل قوزانلو : تاريخ نظامی جنگهای ايران و يونان در ٤٩٩ ق.م ، تهران ١٣٠٨
- ش ، تاريخ نظامی جنگ ايران و مقدونيه در سال ٣٤٤ ق.م ،
- دانا سرشت (اکبر) قانون مسعودی و سندی تاريخی راجع به کورش و سلسله هخامنشی راهنمای کتاب سال ٤ ، شماره ٣ ، ١٣٤٠
- دریتون و وانديه : تاريخ مصر قديم ، ترجمه دکتر احمد بهمنش ، ج ٢ تهران ١٣٣٦ ش
- دياکونوف (ا.م) : تاريخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز ، تهران ١٣٤٥ ش

سالور (سبکتکین) : بنیاد شاهنشاهی ایران ، تهران ۱۳۴۰
 شبانی (مجیر) : تاریخ تمدن ج ۱ تا تمدن مادی تهران ۱۳۳۷
 شفا (شجاع الدین) : کورش بزرگ و شاهنشاهی ایران ، طبع تهران
 فیثاغورث : سیاحتنامه فیثاغورث در ایران ، ترجمه یوسف اعتصامی ، تهران
 ۱۳۱۴ ش.

گزنفون : تاریخ سرگذشت بزرگترین سلاطین هخامنشی ایران سیروس کبیر ،
 ترجمه ضیاء الدین ، تهران ۱۳۳۳ هـ ؛ گزنفون ده بازگشت ، مقاله دکتر علی اکبر فیاض
 در مجله یغما ، تهران ۱۳۳۱ ؛ بازگشت ده هزار یونانی ، نوشته جفری هاوس هولند ،
 ترجمه منوچهر امیری ، تهران ۱۳۳۹ ش.

لمب (هارولد) : کوروش کبیر ، ترجمه دکتر رضا زاده شفق ، تهران ۱۳۴۰ ش.
 مهربن (پروفسور عباس شوشتری) : ایران نامه ، یا کارنامه ایرانیان باستان ، ج ۱ ،
 میسور ۱۹۲۵ م

هدایتی (هادی) : کوروش کبیر ، تهران دانشگاه ۱۳۳۵ ش
 هرودوت : تاریخ هرودوت ، ترجمه دکتر هادی هدایتی ۶ ج ، تهران ۱۳۳۶-
 ۱۳۴۱ ؛ هرودوتس الشپیر ، ترجمه حبیب افندی بسترس ، بیروت ۱۸۸۶-۱۸۸۷ م ؛
 تاریخ هرودت ، ترجمه وحید مازندرانی ، تهران ۱۳۲۴ ش
 یوستی (فردیناند) یک روز از زندگانی داریوش ترجمه دکتر شفق ، تهران
 ۱۳۱۴ ش.

یونگه (پتریولیوس) : داریوش یکم ، ترجمه و تحشیه دکتر داود منشی زاده ، تهران
 دانشگاه ۱۳۲۵ ش

ج - تاریخ سلوکی و اشکانی :

اعتماد السلطنه (محمد حسنخان) : دررائیجان فی تاریخ بنی الاشکان ، ۳ ج ،
 تهران ۱۳۰۸-۱۳۱۰ هـ .

جیمز کمل : تاریخ اسکندر کبیر ، ترجمه محمد علی فروغی ؛ انشاء محمد حسین
 ذکاء الملك ، تهران ۱۳۱۵ هـ

حاکمی (علی): کتیبه بزرگ نهاوند از آنتیوکوس سوم سلوکی، نشریه باستان شناسی شماره اول و دوم تهران ۱۳۳۸

دیاکونوف (ا-م): اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۴ ش
غفاری (اصلان): قصه سکندرودار، با مقدمه ذبیح بهروز، تهران ۱۳۴۳
فرای (ریچارد) پارت در زمان اردوان سوم، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۴ شماره ۱ تهران ۱۳۴۵

فلیپ حتی: تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین، ج ۱ بیروت ۱۹۵۸
موشمید (آلفرد فن): تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران ۱۳۴۵ ش
موتو (جان): اسکندر کبیر، ترجمه ایرج قریب تهران ۱۳۳۹
لوب (هارولد): اسکندر مقدونی، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، تهران ۱۳۳۵ ش
مهرین (عباس شوشتری): ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان، ج ۲، تهران ۱۳۲۱ ش

نیلسون دو بوآز: تاریخ سیاسی پارت (اشکانیان)، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۴۲

ولتر: تاریخ اسکندر، ترجمه رضا مهندس باشی، انشاء رضاقلی بن مهدیقلی مشتاقی، بمبئی ۱۳۱۳ ه
د- تاریخ ساسانی:

آلتهایم (فرانتس): آسیا در کشمکش با اروپا، هونها، ساسانیان، ترجمه داود منشی زاده تهران ۱۳۴۲ ش
آم-ین مارسلن: جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانوس امپراطور روم، ترجمه محمد صادق اتابکی، تهران ۱۳۱۰

اعتماد السلطنه (محمد حسنخان): التدوین فی احوال جبال شروین، تهران ۱۳۱۱ ه

برزگر (اردشیر): تاریخ تبرستان پیش از اسلام، ج ۱ تهران ۱۳۲۹ ش.

بهار (محمد تقی - ملك الشعرا) : دومین ملکه ایرانی مجله مهرسال هفتمسال

شماره ۲ و ۱ تهران ۱۳۲۱

پوردادود (ابراهیم) : چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند، اناهیتا (مقالات

پوردادود تهران، ۱۳۴۳ش)

پروکوپوس : جنگهای ایران و روم ، ترجمه محمد سعیدی ، تهران ۱۳۳۸

تقی زاده (سیدحسن) : نخستین پادشاهان ساسانی ، بیست مقاله تقی زاده ، تهران

۱۳۴۱ش؛ از پرویز تاجنیز ، تهران ۱۳۱۰ش

جمیل قوزانلو : تاریخ نظامی جنگ عرب با عجم ، در سال ۱۱-۲۱ هـ ، تهران

۱۳۱۱ش

فروغی (محمدعلی) تاریخ سلاطین ساسانی ، تألیف رولینسن ، ترجمه محمدعلی

فروغی ، انشاء محمد حسین خان ادیب ذکاء الملك ، ۲ ج ، تهران ۱۳۱۴-۱۳۱۵ هـ

کاسیمنسکی : تاریخ قرون وسطی ، ترجمه صادق انصاری ، و محمد باقر مؤمنی

تهران ۱۳۴۲ش

کریستنن (آرتور) : ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی ، چاپ دوم

تهران ۱۳۳۲ش؛ ایران فی عهد الساسانیین ، ترجمه دکتر یحیی الخشاب ، قاهره؛ داستان

برزجمهر حکیم ، ترجمه عبدالحسین میکده ، تهران ۱۳۱۳ش،

مهرین (عباس شوشتری) : ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان، تهران

۱۳۴۲ش.

مینوی (مجتبی) : نامه تنسر ، تهران ۱۳۱۱ش

نورمان بینز : الامبراطورية البيزنطیة ، ترجمه دکتر حسن مونس و محمد یوسف

زاید ، قاهره ۱۹۵۰

هروفتز : المغازی الاولى ومؤلفوها ، ترجمه دکتر حسین نصار ، قاهره .

هـ- دولتهای آریایی و غیر آریایی مشرق ایران:

بارتولد - تاریخ الترك فی آسیا الوسطی ، ترجمه دکتر احمد السعید سلیمان ،

قاهره

دلیسی او لیری : انتقال علوم یونانی بعالم اسلامی ، (دولت یونانی و باختری ،
کوشانیان) ، تهران ۱۳۴۲ ش (دانشگاه)

رهنمای افغانستان ، کابل ۱۳۲۸ ش .

صدقی (محمد عثمان) : یقتالیان (هیاطله) ، کابل ۱۳۲۶ ش

غبار (میرغلام محمد) : خراسان ، کابل ۱۳۲۶ ش ؛ تاریخ افغانستان ، کابل ۱۳۲۶

ش : افغانستان بیک نظر ، کابل ۱۳۲۶ ش .

کهزاد (احمد علی) : تاریخ افغانستان ، ۲ ج کابل ، ۱۳۲۵ ش . (دولتهای موریاء ،

یونانی و باختری ، سکائی ، پهلوی ، کوشانی ، کیداری ، یقتالی ، توکیوها ، رتبیلها ،
رایان کابلی)

غیب : فتوحات اعراب در آسیای مرکزی ، ترجمه حسین احمدی پور ، تبریز

۱۳۳۶ ش

لاموش : تاریخ ترکیه ، ترجمه سعید نفیسی ، تهران ۱۳۱۶ (درباره اصل ترکان)

و - روابط ایران با بیگانهان :

انیدوشکار : ملت اولیه هندو ایران ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۱ شماره

۱۳۳۸

بهمن بن کعباد : قصه سنجان ، بمبئی ۱۹۶۳ م

پورداد (ابراهیم) : ایرانشاه ، تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان بمبئی

۱۹۲۵ . مقاله ایران و هند (آریا) ، در آناهیتا (پنجاه گفتار پورداد) ، تهران ۱۳۴۳ ش

تالبوت ریس : ایران و امپراطوری روم شرقی ، در کتاب میراث ایران ، تهران

۱۳۳۶ ش

تاراجند (دکتر) : روابط هند و ایران طی قرون ، اداره اطلاعات هند ، تهران ۱۳۳۴ ش .

جانسی مارشمن : تاریخ هندوستان از دوره باستانی تا عروج سلطنت مغول ،

ترجمه عبدالرحیم مولوی (تمنا) ، کلکته ۱۸۵۹ م

جعفری (علی اکبر) : داستانهای مشترک هند و ایران در روزگار باستان ، نشریه

انجمن ایران باستان سال ۴ شماره ۲ تهران ۱۳۴۵

جواد علی (دکتر): تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، بغداد ۱۹۵۹ ص ۸۴-۸۵ :
دریانوردی ساسانی در اقیانوس هند؛ ص ۱۲۲-۱۲۳، اصطلاحات دریانوردی ایرانی
که معرب شده است.

حکمت (علی اصغر): سرزمین هند، تهران ۱۳۳۷ ش.

حورانی (جرج ف): دریانوردی عرب در دریای هند، ترجمه دکتر محمد
مقدم تهران ۱۳۳۸ ش

دولافوز: تاریخ هند، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی کیلانی، تهران
۱۳۱۶ ش

دلیسی اولیری: انتقال علوم یونانی بعالم اسلامی؛ مقاله تأثیر هند راه
خشکی، ترجمه احمد آرام، و مقاله راه دریائی، تهران ۱۳۴۳ ش
راس (سردینسن) ایران و ایرانیان، ترجمه ابوتراب شایگان ملایری؛ تهران
۱۳۱۱ ش

صدر (دکتر کاظم): تاریخ سیاست خارجی ایران، تهران ۱۳۲۲ ش
مؤیدی (دکتر حسنقلی): امپراطوری روم شرقی، مشهد ۱۳۴۵ ش
معزی (نجفقلی میرزا): تاریخ روابط ایران بادنیا، تهران ۱۳۲۴ ش
ندیم السلطان (محمد خلیل): تاریخ چین، (ترجمه) تهران ۱۳۲۴ ه
نورمان بینز: الامبراطورية البيزنطية، ترجمه دکتر حسین مؤنس ومحمود
یوسف زاید، قاهره ۱۹۵۰

ویل دورانت: مشرق زمین و مهابهاره تمدن، چین و ژاپن ترجمه آریان پور؛
تهران ۱۳۳۸ ش؛ هندو همسایگان، ترجمه مهرداد مهرین، تهران ۱۳۳۷

فصل سوم

تمدن و هنر

الف - تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران :

آدبری : میراث ایران (نوشته سیزده تن خاورشناس) تهران ۱۳۳۶.

احمد امین : فجر الاسلام، ضحی الاسلام، قاهره ۱۹۳۶م، و ترجمه آن تحت

عنوان پرتو اسلام ۲ ج، به قلم عباس خلیلی، تهران ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ ش

اشیل : ایرانیان، ترجمه علی اصغر شمیم، تهران

ایران شهر - کاظم زاده : تجلیات روح ایرانی، تهران ۱۳۲۰ ش

بابو اسحق (رفائیل) : مدارس العراق قبل الاسلام . بغداد

بارتلمه (کریستیان) : زن در حقوق ساسانی، ترجمه دکتر ناصرالدین صاحب

الزمانی، تهران ۱۹۵۸ م

بدیع (امیرمهدی) : یونانیان و بربرها، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۴۳ ش

بهنام (دکتر عیسی) ، تمدن ایرانی (چندتن از خاورشناسان)، ترجمه دکتر

عیسی بهنام تهران ۱۳۲۷ ش؛ بحث درباره نقش یکی از پارچه های مکشوف درری،

مجله دانشکده ادبیات سال ۴ شماره یک تهران ۱۳۳۵

بیژن (دکتر اسدالله) : چشم انداز تربیت در ایران پیش از اسلام، تهران ۱۳۱۵

ش؛ سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، تهران ۱۳۱۶ ش

پرتو بیضاوی : تاریخ ورزش باستانی ایران، تهران ۱۳۳۷ ش.

پورداد (ابراهیم) : هرمزدنامه مجموعه ای از مقالات پورداد، تهران ۱۳۳۱؛

یادنامه پورداود ج ۱، تهران ۱۳۳۵؛ اناهیتا، پنجاه گفتار پورداود تهران ۱۳۴۳؛
خرم شاه، بمبئی ۱۹۲۷م؛ فرهنگ ایران باستان ج ۱ تهران ۱۳۲۶ش؛ زین ابرار
(تاریخ سلاح در ایران)، مجله بررسی های تاریخی سال اول شماره ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶،
سال دوم شماره یک، تهران ۱۳۴۵-۱۳۴۶؛ آذرگشسپ، نشریه انجمن فرهنگ ایران
باستان سال اول شماره ۲، تهران ۱۳۴۲

تقی زاده (سید حسن) : مقالات تقی زاده گردآورده حسین پرویز، تهران
۱۳۲۲ش؛ بیست مقاله تقی زاده، تهران ۱۳۴۱ش؛ مجله کاوه دوره قدیم و جدید،
طبع برلن.

جمال زاده (سید محمد علی) : خلیات، ایرانیان، تهران ۱۳۴۵ش
جوان (دکتر موسی) : تاریخ اجتماعی ایران باستان، ج ۱ تهران ۱۳۴۰ش
حکمت (علی اصغر) : آموزش و پرورش در ایران باستان، کتاب ایران شهر
ج ۲ تهران ۱۳۴۴ش

دانشور (دکتر سیمین) و دکتر بهنام (عیسی) : لباس زردشتیان، مجله نقش و
نگار، شماره ۵، ۱۳۳۷ش

دلیسی اولیری : هلنیسم یا یونان مآبی در آسیا، کتاب انتقال علوم یونانی
به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام ص ۹-۳۰، تهران ۱۳۴۲ش

دهخدا (علی اکبر) : امثال و حکم ج ۳، مثل: مزن زشت بیغاره ز ایران زمین
تا آخر کتاب ؛ لغت نامه - مواد مربوط به ایران قدیم .

دین شاه ایرانی (سلیستر) : اخلاق ایران باستان ؛ فلسفه ایران باستان ،
چاپ دوم، تهران ۱۳۳۴ش

راوندی (مرتضی) : تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا عصر حاضر ، ج ۱
تهران ۱۳۴۱ش

ذکاء (یحیی) : جامه پارسیان در دوره هخامنشی، مجله هنر و مردم، شماره های
۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۲۶، سال ۱۳۴۲-۱۳۴۳؛ شکل و چگونگی درفش شاهنشاهان
ایران، مجله هنر و مردم، شماره ۲ سال ۱۳۴۱؛ درفش شاهنشاهان هخامنشی، نشریه

انجمن فرهنگ ایران باستان سال اول شماره ۳، تهران ۱۳۴۳ ش.
رحیمزاده صفوی: قوانین اساسی ایران در عهد ساسانیان (آیین اردشیر)
درفردوسی نامه مهر

الرّیس محمد ضیاءالدین: الخراج فی الدولة الاسلامیة حتی منتصف القرن -
التّالیهجری، مع مقدمة عن دولتی الروم والفرس، قاهره ۱۹۵۷ م

سامی (علی): تمدن هخامنشی ج ۲، شیراز ۱۳۴۱-۱۳۴۲؛ تمدن ساسانی ج ۲، شیراز ۱۳۴۲-۱۳۴۴ ش

سمسار (محمد حسن): اهمیت اسب و تربیت آن در ایران باستان، مجله هنر و مردم شماره ۲۰ و ۲۲

شفیق (دکتر رضازاده): ایران از نظر خاورشناسان، تهران ۱۳۳۵ ش.
شدر (ه. ه) جهاننداری پارسها، ترجمه دکتر داود منشیزاده، تهران ۱۳۳۵
صالح (علی پاشا): قضاوت وقانون در ایران باستان، کتاب ایران شهر ج ۲
تهران ۱۳۴۴ ش

صدیق (دکتر عیسی): تاریخ فرهنگ ایران، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۲ ش
صفا (دکتر ذبیح الله): مدرسه در ایران قدیم؛ کتاب ایران شهر ج ۱، تهران
۱۳۴۲

ضیاپور (جلیل): پوشاک باستانی ایرانیان، از کهن ترین زمان تا پایان
شاهنشاهی ساسانیان، اداره موزه ها و فرهنگ عامه تهران ۱۳۴۳ ش
عالمی (دکتر ابراهیم) مالیه در ایران قدیم، کتاب ایران شهر، ج ۲ تهران
۱۳۴۴ ش

علوی (هدایت الله): زناشویی در ایران باستان، تهران ۱۳۴۴ ش
فرای (ریچارد): میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران
۱۳۴۴ ش

فردوسی نامه مهر - زیر نظر مجید موقر، تهران ۱۳۱۳ ش
کریستنسن (آرتور): وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان

ترجمه مجتبی مینوی تهران ۱۳۱۴ ش؛ ایران در زمان ساسانیان ، چاپ دوم تهران ۱۳۳۲ ش ترجمه رشید یاسمی .

گیرشمن (ر) ایران از آغاز تا اسلام ، (حیات اقتصادی و اجتماعی ، در فصلهای ۴ و ۵، ۶) ترجمه دکتر محمد معین ، تهران ۱۳۳۵ ش

گیر (ویلhelm) : تمدن ایران خاوری ، ترجمه به فارسی . طبع بمبئی .
لاکهارت (دکتر لارنس) : ایران در نظر مردم مغرب زمین، کتاب میراث ایران تهران ۱۳۳۶ ش

لمتون: مالک وزارع ، ترجمه منوچهر امیری ، تهران ۱۳۳۹ ش
مارگولیوٹ (د.س): مقام ایران در تاریخ اسلام ، ترجمه رشید یاسمی ، تهران ۱۳۲۱ ش.

مشیرپور : تحول لباس در ایران ، نشریه ۴۳ باستانشناسی ، تهران ۱۳۳۸
محمدی (دکتر محمد) : فرهنگ ایران و تأثیر آن در تمدن اسلام ، تهران ۱۳۳۳ ش،

مقتدر (سر لشکر غلامحسین): تاریخ ارتش ایران باستان کتاب ایران شهر ج ۲، تهران ۱۳۴۳ ش.

مهرین (مهرداد) : تمدن ایران باستان ، تهران .
نفیسی (سعید): تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ تا آغاز تاریخ، تهران (دانشگاه) ۱۳۴۲؛ **تاریخ تمدن ایران ساسانی ج ۱**، تهران (دانشگاه) ۱۳۳۱؛
تاریخ تمدن ایران ساسانی (تصاویر و نقوش) ضمیمه جلد اول، تهران ۱۳۴۴
ولفنسن (مادام ۱-س) ایران در گذشته و حال، ترجمه حسین انصاری تهران ۱۳۰۹ ش.

ویل دورانت : مشرق زمین گاهواره تمدن، بخش اول ، ترجمه احمد آرام ، تهران ۱۳۳۷ ش

هدایت (صادق) نیرنگستان، تهران ۱۳۱۲ و ۱۳۳۴ ش

یکتائی (مجید) : تاریخ‌داری ایرانی ، تهران ۱۳۳۵ ش

ب- باستانشناسی و هنر ایران

اشمیت (رایش) تخت جمشید (ترجمه فارسی)، تهران ۱۳۴۳ (فرانکلین و امیر کبیر)

امبارتو واسکراتو : شهرهای گمشده از سیستان ، مجله بررسی‌های تاریخی سال اول

شماره ۵ و ۶ تهران ۱۳۴۵

برکشلی (دکتر مهدی) : موسیقی دوره ساسانی ، تهران (دانشگاه) ۱۳۲۶ ش؛

موسیقی در ایران باستان ، کتاب ایران شهر ج ۱، تهران ۱۳۴۲ .

بصیری (حسین) : راهنمای تخت جمشید ، تهران ۱۳۲۵ ش

بهرامی (دکتر مهدی) : صنایع ایران ، ظروف سفالین ، تهران (دانشگاه)

۱۳۲۷ ش.

بهنام (دکتر عیسی) - مقالات دکتر بهنام درباره باستانشناسی در مجله هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر از شماره ۲۳ به بعد ؛ طاق کسری ، مجله دانشکده

ادبیات سال ۳ شماره یک تهران ۱۳۳۴

بیات (عزیزالله) : آثار باستانی کرمانشاه ، کرمانشاه ۱۳۳۰

بیانی (دکتر خانابا) موسیقی یکی از مظاهر تمدن درخشان ایران در زمان

ساسانیان ، مجله بررسی‌های تاریخی سال دوم شماره یک تهران ۱۳۴۶

پوپ (آرثر آپهام) : شاهکارهای هنر ایران ، ترجمه ، دکتر پرویز ناتل خانلری

تهران (بنگاه فرانکلین ۱۳۳۷ ش؛ معماری ایرانی ، ترجمه غلامحسین صدری ایرانی ،

تهران ۱۳۴۶ ش

پیلیه (م) : کاخ داریوش بزرگ درشوش ، ترجمه محمدخان ملک یزدی

تهران ۱۳۳۹ ش .

جوادعلی (دکتر) : سکه‌های ساسانی در عربستان ، در کتاب تاریخ العرب

قبل الاسلام ج ۶ ص ۲۰۶ - ۲۱۱ ، بغداد ۱۹۵۹ م

حاکمی (علی) : بشقاب نقره منحصر بفرد ساسانی مکشونه در حوالی ساری ،

گزارشهای باستانشناسی ج ۳ تهران ۱۳۳۴ ش ؛ مجسمه هرکول در بیستون (آثار

دوره سلوکی) ، نشریه شماره ۴۳ باستانشناسی تهران ۱۳۴۸ ش ، قدیمترین مهر

انگشتري داريوش بزرگ، گزارشهای باستانی ج ۳؛ **طاق بستان**، بررسی های تاریخی
سال اول شماره ۴، تهران ۱۳۴۵ .

حکمت (علی اصغر) : **تصویر در ایران قدیم**، کتاب ایرانشهر، ج ۱، تهران
۱۳۴۲ ش .

راهنمای اجمالی موزه ایران باستان، تهران ۱۳۲۶ ش .
زنگنه (سرلشکر مظفر) **پیکره های زنان اشکانیان در کرمانشاه** . بررسی های
تاریخی، سال اول شماره ۵ و ۶ تهران ۱۳۴۵
سامی (علی) : **گزارش خاکبرداریهای بازار گاد**، گزارشهای باستانشناسی
ج ۱ تهران ۱۳۲۹؛

سامی (علی) : **کاوشهای دوازده ساله بنگاه علمی تخت جمشید در نقاط مختلف**
تاریخی، تهران ۱۳۳۰ ش **پاسار گاد**، شیراز ۱۳۳۰ ش؛ **تخت جمشید**، نوشته مصطفوی
و علی سامی، شیراز ۱۳۳۴؛ گزارشهای باستانشناسی ج ۴، شیراز ۱۳۳۹ ش،
آثار باستانی جلگه مرودشت، شیراز ۱۳۳۳

ستروناخ (دیوید) : **حفاریهای پاسارگاد در سال ۱۹۶۳**، نشریه انجمن فرهنگ
ایران باستان سال ۴ شماره ۱، تهران ۱۳۴۵ ش
شکرایی (ابوالقاسم) : **تاریخچه قسمتی از بناهای تاریخی کشور**، اصفهان
۱۳۱۸ ش .

صمدی (دکتر حبیب الله) : **سیستان از نظر باستانشناسی**، گزارشهای باستانشناسی
ج ۳، تهران ۱۳۳۴؛ **ویرانه های شوش**، گزارشهای باستانشناسی ج ۳
فرصت شیرازی (میرزا محمد نصیر) : **آثار عجم**، بمبئی ۱۳۴۵ هـ
فسایی (حاج میرزا سید حسن خان شیرازی) : **فارسنامه**، ج ۲، تهران ۱۳۱۳ هـ
کامبخش فرد : **آثار و بقایای دهکده های پارتي و اشکانی**، بررسی های تاریخی
سال دوم شماره يك تهران ۱۳۴۶

- کامبیز (دکتر جواد) : **سیر و تکامل صنایع و هنرهای ملی ایران در دوران پیش از اسلام** : نشریه باستانشناسی ، شماره ۴۳ و ۴۴ تهران ۱۳۳۸
- کامرون (جرج) : **چگونگی نسخه برداری از کتیبه های بزرگ داریوش در بیستون** ، ترجمه دکتر فرهاد آبادانی ، نشریه شماره ۲۱ و ۲۲ باستانشناسی ، تهران ۱۳۳۸.
- کریمی (دکتر بهمن) **آثار تاریخی جلگه شاپور** ، بررسی های تاریخی ، سال اول ، شماره ۵ و ۶ تهران ۱۳۴۵
- کهزاد (احمد علی) : **آثار و هنر بودایی** ، تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۳۲۳-۴۰۴؛ **آتشکده سرخ کوتل در کوشانشهر** ، کابل ۱۳۳۲ ش؛ **بگرام** ، کابل ۱۳۱۷ ش .
- گدار (اندره) : **معماری در ایران قدیم** ، کتاب ایران شهر ، ج ۱ ، تهران ۱۳۴۲ ش .
- گزارشهای باستانشناسی : از انتشارات اداره کل باستانشناسی ایران ، ج ۴ ۱۳۲۹
- گیرشمن (ر) : **جزیره خارک** ، نشریه شرکت های عامل نفت ایران ، تهران ۱۳۳۹ ش ؛ کشف دو آتشکده در مناطق نفت خیز ایران ، بررسی های تاریخی ، سال اول شماره ۲۱ ، تهران ۱۳۴۵
- لو شای (ه) حفريات بیستون ، ترجمه کیکاوس جهاننداری ، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال دوم شماره یک .
- مشکوتی : **فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران** ، تهران ۱۳۴۵
- مصطفوی (محمد تقی) : **هگمتانه** ، تهران ۱۳۳۲ ش ؛ **شرح اجمالی آثار تخت جمشید** ، تهران ۱۳۳۰ ش ؛ **فرشها و پارچه های ایران عهد هخامنشی** ، مکشوف در جنوب سیریه ، گزارشهای باستانشناسی ج ۳ تهران ۱۳۳۴ ش ؛ **اهمیت تاریخی جره در سرزمین فارس** ، نشریه ۴۳ باستانشناسی تهران ۱۳۳۸ ؛ **آثار ایران ساسانی در معبد سلطنتی ژاپن** ، نشریه ۲۱ و ۲۲ باستانشناسی ۱۳۳۸ ش ؛ **اقلیم پارس** ، تهران ۱۳۴۵ ، **صحنه ای از دامشگران عهد ساسانی** ، مجلد نقش و نگار ، از انتشارات اداره کل هنرهای

زیبا، شماره ۳، ۱۳۳۶ ش؛ کاسه زر سه هزار ساله حسنلو، نقش و نگار شماره ۶؛ لوح بنشه های سیمین وزیرین از شاهنشاهان هخامنشی، نقش و نگار شماره ۸؛ فرشهای تاریخی ایران نقش و نگار شماره یک سال ۱۳۳۴ ش؛ آتشکده های پارس، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال اول شماره ۲، تهران ۱۳۴۲ ش؛ نقوش ساسانی در فارس، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال اول شماره ۳، تهران ۱۳۴۳ ش.

ملکزاده بیانی (خانم): تاریخ سکه از قدیمترین ازمینه تا دوره اشکانیان، ج ۱، تهران ۱۳۳۹ (دانشگاه)؛ دو گنجینه سکه اشکانی در موزه ایران باستان، گزارشهای باستانشناسی ج ۳، ۱۳۳۴؛ مطالعه یک مهر ساسانی و مختصری از تاریخ پیدایش مهر، ایضاً گزارشهای باستانشناسی ج ۳؛ تحقیق درباره ۱۴۹ سکه ساسانی، نشریه ۳ و ۴ باستانشناسی، ۱۳۳۸ ش؛ تحقیقات تاریخی درباره سکه های اردشیر بابکان، بررسی های تاریخی سال اول شماره ۴ سال ۱۳۴۵.

نگهبان (دکتر عزت): تخت سلیمان، راهنمای کتاب، سال پنجم شماره ۱۱ و ۱۲ سال ۱۳۴۱ ش

هاکن (ژوزف): صنعت بودائی باختر، ترجمه احمد علی کهزاد، کابل ۱۳۱۶ ش، آثار عتیقه بودایی بامیان، هاکن و موسیو و مادام گدار، ترجمه احمد علی خان کهزاد، کابل ۱۳۱۵ ش:

هر تسفلد (ارنست): راپرت درباره حالت کنونی اطلال پارسه (پرسپلیس)، ترجمه مجتبی مینوی، برلن ۱۹۲۸ م؛ کشف الواح تاریخی - سند بنای تخت جمشید، تهران ۱۳۱۲ ش،

واندنبرگ (لوئی): باستانشناسی ایران باستان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران ۱۳۴۵ ش (دانشگاه).

وزیری (علی نقی): تاریخ عمومی هنرهای مصور ج ۱، تهران ۱۳۴۰ و همن (دکتر فریدون): حفاریهای جدید در تپه گوران؛ نشریه فرهنگ ایران باستان سال دوم شماره یک تهران ۱۳۴۴ ش.

ویلسن (دکتر کریستی): تاریخ صنایع ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران

فصل چهارم

دین

الف - کتب تاریخ ادیان

اعتضاد السلطنه (علیقلی میرزا) : مدعیان نبوت و مهدویت ، به تصحیح هاشم رضی ، تهران ۱۳۴۳

بخت آور (کمال الدین) : تاریخ و عقاید ادیان و مذاهب سامی ، تهران ۱۳۳۹ ش .
بازار سجاد (دکتر بهاء الدین) تاریخ و فلسفه مذاهب جهان از دورانهای دور تا این زمان
کتاب اول مذاهب خاموش ، تهران ۱۳۴۶

نور تون (۱۰۱ س) : اهل الذمه فی الاسلام ، ترجمه و تعلیق حسن حبشی ، قاهره ۱۹۴۹ م
جواد علی (دکتر) : ادیان ایرانی در جاهلیت ، تاریخ العرب قبل الاسلام ، ج ۵ ص ۳۶۳ - ۳۶۶ ، بغداد ۱۹۵۵ .

حکمت (علی اصغر) : تاریخ ادیان ، چاپ سوم ۱۳۴۵ ش ؛ مذاهب قبل از اسلام
کتاب ایران شهر ج ۱ ص ۵۷۳ - ۵۸۲

خدا یار محبی (دکتر منوچهر) : بنیاد دین و جامعه شناسی ، تهران ۱۳۴۲ ش
دانیل سی دنت : جزیه در اسلام ، ترجمه دکتر محمد علی موحد ، تبریز ۱۳۴۰ ش
رادا (رادها) کریشانان : ادیان شرق و فکر غرب ، ترجمه و حواشی دکتر رضا زاده شفق
تهران (دانشگاه) ۱۳۴۴ ش همان کتاب تحت عنوان : مذهب در شرق و غرب ، ترجمه
فریدون گرکانی ، تهران ۱۳۴۴ ش

رضی (هاشم) : دین قدیم ایرانی ، تهران ۱۳۴۳ ؛ بیان الادیان ، تهران ۱۳۴۰

کهازاد (احمد علی خان) افغانستان از نظر کیش و آئین ، آریانا ج ۶، شماره ۹
گر (جوزف) : حکمت ادیان ، ترجمه محمد حجازی ، تهران ۱۳۳۷ ش .
گوپینو (کنت دو) : مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی ترجمه مترجم های یون فره وشی ،

تهران

المراغی (عبدالله مصطفی) : التشریع الاسلامی لغير المسلمين ، قاهره
ناس (جان) : تاریخ جامع ادیان ، ترجمه علی اصغر حکمت ، تهران ۱۳۴۴ ش
نفیسی (سعید) : سرچشمه تصوف در ایران ، تهران ۱۳۴۳

ب- اوستا و کتابهای زردشتی

آذرگشسپ (موبد ارد شیر) : خرده اوستا : ترجمه و تفسیر ، تهران ۱۳۴۳ ش
آذرگشسپ (موبد فیروز) : بخشی از فرهنگ اوستا ، تهران ۱۳۳۷ ش ؛ آئین سدره
پوشی زرتشتیان تهران ۱۳۴۵ ش

افسری (کیخسرو اسفندیار) : کشف الحقایق ، بمبئی ۱۹۲۹ م

انوری (حسن) : آتشکده آذرگشسپ ، تهران ۱۳۴۱ ش

ایمانی (منوچهر) : آتشکده آذرگشسپ ، گزارش حفاریهایی در تخت سلیمان ،

نشریه باستان شناسی ، شماره ۴۳ ، تهران ۱۳۳۸

بهرام فرهاد : شادستان چهارچمن ، بمبئی ۱۲۷۰ هـ

براون (لارنس) : اوستا و زرتشت ، ترجمه دکتر فرهاد آبادانی ، مجله ، بررسی های

تاریخی شماره ۵ و ۶ سال ۱۳۴۵ ش

پوردادود (ابراهیم) : گاتها ، سرودهای زرتشت ، بمبئی ۱۹۲۶ ش ؛ گاتها سرود

های زرتشت ، بخش نخست ، بمبئی ۱۹۵۲ ؛ گاتها بخش دوم (یادداشت های گاتها تهران ۱۳۳۶

ش ؛ ادبیات مزدیسنا (بشتاج ۱) ، بمبئی ۱۹۲۸ م ، ادبیات مزدیسنا (بشتاج ۲) ، بمبئی

۱۹۳۱ م ؛ یسنا ، بخش نخست ، بمبئی ۱۹۳۴ ؛ یسنا بخش دوم ، تهران ۱۳۳۷ ؛ ویسپرد

تهران ۱۳۴۳ ؛ خرده اوستا ، بمبئی ۱۹۳۱ ؛ سوشیانس (موعود زرتشتی) ، بمبئی ۱۹۲۷ م ؛

آناهیتا (مقالات پوردادود) ، تهران ۱۳۴۳ ؛ فرهنگ ایران باستان ، تهران ۱۳۲۶ ؛

فروردین در اوستا ، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ، سال اول شماره یک تهران

۱۳۴۲ ش

تقی زاده (سید حسن) مقالاتی درباره زردشت و تاریخ زمان او، بیست مقاله، تهران ۱۳۴۱ ش.

توسرگانی (اسمعیل) : تاریخ فراستان ؛ بمبئی ۱۸۹۴ م
تیرانداز (موبد) : خورده اوستا ، ترجمه و تفسیر بمبئی ۱۸۶۷ م.
جوان (دکتر موسی) : مجموعه قوانین زردشت یا ونیداد ، ترجمه از کتاب دارمستتر
تهران ۱۳۴۲ ش

حدیدی (دکتر جواد) : زردشت از نظر اروپاییان (ترجمه) ، مجله دانشکده ادبیات
مشهد ؛ سال اول شماره یک سال ۱۳۴۴.

خاضع (اردشیر) : خورده اوستا و یشتها ، بمبئی ۱۳۳۴ ش .
خدا بخش بهرام خداداد (ماستر) ، کلدسته چمن بمبئی ۱۲۶۷ یزدگردی
داراب هرمزد : روایات ، ۲ ج ، بمبئی ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ م
دادار بن دادخت : دبستان مازدیسنی : در مسائل فقهی زردشتی ، بمبئی .
دامغانی محمد تقی : احوال شخصیه زردشتیان ایران ، تهران ۱۳۳۴ ش .
داعی الاسلام (سید محمد علی) : ونیداد ، حیدرآباد دکن ۱۹۴۸ م
دیرسیاقی ، محمد : سروکاشمر ، دانشنامه شماره یک تهران ۱۳۲۶ ش .
جعفری (علی اکبر) : پیام زرتشت ، تهران ۱۳۴۶
دها بر : صدرنثر ، و صدر بند هش ، بمبئی ۱۹۰۹ م
دوستخواه (جلیل) : اوستا ، نامه مینوی آئین زرتشت ، تهران ۱۳۴۲ ش
رازی (عبدالله) : آئین زردشت ، قاهره ۱۳۰۷ ش
رستم موبد رشید خورسند : خورده اوستا ، بمبئی ۱۸۶۷ م
رضوی (ظاهر) : پارسیان اهل کتابند ، ترجمه مازندی (مازندرانی) بمبئی ۱۹۳۶ م .
رضی (هاشم) : فرهنگ نامهای اوستا ، ۳ ج ، تهران ۱۳۴۵ ش ؛ زرتشت و تعالیم
او ، تهران ۱۳۴۴ ش .

شاهرخ کرمانی (ارباب کیخسرو) : فروع مزدیسنی بمبئی ۱۳۲۷ ه ؛ آئینه آئین
مزدیسنی ، بمبئی ۱۳۰۰ ش

- شهمردان (رشید) خرده اوستا ، بامتن اوستا بمبئی ۱۳۰۸ ش، ۱۳۱۶ باستانی؛
 دین‌نامه سوشیانس ، ۱۳۲۳ش؛ پیمبری زرتشت
 علمای اسلام - باهتمام مول چاپ پاریس ۱۸۲۹م
 فیروزین ملاکوس شیروانی : دساتیر آسمانی ، بمبئی ۱۸۸۸م
 صفا (دکتر ذبیح‌الله) : ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهد آیین زرتشتی (ترجمه)؛
 مجله دانشکده ادبیات ، سال ۲، شماره ۳، تهران ۱۳۳۴ش
 طباطبائی (دکتر احمد) نقش آنکتیل دوپرون در تعمیم فرهنگ ایران در فرانسه،
 مجله دانشکده ادبیات تبریز سال یازدهم شماره ۴ سال ۱۳۳۸ش
 عبوضی (دکتر رشید) : مظاهر شر در آیین زردشتی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز
 سال ۱۸ شماره ۲ سال ۱۳۴۵ش
 فره‌وشی (دکتر بهرام) : زرتشت و دربار و یشناسپ شاه نشریه انجمن فرهنگ ایران
 باستان سال ۴ شماره ۲، ۱۳۴۵ش؛ زرتشت و زادگاه و یشناسپ ، مجله بررسی‌های تاریخی
 سال اول شماره ۲۱ تهران ۱۳۳۵ش
 فرخ‌بن سخمان : تأمین نامه حضرت رسول ، هند - ایران لیک
 کاتراک : زمان زرتشت، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران ۱۳۴۵؛ زناشویی در ایران
 باستان، ترجمه مرستم شهزادی، تهران ۱۳۴۳ش؛
 کریستنسن (آرتور) : مزدا پرستی در ایران قدیم ، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا ،
 تهران ۱۳۳۶ش (دانشگاه)
 نکجی‌ها تریا : کتاب دبستان ، تهران ۱۲۷۶ه
 محمدی (دکتر محمد) : زردشت و اصول دین زردشتی ، مجله الدراسات الادبیه ،
 سال چهارم شماره‌های ۳ و ۴ ، بیروت ۱۳۴۱ش
 مشکور (دکتر محمد جواد) : مجوس در کتب مقدس سامی ، مجموعهٔ ایران‌شناسی
 شماره ۱ تهران ۱۳۲۵ش؛ گفتاری دربارهٔ دین‌کرد ، در تاریخ اوستا و ادبیات دینی پهلوی
 تهران ۱۳۲۵ش.
 معین (دکتر محمد) : مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، تهران (دانشگاه)

۱۳۲۶ش؛ آذرکیوان و پیروان او ، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۳ شماره ۴
 مقدم (دکتر محمد): یادداشتی درباره آرامگاه زردشت در بلخ ، نشریه شماره ۱۰
 ایران کوده ؛ سرود بنیاد دین زرتشت ، نشریه شماره ۱۲ ایران کوده .
 نجف علیخان صاحب : سفر تک دسایتر ، بمبئی ۱۲۸۰ ه
 فیبرگ : زرتشت ، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال اول شماره ۲ تهران
 ۱۳۴۲

نیچه (فردریک ویلهلم)، چنین گفت زرتشت ، ترجمه حمید نیرنوری ، تهران
 ۱۳۲۷ش

وفادار فیروز بخت : اوستای فره‌وشی و درون ، بمبئی ۱۹۴۷ م
 یارشاطر (دکتر احسان): تعلیمات مغان ، مجله دانشکده ادبیات سال ۵ شماره
 یشت و نیرنگ آب و برسم ، قواعد دینی بایشت و سفر دویشت رفتون و یشت سی‌روزه
 و مینونو نابر ، بمبئی ۱۸۹۳ م

ج - دین مانی و مزدک و مهرپرستی
 بوگدانویج : آیین بوگومیل - بازمانده کیتس مانی در بالکان، مجله دانشکده
 ادبیات سال ۱۴ شماره ۵۴
 بهار (محمد تقی ملک‌شعراء): مانی ، ضمیمه مجله دانشکده معقول و منقول تهران
 ۱۳۱۲ش

پوردادود (ابراهیم): زندیق : اناهیتا ؛ مهر : اناهیتا ؛ تهران ۱۳۴۳
 تقی‌زاده (سید حسن): مانی و دین او با نضمام متون عربی و فارسی درباره مانی و
 مانویت، فراهم آورده احمد افشار شیرازی ، تهران ۱۳۳۵ش؛ تعلیقات بر مقاله‌های مانوی،
 به قلم و - هنینگ : بیست مقاله تقی زاده ، تهران ۱۳۴۱ ش .
 جمال زاده (سید محمد علی): بالشویم در ایران قدیم روزنامه کاوه ، سال پنجم
 شماره مسلسل ۳۸ و ۳۹، برلن ۱۹۲۰ م

طاهرزاده بهزاد تبریزی : زندگانی مانی : سرآمدان هنر، برلین ۱۹۲۳ م
 فرامز اردشیر بد : میترا و میترا نیسم ، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال

اول شماره ۲ تهران ۱۳۴۲ش

کریستنن (آرتور) : سلطنت قباد و ظهور مزدک ، ترجمه نصرالله فلسفی ، و احمد بیرشک ، تهران ۱۳۰۹ش

مقدم (دکتر محمد) : مہرابہ یاپرستشگاہ دین مہر ، در نشریہ شماره ۳ سال ۱۳۴۳ ، انجمن فرهنگ ایران باستان

ورمازون (مارتن) : آیین میترا ، ترجمہ بزرگ نادرزاد ، تهران ۱۳۴۵ش

د - دین یهود و مسیح و صابئین

ادی شیر الکلدالی الآشوری : مدرسة نصیبین الشہیرہ ، بیروت ۱۹۰۵

اغناطیوس الصیسی : ستایش آتش در میان ملل ، کرج ۱۳۴۵ش

الدر (جان) : تاریخ اصلاحات کلیسا ، تهران ۱۳۲۶ش

بابواسحن (رفائیل) تاریخ نصاری العراق ، بغداد ۱۹۴۸م

تربانا : یک اثر تحقیقی درباره صبی‌ها - مجید یکتائی ، تهران ۱۳۴۱ش

تقی زاده (سید حسن) : بیست مقاله ، تهران ۱۳۴۱ : یک عادت قدیمی ایرانی که

در نزد ملتی غیر ایرانی محفوظ مانده ص ۱۴۱ ؛ صائبین ص ۵۱۴

الحسنی (عبدالرزاق) : الصابئة قديماً وحديثاً ، قاهرہ ۱۹۳۱ ؛ الصابئون فی حاضر

هم وماضیہم ، بغداد ۱۹۵۵

حکمت (علی اصغر) : تاریخ الكنيسة فی ایران ، دراسات الادبیہ ج ۲ ش ۴

دلیسی اولیری : انتقال علوم یونانی بعالم اسلام (فصول چهارم ، پنجم و ششم ،

درباره تاریخ مسیحیت) ؛ ترجمہ احمد آرام تهران ۱۳۴۲

دیاتسرون - مجموع از چهار انجیل ، طبع کلیسای انجیلی تهران

رایت (نیکلا) : طایفه صوبا (صبی‌ها) در ایران ، مجله مردم شناسی ، سال اول

شماره یک سال ۱۳۳۵ش

رزاق الله عنیمہ (یوسف) : فزهة المشتاق فی تاریخ یهود العراق ، بغداد ۱۹۲۴م

رہبر - تاریخ یهود : تهران ۱۳۲۵ش

سردارکابلی (حیدرقلی) : انجیل برنابا ، کرمانشاهان ۱۳۱۱ش

- سرکیس (اوسطاکیوس) : تاریخ الكتاب المقدس ، بیروت ۱۹۱۰ م
- عباده (عبد الحمید) : مندائی او الصابئة الاقدمون ، بغداد ۱۹۲۷
- کتاب المقدس (عهد عتیق و جدید) : ترجمه فاضل خان همدانی ادن برگ ۱۸۴۵ م
- لوی (حبیب) : تاریخ یهود ایران، تهران ۱۳۳۴ ش
- ماتسوخ (دکتر رداف) مسأله قدیمترین تاریخ مذهب صبی : فرهنگ ایران زمین ج ۸، دفتر اول و دوم،
- مریک (رو) رساله کشف آثار فی قصص انبیاء بنی اسرائیل، ادن برگ ۱۸۴۶ م
- مشکور (دکتر محمد جواد) صابئین یا صبی ها ، در مجله معارف اسلامی، شماره یک، تهران ۱۳۴۵
- میلر (و.م) تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران ، ترجمه علی نخستین و عباس آراین پور تهران ۱۹۳۱ م
- نفیسی (سعید) : مسیحیت در ایران تا صدر اسلام ، تهران ۱۳۴۳ ش.
- هاکس آمریکائی - قاموس کتاب مقدس ، بیروت ۱۹۲۸ م
- یوسابیس القیصری : تاریخ الكنیه ، ترجمه القس مرقس داود، طبع بیروت .
- ه - ادیان هند
- الدنبرگ (هرمان) : فروع خاور و آیین رهبانیت بودا، ترجمه بدرالدین کتابی ج ۳ اصفهان ۱۳۳۰-۱۳۳۲
- حکمت (علی اصغر) سرزمین هند ، تهران ۱۳۳۷ ش
- داراشکوه (محمد بن شاهجهان) : اوپانیشاد ، به سعی و اهتمام دکتر تاراچند ، و سبده محمد رضا جلالی نائینی، تهران ۱۳۴۰ ش
- دلیری - انتقال علوم یونانی بعالم اسلام (فصل نهم مذهب بودا) ترجمه احمد آرام ، تهران، ۱۳۴۲
- شیانگان : ادیان و مکتبهای فلسفی هند ج ۲، تهران ۱۳۴۶ (دانشگاه)
- غنی (دکتر قاسم) : تاریخ تصوف در اسلام (عقاید بودایی و هندی و مانوی ص -
- ۱۵۵-۱۶۹) تهران ۱۳۲۲ ش

فیضی دکنی (شیخ ابوالفضل بن مبارک) تاریخ مہابہارات «در تاریخ ہند و مذہب
ہند، ۳ ج، طبع لکھنؤ و نول کشور

لوسین بووا : برمکیان ، ترجمہ عبدالحسین میکده، تہران ۱۳۳۶
مہرین (پروفیسور عباس شوشتری) ایران نامہ جلد سوم تہران ۱۳۲۱ ش ، ص

۲۱۷-۳۴۲

ویل دورانت : مشرق زمین کا عوارہ تمدن : ہند و ہمسایگان ش ، ترجمہ مہرداد

مہرین تہران ۱۳۳۷ ش

فصل پنجم

دانش و فرهنگ

الف- تقویم و تاریخ و جشنها

کتاب رفع الهزل ، درباره کبیسه در تاریخ زردشتی بمبئی ۱۲۴۶ هـ

اورنگ (سرگرد) : جشنهای ایران باستان تهران ۱۳۳۵ ش.

بهروز (ذبیح) : تقویم و تاریخ در ایران ، ایران کوده شماره ۱۵ تهران ۱۳۳۱ ش

پورداد (ابراهیم) : سپندارندگان ، جشن پرستاران ایران ، اناهیتا (پنجاه

گفتار بودارد) ، تهران ۱۳۴۳ ش ؛ چهارشنبه سوری ، اناهیتا ؛ نامه های دوازده ماه :

فرهنگ ایران باستان ، تهران ۱۳۲۶ ش ؛ خرمشاه ، بمبئی ۱۹۲۷ ؛ جشن سده ، زیر نظر

پورداد ، تهران ۱۳۲۴ ش .

تقی زاده (سید حسن) : گاه شماری در ایران قدیم ، تهران ۱۳۱۶ ش ؛ بیست

مقاله تقی زاده (مقالات درباره تقویم و تاریخ) ، تهران ۱۳۴۱ ؛ تاریخ زمان (تقویم)

کتاب ایرانشهر ج ۱ ، تهران ۱۳۴۲

خورش دیلمانی (علی) : جشنهای ایران باستان ، تهران ۱۳۳۶ ش

فروهوشی (دکتر بهرام) : جشن فروردین ، بررسی های تاریخی ، سال دوم شماره

یک تهران ۱۳۴۶ ش ،

فیروز ملاکوس : رساله ادله قویه بر عدم جواز کبیسه در شریعت زرتشتیه ، بمبئی

۱۸۲۸ م .

منظر جنابندی (گنابادی) : شرح بیست باب ملامظفر در معرفت تقویم ، تهران

۱۲۷۱ هـ

مشکور (دکتر محمد جواد) : نوروز ، اطلاعات سالانه شماره دوم

معین (دکتر محمد): روزشماری در ایران باستان و آثار آن در ادبیات پارسی،
مجموعه شماره ۱۲ انجمن ایران شناسی، تهران ۱۳۲۵، چاپ دوم ۱۳۲۷ ش:
هدایت (صادق): نیرنگستان، تهران ۱۳۱۲ و ۱۳۳۴ ش.

ب - زبان و ادبیات

آبراهامیان: راهنمای زبان پهلوی، تهران ۱۳۱۶ ش
ایندوشیکهر: پنجا تنترا (کلیله و دمنه)، ترجمه از سانسکریت باذیل دکتر
محمد جواد. مشکور در مقایسه کلیله و دمنه سریانی و عربی و پارسی، تهران (دانشگاه)
۱۳۴۱ ش.

براون (ادوارد) تاریخ ادبی ایران ج ۱ ترجمه ونحشیه علی پاشا صالح، تهران
۱۳۳۵ ش

بهار (ملکشعرا) سبک شناسی ج ۱ تهران ۱۳۲۱ ش؛ خط و زبان پهلوی در عصر
فردوسی، فردوسی نامه مهر؛ سبک شعر فارسی، طبع مشهد با اهتمام تقی بینش.

بهروز (ذبیح الله): دبیره، شماره ۲ ایران کوده، تهران ۱۳۱۳ یزدگردی.

بیانی (دکتر مهدی): خط ایران باستان، کتاب ایران شهر ج ۱ تهران ۱۳۴۲ ش
بیلی (ه) زبان فارسی: میراث ایران، (فصل هفتم)؛ تهران ۱۳۳۶؛ کشور ختن
و زبان ختنی، مجله روزکارنو، ج ۴ شماره ۳، لندن ۱۹۴۵.

پورداد (ابراهیم)، پارسی باستان اوستا، پهلوی: آناهتیا (پنجاه مقاله پور-
داود) تهران ۱۳۴۳؛ دساتیر، فرهنگ ایران باستان، ج ۱ تهران، ۱۳۲۶، هره زد
نامه، تهران ۱۳۳۱ ش؛ دبیری، فرهنگ ایران باستان، ج ۱ تهران ۱۳۲۶
تقی زاده (سید حسن): لزوم حفظ فارسی فصیح، مجله یادگار سال پنجم، شماره
۶ تهران ۱۳۲۶ ش.

جعفری (علی اکبر): شعر در ایران کهن، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان
سال ۵ شماره یک

حبیبی (عبدالحی): زبان دوهزار ساله افغانستان، یامادر زبان دری - کابل

۱۳۴۲ ش .

خانلری (دکتر پرویز ناتل خانلری : دربارهٔ زبان فارسی تهران ۱۳۴۰ ش؛ وزن شعر فارسی، تهران ۱۳۴۵ ش؛ نظری به ادبیات ایران پیش از اسلام، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۵، شماره یک .

خطیبی (دکتر حسین) تاریخ تطور نثر فنی، تهران (دانشگاه) ۱۳۴۴ ش .

دین محمد: دستور پهلوی، بمبئی ۱۹۳۴ م

سامی (علی): خط و تحول آن در شرق باستان و ترجمه نبشته‌های میخی و پهلوی مکشوفه، شیراز، ۱۳۲۹

شفق (دکتر رضازاده) : تاریخ ادبیات ایران، تهران ۱۳۲۰ ش،

شیخ الاسلام (فاتح) : زبان مادی، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان سال دوم،

شماره ۳ و ۲

صفا (دکتر ذبیح الله) : **گنج سخن** ج ۱ و مقدمه آن در تاریخ زبان و شعر ایرانی، تهران (دانشگاه) ۱۳۳۹ ش؛ **زبانهای ایرانی**، کتاب ایران شهر، ج ۱ تهران، ۱۳۴۲، **ادبیات ایران باستان**، کتاب ایران شهر: ج ۱؛ **تاریخ ادبیات ایران** ج ۱ (ادبیات پهلوی و لهجات ایرانی)، تهران، ۱۳۳۵ ش .

صدیقی (دکتر غلامحسین) **بعضی از کهن ترین آثار نثر فارسی**، مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۱۳۴۵

فرست (نصیرالدین میرزا شیرازی) : **نحو و صرف خط آریا** (خط میخی)، بمبئی

۱۳۲۲ هـ .

فروغ (دکتر مهدی) : **نمایش در ایران قدیم**، کتاب ایران شهر ج ۱ تهران ۱۳۴۲

فرهوشی (دکتر بهرام) : **زبانهای ایرانی در خارج از ایران** . مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۳ سال دوازدهم .

کیا (دکتر صادق) : **گشته دبیره**، ایران کوده شماره ۵؛ **سخنی چند دربارهٔ زن**

از ادبیات پهلوی، مجله دانشکده ادبیات سال ۵ شماره ۳ تهران .

ماتسوخ (دکتر ردلف) : **زبان آرامی در دورهٔ هخامنشی**، شماره ۲ و ۳ و ۴ سال

دهم مجله دانشکده ادبیات تهران.

معین (دکتر محمد) : مقدمه برهان قاطع ، تهران ۱۳۴۲ ش

مهرین (پروفسور عباس شوشتری) : ایران نامه ؛ ج ۱ میسور ۱۹۲۵ م

محمدی (دکتر محمد) آیین نامه های پهلوی ، مجله الدراسات الادبیه شماره

۳ و ۲ سال ۱۳۳۸ ش ؛ درباره یکی از تاجنامه ها ساسانی ، الدراسات الادبیه ، سال ۶ ،

شماره ۴ و ۳ .

مشکور (دکتر محمد جواد) : هزارش در زبان پهلوی ، مجله دانش سال سوم

شماره های ۱ و ۲ و ۴ و ۵ ، تهران ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ ش ؛ فرهنگ هزارشهای پهلوی ، تهران -

۱۳۴۶ بنیاد فرهنگ ایران

مقدم (دکتر محمد) راهنمای زبان فارسی باستان ، تهران ۱۳۳۹ ش .

نبی بخش بلوچ : سرچشمه کلیل و دمنه ، ترجمه مسعود رجب نیا ، نشریه

انجمن فرهنگ ایران باستان ج ۲ ش ۱ .

وهمن (فریدون) : زبان پهلوی و آثار آن ، فرهنگ ایران زمین ج ۱۲

همائی (جلال الدین) : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۲ ، تبریز ۱۰۳۸ - ۱۳۰۹

هنینگ : یک شعر پهلوی ، ترجمه دکتر عبدالله فریار ؛ مجله مهر سال هشتم شماره

های ۲ و ۳ تهران ۱۳۳۱

یارشاطر (دکتر احسان) زبانها و لهجه های ایرانی ، مجله دانشکده ادبیات ،

سال ۵ شماره ۲ و ۱ تهران ۱۳۳۶ ش . زبان خوارزمی ، دانشکده ادبیات تهران سال

اول شماره ۲ ؛ آثار باز یافته زبان خوارزمی ، مجله مهر سال هفتم شماره ۱۰ سال ۱۳۳۱

ج - کتیبه ها

حکمت (علی اصغر) : نقش پارسی بر احجار هند ، تهران ۱۳۳۷ ش

حبیبی (عبدالحی) : تحلیل کتیبه سرخ کوتل بقلان . زبان دوهزار ساله

افغانستان ، یامادر زبان دری ، کابل ۱۳۴۲ ش ،

داریوش (علی اکبر) : بنشته های پارسی کهنه ۵ ج ، اکسفورد :

در پور (ج. ر) : خواندن کتیبه های فارسی قدیم ، مجله روزگار نو ، ج ۴ شماره

۵ لندن ۱۹۴۵

رضائی (دکتر جمال) : گزارش نوشته‌ها و پیکره‌های کال جنگل ، نشریه شماره ۱۴ ایران کوده (انجمن ایرانویج) .

سامی (علی) حفر قریه سوئز توسط داریوش کبیر و کتیبه میخی آن ، نشریه شماره ۴۳ باستانشناسی تهران ۱۳۳۸ ش ؛ کتیبه پهلوی کرتیر در نفس رستم ، مجله دانشکده ادبیات شیراز شماره ۷ سال ۱۳۴۱ ش

شارپ (رلف نارمن) فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی شیراز ۱۳۴۳؛ فرای (ریچارد) : سنگنبته پارتی کل جنگ گاه ، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۱۳۴۱ ش .

قریب (دکتر بدرالزمان) کشف کتیبه‌ای بخط پهلوی در چین ، مجله سخن ، سال ۱۲ شماره ۱۱ و ۱۲؛ مجله دانشکده ادبیات سال چهارده شماره ۵۳ . کتیبه جدید خشیارشا ، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ، سال پنجم شماره یکم .

معین (دکتر محمد) یک قطعه شعر در پارسی باستان تهران ۱۳۲۲ ش
یارشاطر (دکتر احسان) : کتیبه‌های کرتیر ، مجله دانشکده ادبیات ، سال پنجم شماره ۲۱ تهران ۱۳۳۶ ؛ متون پهلوی و پارتی کتیبه دورا ، مجله دانشکده ادبیات سال پنجم ، شماره ۳ تهران ۱۳۳۷ ش ؛ سقائوها و پایبروسهای مخطوط پهلوی ، مجله دانشکده ادبیات سال پنجم شماره ۴ ، تهران ۱۳۳۷ ش ؛ مجموعه کتیبه‌های ایرانی ، راهنمای کتاب ، سال اول شماره یک تهران ۱۳۳۷ ش .

د- کتابهای پهلوی

آبادانی (دکتر فرهاد) : درخت آسوریک ، متن پهلوی و ترجمه ، مجله دانشکده ادبیات اصفهان سال دوم ، شماره ۲ و ۳ سال ۱۳۴۵ ؛ داروی خرسندی ، متن پهلوی و ترجمه نشریه دانشکده ادبیات اصفهان ، سال اول ، شماره یک سال ۱۳۴۳ ش .

اردشیر منشاهی : کتاب مینو خرد ؛ اندرز نامه فوریودکیشان ؛ گفتار بزرگ مهر ،

بمبئی ۱۳۱۷ ش .

خدایار دستور شهریار ایرانی : اندرز نامه پهلوی ، بمبئی ۱۸۹۹ م

تفضلی (دکتر احمد) : آبالان ، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۴
شماره يك ۱۳۴۵ ش.

دینشاه سلیستر : اندرز آذر بادمار اسپند ؛ اندرز خسرو قبادان ، بمبئی ۱۹۳۰ م ؛
بيك مزدیسنان بمبئی ۱۹۲۷ م .

رشید یاسمی (غلامرضا) : اندرز اوشنردانك تهران ۱۳۱۳ ؛ ارداویرافنامه تهران

۱۳۲۵ ش

سمیعی (حسین) . دیباچه ویرافناه ، (شعر) ، یادنامه پورداود ، تهران ۱۳۲۵ ش
عفیقی (دکتر رحیم) : ارداویرافنامه ، متن پهلوی و ترجمه فارسی ، مشهد ۱۳۴۲ ش ؛
اؤگممدنچا ، متن پهلوی و ترجمه ، مجله دانشکده ادبیات مشهد ، سال اول شماره ۳ و ۲ ،
۱۳۴۴ ش ؛ گنگ دژ ، متن و ترجمه پهلوی ، مجله دانشکده ادبیات مشهد سال اول ، شماره
۱۳۴۴ ، ۴ ش ؛ هوشیدان ، متن و ترجمه پهلوی ، مجله دانشکده ادبیات مشهد ، سال دوم
شماره ۳ و ۲ ، ۱۳۴۵ ش ؛ زردشت و گشتاسب ، مجله دانشکده ادبیات مشهد ، سال سوم
شماره يك سال ۱۳۴۶ ش .

کسروی (سید احمد) : کارنامه اردشیر بابکان ضمیمه مجله ارمغان سال نهم
کیا (دکتر صادق) : ماه فروردین و روز خرداد ، متن پهلوی و ترجمه فارسی ، تهران
ایران کوده شماره ۱۶ ؛ سغد هفت آشیان ، متن پهلوی و ترجمه ، مجله دانشکده ادبیات سال
دوم شماره ۳ تهران ۱۳۳۳ ؛ چند وازه خسرو قبادان و ریدکی ، دانشکده ادبیات ، سال سوم
شماره ۲ ، ۱۳۳۴ ش

ماهیارنوابی (دکتر یحیی) : یادگار بزرگمهر ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال
یازدهم ، شماره ۳ ؛ وازه ای چند از آذربیدمار سپندان ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال
سیزدهم ؛ گزیده اندرز پورپونکیشان ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، سال دوازدهم شماره
۴ سال ۱۳۳۹ ش ؛ چند متن کوچک پهلوی ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال دوازدهم ؛
اندزدانایان بهزدستان ؛ اندرز خسرو گوانان ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، سال دوازدهم
شماره يك ۱۳۳۹ ش ؛ اندرز آذربیدمار سپندان ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، سال یازدهم
شماره ۴ ، ۱۳۳۸ ش ؛ اندرز پیشینیان و جزآن ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۲

شماره ۲ سال ۱۳۲۹ ش؛ متن پهلوی خسرو قبادان و ریڈك از او نوالا، نشریه دانشکده ادبیات
تبریز سال ۷ شماره یک سال ۱۳۳۴ ش؛ درخت آسوریک، بنیاد فرهنگ تهران ۱۳۴۶
مشکور (محمد جواد) : کارنامه اردشیر بابکان متن پهلوی، ترجمه فارسی، لغت
نامه، مقایسه با شاهنامه، حواشی و تعلیقات، تهران ۱۳۲۹ ش.
مکری (محمد کیوان پور) : اندرز خسرو قبادان، تهران ۱۳۲۶ ش؛ ماتیگان یوشت
فریان، مجله ماد.

معین (دکتر محمد) ارداویرافنامه، یادنامه پورداد، تهران ۱۳۲۵ ش؛ یوشت
فریان و مرزبان نامه، تهران ۱۳۲۶ ش.

ملکی (ایرج) همپرسه خسرو پرویز - ویسپوهر قبادی تهران ۱۳۴۴ ش
هدایت (صادق) : جستارهای، تهران ۱۳۱۸ ش؛ کارنامه اردشیر بابکان، تهران
۱۳۱۸ ش؛ شکندمانی و یچار تهران ۱۹۴۳ م؛ زند و هوین یسن (بهمن پشت)، تهران
۱۹۴۴ م.

وهمن (فریدون) : داروی خرسندی، فرهنگ ایران زمین ج ۱۲.

ه - علم و فلسفه

الکود (سیریل) : علم ایرانی، میراث ایران، (فضل یازدهم) تهران ۱۳۳۶ ش
بابواسحق (رقائیل) : مدارس العراق قبل الاسلام طبع بغداد.

براون (ادوارد) طب اسلامی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران ۱۳۳۷ ش.

خدا بخشی (دکتر سهراب) : پزشکی در ایران باستان، تهران ۱۳۳۲ ش

دینشاه سلیستر : پرتوی از فلسفه ایران باستان، بمبئی ۱۳۱۱ ش؛ فلسفه ایران

باستان تهران ۱۳۳۴ ش

سامی (علی) : مقام دانش در ایران باستان، شیراز ۱۳۳۳ ش

سارتن : تاریخ علم ج ۱ ترجمه احمد آرام تهران ۱۳۳۶ ش.

شهمردان (رشید) : فرزاتگان زرتشتی، تهران ۱۳۳۰ ش.

صفا (دکتر ذبیح الله) دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی، تهران ۱۳۳۰ ش.

غنی (دکتر قاسم) : فلسفه نوافلاطونی در ایران قدیم، حکمت اشراقی عرفانی قبل از اسلام ، تاریخ تصوف در اسلام تهران ۱۳۲۲ ، ص ۷۶-۱۵۵ .

کاظم زاده ایرانشهر (حسین) مثل افلاطونی و فروهران زرتشتی ، یادنامه پورداد ج ۱ تهران ۱۳۲۵ ش .

کرین-هانری : روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان ، ترجمه احمد فردید و عبدالحسین گلشن ، تهران ۱۳۲۵ ش .

سارافین (دکتر) : طب در ایران باستان ، کتاب ایران شهر ج ۲ تهران ۱۳۴۴ .
معین (دکتر محمد) : حکمت اشراق و فرهنگ ایران ، مجله آموزش و پرورش سال ۲۴ شماره ۲ .

مهرین (پروفسور عباس شوشتری) افکار دانشمندان ایران ، ایران نامه ج ۳ ، تهران ۱۳۲۱ ص ۴۰۶ - ۴۱۸ .

مهرین (مهرداد) ، فلاسفه ایران باستان تهران ۱۳۳۴ ش ؛ فلسفه شرق ، تهران ۱۳۳۷ ش .

نجم آبادی (دکتر محمد) : تاریخ طب ایران ، ج-اول تا اسلام ، تهران ۱۳۴۱ ش
نصر (دکتر سید حسین) : فلسفه در ایران باستان کتاب ایران شهر ، ج ۱ ، ۱۳۴۲ ش
هومن (دکتر محمود) : تاریخ فلسفه ج ۱ ، از آغاز تا نخستین آکادمی ؛ تاریخ فلسفه ج ۲ ، از نخستین آکادمی تا پلوتینوس ، تهران ۱۳۴۱ ش .

فصل ششم

مجموعه‌ها و لغت‌نامه‌ها

- آناهیتا** - پنجاه گفتار پورداود ، تهران ۱۳۴۳ ش
- اعلام ایران باستان** - گردآورده دکتر باستانی پاریزی مشتمل بر اعلام کتاب تاریخ ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا با شرح حال وی، تهران، ۱۳۴۱ ش
- ایران‌شهر** - نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران که دائرةالمعارف بزرگی درباره تاریخ و جغرافیای و امور اجتماعی و سیاسی و ادبی ایران تا عصر حاضر است و در دو جلد قطور تحت نظر آقای علی اصغر حکمت منتشر شده است. تهران ۱۳۴۲-۱۳۴۳
- ایران از نظر خاورشناسان** - بقلم شانزده تن از خاورشناسان ، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۵ ش
- ایران کوده** - مجموعه‌ایست در ایران‌شناسی ، درباره زبان و فرهنگ ایران باستان تحت نظر دکتر محمد مقدم که هفده رساله آن تاکنون منتشر شده است .
- برهان قاطع** - فرهنگ معروف فارسی است که با تصحیح و حواشی ممتع دکتر محمد معین در پنج جلد منتشر شده است . تهران ۱۳۴۲ ش
- بیست مقاله تقی زاده** - درمباحث ایران باستان ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۱ ش
- تمدن ایرانی** - بقلم چند تن از خاورشناسان ، زیر نظر هانری ماسه ، ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران ۱۳۳۷
- جهان ایران شناسی** - تألیف شجاع‌الدین شفا

دائرة المعارف کابل (آریانا) - طبع کابل که دائرة المعارف رسمی افغانستان است بزبان فارسی و پشتو و انتشار آن از سال ۱۳۲۸ شمسی آغاز شده است .

دائرة المعارف الاسلامیه - ترجمه دائرة المعارف اسلامی از انگلیسی به عربی، طبع قاهره و طبع افست تهران ۱۹۶۶ (در چند جلد)

دائرة المعارف فارسی - تحت نظر استاد دکتر غلامحسین مصاحب از انتشارات بنگاه فرانکلین . تهران ۱۳۴۵ ش .

راهنمای ادبیات فارسی - یافرهنگ اعلام و اصطلاحات، تألیف دکتر زهرای خاناری (کیا)، تهران ۱۳۴۱ ش .

راهنمای کتاب - (مجله) - به صاحب امتیازی دکتر احسان یارشاطر و مدیریت ایرج افشار طبع تهران

فردوسی نامه مهر - مشتمل بر مجموعه مقالاتی درباره فردوسی که از طرف مجله مهر بمناسبت هزاره فردوسی منتشر شده است .

فرزادگان زرتشتی - تألیف رشید شهردان، تهران ۱۳۳۰ یزدگردی .

فرهنگ اساطیریونان و روم - تألیف پیر کریمال ، ترجمه دکتر احمد بهمنش، ج ۲، دانشگاه تهران .

فرهنگ ایران باستان - تألیف استاد پورداد مشتمل بر مقالاتی درباره فرهنگ ایران باستان، ج ۱، تهران ۱۳۲۶ ش

فرهنگ جغرافیایی ایران - از انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش ، زیر نظر سر تیپ حسینعلی رزم آراء ج ۱۰، تهران ۱۳۲۸-۱۳۳۲ ش

فرهنگ خاورشناسان - تألیف ابوالقاسم سحاب، تهران ۱۳۱۷ ش

فرهنگ فارسی - تألیف دکتر محمد معین، در ۶ جلد، تهران بنگاه امیرکبیر .

فرهنگ لغات پهلوی - تألیف دکتر بهرام فره‌وشی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .

فرهنگ نامهای اوستا - تألیف هاشم رضی ، ج ۳، تهران ۱۳۴۵ ش

فرهنگ نامهای ایرانی - اقتباس از نامه فردیناند یوستی ، تألیف محمد

عباسی، تهران ۱۳۴۵ ش

فرهنگنامه پارسی - سعید نفیسی، ج ۱ ۱۳۱۹ ش

فرهنگک هزوار شه-ای پهلوی، تألیف دکتر محمد جواد مشکور، از انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶ ش

فهرست کتابهای چاپی فارسی - تألیف خاناباا مشار، بنگاه ترجمه و نشر
کتاب تهران ۱۳۳۷ ش،

فهرست مآخذ ولهجه‌های ایرانی - تألیف نیکلاراست، تهران ۱۳۳۱ ش

فهرست مقالات فارسی - تألیف ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ش

قاموس جغرافیایی افغانستان، ۴ ج، کابل

قاموس مقدس - ترجمه و تألیف مسترهاکس آمریکائی، در اعلام واصطلاحات
تورات و انجیل، طبع بیروت ۱۹۲۸ م.

کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور - از انتشارات اداره کل آمار و ثبت احوال
۳ ج، تهران ۱۳۲۹-۱۳۳۱.

کتابشناسی ایران - تألیف ایرج افشار یزدی، که از سال ۱۳۳۳ شمسی تاکنون
در حال انتشار است.

گنج دانش - تألیف محمد تقی خان حکیم، در اعلام جغرافیایی ایران، تهران
۱۳۰۵ ش

لغت نامه دهخدا - تألیف علی اکبر دهخدا و همکاران او، زیر نظر دکتر محمد
معین، که از سال ۱۳۲۵ تاکنون قریب سی مجلد از آن منتشر شده است

مرآت البلدان - در اعلام جغرافیایی ایران تألیف محمد حسن خان اعتماد -
السلطنه، ۴ ج، تهران ۱۲۹۴-۱۲۹۷ هـ.

المستشرقون - در شرح حال خاورشناسان، تألیف نجیب العقیقی، ۳ ج، قاهره
۱۹۶۴-۱۹۶۵

معجم المطبوعات العربیه و المعربه - تألیف یوسف الیان سرکیس، قاهره
۱۹۲۸-۱۹۲۹

میراث ایران - تألیف سیزده تن از خاورشناسان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

تهران ۱۳۳۶ش

هرمزدنامه - تألیف استاد پورداود، مشتمل بر قریب سی مقاله، تهران ۱۳۳۱ش

هزاره فردوسی - مشتمل بر مقالاتی بمناسبت جشن هزاره فردوسی در سال

۱۳۱۳ شمسی در ایران، تهران ۱۳۲۲ش

یاد نامه پورداود - مجموعه‌ای از مقالات درباره فرهنگ و تمدن ایران، ج ۱،

تهران ۱۳۲۵ش

منابع خارجی

۱- جغرافیای تاریخی

Barbier de Meynard, C. A. C. Dictionaire géographique historique, et littéraire de la Perse et des contrées adjacentes, extrait du Mo' djem el Bouldan de Yacout, Paris 1861.

Bunbury, E. H. A History of Ancient Geography, 2 Vol, New York, 1959.

Berthelot, A. L'Asie Ancienne Centrale et sud-orientale d'après Ptolémée, Paris 1930

Cunningham, A. The Ancient Geography of India, Varanasi, 1963

Humlum, J. La géographie de l'Afghanistan, Copenhagen, 1959

Markwart, J. A Catalogue of The Provincial Capitals. Rom 1931.

Marquart, J. Eransahr nach der Geographie des Ps Moses Xorenac'i, Berlin 1901

Müller, C. Ptolemy's Geography, Paris- 1883-1901.

Ramsay, W. M. The Historical Geography of Asia Minor, Amsterdam, 1962.

Stein, Aurel. Old Routes in Western Iran, 1940.

۲- اساطیر و داستانهای ملی

Ghristensen, A. Le Premier Homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, Stockholm, 1917.

Christensen, A. Essai sur la démonologie Iranienne, Copenhagen, 1941.

Christensen, A. Le Premier Chapitre du Vendidad, et l'histoire primitive des Tribus Iraniennes, 1943.

Christensen, A. Les Kayanides, Copenhagen, 1931 .

Lévêque, E. Les Mythes et les Légendes de L'inde et la Perse, Paris, 1880

Nöldeke, T. The Iranian National Epic, Traslated By Bogdanov, Bombay, 1930.

Wolf, F. Glossary Zur Firdosis Schahname, Berlin, 1935.

٣- بين النهرين و خاورميانه

Adontz, N. Histoire d' Armenie, Paris 1949.

Aniet, P. Elam, Auvres sur - Oise-France, 1960.

Barthold, V. V. La Découverte de l, Asie, Paris, 1947.

Cârre, L. L, Ancien Orient, 4 Vols, Paris 1874-1875.

Dupont-Sommer, A. Les Araméens, Paris, 1949.

Dunlop, M, The History of the Jewish Khazars, Princeton, 1954.

Duval, R. Histoire d' Edesse, Paris, 1892.

Furon, R. Le Proche Orient, Paris, 1957.

Gordon Child, V. New Light on the most Ancient East, London, 1935.

Hall, H. R. The Ancient History of the Near East, London, 1924.

Histoire de L'antiquité, sous la direction de V. Diakonov et S. Kovalev, Moscou

Horozny, B. Histoire de L' Asie Antérieure, Paris, 1947.

Langlois, V. Collection des historiens anciens et modernes de l' Armenie, 2 Vols, Paris 1867-1869.

Montgomery, W., Mc Govern, The Early Empires of

Central Asia, Chapel Hill, 1939.

Norton, F. C. A Popular Handbook of Assyriology, Brill, 1908

Pinches, T. The Babylonian Tablets, London, 1915 .

Walls Budge, E. A. A Guide to the Babylonian and Assyrian Antiquities, London, 1922.

Wigram, W. A. The Assyrians and Their Neighbours, London, 1929.

The Cambridge Ancient , History, Vol III, The Assyrian Empire, Cambridge, Vol, III, 1954.

۴- باستانشناسی

Athar - e Irân, Tome III, Paris, 1938.

Contenau , G. La Civilisation de l'Iran au IV^e millénaire avant notre ère, Paris, 1936.

Diakonov, AM., Lifshitz, AV. A. **Dakumenti is Nisi** pierviviek do Nasheyeri, Moscou, 1960.

Haekoln, J. Carl et J. Meuniè, Diverse recherches archéologiques en Afghanistan, 1930-1940, Paris 1959

Herzfeld , E. Archaeological History of Iran, London, 1935

Herzfeld E. Archaeological Orientalia in Memoriam, New york, 1952.

Mongaït, A. L, Archeologie en U. R. S. S., Moscou, 1959.

Montgomery , W. **The Early Empires** of Central Asie, North Corelina, 1939.

Miles , G. E Xcavations Coins from the Perspolis Region, New-york, 1959.

de Morgan, J. Mission scientifique Taxt-i Suleiman, Berlin, 1961,

Porada, **Edith**. Iran Ancien, l'art à l'époque Préislamique. Paris, 1963

Vandenberg , l' Achèologie de l' Iran Ancien, Leiden, 1959.

Walter, A. Fairsevi, Archeological Studies in the Seistan basin of South-Western Afghanistan and Eastern Iran. New-york, 1961.

۵- ایران قدیم - تواریخ عمومی

Buchon, A. C. Choix des Historiens Grecs, Pasis, Mdcccxliv

The Cambridge Ancient, History, The Persian Empire, vol,iv, V Cambridge, 1960

Christensen, A. Les Gestes des Rois dans les Traditions de l' Iran antique, Paris, 1936

Dyakonov, M. M. Otcherk History drénevo Irana, Moscow, 1961

Furon , R. L' Iran, Perese`et Afghanistan, Paris 1951

Ghirshman, R. L'ian des Origines a l' Islam. Paris, 1951.

Gregorü Barhebraei , Chronicon Syriacum. Paris, 1890

Herzfeld, E. iran in the Ancient East, 1940

Hill, G. F. Catlogue of The Greek Coins of Arabia, Mesopotamia. and Persia, 1922.

Huvart, C, La Perse Antiquie et la Civilisation Iran - ienne. Paris, 1952

Iranica Antiqua, Leiden, 1961.

Jackson, A. V. W. Persia past and Present, New york 1906.

Kershasp, P. Studies in Ancient Persian History. Londno, 1905.

Minorsky, V. Iranica. Twenty Articles. Tehran Uni- versity, 1964

Porada , E. iran Ancien, Paris, 1963.

Redard, G. La Perse (Iran), Zurich, 1966.

Rawlinson , G. Five Great Monarchies of the Ancient

Eastern World, or the History. Geography, and Antiquities of Chaldea, Assyria, Babylon, Media, and Persia. London, 1862.

Royston Pike, E. Ancient Persia, London, 1961

William Rogers, R.A History of Ancient Persia New York, 1929

۶- ماد وهخامنشی

Altheim, F. Alexander et L' Asie, Paris 1954

The Cambridge Ancient History, Vol, VI Cambridge, 1955

Cameron, G, History of Early Iran, Chicago, 1930

Histoire de L' Iran Antique, Payot, Paris, 1937

Cowley , A. Aramaic Papyri of the fifth Century B.C, Oxford, 1923.

Driver, G. R. Aramaic Document of the Fifth Century B. C. Oxford, 1957.

Culican, W. The Medes and Persians, London, 1965

Ghirshman, R. Persia from the Origin to Alexander the Great, London, 1964.

Meillet - Benveniste, Grammaire du vieux Perse, Paris, 1931

Kent, R. G. Old Persian (Grammar, Texts, Lexicon), New Haven, 1953,

King and Thompson , The Scupltures and inscriptions of Darius the Great on The rocks of Behistun, London, 1907

Olmstead, A. T. The History of the Persian Empire. Chicago, 1948

Oppert, J. Le Peuple et la langue des Mèdes, Paris, 1879

Prasek, J. Mediens, Berlin, 1890.

Sukumar Sen, Old Persian inscriptions, Calcutta, 1941,

Zakataly, D.J. L'authentique Tombeau de Cyrus ,
Téhéran, 1954.

۷- دوره سلوکی و اشکانی

Bikermān, E. Institutions des Séleucides, Paris, 1938.

Bouché Leclercq, A. Histoire des Séleucides, 2 Vol,
Paris, 1963

The Cambridge Ancient History, Vol: VII, VIII, IX,
X, XI.

Debevoise, N. C. A Political History of Parthia, Ch-
icago, 1938.

Gardner , P. The Parthia Coinage, 1874-1877.

Ghilain, A. Essai sur la langue Parthe , Louvain, 1936.

Ghirshman, R. Parther und Sassaniden, Munchen, 1962.

Gutschmid, A. Persiens Zur Zeit der Seleuciden und
Arsaciden, Leipzig, 1894.

Gutschmid, A. Geschichte Irans und seiner Nachbä-
rländer, Tubingen, 1888.

Lepper, F. A. Trajans Parthian War, London, 1648

Märkoff , A. Catalogue des Monnaies Arsacides etc.
st. Pétersbourg, 1889.

Markoff, A. Les monnaies des rois Parthes, 2 fasc.
Paris, 1877

Rawlinson, G. Sixth Great Oriental Monarchy, or the
Geography, History and Antiquities of Parthia, London,
1873

Rawlinson, G. Parthia, in the Story of the Nations,
London, 1893

Schoff, W. H. Parthian Stations, By Isidore of Charax.
Philadelphia, 1914

Tarn, W. W. Seleucid Parthian Studies (from the pro-
ceedings of the British Academy, Vol XIV, London, 1930)

Warwick Wrath, Catalogue of the Greek coins of
Parthia, 1903.

- The Cambridge** Ancient History, Vol, XII,
Chaumont, M. L. Papak, Roix de Staxr et sa Cour,
Extrait du Journal Asiatique, Paris, 1959)
Christensen, A. l' Iran sous les Sassanides, Copenh-
agen 1944.
Christensen, A. Les Gestes des Rois dans les traditions
de l' Iran antique, Paris, 1936.
Dieulafoy, M. L' Art Antique de la Perse, Paris, 1884
Ghirshman, R. Iran Parthians and Sassanides, Lond-
on, 1962
Gagé, J. la montée des Sassanides. et l' histoire de
Palmyre, Paris, 1964
Garitte, G. La Prise de Jérusalem par les Perses en 617,
2 Vol, Louvain, 1960
Herzfeld, K. Paikuli, Monument and Inscription of
the Early History of Sasanians Empire, 2 Vols, Berlin,
1924.
Herzfelel, Kushano - Sasanian Coins, Calcutta, 1930
Honigmann, E. et Mariq, A. Recherchs sur Les Res
Gestae Divi Saporis, Bruxells, 1953.
Inostrantzev, Etudes sassanides, St. Petersburg, 1909.
Inostrantzev, K. Note sur un point de l' histoire an-
cienne du Kharezmi J. Asiat., 1909, sér. X, XV. PP 141-5
Nöldeke, T. Geschichte der Perser und Araber Zur
Zeit der Sassaniden Aus dem arabischen Chronik des Tabari,
Leyden, 1879.
Nöldeke, T. Aufsätze Zur persischen Geschicht, Leip-
Zig, 1887.
Paruck, F. D. Sasanian Coins, Bombay, 1924.
Rawlinson, G. Seventh Great oriental Monarchy, or
the Geography, History and Antiquities of the Sasanian or
New Persian Empire, London, 1876

Silvestre, de Sacy, Memoire sur quelques antiquités de la Perse, Paris, 1793.

Stolze, F. Persepolis, Berlin, 1883.

Sprengling, M. Third Century Iran Sapor and Kartir, Chicago, 1955.

Unvala, J. M. Coins of Tabaristan, Paris, 1938.

Valentine, W. H. Sassanian Coins, London, 1921

Walker, I. A Catalogue of the Arab- Sassanian coins, 1941.

West, E. W. Sasanian Inscription of Naqsh-i Rostam (Indian Antiquary, Volx, 1881)

۹- تمدن و فرهنگ :

A Locust's Leg, London, 1962.

Anklesaria, E. T. D. The Bundahishn, Bombay, 1908

Anklesaria, E. T. D, The Social code of the Parsees of Madigan-i-Hazar Dadistan, Bombay, 1912.

Antia, EK. Pazend Texts, Bombay, 1909

Baily, H. W. Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part II: Inscriptions of the Selucid and Parthian Period and Eastern Iran and Central Asia (Saka Documents II) London 1961

Benvenist, E. Le Mémorial de Zarer (Journal l' Asiatique, 1932)

Bibliothèque, National, Les Arts de l' Iran L' Ancienne Perse et Bagdad, Paris, 1938

Bulsara, S. Aèrpatastân, and Nirangastân, Bombay, 1915

Bulsara, S. The Laws of The Ancient Persians, 2 Vols Bombay, 1837

Spiegel, F. Eranische Altarthumbkunde, 3 Vols, Leipzig, 1871-1878.

La Civilisation, Iranienne, Payot, Paris 1952.

Collected, Sanskrit Writings of the Parsis, Six Parts.
Bombay, 1906-1933

Darmesteter, J. Etudes Iraniennes, 2 Tomes, Paris,
1883.

de Menasce, J. P. Pahlavi ostraca and Papyri, London
1957.

Dhabar, B. N. The Persian Rivayats of Hormazyar
Framarz, Bombay, 1932.

Dhabar, B. N. The Pahlavi Rivayat, accompanyis the
Dadistan-i-Dinik, Bombay, 1913.

Dhalla. M. N. Ancient Iranian Literature. Karachi,
1949.

Fevrier, J. G. Histoire de L' Écriture. Payot, Paris,
1948.

Frye, R. N. The Heritage of Persia, London, 1962.

Godard, A. The Art of Iran, London, 1965

Ceiger, W. Civilization of The Eastern Iranians in the
Ancient time, 2 Vols, London, 1885, 1886

Geiger, B. the «Middle Iranian Texts» the Synagogue,
the excavation at Dura-Europos, Final Report VIII, Part
1, yale University Press, 1956.

Haug, M. and West, E. W. the Book of Arda viraf,
London, 1872

Hening, W. B. An Astronomical Chapter of the Bund-
ahishn (Journal Asiatique, 1942

Hening, W. B. The Inscription of Sar-Mashhad, Lon-
don, 1955.

Hening, W. B. The Inscription of Naqs-i-Rustam,
London, 1957.

Hening, W. B. Minor Inscription of Kartir together
With the end of Naqsi-Rustam, London, 1963

de **Härlez**, C. Manuel de Pahlavi des livres religieux
et historiques de la Perse, Grammaire, Anthothologie,

Paris, 1880

Hübschmann, H. Persische Studien, Strasburg, 1895.

Hübschmann, H. Armenische Gramatik, Leipzig, 1897.

Katrak, J. C. Marriage in Ancient Iran, Bombay, 1965.

Kangā, M. F. Citak Handarzi Pory-tkesan. Bombay, 1960

Madan, D. M. The Complete Text of the Pahlavi Dinkard 2 Vols, Bombay, 1911

de Menasce, J. P. Une Encyclopédie Mazdéene Le Dénkart, Paris, 1958

Modi, J. J. Madigan-i-Hazar Dadistan, Poona 1901

Märgentstierne, G. Stray notes on Persian Dialects, Saertykk ave Norsk Tidsskrift for Spogvidenskap, Bind XIX

Nariman, G. K. Iranian Influence on Moslem Literature, Bombay, 1918.

Nyberg, H. S. Questions de Cosmogonie et de Cosmologie Mazdéennes (Journal Asiatique, 1929-1930)

Pope, A. U. A Survey of Persian Art, 12 Vols, London.

Pope, A. U. Persian Architecture, London, 1962.

Perrot, G. and Chipiez, C. History of Art in Persia, London, 1892

Rezvani, M. Le Théâtre et la Dance en Iran, Paris, 1962

Sanjana, P. B. The Dinkard, (19 Vols), Bombay 1874-1926

Sanjanā, D. P. Karnāme ī Artakhir ī Pāpakān Bombay, 1896

Sharp, R. N. The Inscriptions in old Persian Cuneiform of the achaemenides emperors, Teheran, 1966.

Singer, C. A Short History of Scientific ideas to 1900, Oxford, 1958

Taqizadeh, S. H. Old Iranians Calendars, London, 1938.

Tavadiâ, J. C. Shayast-nè Shayast, Hamburg, 1930.

Tavadia, C. Die Mittelpersische Sprache und Literatur Der Zarathustries, Leipzig, 1956

Toynbee, A. J. Hellenism, The History of a Civilization, London, 1959.

Wahby, T. The Origins of The Kurds and their Language, London.

West and Hang, Glossary and Index... Ardaviraf, Bombay, 1887

West, E. W. Pahlavi Literature G. ir. Phil. II Band

West, Haug and Hoshangji Jamaspji Asa, The Book of Arda Viraf, Bombay and London, 1872.

۱۰- دولتهای مشرق ایران

Chavanne, E. Document sur les Tou-Kiue (Turcs) Occidentaux, Paris

Cook, M. The Greeks in India and The East. London, 1962.

Dorn, B. History of the Afghans, London, 1829.

Ellis H. Minns, Scythians and Greeks, 2 Parts, New-york, 1865

Gardner, P. The coins of The Greeks and Scythic kings of Bactria and India, 1886.

Grousset, R. L' Empire des Steppes, Payot, Paris, 1960

Grousset, R. L' Iran Extérieur: son Art, Paris 1932

Talbot Rice, T. The Scythians. London, 1958

Tarn, W. W. The Greeks in Bactria and india, Cambridge, 1951

Woodcock, G. The Greeks in India. London, 1966

۱۱- روابط ایران با بیگانگان

The Cambridge History, of India, 1935.

Goubert, P. Byzance avant L' Islam, 2 Vols, Paris, 1951-55

Laufer, B. Sino-Iranica, Chinese Contribution to the History of Civilization in Ancient IRAN, Chicago, 1919.

Romila Thapar, Asoka and The Decline of the Mauryas, Oxford, 1963.

West, E. The Pahlavi inscriptions at Kanheri, Indian Antiquary IX, 1880.

۱۲- زرتشت واوستا :

Altheim, F. Zarathustra und Alexander, Fischer Bücherei

Anquetil du Perron, Zend-Avesta, 3 Vol, Paris, 1771

Badie, M. **Zoroastre, monde** et paroles, Lausanne 1961

Bailey, H. W. Zoroastrian Problems in the ninth Century books, 1943.

Benveniste, E. Les Mages dans l' Ancien Iran, 1938,

Benveniste, E. The Persian Religion, Paris, 1929

Bloch, E. Catalogue des Manuscrit Mazdéen, Besancon, 1900

Brockhäus, H. Vendidad Sade, die heiligen Schriften Zoroaster's yacna, vispered und Vendidad, Leipzig, 1850

Burnouf, E. Vendidad Sade, Paris, 1829-1843

Burnouf, E. Commentaire sur le Yacna, Paris, 1833

Carolus Clemen, Fontes Historiae Religionis Persicae, Bonnae, 1920.

Chaumont, M. L. Recherches sur le Clergé Zoroastrien le Hêrbad, Extrait de l' Histoire des Religions, Paris, 1960

Christensen, A. Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique, Copenhagen, 1928.

Cumont et **Bidez**, Les Mages Hellenisés, Paris, 1940.

Darmesteter, J. le Zend Avesta, 3 Vols, Paris 1892-1893; Sacred Books of the East, Vol, IV, XXIII

Dhalla, M. N. History of Zoroastrianism, New York, 1938.

Dhalla, M. N. Homage unto Ahura Mazda, Bombay, 1942.

Duchesne-Guillemin, J. Ahriman et le Dieu Suprême. Tirage-à part de NVMEN, Leiden, 1955.

Duchesne Guillemin, J. The Western Response to Zoroaster, Oxford, 1959.

Duchesne Guillemin, J. Zoroastre, Paris, 1948.

Gerschevitch, I. The Avestan Hymn to Mithra, Cambridge, 1959

de **Harlez**, C. Avesta Livre Sacré du Zoroastrisme Paris 1881.

de **Harlez**, C. Manuel de la langue de l' Avista, Paris, 1882

de **Harlez**, C. Manuel de Pahlavi des livres religieux et historique de la Perse . Paris 1880

Haug and West, Essay on the sacred language, Writings and Religion of Parsis, London, 1884

Herzfeld, E. zoroaster and his World, 2 Vol, 1947.

HoPe Moulton, J. Early Religion Poetry of Persia, Cambridge, 1911.

Humbach, H. Die Gatha des Zarathustra, Heidelberg, 1959

Hovelacque, A. L' Avesta, zoroastre, et le Mazdéisme Paris, 1880

Geldner, K. F. Avesta, 3 Parts, Stuttgart, 1886-1895.

Jackson, A. V. W. Zoroastr, The Prophet of Ancient Iran, New York, 1919.

Jackson, A.V. W. An Avesta Grammar, Stuttgart, 1892

Jamasp, H. Vendidad, 3 Vols, Bombay, 1907.

Karaka, D. F. History of the Parsis, 2 Vols, London, 1884.

- Laing**, S. A modern Zoroastrian, London, 1891
- Meillet**, A. Observation sur le texte de l' Avesta. Journal Asiatique sept-oct, 1917
- Meillet**, A. Trois Conférences sur les Gatha de l' Avesta, Paris, 1925
- Menant**, D. Les Parsis, Histoire des Communautés Zoroastrienne de l' Ind, Paris 1898
- Mills**, L. H. The Zend - Avesta, Sacred Books of the East, Vol XXXI.
- Mills**, L. H. A study of the Five Zoroastrians Gathas, Erlangen, 1894.
- Mills**, L. H. Our own Religion in Ancient Persia, New York, 1913
- Modi**, J. J. The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, Bombay, 1937.
- Modi**, J. J. Astôdân, Bombay, 1894
- Murzaban**, M. M. The Parsis in India, 2 Vols, 1917.
- Nau**, F. Étude historique sur la transmission de l' Avesta, Revue de l' histoire des Religions, XCV, 2-3, 1927
- Reichelt**, H. Avesta Reader, Strassburg, 1911.
- Sachau**, E. Contributions to the Knowledge of Parsee literature. Royal Asiatic Society, July, 1869.
- West**, E. W. Pahlavi Texts translated in Vols . V , XXVIII, XXIV, XXXVII, and XLVII of the Sacred Books of the East.
- Wilson**, J. The Parsi Religion as Contained in the Zand-Avesta, Bombay, 1843.
- Wolf**, F. Avesta, 1961
- Zaehner**, R. C. the Teaching of the Magi- A Compendium of Zoroastrian Beliefs, London, 1956.
- Zaehner**, R. C. the Dawn and Twilight of Zoroastrianism, London, 1961.

۱۳- ادیان دیگر ایرانی

Alfaric, Les Ecritures Manichéennes, 2 Vols, Paris, 1918-1919.

Asmussen, Jes. P. Xuastvanift. Studies in Manichaeism, Copenhagen, 1965.

Bausani, A. Persia Religiosa de Zaratustra a Bahullah Milano, 1959.

de **Beausobre**, I. Histoire Critique de Manichee et du Manichéisme, 2 Vols, Amsterdam, 1734-1739.

Boyce, M. The Manichaean Hymn Cycles in Parthian Oxford, 1954.

Boyce, M. A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichean Script in the German, Turfan Collection, Berlin, Akademie Verlag, 1960

Burkitt, F. C. The Religion of The Manichees, Cambridge, 1925.

Christensen, A. Le Regne du roi Kavat 1 et le Communisme Mazdakite, Kopenhagen, 1925.

Cumont, F. Recherches sur le Manicheisme 3 parts Brussels, 1908-1912.

Cumont, F. Textes et monuments relatifs au Culte de Mithra, 2 Vols, Paris, 1863.

Duchesne Guillemin, J. La religion de l' Iran Ancien Paris, 1962

Flügel, G. Mani, Seine Lehre und seine Schriften, Leipzig, 1862.

Jackson, A. V. W. Researches in Manicaeism, Newyork, 1932.

Kessler, K. Forschungen über die Manichäische Religion, Berlin, 1889.

Klima, Otakar. Mazdak. Prahag (Prague), 1957

Rochat, E. Mani et sa Doctrine, Geneva, 1897.

Wahby, T. The Remnants of Mithraism in Hatra and Iraqi Kurdistan, London, 1902.

Widengren, G. Mani und der Manichaismus, Stuttgart 1961; Die Religiones Irans, Stuttgart, 1962.

Zaehner, R. C. Zurvan, Oxford, 1955.

۱۴- ادیان غیر ایرانی

Bethune - Baker, J. F. Nestorius and his teaching, Cambridge, 1908.

Bevan, A. A. The Hymn of the Soul, Contained in the Syriac Acts of St Thomas, Cambridge, 1897.

Burkitt, F. C. The Hymn of Bardaisan, London, 1899.

Chabot, Littérature Syriacque, Boucard, 1934

Chwolson, Die Sabier und Sabismus, 2 Vols, St. Petersburg, 1856.

Cohen, A. le Talmud, Payot, Paris, 1950

Drower, E. S. The Mandeans of Iraq and Iran, Leiden Brill, 1962.

Duval, R. Anciennes, Littératures Chrésiennes, Paris, 1899.

Hori, K. Persian Buddhist Translators in China (Dastur Hoshang, Memorial Volume, Bombay, 1918)

Hoffmann, G. Aus Züge aus Syrischen Akten Persischer Märkyrer, Leipzig, 1880

Max Müller, F. Vedic Hymns, Part I, Sacred Books of the East, Vol, XXXII .

Oldenberg, H. Vedic Hymns, Part II, Sacred Book of the East, Vol, XLVI.

Norman, K. Gottwald, Haper and Brothers, A Light to the Nations. An Introduction to the Old Testament, Newyork, 1959

Labourt, J. Le Christianisme dans l'empire Perse, Paris, 1904

Thomas' E. J. The Life of Budha, London, 1931.

Welter, G. Histoire des Sectes Chrétiennes , Paris , 1950.

wright, W. A Short History of Syriac Literture, London, 1894.

Wright, W. The Chronicle of Joshua the Stylite Composed in Syriac, Cambridge, 1882.

۱۵- لغت نامه‌ها ودائرةالمعارفها وفهرست‌ها

Bartholomae, C. Altiranisches Woerterbuch, Berlin, 1961.

Encyclopédie, de l' Islam Tomes 1-IV, Leide, Paris, 1913-34.

Geiger and Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie 2 Vols, Strassburg, 1895-1901.

Hasting, J. Encyclopedia of Religion and Ethics, 13 Vols, Edimburgh, 1908-1926

Henning , W. B Bibliography of important studies on Old Iranian Subjects. Tehran, 1950

Justi , F. Iranisches Namenbuch. Marburg, 1895.

Kent, R. Old Persian, New Haven, 1953.

Kanga , K. E. Complete Dictionary of the Avesta Language, Bombay, 1900

Sabâ , M. Bibliographie Francais de l' Iran, Tehran, 1966.

Tolmān, H. C. Ancient Persian Lexicon and the Texts Newyork, 1904.

Tolman, H. Cuneiforom Supplement, Newyork, 1910

Willson , A. A Bibliography of Persia, Oxford, 1930.

فهرست عمومی اعلام

آثار و بقایای دهکده‌های پارتی ۵۳۵	آشما داتو ۲۰۲
آثار و هنر بودایی ۵۳۶	آبادانی (دکتر فرهاد) ۵۵۰، ۵۳۹
آثار نشر فارسی ۵۴۸	آباقا ۱۳۷
آنامیلوس ۴۷۲	آبان یشت ۳۵۳، ۲۵۲، ۱۰۷
آناناسیوس ۲۵۶	آبه فرانسوانو ۱۱۲، ۱۱۱
آثروان ۴۴۷، ۲۷	آبراهامیان ۵۴۷، ۵۱۶
آجین دوجین ۵۱۸	آبسالان ۵۵۱
آخور آوارکار ۵۴	آبکار ۳۵۲
آخور آماردبیر ۳۶	آبوابلیسکا ۴۲۹
آخور بند یا آخور سالار ۱۴	آبادانگ ۴۹
آدریاتیک ۳۵۱	آپامه ۲۰۶
آدم ۲۸۰، ۲۶۱، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۰	آپ بیان ۱۷
آدونای ۲۷۰	آپدانه ۱۰
آدونی ۲۸۳، ۲۸۲	آپه‌توشه ۴۴۷
آدیان ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۳۸، ۲۵۹، ۲۰۸، ۱۴۲	آپلودوتوس ۴۶۲
۳۵۰	آتارگاتیس ۱۰۰
آذرآبادگان آمارکار ۵۴	آتروخش ۱۳۲
آذربایجان ۱۷۷، ۱۳۵، ۱۱۳، ۵۶، ۵۴، ۳۰	آتش ۱۲۵
۳۵۲، ۳۴۶، ۳۴۳	آتش آذران ۱۳۲
آذربادماراسپند ۸۴	آتش آماردبیر ۳۶
آذربد ۱۸۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۶۶	آتشکده آذرگشسب ۵۳۹، ۱۷۷
آذربرزین مهر ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴	آتشکده سرخ کوتل ۵۳۶
آذربوزی ۲۳۵	آتشکده‌های پارس ۵۳۷
آذر حمزه ۱۷۷، ۱۳۵	آتشگاه ۱۳۸
آذر خورا ۱۳۵	آتش نیایش ۱۳۳
آذر خوش ۱۳۷	آتن ۴۳۴
آذرفروز کرد ۲۳۸	آتور آناهیت ۱۰۰
آذرفرنبخ ۲۳۵، ۱۸۲، ۱۳۵، ۱۳۴	آتیک ۴۰۵، ۳۶۴
آذرکیوان ۵۴۲	آثار الباقیه ۱۷۶، ۱۶۳، ۱۳۵
آذرگشنسب (آذرگشسب) ۱۳۴، ۱۱۴، ۱۰۱	آثار البلاد ۵۰۸، ۳۴۵
۵۳۹، ۵۳۱، ۱۳۵	آثار بازیافته زبان خوارزمی ۵۴۹
آذر مهر ۱۸۲	آثار باستانی کرمانشاه ۵۳۴
آذر نوش ۵۰۴	آثار دوره سلوکی ۵۳۴
آذریان ۳۹۹	آثار عجم ۵۳۵
آرال ۲۵۳	آثار عتیقه بودایی بامیان ۵۳۷

آرامازد ۱۸۶،۱۸۵	آسانتر ۱۳۳
آرام (احمد) ۵۴۴،۵۱۶	آسوا گهوسا ۳۲۵
آرامی ۱۴۳،۱۴۰،۹۷،۹۵،۶۱،۵۷،۵۲	آسروان ۳۰
۵۴۸،۵۲۳،۲۸۸ تا ۲۸۴،۲۵۴،۲۳۴،۲۲۶	آسورستان ۴۳۵،۵۲
آربری ۵۳۰	آسها ۳۵۱
آربل ۲۶۲	آسیا ۳۵۰،۳۴۲،۳۳۹،۳۳۸،۱۴۲،۱۳۱،۹۶
آرتاکسانا ۴۳۶-۴۲۹	آسیا در کشمکش یا اروپا ۵۲۶
آرتاکسیاس ۳۴۶-۳۴۴	آسریشتار ۱۵۵
آرتاواردس ۳۴۱-۳۴۰	آسیای صغیر ۱۲۸،۵۵،۱۴۷،۲۳۴،۳۳۷
آرتاوازد ۱۸۵	۵۱۹،۳۴۲
آرتاواسدس ۳۴۴-۳۴۳	آسیای مرکزی ۱۴۶،۱۴۵
آرتایانوس ۲۷۲،۲۷۱	آسیها ۴۹۴،۴۶۴،۲۰۴
آرتسو ۹۹	آشتی شات ۱۸۶
آرتمیس ۱۰۰	آشور ۳۷۸،۳۶۲،۱۹۱،۱۹۵،۱۹۰،۴
آرتمیدا ۱۰۰	۵۲۰،۴۴۹
آرخوزیا ۴۶۳،۴۵۸	آشوکا ۴۵۵،۳۴۰،۳۳۲،۳۲۶،۳۲۴،۳۲۱
آروا ۱۵۸	۴۶۰
آرداویراف نامه ۷۷	آفرودیت ۱۸۶،۹۳،۹۱،۹۰
آرکادیوس ۴۳۳،۴۳۱	آفلاد ۹۹
آریا ، ۴۴۵،۹۴،۸۹،۸۸	آقاق (آکاس آکاکیوس) ۲۴۶،۲۴۲
آریا آوارتا ۴۵۵	آکادمی ۲۲۹
آریا داسا ۳۴۲	آکاسیوس ۲۴۹،۲۳۶
آریاسانا ۳۴۲	آکاکیوس ۲۴۹،۲۴۵
آریامنس ۳۴۰	آگنی وچیا ۴۶۶
آریان ۴۵۳	آکاپیوس ۱۴۰
آریانانا ۵۳۹	آکاتوکل ۳۲۱
آریایی ۴۴۵،۱۰۸،۱۰۷،۱۰۵،۸۸،۸۷	آکاتوگلکس ۴۵۸
آریسته آس ۲۰۴	آگاثیاس ۴۳۵،۴۳۴،۱۷۱،۱۱۶
آزرمین دخت ۳۹۲	آگه کاروئی ۵۷
آزس ۴۶۳،۴۶۲	آلاساندا ۴۶۰
آژیدهاک ۱۰۷	آلانها ۳۵۲،۳۵۱
آساک ۱۳۵،۱۳۴	آلابیا ۲۷۴
آستغیک ۱۸۷،۱۸۶	آله ناد ۴۲۵
آستوایذات ۱۶۳	آلبانی ۴۳
آسمان ۱۲۷ تا ۱۲۵	آلبرت ۴۳۸
	آلبرماله ۵۱۹

آلبی ۱۴۷	آندره آس ۱۲۲، ۱۹
آلتهايم ۵۲۶، ۱۰۵، ۹۷، ۹۵، ۴۷	آندهرا ۴۶۵
آل عمران ۲۷۸	آن سیه ۴۹۰
آلمان ۳۸۸، ۱۳۹، ۲۰	آن-شی-کائو ۴۹۶
آسن ۱۱۵	آنطیوخوس ۲۰۳، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۰، ۱۰۰
آلی-یو-توسو ۳۴۲	آ۲۰۷، ۳۲۱، ۳۳۷، ۴۰۹، ۴۳۳، ۴۵۵
آماردبیر ۳۶	۴۵۸، ۴۵۷
آمل الشط یا چهارجوی کنونی ۴۳۵	آنکارا ۱۷
آم-مین مارسلین ۳۶۵، ۶۸، ۶۶، ۴۵، ۲۰، ۱۸	آنکاریه ۵۷
۵۲۶	آنی ۱۸۷
آمورائیم ۲۰۶	آواسا پیان ۵۱۹
آمورتا اسپننه ۱۰۷	آهورامزدا ۲-۱
آموزش و پرورش در ایران ۵۳۱	آیتی (محمد ابراهیم) ۵۰۶
آمینوس مارسلینوس ۴۹۹، ۴۶۳، ۴۳۶، ۳۲۲	آیه دنا ۹۶
آمی تراگاتا ۳۲۱	آیتی (ابراهیم) ۵۰۸
آنا تول ۴۳۳، ۲۳۶	آیزان ۴۹
آناستاز ۱۷۰، ۱۶۹	آینه اسکندری ۵۱۸
آناستازیس ۲۶۰	آینه آیین مزدیسنی ۵۴۰
آناطولی ۳۶۴	آییریا من ۲۹۲
آناهیتا ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳	آیین یان وئجه ۴۴۵
۵۳۹، ۵۱۶، ۵۱۴، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۳۳	آیین بد ۶۳، ۱۴
۵۵۴، ۵۴۷	آیین بوگومیل ۵۴۲
آنتا کسیداس ۴۲۶	آیین زرتشت ۵۴۰، ۷۳
آنتوان (آنتونیوس) ۳۴۴، ۳۴۲، ۱۳۶، ۱۳۴	آیین سدره پوشی زرتشتیان ۵۳۹
۴۹۴، ۴۲۸	آیین شاهنشاهی ایران ۵۲۳
آنتی پاترا ۲۰۶	آیین مزدایی ۱۰۴
آنتی گونوس ۲۰۸ تا ۲۰۶	آیین میترا ۵۴۳
آنتی ماخوس ۴۵۸	آیین نامه های پهلوی ۵۴۹
آنیال کیداس یا آنیال سیداس ۴۵۸	آیین وهوش ۱۷۸
آنیو کوس ۵۲۶	

الف

اولی ۳۶۴	ابراهیم ادهم ۳۲۷
ابدا گاس ۴۶۴	ابراهیم دهگان ۵۱۹
ابراهیم ۳۴۸، ۳۴۷	ابراهام ۲۴۶، ۲۴۲
	ابرت ۱۳۳

- ابروميا ۱۴۰
 ابرشهر ۱۳۷، ۲۱
 ابكار الافكار ۱۷۷
 ابله (بصره امروز) ۴۹۸، ۲۶۳
 ابن الاثير ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۳۳۸، ۵۰۲
 ابن الاعدى الحرزى ۱۶۲
 ابن الجوزى ۵۰۲
 ابن الراهب ۵۰۲
 ابن اسفنديار ۵۰۹
 ابن الطقطقى ۵۱۳
 ابن الوردى ۵۰۷
 ابن القفطى ۵۰۳، ۲۸۵
 ابن البلخى ۱۷۷
 ابن المقفع ۱۷۸، ۷۸، ۴۷۹، ۵۰۳
 ابن الفقيه ۱۷۷، ۳۳۳، ۵۰۷
 ابن بابويه ۳۴۶
 ابن بلخى فارسنامه ۵۰۹
 ابن بطريق ۵۰۲
 ابن بطوطه ۵۰۶
 ابن خرداذبه ۵۰۶، ۵۰۵
 ابن خلدون ۴۶، ۳۸۹، ۵۰۲
 ابن حوقل ۵۰۶، ۲۵
 ابن سيابيه ۱۶۲
 ابن طالوت ۱۶۲
 ابن عبدالحق ۵۰۶
 ابن عبرى ۱۹۴، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۵۰۲
 ۵۲۴، ۵۰۳
 ابن فضلان ۵۰۷
 ابن مسكويه ۱۶۳، ۳۷۶، ۵۰۳، ۱۱۰
 ابن نديم ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۶
 ۱۷۸، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۴
 ۵۰۳، ۳۵۰
 ابن واضح الاخبارى ۵۰۶
 ابو الفضل بيهقى ۳۴۴
 ابو الفضل طباطبائى ۵۰۷
 ابو الكلام آزاد ۵۲۴
 ابو الفداء ۵۰۷، ۵۰۴
 ابو الفرج الاصبهاني ۵۰۴
 ابو الفرج اصفهاني ۱۷۱
 ابو العباس الناشى ۱۶۲
 ابو القاسم باينده ۵۰۶
 ابو القاسم سحاب ۵۵۵
 ابو المعالى ۵۰۹
 ابو الحسن دمشقى ۱۶۱
 ابو تراب خواججه نوربان (نظم الدوله) ۵۱۷
 ابو حفص عمر بن ازرق كرماني ۳۳۷
 ابو حيان توحيدى ۵۰۳
 ابو حنيفه دينورى ۱۶۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۵۰۳
 ابو خالد ۳۳۷، ۳۳۸
 ابو دلف ۵۰۷
 ابوريحان بيرونى ۵، ۷۸، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۸
 ۱۷۲، ۱۷۶، ۳۴۵، ۵۰۳، ۵۰۹
 ابوزيد بلخى ۵۰۴
 ابوسعيد نشوان الحميرى ۳۵۰
 ابوسعيد ابوالخير ۳۴۸
 ابوسعيد رها ۱۶۱
 ابوشاكر ۱۶۲
 ابوصادا ۲۷۹
 ابو على سعيد ۱۶۱
 ابو عيسى الوراق ۱۶۲
 ابومنصور عبد الملك اسماعيل ثعالبي نيشابورى
 ۵۰۴
 ابونصر (احمد بن نصر قبادى) ۵۱۳
 ابو هلال ديجورى ۱۶۱
 ابويوسف الشيخ القطيفى النصراني ۲۸۵، ۲۸۷
 ابويحيى رئيس ۱۶۱
 اپاختر ۲۱
 اپارخ ۱۸، ۱۷
 اپيفانيوس ۲۸۸
 اپولوگوس ۴۷۲، ۴۸۲

اخونوخ ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۸۰	اپولو کالیپس ۲۲۵
ادا ۱۵۰، ۱۴۱	اپیس کویوس ۱۵۷
اداره کل آمار و ثبت احوال ۵۵۶	اتابکی محمد صادق ۵۲۶
اداره موزه ها و فرهنگ عامه ۵۳۲	اتو کیوس ۱۷۳
ادبیات ایران باستان ۵۴۸	اجانثا ۴۸۱
ادبیات مزدیسنا ۵۳۹	اجماع (نیکان) ۶۵
ادرق ۲۳۲	اجی بی و پسران ۱۹۴
ادس (اورفا) ۳۵۲، ۳۴۰	اچدست ۳۹۶
ادسا ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۵	احسان نوری ۵۱۴
۳۴۳	احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم ۵۰۸، ۱۳۵
ادوارد براوان ۵۰۶	احشوروش (خشیارشا) ۱۹۶
ادیان شرق و فکر غرب ۵۳۸	احمد السعید سلیمان ۵۲۸
ادیان ایرانی در جاهلیت ۵۳۸	احمد زکی پاشا ۵۳۲
ادیان و مکتهای فلسفی هند ۵۴۴	احمد آرام ۵۴۳، ۵۱۳
ادی شیر الکلدانی الشوری ۵۴۳، ۵۱۹	احمد افشار شیرازی ۵۴۲
ارباب ۵۰۹	احمدای تیرانی ۱۷۸
اریاز ۳۳۷	احمد بهمنش (دکتر) ۵۲۴، ۵۱۷
اربل ۲۳۱	احمد برشاك ۵۴۳
ارتا بانوس ۴۶۴	احمد صالح ۵۲۰
ارتاشاسترا ۴۵۴	احمد علی کهزاد ۵۳۷
ارتبه ۴۸	احمد فردید ۵۵۳
ارتبیدس ۲۵	احمد فهمی ۵۰۵
ارتیشتاران سالار ۳۲	احمد یعقوبی ۳۴۴
ارتدوکس ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۵	احمدی پور ۵۲۸
ارتنك ۱۴۹	احنف الرجل ۱۴۱
ارث المجوس ۸۰، ۷۸	احنف بن قیس تمیمی ۳۳۷
ارد ۲۰۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۴۶۴	احوال شخصیه زردشتیان ایران ۵۴۰
اردای ویرا فنامه ۵۵۱، ۵۵۲، ۳۹۶	احود ۲۵۵، ۲۵۶
ارداشاد ۱۸۷	اخبار الرسل والملكوك ۵۰۵
ارداشاك ۲۰۶، ۱۳	اخبار فطاركة كرسى المشرق من كتاب المجدل ۵۰۵
اردشیر ۱۲، ۲۴، ۳۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸	اخترها ران سردار (رئیس منجمان) ۱۳
۱۴۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۴، ۳۵۹، ۳۶۹	اختر شناسان ۳۶۹
۳۸۹، ۳۷۳	الخاصائی ۲۸۸
اردشیر پسر شیرویه ۳۹۲	اخلاق ایرانیان باستان ۵۳۱

ارومیه، ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۴۳	اردشیر خوره - ۱۸۲
اریا، ۲۲	اردشیر دوم - ۴-۶۲-۷۷-۱۰۸-۲۳۰-۳۵۹
اریخا، ۱۸۹، ۲۰۶	اردشیر منشیاهی ۵۵۰
اری تره ۴۷۳	اردن ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۰
ازاتان (آزادان)، ۳۳	اردوان، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷
ازدواج بامجارم، ۷۷	۳۴۸، ۳۷۳
ازدواج استقراضی، ۷۶	اردوان پنجم، ۳۷۳
ازدواج عاریتی، ۷۶	اردوان سوم، ۲۰۸، ۳۴۹، ۵۲۶
ازدواج نامشروع ۷۴	اردو خرو، ۴۶۸
ازیلزس، ۴۶۲	اردهنگ، ۱۴۹
ازیمنت، ۴۲۵	اردی بهشت ۳۵۳
ازونیک، ۱۲۳	ارزون، ۲۳۸، ۲۵۰
اسارحیدون، ۱۹۵	ارژنگ ۱۴۹
اساطیر الاولین ۵۲۰	اس، ۳۴۴
اساطیر ایرانی ۵۱۷	ارسطو، ۱۱۹، ۲۵۳، ۲۵۴
اساطیر و داستانهای ملی ۵۱۶	ارشتات، ۳۵۲
اسباط، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵	ارشک، ۱۳۵، ۱۴۹، ۳۲۷، ۳۴۷
اسپارت، ۴۲۵	ارشک سوم، ۶۸
اسپارسی، ۴۸۸	ارض النهرین ۵۱۴
اسپازیا، ۱۳۳	ارض موعود ۱۸۹
اسپالاگاداما، ۴۶۳	ارکو، ۴۶۸
اسپالاهوزا، ۴۶۳	ارگبد، ۳، ۱۷، ۲۳۲
اسپالی ریزا، ۴۶۳	ارمیا، ۱۹۱، ۱۹۳
اسپالی ویزس، ۴۶۳	ارمنیان ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۹
اسپانیا، ۱۴۴	ارمنان شاه، ۲۰
اسپیدیاد، ۲۴	ارمنستان، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۴، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۱۴۷
اسپنته مینو، ۱۲۱	۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷،
اسپندارمذ ۳۹۸	۳۵۰، ۳۵۲
اسپند، ۲۳۶	ارمنی ها، ۷، ۵۰، ۵۴، ۳۴۶
اسپندیاد ۲۴	ارنست رنان، ۱۲۹
اسپنیوس، ۲۴۰	اروپا، ۱۲۹، ۱۴۸، ۲۸۵، ۳۴۶
اسپنیشته، ۱۱۷	اروپایی، ۴۴۷، ۴۴۸
اسپهید، ۱۷۵	اروتا گنس، ۴۶۴
اسپهیت پهلوی، ۲۸	اروجا، ۲۷۰
اسپیدجامکیه، ۱۷۹	اروساگس ۱۵

استاتما، ۱۸	۵۲۶
استاتیرا ۴۰۸	اشکندرا گوپتا ، ۴۷۱
استاد ۸۲	اسکولا کس ، ۴۵۰
استائوئن ، ۱۳۵	اسکولیون ، ۲۸۲
استخرپارس ، ۹۰ ، ۱۰۰ ، ۱۱۳ ، ۱۳۳ ، ۱۶۳ ،	اسکیلاس ، ۴۰۴
۳۸۹ ، ۳۶۸	اسکیمو ، ۳۴۹
استر ، ۱۹۶	اسلام ، ۷۸ ، ۱۱۲ ، ۱۲۱ ، ۱۴۳ ، ۱۶۲ ، ۱۸۳ ،
استراتو اول ، ۴۵۹	۲۶۶ ، ۲۸۲ ، ۲۸۷ ، ۳۳۷ ، ۳۴۵ ، ۳۴۷ ،
استرابون ، ۳۶۲ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۸۲ ، ۹۲ ، ۹۳ ،	۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۴۹۸ ،
۴۵۰ ، ۳۸۱ ، ۱۲۵	اسلامی ، ۱۴۶
استرانگ ، ۱۷ ، ۱۸	اسماعیل بیک گرجی ، ۱۷۸
استراین ۴۸	اسواران ، ۳۳ ، ۴۴ ، ۳۶۸ ، ۳۷۰
استریگوفسکی ، ۴۳۸	اسوباران ، ۸۵
استریه فشیانت ، ۲۷	اسور ، ۸۷
استریوشان ، ۲۶۰	اسواران سالار ، ۱۲
استوپا ، ۳۳۱ ، ۳۳۶	اسورها ، ۸۸
استویذات ، ۱۷۶ ، ۱۷۷	اسیلاکس کاریانی ، ۴۲۶
استودیها ، ۳۵۰	اشاوهمیشنا ، ۳۵۳
استودان گئوماتای ۳۸۰	اشتاین ، ۲۷۱ ، ۲۷۰
استودیداتو ، ۸۹	اشتیل ، ۹۵
استیلیس ، ۱۶۶	اشدیشاد ، ۱۸۷
اسحق ، ۱۸۸ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲	اشعیاء ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵
اسحق بن خلف ، ۴۶۳	اشقلون ، ۱۵۵
اسحق انطاکی ، ۲۳۴	اشکانی ، ۶۰۵ ، ۷۰۶ ، ۸۴ ، ۹۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۲
اسدی طوسی ، ۵۰۹	اشکانیان ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۸ ، ۶۳ ،
اسرائیل ۱۴۹ ، ۱۵۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴	۲۰۵ ، ۲۰۳ ، ۳۲۳ ، ۳۳۷ ، ۳۴۸ ، ۳۵۲ ، ۵۲۶
۲۰۴ ، ۱۹۵	اشک اول ، ۳۸۶ ، ۳۸۷
اسفارتورات ، ۱۹۸ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴	اشک بیست و یکم ، ۳۴۹
اسفندارمذ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴	اشک بیست و دوم ، ۳۴۹
اسقف موزاک ، ۴۳۸	اشک بیست و چهارم (خسرو) ، ۳۵۲
اسکافندیاوی ، ۳۴۹	اشک بیست و سوم ، ۲۰۸ ، ۲۵۲
اسکائی ویوئهیچی ، ۴۹۵	اشک پانزدهم ، ۳۴۵
اسکندر ، ۴ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۹۲ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۵ ، ۱۱۰	اشک چهاردهم ، ۳۴۳
۱۳۲ ، ۱۹۱ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۸۶ ، ۳۳۲ ، ۳۴۰ ،	اشک دوازدهم ، ۳۳۹
۴۰۸ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۲۶ ، ۴۵۲ ، ۴۵۶ ، ۵۲۵ ،	اشک دهم سنتروک ، ۳۳۸

افس ۵۵	اشك سیزدهم، ۳۳۹
افسری (کیخسرو اسفندیار) ۵۳۹	اشك ششم مهرداد اول، ۳۳۸
افسوس ۱۴۱، ۲۴۰	اشك شازدهم (اردشوم) ۳۴۶
افشار ۱۳۵	اشك نهم ۴۲۷
افغانستان ۱۰۵، ۱۹۵، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۸	اشك هفدهم (ونن) ۳۴۶
۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۴۹۷، ۵۵۳، ۵۵۵	اشك هیجدهم (اردوان سوم) ۳۴۶
افکار دانشمندان ایران ۵۵۳	اشك یازدهم (فرهاد سوم) ۳۳۸
افضل الدین محمد (صدرترکه) ۵۰۵	اشم وهو ۳۵۳
افلاطون ۱۷۱، ۹۷	اشمه دایی ۲۰۲
اقنومه‌ها ۲۰۱	اشمیت (رایش) ۳۸۴، ۵۳۴
اقانیم ثلاثه ۹۱	اشو ۳۵۲
اقبال آشتیانی ۵۱۱، ۵۰۹	اصطخر ۱۸۲
اقبال (عباس) ۵۱۳، ۵۰۳	اصطخری ۵۰۷
اقلیم پارس ۵۳۶، ۵۱۶	اصفهان ۲۵، ۵۶، ۱۳۸، ۱۷۸، ۲۳۲، ۲۳۷
اقور ۲۸۶	۵۱۵، ۵۴۵
اقوام قدیم مصری ۸۷	اطریش ۳۴۷
اکبر دانا سرشت (صیرفی) ۵۰۳	اطلاعات درباره چند ظرف مکشوفه ۵۱۸
اکتاویوس ۳۴۴، ۳۴۵	اطلاعات جغرافیایی راجع به ایران قدیم
اکران ۱۱۹	۵۱۴
اکرانه ۱۲۱	اعتضاد السلطنه (علیقلی میرزا) ۵۳۸
اکسوس ۱۲۹، ۳۴۰	اعتماد السلطنه (محمد حسن خان مقدم) ۵۱۴
اکفوریون ۵۰	۵۲۲، ۵۲۶، ۵۵۶
اکوتیاس ۱۰۰	اعلاق النفیسه ۵۰۶
اکونوم ۱۸	اعلام (تاریخ) ایران باستان ۵۲۲، ۵۵۴
اگرس ۴۲۵	اعلام جغرافیای ایران ۵۵۶
اگوستوس ۴۱۲	اعمال شهیدان ۶۵
اگوست ۳۴۵	اغانی ابوالفرج ۵۰۴
اگه زیلاوس ۴۲۵	اغناطیوس الصیصی ۵۴۳
اگی بی ۴۰۵	افرائیم ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴
الآثار الباقیه عن القرون الخالیه ۵۰۳	افروعات ۲۴۷
الآمدی ۱۷۷	اقرم ۱۴۹
الاعظمی البغدادی (علی ظریف) ۵۱۹، ۵۲۲	اقرهاط ۲۲۵
الآغانی ۱۷۱	افریقا ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۶۱
الانبیاء ۲۷۸	افرین ۲۰۷
الانعام ۲۷۸	

انا بازيس ۳۹۶
 انا تور ۱۸۵
 انا هيئا ۵۴۶، ۵۴۲، ۵۳۱، ۵۲۷، ۵۲۴، ۹۰
 انا هيد ۱۸۸
 انبارك بذ ۲۸، ۳۳
 انتشارات دايره جغرافياي ستار ارتش ۵۵۵
 انتقال علوم يوناني بعالم اسلامي ۵۲۹، ۵۲۸
 انجمن آثار ملي ۵۱۶، ۵۱۵
 انجمن آراي ناصري ۱۷۸
 انجمن پادشاهي آسيائي ۵۰۶
 انجمن فرهنگ ايران باستان ۵۴۳، ۵۳۷، ۵۳۲، ۵۴۹
 انجيل ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۶۵، ۲۳۲، ۱۴۷
 انجيل برنابا ۵۴۳
 انجيل لوقا ۲۶۹
 انجيل يوحنا ۲۷۲
 اندرز آذربايجان ۵۵۱
 اندرز پارس ۳۳
 اندرز اوشنر داناك ۵۵۱
 اندرز ۱۸۱، ۱۷۹
 اندرز پيشينيان ۵۵۱
 اندرز بد ۲۳۸
 اندرز خسرو قبادان ۵۵۲، ۵۵۱
 اندرز خسرو كواتان ۵۵۱
 اندرز دانايان به مزديسان ۵۵۱
 اندرز رس ۱۸۰، ۱۷۹
 اندرز زغر ۱۸۰
 اندرز گر ۱۸۲، ۱۸۰
 اندرز نامه پهلوي ۵۵۰
 اندرز نامه فوريود كيشان ۵۵۰
 انديمان كان سردار (سالار) ۱۴
 انديمشك ۶۸
 انستاس'ماري الكرملي ۵۱۴
 انستاسيوس ۲۴۰
 انشوي ۲۷۹

الامپراطورية البيزنطيه ۵۲۹، ۵۲۷
 الاخبار الطوال ۵۰۳
 البرز ۵۸
 الحضر ۴۳۰
 الدنبرگ (هرمان) ۵۴۴
 الدر (جان) ۵۱۹
 العلمی (دکتر احمد صالح) ۵۲۰
 الفاتنين ۴۰۶، ۲۰۰
 اصول الانساب عرب والعجم ۵۰۵
 الکساندرپولي هيستور ۳۲۲
 الکساندر سوروس ۴۳۰
 الکسيا ۲۸۸
 الگور (سيريل) ۵۵۲
 المبياد ۴۰۶
 النوپوليس ۲۸۶
 الواح بابل ۵۲۰
 الواح سومري ۵۲۰
 اليزه ۱۱۶
 الشيع ۲۷۴، ۲۴۹
 الاصابات ۲۷۴، ۲۷۳
 امام (سيد علي محمد امام اهوازي) ۵۱۴
 امام زين العابدين ۳۴۶
 امبارتواسکراتو ۵۳۴
 امپراطوري روم شرقي ۵۲۹
 ام خالد ۳۳۷
 امرتات ۳۵۴
 امشاسپندان ۳۵۳، ۲۰۱، ۱۰۸
 امشاسپند دين ۱۵۶
 ام قاسم ۳۳۸
 اموري ۱۸۹
 اموي ۱۶۲
 اميري ۵۳۳، ۵۲۵، ۵۱۶
 امير علمشير نوائي ۵۹۰
 امير معزي ۳۵۱
 امين (احمد) ۵۳۰

اورشليم ۱۶۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸
 ۲۶۰، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۹
 اورميه ۲۵۱
 اورها ۲۶۵، ۳۵۲
 اوريدك ۳۷۷
 اورنك (سرگرد) ۵۴۶
 اوربان اونس ۵۱۴
 اوزبري ۴۹
 اوزيموس ۱۱۹
 اوستا ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۶۵، ۷۸، ۸۳، ۸۴
 ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴
 ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
 ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۵۰
 ۱۷۶، ۱۸۱، ۳۲۲، ۳۵۲، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹
 ۵۳۹
 اوستا نامه مينوي آئين زردشت ۵۴۰
 اوستيا كه ۳۴۹
 اوكتاويوس ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۴۲۸
 اوفيتس ۲۶۵
 اولاوس ۳۶۴
 اونياس ۲۰۳
 اومانه ۴۷۳
 اومستد ۵۲۴
 اوموفور ۱۵۳
 اوهرمز ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۸۵
 اوينورها ۱۴۶
 اهل الذمه في الاسلام ۵۳۸
 اهميت اسب و تربيت آن ۵۳۲
 اعواز ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۶، ۱۷۹، ۲۸۰
 اهورمزدا ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۵
 ۱۲۷، ۱۸۵، ۱۸۷، ۳۵۳، ۳۹۸، ۴۴۸
 اهريمن ۸۹، ۹۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۸۵، ۳۵۲

انشهريك ۴۱۶
 انصاري (صادق) ۵۳۳، ۵۲۷
 انطاكيه ۴۱، ۱۴۴، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۲۹، ۲۳۹
 ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۹
 ان فاجين ۳۸۲، ۴۹۸
 ان فاهين ۳۲۸، ۳۳۲
 انكتيل دوپرن ۵۴۱
 انكلساريا ۴۸۳
 انگره مينو ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۱
 انگلستان ۱۲۹، ۱۳۹
 انكلوك تيستا ۴۳۷
 انگليون ۱۴۹
 انوري (حسن) ۵۳۹
 انوش اثرا ۲۸۱، ۲۸۲
 انوشكزاد ۲۵۲
 انوشبرد (دژر اموشي) ۶۸
 انوشيروان ۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۵۱، ۵۲
 ۵۳، ۷۷، ۸۵، ۱۳۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۰
 ۱۸۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۳۷۲
 ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۹۱، ۴۷۹
 ان هوان ۳۲۷، ۴۹۶
 ايندوشكار ۵۲۸
 اوانار ۲۸۲
 اوآدو ۴۶۸
 اوپاقوريا ۲۵۹
 اوپا نيشاد ۵۴۳
 اوتو-لائو (آزس) ۴۹۲
 اوتو كيوس ۱۷۲
 اودى ۴۶۴
 اورال - آلتايي ۳۴۹
 اور ۱۸۸، ۴۴۹
 اوزار يشته ۱۱۷
 اوزبازوس ۴۲۷
 اورته ۴۴۵
 اوردوت ملكا ۲۸۲

ایران کوده ۵۵۴،۵۵۰،۵۴۶،۵۱۷،	ایازن ۱۰۱،
ایران نامه ۵۵۳،۵۴۹،۵۴۵،۵۲۷،۵۲۵،	ایاسا ۶۳
ایران وایرانیا ۵۲۹	ایبرها (گرچیها) ۳۵۲،۳۴۷
ایران وامپراطوری روم شرقی ۵۲۸	ای ترا پائی تی (هیربد) ۸۴،
ایرانیا ۵۳۰،۳۵۲،۳۲۷،	ایتالیا ۱۴۷،
ایرج افشار ۵۵۶،۵۵۵،۵۰۷	ای تسینگ ۳۳۴،
ایرج قریب ۵۲۶،	ای چینگ ۴۹۸
ایزاموس ۴۶۰،	ایران ۲۷،۲۵،۲۴،۲۳،۲۲،۲۱،۱۹،۲۰،۱،
ایزت ۳۵۰،۳۴۹	۹۵،۹۴،۹۲،۹۰،۸۹،۸۸،۸۷،۳۲،۳۰،۲۹
ایسپاساگان ۱۵۷،	، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۲۸، ۱۱۴، ۱۱۳، ۹۶
ایسپسک ۱۵۷،	، ۲۲۸، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۷۱
ایسوس ۳۳۷،	، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۹
ایسیدور خاراکی ۵۸	، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۹
ایسیدورس ۴۳۴	، ۲۶۱، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹
ایشتار ۹۱	، ۲۸۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲
ایشکا ۴۶۶	، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۰، ۳۲۴، ۳۲۱
ایشکان ۶۸	، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹
ایشکت ۱۰۷	۵۴۴، ۴۹۹، ۴۹۷، ۴۹۷، ۳۵۰
ایشوع یهب ۲۴۰	ایران از آغاز تا اسلام ۵۳۲، ۵۲۳،
ایغوری، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶،	ایران از نظر خاور شناسان ۵۵۴، ۵۳۲،
ایقون ۱۴۹	ایران آمارکار ۵۴
ایلاق ۱۷۹	ایران باستان ۵۲۲، ۵۱۹، ۷۲، ۷۱
ایلکو ۴۰۰	ایران بین العاضی والعاضر ۵۲۴
ایلیاس ۲۷۴	ایران دبیر بد، ۶۵
ایلییری ۳۵۱	ایران در زمان ساسانیان ۵۲۷، ۵۰۳
ایلیاه ۲۷۴، ۲۷۷	ایران در گذشته و حال ۵۳۳،
ایلول ۱۳۸	ایران در تاریخ اسلام ۵۳۳
ایمانی (منوچهر) ۵۳۹	ایران در دوره ماقبل تاریخ ۵۱۹
ایونی ۴۲۴	ایران در عهد باستان ۵۲۴،
اینایوس ۱۴۴	ایران فی عهد الساسانین ۵۲۷،
اینرا ۸۸، ۸۹، ۱۲۴، ۴۲۶، ۴۴۹،	ایران شاه ۵۲۸، ۴۸۷
ایندوس ۴۵۱،	ایران شهر؛ ۵۵۴، ۵۴۶، ۵۲۳، ۵۲۲، ۵۱۹،
ایندوشیکهر ۴۴۷	۵۵۳، ۵۳۸، ۵۳۴، ۵۳۱
این مو، فو ۴۹۲	ایران شهر (کاظم زاده) ۵۳۰،

ایوتی دمیا ۴۵۷
ایوب ۲۵۳
ایوتیدموس ۴۵۹، ۴۵۷
اگوستائوس ۲۲۹
اگوستا کراتیداس ۴۶۶، ۴۵۸، ۴۵۷

اگوستا ۵۵۱
اگوستا ۲۶۶
ایمی بها ۲۲۴
اگوستا ۸۹

ب

بابای ۲۴۹
بابل ۱۶۱، ۱۴۴، ۱۲۵، ۹۲، ۹۱، ۸۷، ۲۲، ۱۷
بابلی ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۶ تا ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۹۱
بابلی ۳۵۳، ۳۴۸، ۳۳۹، ۲۷۱، ۲۶۸، ۲۵۹، ۲۰۶
بابلی ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۴۰، ۵۶، ۵۱
بابک ۲۷۰
بابک ۴۷۴
بابی ۲۶۰
بابهرمز ۴۵۳
بابو ۲۲۹
بابواسحاق (رفائیل) ۵۵۳، ۵۴۳، ۵۳۰
بابوائی ۲۴۴ تا ۲۴۲
باجرمی ۲۲۸
باختر ۳۹
بارشیا ۱۸۷
بارتولد ۵۲۷، ۵۱۴، ۳۳۷
بارتولمه ۵۳۰، ۱۰۷، ۱۰۴، ۷۸، ۷۶، ۷۲، ۶۵
باروخ ۱۹۱
بازانس ۱۸۲، ۱۸۰
بازگشت ده هزار یونانی ۵۲۵
بازی لیدس ۲۶۵
بازی لئوس بازی لئون ۴۷۰، ۷
بازیش ۵۰
باستان شناسی ایران باستان ۵۳۷، ۵۳۴
باستانی پارسی ۵۵۴، ۵۲۴، ۵۲۲
باستیل ۲۳۴، ۶۸
باکتریا ۴۵۷
بالکن ۱۲۸
باکارائیک ۱۸۷

بالون ۱۷۵
بام دنیا ۴۴۵
بامیان ۲۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۱، ۳۳۰
بامیکان ۳۴۱
بانگین ۳۴۱
بایزید بسطامی ۳۴۸
بئشه ۳۹۹
بت ۱۴۲
بتنه ۴۹۹
بحار الانوار ۳۲۶
بحث در باره نقش یکی از پارچه های مکشوف در
ری ۵۳۰
بحراحر ۴۹۹، ۴۵۵، ۴۲۳، ۴۰۹
بحرخزر ۴۱۲، ۵۸، ۵۷
بخارا ۳۳۸، ۳۳۳
بخت افزین ۱۸۲
بخت آور (کمال الدین) ۵۳۸
بخت النصر ۴۰۵، ۱۹۱
بخشی از فرهنگ اوستا ۵۳۹
بدخش ۲۰، ۱۸
بدحشان ۴۰۳، ۳۴۰
بدرالدین کتایی ۵۴۴
البدع والتاریخ ۵۰
بدوی (عبدالرحمن) ۵۱۶، ۵۰۳
بدیع (امیر مهدی) ۵۳۰
براکتی ۳۲۱
براگوانا ۲۲۱
براون (لارنس) ۵۳۹
براون (ادوارد) ۵۴۷، ۵۰۶

بریتانیا ۲۸۵،۲۵۴	براهمی و خروشتی ۴۵۶
بزایده ۲۲۸	براهوئی ۴۴۴
بزرگ علوی ۵۱۸	برتوس ۲۰۶
بزرگفرمذار ۲۳۹،۵۴،۱۹	برج عبدالله ۳۳۸
بزرگمهر ۴۷۷،۱۷۷،۳۵،۳۴	بردیمان ۲۶۵،۳۰۲
بزرگ نادرزاد ۵۴۳	بردیای دروغی ۲۷،۳
بزم آورد ۱۲	بررسیهای تاریخی ۵۴۶
بزمهر ۱۶۱	برزخ ۱۱۸
بستگر ۱۸۰	برزسوه ۱۱۷
بشار بن یزد ۱۶۲	بزرگر (اردشیر) ۵۲۶
بشتاسب ۳۳۷	برزویه ۵۰۳،۳۵
بشقاب نقره منحصر بفرد ساسانی ۵۳۴	برزینمهر ۱۲۷
بصره ۲۸۰،۲۶۲	برسوس ۹۱
بصیری (حسین) ۵۳۴	برسمدان ۱۳۳
بطالسه ۸۷	برسموس ۱۵۷،۶۶
بطای ۲۳۷	برسمه ۱۳۲
بطلمیوس ۲۰۲ تا، ۵۰۷، ۴۰۸، ۲۰۴	برصوما ۲۵۵، ۲۴۹، ۲۴۶، ۲۴۲
بعل ۱۹۰، ۹۹	برکشلی (دکتر مهندس) ۵۳۴
بقدیسیا نیک ۵۸	برلام ویواسف ۳۴۶
بغازکوی ۸۸، ۸۷	برلن ۵۳۱، ۳۸۸، ۲۷۲
بغ ۹۰	برمک ۳۳۷، ۳۳۶
بغان ۹۱	برمکیان ۵۴۵، ۱۶۲
بغداد ۵۴۳، ۵۲۰، ۵۱۵، ۵۱۴، ۱۸۴، ۳۱	برنابا ۳۷۷
۵۴۴	برنارد ۳۷۶
بغنسک ۷۷	بربعشمین ۲۲۸
البکری ۵۰۷	برنگ ۳۴۹
بگرام ۵۳۶، ۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۱	برنهاردان ۵۱۲
البلاذری ۵۰۴، ۲۵	بروشچفسکی ۵۱۲
بلاس (ولاش) ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹، ۱۷۰، ۱۶۹	برهان قاطع ۵۵۴، ۵۱۲، ۳۴۴، ۱۷۸
۳۷۷	برهن ۳۳۹
بلاش اول ۴۱۷، ۳۵۲، ۱۰۰	برهمنی ۳۴۱
بلاش پسر فروز ۳۹۱	برهمنه ۴۴۸، ۳۹۴، ۳۳۰
بلاش سموم ۴۲۹	

بودیستوا ۳۲۵
 بودها پاسا ۳۲۹
 بودهی دارما ۳۲۹
 بوداسف (یوداسف) ۳۴۶، ۳۲۴
 بوذه (بوده) ۳۲۴
 بورتها ۳۴۹
 بور بوری ۲۴۸، ۲۴۷
 بورژین متر (برزین مهر) ۱۳۷
 بوخت ۳۵۳
 بوسه ۲۰۱
 بوگدانویچ ۵۴۲
 بوگومیل ۱۴۸، ۱۴۷
 بوندس ۱۶۶، ۱۶۵
 بوندک ۱۶۵
 بویت ۲۷۰
 به شاپور ۱۸۲، ۵۶
 به آس (دایاس) بایاس ۴۴۷
 به دینان ۱۳۳
 بهار (ملك الشعراء) ۵۴۷، ۵۴۲، ۵۱۲
 بهارات بزرگه ۴۴۵
 بهارته ۴۴۵
 بهاروت ۴۸۷
 بهیهان ۵۶
 بهرام ۱۴۲، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴
 ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۷۴، ۱۷۷، ۱۴۴، ۱۴۳
 بهرام پژدو ۵۱۰
 بهرام (مارس) ۱۸۶
 بهرام چوبین ۱۳۶، ۳۳
 بهرام دوم ۳۹۰
 بهرام سوم ۳۹
 بهرام فرهاد ۵۳۹
 بهرام گور ۳۷۳، ۳۷۰، ۳۶۹، ۲، ۳۶، ۲۰، ۹
 ۴۳۳، ۳۸۹، ۳۷۵

بلخ ۳۳۷، ۳۳۷ تا ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۴، ۳۲۱
 ۱۴۵، ۳۴۱، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۱، ۳۴۰
 بلخ بامیک ۳۴۱
 البلدان ۳۴۴، ۳۳۲
 بلسارا ۷۸
 بلعمی ۵۰۹، ۴۵
 بلغارستان ۱۴۸، ۱۴۷
 بلوهر ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۴۵
 بلیال (شیطان) ۳۰۲
 بمبئی ۵۴۶، ۵۴۲ تا ۵۴۰، ۵۲۹، ۵۲۶
 بما ۱۵۸
 بتدک ۴۱۶
 بندهش ۳۴۱، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴
 پندوسارا ۴۵۵
 پندوی ۱۸۲
 بنی احمد ۵۲۲
 بنی اسرائیل ۵۴۴، ۲۸۲، ۲۷۵، ۲۷۴، ۱۹۹
 بنی لخم ۲۵۴
 بنیاد و بنو جامعه شناسی ۵۳۸
 بنیاد شاهنشاهی ایران ۵۲۸
 بنیاد فرهنگ ایران ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۴۹
 بنیامین ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۹۰
 بوئیدی ۳۲۴
 بوئیتی ۳۲۳
 بودا ۳۳۰، ۳۲۶ تا ۳۲۱، ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۱۴
 ۳۴۸ تا ۳۴۵، ۳۴۳ تا ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۶ تا
 ۴۶۸، ۳۵۱، ۳۵۰
 بودائیان ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱، ۱۵۱، ۱۱۴
 ۳۵۱، ۳۴۳، ۳۳۴، ۳۳۰، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۵
 بوداسف ۳۵۰، ۳۴۶
 بوداهاجی و ۳۲۹
 بودایی ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷
 ۵۴۴، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲
 بودای سرخ ۳۴۵

بیت لاپات ۲۳۱
 بید پای (کلیه دمنه) ۲۳۳
 بیروت ۵۵۶، ۵۴۴، ۵۰۳، ۵۲۶، ۵۲۵
 بیز آگا بودوساکام (اونی) ۴۶۸
 بیزانس ۲۶۰، ۲۴۶، ۲۴۲، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۶
 بیژن (دکتر اسدالله) ۵۳۰
 بیژن و منیره ۵۱۷
 بیست مقاله تقی زاده ۵۵۴، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۲۷
 بیست مقاله محمد قزوینی ۵۱۲
 بیستون ۲، ۲۷، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۹، ۳۴۹
 بیشاپور ۵۶
 بیضاوی ۵۱۰
 بیلی (زبان فارسی) ۵۴۷
 بین النهرین ۱۰۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۰
 ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۳، ۲۶۸
 ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۴۰، ۴۴۳
 ۵۱۹

بهرامی (دکتر مهدی) ۵۳۴
 بهزاد ۱۸۲
 بهمن بن کقیباد ۵۲۸
 بهمنش (احمد) ۵۵۵، ۵۲۴، ۵۱۹
 بهمن کریمی ۵۱۰
 بهمن یشت ۱۸۱، ۱۶۴
 بهنام (دکتر عیسی) ۵۳۴: ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۱۸
 ۵۵۴، ۵۳۷
 بهروز (ذبیح) ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۴۶
 بیات (عزیز الله) ۵۳۴
 بیان الادیان ۵۳۸، ۵۰۹، ۱۴۹
 البیان والتبیین ۵۰۴
 بیانی (دکتر خان بابا) ۵۳۴
 بیانی (دکتر مهدی) ۵۴۷
 بیت آرامای ۲۵۰
 بیت المقدس ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۴۶
 بیت عذرای ۲۴۵
 بیت عاب ۲۵۴
 بیت کرمانی ۲۶۱، ۲۳۸

پ

۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۱
 ۵۲۶، ۳۵۲
 پارتها ۷، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۷، ۶۳، ۱۱۴
 ۲۰۵، ۷۱، ۵۸
 پارس ۳، ۴، ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۳۱، ۳۸، ۳۹
 ۵۶، ۵۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۲
 ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۷۹، ۳۶۲، ۴۹۸
 پارسکادن ۱۰۱
 پارسی ۱۶، ۸۲، ۸۷، ۳۵۱، ۵۴۷
 پارسیان ۵۲، ۶۳، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۴۹۸، ۵۴۰
 پارسیک ۱۴۴
 پارشمن ۴۱۰
 پارکورادی ۴۶۴
 پاروشنی ۴۴۷

پاپا براگائی ۲۲۶
 پاپ اینوسان سوم ۱۴۷
 پاپك ۱۱۳
 پاپ لئون کبیر ۱۴۷
 پاپیروس ۴۱۰
 پاپیس ۱۴۲
 پاتالی بوترا ۳۲۸، ۳۳۲، ۴۵۴، ۴۴۵، ۴۶۰
 ۴۷۱
 پاتروکلس ۴۵۵
 پاتك ۱۴۱
 پاتنه ۳۳۲
 پادشاه زن ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰
 پارامیزاد ۱۰۷
 پارت ۱۴۲، ۲۰۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۳۸

پرس آرمینی ۵۳	پازادگار (دکتر بهاء الدین) ۵۳۸
پرستشگاه نو ۱۴۵	پازند ۱۲۲
پرستنده مزدا ۸	پاسارکاد ۵۲۲، ۵۳۹، ۹۳، ۵۶
پرگامنا ۴۹۰	پاکتی‌ها ۴۵۱
پرگلیا ۱۴۲	پاکر ۳۵۲، ۳۵۱، ۲۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱
پر مکا ۳۳۷	پاکستان ۱۴۱
پر نه دتته ۴۷۱	پاکوروس ۲۰۷، ۲۰۶
پروان ۱۷۵	پالاس ۱۰۰
پروس ۴۵۲	پالیکا ۴۱۶
پروکپ ۴۷۳، ۳۶۷، ۳۶۶	پالی ۴۵۸، ۳۵۰، ۳۲۸
پروکوپوس ۵۲۷، ۱۷۱، ۱۲	پالی‌پوترا ۴۵۶
پرویز (خسرودوم) ۴۳۹	پالمیر ۴۱۸
پرویز (حسین) ۵۳۱	پاناگیا ۴۳۷
پرویز تاچنگیز ۵۲۷	پانتالئون ۴۵۸
پریپلوس ۴۷۲	پانیوم ۲۰۳
پری‌تکان ۵۶	پایکولی ۴۷۳
پریسکیانوس ۴۳۴	پتاله ۵۶
پریسپاتوس ۴۳۵	پتباریک ۴۹
پسا (فسا) ۱۶۶، ۱۶۳	پترا ۴۱۸، ۵۷
پشت اسبان سردار ۴۴۴	پتريارخ ۲۶۲، ۲۳۷
پتسخوار شاه ۱۸۰	پتگک ۱۴۰
پتسخوار گر ۱۷۹	پتنای ۴۵۵
پشتیا ۲۵۳	پتیون ۲۴۸، ۲۳۸
پشتیکبان سالار ۴۴، ۴۳، ۱۴	پتنه ۴۵۶
پشنگک ۵۰۱	پدرسالاری ۳۹۷
پلاتو ۴۵۹	پذام ۳۹۳، ۱۱
پلاته ۳۹	پذسخوار ۱۴
پل‌چنوت ۱۱۸، ۷۳	پذیاخشتتر ۱۹
پلوپونز ۴۲۵	پز آجناکارا ۳۳۹
پلوت ۳۶۵	پراسپا ۳۴۳
پلوتارک ۳۶۵، ۳۴۳، ۱۲۴، ۶۲، ۶۱	پراکریتی ۳۵۱، ۴۶۱، ۴۵۶
پلین ۴۱۸	پرتواسلام ۵۳۰
پلینو ۱۴۹	پرتو بیضاوی ۵۳۰
پلینی ۴۵۵	پرتوی از فلسفه ایران باستان ۵۵۲
پمپه ۱۲۸	پردیس ۴۰۳، ۴

پونه ۴۰۰
 پونتی ۴۲۷،۴۰۵
 پو، هو ۳۳۴
 پهلوا ۴۶۲
 پهلوی ۱۲۴،۱۲۲،۱۲۱،۱۱۷،۱۱۶،۸۵،۵
 ۲۵۳،۲۴۵،۱۷۸،۱۴۳،۱۳۹،۱۳۷،۱۲۷
 ۳۴۶،۳۴۵،۳۴۲،۳۴۱
 پهلویك ۱۰۱
 پیام زرتشت ۵۴۰
 پیر ۱۸۲
 پیر گریمال ۵۵۵،۵۱۷
 پیر نیا (حسن مشیرالدوله)
 ۵۲۲،۵۱۹،۵۱۷،۵۱۴
 پیرو تیس ۳۶۴
 پیروز ۵۰۰
 پیروز آباد ۲۵۸
 پیروز اول ۴۷۲
 پیشاور ۳۴۱
 پیشاهوادا ۹۵
 پیشدادیان و کیان، ۱۷،
 پیشکار ۱۷۵
 پیشه‌وران ۳۶۹
 پمیتره ۴۴۸
 پیک‌مزدیسنان ۵۵۱
 پیلیمه ۵۳۴
 پنت ۴۲۷
 پنداروس ۴۲۵
 پی‌تی‌دانه ۱۳۲
 پی‌تی‌هینگ کین ۵۰۱
 پوهپه ۴۲۸،۳۴۲،۳۴۰،۳۳۹،۳۳۸،۲۰۴
 پونت ۴۰۳

پنام ۳۹۳،۱۳۲
 پنت ۳۶۲،۳۳۸،۳۳۷
 پنجاب ۴۴۶،۳۳۲
 پنجا تنترا ۵۴۷،۴۸۰
 پنجالا ۴۶۰
 پنجه درآویدی ۴۴۶
 پنجاه گفتار (پورداوود) ۵۳۱
 پندام ۳۹۳
 پندنامک ۸۵
 پن کو ۴۹۵
 پنوم ۳۹۳
 پنیك ۱۴۲
 پو-آن-جو-هی-لو ۳۳۶
 پوپ ۵۳۴،۳۶،۳۵
 پوراندخت ۳۹۲،۳۸۹،۲۶۱
 پورداود «ابراهیم» ۵۲۸،۵۲۴،۵۱۶،۵۱۴
 ۵۵۵،۵۴۷،۵۴۶،۵۴۲،۵۳۹،۵۳۰
 پوروشاپور ۴۶۵،۳۲۴
 پوروشسب ۳۵۳
 پوزه شترک ۳۳۹
 پوسانیک ۲۲۸،۲۲۷
 پوسه ۴۹۹
 پوسی ۲۴۲
 پوشاک باستانی ایرانیاں ۵۳۲
 پو، شان، هولو ۵۰۱
 پوشکالواتی ۴۶۱
 پولاکسین ۴۸۱
 پولس ۲۶۱،۲۵۵،۲۵۴،۲۵۳،۲۴۹،۲۴۲
 پو، لو ۴۷۲
 پولی‌بیوس ۴۰۲،۱۳۴،۱۳۳
 پولی‌هیستور ۳۵۱
 پوم‌بادتیا ۲۰۵

ت

تاتاگاتا ۳۳۱
 التاج فی اخلاق الملوك ۵۰۴،۳۶۷

تائو ۱۴۶
 تائی‌تسونگ ۵۰۰

- تاجنامه ۵۲۴
التاج والتأئين ۵۰۴
تاختن صحرائنشینان به ایران ۵۲۳
تاراجند (دکتر) ۵۴۴، ۵۲۸
تاربو ۲۲۸
تارس ۱۱۵
تارم ۳۲۴
تارون ۱۸۷، ۱۸۶
تاریخ ابن بطریق ۵۰۲
تاریخ ابن خلدون ۵۰۲
تاریخ ابن الراهب ۵۰۲
تاریخ اجتماعی ایران ۵۳۳، ۵۳۱
تاریخ اجتماعی ایران باستان ۵۳۱
تاریخ الحكماء ۲۵۸
تاریخ ادبی ایران ۵۴۷
تاریخ ادبیات ایران (ادبیات پهلوی و لهجات ایرانی) ۵۴۹، ۵۴۸
تاریخ ادیان (تصحیح عباس خلیلی) ۵۳۰، ۵۱۲
تاریخ ارتش ایران باستان ۵۳۳
تاریخ ارمنستان موسی خورن ۵۱۹
تاریخ اسکندری ۵۲۶
تاریخ اصلاحات کلیسا ۵۴۳
تاریخ افغانستان ۵۲۸، ۵۱۸
تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام ۵۲۴
تاریخ اکتشافات جغرافیائی ۵۱۴
تاریخ الامم والملوک ۵۰۵
تاریخ الترك فی آسیا الوسطی ۵۲۷
تاریخ الدول الفارسیه فی العراق ۵۲۲
التاریخ العالم ۵۲۲
تاریخ العرب قبل از اسلام ۵۲۹، ۵۲۰، ۵۱۹
۵۳۴
تاریخ الكتاب المقدس ۵۴۴
تاریخ الكنيسه فی ایران ۵۴۳
التاریخ المجموع علی التحقیق والتصدیق ۱۷۲
تاریخ اللغات السامیه ۵۲۳
- التاریخ القديم ۱۸۹، ۵۲۴
تاریخ المشرق ۵۲۲
تاریخ الحضارات القديم ۵۲۰
تاریخ اورارتو ۵۲۰
تاریخ ایران ۵۲۳، ۵۲۲
تاریخ ایران باستان ۵۰۳، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۵۴
تاریخ ایران قدیم ۵۲۳
تاریخ ایران وممالك همجوار ۵۲۶
تاریخ بابل وآشور ۵۲۰
تاریخ بخارا ۵۱۳
تاریخ پارس عهد باستانی ۵۲۳
تاریخ ترکیه ۵۲۸
تاریخ تصوف در اسلام ۵۴۴، ۵۵۳
تاریخ تطور نثر فنی ۵۴۸
تاریخ تمدن ایران ساسانی ۵۳۳
تاریخ تمدن تا تمدن مادی ۵۲۵
تاریخ جغرافیائی خوزستان ۵۱۴
تاریخ جهان آرا ۵۱۱
تاریخ چین ۵۲۹
تاریخ خاور میانه ۵۲۰
تاریخ دارائی ایران ۵۳۴
تاریخ روابط ایران با دنیا ۵۲۹
تاریخ ریشه نژاد کرد ۵۱۴
تاریخ زمان (تقویم) ۵۴۶
تاریخ ساسانیان (قسمتی از حبیب السیر) ۵۱۱
تاریخ سرگذشت بزرگترین سلاطین هخامنشی ۵۲۵
تاریخ سکه از قدیمترین ازمینه ۵۳۷
تاریخ سلاطین ساسانی ۵۲۷
تاریخ سوریه لبنان و فلسطین ۵۲۰
تاریخ سیاست خارجی ایران ۵۲۹
تاریخ سیاسی پارت ۵۲۶
تاریخ سیاسی خلیج فارس ۵۱۶
تاریخ سیستان ۵۱۰

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ۵۲۴
 تاریخ صنایع ایران ۵۳۷
 تاریخ طب ایران ۵۵۳
 تاریخ طبرستان ۵۲۶، ۵۱۲، ۹، ۵
 تاریخ طبری ۱۷۲
 تاریخ عربستان و قوم عرب ۵۱۹
 تاریخ علم ۵۵۲
 تاریخ عمومی هنرهای مصور ۵۳۷
 تاریخ فرهنگ ایران ۵۳۲
 تاریخ فلسفه ۵۵۳
 تاریخ قبل از اسلام ۵۲۳
 تاریخ قرون وسطی ۵۲۷
 تاریخ قزاقستان ۵۴۰
 تاریخ قم ۵۱۰
 تاریخ کامل ۵۰۲
 تاریخ کامل ایران ۵۲۳
 تاریخ کلد و آشور ۵۱۹
 تاریخ کلیسای قدیم ۵۴۴
 تاریخ گزیده ۵۱۰
 تاریخ گیلان و دیلمستان ۵۱۲
 تاریخ الامه الارمنیه ۵۲۰
 تاریخ ماد و هخامنشی ۵۲۴
 تاریخ مختصر الدول ۵۰۲
 تاریخ مختصر ایران باستان ۵۲۳
 تاریخ مصر قدیم ۵۲۴
 تاریخ معجم ۵۱۱
 تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ۵۱۹
 تاریخ ملل شرق و یونان ۵۱۹
 تاریخ ملوک الحیره ۵۱۹
 تاریخ ملوک عجم ۵۰۹
 « مهابهارات (در تاریخ هندو مذهب هندو) ۵۴۵
 « نصاری العراق ۵۴۳
 « نظامی ایران ۵۲۲
 « نظامی جنگ ایران و مقدونیه ۵۲۴

تاریخ نظامی جنگ عرب با عجم ۵۲۷
 تاریخ نظامی جنگهای ایران و یونان ۵۲۴
 « ورزش باستانی ایران ۵۳۰
 « عقاید وادیان و مذاهب سامی ۵۳۸
 « فلسفه مذاهب ۵۳۸
 « هند ۵۲۹
 « هندوستان از دوره باستان تا اوج سلطنت مغول ۵۲۸
 « یعقوبی ۵۲۶
 « یوسفوس الیهودی ۵۰۶
 « یونان قدیم از آغاز تا جنگ پلوپونز ۵۲۴
 « یهود ۵۴۴، ۵۴۳
 تاریخ ۱۳۹
 تاکزیلا ۴۶۱
 تالان او بیائی ۴۷
 « بابلی ۴۷
 تالیوت راس ۵۲۸
 تاوروس (کوه) ۴۳۵
 ت-ان - ووتی ۳۲۷
 تایوچی (کوشان بزرگ) ۴۹۸
 تئوپادور (پسر خدا) ۷
 تئودور ۴۳۹، ۲۵۵، ۲۵۳
 « برقونی ۲۸۲
 « مصیصی ۲۴۶
 « میترا ۴۳۹
 تئودوسیوس ۴۳۶، ۴۳۳، ۴۳۱، ۲۵۵، ۲۴۱
 ۴۴۰
 تئودوسیوس دوم ۲۳۷
 تئودور - دوم پوئست ۱۱۹
 تئوس (خداوندگار) ۷
 تئوفانس ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۹
 « بیزانسی ۴۳۷
 تئوفیلاکت ۳۸۸
 تئوفیلاکتوس ۲۵

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ۵۲۴
 تاریخ صنایع ایران ۵۳۷
 تاریخ طب ایران ۵۵۳
 تاریخ طبرستان ۵۲۶، ۵۱۲، ۹، ۵
 تاریخ طبری ۱۷۲
 تاریخ عربستان و قوم عرب ۵۱۹
 تاریخ علم ۵۵۲
 تاریخ عمومی هنرهای مصور ۵۳۷
 تاریخ فرهنگ ایران ۵۳۲
 تاریخ فلسفه ۵۵۳
 تاریخ قبل از اسلام ۵۲۳
 تاریخ قرون وسطی ۵۲۷
 تاریخ قزاقستان ۵۴۰
 تاریخ قم ۵۱۰
 تاریخ کامل ۵۰۲
 تاریخ کامل ایران ۵۲۳
 تاریخ کلد و آشور ۵۱۹
 تاریخ کلیسای قدیم ۵۴۴
 تاریخ گزیده ۵۱۰
 تاریخ گیلان و دیلمستان ۵۱۲
 تاریخ الامه الارمنیه ۵۲۰
 تاریخ ماد و هخامنشی ۵۲۴
 تاریخ مختصر الدول ۵۰۲
 تاریخ مختصر ایران باستان ۵۲۳
 تاریخ مصر قدیم ۵۲۴
 تاریخ معجم ۵۱۱
 تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ۵۱۹
 تاریخ ملل شرق و یونان ۵۱۹
 تاریخ ملوک الحیره ۵۱۹
 تاریخ ملوک عجم ۵۰۹
 « مهابهارات (در تاریخ هندو مذهب هندو) ۵۴۵
 « نصاری العراق ۵۴۳
 « نظامی ایران ۵۲۲
 « نظامی جنگ ایران و مقدونیه ۵۲۴

تثوما ۳۹۷	الاولى ۵۰۴
تبریز ۵۲۸، ۵۱۵، ۶۳	ترسایان ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۳، ۲۶۱
تبصرة العوم فی معرفة مقالات الانام ۵۱۱، ۱۶۳	ترکان ۴۹۷
التبصر بالتجاره ۵۰۴	ترکستان ۳۲۹، ۲۶۳، ۲۵۳، ۱۴۵، ۱۳۹، ۵۸
تبه حسنلو ۵	۳۸۸
تبه سيلك ۴۴۳	ترکستان چين ۳۲۴
تجاربالام وتعاقب الهمم ۵۰۳	ترکمنستان ۴۳۵
تجاربالسلف ۵۱۳، ۵۰۳	تره تون - (تره دون) ۴۵۰
تجلیات روح ایرانی ۵۳۰	تری پتیاکا ۴۶۹
تحفة الملوك ۵۱۰، ۵۰۹	ترسوس ۱۲۸
تحفة النظر فی عزائب الامصار و عجایب الاسفار	تسالی ۴۲۵
۵۰۶	تسیبجی (محمد حسین) ۵۱۲
تحقیق (درباره ۱۲۹ سکه ساسانی) ۵۳۷	تسین ۴۹۳، ۳۲۸
تحقیقات بلدانیه تاریخیه اثریه ۵۲۰	تسو ۵۲
تحقیقات تاریخی درباره سکه های اردشیر	تسونک لینک ۴۹۳
۵۳۷	تسی لنک ۵۰۱
تحلیل کتیبه سرخ کوتل بغلان ۵۴۹	تسی نیستان ۴۹۸
تحول لباس در ایران ۵۳۳	تسو-شو-شو ۳۴۲
تخت بهی ۴۶۳	تصوف ۳۴۸، ۳۴۷
تخت جمشید ۱۳۷، ۱۳۵، ۹۷، ۹۱، ۹۰، ۴۸	تصویر در ایران قدیم ۵۳۵
۵۳۵، ۵۳۴، ۴۰۶، ۳۸۲، ۳۷۹	تغریذ ۱۴
تخت رستم ۳۴۴	تفضلی (دکتر احمد) ۵۵۱
تخت سلیمان ۵۳۹، ۵۳۷، ۱۳۴، ۹۷	الفهیم لاوائل صناعة التنجیم ۵۰۹
تدمر ۵۷	تقی زاده (حسن) ۵۳۱، ۵۲۷، ۵۱۹، ۵۱۷
التدوین فی احوال جبال شروین ۵۲۶	۵۴۰، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۷
تذکره جغرافیای تاریخی ایران ۵۱۴	تقوم البلدان ۵۰۷
ترادیویشاد ۳۴۰	تقوم وتاریخ در ایران ۵۴۶
تراژان ۴۳۷، ۴۲۹، ۲۰۸	تقشیت ۱۴۰
تراکیه ۳۵۱	تگریت ۲۶۱
ترایانا ۵۴۳	تگریت (تگریتا) ۲۵۶، ۲۵۵
ترایانوس ۲۰۸	تلهند ۴۷۷
ترتون (ا-س) ۵۳۸	تلمود ۲۰۶، ۲۰۴، ۱۹۹
ترجمه تاریخ طبری ۵۰۹	تلوگو ۴۴۴
الترجمه والنقل عن الفارسیه فی القرون الاسلامیه	تمام النعمه ۳۴۶
	تمدن ایران باستان ۵۳۳

تولهوانك ۱۵۰،۱۳۹
 تهو-لو- (طخارستان) ۳۴۳ تا ۳۴۱
 تهانسار ۳۲۹
 تهران ۵۳۲،۵۳۱،۵۰۵،۵۱۴،۳۴۶،۲۷۴
 ۵۵۷،۵۵۵،۵۲۳
 تهم خسرو ۱۵
 تهم شاهپور ۱۵
 تهمورث ۱۳۴
 تهم هرمزد ۱۵
 تهم یزدگرد ۱۵
 تیارا ۳۸۰،۳۹۵،۳
 تیبیریوس ۴۳۰،۳۴۷،۳۴۶
 تی توس ۲۰۵
 تیر ۱۸۷،۱۸۶
 تیران ۱۷۸
 تیرانداز (موبد) ۵۴۰
 تیرجان ۱۸۷
 تیرداد ۳۵۲،۳۵۱،۳۵۰،۳۴۷،۳۴۴،۱۲۸
 تیرداد اول ۱۰۰
 تیروك كورال ۴۴۴
 تیریش ۴۴۷
 تیسفون ۱۴۵،۱۴۲،۱۴۱،۱۴۰،۵۸،۱۴
 ۲۳۸،۲۳۵،۲۳۲،۲۳۱،۲۲۶،۲۰۵،۱۸۴
 ۳۴۸،۳۴۷،۲۶۳،۲۶۲،۲۵۲،۲۴۹،۲۴۶
 ۴۳۴،۳۵۲
 تیمکران ۳۵۰،۳۴۵،۳۳۹،۳۳۸،۳۳۷،۱۸۶
 ۴۲۸،۴۲۷
 تیل ۳۲۲،۱۸۷،۱۰۴
 تیموتئوس ۱۸۰

تمدن ایران خاوری ۵۳۳
 تمدن ایرانی (از چند تن از خاورشناسان) ۵۳۰
 ۵۵۴
 تمدن ساسانی ۵۳۲
 تمدن ماقبل آریائی ۵۱۹
 تمدنهای باستانی ۵۱۸
 تمیستوکلس ۴۲۵
 تمیل ۴۴۴
 تنافوهر ۷۰
 التنبیه والاشراف ۳۸۹،۵۰۶،۱۳۶
 تنسر (نامه) ۵۰۹،۶۷،۲۶،۲۰
 تنك سروك ۲۸۴،۲۸۰
 تنگوزمن ۳۴۹
 تنگوزها ۳۴۹
 تو باوی ۴۹۶
 تورات ۱۹۱،۱۸۹،۱۸۸،۱۵۹،۱۵۷،۶۲
 ۵۵۶،۳۵۵،۲۰۶،۲۰۵،۱۹۳،۱۹۲
 تورانی ۳۹۸
 توروшка (خانواده) ۴۶۷،۴۶۶
 تورفان ۱۶۰،۱۵۸،۱۵۰،۱۴۹،۱۴۶،۱۳۹
 ۴۹۱،۴۸۳،۱۸۷
 توری و شطوی ۳۸۸
 ترسرگانی (اسمعیل) ۵۴۰
 توقعیات کسری انوشیروان ۵۱۱
 تولو ۴۴۴
 توم ۱۴۱
 توماس ۲۵۰،۱۵۰
 تومر صا ۲۳۰
 تون داریس ثنون ۱۶۵

ث

ثنویه ۱۷۷
 ثواشه ۱۲۲

ثعالی ۱۸۴،۱۸۳،۱۷۳،۱۷۱،۳۷،۱۳
 ۵۱۷،۵۰۴
 ثنویت ۱۶۸

ج

- جائلیق ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۱
 جاحظ ۱۲، ۳۶۷، ۵۰۴
 جادی رانه ۴۸۶
 جازر ۱۸۴
 جالوت ۱۹۰
 جاماسب ۱۷۹
 جامه پارسیان دردوره هخامنشیان ۵۳۱
 جان اوسپار (جان سپار) ۴۳
 جان سی مارشمن ۵۲۸
 جاوانا ۴۵۹
 حاوه ۳۲۹
 جاویدان خرد ۵۱۱، ۵۰۳
 جا: یدان خسرو ۱۵
 جایدان ۱۵۸
 جبرائیل ۱۴۹، ۱۵۷، ۲۰۱، ۲۷۴، ۲۷۸
 جبریل (گابریل) ۲۶۱، ۲۵۸
 جبل طارق ۴۰۴
 جبل عزله ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۵
 جبه ۲۰۵
 جدیدالملک ۱۸۴
 جرجی زیدان ۵۱۹
 جزایری (دکتر هادی) ۵۲۰
 جزیره العرب ۴۵۵، ۱۸۸
 جزیره سامس ۴۳۰
 جزیه در اسلام ۵۳۸
 جشن سده ۵۴۶
 جشن فروردین ۵۴۶
 جشنهای ایران باستان ۵۴۶
 جشن هزاره فردوسی ۵۵۷
 جعد بن درهم ۱۶۲
 جعفر ۳۳۸
 جعفری (علی اکبر) ۵۲۷، ۵۴۰، ۵۴۷
 جعفری یزدی ۵۱۰
 جغرافیای تاریخی ۵۱۴
- ۵۱۶
 جغرافیای مفصل ایران ۵۱۵
 جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران ۵۱۵
 جغرافیا واسامی دهات کشور ۵۵۶
 جغرافیة العراق ۵۱۵
 جغرافیة بطلمیوس ۵۰۷
 جفری هاوس هولده ۵۲۵
 جکسن ۱۳۵، ۱۳۷، ۴۸۶
 جلال آباد ۳۳۲
 جلال الدین طهرانی ۵۱۰
 جلال الدین میرزا ۵۱۰
 جلالی نائینی (سید محمد رضا) ۵۰۵، ۵۱۷، ۵۴۴
 جلیل ۲۶۷
 جمال زاده (سید محمد علی) ۵۴۲، ۵۳۱
 جمشید ۱۳۴، ۱۷۷
 جمیل قوزانلو ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۷
 جندی شاپور ۱۴۴، ۲۶۲
 جنگ کاره یا حران ۴۲۸
 جنگ ماراتن ۴۲۴، ۳۹
 جنگهای ایران و روم ۵۲۷
 جنگهای هفتصدساله ایران و روم ۵۲۴
 جوامع الحکایات و لوامع الروایات ۵۱۱، ۴۸۷
 جواد علی (دکتر) ۵۱۹، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۳۸
 جوان (دکتر موسی) ۵۳۱، ۵۴۰
 جوان - جوانها ۴۷۲
 جورجی زیدان ۵۲۲
 جهان ازدورانهای دور تا این زمان ۵۳۷
 جهان ایران شناسی ۵۵۴
 جهاننداری ۵۲۱، ۵۲۹، ۵۳۷
 جهانها گمشده ۵۲۱
 جهان نامه (تحقیق بر روش چفسکی - بکوشش دکتر
 امین ریاحی) ۵۱۲

جيهون ۳۴۰،۳۲۱،۰۵۷	جهنڊ ۵۴،۰۵۲
جيمز ڪمل ۵۲۵	الجهشياري ۵۰۵
جينا گوپتا ۳۲۹	جهلم (جيلم امروڙ) ۴۴۷
جهنمان ۴۹۴	جهنگ ياسياڪ ۴۵۷
الجيھاني محمد بن احمد ۱۶۲	جی ۲۵

چ

چندمتن ڪوچڪ پهلوی ۵۵۱	چاچ ۱۷۹
چنگه شاه ۴۸۷	چاڪرزن ۸۰۷۹،۷۳
چوشو - فو ۳۲۶	چاڪا ۴۶۶
چارشنبه سوزی ۵۴۶	چانگ چيان ۴۹۱
چو، شو، لان ۳۲۸	چاننگان ۵۰۱
چه، چان ۳۲۶	چانگه کين ۴۹۵
چه کين ۳۲۷	چائو chao ۴۹۲
چيان تسين ۴۹۵	چاندر اگوپتا ۳۲۱
چيچست ۱۳۴،۱۱۸	چريڪ ۴۰،۳۸
چينگ تي ۴۹۲	چوان تسيان ۴۶۴
چين ۳۲۵،۳۲۴،۲۶۳،۱۴۲،۱۳۹،۵۸،۰۵۷	چشم انداز تربيت در ايران پيش از اسلام ۵۳۰
۲۳۳،۳۳۲،۳۳۰،۳۲۹،۳۲۸،۳۲۷،۳۲۶	چغانيان ۳۳۷
۴۹۹،۴۹۸،۴۹۷	چڪا ۳۳۶
چئو ۳۲۶	چندر گوپتا (چاندارا گوپتا) ۴۵۵،۴۵۳،۳۲۸
	چندواژه از خسرو قبادان ورید کی ۵۵۱

ح

حدود العالم من المشرق الى المغرب ۵۱۰،۱۳۵	حاج خليفه ۵۰۴
۵۱۶	حاجی آباد ۲۹
حدياب ۲۸۲،۲۶۱،۲۵۷،۲۵۶،۲۵۵،۲۵۳	حارث بن عمرو ۱۷۹،۱۷۱
حديدي (دڪتر جواد) ۵۴۰	حاکمی (علی) ۵۳۴،۵۲۶،۵۱۸
حران (جنگ حران) ۲۸۵،۲۸۴،۲۸۰،۲۷۱	حبش ۳۴۶،۱۹۶
۴۲۹، ۴۲۸، ۳۴۰، ۲۸۷، ۲۸۷، ۲۷۲، ۲۸۶	حبشه ۵۸
حزقيل ۱۹۱	حبیب السیر ۵۱۱،۵۱۰
حسن ۳۳۷	حبیب یغمایی ۵۰۹
حسن السندوبي ۵۰۴	حبیبی (عبدالحي) ۵۴۹،۵۴۷
حسن بن محمد بن حسن قمي ۵۱۰	حبیب افندی بسترس ۵۲۵
حسن حبشی ۵۳۸	حجاز ۴۳۷،۵۸
الحسنی (عبدالرزاق) ۵۴۳	حجازی (محمد) ۵۳۹
حسينايی (آسینا) ۲۰۸	حجاج بن يوسف ۱۶۱،۱۳۸
	الحج ۲۸۳

حماسه سرایی در ایران ۵۱۷	حشموئیان ۲۰۶
حماسه ملی ایران ۵۱۸	حشو ۲۳۴، ۲۳۵
حماه ۵۰۴	حفارهای جدید در تپه گوران ۵۳۷
حمدالله مستوفی ۵۱۰	حفر ترعه سونز توسط داریوش کبیر و کتیبه میخی
حمزه اصفهانی ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰	آن ۵۵۰
حمزه سردادور (طالبزاده) ۵۱۴	حقوق ساسانی ۸۰، ۷۹
حمیدنیر نوری ۵۴۲	حقوق عملی جدید ساسانی ۷۹
الحمیری ۵۰۷	حقوق فرخ ۸۶، ۷۱
حمورابی ۴۰	حقوق قدیم زن ۷۹
حنانه ۲۵۹	حکمت ادیان ۵۳۹
حنانا ۲۵۳، ۲۵۴	حکمت اشراق و فرهنگ ایران ۵۵۳
حنانی ۱۹۸	الحکمة الخالده ۵۱۱، ۵۰۳
حنیلایی (آنیلا) ۲۸	حکمت (علی اصغر) ۵۲۲، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۵
الحوار العین ۳۵۰	۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۹
حوران ۲۷۰، ۵۲۹	حکیم (محمد تقی خان) ۵۱۶، ۶۰
حیدر آباد ۵۰۳	حلب ۳۴۶، ۳۶۴
حیدر آباد کن ۵۴۰	حلوان ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۶، ۳۷۸،
حیره ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۴۴، ۲۰۵، ۲۴۹، ۲۵۲،	۴۳۷
۲۵۳، ۲۵۴، ۳۷۸	حماسه در ایران باستانی و ایران کنونی ۵۱۷

خ

خدا یار محبی (دکتر منوچهر) ۵۳۸	خارا کس ۴۷۲، ۴۵۴
خدا یگان ۸	خاقان ۳۲۹
خدا ینامک ۱۷۴	خالد بن برمک ۳۳۷، ۳۳۸
خدا ینامه ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۳	خالد بن عبدالله القسری ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۶۲
خروئوفیلاکیا ۱۸	خان آباد ۳۴۰
خراژ ۱۳۵، ۱۸۲	خانبا بامشار ۵۵۶
خراسان ۵۸، ۵۹، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۱،	خیانتوس لیدیایی ۱۰۴
۱۶۳، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۳۳، ۳۳۸،	خانلری (دکتر پرویز ناتل) ۵۲۳، ۵۴۸
۳۵۰، ۵۲۸	خانمک یزدی ۵۳۴
خرداذبه ۱۸۳	خبیص کرمان ۱۶۳
خروستوفر ۲۵۶	ختن ۱۴۶، ۳۲۸، ۳۲۹
خرده اوستا ۱۱۰، ۱۱۱، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱،	ختوت ۷۷
خردی هی شهر ۱۵۵، ۱۵۶	خدا بخشی (دکتر سهراب) ۵۵۲
خرما یستریا ۴۱۷	خدا بخشی (بهرام خدا داد) ۵۴۰
	خدا یار دستور شهریار ایرانی ۵۵۰

خلیلی (عباس) ۵۱۲	خرمباش ۳۷۰،۱۴،۱۱،۸
خلیج فارس ۵۱۶،۵۱۴،۴۹۸،۲۶۴،۵۶	خرم شاه ۵۴۶،۵۳۱
خلیج هرمز ۴۵۳	خرمیه ۱۶۵
خلیلی محمد علی ۵۰۴	خریده المجایب وفریده الغرایب ۵۰۷
خنکیده ۳۴۵	خسرو ۴۳۳،۳۸۸،۲۶۱،۱۸۳،۱۸۲، ۱۷۶
خواجه باشی ۳	خسروئن ۴۳۶
خواجه سرايان ۳۸،۸	خسرو انوشیروان ۳۳۳،۳۳۲،۲۵۸،۱۷۱
خواجه نظام الملك ۵۱۰،۱۸۳،۱۶۸	۴۹۷،۴۲۲،۳۸۹،۳۷۲
خوارزم ۱۳۴،۱۰۷،۵۰،۲۰	خسرو اول ۳۲،۲۳،۲۱،۲۰،۱۲،۹
خوارزمی ۵۰۷،۱۷۷،۵۴،۵۰،۴۹،۳۶،۳۰	خسرو پرویز ۲۰۰،۱۳۶،۱۳۴،۳۶،۲۳،۳۱
خواسپ ۵۵	۳۷۴،۳۷۲،۳۴۴،۳۳۷،۲۶۰،۲۵۸،۲۵۷
خوان سالار (طباخباشی) ۱۴،۳	۳۹۲،۳۸۸
خواندمیر ۵۱۰	خسرو دوم ۱۲
خوایت و دته ۷۷	خسرو دوم (پرویز) ۱۳
خوچو ۱۶۰،۱۴۶	خسرو شنوم ۱۵
خور ۱۳۰،۱۲۷،۱۲۴،۱۱۶	خسرو قبادان وریدك ۵۵۲
خور آسان ۲۱	خسرو کوانان وریدك ۳۷۷،۸۵
خورسمی ۱۰۷	خسرون ۳۵۲
خورنه (خوره) ۱۰۸،۸۹	خسرو یزدگرد ۲۳۲
خوروش دیلمانی (علی) ۵۴۶	خشا نسا جائو کوچولا کافسو ۴۶۶
خورومند ۱۳۴	خشا یارشا ۳۹،۴۰،۹۷،۱۰۴،۳۸۳،۳۸۴
خوروین ۵۱۸	۴۰۲،۴۰۴،۴۲۴،۴۲۵،۴۲۶
خوزستان ۱۹،۱۸،۱۰۵۸،۱۰۱،۱۴۱،۲۲۵	خشا یشیا ۳
۲۸۴،۲۸۰،۲۶۴،۲۵۲،۲۳۶،۲۳۱،۲۲۸	خشا یشی دهیو نام ۵
۲۹۷	خشتره (استان) ۱۶
خوستو و نفت ۱۵۰	خشتره ۳۹۷
خوشیزك ۱۲۲	خشتره وئیریه ۳۵۳
خولزون ۲۸۸	خشتره پاون (شهربان یا ساتراپ) ۱۶
خونیث ۱۳۴	خشیارشا ۱۶
خویندو گدس ۷۸،۷۷	خط ایران باستان ۵۴۷
خوئی ثو ۳۹۷	خط خروشتی را ۴۵۹
خوئین ۱۰۰	خطیبی (دکتر حسین) ۵۴۸
خیام ۵۱۰	خلفیات ایرانیان ۵۳۱
خی این، دوايش ۴۵۰	خلفیدون ۲۴۲،۲۴۱

- دائرة المعارف اسلامی ۵۵۵،۵۱۶
دائرة المعارف چینی ۴۹۸
دائرة المعارف فارسی ۵۵۵
دائرة المعارف کابل (آریانا) ۵۵۵
دائیماخوس ۳۲۱
داتستان دینیک ۷۱
داتیک ۱۱۰
داداربن دادخت ۵۴۰
داد دبیر ۶۴،۳۶
دادیشوع ۲۴۶،۲۳۸،۲۳۷
دادهرمز ۱۸۲
داذوران ۶۳
دارا ۴۷۴،۲۶۰
داراب-هرمز ۵۴۰
داراشکوه (محمد بن شاهجهان) ۵۴۴
دارابگرد ۱۳۵
دارحضرت عیسی ۲۰۰
دارمستتر ۵۴۰،۳۳۴،۳۲۳،۳۲۲
داروی خرسندی ۵۵۲،۵۵۰
داریوش ۴۸،۴۷،۴۰،۳۸،۲۷،۱۶،۳،۲،۱
۹۵،۹۳،۹۲،۹۰،۷۷،۷۲،۶۳،۵۶،۵۵
۳۸۳،۳۵۷،۱۹۶،۱۹۵،۱۰۵،۹۷،۹۶
۵۲۵،۴۵۲،۴۲۵،۴۰۵،۴۰۲
داریوش دوم ۲۰۰،۴
داریوش سوم ۷۷،۴۰۲
داریوس (علی اکبر) ۵۴۹
داستان بزرگمهر حکیم ۵۲۷
داستان جم ۵۱۷
داستانهای ایران باستان ۵۱۸،۵۱۷
داستان سیاوش ۶۶
داستانهای شاهنامه ۵۱۸
داسه ۴۴۵
داسیو ۴۴۵
داعی الاسلام ۵۴۰
- دامغان ۵۶
دامغانی (محمد تقی) ۵۴۰
دانشرشت (اکبر) ۵۲۴
دانشگاه تهران ۵۵۵
دانشور (دکتر سیمین) ۵۳۱
دانیال نبی ۳۵۵،۲۶۹
دانیل سیدت ۵۳۸
داور ۲۶۳،۱۹۴
داهه ۳۹۷،۳۴۹،۳۴۷
دئوه ۴۴۹
دئوهها ۸۸
دبدا ۲۸۲
دبستان المذاهب ۵۱۲،۱۷۹،۱۷۸،۱۷۲
دبستان مازدیسنی ۵۴۰
دبوخان ۳۲۹
دبیر ۳۸،۳۵
دبیران ۳۶۹
دبیران مهشت ۳۶
دبیر بد ۳۵،۱۲،۳۷۶
دبیر سیاقی (محمد) ۵۴۰،۵۱۳،۵۱۰
دبیری (فرهنگ ایران باستان) ۵۴۷
دبیقی ۳۸۸
دجال ۲۸۹
دجله ۲۳۲،۲۲۵،۱۴۲،۱۴۰،۵۸،۵۲
۴۰۶،۲۸۰،۲۵۶،۲۵۰،۲۴۸
دخمه ۴۴۹
دخویه ۳۵۱
درآمارکار ۵۴
دراسارت فی تاریخ الشرق القديم ۵۲۰
دراندز بد (مشاور ورایزن دربار) ۱۴
دراویدی ۴۴۲
درباره یکی از تاجنامههای ساسانی ۵۴۹
دربان سردار (رئیس درباران) ۱۴
دربد (رئیس دربار) ۱۴

دقیقی ۱۳۷	درخت آسوریک ۵۵۰
دکشینہ پتہ ۴۴۵	درالتمیجان فی تاریخ بنی الاشکان ۵۲۵
دلّک ۳۶۹	درسمت ۶۸
دلوس ۴۰۶	درفش ۴۴،۳۹
دلپسی اولیری ۵۴۴،۵۴۳،۵۲۸	درفش شاهنشاهان ایران ۵۳۱
دلیلا ۱۸۹	درفش شاهنشاهی هخامنشی ۵۳۱
دلیل المتحف العراق ۵۱۹	درفش کاویانی ۴۶،۴۵،۴۴
دلیل تاریخی علی موطن الاثار فی العراق ۵۲۰	درغوخواذاته ۱۲۱
دماوند ۳۱،۲۵	درنگ خدای ۱۲۱
دمتریوس ۴۶۱،۴۵۸،۴۵۹،۴۵۷،۲۰۴	دروازه باباقو ۳۳۶
دمتر ۱۸۷	دروس شمیران ۵۱۸
دمسکیوس ۴۳۴	دروک ۹۱
دمشقی ۵۰۸،۲۸۸	درونی مکای ۵۰۸
دم - مو - تائی ۳۲۷	درویش فانی ۵۱۱
دموتیک ۶۱	دریای احمر ۵۶
دموستن ۴۲۶	دریای سیاه ۱۲۹
دوا نام پریا ۴۵۶	دریانوردی عرب ۵۲۹
دوبن نامک ۱۴۹	دریتون ۵۲۴
دوبن ۲۰۰	دریست دینان ۱۷۸،۱۶۵
دورا ۴۳۰،۴۱۸،۱۶۰،۵۷	دریک ۴۰۱
دورس ۴۰	دریور ۵۴۹،۵۱۹
دوزخ ۲۸۰،۲۰۲	دژمت ۳۵۳
دوستخواه (جلیل) ۵۴۰	دژورشت ۳۵۳
دوگانه پرستی و مانویت ۱۷۷،۱۶۲	دژهوخت ۳۵۳
دو گنجینه سکه اشکانی ۵۳۷	دساتیر ۵۴۱،۵۴۷
دولافوز ۴۵۲-۵۲۹	درستبذ ۱۴
دومرگان ۵۱۵	دستکرد ۴۱۶
دوین ۴۲۶	دستور ۱۷۵
ده ۴۴۹	دستور پر ۳۱
دها بر ۵۴۰	دستور پهلوی ۵۴۸
دهار ماستیه ۳۲۸	دستورزان و پیشه‌وران ۴۴۸
دهار مابهادرا ۳۲۸	دستور همداد ۲۳۸،۱۶۴
دهاماپریا ۳۳۶	دسکره ۲۳۲
دهارمارا کسا ۳۲۷	دشت خاوران ۴۳۵
دهاماکارا ۳۳۶	دشتان ۷۱

دین زرتشتی ۱۱۳،۷۲
 دین سالار ۱۵۷
 دینشاه سلیستر ۵۵۲،۵۵۱،۵۳۱
 دین قدیم ایرانی ۵۳۸
 دینکرد ۱۶۴،۱۱۰،۱۰۹،۷۷،۷۱،۶۳،۴۴
 ۲۵۸
 دین مانئ ۱۶۲،۱۳۹
 دین مزدک ۱۸۴،۱۶۳
 دین مزدیسنی ۱۱۳
 دین نامه سوشیانس ۵۴۱
 دینون ۳۶۲
 دیو ۸۸
 دیوان ۹۶،۳۵
 دیو بودا (بوئیتی دئو) ۳۲۳
 دیوجانوس ۴۳۴
 دیودور ۳۹
 دیوسکوروس ۲۴۲،۲۴۱
 دیوکاسیوس ۳۵۱
 دیوکلسمین ۴۳۵،۴۳۱،۱۶۵،۱۴۷،۱۲۸
 ۴۷۰
 دیومرک ۱۷۷
 دیون کاسیوس ۴۳۰
 دیونیزوس ۴۵۹
 دیهکان ۶۴
 دیهگانان ۸۴
 دیهیک ۲۱
 دیهیم ۳۸۱،۷

دهامالا ۳۲۸
 دهارامیترا ۳۲۸،۳۲۹
 دهخدا یان (دهقانان) ۳۷
 دهخدا (علی اکبر) ۵۵۶،۵۳۱
 دهره ۳۹۶
 دهستان ۲۴
 دهگانان ۳۶۹
 دهلی ۳۳۰
 دیاوش ۸۷
 دیاتسرون ۵۴۳،۲۷۴
 دیاربکر ۲۲۶
 دیارمضر ۲۸۶
 دیاکونوف ۵۲۶،۵۲۴،۵۲۳،۱۰۰
 دیاله ۱۴۲
 دیباج (اسمعیل) ۵۱۸
 دی تنوتو ۴۰۱
 دیر احمد ۲۲۸
 دبرقنی ۲۳۰
 دیسناو ۱۷۸،۱۷۷
 دیصانی ۱۴۱
 دیصانیان ۲۲۵
 دیصانیه ۱۷۷
 دیلم ۵۶
 دیناوران ۱۶۱،۱۶۰،۱۴۵
 دیناوریه ۱۶۰
 دین بودا ۴۹۹
 دینداران ۱۵۴
 دینداریه ۱۹۰،۱۵۴

ذ

ذوالقرنین یا کورش کبیر ۵۲۴

ذکاء (یحیی) ۵۳۱
 ذکاء الملك (محمد حسین) ۵۲۷،۵۲۵

ر

رابینو ۵۱۵،۵۱۲

راب ۲۰۶

- راپرت درباره حال کتونی اطلال پارسه ۵۳۷
 راجاتی راجاسامهاتا ساموآسا ۴۶۱
 راجاگریها ۳۲۴
 راجاگریهای کوچک ۳۲۴
 راد (محمود) ۵۱۸
 رادا (رادها) کریشان ۵۳۸
 رازی عبدالله ۵۴۰، ۵۲۳
 راس ۵۲۹
 راسپی ۳۲
 راستگاپان ۱۴
 راستوتسوف ۴۱
 راسعین ۳۴۰
 راسمسندام ۴۵۳
 راگا ۵۶
 راماسکوویچ ۵۱۷
 رامراتوخ ۱۵۴
 رامسس دوم ۱۸۹
 رامشگران ۱۷۵، ۱۴۸
 رامهرمزی ۵۰۸
 رانی (وزیر) ۴۷۸
 رانین ۳۹۶
 راولینسون ۵۲۷، ۳۳۳
 راونا ۴۳۹
 راه نامه های قدیم چین ۴۹۸
 راهنمای آثار تاریخی کاوشهای علمی ۵۱۸
 راهنمای اجمالی موزه ایران باستان ۵۳۵
 راهنمای ادبیات فارسی ۵۵۵
 راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران ۵۲۲
 راهنمای زبان پهلوی ۵۴۷
 راهنمای زبان فارسی باستان ۵۴۹
 راهنمای کتاب سال ۴ شماره ۵۲۴
 راهنمای کتاب ۵۵۰، ۵۵۵
 راهنمای کتاب، سال ۵ شماره ۳ تهران ۵۲۳
 راههای باستانی و پایتختهای قدیم غرب ایران ۵۱۵
 راههای تاریخی ۵۱۵
 راهیولا ۳۴۰
 رایت (نیکلا) ۵۴۳
 رایزن اشتاین ۲۷۰
 راونانا نورا ئو کائو کی کورانو ۴۷۰
 راورثرو (رائه ئو مکارو) ۴۶۸
 ربولا ۲۴۷، ۲۳۴
 ربیع الجدید ۳۳۳
 رتا ۸۸
 رتبیل ۴۶۵
 رتو ۱۳۲
 رته اشتر ۲۷
 رجب نیا ۵۴۹، ۵۳۳، ۵۱۶
 رجبعام ۱۹۰
 رحیم زاده صفوی ۵۳۲
 رخج ۳۲۲
 ردلف ماتسوخ ۲۷۱
 رزق الله غنیمه (یوسف) ۵۴۳
 رزم آرا (سرتیپ حسینعلی) ۵۵۵
 رساله ابن فضلان ۵۰۷
 رساله ادله قویه بر عدم جواز کبیره ۵۴۶
 رساله الثانیه ۵۰۶، ۱۳۶
 رساله کشف آثار فی قصص ۵۴۴
 رساله نصایح ابو ذرحمهر حکیم ۵۱۱
 رستاخیز ۱۲۷
 رستم ۵۱۶
 رستم شهزادی ۵۴۱
 رستم موبد رشید خورسند ۵۴۰
 رسیگ ۴۱۶
 رش کالوتا (راس الجالوت) ۲۰۵
 رشنو ۸۹
 رشید یاسمی ۵۵۱، ۵۳۳، ۵۲۷، ۵۱۵
 رضا تجدد ۵۰۳
 رضازاده شفق ۵۳۸، ۵۲۶، ۵۲۵
 رضاقلی بن مهدیقلی مشتاقی ۵۲۶

،۲۰۴،۲۰۰،۱۷۱،۱۷۰،۱۶۶،۱۴۴،۱۴۲
 ،۲۳۹،۲۳۷،۲۳۶،۲۳۲،۳۳۱،۲۲۸،۲۰۸
 ،۲۵۲،۲۵۱،۲۵۰،۲۴۷،۲۴۵،۲۴۴،۲۴۳
 ،۳۴۰،۳۳۹،۳۳۷،۲۸۶،۲۶۸،۲۶۵،۲۶۲
 ،۳۵۰،۳۴۷،۳۴۶،۳۴۵،۳۴۴،۳۴۲،۳۴۱
 ۵۵۴،۳۵۲،۳۵۱
 روم شرقی یا بیزانس ۱۲۹،۱۸۰،۱۸۱،۱۸۲
 رومية الصغرى ۴۳۱
 رومية الكبرى ۴۳۱
 رومیان ۵۰،۵۸،۶۳،۱۹۹،۲۲۵،۲۲۹،۲۶۱
 ۳۳۸،۳۴۱،۳۴۳،۳۴۷،۳۴۸،۳۵۲
 رها ۲۸۶
 رهبر ۵۴۳
 راجنمای افغانستان ۵۲۸
 ری ۵۶،۵۸،۱۳۷،۲۳۶
 ریاحی (دکتر امین) ۵۱۲
 ری باستان ۵۱۵
 رشتنر ۴۴۷
 الرئيس (محمد ضياء الدين) ۵۳۲
 ريگودا ۸۷،۸۸،۱۰۶،۴۴۴،۴۴۵،۴۴۶
 ۵۱۷
 ريگودا واوستا ۴۴۶
 ريواردشير ۲۶۲
 رينيه دميو ۵۲۰
 ريوند ۱۳۴،۱۳۵،۱۳۷
 رئيث وشکر ۱۲۳
 رئيس الكوره ۲۱
 رئيس روحانيون (مو، او، تان) ۴۹۷

رضا قليخان هدايت ۱۷۸
 رضامهندس باشی ۵۲۶
 رضائي (دکتر جمال) ۵۵۰
 رضی (طاهر) ۵۴۰
 رضی (مجيد) ۵۱۷
 رضی (هاشم) ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۵۰
 رفائیل ۱۴۹
 رفع الهزل ۵۴۶
 رقه ۲۸۶
 رکسانا ۴۰۷
 روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان ۵۵۳
 روابط غند و ایران طی قرون ۵۲۸
 رواندی (مرتضی) ۵۳۱
 روانکان دبیر ۳۶
 روایات ۵۴۰
 روتن پور ۴۸۸
 روح القدس ۲۰۱، ۲۵۹
 رودایلی ۱۴۶
 رودتاریم ۵۸، ۴۳۵
 رودکی ۳۵۱
 رود میرمند ۵۱۴
 رودیوس ۱۱۹
 روزشماری در ایران باستان ۵۴۷
 روس ۱۰۰، ۱۳۹
 روستاگ ۲۱
 روشن (کوه) ۱۳۵
 روضة الصفا ۵۱۲
 روم ۲۰، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱

ز

زايد محمد يوسف ۵۲۷
 زئوس ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۸، ۹۰
 زئوستر ۱۳۳، ۳۲، ۱۳۲
 زئوگما ۴۵۴
 زبان آرامی دوره هخامنشی ۵۴۸

زاب ۲۵۶
 زاب کوچك ۲۳۸
 زاخانو ۵۰۳
 زاره ۳۸۷
 زاده رمز ۱۶۱

زرنکها ۳۹۵	زبان بهلوی ۵۴۹،۷۱
زروان ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹	زبان خوارزمی ۵۴۹
۱۵۲	زبان دراویدی ۴۴۴
زروانی ۲۴۸، ۹۹	زبان دوهزارساله افغانستان ۵۴۷
زروانیان ۱۲۱، ۱۱۹	زبان سانسکریت ۳۹۴
زروانیه ۱۲۳، ۱۲۲	زبان سریانی ۷۱
زفائیل اورئیل ۲۰۱	زبان فارسی ۵۴۸
زکریا ۲۷۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸	زبان و فرهنگ آرامی ۵۲۰
زکولیا ۲۶۰، ۱۴۲	زبانهای ایرانی ۵۴۸
زکوترا ۱۰۵	زبانهای ایرانی در خارج ایران ۵۴۸
زناراس ۱۸۱	زبان ولهجه‌های ایرانی ۵۴۹
زنشویی در ایران باستان ۵۳۲	زبور ۱۵۰، ۱۴۳
زنتو ۳۹۷	زرتشت نامه ۵۱۰
زند ۸۵، ۱۷۷	زرداس ۱۶۶
زند در حقوق ساسانی ۵۳۰	زرتشت ۹۲، ۹۱، ۸۹، ۸۸، ۸۵، ۹۷، ۳۲، ۳۰
زمبیکه ۱۸۰	۱۳۷، ۱۳۵، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۱۰، ۱۰۵، ۱۲۸
زند و هومن یسن (بهمن پشت) ۵۵۲	۱۱۵، ۳۲۳، ۳۲۲، ۴۱۴، ۹۵، ۳۵۲، ۳۵۳
زنده ۱۷۷	۱۸۵، ۱۵۱، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۲۲، ۱۲۱
زندى ۱۷۷	زرتشتروتمه ۳۱
زندیق ۱۷۷، ۵۴۲، ۱۶۲	زرتشت و تعلیم او ۵۴۰
زندیقان ۱۷۱، ۱۶۲	زردشت از نظر اروپائیان ۵۴۰
زن دین ۱۷۷	زردشت اسپیتمان ۱۶۶
زنگنه (سرلشکر مظفر) ۵۳۵	زردشت جدید ۴۴۹
زنوبیوس گازیرائوس ۲۳۴	زردشت خورکان ۱۶۶، ۱۶۴
زنون ۲۴۳، ۲۴۵	زردشتگان ۱۶۶، ۱۶۵
زنی چکارها (چاکرزن) ۷۵	زردشتی ۱۱۲، ۹۶، ۹۴، ۲۳۵، ۳۳۹، ۳۳۷
زوبین ۳۶۱	۱۲۱، ۲۴۶، ۲۷۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۵، ۱۱۴
زوبین افکنی ۳۶۱	۱۱۹، ۱۴۲، ۱۳۵
زوتن برگه ۵۰۴	زردشتیان ۱۲۰، ۱۱۶، ۲۳۳، ۱۲۱، ۱۱۷
زور ۲۵۸	۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۸
زوران ۱۷۶، ۱۷۵	زردشتیان ایران و هند ۷۸
زور بابل ۱۹۶، ۱۹۴	زرمهر ۱۸۲، ۱۷۰
	زرنک ۳۲۲

زین ابزار (تاریخ سلاح ایران) ۵۳۱
 زین الاخبار ۵۱۲
 زیاده عبدالمجید الدواخلی ۵۲۰

زروند ۱۷۹
 زوگما ۴۹۹
 زهراخانلری (دکتر) ۵۵۵
 زیگه ۲۴

ژ

ژوپتر ۱۲۶،۱۲۵،۱۰۰
 ژوستن ۴۳۴،۱۴۷،۷۱
 ژوستینی ۴۴۰،۴۳۷،۴۳۴،۱۷۱،۱۴۷
 ۴۷۳
 ژوستی ۴۳۹
 ژولیوس سزار ۳۴۱

ژاپن ۲۲۷،۳۲۶،۳۲۴،۱۳۹
 ژان ۲۷۳،۱۴۷
 ژرمانیا ۳۵۰
 ژرمن ۴۳۱
 ژرمانیکوس ۳۴۶
 ژوان ۴۹۸

س

سالور (سبکشکین) ۵۲۵
 سامریه ۱۹۰
 سامریها ۱۹۹،۱۹۵
 سامودراگوپیتا ۴۷۱
 سامی الدهان ۵۰۷
 سامی ۲۷۲،۹۱
 سامی (علی) ۵۵۰،۵۴۸،۵۳۵،۵۳۲،۵۲۳
 ۵۵۲
 سانابارس ۴۶۴
 ساندارمت ۱۸۷
 ساناکاواسا ۳۳۱
 سانسکریت ۳۵۱،۳۵۰،۳۳۷،۳۳۴،۳۳۳
 ۴۴۸
 سانکارمه ۳۴۱
 سایکس ۴۵۱،۳۸۶
 سایکس (سرپرستی) ۵۲۳
 سبزوار ۱۳۷
 سبکشناسی ۵۴۷
 سبعینه (هفتادگان) ۲۰۲
 سبکشعر فارسی ۵۴۷
 سبها ۲۴۸،۲۴۷،۲۴۶
 سپهریشوع ۲۶۰،۲۵۸،۲۵۷
 سیبروس ۲۵

سابا ۳۴۶
 ساتاسپا (صداسپ) ۴۰۴
 ساتراپ ۴۶۲،۴۱۷،۴۰۰،۱۹،۱۸،۱۷،۵
 ۵۱۵
 ساراپو ۴۶۸
 ساتوران ۱۲۵
 سارتن ۵۵۲
 سارخود ۲۴۵
 سارد ۴۰۰،۵۵
 سارواستیواذا ۳۲۵
 ساری ۵۳۴
 ساسان ۱۳۳،۱۱۳،۲۴
 ساسانیان ۳۳۴،۱۸۳،۱۸۱،۹۴،۶۵،۶۳،۵۸
 ۵۳۴،۵۲۶،۳۳۷
 ساسانی ۲۳،۲۱،۲۰،۱۹،۱۵،۱۳،۱۱،۹،۸
 ۷۸،۷۷،۷۶،۴۲،۳۲،۳۱،۲۹،۲۶،۲۵،۲۴
 ، ۳۴۴، ۳۴۳، ۲۴۲، ۲۳۰، ۱۷۴، ۱۱۴، ۸۴
 ۴۹۹، ۳۸۵، ۳۴۵
 ساکرا منتو ۱۲۸
 ساکانه نا ۴۶۶
 ساگالا ۴۵۷
 سالار ۱۷۵
 سالامیس ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۰

سپایزر ۵۱۵	سرچشمه تصوف در ایران
سپاه بد ۴۳،۳۳	سرخبد بامیان ۳۴۵
سپاه جاویدان ۳۸	سرخ بت ۳۴۵
سپ تیموس سورس ۴۲۹	سرخ جامگان ۱۶۵
سپهبدان ۲۱،۸	سرخس ۵۴۹،۱۶۳
سپردا ۴۰۰	سردار کابلی (حیدرقلی) ۵۴۳
سپندارگان ۵۴۶	سرزمین هند ۵۲۹
سپهر (هدایت الله) ۵۲۳،۱۲۳	سرس ۴۹۸
سپهسالار ۲۳،۱۷،۶	سرستوغ ۱۳۴
ستات هس ۵۵	سرکیس (ابراهیم) ۵۲۳
ستارجیان (دکتر) ۵۲۰	سرکیس (اوسطا کیوس) ۵۴۴
ستاره تیشتریه ۳۹۸	سرهنه گوتمه ۳۵۱،۳۵۰
ستایش آتش درمیان ملل ۵۴۳	سرنات ۴۶۹
ستوده (منوچهر) ۵۱۰،۵۰۹	سروستان ۴۳۹
ستور بزشك (بیطار) ۳۴	سروش او ۱۵۲
ستوربان سالار ۱۱	سروشورزداریک ۲۳۸،۶۴
ستروناخ (دیوید) ۵۳۵	سروش کاشمر ۵۴۰
متنه ۲۵۰	سریان ۱۱۱،۷۷،۱۱۲،۱۳۹،۱۴۰،۱۴۳،
ستلج (رود)	۲۲۵،۲۲۹،۲۳،۲۳۴،۲۴۵،۲۴۶،۲۴۸،
سحاب (ابوالقاسم) ۵۲۳	۲۵۴،۲۵۳،۳۴۸،۳۴۶،
سخن گویان قانون ۶۰	سری ۴۳۸
سخنی چند درباره زن ازادیات پهلوی ۵۴۸	سریک ۴۹۶،۴۹۱
سداسب ۴۰	سریکول ۴۹۵
سدرا ۲۰۵	سریکه ویهارا ۳۳۹
سدرنس ۱۸۱	سروش ۸۹
سدره وکشتی بستن ۳۹۳	سزار ۳۴۲،۳۴۰
سدوم ۲۴۷	سطنر نجیلی ۱۴۳
سذر ۷۴	سعادت نوری ۵۱۵
سذریه ۷۴	سعیدی (محمد) ۵۲۷،۵۱۶
سراستر نشام ماستر ۴۸۸	سعید نقیسی ۵۲۸
سراپیس ۱۲۸	سعید البغدادی ۵۱۵
سرجان مارشال ۴۴۱	سعید بن بطریق ۱۷۲،۱۶۳
سرجان ملکم ۵۲۳	سغد ۴۲۳،۴۰۷،۱۷۹،۱۴۵،۵۶
سر جیوس (سرگیوس) ۲۵۵،۲۵۳	سغدی ۱۰۷،۹۷،۱۳۹،۱۴۴،۱۴۶،۱۵۰،
سرچشمه کلیه و دمنه ۵۴۹	۳۵۱

سماق ۳۳۸	سغد هفت آشیان ۵۵۱
سماون ۱۵۸، ۱۵۰	سفالها و پاپیرونها و مخطوط پهلوی ۵۵۰
سمبوك ۷۷	سفر الاسرار ۱۴۹
سمرقند ۳۴۰، ۲۶۳، ۱۷۹	سفر الجبابره ۱۴۸، ۱۴۹
سمسار (محمد حسین) ۵۳۲	سفر نك دساتير ۵۴۲
سمن ۳۵۱	سفر نامه ابودلف ۵۱۶، ۵۰۷
سمیعی (محمد حسین) ۵۵۱	سفر نامه ابن فضلان ۵۰۷
سموئیل ۲۳۷	سفیر کوشانی ۴۳۰
سنا خریب ۴۴۹، ۱۹۱، ۱۹۰	سقا (مصطفی) ۵۰۷
سنا (مجلس ریش سفیدان) ۶	سقراط ۱۷۱
سند ۳۲۸، ۵۶	سکا ذوم نسا ۸۰، ۶۷، ۶۵
سند بنای تخت جمشید ۵۳۷	سکا ندو کومار ویزا گوارا ۴۸
سنبلاط ۱۹۹، ۱۹۵	سکا نشاه (کرمانشاه) ۲۰
سنت آگوستی نوس ۱۴۴	سکاوند ۳۸۰
سن ترماس (کوه) ۴۸۳، ۴۶۳	سکولاس ۴۵
سن پولوس ۱۵۹	سکه های ساسانی در عربستان ۵۳۴
سن سر جیوس ۲۵۸، ۲۵۷	سکاها ۳۴۷، ۳۴۴، ۳۳۸، ۳۳۷، ۹۹
سنگنبشته پارتی ۵۵۰	سکایی و ساسانی ۴۶۵، ۳۹۸، ۳۹
سندهرین ۲۰۰	سندوز ۵۱۸
سن ویتال ۴۳۹	سلسله موریای ۴۵۵، ۳۱۶
سنگ هوئی ۳۲۷	سلطان داود شاه ۴۸۶
سنی ملوک الارض والانبیاء (تاریخ) ۳۹۰، ۳۴۷	سلع (بطرا) ۴۲۱
۵۰۵	سلم الخاسر ۱۶۲
سواد کوه ۲۴	سلوخ (کرکوک) ۲۳۱
سوات ۴۴۷	سلوکوس نیکاتر ۴۵۳، ۴۲۷، ۲۰۲
سوتر مکاس ۴۶۶	سلوکوس ۴۱۱، ۴۰۸، ۳۲۱، ۲۰۳
سوتوردی (ساتلج امروز) ۴۴۷	سلوکیها ۴۰۹، ۴۰۸، ۳۴۷، ۵۷، ۴۹۰، ۵
سواربذ ۳۳	سلوکی ۳۲۱، ۴۱، ۴۰
سوپه اولتو ۴۰۱	سلوکیه (بیت اردشیر) ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳
سوراشتر ۴۷۲	۲۴۹، ۲۴۶
سوخرای ۱۷۰	سلوکیه ۳۴۰، ۳۳۹، ۲۳۲، ۲۳۱، ۱۸، ۱۷
سودرا ۴۴۸	۳۵۲، ۳۴۸، ۳۴۶
سودربك ۱۵۰	سلومه ۲۷۶
سورن ۲۳۸، ۲۸، ۲۴، ۲۳، ۶	سلنه ۴۶۷
سورستان (عراق) ۲۳۰	سلیمان ۳۳۸، ۱۹۶، ۱۹۰

سیر الملوك ۵۱۰	سوسه ۵۱۵،۵۰۸
سیر وتكامل صنایع و هنرهای علمی ۵۳۶	سور ۸۷
سیر تمدن و تربیت ۵۳۰	سورنا ۴۱،۳۳۹،۳۴۰،۳۴۱،۳۴۷،۳۴۸
سیر وس ذكاء ۵۲۳	سولا ۴۳۷،۳۳۸،۴۲۷
سیر وس كبیر ۵۲۵	سوما ترا ۴۹۹
سیر یادس ۴۳۱	سوما ۸۸
سیستان ۵۳۵،۲۳۲،۱۰۷،۴۳،۲۴	سومر ۱۸۸
سیس ۱۶۰،۱۴۴	سونك ۳۲۹
سی سامنس ۶۱	سوریه ۵۲۱،۲۰۲،۱۵۱،۱۴۷،۷۳،۵۵،۱۷
سید جلال الدین تهرانی ۵۰۵	۳۴۲،۳۳۹،۲۶۸،۲۶۴،۲۵۸،۲۵۶،۲۵۵
سیرانا ئيك ۱۶۶	۵۲۶،۳۴۷،۳۴۶
سیراف ۱۳۵	سورئیل ۲۰۱
سیر ۱۴۲	سوفریم (کاتبان) ۲۰۱
سیر هستیکا ۲۰۷	سوق الشيوخ ۲۸۰
سرپل ۲۴۱،۲۴۰	سوشیا نس ۵۳۹،۱۱۸
سیف آزاد ۵۲۴	سه پین ۴۹۴
سیلان ۴۹۸،۳۳۲،۳۲۹	سهراب ورستم ۵۱۶
سیلوانوس ۱۲۶	سه (قوم) ۴۶۱
سیلانوس ۳۴۶	سهراب ۵۰۸
سیلیسمی ۱۱۵	سه-شه-هو-خان ۳۳۵
سیمون دونفور ۱۴۷	سهمرك ۵۳،۵۲
سیندهو ۴۵۰	سیاحت نامه فیثاغورث ۵۲۵
سیندو ۴۴۸	سیاه گرد غور بند ۳۴۴
سینکیانك (ترکستان چین) ۴۹۶	سیاستنامه ۵۱۰،۴۵۱،۱۷۲،۱۶۹،۱۶۸
سینگان ۳۲۸	سیاوس ۲۲
سی ۴۹۳	سیدرا ۲۰۶
سی یو ۳۴۳	سیدمرتضی بن داعی حسنی ۵۱۱

ش

شام و عربستان ۵۱۹	شائول ۱۹۰
شاه ۳۶۳	شاد اورمزد ۱۴۵
شاه (میر حسین) ۵۱۶	شادی خسرو ۱۵
شاهبان ۱۴	شارپ ۵۵۰،۴۸۳
شاه بهار ۳۴۵،۳۴۴	شارستان چهارچمن ۵۳۹
شاهپور اول ۱۱۳،۱۱۱،۱۱۰،۱۰۰،۲۹،۹	شالوکیا ۳۳۷،۳۳۸،۳۳۹
۲۳۵،۲۲۷،۱۵۰،۱۴۲،۱۳۷،۱۳۲،۱۱۴	شام ۴۹۹،۳۶۲،۲۰۶،۱۴۴

شرح بیست باب ملامظفر در معرفت تقویم ۵۴۶
 شرح و نتیجه کاوشهای علمی حسنلو ۵۱۸
 شرف الدین فضل الله قزوینی ۵۱۱
 شط العرب ۲۸۴، ۲۸۰
 شطرنج ۳۷۱
 شعار (دکتر جعفر) ۵۰۶، ۵۰۵
 شاع (میر علی اصغر) ۵۰۵
 شعر در ایران کهن ۵۴۷
 شفق (دکتر رضازاده) ۵۴۸، ۵۱۷
 شکرای ابوالقاسم ۵۳۵
 شکند گمانیک و یچار ۵۵۲، ۱۳۹، ۱۲۲
 شلما نصر ۱۹۰
 شلما نصر سوم ۴۴۹
 شماس ۲۳۵
 شماسان ۲۴۹
 شمس ۱۲۵، ۱۱۶
 شمس ۱۲۵، ۱۱۶
 شمشون ۱۸۴
 شمطا ۲۶۱
 شمعون ۱۴۲ ۲۲۷
 شمعون بت ارشامی ۲۴۵، ۲۴۲
 شمعون کاتالیکوس ۲۲۸، ۲۲۶
 شمن ۳۵۱
 شمنها ۳۳۲
 شمنی ۳۵۰، ۳۴۹
 شورای خانوادگی ۶۰۵
 شوروی ۵۰
 شوش ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۳، ۱۲۴، ۹۳، ۵۶، ۵۵
 ۲۲۸، ۲۲۶، ۱۹۶
 شوشتر ۲۸۲
 شوپانان ۱۱
 شوهر بدلی ۷۸، ۷۶
 شهر آمد ۲۳۶
 شهر بانان ۵

۴۳۱، ۳۹۰، ۳۷۴، ۳۷۱، ۲۴۷
 شاهپور دوم ۲۲۵، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۳۰، ۲۴، ۲۳
 ۵۲۶، ۴۳۲، ۴۳۱، ۳۹۱، ۳۶۷، ۲۳۰، ۲۲۹
 شاهپور سوم ۲۳۰
 شاهپورگان ۱۴۸، ۱۱۴
 شاهپور وراز ۱۵
 شاهریش ۶۴
 شاهرخ کرمانی ۵۴۰
 شاهکارهای هنر ایران ۵۳۴
 شاهنامه پهلوی ۱۷۲
 شاهنامه ۵۱۱، ۵۰۴، ۱۶۷، ۱۳۷، ۱۳۰، ۶۶
 ۵۱۷
 شاهنشاه ۷۲، ۲۵، ۲۳، ۲۲، ۲۰
 شاهنشاه ایران و انیران ۸
 شاهنامه ثعالبی ۵۱۷، ۵۰۴
 شاهنشاه ساسانی ۷۳
 شاهنشاه ایران ۴۹۷
 شاهنشاهان هخامنشی ۵۳۸
 شاهنامه و اوستا ۵۱۷
 شاه نو ۱۸۴
 شاهین ۱۸۶
 شاهین (مکاریویس) ۵۲۳
 شایست و ناشایست ۷۷، ۷۱
 شایگان ۵۵۴
 شبه جزیره سینا ۱۸۹، ۱۸۸
 شبه جزیره کره ۳۴۳
 شپیشیر آز ۱۴
 شتورنگ ۴۷۸
 شترک آباد ۳۴۰
 شجاع الدین شفا ۵۵۴، ۵۲۵
 شخیم ۱۹۹
 شدر (ه.ه) ۵۳۳
 شدیرا ۳۹۷
 شدید ۲۰۲
 شراب بست ۳۷۸

شیراز ۲۶۱،۲۶۰	شیراز ۲۸۰
شهرپو آمارکار ۵۴	شیخ الاسلام فاتح ۵۴۸
شهرپولو ۴۹۸	شیخ الربوه ۵۰۸
شهرپتنه ۴۵۶	شیخ صدوق ۳۴۶
شهرداران ۸	شیراب ۱۷۸
شهرداذور ۶۳	شیراز ۵۲۳،۱۳۶
شهرستانهای ایران ۵۱۶	شیر محمد ۱۷۸
شهرسورات ۴۸۹	شیرویه پسر خسرو ۳۹۲
شهرستانی ۱۷۵،۱۷۴،۱۷۳،۱۳۹،۱۲۳	شیرلا ۲۴۹
۴۰۵،۲۸۶،۱۷۹،۱۷۸	شیروان ۱۳۷
شهرکنستانینتوپل ۴۳۱	شیرویه ۴۸۱،۳۲۷،۲۶۱
شهروراز ۱۵	شیرین ۲۶۱،۲۶۰،۲۵۸،۲۵۷،۲۳۸،۱۳۴
شهرهای گمشده از سیستان ۵۳۴	شیز ۱۳۵،۲۵۱،۱۱۴،۱۰۱،۵۶
شهرهای نامی ایران ۵۱۵	شمش بصر ۱۹۴
شهرهمزد ۲۳۶	شیطان ۳۵۰،۲۸۱،۱۴۸
شهمردان (رشید) ۵۵۵،۵۵۲،۵۴۱	شیوا خدای هندوان ۴۶۸
شیبانی (مجیر) ۵۲۵	شی‌یر (ادوارد) ۵۲۰

ص

الصائبون حاضرهم وماضیهم ۵۴۳	صدرنثروصددر بندهش ۵۴۰
صابئی ۲۸۴،۲۸۳،۲۸۲،۲۸۱،۲۸۰،۲۷۳	صدقی «محمد عثمان» ۵۲۸
۲۸۸،۲۸۵	صدوقیان ۲۴۸،۲۴۷،۲۰۴
الصائبه قدیمأ وحديثأ ۵۴۳	صدیق «دکتر عیسی» ۵۳۲
صابئین ۳۴۷،۳۴۱،۲۷۲،۲۷۱،۲۶۹،۲۶۵	صدیقی «دکتر غلامحسین» ۵۴۸
۵۴۴،۵۴۳	صراط ۱۱۸
صابه البطائح ۲۸۰،۲۰۸	صریفین ۴۳۷
صاحب حماء ۵۰۷	صفا (دکتر ذبیح الله) ۵۴۱،۵۳۲،۵۲۳،۵۱۷
صادق انصاری ۵۲۷	صمدی «دکتر حبیب الله» ۵۳۵،۵۱۸
صالح ابن عبدالقدوس ۱۶۲	صنایع ایران ۵۳۴
صالح «علی پاشا» ۵۳۲	صنایع و تمدن مردم فلات ایران ۵۱۸
صبح الاعشی ۱۷۷	صنبل ۳۳۱
صبی ۱۴۱،۲۴۰	صنعت بودائی باخترا ۵۳۷
صدر وازه ۵۶	صنعی البامیان ۳۴۵
صدرایرانی ۵۳۴	صوبا ۵۴۳
صدر «دکتر کاظم» ۵۲۹	صورة الارض ۵۰۷،۵۰۶

ضرار بن الخطاب ٤٦
ضياء پور «جليل» ٥٣٢

صور ٤٠٥،٣٤٢
صوفيا ٢٦٧
صوفيه ١٣٩

ط

٥٠١،٤٦٥
طخاري ٤٦٧
طرا بوازن خاوري ٤٣٩
طرخان نزيك ٣٣٧
طسوج ٥٢
طوبيت ٢٠٢
طورسينا ١٨٩
طورعابدين ٢٥٧
طوس ٢٣٧،٢١
طه باقر ٥٢٠
طهراني ٥١١
طهراني (سيدجلال الدين) ٥١٣
طيباريوش ٢٧٥
ظروف سفالين ٥٣٤

طاق بستان ٥٣٥،٣٨٨،١٢٨
طاقديس ١٣
طاق كسري ٥٣٤،١٠
طاهرزاده بهزاد تبريزي ٥٤٢
طب اسلامي ٥٥٢
طباطبائي ٥١٧،٥١١
طباطبائي ابوالفضل ٥١٦
طباطبائي (دكتور احمد) ٥٤١
طب در ايران باستان ٥٥٣
طبرستان ١٨٠،١٧٩
طبري ١٦٤،١٦٣،١١٢،٤٥،٣٢،٣١،١٣
٥٠٥،٣٤٧،٣٣٧،٢٥٨،١٧٣
طبقات الامم ٥٠٥
طبقات ناصري ٥١٢
طخارستان ٣٤٣،٣٤٢،٢٤١،٣٤٠،١٤٥

ع

عبدالملك مروان ٣٣٨
عبدالله بن مقفع ٥٠٠
عبدالمنعم (دكتور حسين) ٥٢٤
عبديشوع قنائي ٢٣٠
عثمان بن عفان ٣٣٧
عجائب الاقاليم السبعة الى نهاية العمارة ٥٠٨
العجائب والغرائب ٥٠٤
عجايب الهند ٥٠٨
عزرا ١٩٨،٢٠١،٢٠٠،١٩٩،١٩٣
العذيب ٤٣٧
عراق ٢٨٦،٢٨٤،٢٦٤،٢٣١،١٦١،٥٢
العراق في الخوارط القديم ٥١٥
عراقين ٣٣٨،١٤٦

الغازار - ٢٨١-٢٨٢
عاقل محمد ١٧٨
عالمى (دكتور ابراهيم) ٥٣٢
عباده (عبد الحميد) ٥٣٢
عباس ٣٤٥
عباس آرين پور ٥٤٤
عباسي ٣٣٨-١٦٢
عباسي (محمد لوى) ٥٥٥،٥٢٣
عباسيان ١٦١
عبدا ٢٣٥-٢٣٠
عبد الحسين هزير ٥١٩
عبد الرحيم مولوى (تمنا) ٥٢٨
عبد القاهر بغدادى ٣٥٠

عرب ۳۴۸،۳۳۹،۲۵۴،۲۵۲،۲۴۳،۵۹	علی‌باشا صالح ۵۴۷
عربایه ۲۵۷	عمان ۲۳۷،۵۶
عربستان ۲۸۴،۱۹۵،۱۸۸	عمر بن الازرق الکرمانی ۳۳۳
العرب فی سوریا قبل الاسلام ۵۲۰،۵۱۹	عمر بن عدی ۱۴۴
عربی ۳۴۶،۳۴۵	عمرو ۳۳۷
عرفان ۲۶۷	عمر و بن متی ۵۰۵
عرفان (محمود) ۵۱۶	عمون ۱۸۹
عرفی ۵۱۱	عنبر ۴۹۷
عزام (دکتر عبدالوهاب) ۵۰۴	عنصری بلخی ۳۴۵
عشق آباد ۱۳۵	عوفی (محمد) ۴۸۷
عصای زناکاران ۳۷۲،۳۷۲	عهد اردشیر ۵۰۵
عصر اوستا ۵۱۷	عید بوریم ۱۹۷
عصر ساسانی ۴۹۷	عیدگاه ۱۵۸
عصر ودایی ۴۴۶،۴۴۴	عید نوروز ۵۳
عطارد جسدانی ۲۷۹	عید شوع ۲۴۶
عقیفی (دکتر رحیم) ۵۵۱	عیرین قدیشین ۲۰۱
عقرو ب ۵۲۰	عیسی ۲۶۹،۲۶۷،۲۴۱،۱۵۸،۱۵۱
علمای اسلام ۵۴۱	عیسای بردبار ۱۵۶
علمای پارسی هند ۷۸	عیسای دردناپذیر ۱۵۶
علم ایرانی ۵۵۲	عیسای نورانی ۱۵۵
علم جغرافیا ۵۱۶	عیسوی ۷۱
علم و فلسفه ۵۵۲	عیسویان ۶۹
علوی (هدایت الله) ۵۳۲	عیلام ۵۱۹،۲۲
علی اصغر حکمت ۵۵۴،۵۳۹،۵۲۶،۵۲۰	عیلامی ۴۰۶
علی اصغر سروش ۵۱۸	عیلامیان ۹۲
علی اکبر فیاض ۵۲۵	عین الحیاة ۳۴۶
علی بن ثابت ۱۶۲	عیوضی (دکتر رشید) ۵۴۱
علی بن خلیل ۱۶۲	عیون الاخبار ۵۰۳
علی بن موسی ۳۴۶	

غ

غبار (میر غلام محمد) ۵۲۸	غزنه ۳۴۵،۳۴۴،۱۴۹
غرر اخبار ملوک الفرس ۳۸۸،۱۸۳،۱۶۶	غزه ۴۳۴،۱۴۴
۵۰۴	غسانی ۲۵۷
غرر السیر ۵۰۴	غفاری (اصلان) ۵۲۶
غریوژیوندک ۱۵۴	غلامحسین صدرایرانی ۵۳۴

غنی (دکتر قاسم) ۵۴۴،۵۳۳
غوربند ۲۴۵

غوروند ۳۴۵

ف

- فابیوس ۳۴۱
فارس ۹۶،۹۵،۲۸
فارسمان ۴۲۹
فارسنامه ۵۳۵،۱۷۷
فارسنامه ناصری ۵۱۵
فارسسی ۳۴۶
فارنائوس ۲۰۷
فارتزیون ۵۳
فاضل خان همدانی ۵۴۴
فالانژ و همپاس پیست ۴۱
فانتور (پانتروس) ۲۲۹
فان چائو ۴۹۳
فان یانگ ۳۴۱
فانین ۳۴۲،۳۴۱
فانین نا ۳۴۱
فانی کشمیری (محسن) ۱۷۸
فاهین ۳۳۳
فتاسوارسان ۱۸۱،۱۸۰
فتوحات اعراب در آسیای مرکزی ۵۲۸
فتوحات مناندر ۴۶۰
فتوح البلدان ۵۰۴، ۴۸۶، ۳۵۱
فخرالدین اسعد گرگانی ۵۱۱
فخر داعی گیلایی ۵۲۳
فخری (الدکتر احمد) ۵۲۰
الفخری ۵۰۳
فرات ۳۴۷، ۳۴۲، ۳۳۷، ۲۲۸، ۵۵۰، ۵۲
فرات ۴۹۹، ۴۰۶، ۳۵۰
فرات بیان ۲۶۲
فرامر زارد شیر بدی ۵۴۲
فرانکلین «بنکاه فرانکلین» ۵۳۴، ۵۵۵
فرانسه ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۳۹
فرای «ریچارد» ۵۵۰، ۵۳۲، ۵۲۶، ۹۸
فرآیین ۱۸۲
فربرتر ۱۳۳
فرج الهند ۴۸۲
فرخان ۲۶۲
فرخ بن شخان ۵۴۱
فرخ مرد ۶۵
فردجان ۱۳۸
فردوس ۴۰۳، ۴
فردوسی ۱۸۲، ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۳۵، ۱۲۳، ۱۱۴
۵۵۵، ۵۴۷، ۵۱۱، ۱۸۴
فردوسی نامه مهر ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۴۷، ۵۳۲،
۵۵۵
فردینا ندیوستی ۴۵۸
فرزانگان زرتشتی ۵۵۵، ۵۵۲
فرس ۱۲۴
فرشگرد ۱۱۸
فرصت شیرازی «میرزا محمد نصیر» ۵۳۵
الفرق بین الفرق ۳۵۰
فرقماطیا ۱۴۹
فرمانهای تاریخی ایران ۵۳۷
فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی ۵۵۰
فرمند ۱۳۴
فرو ۴۶۸
فروخ ملکا ۲۸۲
فروراک ۱۷
فروردین یشت ۳۵۲، ۳۲۳، ۳۲۲
فروشیها ۱۰۶
فروغ «دکتر مهدی» ۵۴۸
فروغ خاور و آئین رهبانیت بودا ۵۴۴
فروغ مزدیسنی ۵۴۰
فروغی «محمد حسن» ۵۲۳

فرزنداد ۴۷۲
 فسانى (حاج ميرزا سيد حسن خان) ۵۳۵، ۵۱۵
 فصیح ۱۳۰
 فضل ۳۴۴، ۳۳۸
 فضل بن يحيى بن برمكى ۳۳۳
 فغفور چين ۴۹۷، ۳۴۳، ۳۳۷، ۳۲۷، ۱۴۵
 فلاسفه ايران باستان ۵۵۳، ۵۳۱
 فلاويوس يوسفيوس ۳۶۵، ۳۵۶
 فلسطين ۱۹۴، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۵۰، ۱۴۷، ۱۹۴
 ۱۹۵، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۵۰، ۲۰۶، ۲۰۰، ۲۷۱
 ۵۲۶، ۳۴۲، ۲۸۴، ۲۸۰، ۲۷۲، ۲۷۱
 فلسفه در ايران باستان ۵۵۳
 فلسفه شرق ۵۵۳
 فلسفه نوافلاطونى در ايران قديم ۵۵۳
 فلكر كونده ۲۵۳
 فلوگل ۵۰۳، ۱۶۹
 فليپ حقى ۵۲۶
 فندقستان ۳۴۴
 فنطیوس فيلاطس ۲۷۵
 فنك ۲۲۸
 فنقيہ ۴۳۴، ۳۴۲، ۵۶، ۱۷
 فوآدسفر ۵۲۰
 فوپا ۴۹۴
 فو-تى-شا Fo-Ti-Shr «با بيان» ۴۹۸
 فوچئه ۱۴۶
 فوستوس بيزانسی ۶۸، ۲۵
 فوشه ۳۴۱، ۳۳۸
 فوكين ۱۴۶
 فون كرم ۳۴۹
 فهرست ابن ندیم ۱۶۶، ۱۶۰، ۱۴۸، ۱۴۶
 ۱۶۵، ۳۵۰، ۳۲۴، ۲۸۷، ۲۸۰، ۱۷۸، ۱۷۶
 ۱۷۲
 فهرست اسامی سلاطین ایران ۵۲۳
 فهرست کتابهای چاپی فارسی ۵۵۶

فروغی «محمد علی» ۵۲۷-۵۲۵
 فرهاد ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۳۹، ۱۷۸، ۱۳۴
 ۳۴۶، ۳۴۵
 فرهاد چهارم ۳۴۷، ۲۸
 فرهاد سوم ۴۲۷
 فرهان ۱۷۷
 فرهنگ اساطیر یونان و روم ۵۵۵، ۵۱۷
 فرهنگ اعلام و اصطلاحات ۵۵۵
 فرهنگ ایران باستان ۵۴۶، ۵۳۹، ۵۳۱، ۵۱۴
 ۵۵۵
 فرهنگ ایران زمین ۵۴۹، ۵۴۴
 فرهنگ ایران و تأثیر آن در تمدن اسلام ۵۳۳
 فرهنگ جغرافیائی ایران ۵۵۵، ۵۱۵
 فرهنگ خاورشناسان ۵۵۵، ۵۲۳
 فرهنگ فارسی ۵۵۵
 فرهنگ لغات پهلوی ۵۵۵
 فرهنگ نامه پارسی ۵۵۶
 فرهنگ نامهای اوسنا ۵۵۵، ۵۴۰
 فرهنگ نامهای ایرانی ۵۵۵، ۵۲۳
 فرهنگ و تمدن ایران ۵۵۷
 فرهنگ هزارشاهی پهلوی ۵۵۶
 فره‌ورتی ۸۹
 فره‌وشی «دکتر بهرام» ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۴۸
 ۵۵۵
 فره‌ایزدی ۷۷
 فرهاد «دکتر عبدالله» ۵۴۹
 فریته ۵۳۷
 فریدن ۱۵۷، ۵۶
 فریدون گرکانی ۵۳۸
 فریستگان ۱۵۷
 فریسیان ۲۷۷، ۲۰۴
 فریشتك «پيك خدايان» ۷۵
 فریگیه ۴۳۴، ۵۵۰، ۱۲۶
 فزائل ۲۰۶

فهرست مأخذ ولهجه‌های ایرانی ۵۵۶

فهلیمان ۵۶

فینا غورث ۵۲۵، ۳۵۶، ۲۵۶

فیروزه ۵۱، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۰،

۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴

فیروز آباد ۱۳۸

فیروز آبادی ۱۷۷

فیروز پسر یزدگرد ۳۹۱

فیروز ملاکوس ۵۴۱، ۵۴۶

فیضی دکنی «شیخ ابوالفضل بن مبارک» ۵۴۵

فیلا دلفوس ۲۰۲

فیلیپ حتی ۵۲۰

فیلیپ مقدونی ۳۶۲

فیلیفوس ۲۷۶

فیلموتور ۲۰۳

فیوم ۱۳۹

ق

قادیسه ۴۶

قارن ۱۷۰

قاضی ابویوسف ۵۰۵

قاضی ساعد ۵۰۵

قاقای ۲۴۲

قام ۳۴۹

قامارد ۱۶۳

قاموس جغرافیه افغانستان ۵۵۶

قاموس کتاب مقدس ۵۴۴، ۵۵۶

قامیشوع ۲۵۶

قانون مسعودی و سندی تاریخی ۵۲۴

قاهره ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۳۸، ۵۲۹، ۵۴۳، ۵۵۵،

۵۵۶

قباد ۵۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،

۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶،

۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳،

۲۴۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۲۲،

۴۳۳، ۴۳۴، ۵۰۰، ۵۴۳

قباد اول ۷۷، ۳۴، ۳۲، ۹

قباد پسر فیروز ۱۶۴

قباد درست‌دین ۱۶۵

قباد (شن کیوی) ۴۹۸

قبرس (جزیره) ۴۳۸

قبطی ۱۳۹، ۲۶۵

قدامة بن جعفر ۵۰۵

قدیس ۳۲۵

قران ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۸۴

قرطبی ۵۰۵

قرقیزها ۴۴۵، ۱۴۶

قره تپه آذربایجان تبریز ۵۱۸

قریب (دکتر بدر الزمان) ۵۵۰

قزل ایرماق ۵۵

قزوین ۱۳۷

قزوینی ۵۰۸، ۳۴۵

قزوینی (یحیی بن عبدالطیف الحسینی) ۵۱۳

قسط‌نظین ۱۱۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱

قسط‌نظینه ۱۳، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۵، ۴۳۲

قسطو ۴۰۱

القسم مرقس داود ۵۴۴

قسیس ۱۵۷

القصد فی الادب الفارسی ۵۱۶

القصد والامم فی التعریف باصول انساب عرب والعجم

۵۰۵

قصر شیرین ۱۳۸

قصبه سکندر و دارا ۵۲۶

قصبه سنجان ۴۸۵، ۵۲۸

قضاوت و قانون در ایران باستان ۵۳۲

قطغن ۳۴۰

قفقاز ۳۵۱

قفقاز (باب الابواب) ۴۳۲

قلعه دختر ۱۳۸

قوتشندی ۱۷۷	قوچان و خراسان ۴۳۵
قم ۱۳۸	قوربیتقوس ۱۴۰
قم (تاریخ) ۴۲۲	قول نادر ۳۳۹
قندوز ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۰	قومس ۱۳۷
قندهار ۴۵۸، ۳۲۱	قونیه ۱۲۶
قنسرین ۲۳۴	قهرمانان ایران باستان ۵۱۸، ۳۴۱، ۳۴۴
قوانین ایران - باستان در عهد ساسانی (آئین)	۳۵۱
اردشیر ۵۳۲	قیصریه ۲۳۴، ۱۸۶

ك

کا ئوتسونگک ۵۰۱	کارن (قارن) ۲۳۰، ۲۴
کابل ۳۳۸، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۲۹، ۳۲۱، ۱۳۴، ۵۸	کارنامه اردشیر بابکان ۵۵۲، ۵۵۱
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۵۱۸، ۵۵۵	کارنوی (ا-جی) ۵۱۷
۳۱۶، ۵۵۶	کارون ۳۸۳
کابل رود ۴۹۹، ۴۵۸، ۴۴۷	کاریا ۲۸۶
کابلستان ۳۴۴، ۱۳۵، ۱۳۴	کاریا ندا ۴۵۰، ۴۴۹
کابلشاه ۳۴۴	کاریان ۱۳۵
کابینوس ۴۲۸	کارنوئوم ۱۲۹
کاپادوکیه ۴۸۷، ۵۵، ۱۱۵، ۱۲۴، ۲۳۷، ۲۳۹	کازوفیلاکیا ۱۸
۴۲۷، ۳۳۷	کاسپا تیروس ۴۵۱
کاپو کرانس ۲۶۵	کاسموس ۴۷۳
کاپسیا ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۰، ۳۲۹	کاسه زرخراسان - سنلو ۵۲۷
کاتار ۱۴۸، ۱۴۶	کاسه مینسکی ۵۲۷
کاتالیکوس ۲۶۳، ۲۶۲	کاسیوس ۳۴۲، ۲۰۶
کاتاماتام ۴۸۳	کاسیها ۸۷
کاتراک ۵۴۱	کاشغر ۱۴۵، ۲۶۳
کاج یا پا ۳۳۶	کاظم زاده ایرانشهر (حسین) ۵۵۳، ۵۱۷
کاخ داریوش بزرگ درشوش ۵۳۴	کاغذ ۴۹۷
کاراکالا ۱۲۸	کاکسوله کد فیزو ۴۶۵
کارانس (امیر جنگک) ۱۶	کال ۳۳۸
کارتاژ ۴۳۹	کالیداس ۴۷۳
کاردار ۳۲	کالینیکوم ۴۳۶
کاردان ۱۷۵	کاما ۳۴۹
کارادو ۲۸۴	کامبادن (کرمانشاهان) ۴۳۵
کارمل ۲۷۰	کامبخش فرد ۵۳۵

کرج ۵۴۳
 کرخه ۵۵
 کردستان (کردون) ۳۳۸، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۳۵
 ۳۳۹
 کرد و پیوستگی نژاد و تاریخی او ۵۱۵
 کوست است نه پاد کوس ۵۱۵
 کرخای ۲۳۱
 کرکوک ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۳۸، ۲۲۵
 کرمان ۵۶
 کرمانشاهان ۵۴۳، ۲۷۷، ۱۳۴، ۱۲۸
 کرمانی ۳۳۸
 کرمانی (میرزا آقا حان) ۵۱۸
 کر نولوژی تاریخ ایران ۵۲۲
 کروئوس ۱۲۵
 کریستنسن ۴۲۲، ۱۱۹، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۱، ۵۲
 ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۳۲، ۵۲۷، ۵۱۷، ۴۹۹
 کریمان ۵۱۵
 کریمی (دکتر یهمن) ۵۳۶، ۵۱۵
 الکسائی ۲۸۸
 کستی ۳۹۴
 کسروی ۵۵۱، ۵۲۴، ۵۲۲، ۵۱۵
 کسری ۱۸۴
 کسکر، ۲۳۱، ۲۳۰
 کسپای ۳۳۹
 کشانتری ۴۴۸، ۴۵۲، ۳۳۹
 کشاناجاوگو ۴۶۵
 کشاورز (کریم) ۵۲۶، ۵۲۴، ۵۲۳
 کشاورزان ۳۶۹
 کشتا ۲۸۳
 کشف الحقایق ۵۳۹
 کشف الظنون ۵۰۴
 کشف الواح تاریخی ۵۳۷
 الکشف عن مذاهات الحرنانین ۲۸۷
 کشف کتیبهای بخط پهلوی در چین ۵۵۰
 کشمیر ۵۱۲، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۲۱

کامبیز (دکتر جواد) ۵۳۶
 کامچادالها ۳۴۹
 کامرون ۵۳۶
 کان-تولو ۴۹۸
 کان سو (کان چو) ۳۲۸، ۱۴۶
 کانیشکا (کنیشکا) ۴۹۶، ۴۶۶، ۳۳۹، ۳۲۵، ۳۲۴
 کانیشکا پورا ۴۶۹
 کاوشهای دوازده ساله ۵۳۵
 کاتیاوار ۴۸۶
 کایوس ۳۴۵
 کتاب الاغانی ۵۰۴
 کتاب التاج و الالین ۶۴، ۵۰۴
 کتاب التنبیه والاشراف ۳۸۹
 کتاب الخراج ۵۰۵
 کتاب الفهرست ۵۰۳
 کتاب المقدس (عهد عتیق و جدید) ۵۴۴
 کتاب الوزراء والکتاب ۵۰۵
 کتاب ایران شهر، ۵۳۸، ۵۳۴، ۵۳۲، ۵۳۱
 ۵۵۳
 کتاب صور الاقالیم ۵۰۷
 کتاب شناسی ایران ۵۵۶
 کتاب مزدک ۱۷۸
 کتابهای پهلوی ۷۷
 کتزیاس ۳۸۱، ۳
 کتک خوتای (کد خدا) ۸۳، ۷۲
 کتیبه بررگ نهاوند ۵۲۶
 کتیبه جدید حشایارشا ۵۵۰
 کتیبه های کرتیر در نقش رستم ۵۵۰
 کدمی ۴۸۹
 کذگ خودای (کذک خودایان) ۵
 کراسوس سردار روم ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۲۹، ۲۳
 ۴۲۸
 کر بولو ۳۵۰
 کر بن (هانری) ۵۵۳
 کرتیر هر مزد ۱۴۳، ۱۱۵، ۱۱۴

کواڙس اودراس ٿنوس ۱۶۵	کعبه زردشت ۲۰
کوان ۱۴۸	کفالایا ۱۵۰، ۱۵۷
کوانک ۴۹۳، ۴۹۹	ککړک ۳۴۳
کوانک تونک ۴۹۸	کلاسی ۴۶۰
کواي شوانک یا کوشان ۴۶۵	کلثوپا تر ۳۴۳
کوپریکوس ۱۴۰	کلدانی ۲۷۱، ۱۲۵
کوپهن (رودکابل) ۴۶۱	کلدانیان ۱۹۴
کوتایام ۴۸۳	کلده و آشور و عیلام ۲۸۷، ۵۱۹
کوت العماره ۱۶۳	کللی قیر ۵۰
کونیلیا ۴۵۴	کللیک و دمنک ۴۸۰
کوت عراق ۲۸۰	کلبله و دمنه ۴۷۹، ۵۰۳
کوتیلس ۳۶۴	کلمنس اسکندرانی ۴۵۳، ۹۱۰
کوئی ۱۴۰	کمال الدین ۳۴۶
کوجولا کاسو ۴۶۵	کمال پاشا ۱۷۷
کوجولا کدفیزی ۴۶۵	کمبای ۴۸۷
کوچا ۴۹۳	کمبایت چمپانیر ۴۸۷
کوخی ۱۴۲	کمبوجیه ۱۹۵، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۷۷، ۶۱
کورش (از کورش تا پهلوی) ۵۲۲	کمونیزم ۴۲۱
کوپذوفارس ۴۶۳	کنارنک ۲۱
کورش ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۳۳، ۹۲، ۵۷۲	کنت دو گوینو ۵۱۷
کورش ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۶۲، ۳۸۰، ۴۰۰، ۴۲۴	کنتنو (ژرژ) ۵۱۸
کورش کوچک ۶۲	کنجد ۴۰۳
کورشناه ۳۶۲، ۳۶۰	کندر ۱۳۲
کوره ۵۲	کنز ۱۴۷
کوز کیه ۱۷۹	کنز الاحیاء ۱۴۹
کوزولا کدافر خورانسى زاوی ۴۶۶	کنستانین ۴۳۸، ۴۳۱، ۱۲۹
کوستیک ۳۹۴	کنسی لیوم دمستیکم ۲۸
کوسماس ایندیکوپلوسس ۴۸۲، ۴۹۸	کنعان ۱۸۸
کوشانیان ۶۸، ۴۹۸	کنگاور ۱۳۴، ۱۰۰، ۵۸
کوشان ۴۶۴، ۳۳۹، ۳۲۴، ۱۴۲	کنگوباروقصر اللصوص ۱۳۴
کوشانی های بزرگ ۴۹۷	کننده ۴۴۴
کوشرانگ ۴۹۵	کنوج «قنوج» ۳۳۰
کو کیتا ۱۸۶	کنهری ۴۸۴
	کودک ۱۷۵

کی تولو ۴۹۸،۴۷۲
کیخسرو کشاورز ۵۴۱
کیخسرو کی گشتاسب ۱۳۴
کیدار یس ۳
کی-لی ۵۰۱
کیکاوس جهاننداری ۵۲۳
کیلکیه ۴۳۴،۳۴۶،۱۲۸،۵۵،۱۷
کیندروس ۲۰۷
کینگ سمیل ۴۹۰
کینگ لونگ ۵۰۱
کینونیه ۱۷۷
کیوکان ینگ ۴۹۳
کیوتسیو کیو ۴۹۵
کیوس ۱۸۲،۱۸۱،۱۸۰،۱۷۹
کیورث ۲۶۷،۱۵۵،۱۱۷
کیهان ۵۱۵

ک

گئورک (جورج) ۲۵۹
گئوماتا ۹۲،۹۴،۹۵،۹۶
گئوش ۳۵۴
گبرئیل ۱۵۷
گبی ۱۳۹،۴۲۳
گنزک ۱۳۵،۵۶
گجسته بالش ۵۵۲
گلچینی از پلوتارخ ۵۲۳
گدار (اندره) ۵۳۶
گدروسیا ۴۵۳
گدله ۲۶۱
گدعون ۱۷۰
گدک آمار دبیر ۲۶
گر (جوزف) ۵۳۹
گر جی ۳۴۶
گر جستان (ورزان) ۱۹،۹۵،۱۱۵،۴۲۹
گردیا نیوس ۱۴۱
گردیزی ۵۱۱

کومارا گوپتا ۴۷۱
کوماژن ۱۲۸
کوما کنه (گماژن) ۲۳۹
کومش ۱۳۷،۵۶
کومون ۱۲۶
کونا کسا ۱۳۳،۶۳
کونگخاس ۴۷۲
کونینوس لابی نوس ۲۰۶
کوی شانگ ۴۹۵
کهزاد (احمد علی) ۵۳۶،۵۲۸،۵۲۳،۵۱۸
کیا (دکتر صادق) ۵۵۱،۵۴۸
کیا نیان ۵۱۷
کیاچه ۳۳۵
کیاشه-فو ۳۳۶
کی پیش ۳۳۸
کی پین ۴۹۹،۴۹۲،۴۶۱

کارسا دادا اورتا ۴۷۷
کابریل (جبرائیل) ۲۴۴،۲۵۷،۲۶۰
کابی نیوس ۳۳۹
کاتها ۸۹،۱۰۳،۱۰۴،۱۰۵،۱۰۶،۱۰۷
کاتها ۱۰۹،۱۱۰،۱۱۹،۱۲۴،۱۲۷،۵۳۹
کاتها (بخش دوم) ۵۳۹
کاتها سرودهای زرتشت ۵۳۹
کاردنر ۲۸۶
کاسانیک ۱۱۰
گاهنامه ۱۰۰،۵۰۵
گاهنبار ۱۳۳،۳۹۴
گالویا (فرانسه) ۴۱۳
گاوسگن ۲۵
گاه شماری در ایران قدیم ۵۴۶
گایا ۴۵۶
گئوتاما ۳۴۷
گئورک بوکهارت ۵۲۰
گئوته ۳۲۲،۳۲۳

گنج دانش ۵۱۶،۵۵۶	گرسا سب نامه ۱۵۷،۹۰۵
گنج سخن ۵۴۸	گرساگان ۲۴،۵۶۱،۳۴۹،۳۵۰
گنج گاو ۱۴	گرسا گوار ۲۵۷
گنجور ۱۲،۵۴	گرسا نیکا ۲۳۹
گنجینه کلاردشت ۵۱۸	گرسا نیک و تما جان ۵۱۸
گندیشاپور ۲۴۵،۲۴۴،۲۴۳	گرسا سیوس ۴۳۳
گن عدن (باغ عدن) ۲۰۲	گرسا نفون ۳۴۳،۳۵۷،۴۰۱،۷،۴۰،۵۷،۸۲
گنگ ۳۳۰،۳۳۲	گرسا ۵۲۴،۳۶۰،۳۶۲،۳۸۰،۹۳،۱۲۴
گنگه گنگ ۴۴۵	گرسا ۳۹۶،۴۳۸،۵۲۵
گنگه دژ ۵۵۱	گرسا ۱۹۹
گنوس ۱۵۱،۱۵۲،۱۵۶،۱۵۷	گرسا گور ۱۸۶،۲۵۱
گنوستیک ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۴۷، ۱۴۰،	گرسا ایران پیش از اسلام ۵۲۴
گنوستیک ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۷۲، ۳۶۹، ۲۳۵، ۴۴۵،	گرسا رخا کبرداری بازار گاد ۵۳۵
۲۸۸	گرسا رخا نوشته ها و پیکره های کال جنگل ۵۵۰
گنوسی ۱۴۵، ۲۶۸	گرسا رهای باستان شناسی ۵۳۷
گیندس ۵۵	گرسا ریده اندرز پوریو تکیشان ۵۵۱
گینزایمینا ۲۷۰	گرسا سب ۱۳۷
گنیزه ۲۷۰	گرسا هازاد ۲۲۷
گوا ۱۰۷	گرسا ده بیره ۵۴۸
گواری (گبر) ۴۴۸	گرسا بزرگ مهر ۵۵۰
گو بهار انا ۳۲۶	گرسا سه چمن ۵۴۰
گو بریس ۹۶	گرسا ندر ۱۰۸
گو بینو (کت دو) ۵۳۹	گرسا کشن ۵۵۳
گو تشمید ۳۲۸، ۳۴۹، ۴۹۴، ۵۲۶	گرسا نازس ۱۸۰، ۱۸۲
گو پتا ۴۷۲	گرسا لیا ۱۹۰
گو خائی ۱۴۰	گرسا ژن ۲۰۷، ۱۲۰
گو چهر ۱۱۸	گرسا شن ۱۱۷
گودا ۴۶۴	گرسا کند ۴۴
گودرز ۳۲۸، ۳۴۹	گرسا ندره ۳۲۱
گور گیس عواد ۵۲۰	گرسا سالار ۴۴
گوشرون ۱۲۶	گرسا عارا ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۰
گولدزهر ۳۴۸	گرسا شاپور ۱۴۳، ۲۲۵، ۲۳۱
گومانی مغ ۹۲، ۱۰۵	گرسا آمار دبیر ۵۴، ۳۶
گونوارمان ۳۲۹	گرسا باد آورد ۱۳
گو نتر (جان) ۵۲۶	گرسا تپه ۵۱۸

گیسانه ۱۸۷
گیگر (ویلهم) ۸۹،۵۳۳
گیلان ۵۸
گیومرثیان ۱۲۳
گیل گمش ۵۲۰
گیل گرد ۶۷

گنبد ۵۲،۵۴
گهمرد ۱۵۵
گهینوم ۲۰۲
گیب ۵۲۷
گینزا ۲۷۹،۲۸۲
گیرشمن ۵۳۶، ۱۱۳، ۱۳۷، ۵۱۸، ۵۲۳
۵۲۳

ج

لنین گراد ۱۶۰
لوامع الروایات ۴۸۷
لوتوس (گل) ۳۸۴، ۳۸۳
لوح نبشته‌های سیمین وزرین ۵۳۷
لوریان ۴۷۷
لوسین بووا ۵۴۵
لوشای (ه) ۵۳۶
لوقا ۴۲۸، ۲۷۴
لوکولوس ۴۲۸، ۴۲۷
لوکات تاراوادین ۳۴۲
لو-کین شی ۴۹۸
لوور (موزه) ۴۴۱، ۳۹
لوی (حبیب) ۵۴۴
لویویا نك ۳۲۸، ۳۲۷، ۱۴۵
لبییدوس ۳۴۳
لیدزبارسکی ۲۸۵، ۲۷۰، ۲۶۹
لیدن ۵۰۸
لیدیبه ۳۹۹، ۳۵۶، ۴۳۴
لی کین ۴۹۱
لیدی دراور ۲۷۱
لیفی بروفنصال ۵۰۸
لی ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۲۴۲
لیو-پو ۳۲۹
لیون ۱۴۸
لئونتوپولیس ۲۰۳
لئون ۲۴۱

لائودیکا ۴۵۷
لابور ۲۵۹، ۲۲۸، ۲۲۶
لاتین ۱۴۰، ۱۳۹
لازارقاریبی ۲۳۹، ۱۳۷
لاسوش ۵۲۸
لاکهارت (لارش) ۵۳۳، ۵۲۳، ۵۱۹، ۵۱۵
لاندکدوک ۱۴۶
لاوی ۱۹۴
لاهور ۴۴۳، ۴۵۷
لباس زردشتیان ۵۳۱
لب التواریخ ۵۱۳
لبنان ۵۲۶، ۲۷۰
لزوم حفظ فارسی فصیح ۵۴۸
لسان الملك ۵۱۲
لسترنج ۵۱۶، ۱۶۳
لشکر کشی خشایارشا به یونان ۵۲۴
اللغات السامیة القديمة ۵۲۰
لغت فرس ۵۰۹
لغت نامه ۵۳۱
لغت نامه دهخدا ۵۵۶
لقطه ۱۶۹
لقمان ۳۳۰
لمب (هارولد) ۵۲۶، ۵۲۵
لمتون مالکوزارع ۵۳۳
لنچافسکی (ژرژ) ۵۲۰
لندن ۵۱۶

ماروئا ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۴۶، ۲۳۲، ۲۳۱	المائده ۲۸۳
ماری ۲۴۶	مائو (ماه) ۴۶۷
ماری بن سلیمان ۲۲۸	مائو نویزانه ۴۶۸
ماریا ۲۸۱	مات ۴۶۹
ماریا بالاها ۲۳۰	ماتسوخ (دکتر ردلف) ۵۴۸، ۵۴۴، ۲۷۱
ماریهای ۷۷	ماتورا ۴۶۹، ۴۶۰
ماری سا ۳۰۷	ماتیکان هزارداستان ۸۵، ۸۰، ۷۹، ۷۱، ۶۵
مازندران ۵۶	ماتیکان یوشت فریان ۵۵۲
مازندران واسترآباد ۵۱۵	ماتیو آرنولد ۵۱۶
مازندرانی (وحید) ۵۱۵	ماحوزا ۲۰۵
مازند (مازندرانی) ۵۴۰	ماحوزه ۲۵۹
مازیار ۱۶۳	ماد ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۴، ۶۱، ۳۸، ۳۰، ۳، ۷
ماسادا ۲۰۷	۳۴۹، ۳۴۴، ۲۳۸، ۹۵، ۹۲، ۹۱
ماساگتها ۴۶۴	ماداریا (مذار) ۱۶۳
ماسپرو ۵۲۲، ۴۲۴	ماذیکان شترنك ۴۷۸
ماسینو ۴۶۸	مارابا (مارابها) ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹
ماکس مولر ۴۴۵	۲۶۳، ۲۵۳
ماگادها ۴۷۱، ۴۵۲، ۳۳۰	مراز خلاوس ۲۳۰
ماگانامتر ۱۳۰	ماراسپندان ۸۴
مالابار ۲۶۳	ماراحی ۲۳۰
مالالاس ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۵، ۱۶۵	مارحنا ۳۳۸
مال اللهند ۵۰۳، ۷۸	مارس ۴۴۹، ۱۵۸
مالکوس ۲۰۷	مارسیون ۲۶۵
ماله ۴۸۲	مارشموئیل ۲۰۶
مالیه در ایران قدیم ۵۳۲	مارك آنتونیوس ۳۴۴، ۳۴۳
مانبذ ۲۳، ۲۲	مارکتا ۲۳۷
مانبیزد ۱۵۳	مارکوارت ۵۱۶، ۴۹۷
مانسده ۴۸۷	مارکوس اورلیوس ۴۷۰
مان سارار ۱۵۷	مارکوس دیا کونوس ۱۴۴
مانکجی هاتریا ۵۴۱	مارگولیوٹ ۵۳۳
مانوی ۲۸۰، ۲۶۸، ۱۶۵، ۱۵۸، ۱۴۶، ۱۴۵	مارلیک (چراغ علی) ۵۱۹
۵۴۴، ۲۸۳، ۲۸۱	مارتای ۲۳۰
مانویان ۱۷۱، ۱۶۲، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۵۰	مارمتی (مارمتائی) ۲۵۶
۳۴۵، ۲۲۵، ۱۷۵، ۱۷۴	مارماتی ۱۴۵

مجله نقش و نگار ۵۳۱	ما نوبت ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴
مجله هنر و مردم ۵۳۴، ۵۳۱	۱۶۶، ۱۴۷
مجموعه التواریک و القصص ۵۱۲	ما نوبه ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
مجموعه از چهار انجیل (دیا تسرون) ۵۴۳	ما نی ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹
مجموعه انجمن ایرانشناسی ۵۴۷	۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۳۰، ۲۴۸
مجموعه حقوقی یشوع بوخت ۷۱	ما نیک یا لار ۴۶۶
مجموعه قوانین زررشت یا وندی داد ۵۳۹	ما وراة النهر ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۷۹، ۲۶۳
مجوس ۲۸۷، ۲۸۳، ۱۳۶، ۷۸	ما هانیه ۱۷۹
مجوسان (مغان) ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۸، ۹۷	ما هداذان ۱۸۲
مجوسی ۹۶، ۹۵	ماه فروردین و روز خرداد ۵۵۱
المحاسن والاضداد ۵۰۴	ما هیارنوابی (دکتر یحیی) ۵۵۱
محبوب (دکتر محمد جعفر) ۵۱۱	ما یفر قط ۲۴۶، ۲۳۰
محمد قلی ۱۷۸	ما مون ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۸۷، ۲۸۸
محمد بن برمک ۱۶۲	مترجم همایون فره وشی ۵۳۹
محمد بن خلف تبریزی ۵۱۲	متردات (مهر داد) ۱۹۴
محمد بن زفر بن عمر ۵۱۳	متر (میترا) ۱۵۴
محمد بن عبدالکریم شهرستانی ۳۲۴	متن اتفقادی بر تلس ۵۱۱
محمد بن عبدالملک زیات ۱۶۲	متون تاریخی عربی ۵۰۲
محمد بن عبیدالله ۱۶۲	متون پهلوی و پارتی کتیبه دورا ۵۵۰
محمد بن نجیب بکران ۵۱۲	متی ۲۷۷، ۲۷۴، ۴۴۶
محمدی (دکتر محمد) ۵۴۹، ۵۴۱، ۵۳۳	مثبتیه ۳۴۳، ۳۴۲
محمدره ۱۶۵	مجسمه هر کول در بیستون ۵۳۴
مخبیر فروغ ۵۳۶	مجلسی ۳۴۶
المختصر فی الاخبار البشری ۵۰۴	مجله آموزش و پرورش ۵۵۳
مختصر کتاب البلدان ۵۰۷	مجله الدراسات الادبیه ۵۴۹
مختصر معجم البلدان یا قوت ۵۰۶	مجله بررسی های تاریخی ۵۳۴، ۵۳۹
مدائن ۲۳۰، ۲۲۸، ۱۶۱	مجله دانش ۵۴۹
المدار العظیم فی التاریخ القدیم بیروت ۵۲۳	مجله دانشکده ادبیات ۵۳۴، ۵۵۰
مدارس العراق قبل الاسلام ۵۵۲، ۵۳۰	مجله دانشکده ادبیات شیراز ۵۵۰
مدرس رضوی ۵۱۳	مجله دانشکده ادبیات مشهد ۵۴۰
مدرسه در ایران قدیم ۵۳۲	مجله روزگار نو ۵۴۹
مدرسه نصیبین الشهیره ۵۴۳	مجله سخن ۵۱۷، ۵۲۳
مدریه ۱۶۳	مجله کاوه ۵۱۷، ۵۳۱
مدعیان نبوت ۵۳۸	مجله مردم شناسی ۵۴۳
	مجله مهر ۵۴۹، ۵۵۰

مدن العراق ۵۱۶
 المدور (جميل بن نخله) ۵۲۴، ۵۲۰
 مديترانه ۳۳۷، ۵۶
 مديك (جنگهای) ۴۲۴
 مذاهب قبل از اسلام ۵۳۸
 مذاهب و فلسفه در آسیای صغیر ۵۳۹
 مذهب در شرق و غرب ۵۳۸
 مرآت البلدان ۵۵۶، ۵۱۴
 مرآت سکندری ۴۸۷، ۴۸۶
 مراد الاطلاع فی اسماء الامکنة والبقاع ۵۰۶
 المراغی (عبدالله مصطفی) ۵۳۹
 مراقبه ۳۴۸
 مرجان ۴۹۷
 مردافزود ۱۵
 مردانشاه ۲۶۱، ۲۵۷
 مردبذ ۱۴
 مردخای ۱۹۷، ۱۹۶
 مردینو ۱۴۰
 مردیانگک ۱۵۵
 مرزبان ۳۳، ۲۱، ۲۰، ۸
 مرزهای ایران ۵۱۶
 مرعشی ۵۱۲
 مرغیان ۱۰۷
 مرقس ۲۷۴
 مرقونیان ۲۸۳، ۲۳۴، ۲۲۵
 مرقونیہ ۱۷۷
 مرقیون ۲۳۷، ۱۵۱، ۱۴۱
 مرو ۲۳۷، ۲۳۲، ۱۶۳، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۰۷
 ۵۰۰، ۳۴۷، ۲۶۲، ۲۵۳
 مروان حمار ۲۸۸
 مردانشاه ۲۶۱، ۲۵۷
 مروته ۲۶۱
 مروج الذهب و معادن الجواهر ۲۲۸، ۱۳۵،
 ۵۰۶، ۳۴۷
 مروشت ۵۳۵

مروود ۳۷۸
 مریک (رو) ۵۴۴
 مریم ۲۷۸، ۲۷۳، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۱۴۰
 مزامیر ۲۷۲
 مزدا ۱۶۳، ۸۹
 مزداپی ۲۶۶، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۳
 مزداپرستی ۱۱۴
 مزداپیان ۱۲۵
 مزدك ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۳، ۹۷
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۵۴۲
 ۵۴۳
 مزدك باعدادان ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳
 ۱۶۸
 مزدکنامه ۱۷۸، ۱۶۹
 مزدکی ۴۲۱، ۱۷۳
 مزدکیه ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
 ۱۸۲، ۱۸۳
 مزدیسنا ۳۹۳، ۳۵۲، ۳۲۳، ۱۸۵
 مزدیسان ۱۲۱
 مزدیسنی ۱۳۱، ۱۱۴، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۸
 ۱۵۷، ۲۰۲، ۳۵۳
 مزون ۱۵۵
 مزیم ۲۰۲
 مسالك و معالك اصطخری ۵۰۷
 مسأله قدیمترین تاریخ مذهب صبی ۵۴۴
 متسختمه ۹۵
 مستری مستران (مهرمهران) ۱۵
 المستشرقون ۵۵۶
 مسعربن المهلهل ۱۳۶
 مسعودی ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۱۲، ۴۶، ۳۱، ۹
 ۱۸۴، ۲۲۸، ۳۴۷، ۳۸۹، ۵۰۵
 مسکوب (شاهرخ) ۵۱۷
 مسکوکات اگوست ۴۳۰
 مسکوکات ونس ۴۶۳
 مسلمانان ۳۴۷، ۲۶۲

مطلع الشمس ۵۱۴	مسمغان ۳۱
المطهر ۵۰۴	مسیح ۱۸۰، ۱۵۶، ۱۳۰، ۱۱۶، ۱۰۵، ۱۰۴
مظاہر شر در آیین زردشتی ۵۴۱	۵۴۳، ۲۶۶، ۲۵۴، ۲۴۱، ۱۹۲، ۱۸۵
مظفر جنا باذی (گنا بادی) ۵۴۶	مسیحی ۲۲۵، ۱۵۹، ۱۴۷، ۱۴۶، ۷۷، ۶۹، ۶۸
معارف اسلامی ۵۴۴، ۵۱۶	۳۴۶، ۲۲۸
معتم ۱۶۱	مسیحیان ۲۶۹، ۲۲۶
معجم البلدان ۵۰۸، ۳۴۵، ۲۸۶، ۱۳۴	مسیحیت ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۰
معجم المطبوعات العربیه والمغربیه ۵۵۶	۱۴۴، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۰، ۱۲۹
معجم جغرافی ۵۰۷	۲۴۲، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۰
معجم ما استعجم ۵۰۷	۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۴۸، ۲۴۶
مغرا الدوله ۱۴۶	۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱
معزی (نجفقلی میرزا) ۵۲۹	۲۷۹، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲
معماری ایران ۵۳۴	۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۰
معمدانی ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۷۷، ۲۷۳	مسیحیت در ایران تا صدر اسلام ۵۴۴
معنا ۲۵۰، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۲	المشترک وضعاً والمفترق صقلاً ۵۰۷
معین (دکتر محمد) ۵۳۳، ۵۲۳، ۵۱۸، ۵۱۲	مشرق زمین گاهواره تمدن ۵۴۵، ۵۳۳، ۵۲۹
۵۵۴، ۵۵۲، ۵۵۰، ۵۴۹، ۵۴۷، ۵۴۱	مشکور (محمد جواد) ۵۱۴، ۵۱۲، ۵۰۹، ۵۰۳
۵۵۶، ۵۵۵	۵۲۰، ۵۴۹، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۴، ۵۴۱
مغ ۹۶، ۹۵، ۹۳	۵۵۶، ۵۵۲
المغازی الاولى ومؤلفوها ۵۲۷	مشکوتی ۵۳۶
مغان ۲۲۶، ۱۳۷، ۹۴، ۹۲، ۹۰، ۸۳، ۴۴، ۶	مشهد ۲۵۸
۳۶۸، ۳۶۴، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۳	مشیانك ۱۱۷
مغان عند ۶۹	مشیر الدوله پیرنیا ۵۵۴
مغتسله ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۰، ۱۴۱، ۱۵۱	مشیر پور ۵۳۳
۲۸۸	مشیک ۱۱۷
مغزوئی ۹۷	مصاحب (دکتر غلامحسین) ۵۵۵
مغرل ۳۴۹	مصالیان ۲۵۸
مفاتیح العلوم ۵۰۵، ۱۷۷، ۶۴، ۳۰	مصر ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۹، ۹۶، ۹۵
المقابسات ۵۰۳	۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷
مقاسم ۴۲۳	۳۴۳، ۲۶۸، ۲۵۰، ۲۴۱، ۲۰۳، ۲۰۲
مقالات پورداود ۵۳۹	۳۴۴
مقالات دکتر بهنام درباره باستانشناسی ۵۳۴	مصریان ۹۳، ۹۱
مقالاتی درباره زردشت و تاریخ زمان او ۵۳۹	مصطفوی (محمد تقی) ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۱۶
مقالات کسروی ۵۲۳، ۵۱۵	مطالعۀ يك مهر ساسانی ۵۳۷
مقاله ایران و هند (آریا) ۵۲۸	مطران ۲۳۸، ۲۲۱
	مطرانهای سریانی ۲۶۱

مقاله‌ری ۵۱۴	منتخب جوامع الحکایات ۵۱۱
مقاله میهن ۵۱۴	مندائی‌ها و الصابئة الاقدمون ۵۴۴
مقام دانش در ایران باستان ۵۵۲	منداع ۲۷۱
مقبول احمد ۵۱۶	منداعی ۲۶۸، ۲۶۸، ۱۵۱، ۱۴۰
مقتدر (سر لشکر غلامحسین) ۵۳۳، ۵۲۴	منداعیان ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۰
المقدس ۵۰۸، ۴۵	منداع ۲۸۵، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸
مقدم (دکتر محمد) ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۴۲، ۵۴۳	منذر بن امر و القیس ۱۷۹
۵۵۴، ۵۴۹	منذر بن ماء السماء ۱۷۱
مقدمه‌ای بر رستم و سهراب ۵۱۷	منذر سوم ۱۷۹، ۱۸۳
مقدمه بر هان قاطع ۵۴۹	منشی زاده (دکتر داود) ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۶
مقدمه بارتولد و حواشی ۵۱۶	منشاء قصص ملی ۵۱۷
مقدمه قدیم شاهنامه ۵۱۲	منصور رازی ۳۴۴
مقلاص ۱۶۱	منصور عباسی ۱۶۱
مقلاصیه ۱۶۱	منوهمید بزرگ ۱۵۴
مقلوب ۲۵۶	منهاج سراج ۵۱۲
مکابیان ۲۰۳	مؤمنی ۵۲۷
مکری (محمد کیوان پور) ۵۵۲	مؤیدی (دکتر حسن ملی) ۵۲۹
مکنو ۳۹۳	موآب ۱۸۹
مکه ۲۶۳، ۱۳۸	مؤنس ۴۶۱
مکاستنس ۴۵۴، ۴۵۳، ۳۲۱	موبدان ۶۷، ۸۱، ۸۴، ۱۶۹، ۱۷۴، ۳۶۸، ۳۶۹
ملاکی ۲۷۴	۳۹۳
ملت اولیه هندو ایران ۵۲۸	موبد مردان ۳۶۷، ۳۷۱، ۴۹۷
ملک و نهورا ۲۷۹	موبدان موبد ۱۲، ۳۱، ۶۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۳۷۶
ملك الشعراى بهار ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۲۷	موتاسیرا ۴۸۳
ملکزاده بیانی (خانم) ۵۳۷	موچوی بزرگ ۱۴۵
ملکه ایرانی ۵۲۷	موحد (دکتر علی محمد) ۵۰۶، ۵۳۸، ۵۵۴
ملکی (ایرج) ۵۵۲	مورا ۲۸۰
ملل آسیای صغیر ۷۸	موراشی ۴۰۵
ملل و نجل شهرستانی ۱۳۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸	مورخان رومی ۷۱، ۷۷
الملل والنجل ۱۲۳، ۲۸۶، ۳۲۴، ۵۰۵	مورخان سریانی ۷۷
ملوك الطوائف ۸	مورخان عرب ۷۱
ملوك الطوائفی ۵	مورخان یونان ۷۱، ۷۷
ملیالم ۴۴۴	موریا ۳۲۱، ۵۵۰
مناندر ۴۵۹	موریس ۲۶۰

موزاك ٤٣٨	مهر داداول اشكاني (اشك ششم) ٤٥٨
موزه (چكمه) ٣٩٥	مهر داد دوم ٣٣٨، ٣٣٧
موزه ايران باستان ٥٣٧	مهر داد سوم ٤٢٨، ٣٣٩
موزك ١٥٤	مهر داد ششم ٣٣٨
موسه-پان ٥٠٠	مهر داتك ١٠١
موسی ٢٨٢، ٢٧٠، ٢٣٣، ٢٠٠، ١٨٩	مهر سپند ٦٦
موسی خورن ٣٤١، ٢٨	مهر شاهپور ٢٣٦، ٢٣٢
موسیقی در ايران باستان ٥٣٤	مهر قرن ١٠١
موسیقی دوره ساسانی ٥٣٤	مهرگان ٣٧٢، ١٢٤، ٦٤، ٥٣
موسیقی یکی از مظاهر تمدن درخشان ايران ٥٣٤	مهر یزد ١٥٤
موش ١٨٧	مهر نرسی ٢٩٩، ٢٣٥، ٣٤، ٣٢
موصل ٥٢٠، ٣٣٨، ٢٥٦، ٢٣٨	مهر یشت ٤٤٧، ١٢٤
موقر (مجید) ٥٣٢	مهرین (پروفسور عباس شوشتری) ٥٢٥، ٥١٨
موگاب ٤٦١	٥٥٣، ٥٤٩، ٥٤٥، ٥٢٧، ٥٢٦
مومونی ١٤٥	مهرین (مهر داد) ٥٥٣، ٥٤٥، ٥٣٣
مونس (دکتر حسن) ٥٢٧	مهریه ١٦١، ٧٤
مونوبازوس ٣٥٠	مهرستان ٣٤٩، ٣٤٦، ٣٣٩، ٦
موون کیو ٤٩٤	مهشت ١٥
مونوفیزیت ٢٤٣، ٢٤٢، ٢٥٦، ٢٥٥، ٢٥١	مهنجودارو ٤٤١
٢٥٧	مهیشتگان ١٥٧
مویزا ٣٤٥	میافارقین ٢٤٦
مهایانا ٣٤١، ٣٣٩، ٣٣٠، ٣٢٨، ٣٣٥	میان دشت ١٣٧
مهایاراته ٤٤٥	می بند (ساقیان) ١٤
مهدی ١٦٢، ٣١	میتانی ٤٤٦، ١٢٤، ٨٨
مهر ٨٠، ٩٩، ٩٣، ٩٠، ١٢٢، ١١٦، ١٠٠	میترا ١٠٨١، ٠٧، ١٠٦، ٩١، ٩٠، ٨٩، ٨٨، ٨٧
١٣٠، ١٢٩، ١٢٨، ١٢٧، ١٢٦، ١٢٥، ١٢٤	١٢٩، ١٢٨، ١٢٦، ١٢٥، ١٢٤، ١٢٢، ١١٦
٣٨٣، ٣٥١، ١٨٧، ١٨٦، ١٨٥، ١٦١، ١٣٧	٤٤٧، ٤٤٦، ٣٩٥، ٣٨٣، ٣٥٢
مهر آذر پارسی ١٨٢	میترا و میترا ئیسم ٥٤٢
مهرابه یا پرستشگاه مهر ٥٤٣	میترا دات ٤٢٧
مهران ٢٤	میترا س ٩٣
مهران گشنسب ٢٦٠، ٢٥٩	میترا کانا ١٢٤
مهر بدن ١٥٩	میترا س ١٢٤
مهر بزان ١٠١	میخایل افندی ٥٢٠
مهر پرستی ٥٤٢	میخائیل ماگالیوف ٥٢٠
مهر داد ٣٤٨، ٦٣، ٦٢	میر ٢٠١

میراث ایران ۵۵۶،۵۴۷،۵۳۳،۵۳۲،۵۳۰	میرخواند ۵۱۲
میلر ۵۴۴	میرزاحیرت ۵۲۳
میلس ۲۲۸	میرو ۴۶۷
میلیندا ۴۶۰	میرگ و زیانگ ۷۶
مینای اویبائی ۴۷	میشان (میشان) ۲۸۰،۲۷۱،۲۳۱،۱۴۲،۱۴۱
مینوئی (مجتبی) ۵۲۷،۵۱۱،۵۱۰،۵۰۹،۵۰۴	۲۸۳،۲۸۲
۵۳۷،۵۳۳	میشنا ۲۰۶
مینوخررد ۵۵۰،۳۵۳	میکائیل ۲۰۱،۱۵۷،۱۴۹
مینورسکی ۵۱۶	میکده ۵۴۵،۵۲۷
مینوگی ۱۲۱	میلان ۲۳۱
مینوگیا ۱۱۷	
مینونونا بر ۵۴۲	

ن

نانکن ۳۲۹	نانبذ ۳۷۶
نانه ۱۸۵	نابلوس ۲۰۰
ناواسارد ۱۸۶	ناتاليس انويكتوس ۱۳۰
ناهید ۱۸۶،۱۳۴،۱۳۳،۱۱۳،۱۰۱،۱۰۰،۹۰	ناتی ۱۸۷
نبدمن کتاب الخراج وصنعة الكتابة، ۵۰۵	ناساتیا ۴۴۶،۱۲۴،۸۸
نبرد حران ۴۱	ناس (جان) ۵۳۹
نبدته‌های پارسی کهنه ۵۴۶	ناسخ التواریخ ۵۲۴،۵۱۲
نبطی‌ها ۲۴۱	ناصرانیا ۲۶۹
نبو کد نصر ۴۴۹،۱۹۶،۱۹۴،۱۹۳،۱۹۲	ناصر خسرو ۵۱۲
نبی بخش بلوچ ۵۴۹	ناصریه ۲۸۳
نجران ۲۶۳	ناپوسنک کیلان ۳۳۵
نجف علیخان صاحب ۵۴۲	ناکره ۳۳۲
نجف ۵۱۵	ناکی سنت میکوس ۴۳۹
نجم آبادی (دکتر محمد) ۵۵۳	ناگار ۳۴۰
نجیب‌العقیقی ۵۵۶	نامنامه فردنیاندیوستی ۵۵۵،۵۳۳
نحشبط ۱۵۳	نام‌های دوازده ماه ۵۴۶،
نخبة الدهر فی عجائب البر والبحر ۵۰۸،۲۸۸	نامه تنسر ۵۷۶،۵۲۷
نحمای ساقی ۱۹۶	نامه‌های شهرها و دیه‌های ایران ۵۱۵
نحو و صرف خط آریا ۵۴۸	نامه خسروان ۵۱۰
نخجیر بد (میرشکار) ۱۴	نامه‌های غلط در تاریخ و جغرافیا ۵۲۳
نخجوانی (حاج حسین آقا) ۵۱۱	نانا ۴۶۸
نخستین پادشاه ساسانی ۵۲۷	نانایا ۱۰۱،۱۰۰
	ناندا ۴۵۴

نصیبین ۱۴۲، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴،	نخویر یا نخویرك ۱۵
۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹،	ندیم السلطان (محمدخلیل) ۵۲۹
۲۶۰، ۲۶۲، ۳۵۰، ۴۳۰، ۴۳۶،	نرسائی ۲۴۸، ۲۳۵، ۲۲۹
نظام التواریخ ۵۱۰	نرسی ۱۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۳، ۳۹۰
نظری بادیات ایران پیش از اسلام ۵۴۸	نرسی برز مهر ۷۷
نعمان ۲۵۴	نرسه ۲۰۰
نغوشاك ۱۵۸	نرسیه ۱۵۴، ۴۳۱
نقیسی (سعید) ۵۱۲، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۵۶،	نرشخی (ابوبکر محمد بن جعفر) ۵۱۳
نقش پارسی برا حجاره‌ند ۵۴۹	نریسف ۱۵۲
نقش رستم ۱۳۱، ۴۵۲	نریشخ ۱۵۳
نقوش ساسانی در فارس ۵۳۷	نرون ۳۵۰، ۳۵۱، ۱۲۸
نگارهارا ۳۴۰	نزهة المشتاق ۵۴۳
نگهبان (دکتر عزت‌الله) ۵۳۷، ۵۹۹	نزهت القلوب ۵۱۰
نمایش در ایران قدیم ۵۴۸	نسا ۴۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۳۸۰
نمرائیل ۱۵۵	نسطوری ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵،
نمفوس ۱۲۷	۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶،
ننگرهارا ۳۴۰	۴۳۷، ۵۰۱
نوابی ۵۱۰	نسطوریان ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴
نواسا نگارامه ۳۳۵، ۳۳۷	نسطوریوس ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶
نوبهار بلخ، ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶،	نسطوریه ۲۳۹
۳۳۷، ۳۴۴	نسك ۶۵
نوح زادك ۱۴۳	نشأت ۵۱۶
نورجهان ۲۴۷	نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۵۳۹، ۵۵۰
نورمان بینز ۵۲۷، ۵۲۹	نشریه باستان‌شناسی ۵۳۹
نوروز ۶۴، ۵۴۶	نصار (دکتر حسین) ۵۲۸
نوروزنامه ۵۱۰	نصاری ۵۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹،
نوس ۱۵۶	۲۸۳
نوساری ۴۸۷	نصراله فلسفی ۵۴۳
نوشیت ۱۴۰	نصرانی ۲۳۵
نولدکه ۱۱۸، ۱۷۴، ۱۸۰	نصر بن احمد ۱۳۶
نونوس ۲۴۱، ۲۴۲	نصر بن هرمز دسمرقندی ۱۶۱
نوهو لوج ۳۳۴	نصر بن ابی العوجاء ۱۶۲
نوه و بهار ۳۳۳	نصف جهان فی تعریف الاصفهان ۵۰۹
نیوپولیس ۲۰۰	

نه آرخوس ۴۵۵، ۴۵۲، ۴۵۰
 نهاوند ۲۴
 نهايت الارب في اخبار الفرس والعرب ۱۶۴ ،
 ۵۰۶
 نهر دعا ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸
 نهروان ۱۸۴
 نه ايره مانه ۱۵۷
 نه مرگ ۶۹
 نيبيرك ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۰، ۵۴۲
 نيتريا ۲۵۰
 نى نيسه ۵۰۱
 نيرنگستان ۵۳۳
 نيچه (فردريك ويلهلم) ۵۴۲

نیشابور ۲۱، ۱۳۷، ۲۳۲
 نیشايم ۱۵۸
 نیش تار ۲۵۹
 نیشکان ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۰
 نيقيه ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۰
 نيكاتور ۲۰۴
 نيكالاراست ۵۵۶
 نيکه فوروس ۴۵۸
 نيل ۵۶، ۱۸۸، ۴۰۶
 نيلسون دو بوآز
 نيمروز ۲۱
 نى هرمزد ۲۶۱

و

واتيكان ۲۷۱
 واژه‌ای چند از آذربيدمارسپندان ۵۵۱
 واريو ۴۸۸
 وارونا ۸۷، ۸۸، ۱۲۴، ۴۴۶
 واردان ۳۴۹، ۳۵۰
 وازيشته ۱۱۷
 واسط ۲۸۰
 واستريوشان ۳۶، ۵۱، ۴۲۲
 واسودوا ۴۷۰
 واسپورهرگان آماركار ۵۴
 واستريوش بند ۵۰
 واسپوهران ۲۵، ۶
 واستريه ۴۴۷
 واكن ۱۸۷
 والريانوس ۱۴۱، ۳۱۴
 والياپالى ۸۳
 والاستى نيان ۲۲۵
 والانتيني ۲۶۷
 والانتينوس ۲۶۵، ۲۲۵
 والاس ۱۷۰
 واغارشاباد ۱۸۶، ۱۸۷

واندنبرگ ۵۳۷
 وانديه ۵۲۴
 وانداها ۱۴۷
 وانگين ۳۴۱
 واهان ۱۸۶
 واهى واهيان ۱۸۷
 وايت ۵۲۳
 وايو ۱۲۲
 وحيد مازندراني ۵۲۵
 ودا ۸۷، ۸۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۴۴۹، ۱۲۴
 ۵۱۷، ۴۴۸، ۴۴۶
 وراترا ۴۴۹
 وراتراهن ۴۴۹
 ورازشاهپور ۱۵
 ورازپيروز ۱۵
 وردند ۳۱
 ورزنا ۳۹۷
 ورسرد ۶۶
 ورسردار ۶۶
 ورشتمان سرنسك ۷۷
 وركرم ۶۶

۲۳۰	ورمازرن (مارتن) ۵۴۳
وهو فریا نه ۱۱۷	ورسنه ۴۴۷
وهران ۴۴۹	وروتنها ۱۵
وهمن ۵۵۲، ۵۴۹، ۵۳۷	ورهران ۱۸۶
وهومند ۳۵۳	وره ترغنه ۴۴۹، ۴۶۸
وهیسته ۱۹۸	ورهران ۱۸۶
ویتا کسا ۱۸	ورهرام ۱۳۲
ویتیشتریا ۸۹	وریه ۲۶
ویتاستا (هیداسپ) ۴۴۷	وزر گفرمذار ۳۵۰۳
ویث ۳۴۰	وزیری (علینقی) ۵۳۷
ویژیدگان ۱۵۸	وزن شعر فارسی ۵۴۸
ویس ۳۹۷، ۵	وسپاسیان ۲۰۰، ۳۵۲، ۳۵۱
ویسبذ ۲۲، ۲۳، ۱۹، ۵	وسپوهران ۳۷
ویسپوهران ۴۲۲	وست ۴۸
ویسپرد ۵۳۹، ۱۱۱، ۱۱۰	وشت ۴۴
ویس ورامین ۵۱۱	وشتی ۱۹۶
ویسیا ۴۴۸	وضع دولت ساسانیان ۵۳۲
ویشتاسب ۵۴۱	وفادار فیروز بخت ۵۴۲
ویشو ۴۹۷	ولاش ۳۷۷، ۲۴۴، ۲۴۳
ویکاندر ۱۰۰	ولتر ۵۲۶
ویکتوریا ۴۳۸	ولفنسن ۵۳۳
ویل دورانت ۵۴۵	ولخش ۱۱۰
ویلسن ۵۳۷	ولبر (دونالد) ۵۲۴
ویلیام کیگر ۳۹۹	ولفنسون (اسرائیل) ۵۲۳
ویلسون (دکتر) ۵۱۶، ۴۸۷	ولگاسیا ۴۱۷
ویما کدقیز ۴۶۶، ۴۳۰	ولید ثانی ۱۴۶
ویتنی ۳۵۳	ولید بن عبدالملک ۱۶۱
وینستیدیوس ۲۰۷	وندیداد ۳۲۳، ۱۷۶، ۱۶۳، ۱۱۰، ۱۰۹، ۹۹
ویندهیا ۴۶۴	۱۱۱، ۵۴۰، ۳۹۳
وینه ۱۲۹	ونچو ۳۴۲
ویهار (ویهاره) ۳۴۴، ۳۳۴، ۳۳۳	ونچونک ۴۹۲
ویهارا (پورشاپورا) ۴۶۹	ونس ۴۶۲
ویه شهریک ۲۴۷	ووتی ۴۹۰
	وهرام (بهرام) ۲۳۷، ۱۱۷، ۵۴، ۵۱، ۱۲

هراکل ۹۹	هاران گاوی تا ۲۷۱
هراکلیدس نپتی کوس ۳۶۲	هارشا ۳۳۰
هراکلیوس (امپراطور روم) ۱۳، ۲۶۱	هارون ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۴۴
هرپا ۴۴۳	هارون الرشید ۲۸۷، ۲۸۸
هرتسفلد ۴۸، ۵۴، ۱۳۴، ۳۸۰، ۴۷۳، ۴۸۷، ۵۳۷	هاکس آمریکائی ۵۴۴، ۵۵۶
هرشه دردانه ۴۸۱	هاکن ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۵۳۷
هرمائوس ۴۶۰	هالی ۲۴۶
هرمز ۵۶، ۲۵۸	هالیس ۵۵
هرمز ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۲	هامان ۱۹۷
۱۷۷، ۱۸۲، ۲۶۰، ۳۹۰، ۳۹۱	هانری ماسه ۵۵۴
هرمزد ارشیر ۲۲۵	هانری کربن ۳۳۷
هرمزد اس ۲۳۶	هانس فون فریک ۵۰۷
هرمزد پرستی ۹۹، ۱۰۰	هاونن ۱۳۲
هرمزد نامه ۵۳۰، ۵۴۷، ۵۵۷	هئورؤتات ۳۵۴
هرمزدوراز ۱۵	هئوما ۸۹
هرمودوروس ۹۷	هبل زیوا ۲۷۹
هرمزد یارسنجانا ۴۸۵	هپتالیان ۱۷۹
هرمس ۲۸۸	هپته هیندو ۴۴۶
هرمیاس ۴۸۴	هتی ها ۸۷
هرودت ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸	هخامنشی ۲، ۱۶، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۱، ۹۳
هرودت ۳، ۱۵، ۱۷، ۲۷، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۵۰	۴۰۴، ۳۷۵
۵۰، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳	هخامنشیان ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۵۰، ۵۵
۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸	۱۰۵، ۹۷، ۹۴، ۹۲، ۹۰، ۶۱، ۵۸، ۵۷
هزاربذ ۱۵، ۳۴، ۴۴	۴۰۰، ۱۰۹
هزار بنده ۱۵	هخامنشی ها ۳، ۴، ۵، ۷، ۱۵، ۴۰
هزاربندك ۱۵	هدایت (صادق) ۵۱۶، ۵۵۲
هزاربت ۳۸۲	هدایت (مهدیقلی)
هزارفت ۱۵	هدایت محمود) ۴۰۴، ۵۱۷
هزاره فردوسی ۵۱۷، ۵۵۵	هدایتی (دکتر هادی) ۵۲۳
هزارش در زبان پهلوی ۵۴۹	هدهمن ۳۹۷
هشام بن عبدالملك ۱۶۲، ۳۳۸	هدهه ۳۳۱
هفت مهر ۱۵۸	هرا ۳۳۱
هکاتم پلیس (شهر صدروازه) ۴۹۳	هرات ۱۰۵، ۱۰۷، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۴
هکدولا ۲۰۰	۲۴۹، ۲۷۸

هو ۳۴۳	هگمتان ۵۶
هوار ۵۰۴	هگمتانه ۵۳۶، ۵۱۶
هواست ۱۲۲	هلاس ۴۲۴، ۴۰۷
هوان تی ۴۹۴	هلا کو ۱۳۸
هوبشمان ۲۴	هلال خصیب ۱۸۸
هوتخشان ۴۴۷	هلن ها ۴۲۴
هوتوخشان ۳۶	هلنسم ۱۵۱، ۹۹
هوتوخشبنذ ۳۶	هلیوپولیس ۲۸۶
هو، ئو، چو، چه، ئه ۵۰۰	هلیودور ۲۲۸
هوتی ۴۹۳	هلیوس ۴۶۷، ۱۲۸
هوختگاه ۳۵۳	هلیوکلس ۴۵۸، ۴۵۷
هوخته ۳۵۲	همائی (جلال الدین) ۵۴۹
هور ۸۷ ۱۱۶	همدادان (بامدادان) ۱۶۳
هورزك ۱۵	همداد ۶۹
هور (خور) ۱۱۶	همدان ۵۸ ۵۶، ۲۰
هورخشیت ۱۱۶	همدانای آگاک ۱۹۷
هورس ۹۳	همستگان ۱۱۸
هورشنگاه ۳۵۳	همگدین (داندده همه احکام دین) ۳۱، ۱۵
هورشته ۳۵۲	هموزك ۱۵۷
هوشیدر ۱۱۸	هموندشینیه ۷۹
هوشیدران ۵۵۱	هند ۵۷، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۹۶،
هوشیدرماه ۱۱۸	۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳،
هوفمان ۱۳۴ ۱۸۶،	۴۴۶، ۳۵۰، ۳۴۶، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۴
هوم ۱۳۳، ۱۳۲	هندوپارت ۴۶۱
هوما ۴۰۷، ۱۱۵، ۸۸	هندوسرس ۴۹۹
هومباخ ۱۰۶	هندوستان ۵۸، ۴۰۹
هوهیان-شو ۴۹۵	هندوشاه (صاحبی نخجوانی) ۵۱۳
هومتگاه ۳۵۳	هندوشاه ۵۰۳
هومته ۳۵۲	هندوکده ۳۴۰
هومه ۴۴۸، ۱۳۲	هندوکش ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۲۱
هومن (دکتر محمود) ۵۵۳	هندو که ۳۴۱
هون ۴۷۱	هندو و همسایگان ۵۴۵
هون ها ۵۲۶	هندی ۵۴۴، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۲۷، ۸۸
هونوریوس ۴۳۶، ۴۳۱	هنینگ ۵۴۲، ۲۰۸، ۱۵۰، ۵۰
هوه ۳۴۰	هنینگ (یک شعر پهلوی) ۵۴۹

هیرودیا ۲۷۶	هویشکا ۴۷۰
هیرازم ۱۸۷	هوئی فی ۲۷، ۴۴۷
هیربد ۳۱، ۶۳، ۸۵، ۱۳۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲	هوئی لی ۳۳۴
هیربدان هیربد ۱۷۹، ۶۹	هدسه ۱۹۶
هیربستان ۳۱	هی جای ۱۹۶
هیرکانوس ۹۲	هوی تیچه او ۳۴۲
هیرکانیان ۹۲	هیائو-یوان-تی ۴۹۲
هیرمند ۱۰۷	هیاطله ۱۲۶، ۱۶۹، ۱۷۹، ۲۳۷، ۲۶۳، ۳۳۳
هیکل یهود ۲۸۱	هیاطله خیونی ۴۳
هیمالیا ۳۳۸، ۴۶۱	هیئت علمی فرانسه در ایران ۳۱۵
هینایانا ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۱	هیپها ۲۴۱، ۲۴۲
۳۴۲	هیپک ۳۴۳
هیندو ۴۵۰	هیپل زیوا ۲۷۱
هیرودوتس الشهر ۵۲۵	هیت ۴۳۷
هیرودیس ۲۷۴، ۲۷۶	هیتی ۱۲۴
هیوئن تسنگ ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶	هیپاسیس ۴۶۰
۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۸۱، ۴۹۹، ۷۸	هیپولیتوس ۲۸۸
۳۴۲، ۳۵۱، ۳۸۸	هیپوکایوس ۳۸۸

ی

یروبعام ۱۹۰	یادگار بزرگمهر ۵۵۱
یریزا ۱۸۶	یادنامه پورداد ۵۳۱، ۵۵۳، ۵۵۷
یزد ۱۳۱	یاردنا ۲۷۰
یزداند ۱۵۸	یارشاطر (دکتر احسان) ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۴۲
یزدانبخت ۱۶۱	۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۵
یزدپناه ۲۵۱	یاقوت ۱۳۶، ۲۸۶
یزدگرد ۱۵، ۲۱، ۱۳۲، ۱۱۶، ۲۳۱، ۲۳۴	یاقوت حموی ۳۴۵، ۵۰۸
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۳، ۳۷۴، ۳۹۰	یا کوتها ۳۴۹
یزدگرد اول ۱۲، ۲۳۰، ۳۷۳، ۳۸۹، ۴۳۳	یانگک تسه ۱۴۶
یزدگرد پسر بهرام ۳۹۱	یجنوپوتیه ۳۹۴
یزدگرد دوم ۹، ۶۵، ۷۷، ۱۰۱، ۲۳۸	یحیی ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۷۶
یزدگرد بزهکار ۳۹۱	۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
یزدگرد سوم ۲، ۹، ۳۶۹، ۵۰۰	یحیی بن خالد ۳۸۸
یزدگرد پسر شهریار ۳۹۲	یحیی بن زکریا ۲۷۰
یزدگری ۵۴۰	یرازاموین ۱۸۶
	یراوان ۵۵۲

فهرست مطالب

- | | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| ۱- مقام شاه در ایران باستان ۱-۱۵ | مالیات در دوره ساسانی ۵۰ |
| شاه در دوره هخامنشی ۲ | ۷- راه‌ها و پیک‌های شاهی ۵۵-۵۹ |
| شاه در دوره اشکانی ۵ | در زمان سلوکیان ۵۷ |
| شاه در دوره ساسانی ۸ | در زمان پارتها ۵۷ |
| در باریان ۱۴ | در زمان ساسانیان ۵۸ |
| القاب ۱۵ | ۸- داد گستر ۶۰-۷۰ |
| ۲- کشور داری ۱۶-۲۱ | در زمان اشکانیان ۶۳ |
| اسکندر و سلوکیان ۱۷ | در زمان ساسانیان ۶۳ |
| کشور داری در دوره اشکانی ۱۸ | مبانی حقوقی ۶۵ |
| کشور داری در دوره ساسانی ۱۹ | ۹- حقوق خانواده ۷۱-۸۱ |
| ۳- خانواده ۲۲-۲۶ | فرزندخواندگی ۷۳ |
| ۴- طبقات مردم در ایران قدیم ۲۷-۳۷ | سن ازدواج ۷۴ |
| طبقات در دوره ساسانی ۲۹ | ازدواج نامشروع ۷۴ |
| طبقه آسروان ۳۰ | چند زنی ۷۵ |
| طبقه دوم آرتیستاران ۳۲ | ازدواج عاریتی ۷۶ |
| طبقه سوم دبیران ۳۴ | ازدواج با محارم ۷۷ |
| دیوان ۳۵ | شوهر بدلی ۷۸ |
| طبقه چهارم برزگران ۳۶ | اشکالات حقوقی زناشوئی ۷۹ |
| ۵- سپاه ایران ۳۸-۴۶ | ارث ۸۰ |
| درفش ایران ۳۹ | ۱۰- آموزش و پرورش ۸۲-۸۶ |
| نیروی دریایی ۴۰ | پرورش دختران ۸۵ |
| سپاه در دوره سلوکی ۴۰ | ۱۱- دین آریائی ایران ۸۷-۸۹ |
| سپاه در دوره پارتی ۴۱ | ۱۲- دین هخامنشیان و مغان ۹۰-۹۸ |
| سپاه در دوره ساسانی ۴۲ | ۱۳- دین پارتها و اشکانیان ۹۹-۱۰۲ |
| درفش ساسانی ۴۴ | ۱۴- زردشت و اوستای کهن ۱۰۳-۱۱۸ |
| ۶- دارائی و هزینه کشور ۴۷-۵۴ | سنت‌های زرتشتی ۱۰۵ |
| مالیات در دوره اشکانی ۴۹ | اصلاحات زرتشت ۱۰۶ |

آثار ما نوی ۱۵۹
 فرقه های ما نوی ۱۶۰
 نام بعضی از ما نویان در روزگار عباسی ۱۶۲
۱۹- دین مزدك ۱۶۳-۱۸۴
 نام و نسب ۱۶۳
 زردشت خورگان ۱۶۴
 ظهور مزدك ۱۶۶
 نسبت اشتراك در زن و مال به مزدك ۱۷۰
 فلسفه مزدك ۱۷۴
 سرانجام کار مزدكیان ۱۷۹
۲۰- دین ارمنیان پیش از گرائیدن به کیش مسیح ۱۸۵-۱۸۷
۲۱- دین یهود در ایران ۱۸۸-۲۱۴
 نجات یهود به دست کورش ۱۹۱
 فرمان کورش ۱۹۳
 بازگشت یهود به اسرائیل ۱۹۴
 سامریها ۱۹۵
 احوال یهود پس از کورش ۱۹۵
 داستان استرومر دخای ۱۹۶
 عزرائ نبی ۱۹۸
 نجمیای ساقی ۱۹۸
 معبد سامریها ۱۹۹
 انجمن کبیر و دوره سوفریم ۲۰۰
 تأثیر دین ایرانیان در کیش یهود ۲۰۱
 یهود در زمان جانشینان اسکندر ۲۰۲
 یهود در عصر اشکانی ۲۰۵
 ارد اشک سیزدهم و یهود ۲۰۶
 شورش دو برادر یهودی ۲۰۸
 یهود و تراژان ۲۰۸
 یهود در دوزۀ ساسانی ۲۰۹
۲۲- دین مسیح در ایران ۲۱۵-۲۶۴
 ظهور عیسی مسیح ۲۱۵
 تعالیم عیسی ۲۱۷
 انتشار دین عیسی ۲۱۸
 سازمان کلیسا ۲۱۹

عصر یشتها ۱۰۷
 عصر تدوین و نندیداد ۱۰۹
 اوستای موجود ۱۱۰
 یسنا ۱۱۰
 ویسپر ۱۱۱
 و نندیداد ۱۱۱
 یشتها ۱۱۱
 خرده اوستا ۱۱۱
 اوستای ساسانی ۱۱۱
 دین مزدیسنی در دوره ساسانی ۱۱۳
 عمر دنیا ۱۱۷
۱۵- زروانیان ۱۱۹-۱۲۳
۱۶- مهرپرستی ۱۲۴-۱۳۰
 مذهب مهر ۱۲۵
 افسانه مهر ۱۲۶
 مهرپرستی در روم ۱۲۸
 حلول مهر در مسیحیت ۱۲۹
۱۷- آشکده های ایران ۱۳۱-۱۳۸
 آشکده های ناهید ۱۳۳
 آذر فرنبغ ۱۳۵
 آذر برزین مهر ۱۳۷
 آشکده های دیگر ۱۳۷
۱۸- دین مانئی ۱۳۹-۱۶۲
 مدارک ما نویت ۱۳۹
 نام و نسب مانئی ۱۴۰
 جوانی مانئی ۱۴۰
 دعوی نبوت ۱۴۱
 سفرها و دعوت مانئی ۱۴۱
 بهرام اول و فرجام کار مانئی ۱۴۲
 خطا مانئی ۱۴۳
 جانشینان مانئی ۱۴۴
 انتشار دین مانئی ۱۴۴
 کتبهای مانئی ۱۴۸
 فلسفه و شریعت مانئی ۱۵۰
 جامعه مانئی ۱۵۸

- مسیحیت در دوره اشکانی ۲۲۰
 مسیحیت در عصر ساسانیان ۲۲۳
 مسیحی شدن ارمنستان ۲۲۴
 مسیحیت در ایران در قرن سوم ۲۲۴
 شاهپو دووم و مسیحیان ۲۲۵
 مدرسه مسیحی نصیبین ۲۲۹
 مسیحیت در ایران در قرن چهارم ۲۳۰
 شورای مذهبی تیسفون ۲۳۱
 وضع مسیحیان در این عصر ۲۳۲
 مخالفان مسیحیت در ایران ۲۳۳
 مدرسه ادسا ۲۳۲
 اوضاع مسیحیت در قرن پنجم ۲۳۴
 جغای بهرام پنجم بر مسیحیان ۲۳۵
 شورای ادیشو ۲۳۷
 یزدگرد دوم و مسیحیان ۲۳۸
 کشتار مسیحیان ارمنستان ۲۲۹
 نسطوریوس و نسطوریه ۲۳۹
 بر صوما ۲۴۲
 وضع اجتماعی و خرافاتی مسیحیان ۲۴۲
 کلیسای ایران در قرن ششم ۲۴۹
 پولس ایرانی ۲۵۴
 مونوفیزیت ها (یعا فیه) ۲۵۵
 مسیحیت در اواخر دوره ساسانی ۲۵۸
 تشکیلات و قلمرو کلیسا در دوره ساسانی ۲۶۲
 دیرهای نصاری ۲۶۳
 زبان دینی مسیحیان ایران ۲۶۴
 ۲۳- صابئین یا صبی ها ۳۰۱-۳۶۵
 گنوستیک ها ۲۶۵
 سرزمین اصلی صابئین ۲۶۹
 نفوذ ادیان ایرانی و بابلی در دین صابئین ۲۷۰
 مهاجرت به حران ۲۷۱
 دین صابئین مقدم بر مسیحیت است
 شخصیت یحیی تعمید دهند ۲۷۳
 انجیل بر نابا ۲۷۸
 داستان یحیی در قرآن ۲۷۸
 یحیی در کتب مندا عیان (مندائیان) ۲۷۹
 صابئین در بین النهرین ۲۸۰
 قصه مهاجرت صابئین به ایران ۲۸۱
 نام صابئین در قرآن ۲۸۳
 معنی کلمه صابئین ۲۸۴
 صابئین حران ۲۸۶
 منداعیان مندائیان ایران ۲۸۹
 منداعیان (مندائیان) جدید ۲۹۰
 زبان منداعی (مندائی) ۲۹۱
 خلاصه اعتقادات منداعیان ۲۹۱
 آفرینش جهان ۲۹۲
 آدم ابوالبشر ۲۹۲
 فلسفه وجود ۲۹۳
 کتا بهای مقدس ۲۹۳
 درجات روحانیت منداعی ۲۹۶
 عبادات ۲۹۷
 تعمید و انواع آن ۲۹۸
 پیشتاو مپوها ۲۹۹
 کارهای حرام در مذهب مندائیان ۲۹۹
 اسکندولا ۳۰۰
 آمار صابئین و منداعیان منداعیان ۳۰۰
 ۲۴- دیصانیه ۳۰۲-۳۰۶
 ۲۵- مرقونیه ۳۰۸-۳۱۰
 ۲۶- مذهب گریگوری یا کلیسای ارمنی ۳۱۳-۳۱۱
 ۲۷- دین بودا در ایران ۳۱۴-۳۵۱
 حیات بودا ۳۱۴
 تعلیمات بودا ۳۱۶
 فرقه های بودائی ۳۱۷
 انتقاد دین بودا در ایران ۳۱۸
 آشوکا ۳۱۸
 نام بودا در اوستا ۴۲۲
 کنیشکا پادشاه بودائی کوشان ۳۱۴
 مبلغان بودائی ایرانی در چین ۳۲۵
 آئین بودائی در مشرق ایران ۳۳۰

- نویهار بلخ ۳۳۳
برمک و برامکه ۳۳۶
آثار بودائی بگرام ۳۳۸
آثار قندوز ۳۴۰
بامیان ۳۴۱
شهادت مورخان اسلامی ۳۴۴
یوزاسف و بلوهر ۳۴۵
زهد بودائی و تصوف اسلام ۳۴۷
مذهب شمنی ۳۴۹
- ۲۸- اخلاق ایرانیان ۳۵۲-۳۷۸**
اخلاق از نظر اوستا ۳۵۲
امشاسپندان ۳۵۳
ترجم بر حیوانات مفید ۳۵۴
وظیفه آدمی در برابر نیک و بد ۳۵۴
پیمان کواه گیران ۳۵۵
شهادت تورات درباره ایرانیان ۳۵۵
اخلاق ایرانیان در دوره هخامنشی ۳۵۶
اخلاق ایرانیان در عصر اشکانی ۳۶۴
اخلاق ایرانیان در عصر ساسانی ۳۶۵
اخلاق شاهان ساسانی بنا بر تاریخ عرب ۳۶۷
همخوان شدن پادشاه ۳۶۷
زمزمه کردن بر خوان ۳۶۸
آیین همنشینی پادشاه ۳۶۸
چگونگی مقام مردمان در مجلس شاه ۳۶۸
در پرده بودن پادشاهان ۳۶۹
آیین هم‌رکابی پادشاه ۳۷۱
امتیازات پادشاه ۳۷۲
رازداری ۳۷۲
چشم‌پوشی از لغزشهای خرد ۳۷۲
نشان مرخص کردن بار یافتگان ۳۷۳
آیین فرستادن سفیر ۳۷۳
پادشاهان محل خفتن خود را مخفی میداشتند ۳۷۴
رفتار شاهزادگان پادشاه ۳۷۴
موجب درباریان ۳۷۴
بازدید پادشاهان از بزرگان ۳۷۵
- پادشاهان جوایز حال رعیت بودند ۳۷۵
پادشاهان در هنگام مصائب ۳۷۶
آیین انتخاب ولیعهد ۳۷۶
خوراک پادشاهان ۳۷۷
- ۲۹- پوشاک در ایران قدیم ۳۷۹-۳۹۶**
نمونه جامه پارسی در نقش‌های هخامنشی ۳۸۰
لباس در دوره اشکانی ۳۸۶
لباس در دوره ساسانی ۳۸۷
نوشته‌های مورخان اسلام درباره جامه پادشاهان ۳۸۹
لباس زرتشتیان امروز ایران ۳۹۱
سلاح در ایران ۳۹۵
- ۳۰- اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران قدیم ۳۹۷-۴۲۳**
اوضاع اجتماعی ایران در عصر اوستایی ۳۹۷
دادوستد در عصر اوستایی ۳۹۹
اوضاع اجتماعی و اقتصادی در مغرب ایران ۴۰۰
اوضاع اجتماعی و اقتصادی در زمان سلوکیها ۴۰۱
اوضاع اجتماعی و اقتصادی در عصر اشکانی ۴۱۲
اوضاع اجتماعی و اقتصادی در دوره ساسانی ۴۱۸
- ۳۱- روابط ایران با کشورهای بیگانه ۴۲۴-۴۴۰**
روابط ایران و یونان ۴۲۴
روابط روم و ایران ۴۲۶
روابط ساسانیان و رومیان ۴۳۰
- ۳۲- روابط ایران و هند در پیش از اسلام ۴۴۱-۴۸۹**
تاریخ روابط ایران و هند پیش از آریاها ۴۴۱
ایرانیان و هندیان در حدودائی ۴۴۴
ایران و هند در عصر اوستایی ۴۴۶
روابط هند و پادشاهان آشور ۴۴۹
ایران و هند در عصر هخامنشی ۴۵۰
اسکندر در هند ۴۵۲
روابط سلوکیان با هند ۴۵۳

آشوکا ۵۵۴

روابط دولتهای شرقی ایران با هند ۵۶

دولت یونانی و باختری ۵۷

پادشاهان سکایی و هند ۶۰

روابط پهلوا و هند ۶۳

کوشانیان و هند ۶۴

خانواده تورشکا ۶۶

کانیشکا ۶۷

کوشانیان و رومیان ۷۰

خاندان گوپتا ۷۱

کیداریان و هند ۷۲

اشکانیان و هند ۷۲

روابط ساسانیان و هند ۷۳

شاهنامه و هند ۷۴

داستان بهرام گور و شنک ۷۵

خواستن بهرام گور و ازن ۷۷

فرستادن شاه هندشترنج را یا ایران ۷۷

داستان آوردن کلیله و دمنه یا ایران ۷۸

کشکول بودا ۸۰

خسرو پرویز و هند ۸۱

روابط بازرگانی ایران و هند در عصر ساسانی

۹۲

کتیبه‌های پهلوی در هند ۸۳

سنگنبشته‌های کوه کنهری ۸۴

پارسیان هند ۸۵

۳۳- روابط ایران و چین ۴۹۰-۵۰۱

روابط اشکانیان و چینیان ۹۰

دولت یونانی و باختری و چین ۹۵

کوشانیان و چین ۹۵

نفوذ دین بودا در چین ۹۶

روابط ایران و چین در عصر ساسانی ۹۶

دریا نوردی و تجارت بین ایران و چین ۹۸

دولت ایران آزاد و چین ۱۰۰

۳۴- منابع معروف تاریخ ایران قدیم

۵۵۷-۵۰۲

فصل اول متون تاریخی و جغرافیایی اسلام ۵۰۲

فصل دوم کتابهای مربوط به پیش در آمد تاریخ

ایران ۵۱۴

فصل سوم تاریخ پنج دولت بزرگ پیش از اسلام

۵۲۲

فصل چهارم : تمدن و هنر ۵۳۰

فصل پنجم دین ۵۳۸

فصل ششم دانش و فرهنگ ۵۴۶

فصل هفتم : مجموعه‌ها و لغت نامه‌ها ۵۵۴

۳۵- منابع خارجی ۵۵۸

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵	۶	بآن	بآنان
۵	۷	مالیاتهای	مالیاتهایی
۵	۸	بنفع خودرا	بنفع خود
۸	۱۶	بردی خود	برای خود
۹	۴	پادشان	پادشاهان
۱۲	۸	جاخط	جا حظ
۱۴	۱۰	در بد	در بند
۱۴	۱۵	ستوربان	ستوربان سالار
۱۶	۹	شغل	شغل، منصب
۱۷	۱۵	نقره ای	نقره ای
۱۹	۱۷	دزدورا	دردورا
۳۱	۵	هیربذآن هربذ	هیربذآن هیربذ
۳۲	۶	عرا به ماواشتر	عرا به ، واشتر
۳۲	۲۵	خسر اول	خسر واول
۳۳	۱۳	ظاهراً	ظاهراً
۳۵	۱	خروا نوشیروان	خسروا نوشیروان
۳۶	۵	درآمده	درآمد
۴۹	۲۴	دراین استاد	دراین اسناد
۵۰	۱	لفظ	لفظ
۵۰	۷	کمرکات	گمرکات
۵۱	۸	میرسد	میرسید
۵۱	۱۱	بر تخت نشستن	بر تخت نشستن
۵۱	۱۱	رعایا	رعایارا
۵۱	۱۴	ارصی	ارضی
۵۳	۱۳	برس ارمنی	پرسی ارمنی

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵۳	۱۵	موسوم	موسوم
۵۳	۱۶	استیباط	استنباط
۵۵	۸	این راه را	این راه
۵۶	۱۰	کتزك	گنزك
۵۷	۲۲	شواع	شوارع
۶۰	۶	دراختبار	دراختیار
۶۳	۱۶	دزهنكام	درهنگام
۶۳	۱۸	قاصی	قاضی
۶۴	۱۷	نقص نا پذیری	نقص ناپذیری
۶۴	۲۳	پیش آیشان	پیش ایشان
۶۶	۵	بابی تقصیری	بابی تقصیری
۶۸	۱۳	برداشته	برداشتہ
۶۸	۱۴	به قلب	به قلب
۷۱	۳	هزاتستان	هزارداستان
۸۰	۱۵	خودزا	خود را
۸۳	۸	میکند	میکند
۸۴	۶	آذر با مار مارا سپندان	آذر با دمارا سپندان
۸۴	۷	اگر ترا	اگر ترا
۸۷	۷	منطبق	منطبق
۸۷	۱۱	ودایی وات	ودایی است
۸۷	۱۸	بغاز کوی	در بغاز کوی
۸۸	۱۱	میته	میہ
۸۸	۲۴	خرمند	خردمند
۸۹	۱۳	فرانروایی	فرمانروایی
۸۹	۲۰	دشمنان	دشمنان
۹۰	۵	پروردگان	پروردگاران
۹۲	۶	زرتشی	زرتشتی
۹۲	۲۲	میا افکنند	میا فکنند
۹۳	۲	درفبورسنگی	درقبورسنگی
۹۵	۱۵	کشت	گشت
۹۶	۷	تبلیغ	تبلیغ
۹۶	۱۶	گوتامای مغ	گوماتای مغ
۹۶	۲۳	استراف	اشراف
۱۰۰	۴	مانوبت	مانویت

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۰	۱۵	تثلیث	تثلیث
۱۰۰	۲۱	یونیان	یونانیان
۱۰۳	۱۹	بکشاوری	بکشاوری
۱۰۴	۱۶	اوستان کنونی	اوستای کنونی
۱۰۴	۱۸	کریستنس	کریستنسن
۱۰۵	۲	هزار سال	هزار سال
۱۰۵	۸	درواداهم	دروداهم
۱۰۵	۱۳	باپیات	باثبات
۱۰۷	۲۰	وودای	ووادای
۱۰۸	۹	ترجیح	ترجیح
۱۰۸	۱۶	وسبع	وسیع
۱۰۹	۱	پیش	پس
۱۱۰	۴	دینکر	دینکرد
۱۱۰	۱۸	نک	نسک
۱۱۱	۲۲	منتشر میشود	منتشر میشود
۱۱۵	۱۰	کرتیر هزمزد	کرتیر هزمزد
۱۱۶	۲۵	هر چیز	هر چیز
۱۱۸	۴	در عالم هم	در عالم
۱۱۸	۹	هوشید	هوشیدر
۱۱۹	۲	اعتقار	اعتقاد
۱۱۹	۷	زدشتی	زردشتی
۱۱۹	۱۱	بدی را	بدی
۱۲۲	۲	هواست است	هوا است
۱۲۲	۷	پردگار	پروردگار
۱۲۳	۳	چرخ	چرخ
۱۲۳	۵	یاکیومرثیان	کیومرثیان
۱۲۴	۲	میترا	میترا
۱۲۴	۲	Mihra	Mithra
۱۲۶	۱۸	موچه	مورچه
۱۲۷	۷	هشت طبقه	هفت طبقه
۱۲۹	۲۵	بر یخواهد	بر نخواهد
۱۳۰	۵	دزمسیحیت	درمسیحیت
۱۳۱	۱۸	میپاشد	میباشد
۱۳۴	۱۴	آذر فرنبغ	آذر فرنبغ

صفحه	سطر	فادرست	درست
۱۳۵	۵	آذر فر تبیع	آذر فر تبیع
۱۳۵	۱۸	چو و خرا دمهر	چو و خرا دمهر
۱۳۵	۲۲	پادشاهان	پادشاهان
۱۳۶	۲	شیراز	شین
۱۳۷	۱۸	احترم	احترام
۱۴۱	۳	وثنی	وثنی
۱۴۳	۱۰	بز ذك	بزرگ
۱۴۳	۱۴	دوشبه	دوشنبه
۱۴۳	۲۳	صدا دارا	صدا دار
۱۴۴	۱۷	کرده	گروه
۱۴۵	۴	بلغ	بلغ
۱۴۵	۶	کشوز چین	کشور چین
۱۴۵	۱۸	طخارستان	طخارستان
۱۴۷	۱	اینوسان	اینوسان
۱۴۸	۸	خیر شر	خیروشر
۱۴۹	۱۲	کنای	کتابها
۱۵۱	۸	گودید	گوید
۱۵۱	۱۶	طنز یقه های	طنز یقه های
۱۵۳	۱	خداونه	خداوند
۱۵۳	۳	نورا	نور را
۱۵۵	۵	نطه	نطفه
۱۵۷	۱۸	آنانی	آنان
۱۵۸	۱۶	جادو گردی	جادوگری
۱۵۹	۲۰	قدیسبن	قدیسین
۱۶۲	۳	از آن جملا	از آن جمله
۱۶۳	۳	از کلیه	از کلمه
۱۶۳	۱۵	لسترتج	لسترنج
۱۶۴	۱۹	نشت	نشست
۱۶۷	۸	نیر	نیر
۱۶۸	۱۲	قاضی القضاة	قاضی القضاة
۱۶۹	۸	از آن زبان	از زبان
۱۶۹	۹	فرمایه	فرومایه
۱۷۳	۹	ناسار گاری	ناساز گاری
۱۷۴	۷	قانل	قابل

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۷۴	۱۲	حقون خا نواره	حقوق خانواده
۱۷۵	۲۰	رامشکر	رامشکر
۱۷۶	۱۰	انبار	انبار
۱۷۶	۱۳	عضبها	غضبها
۱۷۶	۱۸	از آثار الباقیه	در آثار الباقیه
۱۷۷	۱۴	فارستامه	فارستامه
۱۷۷	۱۸	دیصاينه	دیصاينه
۱۸۰	۴۰	خوو	خود
۱۸۰	۲۰	پرشکی	پزشکی
۱۸۱	۸	اندرگر	اندرزگر
۱۸۲	۲۴	سی هزارنن	سی هزارتن
۱۸۳	۱۶	کمشده	گمشده
۱۸۶	۷	کاو	گاو
۱۸۶	۲۴	رنیوع	رنیوع
۲۰۰	۲	نه پولیس	نئوپولیس
۲۰۳	۱۰	غظیم	عظیم
۲۰۳	۱۷	فی لومتوز	فی لومتور
۲۰۸	۵	دو برابر	دو برابر
۲۰۸	۱۲	فته	فتنه
۲۱۰	۲	اذنيه	اذینه
۲۱۱	۲۳	ما جوج	ما جوج
۲۱۳	۶	افتاح	افتتاح
۲۱۴	۱۰	افغانستان	افغانستان
۲۱۸	۱۵	مسیح باید	مسیح را باید
۲۲۰	۲۳	نصیین	نصیبین
۲۲۱	۱۳	اواخر	اواخر
۲۲۱	۱۴	عیسویان	عیسویان
۲۲۴	۱۵	اسقی	اسقفی
۲۲۵	۶	عیسویان	عیسویان
۲۲۵	۲۲ و ۲۰	فسلطنین	قسلطنین
۲۲۸	۲	میتستم	میت رسم
۲۲۸	۱۶	دزب زابده	درب زابده
۲۲۸	۲۴	تا اندازه ی	تا اندازه ای
۲۳۰	۱۱	یونیان	یونانیان

صفحه	سطر	فادرست	درست
۲۳۱	۳	یزگرد	یزدگرد
۲۳۱	۱۱	ارطری	ازطریق
۲۳۱	۲۳	موظف	موظف
۲۳۳	۱۶	رنده	رنده
۲۳۴	۱۹	نضیح	نضیح
۲۳۴	۲۴	سختگیری	سختگیری
۲۳۵	۶	الفاطی	الفاطی
۲۳۶	۱۰	هزمزداس	هرمزداس
۲۳۶	۱۱	مصادر	مصادره
۲۳۷	۱۵	اساققه	اساققه
۲۳۷	۲۳	داری مقام	دارای مقام
۲۴۰	۶	نیاید	نیاید
۲۴۰	۲۴	منعتقد	منعتقد
۲۴۱	۱۸	امپراطورا	امپراطورا
۲۴۱	۲۴	مشاجرت	مشاجرات
۲۴۲	۹	Nunnus	Nomnus
۲۴۲	۱۴	Arsham	Arshami
۲۴۶	۶	نصیبین	نصیبین
۲۴۶	۸	عیدیشوع	عیدیشوع
۲۴۶	۱۵	Sahha	Sabha
۲۴۶	۲۲	والی	ولی
۲۴۸	۱۲	کسیخت	کسیخت
۲۵۳	۲	پشتیا	پشتیا
۲۵۳	۵	مواعظ	مواعظ
۲۵۳	۱۰	Kuemde	kunde
۲۵۴	۱۵	نصیبین	نصیبین
۲۵۵	۵	حیل عزلة	جبل عزلة
۲۵۵	۱۵	بطریق	به بطریق
۲۵۵	۱۹	فیلو کستوس	فیلو کستوس
۲۵۷	۸	مقتصبی	مقتصبی
۲۵۷	۲۳	شخیص	شخیص
۲۵۸	۲۱	سر جیو یولیس	سر جیو یولیس
۲۶۱	۱	ارآ نگاه	ازآ نگاه
۲۶۱	۷	سارد	سازد

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۶۲	۱۰	سپسان	میسان
۲۶۴	۱	مذهبی	مذهبی
۲۶۴	۱۰	عرق	عراق
۲۶۶	۲	میگفتند	میگفتند
۲۶۶	۱۷	نووظلمت	نوروظلمت
۲۶۷	۸	نخسین	نخستین
۲۶۷	۲۴	همشود	میشود
۲۶۸	۱۲	ابران	ایران
۲۷۱	۱۷	صائبین	صائبین
۲۷۳	۶	حقیقی	حقیقی
۲۷۶	۱	بیوفند	بیافتد
۲۷۶	۹	هرودیس	هیرودیس
۲۷۷	۱۷	بنی	نبی
۲۸۲	۸	الفازار	الغازار
۲۸۲	۱۲	فردیک	فزدیک
۲۸۳	۴	صائبه	صائبه
۲۸۴	۱	صد	صدر
۲۸۶	۵	معجم البدان	معجم البلدان
۲۸۶	۲۲	اسکند	اسکندر
۲۸۹	۱۶	مرسوم	موسوم
۲۹۰	۱۹	منذعیان	منداعیان
۲۹۳	۳	جبرائیل	جبرائیل
۲۹۳	۱۳	گنا	گناه
۲۹۴	۷	وعط	وعظ
۲۹۶	۲۱	نالرتین	نازلترین
۲۹۸	۱	برج	برج
۳۰۸	۱۸	احتلاط	اختلاط
۳۱۵	۸	گوما	گوتاما
۳۱۶	۵	تاگاتا	تاتاکاتا
۱۳۷	۲۳	فرقه بودائی	فرقه های بودایی
۳۱۹	۲۰	آیادانا	آپادانا
۳۲۰	۷	تهر	تهرو
۳۲۰	۱۰	اسکندر	اسکندریه
۳۲۱	۷	بودرا	بودارا

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۲۲	۲۲	از زبان	از زمان
۳۲۳	۲۱	مشرن	مشرق
۳۲۶	۲۴	Ghe-chan	Che-chan
۳۲۸	۱۸	چوئنا	جوئنا
۳۲۹	۲۲	ددچین	در چین
۳۴۵	۲	میثرستیدند	میپرستیدند
۳۴۵	۱۹	ددکوه	در کوه
۳۴۷	۱۷	پدبد	پدید
۳۴۸	۱۸	باص	باطن
۳۵۱	۱۵	نپروید	نپروید
۳۵۴	۲۴	یلید	پلید
۳۵۵	۶	اووا	اورا
۳۵۵	۲۱	بهره مندسار	بهره مندساز
۳۵۵	۲۵	وایفال بنی	دانیال بنی
۳۵۷	۱	باسند	باشند
۳۵۷	۶	اکز کسی	اگر کسی
۳۵۸	۱۰	اندارند	اندازند
۳۵۹	۴	بعض	بغض
۳۵۹	۱۵	مقامت	مقاومت
۳۶۰	۱۵	میم ویسد	میم نویسد
۳۶۹	۹	ماهر هر	ماهر
۳۶۹	۲۳	پادان	پادشاهان
۳۸۵	۱۳	ررینی	زرینی
۳۸۷	۱۹	چپ	چپ
۳۸۸	۱۰	منظماً	منظماً
۳۸۹	۱۶	میفرمودند	میفرمودند
۳۹۲	۹	آزربین دخت	آزرمیدخت
۳۹۳	۲	ابتد	ابتدا
۳۹۴	۲۰	گره های	گره های آن را
۳۹۵	۱۱	هر کرام	هر کدام
۳۹۶	۱	انا باریس	آنا بازیس
۴۱۳	۲۴	پایروس	پاپیروس
۴۲۸	۱۹	Garrhae	Carrhae
۴۴۱	۲	آمدن مردم	آمدن مردم آربایی بایران



درس	فصل	سطر	صفحه
بغاز کوی	فصل چهارم	۹	۴۴۶
درودا	فصل پنجم	۸	۴۴۷
فصل ششم	فصل هفتم	۱	۵۳۰
فصل هشتم	فصل نهم	۱	۵۳۸
فصل دهم	فصل یازدهم	۱	۵۴۶
فصل یازدهم	فصل بیستم	۱	۵۵۴

انتشارات دانشسرای عالی

شماره ۱	تألیف دکتر عبدالکریم قریب	کتاب سنگ شناسی
۲ د	تألیف دکتر ناصر مفتاح	» وجه تسمیه گیاهان
۳ د	تألیف دکتر قاسم توپسرکانی	» قواعد النحو
۴ د	تألیف دکتر عیسی صدیق	» تاریخ فرهنگ ایران
۵ د	تألیف دکتر کیوان نجم آبادی	» شیمی آلی
۶ د	تألیف دکتر قاسم توپسرکانی	» حدائق السحر
۷ د	تألیف دکتر منوچهر تسلیمی	» نظریه نسبیت خصوصی
۸ د	تألیف دکتر عبدالکریم قریب	» شناختن کانیها
۹ د	تألیف دکتر فتح الله امیر هوشمند	» فلسفه آموزش و پرورش
۱۰ د	تألیف دکتر محمد جواد مشکور	» تاریخ ایران در عهد باستان
۱۱ د	تألیف دکتر عبدالکریم قریب	» چگونه کانیها را می توان شناخت
۱۲ د	تألیف دکتر محمد مشایخی	» سازمان و اداره آموزش و پرورش
۱۳ د	ترجمه مسعود رضوی	» بالیدن
۱۴ د	تألیف دکتر اسماعیل دولت شاهی	» کلیات تاریخ عمومی
۱۵ د	تألیف دکتر سلیم نیساری	» اصول تمرین دبیری
۱۶ د	ترجمه دکتر عبدالکریم قریب	» بلورها
۱۷ د	تألیف دکتر ابراهیم هاشمی - دکتر حسن بطحائی	» آزمونهای روانی
۱۸ د	تألیف دکتر محمد مشایخی	» سازمان و اداره آموزش و پرورش در ایران و فرانسه و آمریکا و ژاپن

شماره ۱۹	تألیف محمد جعفر محجوب	کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی
» ۲۰	تألیف دکتر عبدالکریم قریب	» مقالاتی چند درباره زمین
» ۲۱	تألیف یوسف اردبیلی	» اصول علمی آتیه ،
» ۲۲	تألیف دکتر نصر الله حاج سید جوادى	اجرا و استاندارد کردن تست
» ۲۳	ترجمه مسعود رضوی	» دوره مختصر مکانیک استدلالی
» ۲۴	بکوشش دکتر ضیاء الدین سجادی	» اصول علمی طبقه بندی
» ۲۵	تألیف دکتر محمد مشایخی	هدفهای تربیتی
» ۲۶	تألیف دکتر عبدالکریم قریب	» مجموعه نامه های خاقانی شروانی
» ۲۷	تألیف دکتر کیوان نجم آبادی	» سازمان و اداره آموزش و پرورش
		در آلمان غربی و هند
		» سنگ شناسی (چاپ دوم)
		» شیمی آلی

